



مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

فرنگستان ترجمه و قصه‌های قرآن

مبتهی بر

تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری

تحقیق و تدوین

دکتر محمد جاوید صباغیان

A Dictionary of the Translation and Stories of the Qur'ān

Based on
Abūbakr 'Atiq Nayshābūrī's Commentary

Researched and Compiled
by
Dr. Mohammad Jāvid Šabbāghiyān

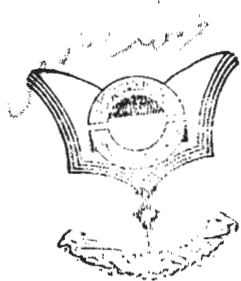




فهرست ترجمه و قصه‌های قرآن

۸/۰ کت

۱۹/۱



اسکن شد

فرنگت ترجمه و قصه های قرآن

مستقی بر

تفسیر ابو بکر عتیق نیشابوری

تحقیق و تدوین

دکتر محمد جاوید سبغانیان



۸۴

نام کتاب: فرهنگ ترجمه و قصه های قرآن

مبتهی بر: تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری

تحقیق و تدوین: دکتر محمد جاوید صباغیان

ناشر: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی — مشهد، صندوق پستی ۹۱۷۳۵—۱۵۷

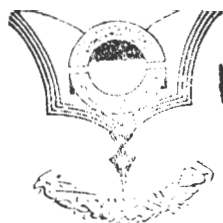
تاریخ انتشار: ۱۳۶۸

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

حروفچینی: شرکت انتشارات میقات

چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

حق چاپ محفوظ است



عبدالحمید پارسا

به روان آن دوشیفته آگاه اسلام
که یکی «عمل صالح» آن دیگری بود و
«همه قبیله آنان عالمان دین بودند»:

استاد محمد تقی شریعتی
و دکتر علی شریعتی

به نام خدای پاک بی انبازویار

مقدمه:

نزدیک دو سال است که از دمسازی و انس من با گزاره‌ای از مهین کلام باری و قصه‌های عبرت‌آموز^۱ و دلپذیر آن می‌گذرد. هرچند که دقت و سواس آمیز علمی دل‌رازرها- شدن در «دریای ازل و ابد»^۲ شراب پاک^۳ سخن خدا بازمی‌داشت، اما بس لحظاتی را که تنها با خویشتم، و گاه نیزرها از خویش، با این اثر زیسته‌ام و جمله این ساعت‌ها و لحظه‌ها را در دفتر زندگی به ودیعت سپرده‌ام.

باری، چنانکه بعد بیشتر درین زمینه سخن خواهم گفت^۴ زبان قصه‌ها را ویژگی‌هایی است و زبان ترجمه‌ها را ویژگی‌هایی دیگر، و هریک جداگانه شایان بررسی و تحقیق.

بخش نخستین کارنویسنده این سطور بررسی سبک سخن سورآبادی از خلال قصه‌ها و ترجمه‌ها بود، و ازین حیث زبان قصه‌ها بیشتر درخور توجه می‌نمود؛ چرا که زبان ترجمه عموماً به لحاظ تقید بسیار گزارشگران کلام خدا در روزگاران گذشته — از جمله ابوبکر عتیق نیشابوری — براین که سخنی بخطا گفته نیاید و کلمه‌ای بنادرست ترجمه نشود، بساکه از شیوه زبان قرآن متأثر می‌شد و از هنجار زبان پارسی دور می‌گشت. اما زبان قصه از

۱ — اشاره است به: لقد کان فی قصصهم عبرة لأولی الألباب (سوره یوسف آیه ۱۲).

۲ — اقتباسی است از این سخن بایزید بسطامی که در جواب یحیی معاذ درباب تشنگان شوق حق نوشت «اینجا مرد هست که در شبانروزی دریای ازل و ابد درمی‌کشد و نعره هل من یزید می‌زند» (تذکره الاولیاء عطار، چاپ دکتر محمد استعلامی ص ۱۶۹).

۳ — اشاره است به: «وَسَقِیْهِمْ رُبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً؛ قسمتی از آیه ۲۲ سوره انسان.

۴ — در بحث از «شیوه گفتار» سورآبادی

این تقیّد و تعهّد بدور است و روح زبان گوینده در آن بیشتر نمودار. با این حال، نویسنده ترجمه‌های قرآن را نیز درین بررسی از نظر دورداشت و هر نکته‌ای را که قابل بحث و بررسی می‌یافت و نتیجه‌ای به گمان او از آن به دست می‌آمد یادداشت می‌نمود. حاصل این همه، خصوصیات زبانی ابوبکر عتیق را در دو بخش جداگانه زبان قصّه‌ها و زبان ترجمه‌ها زیر عنوان یگانه «شیوه گفتار» مصتّف، درین کتاب فراهم آورد.

بخش بعدی، بررسی مسائل لغوی قصّه‌های کتاب بود. این کتاب ازین نظرگاه بس سودمند و قابل اعتنا است. گنجینه‌ای است که بسیاری از مفردات و ترکیبات سره و زیبایی فارسی را در آن توان دید. ازینرو نگارنده تلاش کرد که تا می‌تواند همه آن مرواریدهای نفیس و گرانها را از ژرفای کتاب برآورد و در مواردی که گاه ذکر مثال‌هایی از دیگر کتاب‌های استوار نظم و نثر کهن پارسی در بایست می‌نمود به ایراد نمونه‌ای از آن‌ها بپردازد، تا هم معانی آن کلمات را با آن شواهد روشن تر نماید، و هم برای مقایسه کاربرد آن واژگان در کتاب سورآبادی و آثار دیگر استادان زبان فارسی زمینه‌ای فراهم آورده باشد. آخرین بخش این کتاب خود شامل دو فصل است:

فصل نخستین این بخش راجع است به برابری قرآنی واژه‌های فارسی. ارزش این فصل از آنروست که معنی بسیاری از کلمات فارسی — که امروز کاملاً آشکار نباشد و یا به آسانی شاهی برای آن به دست نیاید — در برابر معادل قرآنیش دانسته می‌گردد. خصوصاً که مترجمان سخن خدا چنانکه گفتیم در جستن برابری دقیق فارسی کلمات آیات، سعی بلیغ می‌کرده‌اند. و این معادل‌های قرآنی پشتوانه استوار و راهنمای بسزایی برای یافتن معنی درست همان کلمات است.

اما فصل دوم آن، معادل‌های فارسی واژه‌های قرآن است. برای تدوین این فصل راقم این سطور المعجم المفهرس^۱ را پیش روی نهاد و بر ترتیب آن، با حوصله و بردباری بسیار در جستجوی معادل‌های فارسی کلمات آن در میان ترجمه‌ها برآمد، و برای هر موردیکی دو نمونه ارائه داد و بسا در مواردی که شواهد بیشتری به دست آورد اما پرهیز از تکرار را از نقل آن همه، چشم پوشید.

بر دانشمندان آگاه و اهل تحقیق پوشیده نیست که اگر مجموعه برابری فارسی

کلمات قرآنی از همه ترجمه‌های کهن آن — که از بخت نیک بسیاری از آن‌ها شناخته شده — فراهم آید، اولاً چه اندازه بر غنای لغوی زبان ادب امروز ما خواهد افزود و ثانیاً تا چه پایه در ترجمه درست و علمی این مهین کتاب آسمانی به پارسی — که بحق جای آن خالی است — به کار خواهد آمد.

اما در باب ترجمه حال سورآبادی، و استادان و شاگردان او، و آثار دیگری که به احتمال از خود برجای گذاشته، و سفرهایی که احیاناً رفته، و کسانی را که دیده و با آنان حشر داشته است، و نیز فراز و نشیب‌های دوره حیاتش با همه تلاشی که این بنده به کاربرد طرفی نبست. با این همه از آنچه درین جستجو فراهم آورده بعد از این مقدمه سخن خواهد گفت.

نام و نشانی مجموعه مآخذی که نگارنده در تحقیق خود از آن‌ها بهره ور گشته در پایان کتاب خواهد آمد، و اینک این نکته گفتنی است که در همه موارد — مگر آنجا که خطایی بردارنده این قلم رفته — وی کوشیده است که رسم الخط همه مآخذ و مراجع را عیناً رعایت نماید. بنابراین تنها آنچه ریخته قلم خود اوست به شیوه مقبول نگارش امروزین قرین است.

اکنون این گفتار را با یاد نیک از همه صاحب حقوقان ارجمند خویش به پایان می‌برم. همانان که به من «حرف» ها آموخته‌اند و به گفته پیشوای بزرگم مرا بنده خویش ساخته^۱ والحمد لله اولاً و آخراً.

مشهد — محمد جاوید صباغیان

اسفند ۱۳۶۶

۱ — این سخن معروف علی (ع) است که فرمود: من علّمتی حرفاً فقد صیرنی عبداً.

ابوبکر عتیق نیشابوری و تفسیر او

کتاب «ترجمه و قصه های قرآن» از روی نسخه ای مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری تألیف یافته است. این تفسیریکی از کهنه ترین تفاسیر فارسی است که با نثر زیبا و استوارش از دیرگاه مورد توجه فارسی زبانان مسلمان قرار گرفته است.

از مصنف دانشمند کتاب بر رغم شهرت دیرینه تفسیرش اطلاع چندانی به دست نیست. در کتب انساب و رجال ذکری از او نرفته است^۱ و کتاب هایی چون تاریخ گزیده و کشف الظنون و چند اثر دیگر هم که نامی از او به میان آورده اند ترجمه ای از حال وی به دست نداده اند.

تاریخ گزیده چنین به معرفی او می پردازد: «سورآبادی ابوبکر عتیق بن محمد الهروی صاحب التفسیر بالفارسیه معاصر الب ارسلان سلجوقی بود»^۲

حاجی خلیفه در کشف الظنون نیز قریب به همان تعبیر حمدالله مستوفی را در باب این تفسیر و صاحب آن ذکر می کند: «تفسیر ابی بکر— عتیق بن محمد الهروی فارسی آلفه فی عصر آلب ارسلان السلجوقی»^۳

در هدیه العارفین هم از تفسیر سورآبادی و مصنف آن این مختصر آمده است: «السورآبادی، عتیق بن محمد السورآبادی ابوبکر الهروی المتوفی سنه... له تفسیر القرآن فارسی»^۴

۱— رک: دکتر یحیی مهدوی، تفسیر معروف به سورآبادی و نسخه شیخ جام، مجله دانشکده ادبیات تهران ۱۳/۴ ص ۱۶۴ ح ۲، ویا: قصص قرآن مجید تهران ۱۳۴۷، مقدمه، ص دوازده.

۲— حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، باهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، ص ۶۹۴.

۳— حاجی خلیفه، کشف الظنون، چاپ استانبول ۱۹۴۱، المجلد الأول، ص ۴۴۰.

۴— اسماعیل باشا البغدادی، هدیه العارفین، استانبول ۱۹۵۱، مجلد اول، ص ۶۵۱.

اما پیش از این‌ها حُبیش تفلیسی در «وجوه قرآن» خویش (مُصنَّف سال ۵۵۸) ضمن ذکر نام مراجعی که قبل از تصنیف کتاب خود دیده از تفسیر ابوبکر عتیق نیز چنین یاد کرده است: «... خواستم که در وجوه قرآن کتابی بسازم کامل و مفید که آنچه در کتاب تفسیر ثعلبی و تفسیر سورآبادی... و در کتاب مشکل قتیبه و کتاب غریب القرآن عزیری در وجوه قرآن بیان کرده است بر طریق اختصار آن جمله در کتابم موجود باشد تا از من یادگاری بود»^۱

ابوالحسن عبدالغافر بن اسماعیل فارسی (متوفی سال ۵۲۷)، صاحب کتاب السیاق، نیز در کتاب خود چنین از ابوبکر عتیق سخن گفته است: «عتیق بن محمد السوربانی ابوبکر شیخ طائفه ابی عبدالله فی عصره بنیسا بور، صوام بالتهارقوام باللیل، عابد مجتهد فاضل توفی فی صفر سنة اربع وتسعين واربعمائه»^۲

شیخ احمد جام (متوفی ۵۳۶) هم در کتاب انیس الثائبین خویش از او با عنوان «استاد امام ابوبکر سورایانی» یاد کرده است.^۳

آنچه در ذکر نام و کنیه و نسب و نسبت مصنف در مآخذ مزبور همانند آمده «ابوبکر عتیق بن محمد»، یعنی نام و کنیه اوست. و آنچه مورد اختلاف می‌باشد، انتساب اوست. حقیقت این است که در هیچ یک از کتاب‌های جغرافیای قدیم چون: حدودالعالم، و معجم البلدان ازجایی به نام «سورآباد» سخنی نرفته^۴، و تنها در معجم البلدان، «سوریان» یکی از قریه‌های نیشابور خوانده شده است.^۵

مؤلف تاریخ بیهق نیز ضمن ذکر نام امام قاسم بن الحسن بن علی بن عبدالله الجلینی و محامد او و خاندانش می‌گوید: «دانشمند حسن مردی عدل و ورع بود، دانشمند علی پدرش ساکن نیشابور بود، و از فحول شاگردان استاد امام ابوبکر عتیق بن السوروانی بوده بود صاحب تفسیر»^۶.

۱- ابوالفضل حُبیش بن ابراهیم تفلیسی، به سعی و اهتمام دکتر مهدی محقق، تهران ۱۳۴۰ ص ۱.

۲- رک: قصص قرآن مجید، مقلعه، ص سیزده.

۳- همانجا، همان صفحه.

۴- رک: کتاب ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری ترجمه یو.ا. برگل، ترجمه: یحیی آرین پور، سیروس ایزدی، کریم کشاورز، ص ۱۰۳.

۵- یاقوت حموی، معجم البلدان، به تصحیح محمد امین الخانجی، چاپ اول، قاهره ۱۳۲۴ هـ. ۱۹۰۶ م. مجلد ۵ ص ۱۶۹.

۶- ابوالحسن علی بن زید بیهقی، تاریخ بیهق، چاپ احمد بهمنیار، ص ۲۴۸.

مصتّف در برخی از نسخه‌های متعدّد تفسیر خود، همچنین به «سوریان» و «سورآبان» منسوب گشته است.^۱

آقای دکتر یحیی مهدوی در مقدمه خود بر قصص قرآن مجید احتمال داده است «که تداول ختم اسامی نقاط به لفظ «آباد» باعث تبدیل «سوریان» یا «سورآبان» به «سورآباد» شده باشد. بخصوص که «سورآبانی» و «سورآبادی» در کتابت بیکدیگر نزدیک است.» و اضافه می‌کند: «این نیز محتمل هست که نامعروف بودن نام «سورآباد» برای بعضی کاتبان بعد موجب شده باشد که ابوبکر عتیق را به محلی که برای ایشان معروف بوده، یعنی «سوریان» یا «سورآبان» نسبت داده باشند».^۲

در باب انتساب ابوبکر عتیق به هرات نیز که در یکی دو جا بدان اشارت رفته است^۳ دلیل قاطعی در دست نیست. شاید وجود برخی ویژگی‌هایی که از آن لهجه مردم هرات دانسته شده، همچون استعمال «ید» به جای «ی» برای افاده تردید یا استمرار—که در طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری هم دیده می‌شود—موجب این گمان شده باشد.^۴ لیکن در صحت انتسابش به نیشابور با شهرت این انتساب در بیشتر مآخذی که از وی—هرچند به اختصار و اشارت—سخن گفته‌اند^۵، و نیز قرآینی که در بعضی نسخ تفسیر خود او به چشم می‌خورد^۶، تقریباً جای تردیدی باقی نمی‌ماند.^۷

اما درباره مذهب او چنانکه از مطالعه تفسیرش برمی‌آید می‌توان گفت که بر مذهب اهل سنت و جماعت بوده؛ ولیکن درین که به کدام یک از فرقه‌های چهارگانه سنی تعلق داشته بدرستی نمی‌توان حکم کرد، به احتمال قوی وی پیرو مذهب حنبلی بوده است.^۸ در باب دوره حیات ابوبکر عتیق این اندازه می‌دانیم که با سلطان الب ارسلان

۱— رک: کتاب ادبیات فارسی، ص ۱۰۳.

۲— قصص قرآن مجید، مقدمه، ص چهارده و پانزده.

۳— تاریخ گزیده و کشف الظنون، که گویا این نیز از آن گرفته است.

۴— رجوع شود به: مقدمه دکتر مهدوی بر قصص قرآن مجید، ص پانزده و شانزده.

۵— همچون تاریخ بیهوق (ص ۲۴۸)، و کتاب السیاق که او را «شیخ طائفة ابی عبدالله فی عصره بنیساپور» خوانده است. (رجوع شود به: قصص قرآن مجید، مقدمه دکتر مهدوی ص سیزده).

۶— نیز رجوع شود به مقدمه دکتر مهدوی بر قصص قرآن مجید، ص پانزده.

۷— همان مأخذ، همان صفحه، و صفحه شانزده.

۸— رجوع کنید به: تفسیر معروف به سورآبادی و نسخه تربت شیخ جام ص ۱۷۱—۱۶۹.

سلجوقی^۱ معاصر بوده و بسال ۴۹۴ هجری قمری درگذشته است.^۲

ترجمه وقصه‌های قرآن:

می‌دانیم چیزی از تصنیف تفسیر سوراآبادی نمی‌گذرد که مورد توجه بسیار قرار می‌گیرد، و نسخه‌های خطی متعدّد و تلخیص‌های گوناگونی که از آن بر جای مانده نشانه شهرت و اقبال مصنف و ارج کار اوست.^۳ از جمله این تلخیص‌ها نسخه‌ای است در چهار مجلد بزرگ حاوی قرآن و ترجمه آیات آن به فارسی، و فصلی بعد از هر سوره راجع به عدد حروف و کلمات و آیات و فضل سوره و قصص آن^۴، که پردازنده آن، آن را برای مطالعه ابوالفتح محمد بن سام^۵ امیرغوری بسال ۵۸۴ (ه.ق.) فراهم آورده و به وی اهدا کرده است. و هفتادسال بعد یعنی بسال ۶۵۴ شیخ الاسلام ابوالفتح محمد بن شیخ الاسلام شمس الدین مطهر نواده شیخ احمدجام به همان نسخه دست یافته و آن را بر مزار نیای خود — احمد جام — وقف کرده است؛ و ازینرو بعدها این نسخه به تفسیر تربت جام شهرت یافته. و قفنامه این کتاب به عربی بر روی صفحه اول هر چهار مجلد نگاشته آمده است.

این چهار مجلد از همان روزگار در مقبره شیخ احمدجام محفوظ مانده تا در سال ۱۳۱۶ شمسی به موزه ایران باستان انتقال یافته است.^۶ «ترجمه وقصه‌های قرآن» در واقع از روی همان نسخه موقوفه بر تربت شیخ جام فراهم آمده که خود بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری مبتنی است.

این کتاب به سعی و اهتمام دکتریحیی مهدوی و دکتر مهدی بیانی به سال ۱۳۳۸ در دو بخش به چاپ رسید. و در ۱۳۵۹ — یعنی پس از گذشت ۲۱ سال از چاپ آن — همراه ضمیمه‌ای در معرفی کتاب و نسخه‌های آن انتشار یافت.

۱- جلوس ۴۵۵ و مقتول بسال ۴۶۵ هجری قمری.

۲- رک: مقدمه قصص قرآن مجید، یا: ضمیمه ترجمه وقصه‌های قرآن، ص سیزده.

۳- برای آگاهی از نسخ خطی و تلخیص‌های آن رجوع شود به: کتاب ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری ص ۱۰۲ به بعد؛ و نیز به مقدمه قصص قرآن مجید، یا ضمیمه ترجمه وقصه‌های قرآن ص هشت-دوازده، و هجده-بیست و شش؛ و نیز به: نخستین مفسران پارسی نویس، کتاب اول، تألیف موسی درودی ص ۱۷۳-۱۶۹.

۴- رک: مقدمه قصص قرآن مجید ص بیست.

۵- وی میان سال‌های ۵۹۹-۵۵۸ سلطان غوریان بوده است.

۶- برای اطلاع بیشتر از نسخه تربت شیخ جام رجوع شود به: دکتر مهدی بیانی، سرگذشت هشت قرن یک نسخه خطی قرآن و ترجمه و تفسیر فارسی آن، در مجله پیام نو، سال اول، شماره ۷، ص ۴۷-۴۴.

مصطحان ارجمند پیش از فهرست مندرجات نیمه اول کتاب و نیز در صفحه چهل و شش ضمیمه آن تدوین جلد سوم را که شامل فهرست ها و لغت نامه های هردو بخش باشد آرزو کرده و وعده داده بودند. اکنون راقم این سطور امیدوار است که آنچه درین کتاب فراهم آورده نیز پاسخی باشد به چشم دارندگان گرامی آن وعده دیرینه.

بخش اول

شیوه گفتار

پیش از آنکه در باب «سبک^۱» این کتاب سخن بگوییم بایسته است بر دوره ای که این اثر را پدید آورده و در دامن خود پرورده است مروری گذرا داشته باشیم؛ چرا که هر نویسنده ای — با همه استقلال‌لی که می‌تواند داشته باشد — بالضروره متأثر از سبک زمان خویش است. و این امری است اجتناب‌ناپذیر^۲.

می‌دانیم قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم را با داشتن شاعران و سخنوران بزرگی همچون رودکی^۳، فردوسی^۴، و عنصری^۵ از اعصار برجسته این سرزمین به شمار آورده‌اند^۶. اما از میانه قرن پنجم زبان و ادب فارسی بیش از پیش بارور و شکوفا گردید. بی شک علل و موجبات بسیاری درین رشد و شکوفایی مؤثر افتاده است؛ اما ما

۱- در مورد سبک، تعریف‌های گوناگون کرده‌اند، آنچه از همه مقبول‌تر افتاده «طرز بیان مافی الضمیر» است، یا بگفته تازیان «طریقه التفکیر والتصویر والتعبیر». برای دانستن چگونگی پیدا شدن اصطلاح «سبک» و بحث دراز آهنگ آن، رک: محمد تقی بهار، سبک‌شناسی ج ۱، مقدمه؛ محمد جعفر محجوب، سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران ۱۳۴۵ (پیش‌گفتار)؛ دکتر محمد مندور، در نقد و ادب، ترجمه دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار ۳۲، ص ۸؛ نیز احمد الشایب، الأسلوب، الطبعة السابعة، قاهرة ۱۳۹۶ هـ — ۱۹۷۶ م.

۲- برای دریافتن این تأثیر رک: دکتر عبدالحسین زرین کوب، نقد ادبی ج ۲ — انتشارات امیرکبیر — تهران ۱۳۵۴ صفحه ۷۲۳، و نیز سبک خراسانی در شعر فارسی از صفحه ۲۷ به بعد.

۳- متوفی بسال ۳۲۹ ه.ق.

۴- متوفی بسال ۴۱۱ یا ۴۱۶ ه.ق.

۵- متوفی بسال ۴۳۱ ه.ق.

۶- رک: دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران ج ۱، چاپ چهارم — انتشارات ابن سینا —

درین جا به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

تلاش شاعران و نویسندگان گذشته راه آیندگان را هموار ساخته بسیاری از مایه‌های لفظی و معنوی را برای ایشان فراهم کرده است.

زبان فارسی درین دوره از خاستگاه پیشین خود - خراسان و ماوراءالنهر - پای فراتر نهاده، به اقصی نقاط شمال شرق و مغرب ایران کشیده شده، و مراکز رشد و رواج تازه‌ای چون آذربایجان و عراق به دست آورده است؛ و ازینرو بسیاری از لغات و ترکیبات لهجه‌های تازه بدان راه یافته است.

قلمرو غزنویان و سلجوقیان که بر اثر ترک‌تازیهای آنان از ماوراءالنهر تا کرانه‌های مدیترانه و از آن سوتا ماورای سند و پنجاب دامن کشیده، گسترش حوزه زبان و ادب فارسی را موجب گشته است.

از جانب دیگر این زبان درین دوره همچون گذشته تنها در خدمت امیران و فرمانروایان خرد و کلان و دربارها و درباریان ایشان محصور نمانده، بلکه برای هدایت و ارشاد مردمان به آثار صوفیان راه بسته است.

همچنین نهضتی که از ابتدای قرن پنجم با نشر آثار فارسی دانشمندانی همچون ابوعلی سینا و بوریحان بیرونی آغاز شده بود^۱ درین عهد با شتابی بیشتر ادامه یافته آثار گرانبهای دیگری را در زبان فارسی پدید آورده است.

جمله این عوامل بر توانایی و غنای این زبان بسی افزوده و آن را نسبت به زبان دوره پیشین تمایز و تشخص بخشیده است. اما آنچه ازین همه، بیشتر درد گرگونی زبان این دوره مؤثر افتاده آمیزش فزاینده آن با مفردات و ترکیبات زبان تازی است که مهم‌ترین انگیزه این اختلاط را باید در آشنایی دانشوران و دانش آموختگان مدارس نظامیه با زبان عرب جستجو کرد.^۲

در هر حال این وضع عمومی زبان و ادب فارسی در روزگار تولد تفسیر سوره‌آبادی است؛ و اکنون که با این وضع به اجمال آشنا شدیم بهتر می‌توانیم به بررسی و شناخت سبک ترجمه و فقه‌های قرآن بپردازیم:

۱- به ابوعلی سینا آثار فارسی متعددی منسوب است؛ اما مهم‌ترین آن‌ها که در صحت انتساب آن‌ها

هم به وی تردیدی نیست دانشنامه علائی، و رساله نبض است. و از میان آثار بیرونی از التفهیم لاولل صناعة التنجیم او می‌توان نام برد.

۲- تفصیل این مجمل را می‌توان به صفحات ۳۲۵-۳۳۵ جلد دوم تاریخ ادبیات در ایران از دکتر ذبیح الله صفا رجوع کرد؛ که هم در تدوین این گفتار از آن کتاب استفاده شده است.

زبان ترجمه و ویژگی های آن

شیوه نگارش این کتاب را باید به دو بخش متمایز تقسیم کرد؛ زیرا زبانی که در برگردان آیات آسمانی به کار آمده از زبان قصه ها جداست. در زبان گزارش تقيّد و تعهد و رعایت وسواس آمیز امانت در ترجمه کاملاً ملحوظ است تا آنجا که طرز سخن را از سیاق متداول زبان فارسی آن روزگار دور می سازد. و زبان قصه ها زبانی است ساده و اغلب بی پیرایه، با ویژگیهای دیگر نوشته های قرن پنجم هجری؛ اما از آنجا که قصه است و «حکایت دلالت»، دلپذیرتر.

در باب زبان داستانی نویسنده بعدها بیشتر سخن خواهیم گفت. اما اینک در کار ترجمه او این موارد گفتنی است:

معمولاً مؤلف بعد از ترجمه آیات هر سوره عدد آیات و اختلاف نظریات راجع بدان سوره^۱ و تعداد حروف آن را ذکر می کند؛ سپس به نقل اخبار و احادیثی که در ثواب قرائت آن سوره رسیده می پردازد^۲. آنگاه نام کسانی را که آیه یا آیه هایی به آن ها مربوط می شود باز می گوید، و قصه یا قصه هایی را که به آن سوره راجع می شود نقل می نماید. و در خلال شرح قصه ها شأن نزول آیات را بیان می کند^۳.

توضیح در خلال ترجمه آیات:

از دشوارترین و غامض ترین مسائلی که مفسران کلام خدا در بحث از متشابهات قرآن از آن سخن گفته اند و هر کس به قدر فهم و شناخت خویش مدّعا را دریافته است حروف مقطع قرآن است که در آغاز برخی از سوره ها آمده است.

گروهی آن ها را نشانه سوگندهای خدا پنداشته اند. دسته ای آن ها را نام های خود قرآن به شمار آورده اند. کسانی آن حروف را رمز اسم ها و صفات باری تعالی تلقی کرده اند. جمعی آن ها را حروف تنبیه انگاشته اند. بعضی آن ها را حروفی ساده گرفته اند که به منکران «سخن خدا» می گوید آنچه شما از آوردن همانندش ناتوانید از همین حرف های عادی فراهم آمده و «معجزه» گشته است. و برخی دیگر اصلاً این حروف را از رازهای پوشیده کتاب آسمانی دانسته اند و برآنند که پای هیچ اندیشه ای را یارای آن نیست که

۱- در باب اختلاف آراء در شمار آیات قرآن رک: جلال الدین سیوطی، دائرة المعارف قرآن (ترجمه الاقنات) از دکتر محمد جعفر اسلامی (انتشارات بنیاد علوم اسلامی) ج ۱ ص ۲۳۰.

۲- این خبرها گاه تنها به فارسی آمده و گاه به عربی، که مؤلف ترجمه آن را نیز آورده است.

۳- برای نمونه بنگرید به: ترجمه و قصه های قرآن، ج ۱ ص ۵۴ و ۵۵-ج ۲ ص ۷۱۱. ازین پس رعایت اختصار را از آوردن مثال امتناع می ورزیم و تنها به ذکر یکی دو نشانی از کتاب بسنده می کنیم.

- حریم پاک و مقدس آن‌ها را به خود بیالاید^۱.
- و سورآبادی به توضیح این حروف می‌پردازد. (رک: ج ۱ ص ۲ س ۴-ج ۲ ص ۱۰۳۵ س ۴)
- و گاه عباراتی در اثنای ترجمه آیات برای توضیح ذکر می‌کند (ج ۱ ص ۳۴ س ۷)
- و گاه کلماتی مترادف برای توضیح بیشتر می‌آورد (ج ۱ ص ۳۴ س ۱۳)
- گاه بعد از ترجمه تحت اللفظی آیه به معنی کردن مجدد آن می‌پردازد (ج ۱ ص ۸ س ۱۳)
- گاه توضیحات او به عربی است (ج ۱ ص ۹۳ س ۴).
- گاه در خلال ترجمه عین کلمه ای از آیه ذکر می‌شود و سپس توضیح آن در پی می‌آید (ج ۱ ص ۱۵۷ س ۲-ج ۲ ص ۱۲۸۹ س ۱۱).
- گاه بعد از آنکه معادل فارسی کلمه ای از آیه ذکر شد، دوباره به توضیح همان کلمه عربی آیه می‌پردازد (ج ۱ ص ۱۸۶ س ۵).
- گاه واژه ای را برابر کلمه ای از آیه به فارسی می‌آورد که معادل آن نیست؛ اما با توضیحی معنی آن را روشن می‌سازد (ج ۱ ص ۲۴۵ س ۱۰).
- گاه در خلال ترجمه آیات به توضیح بلاغی آن می‌پردازد (ج ۱ ص ۵۸۱ س ۱۷).
- گاه در میان ترجمه آیات با رسیدن به نامی معنی آن را ذکر می‌کند (ج ۱ ص ۸۳ س ۱۳).
- گاه کلمه ای در موردی به نظر مترجم دو معنی مناسب دارد، او هر دو را ذکر می‌کند (ج ۱ ص ۵۷۹ س ۳).
- گاه در میان ترجمه فارسی آیه به توضیح آن به تازی می‌پردازد (ج ۱ ص ۲۳ س ۱۰).
- گاه در اثنای ترجمه آیات به توضیحات صرفی و نحوی در مورد آن می‌پردازد (ج ۱ ص ۱۳ س ۴ و ج ۱ ص ۴۷ س ۱۰).
- گاه در میان ترجمه آیات به بیان مسائل و اصطلاحات فقهی مبادرت می‌ورزد (ج ۱ ص ۱۲۸ س ۳ و ج ۲ ص ۱۲۱۷ س ۳).

۱- تفصیل بیشتر را رک: علی اصغر حکمت، «حروف مقطعه قرآنی یا فواتح سور»، مجله مهر، سال هشتم، شماره های ۵ و ۴ تیر و مرداد ۱۳۳۱؛ نیز: دکتر سید محمد باقر حجتی، «پژوهشی درباره قرآن و تاریخ آن، جلد اول صفحه ۱۰۹-۱۳۱».



گاه به توضیحی کلامی در خلال ترجمه می‌پردازد که از آنجا که موضوع مشارالیه او موجب پدید آمدن دو گروه مشخص مشبهه و مجسمه^۱ در تاریخ اسلام گردیده، کرم‌نویس این اثر را از اشارات او خالی از فایده نخواهد بود:

الله الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ: خدا آن [خدای] است که بیافرید آسمانها و زمین را و آنچه میان آنست [از خلق و عجایب] درش روز پس استوی کرد بر عرش [بی چون و بی چگونه] الاستواء معلوم والکیفیه مجهول والايمان به واجب والسؤال عنه بدعة [ج ۲ ص ۸۴ س ۹]، که کلام عربی، سخن معروف مالک^۲ است و سورآبادی به اقتضای موافقت با عقیدت خویش آن را درین جا نقل کرده است.

دقت در ترجمه:

مهم‌ترین نکته‌ای که در شیوه «زبان ترجمه» مؤلف گفتنی است دقت بسیار است تا کلام وحی هرچه درست‌تر و استوارتر به زبان پارسی گزاریده آید. البته این دقت وسواس آمیز، ویژگی تمامی گزارشگران پاک اعتقاد سخن خداست تا کلام او را آنچنان که خود دریافته‌اند برای هم‌زبانان خویش بازگردانند؛ نهایت این که هرکس بقدر توانش ازین باریک راه گذشته است.

آنچه در کار ترجمه سورآبادی شایان توجه بسیار است انتخاب واژه‌های فصیح و زیبای فارسی در برابر کلمات تازی است و بویژه ترکیبات او از جلوه بیشتری برخوردار است^۳ و بر روی هم گنجینه سرشاری را فراهم آورده که برای مترجم امروزی کلام آسمانی هم سخت مغتنم و گرانبهاست.

۱- مشبهه «عموم فرقه‌های اسلامی که در شناساندن خدای برای او بمانند هائی قائل بوده‌اند و خدا را به مخلوقات تشبیه می‌کردند». (فرهنگ فارسی)؛ و مجسمه «فرقه‌ای که معتقدند خدای تعالی حقیقه جسم است، و برخی ازیشان مبالغه کنند و گویند وی بصورت انسان است» (همان مأخذ)، برای آگاهی بیشتر از مبانی اعتقادی این فرق رک: تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام؛ و الملل والتحلل با تصحیح و تعلیق شیخ احمد فهمی محمد، چاپ اول ۱۳۶۸ هـ - ۱۹۴۸ م. قاهره صفحه ۱۳۵-۱۵۸.

۲- مراد مالک بن انس (و. ۹۷ ف ۱۷۹ هـ). مؤسس فرقه مالکیه است.

۳- بعدها فهرست جامعی از مفردات و ترکیبات غریب و زیبای مترجم را که در برابر واژگان قرآن آمده است نقل خواهیم کرد.

به این نمونه‌ها بنگرید:

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْمُتَّالِينَ: بدرستی که بوده و هست در یوسف و در برادران او نشانها و عبرتها مرپرندگان را. (ج ۱ ص ۴۰۳ س ۱۷).
وَشَرُّهُ يَبْتِمَنُ بِخَيْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْلُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ: و بفروختند او را ببهای اندکی [نبهره و حرام] درمی چند شمرده. و بودند ایشان درو [و دربهای او] از سردبانان. (ج ۱ ص ۴۰۵، س ۱۱).

وَجَاؤا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَنْكُونَ: و آمدند پیدر ایشان شینگاهی می‌گریستند. ج ۱ ص ۴۰۴ س ۱۹ — وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا: و یاد کن درین کتاب ادیس را [علیه السلام]؛ بدرستی که او راست آهنگی بود پیغامبری. ج ۲، ص ۶۰۲ س ۱۹ — جَنَّتِ الْعَدْنُ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا: بهشتهای پایستگی آنکه وعده کرد خدای مهربان بندگان خویش را بنا پیدائی؛ بدرستی که هست وعده خدای [عزوجل] بودنی (ج ۲ ص ۶۰۳ س ۱۱).

چنانکه ملاحظه می‌شود علاوه بر استحکام و سلاست ترجمه انتخاب پرپرندگان، سردبانان، راست آهنگ، پایستگی و ناپیدائی در برابر: سائلین، زاهدین، صدیق، عدن و غیب نمودگار دقت نظر و باریک بینی مترجم است.

پیروی از سبک قرآن بر عایت امانت:

دقت در امانت بهنگام ترجمه بسا که مترجم را از رعایت قواعد جمله نویسی فارسی دور داشته و به پیروی از نحو قرآن و ترجمه واژه به واژه آیات آن کشانده است^۱. نمونه‌های آن در موارد زیر دیده می‌شود:

تکرار ضمیر و به کار بردن ضمیر منفصل به جای متصل به قیاس امروز (ج ۱ ص ۲ س ۱۳).

آوردن دو ضمیر اشاره «این» — بتکرار — در ترجمه «هذا» در برابر «این و آن» به قیاس امروز (ج ۲ ص ۷۷۶ س ۱۹).

مطابقه مسند و مستدالیه در جمع (ج ۱ ص ۳ س ۱۴).

حذف فعل‌های ربط (ج ۱ ص ۸۰ س ۸).

۱ — برای دیدن نمونه‌های دقت گزارشگران پیشین قرآن می‌توان رجوع کرد به: محمد مهدی رکنی، نکاتی چند از دقت مترجمان قرآن مجید، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، ۱۴/۲، تابستان ۱۳۵۷ ص ۳۳۴ — ۳۲۰.

ذکر مفعول صریح با «باء»^۱ حرف اضافه به جای «را» (ج ۱ ص ۴ س ۶).

دیگر ویژگیهای ترجمه و زبان آن:

افزودن «مردان و زنان» یا مفرد آن‌ها، در ترجمه آیاتی که دو اسم یا صفت مذکر و مؤنث در آن‌ها ذکر شده^۲ (ج ۱ ص ۳۳۲ س ۷).

آوردن لفظ «دو» برای کلمهٔ مثنی (ج ۱ ص ۲۲ س ۲)

آوردن برابره‌های فعل امر و نهی به صیغهٔ دعایی^۳ (ج ۱ ص ۳۳۵ س ۱ و ج ۲ ص ۷۸۷

س ۱).

آوردن قید «همیشه» و فعل ربطی «است» و «بوده است» در برابر «کَانَ»^۴ (ج ۱

ص ۱۴۹ س ۹).

آوردن فعل‌های «بود و هست» — ماضی و مضارع — در برابر «کَانَ» (ج ۱ ص ۱۳۷

س ۱۸).

به کار بردن ضمیر منفصل به جای ضمیر مشترک (ج ۱ ص ۳۲ س ۱۸)

آوردن ضمیر مشترک به جای ضمیر شخصی در پاره‌ای موارد (ج ۱ ص ۱۸ س ۱۱).

آوردن ضمیر منفصل در برابر ضمائر متصل عربی (ج ۱ ص ۱۸ س ۱۸).

به کار بردن قید «نهمار» در برابر حرف‌های تحقیق یا همراه معنی صیغه‌های مبالغه

(ج ۱ ص ۴۰۶ س ۱۹ و ج ۱ ص ۵۳۱ س ۱۴).

آوردن قیده‌های «هر» و «همه» با یکدیگر در ترجمهٔ «کُلَّ» برای تأکید بیشتر

(ج ۱ ص ۱۳۲ س ۱۸ و ج ۲ ص ۹۱۷ س ۲).

۱ — می‌دانیم یکی از راه‌های متعددی ساختن فعل‌های لازم در عربی تعدیه به «باء» است که با افزودن آن بر سر مفعول فعل را متعدی می‌سازند، حال تحت تأثیر نحو زبان عرب، مترجم همین باء تعدیه را به جای «را» — که نشان مفعول صریح فارسی است — به صورت «با» ی حرف اضافه در ترجمهٔ خویش آورده است.

۲ — این ویژگی خاص این ترجمه و تفسیر نیست؛ بلکه جملهٔ گزارشگران «کلام خدا» به پارسی، برای رعایت دقیق امانت این نکته را ملحوظ داشته‌اند، از جمله می‌توان به تفسیر قرآن مجید (ص ۲۱۳)، و تفسیر نسفی (ص ۲۷۲ — ۲۷۳ و...) رجوع کرد.

۳ — این نکته نیز در بسیاری از تفاسیر فارسی قرون نخستین دیده می‌شود از جمله در تفسیر قرآن مجید، تفسیر شفقشی، و کشف الاسرار و علة الابرار میبیدی. و نمونه‌های آن نیز بسیار است.

۴ — در کشف الاسرار درین موارد، غالباً قید «همیشه» یا «از همیشه» آمده است. رجوع شود به: نکاتی چند از دقت مترجمان قرآن مجید، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد ۱۴/۲، از ص ۳۲۴ به بعد.

آوردن قید «زودا» در برابر «سین» و «سوف» (ج ۱ ص ۳۳۶ س ۱۹ و ج ۲ ص ۱۳۱۲ س ۱۵).

به کاربردن کلمه «مردم» در ترجمه «انسان» و مفرد آوردن ضمیر راجع به آن (ج ۲ ص ۱۳۰۴ س ۹).

به کاربردن «آنکه» بجای «آنچه» در ترجمه «ما»ی موصول (ج ۲ ص ۷۴۰ س ۱۵).

به کاربردن مفعول مطلق^۱ در برابر مفعول مطلق عربی (ج ۱ ص ۱۵۵ س ۶).
اما با همه دقتی که مترجم در برگرداندن کلام خدا به زبان پارسی کرده است و نمونه‌هایی از آن مذکور افتاد گاه — و بندرت — نشانه‌هایی از تسامح در کار او دیده می‌شود که اگر بر خطای کاتبان حمل نکنیم جز سهوالقلم مترجم نتواند بود. (رک: ج ۱ ص ۳۲ س ۱۸ — ج ۲ ص ۶۴۲ س ۵).

زبان قصه‌ها

در بخش نخستین این گفتار راجع به زبان ترجمه و ویژگیهای آن تا آنجا که می‌بایست — به اختصار — سخن گفتیم و اینک درین بخش به بررسی زبان قصه‌ها و اختصاصات آن می‌پردازیم:

زبانی داستانی کتاب بر روی هم زبانی است ساده، با نشری استوار، همچون بهترین نثرهای ساده قرن پنجم هجری. نویسنده، قصه و تاریخ را بی ذکر مقدمه و ایراد خطبه‌ای معمولاً با جمله‌های کوتاه آغاز می‌کند و بر همان سان به انجام می‌رساند. واژه‌های کهنه و غریب فارسی در جای‌جای حکایات جلوه گر است^۲. و نیز بسیاری از لغات و ترکیبات عربی در اثنای سخن به چشم می‌خورد. از سجع و موازنه — جز بندرت — در کتاب اثری نیست؛ اما شعرهای تازی به تناسب موضوع گاه این جا و آنجا دیده می‌شود.
نیز در پاره‌ای از موارد نقل سخن دیگران یا همه به عربی است، یا از فارسی و عربی

۱ — اصلاً این تعبیر نیز عربی است و از آن طریق در زبان فارسی مصطلح شده است.

۲ — البته نسبت به ترجمه‌های آیات کم‌تر است؛ چرا که نیاز به معادل‌سازی برای کلمات قرآن، مترجم را بیشتر در پی کلمات مهجور و غریب فارسی می‌کشاند. رک: مقدمه دکتر جلال متینی بر تفسیر قرآن مجید (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹) جلد اول صفحه هیجده.

درهم آمیخته است. با این همه، در تمامی این قصه‌ها صیغه و رنگ پارسیانه همواره غالب است و رخ می‌نماید. و بندرت می‌توان با تأثر نویسنده از سبک سخن تازی برخورد نمود.^۱

از مهم‌ترین ویژگی‌های زبان قصه‌ها آثار لهجه مؤلف است که در مواردی از کتاب بازمانده و یکی از سرشارترین منابع لهجه‌شناسی را برای زبان‌شناسان و پژوهندگان زبان فارسی فراهم آورده است.

اکنون برای نمونه پاره‌ای از داستان یوسف^۲ را که از متن کتاب برگزیده‌ایم نقل می‌نماییم، آنگاه با ذکر شواهدی از جنبه‌های گوناگون سبک قصه‌ها این فصل سخن را به پایان می‌رسانیم:

«[یوسف] علیه السلام سه شباروز در آن چاه بود...

«بعد از سه شباروز کاروانی از سوی شام می‌آمد و بسوی مصر می‌شد سیصد تن

بودند...

«برادران یوسف نزد آن چاه بودند بدویند کاروانیان را گفتند این غلام ماست از ما

بگریخت خوبشتن را در چاه افکند...

«ما را از وی دل سرد بودمی بفروشیم... مالک یوسف را بیست درم بخرد.

«... تا بکنار مصر رسید سراپرده بزد گفت ای غلام اکنون از عهده و ضمان تو بیرون

آدم برو برو نیل فرو رو غسل کن.

«یوسف برفت و بدان آب فرو شد ماهیان همه یک دیگر را آواز دادند که چشم فرو

گیرید تا صلیق خدای درین رود غسل کند. همه جنبندگان نیل چشم فرو گرفتند. حرمت

یوسف را علیه السلام تا وی غسل کرد. چون باز آمد مالک وی را حریر در پوشید و غلاله

لطیف بر سر او نهاد. و یوسف را گیسوهائی بود دراز بغایت نیکو و تنش از غایت لطافت بدان

جایگاه بود که مغز استخوانهای وی در استخوان بتوانستی دید و اگر طعام یا شراب خوردی

در حلق وی می‌توانستی دید. گویند که در کف پای وی روی خویش بتوانستی دید؛ تنش

فربه و هفت اندام بغایت ملاححت و رویش بغایت جمال و مویش بغایت حسن و قدش

بنهایت ظرافت و نطقش بغایت لطافت.

«و مالک یوسف را بگرمابه فرستاد چون برآمد وی را جامه‌های فاخر پوشانید و

گیسوه‌های وی را بمروارید بپیوست و گوشواره‌های زرین بجواهر مرصع در گوش وی کرد...

۱- برخلاف «ترجمه» ها، که پیشتر به نمونه‌هایی از تأثیر سبک قرآن در آن اشارت رفت.

۲- که به تعبیر قرآن، بهترین قصه‌هاست- نحن نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ (سوره یوسف بخشی از آیه ۳).

و تختی بر بالا بنهاد و وی را بر آن تخت نشاند و منادی کرد در مصر که کس را حجاب نیست. تا اهل مصر پیر و جوان مرد و زن و وضع و شریف، آزاد و بنده تا مخدرات همه بیرون آمدند تا پیران و بیماران ضعیف را در محفّه‌ها می‌آوردند و بر یوسف نظاره می‌کردند. «... و دلال همچنان می‌گشت و یوسف را می‌ستود و می‌گفت: هین ای خریداران غلامی است عبری نیکوروی نیکوموی نیکوخوی نیکوگوی، یوسف در آن میان آواز داد: ای هذا، چنین مگوی، چنین گوی: کی خرد غلامی بدخوی بدفعل گریخت پای بیچاره ای اسیری اندهگنی آزاده ای ببندگی افتاده؟ دلال گفت: من خرد آن دارم که چنین سخن نباید گفت که آنگاه بهای تو بشکند مرا بد افتد. یوسف گفت پس حقیقت گوی، بگو کی خرد یوسف صدیق الله ابن یعقوب اسرایل الله ابن اسحق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله...»^۱

و اینک نمونه‌هایی از اختصاصات نثر کتاب:

جمع بستن کلمات عربی با «—ان»

جمع بستن کلمات عربی با «—ها»^۲

انواع جمع‌های عربی^۳ (مکسر، مذکر و مؤنث سالم)

جمع بستن کلمات جمع عربی^۴:

جمع بستن کلمات منسوب فارسی یا عربی با —ان، ها، ات

جمع بستن کلمات مختوم به «الف» با «—ان»، بدون افزودن حرف «یا»^۵

۱— جلد ۱ صفحه ۴۲۹—۴۳۸.

۲— این گونه جمع بستن‌ها در بیشتر متون نثر این دوره دیده می‌شود؛ و در تفاسیر نیز، و درین کتاب، درین جا و آن جا نمونه‌هایی از آن را توان دید.

۳— انواع جمع‌های عربی در دیگر تفاسیر فارسی این روزگار نیز به کار رفته است؛ از جمله تفسیر قرآن مجید، رک: مقدمه دکتر متینی براین تفسیر صفحه سی و پنج؛ تفسیر شنقشی، رک: مقدمه محمد جعفر باحقی براین تفسیر صفحه چهل و پنج.

۴— جمع بستن جمع‌های عربی به فارسی سابقه‌ای دیرینه دارد: در ترجمه تفسیر طبری آمده است: «از روزگار آدم تا روزگار اسمعیل عل همه پیامبران و ملوکان زمین پیاری سخن گفتندی...» به نقل از مفرد و جمع، تألیف دکتر محمد معین چاپ دوم — دی ماه ۱۳۴۰ — انتشارات ابن سینا صفحه ۸۳، و فخرالدین اسعد گرگانی راست: نوادرها و دولتهای دوران عجایبها و قدرتهای یزدان همان مأخذ صفحه ۸۴: برای دیدن شواهد بیشتر به همان کتاب می‌توان رجوع کرد.

۵— مرحوم دکتر معین در کتاب مفرد و جمع خود درین باب می‌نویسد: «... باید دانست که این قاعده

جمع بستن کلماتی که با پسوند تحبیب یا تحقیر آمده با «-ان» (ج ۱ ص ۷۲ س ۸، و ج ۲ ص ۱۰۷۸ س ۱۵).

جمع بستن اسم جمع های «امت» و «گروه» با «-ان» (ج ۲ ص ۱۱۳۲ س ۴ و ج ۲ ص ۷۷۹ س ۱۰).

الحاق یای مصدری فارسی به کلمات مشتق عربی که بسیار در کتاب دیده می شود. (ج ۱ ص ۳۵۲ س ۱۱ - ج ۲ ص ۱۰۸۶ س ۹).

استعمال مصادر جعلی (صناعی) (ج ۱ ص ۲۸۰ س ۱۰).

به کاربردن میانوند الف در اسم های مرکب همچون: شباروز (ج ۱ ص ۹

س ۱۲)، دستانست (ج ۱ ص ۵۲ س ۶) و لونالون (ج ۲ ص ۸۸۲ س ۱۲).

به کار بردن ضمیر شخصی به جای ضمیر مشترک، یا ضمیر منفصل به جای ضمیر

متصل (ج ۲ ص ۷۷۸ س ۱۵).

به کاربردن ضمیر شخصی سوم شخص مفرد «او» و «وی» برای غیر ذوی العقول؛

که استعمال آن درین دوره کم نیست^۱ (ج ۱ ص ۵ س ۲۰)

به کار بردن ضمیر اشاره مفرد (آن) برای مرجع جمع (ذوی العقول و

غیر ذوی العقول) (ج ۱ ص ۱۳۳ س ۴).

به کار بردن «اینچه» به جای «آنچه» در قیاس امروز: (ج ۱ ص ۵۶۰ س ۴).

به کار بردن اسم اشاره های مرکب «اینست» و «آنت» (ج ۱ ص ۲۰۲ س ۱۸، ج ۲

ص ۷۲۴ س ۱۵).

در باب «صفت» نیز نکته های قابل ملاحظه ای درین کتاب دیده می شود، ازین

قبیل:

مطابقه موصوف و صفت در افراد و جمع: (ج ۲ ص ۱۲۹۹ س ۲).

و عدم مطابقه موصوف و صفت در افراد و جمع (ج ۲ ص ۱۱۵۳ س ۱۶).

مطابقه موصوف و صفت در تذکیر و تأنیث (ج ۲ ص ۹۴۶ س ۸).

تأنیث صفت برای اسم جمع مکسر به تأثر از عربی (ج ۱ ص ۳۵۷ س ۵).



در قرنهای چهارم تا ششم در خراسان معمول بوده، چنانکه آثار آنرا در التفهیم بیرونی^۱ و تفسیر قرآن (کمبریج) و جامع الحکمتین ناصر خسرو و نوروزنامه منسوب بخیام و مجمل التواریخ والقصص و تاریخ سیستان می بینیم. «(مفرد و جمع صفحه ۳۸).

۱- رک: سبک شناسی ج ۱ ص ۳۷۷-۳۸۰.

استعمالی افعال تفضیل عربی با پسوند «تر» — نشانه صفت تفضیلی فارسی (ج ۱ ص ۱۱۷ س ۸):

- به کار بردن صفت تفضیلی به جای صفت عالی (ج ۲ ص ۱۳۷۰ س ۲).
 به کار بردن صفت مرکب از «پُر» و اسم جمع بسته شده^۱ (ج ۱ ص ۱۶۲ س ۱).
 به کار بردن صفت مرکبی که یک جزء آن کلمه جمع است («مردمان دوست» به جای «مردم دوست») (ج ۱ ص ۱۹۴ س ۱).
 الحاق «یا»ی نکره به صفت و موصوف: (ج ۱ ص ۱۶۱ س ۱۱).
 به کار بردن و ساختن صفت فاعلی مرکب با پسوند «گار» و ریشه ماضی فعل (مانند: آمرزیدگار) (ج ۱ ص ۵۰۵ س ۱۶).
 و در عدد این موارد قابل ذکر است:
 به کار بردن «دیگر»^۲ و «سدیگر» به جای دَوَم و سَوَم (ج ۱ ص ۴۵۵ س ۸ و ج ۲ ص ۸۶۰ س ۱۲).
 مطابقت عدد و معدود در افراد و جمع — که گاه نیز دیده می‌شو^۳ (ج ۱ ص ۲۲ س ۲).

گاه عدد به گونه‌ای خاص درین کتاب به کار رفته است. فی المثل درین شاهد «نهند و پنجاه» به صورت «هزار کم پنجاه» استعمال شده است^۴ (ج ۱ ص ۳۰۷ س ۱۳).

۱ — درین مورد جز همین یک شاهد نمونه‌ای یافته نشد.

۲ — برای اطلاع بیشتر از این استعمال رجوع شود به: دکتر علی اشرف صادقی، مباحث ادبی لغوی زبان‌شناسی: «دیگر، ددیگر، و دیگر»، مجله راهنمای کتاب، سال ۱۳۵۲ ص ۲۳۸.

دکتر صادقی با ارائه شواهدی «و دیگر» و «دیگر» را برابر «دَوَم» درست می‌داند، نه «دودیگر» را؛ و در تفسیر سورآبادی نیز همه جا «دیگر» و «ودیگر» به معنی دَوَم آمده است، نه «دودیگر».

۳ — این مورد نیز در دیگر آثار قرون نخستین به چشم می‌خورد، از جمله رک: تفسیر قرآن مجید، مقدمه مصحح صفحه پنجاه و یک؛ معارف بهاء ولد، مقدمه فروزانفر صفحه ط.

۴ — البته این گونه خاص، خاص این کتاب نیست در آثار دیگر نیز نمونه آن آمده است، از جمله در حدیقه سنائی غزنوی، در توحید باری تعالی:

نام‌های بزرگ	محترمت	رهبر جود و نعمت و کرم
هریک افزون ز عرش و فرش و ملک	کان هزار و یکست و صد کم یک	

رک: ابوالمجد مجدودین آدم سنائی غزنوی، حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه، به تصحیح و تفسیر مدرّس رضوی (انتشارات دانشگاه تهران، بهمن ماه ۱۳۵۹ صفحه ۶۰).

«هر دو» را قدما به «هر دو ان» جمع بسته اند^۱، از جمله این استعمال درین کتاب نیز دیده می شود: (ج ۲ ص ۷۸۹ س ۷).
اما در مورد فعل:

می دانیم از ویژگیهای زبان فارسی دری نخستین به کار رفتن بسیار فعل های مختلف پیشوندی در آن است. چنانکه هر چه متنی کهنه تر باشد گوناگونی این فعل ها در آن بیشتر است^۲ و یکی از اختصاصات آشکار این متن کثرت و تنوع افعال پیشوندی در آن است که موارد خاص هریک با معنی و شاهد آن در فصل «لغات و ترکیبات» کتاب خواهد آمد. و اینک فهرست وار نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم:

باز کردن، برآماهیدن، برآمدن، بر پذیرفتن، برتاویدن، بر جوشیدن، بر خواندن، بر ربودن، بر رسیدن، برسنجیدن، بر فراشیدن، بر کشیدن، بر گرفتن، بر نشستن، بر یازیدن، در آموختن، در اوکندن، در ایستادن، در پوشیدن، در شدن، در شوریدن، فراز آمدن، فرا آمدن، فرا پذیرفتن، فرا پوشیدن، فرا خواستن، فرا ستدن، فرا شنیدن، فرا گذاشتن، فرا گرفتن، فرو داشتن، فرو کشتن، فرو گذاشتن، واخواندن، واگرداندن، ورافتادن، ورخواندن، ورگشتن. همچنین فعل مرکب بسیاری درین کتاب به کار رفته^۳ که نمونه های آن چنین است:

خستو آمدن، بیم کردن، بها کردن، بیرون گرفتن، فادوئی کردن، پالای کردن، تشویر خوردن، دستان آوردن، روزی کردن، دور کشیدن، جفا گفتن، فرمان کردن، خط کردن، زنهار خوردن، فریب آوردن، هزینه کردن، هنگام کردن، نورد کردن.
نیز درین کتاب با نمونه های مختلفی از فعل های ناگذر^۴ بر می خوریم. مانند:
ایشان را بستود و ایشان را خوش آمد. (ج ۱ ص ۶۱ س ۱).
مرا از طول امل وی با قرب اجل وی خنده آمد. (ج ۲ ص ۸۹۷ س ۹).
دیگر اختصاصات نثر کتاب ازین قبیل است:

۱- رجوع شود به: دکتر محمد معین، مفرد و جمع، صفحه ۱۰۱.

۲- رک: دکتر پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی (بحثی از جلد دوم) ساختمان فعل، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (۱۳۴۹) صفحه ۱۵، نیز رک: دکتر جلال متینی، تفسیر قرآن مجید، مقدمه، صفحه پنجاه و چهار.

۳- این نمونه ها را نیز با معنی و در شاهد در بخش «مفردات و ترکیبات» خواهیم آورد.

۴- برای توضیح و تفصیل این نوع از افعال رک: تاریخ زبان فارسی. جلد دوم، صفحه ۳۲۰.

استعمال صیغه‌های «بایستن» و «شایستن»^۱ مانند:
 ارکان مملکت گفتند ما را نصیب باید از هلاکت وی. (ج ۲ ص ۶۵۴ س ۱۱)
 وی گفت شما که او را نشایستید مرا هم نشایید (ج ۱ ص ۵۹۲ س ۱۵).
 استعمال خاص «بودن»: این فعل با پیشوند «ب» به معنی شدن» و «گشتن» آمده
 است و ازینرو مشتقات «نبودن» را از جمله فعل‌های پیشوندی گرفته‌اند.^۲
 عمر گفت یا رسول الله وقت نماز درآمد ما چند تنیم؟ رسول گفت علیه السلام ما سی
 و نه تن بودیم بتو چهل تن بودیم. (ج ۲ ص ۶۳۸ س ۶).
 استعمال خاص «رسیدن»: این فعل نیز با پیشوند «ب» به معنی «تمام شدن» آمده
 است.^۳

یاران را صبر برسید و اذن نبود با کافران حرب کردن (ج ۱ ص ۲۰۳ س ۶).
 استعمال خاص «نالیدن»: این فعل به صورت «ناله نالیدن» درین کتاب به کار
 رفته که به نظر می‌رسد این گونه تعبیر برای تشخیص بخشیدن به «ناله» یا مبالغه در آن آمده
 است.^۴ «آنگه ملک الموت دست بجان آدم دراز کرد آدم ناله ای بنالید چنانکه همه اهل
 زمین بشنیدند بتعزیت آمدند (ج ۱ ص ۲۷۳ س ۴).
 به کار بردن ماضی بعید از مصدر «بودن»^۵ (ج ۲ ص ۱۳۹ س ۶).
 استعمال فعل مرکب به جای فعل بسیط^۶ (ج ۱ ص ۸ س ۱۱).

۱- انواع صیغه‌های این دو مصدر نیز در تفسیر کمبریج آمده است. رجوع شود به مقدمه مصتح صفحه
 پنجاه و پنج و پنجاه و شش.

۲- تاریخ زبان فارسی، جلد دوم صفحه ۲۶۱.

۳- همان کتاب و همان صفحه.

۴- این گونه استعمال را من در جایی ندیده‌ام تنها در حدیقه الحقیقه سنائی تعبیر «گریه خندیدن» و
 «خنده گریستن» آمده است:

خنده گریند عاشقان از تو گریه خندند عارفان از تو

(حدیقه چاپ مدرس صفحه ۱۵۲)

که مقوله دیگری است و «خنده گریستن» کنایه از گریه شادی کردن است؛ «و گریه خندیدن» کنایه از خنده‌ای
 است که از روی حسرت و ضجرت آید. (انجمن آرای ناصری به نقل از لغت نامه دهخدا).

۵- این مورد در آثار دیگر این روزگاران نیز دیده می‌شود. رک: مقدمه مصتح در تفسیر کمبریج صفحه
 پنجاه و شش. نیز رک: سبک شناسی جلد ۱ ص ۳۵۳-۳۵۴.

۶- برای دیدن توضیحات این مورد رک: دکتر جلال متینی، فعل مرکب به جای فعل بسیط، مجله،
 دانشکده ادبیات مشهد، سال چهارم، شماره چهارم، ص ۴۱۱-۴۱۰؛ و نیز: تاریخ زبان فارسی، جلد دوم،
 ص ۳۰۵.

استعمال ماضی بجای مضارع التزامی (ج ۱ ص ۱۵۹ س ۱۱).
 استعمال مضارع اخباری بجای مضارع التزامی^۱ (ج ۱ ص ۵۸۶ س ۱۵).
 استعمال ماضی بجای مستقبل محقق الوقوع^۲ (ج ۱ ص ۳۴۵ س ۱۱).
 استعمال صیغه دعائی؛ که به سه صورت درین کتاب دیده می‌شود:
 الف — با افزودن دو «الف» یکی پیش از حرف آخر صیغه سوم شخص مفرد مضارع
 و یکی پس از آن (ج ۱ ص ۱ س ۱۳).
 ب — با افزودن الف دعا پس از صیغه سوم شخص مفرد مضارع. (ج ۱ ص ۵۱
 س ۱۴).
 ج — با افزودن «الف» دعا پیش از حرف آخر صیغه سوم شخص مفرد مضارع.
 (ج ۱ ص ۳ س ۵).
 استعمال «با»ی تأکید در فعل‌های ماضی و مضارع و امر و نهی؛ که نمونه‌های آن
 در جای جای کتاب بسیار دیده می‌شود.
 استعمال خاصی از «با»ی تأکید («با» به جای «ب»): نباید که در حدت مرگ
 دست یا پای بازدم قطره‌ای از خون من بر تو آید (ج ۲ ص ۹۴۱ س ۱۷).
 «همی»، «می»، «ی» و «ید»:
 سه نشانه اول در جای جای کلام به گونه‌های مختلف، اغلب برای افاده استمرار
 فعل، درین کتاب به کار رفته است؛ اما آنچه قابل توجه می‌نماید به کار رفتن پسوند «ید»
 در ماضی استمراری است که استعمال آن در قرون نخستین در برخی از مناطق رواج داشته
 و در تفسیر سوراآبادی نمونه‌هایی از آن دیده می‌شود.^۳ (ج ۱ ص ۲۷۸، س ۷ ج ۲، ص ۶۱۴،
 س ۱۲).
 اما این پسوند تنها برای بیان استمرار به کار نرفته، بلکه برای بیان شرط (ج ۱

۱ — همچنین رجوع شود به مقدمه دکتر متینی بر تفسیر کمبریج صفحه پنجاه و شش.

۲ — نیز رک: همان مأخذ و همان صفحه: این مورد در آثار دیگر گذشتگان نیز آمده است. حافظ گوید:

فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش گل در اندیشه که چون عشو کند در کارش

که شاهد معروفی است درین معنی، توضیح بیشتر را رک: سبک شناسی جلد ۱ ص ۳۵۴ — ۳۵۵.

۳ — همچنین در «پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی» (رک: صفحه نود و هشت و نود و نه مقدمه
 مصحح) و طبقات الصوفیه (رک: صفحه صد و چهل و شش مقدمه دکتر مولایی بر آن) و کشف الاسرار (رک: دکتر
 محمد مهدی رکنی، خصایص دستوری تفسیر کشف الاسرار، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره
 اول، سال هشتم صفحه ۱۳۲ — ۱۵۴) شواهدی از آن را توان دید.

ص ۳۷ س ۱۴)، و شک و تردید (ج ۱ ص ۳۶۲ س ۳) و خواب (ج ۲ ص ۸۳۰ س ۴) نیز استعمال شده است.

فعل و فاعل:

در باب مطابقت فعل و فاعل در افراد و جمع نکته‌های شایان توجهی نیز در این کتاب دیده می‌شود، مانند:

- آوردن فعل مفرد و جمع برای «هرکه» (ج ۱ ص ۴۷۷ س ۱۵).
- آوردن فعل جمع برای «هرکس» (ج ۲ ص ۶۵۵ س ۱).
- آوردن فعل مفرد و جمع برای «آن کسها» (ج ۱ ص ۳۶۰ س ۱۶).
- آوردن فعل جمع برای «هریکی» (ج ۱ ص ۲۵۰ س ۸).
- آوردن فعل مفرد برای «همه» (ج ۲ ص ۷۴۳ س ۴).
- آوردن فعل مفرد و جمع برای «لشکر» در یک عبارت (ج ۲ ص ۷۶۵ س ۱).
- آوردن فعل جمع برای فاعل مفرد (ج ۱ ص ۳۶ س ۶).
- آوردن فعل مفرد برای فاعل جمع ذوی العقول (ج ۱ ص ۴۰۰ س ۲).
- آوردن دوم شخص مفرد بجای دوم شخص جمع. (ج ۲ ص ۶۸۴ س ۱).
- آوردن فعل جمع و مفرد برای فاعل جمع ذی روح. (ج ۱ ص ۴۲۸ س ۱۱).
- آوردن دو فعل یکی مفرد و یکی جمع برای دو مورد مشابه (ج ۲ ص ۹۹۴ س ۶).
- آوردن فعل سوم شخص مفرد بجای اول شخص مفرد (ج ۱ ص ۷۰ س ۱۳).
- آوردن فعل مفرد و جمع برای فاعل اسم جمع در یک عبارت (ج ۲ ص ۱۰۵۲ س ۱۴).

آوردن «را» برای فاعل (ج ۱ ص ۵۹ س ۹).

مفعول بی واسطه:

مفعول بی واسطه درین کتاب گاه با «مر» و «را» همراه است (ج ۱ ص ۲۲ س ۱۷).

- گاه بدون «مر» و «را» ذکر می‌شود (ج ۲ ص ۱۱۲۶ س ۱۳).
- و گاه تنها با «را» همراه است بدون ذکر «مر». (ج ۱ ص ۲۴۹ س ۱۹).

مفعول بواسطه (متّم):

مفعول بواسطه درین کتاب معمولاً با دو حرف اضافه —یکی قبل و یکی بعد از آن— همراه است. و گاه با «برای» و «را» (ج ۱ ص ۱۱ س ۱).

گاه با «فا (=با)» و «را» (ج ۲ ص ۱۰۵۳ س ۵)
علامت ندا: «یا» رایج ترین نشانه ندا است که درین کتاب استعمال شده است
 (ج ۲ ص ۸۷۶ س ۲).

اما نشانه ها و موارد دیگر کاربرد آن چنین است:
 استعمال «ای»: (ج ۲ ص ۹۷۵ س ۱۵).
 استعمال «الف ندا» در آخر منادا: (ج ۲ ص ۹۶۷ س ۳).
 جمع میان «الف» ندا و «ای» در یک عبارت: (ج ۲ ص ۹۶۸ س ۵).
 آوردن دو الف ندا در آخر موصوف و صفت: (ج ۱ ص ۱۰۸ س ۱۶).
 منادا واقع شدن ضمیر: (ج ۱ ص ۹۳ س ۱۸).
 منادا واقع شدن «هذا»: (ج ۱ ص ۴۳۹ س ۱۷).
معانی بعضی از قیده ها و حرف های اضافه: در باب قیده ها و حرف های اضافه و معنی
 آن ها درین کتاب این موارد به نظر می رسد:
 پس آنکه: پس از آنکه (ج ۱ ص ۴۴۰ س ۱۵) — از پس از آن: پس از آن (ج ۱
 ص ۴۳۴ س ۴).

از پس: پس از (ج ۲ ص ۹۶۲ س ۱۴).
 بی از آنکه: بی آنکه (ج ۲ ص ۸۹۵ س ۱۶).
 در ساعت: در حال، بیدرنگ، هماندم (ج ۱ ص ۱۶۱ س ۱۹).
 خاص: خصوصاً، بخصوص، بویژه (ج ۱ ص ۵۵ س ۲).
 نهمار^۱: بسیار (قید کیفیت و مقدار) (ج ۲ ص ۶۳۹ س ۵).
 با: به (که بسیار درین کتاب به کار رفته است)، بسوی (ج ۱ ص ۱۱۴ س ۶).
 با: در برابر، در مقابل^۲ (ج ۲ ص ۸۹۷ س ۹).

۱- این «قید» در آثار کهن فارسی به کار می رفته است از جمله در شاهنامه فردوسی مواردی از استعمال
 آن را توان دید:

چو ابلیس دانست کو (ضحاک) دل بداد برافسانه اش گشت نهمار شاد
 (نقل از شاهنامه و دستور ص ۳۲۶)
 ۲- در لغت نامه دهخدا از جمله معانی حرف اضافه «با» به نقل از غیاث اللغات و آندراج: برابر، مقابل،
 آمده است با این شاهد از فرتخی:
 با هنر او همه هنرها یافه با سخن او همه سخنها ترفند

به: از (ج ۱ ص ۶۴ س ۶).
 به: برای (ج ۱ ص ۶۱ س ۱۶).
 به: در (ج ۱ ص ۳۴۸ س ۱۷) — به: به اندازه، به مقدار (ج ۲ ص ۹۶۴ س ۷).
 در: از (ج ۱ ص ۶۲ س ۴) — در: به (ج ۱ ص ۴۲۵ س ۱۵).
 را: برای (که شواهد آن بسیار است)^۱: (ج ۱ ص ۳۴۵ س ۱۶) را: از (ج ۱ ص ۵۵ س ۱۲).
 فا: به (ج ۱ ص ۲۸۱ س ۱۲) — فرا: به (ج ۱ ص ۱۲۳ س ۱۳).
 فرا: در (فراپیش: درپیش) (ج ۱ ص ۳۵۳ س ۱۰).
 و: به (ج ۱ ص ۲۱۴ س ۱۶) — وا: به (ج ۱ ص ۲۶ س ۱۰).

نشانه‌های پرسش:

«آذا»: آیا — معمولاً درین تفسیر به جای «آیا»، «آذا» به کار رفته^۲ که نمودگار شکل تلفظ این کلمه در لهجه مؤلف است. (رک: ج ۱ ص ۱۹۵ س ۳ و ص ۱۰۲ س ۴).
 «یا»: این نشانه بیشتر در برابر همزه استفهام، «آو»، و «آم» در ترجمه آیات قرآن به کار رفته است؛ و گویا لهجه‌ای از «آیا» بوده است. (رک: ج ۱ ص ۸ س ۱۵ و ص ۹۰ س ۱۳ و ج ۲ ص ۸۱۶ س ۳ — و ج ۲ ص ۶۹۲ س ۱).
 «ای» که بیشتر در ترجمه همزه استفهام و «آم» استعمال شده است (رک: ج ۱ ص ۱۸ س ۱۴ — ج ۱ ص ۳۶ س ۶).
 گاه در همین موارد مؤلف دوادات پرسش «ای» و «یا» را باهم آورده است. (ج ۱ ص ۱۳۶ س ۱۷).
 و گاه کلمه «باش» برای پرسش به کار رفته است؛ اما استعمال آن بسیار نادر است^۳ (ج ۲ ص ۶۸۴ س ۳).

۱ — و در تاریخ سیستان نیز گاه دیده می‌شود. رجوع شود به تاریخ سیستان، مقدمه ملک الشعراء بهار صفحه کج.

۲ — اما در تفسیر قرآن مجید اصلاً «آیا» به کار نمی‌رود و معادل آن لفظ «او» یا «و» استعمال می‌شود (رجوع شود به صفحات هفتاد و نه و هشتاد مقدمه مصحح) و در کشف الاسرار معمولاً کلمه «باش» به جای «آیا» به کار می‌رود (نگاه کنید به: مقاله «خصایص دستوری کشف الاسرار» از دکتر محمد مهدی رکنی در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد شماره اول سال هشتم ص ۱۴۱ — ۱۴۲ و زیرنویس صفحه اخیر).

۳ — برای دیدن توضیح و شواهد بیشتر درین باب رک: دکتر جلال متینی، برخی نشانه‌های نادرستفهام در

ترتیب قرار گرفتن ارکان جمله در آن :

رویه‌م رفته‌درین کتاب قاعده‌درستی برای نظم قرار گرفتن ارکان جمله در آن نمی‌توان به دست داد، بیشتر فاعل در آغاز جمله قرار می‌گیرد و فعل در آخر (ج ۱ ص ۶۲ س ۱۶)، و گاه فعل در ابتدای جمله واقع می‌شود (ج ۱ ص ۵۵ س ۴) و گاه پیش از مفعول بی واسطه (ج ۱ ص ۳۹۷ س ۱۳)، و گاه قبل از مفعول بواسطه (ج ۲ ص ۸۲۹ س ۱۱)، و گاه مقدم بر مفعول بی واسطه و با واسطه (ج ۲ ص ۷۱۱ س ۷).
و «قید» اغلب در آخر جمله می‌آید (ج ۲ ص ۹۶۳ س ۲)، و گاه قبل از فعل (ج ۱ ص ۵۹ س ۸).

گفتیم زبان نویسنده، زبانی است ساده و شیوا با عباراتی غالباً کوتاه و آکنده از واژگان زیبای کهن فارسی. اینک این نکته قابل ذکر است که به حیث اُلفت و اُنس پیوسته مؤلف بازبان «کلام خدا» و نیز اخبار و احادیثی که در تأویل و تفسیر و تبیین معانی آن رسیده است، طبیعی می‌نماید که کلمات و تعابیری از زبان تازی به زبان او راه یافته باشد. و ما درین جا نمونه‌هایی از لغات و ترکیبات عربی را که در زبان داستان‌ها آمده است ذکر می‌کنیم:

کلمات عربی که در قصه‌های این کتاب استعمال شده ازین قبیل است: معشر ۷/۱۱۴، صعوه ۱۹/۵۵۹، صرح ۹/۶۵۸، اوراق ۶/۵۶۲، مُقَیَّر، مُسَمَّر، مسمار ۷/۷۹۲، سِجَان ۱۶/۵۶۱، اَوَاب ۱۰/۸۴۶، طموع ۹/۸۲۷، ظُوم غَشوم ۶/۹۴۳، تکییف ۶/۷۷۴، تلکُو ۱۲/۱۰۹۰، بطیخ، مبطخه ۸/۷۸۹، حلاق ۱۵/۷۰۹، کاره ۱/۱۱۵۰، خایب ۳/۵۶۱، بصارت ۱۶/۵۹۳، مفسد، مصلح ۱۹/۶۶۰.
و ترکیبات فارسی و عربی آن ازین گونه است:

انتفاع گرفتن ۳/۶۶۰، اغتباط بردن ۱۱/۸۴۰، استعانت کردن ۱۳/۱۴۰۳، منادی کردن ۷/۱۴۰۶، منقطع کردن ۱۳/۱۰۵۲، تجسس کردن ۳/۷۹۴، مظاهرت کردن ۸/۱۰۷۳، منفسخ گشتن ۳/۳۵۱، معجب شدن ۱۷/۳۴۵، ترحیب کردن ۹/۵۵۱۱.
و ترکیبات عربی آن ازین دست: دارالملک ۸/۷۹۳، بنوالاما ۱۵/۴۲۴، بیت الاحزان ۱۴/۴۶۶، ملک الموت ۱۸/۴۶۶، مستجاب الدعاء ۹/۲۸۸، حبة الخضراء

۲۰/۴۶۶

گاه تمامی کلمات یک عبارت دراز عربی است؛ اما با شیوه‌ی ادای فارسی (ج ۱ ص ۱۱۲ س ۱۲).

وگاه در خلال عبارات فارسی عبارتی به تازی ذکر می‌شود که دنباله‌ی آن است (ج ۱ ص ۳۴۶ س ۹).

و گاه در اثنای عبارات فارسی عبارتی عربی آورده می‌شود که هم برابر فارسی همان کلام عربی در پی می‌آید (ج ۱ ص ۱۱۸ س ۱).

و گاه در میان عبارات پارسی ابیاتی به تازی مذکور می‌افتد (ج ۱ ص ۱۹۸). نکته‌ی دیگری که در زمینه‌ی استعمال عبارات عربی گفتنی است به کار بردن جملات نعتی و دعایی است که در جای جای کتاب دیده می‌شود و خاص مؤلف این کتاب نیز نیست. مانند: عزوجل، رضی الله عنه، رضی الله عنهما، و...

بیرون آنچه گفته آمد، گاه مؤلف به معنی کردن کلمات عربی مستعمل خود می‌پردازد (ج ۱ ص ۴۲۴ س ۱۵) وگاه، حتی به معنی کردن کلمات پارسی (ج ۲ ص ۱۰۵۲ س ۱۰).

از نکات قابل ذکر در سبک این کتاب استعمال «نیز» به معنی «دیگر» است^۱: (ج ۱ ص ۳۴۷ س ۱۹).

اما «نیز» به معنی «همچنین» — چون امروز — هم درین کتاب به کار رفته است (ج ۲ ص ۱۰۷۵ س ۲).

نکته دیگر به کار بردن قیده‌های تمتای «بوک» و «اندیک» است که از ویژگیهای آشکار نثرهای کهن فارسی است (ج ۲ ص ۱۰۹۶ س ۱۵ — ج ۱ ص ۱۵۹ س ۱۷). اما در باب مثل‌های سائر نمونه‌های چشم‌گیری درین کتاب به چشم نمی‌خورد؛ جز آنکه با یکی دو مورد زیر مواجه می‌شویم:

کودک را انتظار کردند تا با کی ماند، چون بزاد کلاغ با کلاغ چنان نمانست که آن کودک با عبید مانست. (ج ۱ ص ۲۷۶ س ۱۶).

چون فرعون دریا را چنان بدید، هامان را گفت دریا از بیم ما چنین بشکافت.

۱ — این استعمال در دیگر متون فارسی این روزگاران نیز به چشم می‌خورد، از جمله و بیشتر در بلعمی و تاریخ سیستان و بیهقی و مجمل التواریخ (رک: سبک‌شناسی جلد ۱ ص ۳۹۴ — ۳۹۵).

هامان گفت: چنین مگو؛ نه همانیم که بهم از پوشنگ رفته ایم؟^۱ مرتبت تو بدینجا نرسیده است؛ این جز بدعای موسی نیست. (ج ۱ ص ۶۵ س ۹).

از سجع و موازنه نیز — جز بندرت — در کتاب خبری نیست:

من باری گرچه درویشم، برویده بخدای خویشم (ج ۱ ص ۵۹۰ س ۹).

ودلال همچنان می‌گشت و یوسف را می‌ستود و می‌گفت: هین ای خریداران غلامی است عبری نیکوروی نیکوموی نیکوخوی نیکوگوی ... (ج ۱ ص ۴۳۷ س ۱۵).

اختصاصات لهجه‌ای

بیان ویژگی‌های لهجه‌ای نویسنده کتاب کاری است سخت دشوار؛ چرا که هم نیازمند اطلاع دقیق از کیفیت تلفظ کلمات در زبان ادبی رایج روزگار اوست، و هم محتاج آگاهی درست از خصایص لهجه‌ای متداول دیار او؛ و بنابراین در حدّ محال.

تا زمانی که پژوهندگان ژرف‌کوش و ارجمند زبان و ادب فارسی پرده از چهره راستین بسیاری از متون گرانمایه این سرزمین برنگرفته و به تصحیح انتقادی و علمی بسیاری از آن‌ها با ضبط دقیق اعراب و حرکات آن نپرداخته‌اند سخنی پیراسته از تردید و گمان درین باب نتوان گفت. نهایت، کاری که اکنون انجام آن درایست است نمودن تلفظ کلماتی است که بگونه‌ای با تلفظ امروزی آن تفاوت دارد. ضبط و نمود این تباین است که با مقایسه با دیگر آثار حوزه‌های ادبی مختلف روزگاران گذشته زمینه به دست دادن درست اختصاصات لهجه‌ای هر منطقه را فراهم می‌سازد.

اینک نمونه‌هایی ازین تفاوت تلفظ‌ها:

اشباع کسره به صورت «ی»: میهین به جای مهین (ج ۱ ص ۷۰ س ۱۹): بهین به جای بهین (ج ۱ ص ۴۶۱ س ۳): کیهین به جای کهین (ج ۱ ص ۴۶۱ س ۹): فریهی به جای فربهی (ج ۱ ص ۴۳۷ س ۷).

بخصوص کسره اضافه در بسیاری از موارد به شکل «ی» نگارش یافته است: آن را سری بود چون سری گربه‌ای و روئی چون روی مردم (ج ۱ ص ۷۲ س ۱۲) — گفت ای

۱ — مصححان کتاب در توضیح عبارت مزبور می‌نویسند: «محتمل است که تعبیر «باهم از پوشنگ آمده ایم، یا رفته ایم» حکم مثلی داشته است باین معنی که هردو از یک قماشیم و یکدیگر را خوب می‌شناسیم». (صفحه ۶۵ کتاب)، سیاق عبارت و اقتضای مورد این احتمال را قوت می‌بخشد.

گروهی من پیرستید خدای را [عزوجل] (ج ۱ ص ۲۵۲ س ۷) .
و در پاره‌ای از موارد کسره به جای «ی» به کار رفته است: وقت از اوقات قوم او
بجشنی بصحرا رفتند (ج ۱ ص ۲۷۷ س ۱).
اشباع ضمه به صورت «و»: خدای تعالی خواب بریشان افکند و آن سگ ایشان بر
آستانه در بخوفت ج ۱ ص ۵۸۶ س ۱۰ — و هفت خوشه سبز دید که هفت خوشک (=
خشک) و سپید بدان بر پیچیدی و آن را ناپدید کردی (ج ۱ ص ۴۵۱ س ۹).
استعمال فتحه به جای کسره: نشان به جای نشان: (ج ۱ ص ۴۴۲ س ۸) زه به
جای زه (ج ۱ ص ۵۹۹ س ۸).
همچنین استعمال به جای امسال (ج ۲ ص ۱۰۸۲ س ۲)، شغال به جای شیغال
(ج ۲ ص ۸۶۹ س ۳).
نیز «باء» تأکید بر سرافعال هر جا حرکتی دارد فتحه است.
استعمال فتحه به جای ضمه: لوش به جای لوش (ج ۱ ص ۵۰۴ س ۵). رسوائی به
جای رسوائی (ج ۱ ص ۱۹ س ۱۸)
استعمال ضمه به جای فتحه: جوان به جای جوان (ج ۱ ص ۴۳۹ س ۶) جوال به
جای جوال (ج ۱ ص ۱۹۶ س ۱۹) — سوار به جای سوار (ج ۱ ص ۷۳ س ۱۳).
و گویا واو عطف در لهجه مؤلف به ضم تلفظ می شده است: چون بدر بهشت رسید،
از نعیم بهشت باوی طوقی مانده بود در گردن وی و شاخ مورد بدست داشت (ج ۱ ص ۶۲
س ۷).
و «خُنب» به جای خم به کار رفته است^۱: (ج ۱ ص ۱۶۱ س ۱۵).
و خُنبه به جای خمره: (ج ۱ ص ۵۹۳ س ۱۹).
و سُنْب به جای سم: (ج ۱ ص ۶۴ س ۶).
و «دُنْب» به جای دم: (ج ۲ ص ۸۶۹ س ۴).
همچنین «بازان» به جای با آن (ج ۱ ص ۳ س ۲)، «بازانکه» به جای با آنکه (ج ۱
ص ۳۲ س ۴)، «بازیشان» به جای به ایشان (ج ۱ ص ۲ س ۴)، و «بازو» به جای: با او
(ج ۱ ص ۴۲۲ س ۱۸) استعمال شده است^۲.

۱ — هم امروز در لهجه مردم خراسان تلفظ کلمات «خم» و «سم» و «دم» به صورت خنب و سنب و دنب —

بانون غته — هنوز متداول است.

۲ — نیز اکنون در تداول مردم مشهد یزیش و یزوو یزیشان، به جای: به او، و به ایشان هنوز به کار می رود.

در یک مورد نیز «خواردن» به جای «خوردن» آمده است (ج ۲ ص ۹۹۴ س ۹).
و «آفسانه» به جای «افسانه» (ج ۱ ص ۵۱۴ س ۱۲).
و «گژسنه» به جای گژسنه (به تلفظ امروز)، (ج ۱ ص ۵۸۷ س ۱۶).
و «شنبذ» به جای شنبه (ج ۱ ص ۵۲۸ س ۹).

رسم الخط کتاب:

بر روی هم باید گفت قاعده معینی برای رسم خط این کتاب — همچون دیگر متون همروزگار^۱ — بدست نمی‌توان داد. گاه کلماتی جدا از یکدیگر نوشته شده است، و گاه همان کلمات در موردی دیگر پیوسته به هم نگارش یافته، گاه حرفی از کلمه‌ای جداست و وقتی همان حرف — در جای دیگر — به همان کلمه متصل است. یک جا کلمه‌ای با رسم الخط عربی نگاشته شده، یک جا همان به شیوه فارسی کتابت یافته است. برخی از کلمات نیز با املایی متفاوت با امروز نوشته شده است.
با این همه، همه این موارد را به چهاربخش کلی می‌توان تقسیم کرد و نمونه‌های آن را ارائه داد:

الف — پیوسته نوشتن آنچه امروز جدا می‌نویسند:

چتو = چوتو (چون تو) (ج ۱ ص ۴۹۴ س ۱۲).

کتو = که تو (ج ۱ ص ۱۹۸ س ۱۵).

کنه = که نه (ج ۱ ص ۱۹۷ س ۸).

کوی = که وی (ج ۲ ص ۱۳۶۲ س ۱۷).

نتو = نه تو (ج ۲ ص ۸۶۶ س ۹).

نجای = نه جای (ج ۲ ص ۱۱۰۶ س ۱۹).

نهمی = نه همی (ج ۱ ص ۵۶۳ س ۱).

البته = البته نه (ج ۲ ص ۷۵۹ س ۱).

گاه نیز نون نفی به فعل منفی پیوسته است. (ج ۲ ص ۱۳۳۸ س ۱۱).

و در بیشتر موارد «ه» غیر ملفوظ در کلمات مختوم به آن چون آن کلمات به «ها»

جمع بسته شده افتاده است: وی را رمهای بسیار بود از اشتر و گاو... (ج ۲ ص ۹۶۴ س ۲).

۱ — رجوع شود به: پلی میان شهر جهانی و عروضی فارسی، مقدمه مصتح صفحه هشتاد و دو و هشتاد و سه.

ب — جدا نوشتن آنچه امروز پیوسته می‌نویسند:

معمولاً فعل‌های ربطی مضارع همراه با الف (همزه) خود نوشته می‌شود:
گفتم یا ملک ای یا رسول؛ اگر ملک ای تا هلاک شوی تا خلق از تو باز رهند و اگر
رسول ای زهر ترا زیان ندارد. (ج ۲ ص ۱۰۷۹ س ۵) شما مختیراید میان دو چیز (ج ۲
ص ۱۱۸۸ س ۱).

نون نفی نیز اغلب جدا از فعل به کتابت می‌آید: (رسول) گفت یا ابا بکر ترا چه
بود؟ ابوبکر نه گفت که نباید که دل رسول رنجور شود. (ج ۱ ص ۳۵۵ س ۱).
در کلمات دیگر نیز گاه این گسسته نویسی به چشم می‌خورد: پیش وایان =
پیشوایان (ج ۱ ص ۵۱۰ س ۱۱) — بی زاری = بیزاری (ج ۱ ص ۳۴۴ س ۸).
ج — نوشتن کلمات به سیاق عربی:

برخی از کلمات با رسم الخط عربی^۱ نگارش یافته است:
لقمن به جای لقمان (ج ۲ ص ۸۴۰ س ۱) — سلمن به جای سلمان (ج ۲
ص ۸۶۱ س ۱۴) — سلیمن به جای سلیمان (ج ۲ ص ۶۶۰ س ۳) — ابرهیم به جای ابراهیم
(ج ۲ ص ۶۵۵ س ۹) — بوسفین به جای بوسفیان، (ج ۱ ص ۳۴۶ س ۱۳) — اسمعیل به جای
اسماعیل (ج ۱ ص ۴۹۷ س ۱۲) — تماشی به جای تماشا (ج ۱ ص ۵۸۱ س ۲) —
علیه السّلم به جای علیه السلام (ج ۱ ص ۳۱۳ س ۱۱).

حرف آخر کلمه «سوره» درین کتاب به سه صورت نوشته شده است:

- (۱) «ت»: سورت بقره بمدینه فرو آمده ج ۱ ص ۵۴ س ۳.
- (۲) «ة»: سورة مریم بمکه فرو آمده است ج ۲ ص ۶۰۸ س ۳.
- (۳) «ه»: رسول گفت صلی الله علیه، هرکه سورة فیل برخواند حق تعالی او را از
مسخ و قذف نگاه دارد. ج ۲ ص ۱۳۸۵ س ۸ — اما غلبه با شکل نخستین است. همچنین
است «مسألة» به جای مسأله (ج ۱ ص ۵۵ س ۱۲)

د — نوشتن کلمات با املائی متفاوت با آنچه امروز می‌نویسند:

خرشید = خورشید (ج ۱ ص ۵۷۷ س ۷) — دَر = درّه (ج ۲ ص ۶۱۱ س ۵) —

۱ — همان کلمات با رسم الخط فارسی نیز کتابت شده است. دیگر این که این شیوه خاص این کتاب نیست
بلکه در متون تفسیری — و غیر تفسیری — دیگر همچون تفسیر شنفشی (رک: مقدمه مصحح ص هیچده) نیز نمونه‌های آن
را توان دید.

طلخ = تلخ (ج ۱ ص ۴۲۵ س ۸).
 آخر = آخر: (ج ۲ ص ۷۷۲ س ۴) — سد = صد: (ج ۲ ص ۸۶۴ س ۷).
 شست = شصت (ج ۱ ص ۴۱۹ س ۳) — سیسدوشست = سیصد و شصت. (ج ۲ ص ۱۲۸۹ س ۱۱). صرخ = سرخ (ج ۲ ص ۱۰۹۵ س ۱۱).

تکرار:

تکراریکی از ویژگیهای بارز نثرهای کهن است و درین کتاب نیز دیده می شود. نمونه های آن ازین قبیل است:

تکرار فعل و رابطه: بدان فرمان که سلیم داد در حدیث عرش بلقیس سیادت وی پدید آمد و بدان اجابت که عمرو جتی کرد طواعیت او پدید آمد، و بدان احضار که آصف کرد تخت [را] کرامت و فضیلت او پدید آمد، و بدان تأمل که بلقیس کرد و گفت «کانه هو» عقل و درایت او پدید آمد، و بدان شکر سلیم عبودیت او پدید آمد... (ج ۲ ص ۷۷۴ س ۱).

بندۀ نیک آن بود که در نعمت خدای شکر کند و شاکر بود و در محنت صابر بود (ج ۲ ص ۹۶۳ س ۱۱).

تکرار اسم: چون آرزو زکریا رسید زکریا بخدای بنالید (ج ۲ ص ۶۱۱ س ۶).
 تکرار ضمیر: ... نزد پیغامبران آمد و گفت من برویده ام بخدای شما بشنوید از من ایمان من. (ج ۲ ص ۹۲۵ س ۱۰).

تکرار صفت: همی نگه کردم و برنائی را دیدم نیکو روئی، نیکو موئی، نیکو منظری، نیکو جامه ای. (ج ۲ ص ۱۳۶۰ س ۷).

تکرار حرف «یا»: و در کشتی نشست با وزیری و ندیمی و حاجبی و غلامی و کنیزی و طبّاحی و شرابداری و مطربی. و سگی و سگبانی (ج ۲ ص ۷۶۳ س ۴).

تکرار حرف «را» بدرستی که خدای [عزوجلّ] برگزید آدم را و نوح را و پس روان ابراهیم را و پس روان عمران را بر جهانیان (ج ۱ ص ۸۳ س ۴).

تکرار پاره ای از کلمات که زاید می نماید؛ فی المثل:

تکرار کلمه «میان»: میان ما و میان وی جز شمشیر نیست (ج ۲ ص ۱۰۸۲ س ۱۱).

جمع میان سه ادات:

مرحوم فروزانفر در مقدمه خود بر کتاب معارف بهاء ولد هنگام بیان «خصائص

دستوری» آن می‌نویسد: «باید دانست که در زبان فارسی استعمال دواوات بمعنی واحد در یک کلمه جائز است. خواه آن دو از حیث لفظ متحد و در حقیقت دومی تکرار اولین باشد مانند:

نهاد آن سرش پست برخاک بر همی کرد نفرین بضحاک بر
(فردوسی)

و خواه لفظ مختلف باشد چنانکه در مصراع دوم بیت بالا (بضحاک بر) که هر دو اداات بیک معنی است و از جهت لفظ اختلاف دارد. و در این بیت از منوچهری:

دهقان بسحرگاهان کزخانه بیاید نه هیچ بیارامد و نه هیچ بیاید
سه اداات بیک معنی آمده است زیرا (ب) و (گاه) و (ان) هریک معنی زمان را می‌رساند و در ترکیب (سحرگاهان) با هم استعمال شده است»^۱

عین ترکیب مزبور درین کتاب نیز به کار رفته است: و بسحرگاهان آمرزش خواستندی (ج ۲ ص ۱۱۱۱ س ۱۰).

همچنین است ترکیب «بوقت چاشتگاه» در شاهد زیر:

... و آنکه بینگیزند مردمان را بوقت چاشتگاه. (ج ۲ ص ۶۲۲ س ۱۴) که «ب» و «وقت» و «گاه» همه معنی زمان را افاده می‌کنند. و نیز همانگونه است «هنگام گرمگاه» (ج ۲ ص ۷۹۲ س ۱۰) و «هنگام گاه» (ج ۱ ص ۳۸۹ س ۱۷)، که «هنگام» و «گاه» هر کدام بر معنی زمان دلالت دارد.

حذف:

گفتیم تکرار از خصایص آشکار آثار فارسی قرن‌های نخستین است و نمونه‌هایی از آن را نیز از «ترجمه و قصه‌های قرآن» ارائه دادیم. اکنون یکی دیگر از اختصاصات نثرهای این روزگاران را که «حذف» است با نشان دادن شواهد گونه‌گون آن از این کتاب باز می‌نماییم:

حذف فعل و رابطه به قرینه لفظی: از آنکه یکی سوی طاعت می‌رفت و یکی سوی معصیت. (ج ۲ ص ۸۹۷ س ۱۶) — لقمن گفت ای خواجه بسیار لقمه‌ای خوش فراستده‌ام و بخورده (ج ۲ ص ۸۴۰ س ۲).

حذف فعل و رابطه به قرینه معنوی: زنی در راه می‌رفت سه گرده نان در دست و زنبیل آرد بر سر (ج ۲ ص ۶۶۱ س ۸) (یعنی «در دست داشت»، و «بر سر داشت») — شما را با

۱ — رجوع شود به مقدمه استاد بدیع الزمان فروزانفر بر معارف بهاؤلد صفحه ز.

ما کارنه ما را با شما کارنه (ج ۲ ص ۱۰۸۳ س ۳) (به جای «کارنیست» یا «کارنباشد»)
حذف صیغه ای به قرینه لفظی صیغه ای دیگر از همان مصدر: گفت: ایها الملک
هیچ دانی که این نعمت و این آب از چه سبب بر شما زوال آمد؟ گفت تا بگوئی (ج ۲
ص ۶۸۳ س ۱۹) (یعنی: تا بگوئی که بدانم).
حذف جواب شرط: موسی را گفتند: گرهون را بازاری، واگرنه ماترا بکشیم (ج ۱
ص ۱۹۴ س ۴).

حذف حرف شرط: معجزه زبانش آن بودی که اخرس را خطاب کردی [اخرس
باوی] [سخن آمدی (ج ۲ ص ۱۱۴۰ س ۱۲) (یعنی: اگر اخرس را خطاب می کرد...)
حذف اسم (معدود) و رابطه به قرینه لفظی: بیک روایت عمرش هزار و دویست
سال بود و بیک روایت هزار و چهارصد (ج ۱ ص ۳۹۷ س ۹) (یعنی: هزار و چهارصد سال بود).
حذف معدود و پاره ای از عدد و رابطه به قرینه لفظی: این سورت هفتاد و پنج آیت
است بقول کوفیان، شش بقول شامیان (ج ۱ ص ۳۰۳ س ۳) (یعنی: هفتاد و شش آیت است
بقول شامیان).

حذف ضمیر به قرینه لفظی: بتیغ آهنگ او کردم گفت: چه خواهی کرد؟ گفت:
سرت برخواهم داشت بعون الله (ج ۱ ص ۳۱۵ س ۴) (به جای «گفتم...)
حذف موصوف به قرینه لفظی: لقمن گفت ای خواجه بسیار لقمه های خوش
فراستده ام و بخورده، گربدین تلخ بنالم ناجوامردی بود (ج ۲ ص ۸۴۰ س ۲) (یعنی: «گربدین
لقمه تلخ، یا: خیار تلخ...»).

حذف حرف: «را» (نشان مفعول صریح): اول پند وی آن بود که ای پسر، گرتو
بهشت دوست می داری خدای تعالی طاعت تو دوست می دارد... و گرتو دوزخ نپسندی
خدای تو معصیت تو نپسندد (ج ۲ ص ۸۴۰ س ۱۵)

حذف حرف اضافه «ب»: و ملک الموت عادت داشتید آمدن نزدیک سلیمین (ج ۲
ص ۹۰۰ س ۳) (یعنی: «به آمدن نزدیک سلیمین»)

حذف حرف عطف و ربط: سورت یونس مدنیست و گفته اند که مکیت، صده
آیت است شامی و نه آیت بقول دیگر قراء (ج ۱ ص ۳۷۷ س ۳) (به جای: صدوده...)

تخفیف:

همچنین در بسیاری از کلمات این کتاب — همچون دیگر آثار همروزگارش —

نمونه‌های مختلف تخفیف دیده می‌شود؛ ازین قبیل:

تخفیف «ن»:

نگوسار = نگونسار (ج ۱ ص ۵۰۰ س ۴).

جوامردان = جوانمردان (ج ۱ ص ۴۲ س ۱) شب‌اروز = شب‌انروز (ج ۲ ص ۷۶۳ س ۶).

تخفیف همزه:

مسرنبجام = مسرانجام (ج ۱ ص ۷۹ س ۵) — زیشان = ازایشان (ج ۲ ص ۶۱۳ س ۱۶)

— گر = اگر (ج ۱ ص ۵۲ س ۷).

تخفیف «الف»:

تبه = تباه: (ج ۱ ص ۳۷ س ۲).

هرگه = هرگاه: (ج ۱ ص ۵ س ۱۵).

سیه = سیاه: (ج ۲ ص ۶۱۱ س ۱۵).

تخفیف «تاء»:

هفصد = هفتصد (ج ۱ ص ۱۱۵ س ۱۲).

دوست‌ترین = دوست‌ترین: (ج ۱ ص ۴۵۹ س ۸).

همچنین است حذف «تاء» از آخر فعل ربط: گویند بسس (= بس است) ما را بر آنچه

یافتیم پدران ما را. (ج ۱ ص ۱۸۶ س ۱۴).

تخفیف «یاء»:

پسینان = پسینان؛ پیشینان = پیشینان (ج ۱ ص ۱۸۸ س ۱۵).

نگرستن = نگریستن (ج ۲ ص ۶۱۱ س ۳).

تخفیف «و»:

اندهگن = اندوهگن: (ج ۱ ص ۲۷۹ س ۷).

تخفیف «ز»:

هنو = هنوز: (ج ۱ ص ۷۱ س ۸).

تخفیف دو حرف در یک کلمه («الف» و «ها»):

جایگها = جایگاهها: (ج ۱ ص ۱۳۵ س ۷).

تخفیف در مشتقات «آوردن»:

می‌آرند = می‌آورند (ج ۱ ص ۲ س ۵) — بیاریم = بیاوریم (ج ۲ ص ۶۵۴ س ۱۲).

تخفیف مشتقات «ایستادن» (همزه آن):

بیستی = بایستی (ج ۱ ص ۳۳۹ س ۷)، میست = مایست (ج ۱ ص ۳۳۵ س ۶)،
 بیستاد = بایستاد (ج ۱ ص ۲۷۷ س ۱) بنیستند = بنه ایستند (ج ۱ ص ۹۸ س ۱۹).
 وگاه تخفیف دو حرف (همزه و یاء) روی داده است: در ساعت خدای تعالی
 هزارفریشته را بفرستاد تا برکنار خندق بستانند (ج ۲ ص ۸۶۸ س ۱۳).
 تخفیف «هاء»:

الف — «هاء» غیر ملفوظ: میوها = میوه ها: (ج ۱ ص ۲۱ س ۱۶).

خانها = خانه ها (ج ۱ ص ۸۵ س ۱۳).

ب — «هاء» ملفوظ: پادشا = پادشاه (ج ۱ ص ۴۲۳ س ۱۲) — تیگاه = تهیگاه (ج ۱ ص ۱۹۱ س ۶).

خرماسته = خرما هسته (هسته خرما) (ج ۱ ص ۱۳۶ س ۸).

تشدید مخفف: گاه حروفی از کلمات مختلف که امروزه تخفیف تلفظ می شود درین
 کتاب به تشدید آمده است:

دریدن = دریدن (ج ۱ ص ۴۲۷ س ۱۴)، بُریدن = بریدن (ج ۱ ص ۶ س ۵)، کُروکران =
 کروکران (ج ۱ ص ۴ س ۸) پُری = پری و پریان = پریان ج ۱ ص ۴۲۰ س ۱، پُری = پُری (در
 برابر «ملء» عربی) (ج ۱ ص ۹۲ س ۸).
 کلماتی با حرف های زاید: گاه درین کتاب برخی کلمات به قیاس امروز حرف یا
 حروفی بیشتر دارد مانند:

همزه اول (در کلمات مصدر به همزه):

اشتر = شتر (ج ۲ ص ۹۶۴ س ۲)، استور = ستور (ج ۲ ص ۱۳۸۶ س ۱۱) اوام = وام (ج ۱
 ص ۱۶۰ س ۶)، اشما = شما (ج ۱ ص ۱۰۲ س ۱۴)، اشنا = شنا (ج ۲ ص ۱۲۹۲ س ۷)، اسپردن =
 سپردن (ج ۲ ص ۹۶۰ س ۲).
 «الف» در وسط کلمات.

هام = هم: هام پشت = هم پشت (ج ۱ ص ۱۵ س ۱)، هامراه همراه (ج ۱ ص ۱۶۲ س ۱۵)
 ماهار = مهار (ج ۱ ص ۱۹۰ س ۱۱).
 همزه و «یاء»:

ایشما = شما: اگر ایشما این کنید والله که من پدر را بگویم (ج ۱ ص ۴۲۸ س ۵).
 واو در وسط کلمات:

اومید = امید (ج ۱ ص ۱۴۶ س ۲)، اوفتادن = افتادن (ج ۲ ص ۱۰۷۳ س ۱۰) سخون =

سخن ج ۲ ص ۸۲۹ س ۲.
 «هاء» در آخر کلمات: ماننده = مانند (ج ۱ ص ۲۰ س ۹)، ناچاره = ناچار (ج ۱ ص ۴۶۴ س ۱۲).
 «ياء» در وسط کلمات: پایچه = پاچه (ج ۲ ص ۷۷۴ س ۱۱).
 فرشته = فرشته و فرشتگان = فرشتگان (ج ۱ ص ۶ س ۱۸).
 «ياء» بدل کسره اضافه: در اخبارست که لقمن... درستی مردی از بنی اسرائیل آزادی یافت (ج ۲ ص ۸۳۸ س ۹).

ادغام:

ادغام دو حرف به یکدیگر نیز در مواردی درین کتاب به چشم می خورد و بر دو گونه است:

الف — ادغام حروف مشابه (هم جنس): هیچیز = هیچ چیز (ج ۱ ص ۱۶ س ۱۲)، (ج ۱ ص ۲۸۱ س ۱۵)، هروز = هر روز (ج ۱ ص ۳۰۹ س ۸)، د راه = در راه: (ج ۱ ص ۴۲۴ س ۱۸)
 ب — ادغام حرف های قریب المخرج: هیجا = هیچ جا (ج ۱ ص ۲۸۱ س ۱)، بتر = بدتر (ج ۱ ص ۱۰۶ س ۱).
 یاء مماله: گاه — و در مواردی اندک — الف برخی کلمات بر طبق قاعده اماله حروف به «ياء» بدل گشته است^۱: افتیده = افتاده، (ج ۱ ص ۱۹۱ س ۱)، فرو افتیدن = فرو افتادن (ج ۱ ص ۵۱۴ س ۱۷)، سلیح = سلاح (ج ۲ ص ۱۰۹۷ س ۷).

ابدال:

صورت های مختلف ابدال حروف به یکدیگر نیز درین کتاب آمده است که ذیلاً به ارائه نمونه هایی از آن می پردازیم:

همزه به «ه»: هاشکارا = آشکارا: (ج ۱ ص ۵۱۴ س ۳).
 «ب» به «و»: که بسیار درین کتاب دیده می شود:
 الف — در اول کلمات: وا = با (واشما = باشما) (ج ۱ ص ۳۲ س ۴). ورگشتن = برگشتن، (ج ۱ ص ۳۷ س ۱)، وخشایش = بخشایش، (ج ۱ ص ۳۷۳ س ۳) وی نیازی = بی نیازی

۱ — برای دیدن نمونه هایی ازین دست رجوع شود به: مبک شناسی. ج ۱، یاء مماله، ص ۴۱۱.

(ج ۱ ص ۷۹ س ۱۳).

ب — در وسط کلمات: تواهی کردن = تباهی کردن، (ج ۱ ص ۵۳۰ س ۱۳)، در میاودا = در میابدا: (ج ۱ ص ۲۲ س ۱۵).

تور = تبر، (ج ۲ ص ۷۴۴ س ۵).

«ب» به «پ»:

پرگو ییدشان = برگو ییدشان، (ج ۱ ص ۱۳ س ۱۳).

«پ» به «و»: توش = تپش (ج ۱ ص ۴۵۷ س ۹).

«ج» به «ژ»: باژ = باج، (ج ۱ ص ۴۹۵ س ۱۴).

«خ» به «ف»: درفشان = درخشان، (ج ۲ ص ۱۲۸۹ س ۱).

«د» به «ت»: پرته = پرده (ج ۲ ص ۱۲۳۳ س ۵).

«ر» به «ل»: سولاخ = سوراخ: (ج ۲ ص ۷۷۰ س ۱۱).

«ز» به «ژ»: مزد = مزد، (ج ۱ ص ۵۱ س ۲)، ژشتی = زشتی، (ج ۲ ص ۸۳۴ س ۸).

«ژ» به «ز»: ۱. مزدگان = مزدگان (ج ۱ ص ۲۶ س ۹).

«س» به «ه»: خروه = خروس، (ج ۱ ص ۵۵۱ س ۲۰).

«ف» به «ب»: خبه = خفه، (ج ۱ ص ۱۹۱ س ۱).

«ف» به «پ»: سپید = سفید (ج ۱ ص ۱۰ س ۶).

«ف» به «و»: اوروخته = افروخته (ج ۲ ص ۱۲۲۶ س ۱۰).

اوسون = افسون: اوگار = افگار (ج ۲ ص ۱۰۹۲ س ۶).

خوه = خفه (ج ۱ ص ۱۶۸ س ۱).

اوزون کردن = افزون کردن: (ج ۱ ص ۱۳۴ س ۱۰).

«ق» به «ک»: کپان = قپان (ج ۱ ص ۵۹۴ س ۱۷).

«گ» به «ب»: بروش = گروش (ج ۱ ص ۹۳ س ۱۴).

برویدن = گرویدن (ج ۱ ص ۲ س ۷).

«غ» به «گ»: آگوش = آغوش (ج ۲ ص ۸۷۸ س ۱۸).

«و» به «ب»: نانبیسندگان = نانویسندگان (ج ۲ ص ۱۲۰۵ س ۶) —

نبشتن = نوشتن: (ج ۲ ص ۶۵۲ س ۱۶).

۱ — برای دیدن نمونه های بیشتر استعمال «ز» به جای «ژ» — در قیاس با امروز — رک: دکتر جلال متینی،

گزدم، گزدم، مجله دانشکده ادبیات مشهد شماره ۲۱ سال چهارم ص ۱۳ — ۱۴

بخش دوم

واژه‌های قصه‌ها

چنانکه پیشتر مذکور افتاد یکی از فصول کارما فراهم آوردن لغات و ترکیبات قصه‌های کتاب بود و جستن معانی آن. این کتاب ازین حیث یکی از غنی‌ترین منابع کهن پارسی است با زیباترین واژه‌های مفرد و مرکب.

سعی ما درین بخش برین بوده است که کلماتی را از متن بیرون بیاوریم که استعمال آن بگونه‌ای با کاربرد امروزش تفاوت داشته یا بکلی غریب و منسوخ شده باشد. و برای به دست دادن معانی آن بیشتر ازین فرهنگ‌ها و مراجع استفاده کرده‌ایم:

برهان قاطع به اختصار: برهان
لغت نامه دهخدا به اختصار: لغت نامه یا دهخدا
فرهنگ فارسی دکتر معین به اختصار: معین
فرهنگ نفیسی به اختصار: نفیسی
فرهنگ آندراج به اختصار: آندراج

آ

آب: عزّت و آبرو (برهان):	(گزیده لغت شهنامه ص ۱۲۱)
من هیچ صواب نیبم شما را بازیشان	آب دستان: بروزن آب دندان، ابریق و
حرب کردن. آب خویش میرید تدبیر	آفتابه (برهان):
صلح کنید. ج ۲ ص ۱۰۸۶ س ۱۱	وطشت و آب دستان سیمین بدست
فرودسی گوید:	او داد. ج ۱ ص ۴۴۶ س ۲۰
ورا هر زمان نزد افراسیاب	آبگینه: بفتح نون شیشه و بلور (برهان):
فزونتر بدی حشمت و جاه و آب	بفرمود تا بر راه او حوض پر آب کردند

و ماهیان در وی گذاشتند و زور آن
بآبگینه بتاختند چنانکه هر که بدیدی
پنداشتی که آبست. ج ۲ ص ۷۷۴ س ۹
آخریان: اسباب و متاع و کالا را گویند
(برهان):

مالک گفت مرا سیم نمانده است هر
چه داشتم بآخریان بداده ام. ج ۱
ص ۴۳۲ س ۶. ج ۲ ص ۷۴۳ س ۴.
آذا: آیا.

در میان بدل او بگذشت که آذا حال
ایشان از پس مرگ من چون بود؟ ج ۱
ص ۱۹۵ س ۳

آزادی کردن: سپاسگزاری نمودن
(فرهنگ تاریخی):

گفت مرا خبر کنید که یوسف بر چه
حالتست؟ گفتند آن ملک است که ما
از وی آن همه آزادی می کردیم. ج ۱
ص ۴۷۱ س ۲

در برهان قاطع نیز «آزادی»،
«شکرگزاری» معنی شده.

در تفسیر قرآن پاک نیز به معنی
«شکر و سپاس» آمده است: از خدای عز
وجل بسیار آزادی و شکر نمود. (ص ۹۱)
آسمانه: بر وزن آستانه، سقف خانه
(برهان):

هدهد در آسمانه خانه نشسته نظاره
می کرد. ج ۲ ص ۷۶۲ س ۱۱.

در لسان التنزیل نیز «سقف»،
آسمانه، معنی شده است (ص ۷۲)
آغالیدن: تحریک کردن و برانگیختن

(فرهنگ تاریخی):

ایشان سگان بروی آغالیدندی و
سنگ در وی انداختی. ج ۱ ص ۲۷۳
س ۱۸

فرالای گوید:

من ز آغالش نترسم هیچ
ور بمن شیر را بر آغالی
(اشعار پراکنده ص ۴۴)
در تفسیر شنقشی نیز آمده است:
«اگر براغالند ترا. از دیوان آغالیدندی
بوسوسه و شک، بازداشت خواه بخدای»
(ص ۲۰۷ س ۱۷)

آگوش: با کاف فارسی، بر وزن و معنی
آغوش است که برو بغل باشد (برهان):
دست در آگوش او کرد و میان ایشان
مواقعت افتاد. صالح از پشت عبید برحم
مادر رسید. ج ۱ ص ۲۷۶ س ۱۳.

آنت: زهی، احسنت (معین):
فریشتگان آسمان بنظاره آمدندی و
می گفتی و در آن ملک و جلو او تعجب
می نمودی که آنت بزرگوار بنده ای که
سلیمان است. ج ۲ ص ۷۶۴ س ۱۴.
آوریده گشتن: آفریده شدن:

خدای جان بسر وی (غزیر) در آورد،
چشمش زنده گشت، نگاه می کرد بدان
استخوانهای خود که فراهم می آمد و درهم
می نشست و زنده می گشت چون آوریده
گشت و خرش زنده گشت آن سلّه های
انجیر دید بر حال خویش و آن مشکهای
عصیر بر حال خویش. ج ۱ ص ۷۵

س ۱۳.

وی را بپند وی را بچشم اعظام و اکرام
نگرد نه بچشم اجرام و انتقام. ج ۱

ص ۴۵۲ س ۷

ادیم: بروزن ندیم، چرم و پوست
(برهان):

و آن خیمه‌ای بود از ادیم ج ۲

ص ۷۹۹ س ۱۱

ارماث: (جمع رَمَث) رَمَث، بالتحریک،
چوبها را برهم بندند و عمد سازند و بر آن
شده عبور دریا نمایند (منتهی الارب):

وَحَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ: و
بیافریدیم ایشان را مانند آن کشتی که در
آن می‌نشینند [چون زورق و بوسی و
ارماث]. ج ۲ ص ۹۱۸ س ۳.

ازدَف: بکسر اول و فتح ثالث و سکون
فا، میوه‌ایست سرخ رنگ و صحرایی و
آنها عبری زغرور خوانند (برهان):
زالزالک (فرهنگ تاریخی):

و اندک مایه نعمت پدید آمد چون
کنار و ازدف و با نقیش و مانند آن. ج ۲
ص ۹۰۳ س ۱۴

در الابنیه عن حقائق الادویه آمده
است: زغرور را به پارسی ازدف خوانند و
اوسرد است و خشک اندر درجه اول
(نقل از فرهنگ تاریخی)

استلام کردن: بسودن حجرالاسود
(لغت‌نامه):

پس قصد حجرالاسود کند و ببوسد و

استلام کند. ج ۲ ص ۶۸۰ س ۱۳

اسکاف: کفشگر، کفشدوز (معین):

۱

آبا: آتش مطلقاً اعم از آتش ماست و آتش
سرکه و غیره (برهان):

آن دیگها پر آباها و قلیه‌ها و
حلواهای گوناگون گشت. ج ۱ ص ۱۶۲
س ۱

رودکی راست:

هان صائم نواله این سفله میزبان

زین بئ نمک آبا بنه انگشت در دهان

(نقل از فرهنگ تاریخی زبان فارسی)

إبرا(ع): از بیماری رهایی، خوب کردن
(لغت‌نامه): درمان:

خدای تعالی شمعون را بفرستاد از
پس ایشان، همچنان معجزه‌ها می‌نمود:
ابرا اگمه و شفای مریض. ج ۲
ص ۹۲۴ س ۹

اثمانی: مرکب است از اثمان. جمع ثمن
و ثَمَن و ثَمین (منتهی الارب بنقل از
لغت‌نامه) + ی (پسوند نسبت) بر روی هم
یعنی نفیس و گرانبها:

ملک وار بر تختی نشسته... همه
بجواهر و یواقیت اثمانی پیوسته. ج ۲
ص ۷۶۷ س ۱۳

إجرام: گناه کردن (منتهی الارب)،
گناه:

یوسف بدان تائنی آن خواست معلوم
گرداند ملک را بی جرمی خویش تا چون

پدید آمد... کودک را انتظار کردند تا
باکی ماند. ج ۱ ص ۲۷۶ س ۱۴
سعدی گوید:

هر کوه عمل نکرد و عنایت امید داشت
دانه نکشت کاهل و دخل انتظار کرد
(نقل از لغت نامه)
انجیدن: بر وزن رنجیدن یعنی ریزه ریزه
کردن (برهان):

چندان تیغ گرازند بیک دیگر که آن
درخت را از بن و بیخ بکنند و بینجند.
ج ۲ ص ۱۰۷۶ س ۱۱ نیز ج ۱ ص ۳۶۴
س ۱۲

انجیده: ریزه ریزه کرده شده (برهان)،
خرد کرده شده و ریزه ریزه شده
(نفیسی): فأصبحت كالصريم: گشت
چون شب تاریک [انجیده و برهم
افتیده] ج ۲ ص ۱۲۳۱ س ۱۴
اندی: بود که، باشد که (برهان)، باشد،
بود (فرهنگ تاریخی):

گفتم چون چنین است مادر و پدر من
فدای گناه کاران امت من باد اندی که از
شفاعت گناه کاران امت باز نمانم. ج ۱
ص ۵۵۵ س ۱۳

اندیک: باشد که و بود که و باید که

(۱) در لسان التّنزیل در ترجمه «أصبحت
كالصريم» آمده است: شده همچو دروده و بریده
یعنی چنان نیست شد گوئی که میوه وی چیده اندی
و هیچ نماندستی، و قبل همچو شب یعنی سوخته
و سیاه بزم شب (ص ۵۲)

گفت جانی رسیدم مردی را دیدم
کفشی باسکافی داد و وی را وصیت
می کرد. ج ۲ ص ۸۹۷ س ۷

اسنب: سنب: سم؛ قسمت انتهایی.
انگشتان چهار پایان اهلی و دامها که
شاخی و بمنزله کفش آنهاست (معین):
لاجرم خاک ممالک وی را زیر

اسنب اسب آریم. ج ۲ ص ۸۲۸ س ۴
اغتباط بردن: اغتباط: رشک بردن به
نیکوئی حال کسی تا او را مثل آن حال
شود (لغت نامه به نقل از آندراج):

همه پیغامبران بحال وی (لقمان)
اغتباط بردند. ج ۲ ص ۸۴۰ س ۱۱
افتادن: روی دادن، پیش آمدن (فرهنگ
تاریخی):

بنی اسرائیل را با گورکان حربهای
بسیار افتاد. ج ۱ ص ۷۲ ص ۸ نیز ج ۱
ص ۱۱۵ س ۲.

افتادن: شیوع یافتن، رواج پیدا کردن:
قضا را وبائی افتاد در مصر، فرعون از
هر جنازه ای درمی می ستد. ج ۲ ص ۷۸۹
س ۱۵

امامی کردن: پیشنهادی کردن (فرهنگ
تاریخی):

آنگه جبریل مرا گفت «تقدّم» فرا
پیش شو امامی کن تا پیغامبران از پس تو
نماز کنند. ج ۱ ص ۵۵۰ س ۱۴

انتظار کردن: انتظار کشیدن
(لغت نامه):

زن بخانه آمد کودک در شکم وی

(برهان):

رسول علیه السلام [گفت] روا دارم،
تو هر چه خواهی بگو اندیک او را بدست
آری. ج ۱ ص ۱۵۹ س ۱۸
انگشت: بکسر ثالث زغال را گویند که
اخگر کشته شده است (برهان):

و شک نکردند که ابراهیم در میان آن
آتش انگشت گشت. ج ۲ ص ۶۵۷ س ۴
اوام، بر وزن عوام قرض و وام را گویند
(برهان):

بنزدیک تو آمدم و زرهی آورده ام
برهن تا درمی چند اوام دهی. ج ۱
ص ۱۶۰ س ۶
در طبقات الصوفیه آمده:

علی سهل وام وی معلوم کرد که چند
است... وی می‌آمد و دل از اوام بر
اندیشه (ص ۲۳۳ س ۲۴)

اوراشتن: افراشتن (معین) بلند کردن:
آنگاه آدم علیه السلام آن انگشت را
بیوراشت بتسبیح خدای عز و جل ج ۱
ص ۲۸۷ س ۴

اوسون: بر وزن و معنی افسون است
(برهان):

وی نیز اوسون کرد اوگاری را، در
حال مقعد گشت. ج ۲ ص ۱۰۹۲ س ۶
اوگار: اوکار: زمین گیر و بجا مانده و
آزده (برهان):

گفت: مرا پسری است اوگار، او را
درست کن تا بخدای تو ایمان آرم. ج ۱

ص ۱۶۲ س ۱۱ نیز ج ۲ ص ۱۰۹۲ س ۶
اوگندن: شایع کردن، شایع ساختن
چون وی نیز بمرد ابلیس در میان خلق
اوگند که آن کرامات وی همه ازان بود
که وی بت پرستیدی. ج ۱ ص ۲۷۴
س ۱۸

اومیددار: دارای امید. آرزومند
در اخبار آمده است که خدای تعالی
در آن وقت فریشتگان را گفت... از کرم
ما نسزد که هیچ امیدداری را نومید
بازگردانیم. ج ۱ ص ۵۱ س ۶
أهبت: ساز و برگ (معین):

باز آمد و رسول را خبر کرد که اهبت
تمام ساخته اند و بقبایل عرب استعانت
جسته. ج ۱ ص ۳۴۵ س ۶

اهل: زن، همسر (فرهنگ تاریخی):
از پس آن اهل وی را پرسیدند،
بگفت وی را جنابت رسیده بود، رسول
علیه السلام آنگه بدانست که آن غسل
فریشتگان او را از برای آن بود. ج ۱
ص ۱۲۲ س ۴

ایزار: ازار: شلوار، پای جامه (فرهنگ
تاریخی):

وده چیز پیشه گرفتند و در میان خلق
آوردند: جعد فرو گذاشتن و آستین تنگ
کردن و پایچه ازار بر پشت پای افکندن.
ج ۱ ص ۲۸۰ س ۱۰، نیز ج ۲ ص ۶۷۹
س ۶

ب

با: به: اکنون گاو با خداوند رسید و قاتل او را قصاص می‌باید کرد. ج ۲ ص ۶۶۰
س ۱۷

باد کردن: بـاـد زدن
(لغت نامه): سنبـل و ریاحین درپیش وی (ابراهیم) پدید آمد... و فرشته باد بر سروی بیستاد وی را باد می‌کرد. ج ۲ ص ۶۵۷ س ۱ نیز ج ۱ ص ۳۵۸ س ۱۷
بار: مهربان و بسیار خیر (منتهی الارب): وی را پسری بود گوهر فروش، و آن پسر سخت بار و نیکوکار بود بجای پدر.
ج ۱ ص ۶۷ س ۱۲
بارانیدن: فروآوردن، فروریختن، (فرهنگ تاریخی):

آنگاه خدای تعالی بر آن خاک آدم چهل روز باران اندوهان ببارانید تا آغشته گشت، آنگاه یک ساعت باران شادی بر آن بارانید. ج ۱ ص ۵۸ س ۳
بار گرفتن: آبتن شدن (آندراج):

دختر گفت چون کنم تا مرا با تو انس بود. پسر گفت من حیلتي بکنم تا بهم رسیم... بهم رسیدند، زن بار گرفت. ج ۲ ص ۷۶۳ س ۱۴
بازشکھیدن: شکوھیدن: ترسیدن (معین):

مهاجرین و انصار چون فـا نزدیک وی آمدند زیشان باز نشکھیدی. ج ۲ ص ۱۰۹۷ س ۱۲
باز کردن: (مصدر مرکب متعدی) چیدن

(لغت نامه):

حوا برفت و پنهان آهنگ کرد تا میوه‌ای از آن درخت باز کند. ج ۱ ص ۶۱
س ۱۴

باز کردن: چیدن موی، ستردن موی
(لغت نامه):

رسول صلی الله علیه و آله حلاق را بخواند و موی سر باز کرد. ج ۲ ص ۱۰۹۰ س ۱۵
بار: مالیکه حکام از رعایا و راهدار از سوداگر گیرند (برهان):
گفتند دینار داری. گفت باج دینار بستانید. گفتند جواهر داری. گفت: بار جواهر بستانید. ج ۱ ص ۴۹۵ س ۱۳

بال: از انسان و حیوانات چرنده از کتف بود تا سر ناخن دست (برهان): به لهجه طبری، دست (حاشیه برهان). درقزوین بمعنی دست و گاهی بازو مستعمل است
(لغت نامه):

افراییم بال او گرفت و پیش ملک آورد و ملک گریبان او گرفت و درجنبتانید ج ۱ ص ۴۶۵ س ۱۶

بانقیش: با نقش. بسکون ثالث و قاف مکسور دانه کوچکی که آنرا شور با کنند و خورند و بعربی حبة الخضر خوانند (برهان):

و اندک مایه نعمت پدید آمد چون کنار و ازدف و بانقیش و مانند آن ج ۲ ص ۹۰۳ س ۱۴

بیودن*: شدن (لغت‌نامه):

اکنون چنین جرمی بکرد و خویشتن
در چاه افکند ما را از وی دل سرد بیود.

ج ۱ ص ۴۳۱ س ۲۰- مثال دیگر: عمر
گفت یا رسول الله وقت نماز در آمد ما چند
تنیم؟ رسول گفته علیه السّلم ما سی و نه
تن بودیم بتو چهل تن ببودیم ج ۲ ص ۶۳۸
س ۶

بُشته^۱: ظاهراً به معنی خشمگین است.
و ایشان مردمانی اندموتوروو بشته اگر
جفائی بگویند من مکافات کنم. ج ۲
ص ۱۰۸۳ س ۶

بتک: ب (حرف قید ساز) + تک: دویدن
(برهان)؛ بدو، شتابان:

موسی بتک می‌آمد تا بسرای قارون
[وقارون]... نگاه کرد موسی از در سرای
در آمد خشم آلود ج ۲ ص ۸۰۱ س ۲
بجای: شایسته، سزاوار (فرهنگ
تاریخی):

وی گفت: ای جوامرد خندستانی
مکن که من بجای رحمتم. ج ۱ ص ۵۸۲
س ۱۸

بجای (در حالت مضاف) در باره، در

ه در بحث از سبک پیشتر درین مورد سخن
گفته ایم. نیز رک: تاریخ زبان فارسی ج ۲ ص ۲۶۱
(۱) این کلمه در جایی دیده نشد؛ اما چنانکه
مصححان نوشته اند در یکی از نسخه بدلها در آیه ۱۶
از سوره زخرف در ترجمه «کظیم» آمده است.
(رجوع شود به ص ۱۰۸۳ کتاب ج ۲)

حق:

و آن پسر سخت باز و نیکوکار بود
بجای پدر. ج ۱ ص ۶۷ س ۱۲
بجای آوردن: دانستن (برهان) بفرست
فهمیدن:

رسول الله علیه السّلم نگاه کرد لون او
(ابوبکر) را متغیر دید. گفت: یا ابابکر
ترا چه بود؟ ابوبکر نه گفت که نباید که
دل رسول رنجور شود، رسول خود بجای
آورد. ج ۱ ص ۳۵۴ س ۱۹
بُخت: بضمّ اوّل و تشدید و فتح ثانی
صدا و آواز دماغ را گویند در خواب
(برهان):

و اگر روی وی تاریک گردد و
بُخت در گلوئی وی افتد و کف بردهن
آرد آن علامت شقاوت بود. ج ۱ ص ۵۵۳
س ۱۳

بخکول: معنی این کلمه را در جایی
نیافتم شاید به معنی «بکلی و کاملاً»
باشد:

گفت: این بزرگ چیزی است، در پس در
نهی بخکول محکم باشد. ج ۲ ص ۷۴۳
س ۱۲

بددل: ترسنده و ترسناک (برهان).
ترسنده، کم جرأت، جبان (فرهنگ
تاریخی):

و آن بود که حسان بغایت بددل بود...
رسول گفت نباید که وی حرب ببند که از
بیم و ترس هلاک شود. ج ۲ ص ۸۶۳
س ۶

بدست: وجب را گویند (برهان):

پهنای پیشانی وی دوازده بدست بود
وزره وی ششصد رطل. ج ۱ ص ۷۵ س ۱
بدست و پای بمردن: مبهوت شدن،
شگفت زده شدن، از حیرت بسیاری حس
و بی حرکت شدن:

چون مشربه از بار بن یامین بیرون آمد
ایشان همه بدست و پای بمردند و دل
ایشان بشکست و تشویر خوردند. ج ۱
ص ۴۶۴ س ۶

تعبیر مزبور در تاریخ بیهقی نیز آمده
است: چون افشین این سخن بشنید لرزه بر
اندام او افتاد و بدست و پای بمرد.
(تاریخ بیهقی ص ۹۱۸)

بذره: جنبه زمین (در ترجمه دابة الارض
آمده است):

فَلَمَّا قُضِيَنا عَلَيْهِ المَوْتُ ما دَلَّهمْ عَلَى
مَوْتِهِ اِلَّا دَابَّةُ الارضِ تَأْكُلُ مِثْسَاتَهُ:

چون قضا کردیم ما بر سلیمان مرگ
راه نمونی نکرد بر مرگ او مگر آن جنبه
زمین (یعنی بذره) می خورد عصای او را.
ج ۲ ص ۸۸۷ س ۶، نیز ج ۲ ص ۹۰۱
س ۹

برآماسیدن: منفوخ گشتن مانند خمیر
(آندراج):

جائی بنشست چیزی او را بگزید
برآماسید، برجا بطریقید. ج ۱ ص ۵۱۱
س ۱

برآماهیدن: برآماسیدن، منفوخ گشتن
مانند خمیر (آندراج):

سموم او را بزد هفت اندام او سیاه
گشت و برآماهید چون گاوی هر چه آن
عظیمتر ج ۱ ص ۵۱۱ س ۷

برآمدن: برابری توانستن، مقاومت کردن،
برابری کردن (لغت نامه):

جعفر مردی شیرین لقا و خوش سخن
است. نجاشی را بفریید و از راه ببرد تا در
دین محمد آید و وی را تقویت کند، آنگه
نیز کس با محمد برنیاید. ج ۱ ص ۲۰۳
س ۱۲

برآمدن: گذشتن، سپری شدن
(لغت نامه):

روزی چند برآمد جعفر طیار در رسید.
ج ۱ ص ۲۰۵ س ۶

برآمدن: رشد کردن، بزرگ شدن،
تربیت شدن، بالیدن (لغت نامه):

پس نزدیک یوسف آمدند بشفاعت
گفتند عجب از زیرکی تو که چنین دامن
پرورد برائی. ج ۱ ص ۴۲۴ س ۵
ابوشکور گوید:

بتر میرد آن کوبخوی زنان
برآید پس آنگه بماند چنان
(اشعار پراکنده ص ۱۱۶)

برآمدن: حاصل شدن، دست دادن
(لغت نامه):

چون آن فتح برآمد، همه کفار از آن
بترسیدند و همه یاران اقرار دادند که
صواب آن بود که ابوبکر کرد. ج ۱
ص ۲۰۲ س ۱۹

بربالیدن: نمو کردن، رشد کردن:

دیگر روز نگاه کرد عصای موسی و هرون از میان آن عصاها بربالید و شاخها و برگهای سبز چون درخت مورد پدید آورد. ج ۲ ص ۷۹۹ س ۱۲
برتاویدن: (= برتافتن): از عهده برآمدن، توانستن (لغت نامه):

ردا فرو کن ازین زرچندانکه برتاوی بگیر. ج ۱ ص ۳۴۸ س ۸

برجوشیدن: از سرخشم و بتندی سخن گفتن (لغت نامه) خشم نمودن:

ایشان برجوشیدند گفتند خود نخواهیم که پیغام وی شنویم، میان ما و میان وی جز شمشیر نیست. ج ۲ ص ۱۰۸۲ س ۱۱
 در تاریخ بیهقی آمده است: و ملاعین حصار غور برجوشیدند و بیکبارگی خروش کردند سخت هول که زمین بخواست درید (تاریخ بیهقی ص ۱۳۹)

برخ: بروزن چرخ بمعنی پاره و حصه و بهره (برهان):

از آنست که عصیر را چندان بیاید جوشید که دو برخ برود سیک باقی حلال بود. ج ۱ ص ۴۰۲ س ۱۸.

برخواندن: خواندن، قرائت کردن (فرهنگ تاریخی):

رسول گفت صلی الله علیه وسلم: هر که سوره بقره برخواند مستوجب رحمت گردد. ج ۱ ص ۵۴ س ۹

بردآبرد: بر وزن تنها گرد یعنی از راه دور شو (برهان)؛ هنگامیکه شاه یا امیری در

معابر حرکت می‌کرد نگهبانانی پیشاپیش او می‌گفتند: بردآبرد، یعنی دور شوید (حاشیه برهان). ظاهراً در مثال زیر کسی است که «بردآبرد» می‌گوید:

در اخبار است که موسی علیه السلام در سرای فرعون در زئی ملک زاده ای رفتید چهارصد غلام با وی برنشستید و مقرعه زنان و بردآبرد در پیش وی. ج ۲ ص ۷۹۳ س ۵

از ابوالفضل بیهقی است: امیر بدین ترتیب بمسجد جامع آمد سخت آهسته چنانکه بجز مقرعه و بردآبرد مرتبه داران هیچ آواز دیگر شنوده نیامد. (تاریخ بیهقی ص ۳۸۵)

بررسیدن: پرسیدن (برهان) بررسی کردن، جويا شدن:

از عمر داود علیه السلام پرسید؛ گفت: عمر وی شست سال و عمر توهزار سال. ج ۱ ص ۲۸۶ س ۱ — نیز ج ۱ ص ۳۰۴ س ۱۲

برسری: بعلاوه، علاوه بر (لغت نامه):

بخرید ازیشان غلام عبرانی... بیست درم عددی و جفت نعلین بر سری. ج ۱ ص ۴۳۲ س ۱۲

برسنجیدن: سنجیدن (دهخدا)، وزن کردن:

فریشته ای بوی آمد چیزی مانند گوهر گران بوی آورد، گفت این را برسنج. بفرمود تا آن را بترازو بسختند. ج ۱ ص ۵۹۴ س ۵، ج ۲ ص ۶۶۱ س ۵

برکشد تا حرب نکند. ج ۱ ص ۱۱۵ س ۴
 و ج ۲ ص ۸۸۲ س ۱۱
برکشیدن: آهیختن، برآوردن (لغت نامه)؛
 بیرون کشیدن:
 گفت: تیغها از نیام برکشید و نیامها
 بشکنید. ج ۱ ص ۳۴۶ س ۳
برکشیدن: بالا کشیدن (ناظم الاطباء به
 نقل از دهخدا):
 دو غلام از آن قریش ببدر آمده
 بودند... تا از چاهها آب برکشند و حوضها
 را پر کنند. ج ۱ ص ۳۰۹ س ۱
برکشیدن: ترقی دادن کسی را و مرتبه او
 افزودن (آندراج):
 فریشتگان آسمان... تعجب
 می نمودی که آنت بزرگوار بنده ای که
 سلیمان است، خدای تعالی او را
 برکشیده. ج ۲ ص ۷۶۴ س ۱۴
برکشیدن: بالا زدن، بالا کشیدن:
 بلقیس قصد کرد تا پیش وی شود
 گذرش بر حوض بود گفتند درآی مترس؛
 پای برهنه کرد و پایچه برکشید. ج ۲
 ص ۷۷۴ س ۱۱
برکندن: کندن: جدا کردن (آندراج
 بنقل از دهخدا):
 آنکه سنگی برکند از کوه و در مکه
 انداخت؛ هیچ خانه ای نماند در مکه که
 پاره سنگ از انجا دران نیفتاد. ج ۱
 ص ۳۰۵ ص ۱۷ و ج ۲ ص ۸۶۹ س ۱
برگ: میل و آرزو و رغبت (لغت نامه):
 گفت: یا موسی، برگت نیست جان

برسیدن: تمام شدن (لغت نامه):
 بیابان پیش آمد. آن جهود را از
 گرسنگی طاقت برسد. ج ۱ ص ۱۶۳
 س ۱ در تفسیر قرآن پاک آمده است:
 و (هاجر) پاره ای آب داشت اندر
 مشکی کهن، و آن آب برسید و اسمعیل
 علیه السلام آن وقت شیرخواره بود. (تفسیر
 قرآن پاک ص ۹۷).
برشدن: بالا رفتن و بالا شدن (آندراج):
 (نمرود) آهنگ سوی آسمان کرد
 برمی شد تا سه شباروز. ج ۱ ص ۵۰۰
 س ۱۴
برفراشیدن: فراشیدن: لرزیدن و خود را
 بهم کشیدن در آغاز تب. (معین)؛ درین
 جا: از ترس لرزیدن:
 و مردی بود در میان مسلمانان
 نامش براء بن مالک، مبارزی [که] چون
 حرب پیش آمدی وی برفراشیدی چنانکه
 قرار از وی بشدی. ج ۲ ص ۱۰۹۵ س ۸
برکردن: بمعنی بلند کردن و افراختن
 چون سر بر کردن (آندراج):
 آن دختر سر از آن آشیان برکرد سایه
 وی بر آن ملک زاده افتاد، برنگریست آن
 دختر را بدید بغایت جمال. ج ۲ ص ۷۶۳
 س ۹
برکشیدن: بیرون آوردن، خارج ساختن
 (لغت نامه)، از تن درآوردن:
 رسول گفت علیه السلام: پیغامبر
 خدای چون زره در پوشد نزد که آن را

دادن، آهی کن. موسی علیه السلام آه کرد؛ در آن میان جان او برگرفت. ج ۱ ص ۱۹۵ س ۱۷

برگرفتن: برداشتن (معین):

هرون عصای موسی را برگرفت و بر دریا زد. ج ۱ ص ۶۴ س ۱۰ نیز ج ۱ ص ۳۴۸ س ۸

برگرفتن: تحمّل کردن (لغت‌نامه)، متحمّل شدن:

چه بود اگر برای من رنجی برگیری بیائی تا بحشمت تو لختی بضاعت مرا دهند. ج ۱ ص ۶۶ س ۱۹.

برگرفتن: گرفتن: موسی علیه السلام آه کرد؛ در آن میان جان او برگرفت. ج ۱ ص ۱۹۵ س ۱۷.

برنگریستن: به بالا نگرستن، به سوی بالا نگرستن:

یوسف آن بشنید دست در آن دلوزد برنگریست شعاع روی او بر سر چاه افتاد. ج ۱ ص ۴۳۰ س ۱۶-ج ۲ ص ۷۶۲ س ۹
برنشستن: سوار شدن (برهان)، سوار شدن بر اسب و مانند آن (معین):

و یوسف علیه السلام عادتى داشتى که هر هفته برنشستى با صدهزار سوار آراسته از ارکان مملکت گرد شهر مصر بگشتى. ج ۱ ص ۴۵۶ س ۷

برریازیدن: دست دراز کردن به سوی بالا:

حوّا برفت و پنهان آهنگ کرد تا میوه‌ای از آن درخت باز کند، درخت

شاخ در هوا برد، بریازید تا میوه باز کند، رگی در پشت وی بریده گشت. ج ۱ ص ۶۱ س ۱۴

بزاد برآمده: کهنسال:

پس گفتند برادران یوسف ای عزیز ای ملک نیست همتا حقّا که او را پدریست پیر بزاد برآمده در دزدۀ آن یک

فرزند است. ج ۱ ص ۴۶۴ س ۱۵
بزه: بفتح اوّل و ثانی، گناه و خطا (برهان):

جبریل ایوب را خبر کرد که آن ابلیس بود که ترا آن گفت، خواست که ترا در بزه او کند. ج ۲ ص ۹۶۶ س ۱۱

بژول: بر وزن و معنی بجول، استخوان شتالنگ که به تازی کعب خوانند (برهان):

آنگه خدای تعالی گفت زمین را که قابیل را بگیر. زمین او را تا بژول بگرفت. ج ۱ ص ۱۹۸ س ۱۴

بسامان: مصلح، نیک کردار (فرهنگ تاریخی):

و این قصّه را احسن القصص خواند زیرا که در این قصّه ذکر پیغامبران و بسامانان است. ج ۱ ص ۴۲۰ س ۱ نیز ج ۱ ص ۳ س ۸

در سیرالملوک نیز آمده است: می‌فرماید: نیکان و پارساان را و مردم بسامان را بر کارها باید گماشتن تا بندگان خدای را نرنجانند و غم‌خواری بنمایند. (سیرالملوک صفحه ۲۲۸)

بستاخ: بروزن و معنی گستاخ، بی ادب و لجوج (برهان):

روزها برآمد زنان آن قوم باوی بستاخ گشتند. ج ۲ ص ۶۸۳ س ۶
بستاخی: گستاخی، بی ادبی:

با خدای خویش بستاخیسی بکردم
کاشکی نکردمی. ج ۲ ص ۱۳۵۱ س ۲
بشولیدن: بر وزن نکوهیدن، برهمزدن و پریشان کردن (برهان):

فقال لهم رسول الله ناقة الله وسقياها:
گفت ایشان را رسول خدای بر حذر باشید
از کشتن ناقة خدا و از بشولیدن آبشخور او.
ج ۲ ص ۱۳۴۲ س ۴

بُطْنان: جمع بطن، میانه (نفیسی):
تا ابراهیم کارد بر گلوی فرزند نهاد
آن وقت امر آمد که «ادرک خلیلی»...
از بُطنان عرش بابراهیم رسیدم کارد او را
بگرفتم. ج ۲ ص ۹۴۲ س ۹
بِقَار: چوپان و گله بان (نفیسی)
گاوچران (اقرب الموارد بنقل از
لغت نامه):

ابلیس او را پیش آمد بر صورت
بقاری، می نالید گفت: ای جوان، مرا درد
شکم گرفته است، مرا بر آن گاو نشان تا
بجان برهم، با خانه رسم، دو گاو دیگر
بتودهم. ج ۱ ص ۶۹ س ۸
بلاغت: بلوغ، رشد، کمال (فرهنگ
تاریخی)، بلوغ (معین):

و نسل ایشان منقطع کرد تا کودکان
ایشان همه ببلاغت رسیدند. ج ۲

ص ۱۰۵۲ س ۱۳
بودن: منتظر بودن، درنگ کردن، صبر
کردن (لغت نامه):

پسر گفت: من خواب پدربروی
شوریده نکم، تو صبر کن تا وی برخیزد.
آن مرد زمانی بود، بیدار گشت. ج ۱
ص ۶۷ س ۱۶
بوش: بفتح اول و سکون ثانی، کزوفر
(برهان):

نگر که بدین بوش ایشان غره نشوی.
ج ۲ ص ۱۰۸۵ س ۹
بُوصی: بتشدید «یا» نوعی از زورق
(منتهی الارب، نفیسی):

وخلقناکم من مثله مایرکبون: و
بیافریدیم ایشان را مانند آن کشتی که در
ان می نشینند [چون زورق و بوصی]
وارماث]. ج ۲ ص ۹۱۸ س ۳
بهائی: فروشی، فروختنی (لغت نامه):
وی گفت: مرا گاو بهائی نیست،
ایشان گفتند: لامحاله بیاید فروخت که
حکم شریعت در آن بسته است. ج ۱

ص ۶۸ س ۶
بها کردن: قیمت گذاشتن، تعیین نرخ
کردن (فرهنگ تاریخی):
وی را گفتند کجا بها خواهی کرد؟
گفت بدر گوشک عزیز مصر، هر که
خریدارست آنجا آید فردا. ج ۱ ص ۴۳۶
س ۱۲

بهوائی: بهبودی، رهایی از بیماری:
در ان [انگبین] شفاء [بهوائی] است

مردمان را. ج ۱ ص ۵۲۱ س ۱
بی‌راه کردن: اغوا کردن، گمراه کردن
(لغت‌نامه):

اکنون در میان ما مردی پدید آمده
است ضالّ و مضلّ، خلق را بی‌راه
می‌کند، ما ترسیدیم که ملک را بی‌راه
کند. ج ۱ ص ۲۰۶ س ۱۴
بیرون گرفتن: خارج کردن، بیرون
آوردن (لغت‌نامه):

آنجا خدای تعالی را ذرّّه از پشت او
بیرون گرفت و عهد و میثاق بست و
با پشت وی گردانید. ج ۱ ص ۵۹ س ۹
نیز ج ۱ ص ۲۸۳ س ۷
بیستگانه: بیست عدد، بیست تا:
گفتند ماوی را بدین بیستگانه بتو
فروشیم. ج ۱ ص ۴۳۲ س ۷
بیگار: نام نوعی خراج که در قدیم از قراء
می‌گرفته‌اند (مرآت البلدان بنقل از
لغت‌نامه):

در ساعت وفدهای عرب در رسیدند
که ما تا اکنون زکوة می‌دادیم، آن بیگار
محمد بود علیه السلام، ما نیز زکوة ندهیم.
ج ۱ ص ۲۰۱ س ۱۷
بینی درّه: منخر و سوراخ بینی (نفیسی):
خدای تعالی فریشته باد را فرمان داد
که در خزانه باد را بگشا بمقدار بینی درّه
گاوی. ج ۱ ص ۱۰۵۵ س ۸
بیوسیدن: انتظار بردن، امید داشتن:
پس او را گفت: چون یافتی جان
کندن؟ گفت سختر از آن که می‌بیوسیدم.

ج ۲ ص ۶۱۵ س ۸
در «ترجمه ای آهنگین از دو جزو قرآن
مجید» نیز آمده است: می چه بیوسید
زیشان شفاعت. (ص ۱۰۴ س ۳)
بیهین: بهین، بهترین:
نام او محمد است و اتمش بیشترین
اقتان بود پیغامش بیهین همه پیغامها،
شفاعتش بیهین همه شفاعتها ج ۱
ص ۴۶۱ س ۳

پ

پاداشت: پاداش، مطلق مکافات و جزا
از خیر و شر، جزا، سزا:
پادشاه روزشمار و قضا و جزا و
پاداشت. ج ۱ ص ۱ س ۷ - حقا که
پاداشتی از نزد خدای به بودی ایشان را
اگر بودندید که بدانستید. ج ۱ ص ۱۸
س ۶
پایچه: (از «پای» و «چه» ادات تصغیر)
پاچه، دهانه هریک از دو بخش شلوار
(لغت‌نامه):

و ده چیز پیشه گرفتند و در میان خلق
آوردند: جعد فرو گذاشتن و آستین تنگ
کردن و پایچه ابزار بر پشت پای افکندن.
ج ۱ ص ۲۸۰ س ۱۰
پای داشتن: پایداری کردن، ثبات
ورزیدن (لغت‌نامه):
جالت گفت: پای دار حمله مرا،
داود گفت: لابل تو پای دار حمله مرا ج ۱
ص ۷۴ س ۱۶

پایگاه دار (صفت فاعلی مرکب) =
پایگاه: قدر و مرتبه (برهان) + دار
(=دارنده): بلندمرتبه دارای مرتبه و مقام.
متحیر فرو ماندند نزد عابدی آمدند
پایگاه دار، وی را بگفتند که: حیل
چیست؟ ج ۱ ص ۷۱ س ۱۶
پرداختن: ریختن:

خبر بملک آوردند ملک خشم گرفت
بر آن عامل، سوگند خورد که خون وی
پردازد و خاک آن شهر را در زیر سنب
اسبان آرد. ج ۲ ص ۱۳۸۸ س ۱۵
پرستار: بر وزن طلبکار، کنیز، خدمتکار
(برهان):

(رسول) مرپرستار را گفت تو هرگز از
عایشه عیب دیده ای؟ گفت نه، مگر یک
عیب دارد غافل اسبت. ج ۲ ص ۷۱۳
س ۵

پری استان: جای پریان = پریخانه:
مسکن پریان (آندراج):

ولکن بر وی از صرع می ترسم که آن
زمین من پری استانست مبادا که وی را
چشم زخمی رسد. ج ۲ ص ۱۳۵۴ س ۱
پژول: بروزن قبول، کعب پا و استخوان
شتالنگ (برهان):

... چون روی زمین طوفان گرفت
بروزگار نوح و آب از همه کوههای جهان
چهل ارش برگذشت تا پژول وی بیش
نبود. ج ۲ ص ۱۰۵۱ س ۱۰
پلشتائیان: فلسطینیان (مصححان):
چون خبر کردند که پلشتائیان قصد

بنی اسرائیل کردند طالوت لشکر عظیم
بیرون برد و جالوت با صد هزار سوار
می آمد. ج ۱ ص ۷۳ س ۱۲
پنافتن: ظاهراً درین جا به معنی: راندن و
دور کردن است (مصححان):

لشکر عدو را و رای خندق پنافتند.
ج ۲ ص ۸۶۷ س ۱ — ایشان گفتند مگر
قیامت برخاست زیرا که ما نیز سنت
گستیم و ما را از آسمان پنافتند. ج ۲
ص ۱۲۵۶ س ۸
پنافتن: ظاهراً در شاهد زیر به معنی
«بازداشتن و ممانعت کردن و
نگهداشتن» است:

گروهی مسلمانان بودند که مکیان
ایشان را پنافته بودند از هجرت. ج ۲
ص ۱۰۸۸ س ۱۰ — نیز ج ۲ ص ۷۶۱
س ۱۵

پیران سر: پیرانه سر، سر پیری، بروزگار
کهنسالی (لغت نامه):

گفت ... در خانه تو پیران سر همی
بت پرستند و توازان غافل. ج ۲ ص ۹۶۱
س ۶

پیشان: بر وزن پیچان، پیش پیش را
گویند که ازان پیشتر چیزی دیگر نباشد،
یعنی: انتها (برهان):

پس او را بنداخت پیشان سرای. ج ۱
ص ۴۶۵ س ۱۸
شیخ عطار گوید:

ره به پیشان بردنش امکان نداشت
زانکه هیچ این ره سر و پایان نداشت

(مصیبت‌نامه ص ۶۶)

پینو: بروزن لیمو: کشک (برهان):

وَحْبَةُ الْخَضِرَاءِ وَ حَبِّ الْمَقْلِ بِأَنْدَكِي پینو و پشم بدست آوردند نزد یوسف بردند و گفتند بضاعت آورده ایم. ج ۱ ص ۴۶۷ س ۲۰ از ناصر خسرو است:

وَرَخْسَ وَ از خار به بیگاه و گاه
روغن و پینوکنی و دوغ و ماست
(تحلیل اشعار ناصر خسرو ص ۱۴۹)

ت

تابان = تاوان، غرامت:

یوسف وی (زلیخا) را گفت مرا چرا
چندان رنجه داشتی؟ گفت مرا ملامت
مکن که خدای تعالی ترا این جمال بداده
است... نیز آن وقت از مولی خبر نداشتم
اکنون وی را بشناختم و با وی انس
گرفتم تابان بود در دل جز دوستی او. ج ۱
ص ۴۵۸ س ۱

در سیرالملوک آمده است:

و گفت... کالای من از ایشان
بازستان و یا تابان کالای من بده (سیر
الملوک ص ۸۶ س ۱۸)

تاختن: راندن، دور ساختن (لغت‌نامه):

... تا خدای تعالی فریشتگان فرستاد
بر زمین تا جن را از زمین بنجایر دریا
تاختنند. ج ۱ ص ۵۶ س ۱۳
تاختن: صیقل دادن، جلا دادن، شفاف

کردن:

بفرمود تا بر راه او حوض پر آب کردند
و ماهیان در وی گذاشتند و زور آن
بآبگینه بتاختند چنانکه هر که بدیدی
پنداشتی که آبست. ج ۲ ص ۷۷۴ س ۹
تاخته: ظاهراً به معنی تاب داده و صیقل
یافته و تافته است:

آنگاه سلیمان نامه ای نبشت شست
ارش از نقره تاخته هفت درم سنگ و در
منقار هدهد نهاد. ج ۲ ص ۷۶۹ س ۴
تاسه کردن: تا سه بروزن کاسه بمعنی
اندوه و ملالت (برهان)، و تاسه کردن
درین جا به معنی اندوهناک و دلگیر
ساختن است:

مهاجرین و انصار چون فائز دیک وی
(خالد بن ولید) آمدندی زیشان
بازنشکھیدی و چون اعمام و اخوان آن زن
نزدیک وی (خالد) آمدندی ایشان را
اکرام و تبجیل کردی تا یاران رسول را
صلی الله علیه از ان تاسه کرد نامه نبشتند
به ابوبکر صدیق شکایت از صنع خالد.

ج ۲ ص ۱۰۹۷ س ۱۱

تافتگی: آزدگی و کدورت
(مصححان)، افسردگی، دل سردی:

عمر خطاب... گفت هرگز تا
مسلمان ام در مسلمانی بشک نشدم مگر
آن روز که غبنها دیدم از کافران مگه
نزدیک بود که از مسلمانی بیوفتادمی لکن
بوبکر صدیق مرا فرو داشت، که در آن
تافتگی نزدیک بوبکر رفت (=رفتم).

ج ۲ ص ۱۰۸۸ س ۱۵
تبجیل کردن: بزرگ داشتن و عزت کردن:

و چون اعمام و احوال آن زن نزدیک وی آمدندی ایشان را اکرام و تبجیل کردی.

ج ۲ ص ۱۰۹۷ س ۱۲

تبعید نمودن: بعید دانستن. دور شمردن:

بشارت دادند که لشکر اسلام ظفر یافتند بر اعدا... منافقان تبعید نمودند گفتند این هرگز نشاید بود. اُسامه بهزیمت بیامده است از هول نمی‌داند که چی می‌گوید. ج ۱ ص ۳۱۷ س ۸

تزه: این کلمه و معنی مناسبی برای شاهد آن پیدا نشد. در برهان قاطع برای «تزه» — که در نسخه بدلی نیز چنین ضبط شده^۱ — آمده: «چوب بزرگی را هم گفته اند که اطراف چوبهای سقف خانه را بر آن نهند»:

و بر بام آن جویها بکنند از کنار تا کنار شاه دیوار و پر از مس روان کنند تا ببندد و هریکی چون تزه‌ای یک فرسنگ طول آن. ج ۲ ص ۸۹۸ س ۴
تسلط کردن: درشتی کردن، تندی نمودن. چیره سخن گفتن:

(برادران یوسف) تسلط کردند از آنکه خود را از آن تهمت دور می‌شناختند...

(۱) رجوع شود به: ج ۲ ص ۸۹۸ ح ۱- و نیز به: قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری چاپ دکتر مهدوی ص ۳۴۶

چون ایشان بزبان تطاول می‌کردند منادی گفت باش شما ملک را خیانت کردید و نیز بزبان تطاول می‌کنید. ج ۱ ص ۴۶۳ س ۱۷

تعس: بدی و بدبختی و نحوست (دزی به نقل از لغت‌نامه):

ذلك بأنهم كرهوا ما أنزل الله: این [تعس و نحس] بدداشت ایشان را که دشوار داشتند آنچه فرو فرستادی [از توحید و قرآن]. ج ۲ ص ۱۰۵۸ س ۱۴

تفش: بکسر ثانی حرارت و گرمی (برهان) که لغتی در تپش است (حاشیه برهان):

و آن مدت تفش آن آتش چندان قوت کرد که مردمان شهر همه در سنبها و نهفتها گریختند. ج ۲ ص ۶۵۷ س ۳
تَلَكُّوْا: تأخیر کردن (منتهی الارب به نقل از لغت‌نامه) تأخیر ورزیدن، درنگ کردن:

رسول صلی الله علیه از آن تَلَكُّوْا ایشان تنگ دل گشت. ج ۲ ص ۱۰۹۰ س ۱۲
تمام کردن: این جا به معنی کشتن است، و بقتل رساندن:

حمزه و علی برجستند عبیده بر بودند و شبیه را تمام کردند. ج ۱ ص ۳۱۳ س ۴
تسنیم: چشمه ایست در بهشت (معین):
نگاه کردم درجات یاران خویش دیدم در میان هوا گوشکی در گوشک پیوسته زیر آن... چشمه‌های زنجبیل و سلسبیل و رحیق و تسنیم. ج ۱ ص ۵۵۵

تیمار: بر وزن بیمار: غمخواری، فکر و اندیشه (برهان):

عبدالمطلب گفت مرا تیمار اشرست که خداوند خانه نه منم، خانه را خداوندی قوی است ج ۲ ص ۱۳۸۷ س ۲

ث

ثُغَامَه: درمنه سپید، وپیری را بدان تشبیه کنند (لغت‌نامه):

...چپ و راست می افتاد، سروی چون ثغامه سپید. ج ۲ ص ۱۴۰۸ س ۱
ثُمامه: در آندراج آمده: ثُمام گیاهی است که بفارسی بزگویند:

چون بدرغار رسیدند آن آشیانه مرغ دیدند و آن ثمامه و نسج عنکبوت. ج ۱ ص ۳۵۵ س ۱۳

ثیب: زن شوی دیده که اکنون بی شوی است. بطلاق یا مرگ شوی، بیوه (لغت‌نامه):

و از جمله ایشان (زنان پیغمبر) عایشه بود که بکر بخانه رسول آمد علیه السلام دیگر همه ثیبات بودند. ج ۲ ص ۸۷۶ س ۵

ج

جان برداشتن: جان گرفتن، میراندن: (عزرائیل) گفت ... چون کسی را اجل فرا رسد نقطه‌ای بر نام وی افتد من بدانم که وی را جان برمی‌باید داشت. ج ۱ ص ۵۵۳ س ۱

س ۱۶

تنک‌تر: صفت تفضیلی تنک: رقیق (لغت‌نامه)، رقیق‌تر:

...سدیگر آنکه مادرم را از حال من خبر نکنی زیرا که دل مادر تنک‌تر باشد مبادا جزع کند مزد این قربان از وی بشود. ج ۲ ص ۹۴۲ س ۲

تور: بفتح اول و ثانی تبرهیزم شکنی (برهان):

آنگه ابراهیم را گفت بیار آن بت را تا سزای آن بکنم، آن را بیوگند و تور درنهاد و پاره پاره کرد. ج ۲ ص ۷۴۴ س ۵

توره: توبره (مصححان) کیسه بزرگ (معین):

نخست هر چه در آن خانه جواهر قیمتی بود بکند و توره پر کرد. ج ۲ ص ۱۳۹۰ س ۳

تیرگر: تیر ساز (آندراج)، سازنده تیر: اما ولید بن مغیره بر تیرگری می‌گذشت تیرها را بر نهاده بود در آفتاب تا خشک شود پیکان تیری پهن بر اکحل وی آمد خون می‌رفت تا هلاک شد. ج ۱ ص ۵۱۱ س ۱۱

تیگاه: مخفف تهیگاه: پهلو (معین):

اگر شتری یا چهارپائی در چاهی افتد نگوسار، نتوانند که حلق او ببرند، سلاحی در تیگاه او زنند، دران کشته شود، روا بود. ج ۱ ص ۱۹۱ س ۶

جبايت كردن: خراج گرفتن، خراج ستدن: درین جا به معنی «گرفتن» به کار رفته است:

و رسول را عليه السلام گفتند: امیری را با ما فرست بنجران تا سیرت تو آنجا اظهار کند و جزیت جبايت کند. ج ۱ ص ۱۱۳ س ۱۰

در تفسیر قرآن مجید آمده: گفت: بشو، صدقات ازیشان جبايت کن و بستان و بیار. (تفسیر قرآن مجید، ج ۲ ص ۲۵۰ س ۱۹)

جُرست: شور و غوغا (آندراج):

باد رخا نرم نرم بزیر آن شادروان درآمدی و آن را برگرفتی... و هُرست و جُرست در جهان افتادی. ج ۲ ص ۷۶۴ س ۱۱

جفوت: ستم و بدرفتاری کردن (لغت نامه):

و این جفوت بشما کی راه یافت که در خدمت تقصیر کردی؟ ج ۱ ص ۴۲۴ س ۱

جنبیدن: تحریک شدن، برانگیخته شدن:

تا بر زبان موسی برفت که بابا، فرعون آن بشنید مهرش بر موسی بجنبید ج ۲ ص ۷۹۲ س ۱۶

جوشیدن = جوشاندن، به جوش آوردن:

از آنست که عصیر را چندان ببايد جوشید که دو برخ برود سیک باقی حلال بود. ج ۱ ص ۴۰۲ س ۱۸

جوق: معرب «جوخ» است، بفتح اول و سکون ثانی و خا، که گروه و فوج مردم و حیوانات را گویند (برهان):

رسول او را دستوری داد خالد بتاخت با جوقی تا در مکه افتد. ج ۲ ص ۱۴۰۶ س ۳

چ

چرا كردن: چریدن، علف خوردن جانوران علفخوار در چراگاه (معین):

روز سدیگر گاو را دید چرا می کرد. ج ۱ ص ۶۹ س ۴

چشم دید: آنجا که با چشم قابل تشخیص است. آنجا که بعد از آن را درست نتوان دید:

چون از چشم دید پدر غایب شدند روبیل او (یوسف) را بدوش برداشته بود بر زمین زد گفت دوش من می باید مرکب ترا؟ ج ۱ ص ۴۲۴ س ۱۲

چَفته: بر وزن هفته بمعنی «خم و خمیده» باشد (برهان):

چون ملک الموت جان سلیمان برداشت و وی فرا عصا چفته بود، تا یک سال همچنان بماند. ج ۲ ص ۹۰۱ س ۵

نیز ج ۱ ص ۷۶ س ۴

چلیپا: بر وزن مسیحا صلیب نصاری باشد، و صلیب معرب چلیپاست (برهان):

دجال را بکشتند و همه چلیپاها

بشکستند. ج ۱ ص ۱۶۶ س ۷

چَنَد: بکسر دال معادل، مساوی، باندازه
(حاشیه برهان):

درنگ کنندگان باشند در آنجا حُقبها
[هر حُقبی هشتاد سال هر سالی سیسد و
شست روز هر روز چنَد هزار سال این
جهانی]. ج ۲ ص ۱۲۸۹ س ۱۱
چندین: برابر، معادل:

دابه گفت یا رسول الله این همه که
من بخوردم هنوز سیکی را از شکم من بیش
فرا نرسید، دو چندین دیگر باید تا من سیر
شوم ج ۲ ص ۸۹۹ س ۱۴

ح

حاجب: پرده‌دار (نفیسی):

و در کشتی نشست با وزیری و
ندیم و حاجبی و غلامی... ج ۲
ص ۷۶۳ س ۴

حایط [ي]: مراد زمینی است در داخل
شهر که اطراف آن دیوار کشیده باشند و
در آن زراعت کنند. این گونه زمین‌ها را
امروز در سبزوار حیط [حَی] بر وزن نمط
و در مشهد حیطه [حَظ] بر وزن بیضه
گویند (حواشی تاریخ بهق از بهمنیار،
بنقل از لغت‌نامه دهخدا):

... مردی را رمه گوسپند بود و مردی
دیگر را حایط نورسته و [بدرختان ورزو
جزان] آراسته. ج ۲ ص ۶۵۹ س ۱۳

حُبُورَت: علم قانون عبری (نفیسی،

لغت‌نامه):

(قارون) فراموسی گفت [تو] عز
نبوت گرفتی و هرون، حبورت گرفت،

نصیب من چیست. ج ۲ ص ۷۹۹ س ۶
حرب گاه: میدان جنگ (دهخدا):

در ساعت خدای تعالی هزار فرشته
را بفرستاد... آنجا که حرب گاه بود.
ج ۲ ص ۸۶۸ س ۱۳

حربیان: جمع حربی: کافرانی که با
مسلمانان عهد و پیمان ندارند [لغت‌نامه]:
و خزاعه عهدیان رسول بودند و بنی بکر
جربیان رسول بودند. ج ۲ ص ۱۴۰۱
س ۱۳

حرونی: (حامص) سرکشی، سرپیچی،
توسنی (معین):

و هرگه که بر من نشستگی اورا
بیوگندمی و لگدش زد می و حرونی
کرد می با وی ج ۲ ص ۱۰۸۰ س ۲
حُزمه: دسته، چون دسته از کاغد، یا
خوشه گندم و غیره. پشته و بند، چنانکه
بندی از هیزم (لغت‌نامه):

فرا تر شدم مردی را دیدم حُزمه هیزم
فراهم بسته. ج ۱ ص ۵۴۸ س ۱۲
حُقب: هشتاد سال (مذهب الاسماء به
نقل از دهخدا):

درنگ کنندگان باشند در آنجا حُقبها
[هر حُقبی هشتاد سال...]. ج ۲
ص ۱۲۸۹ س ۱۱

حُقه: ظرف کوچکی که در آن جواهر یا
اشیاء دیگر گذارند؛ قوطی (معین):

... و هزار حله هر حله‌ای در تخت

سیمین بطناب زرین ببسته، ه هزار حقه
مشک و هزار حقه عنبر... ج ۲ ص ۷۷۰
س ۴

حلاق: سلمانی (لغت نامه)، سترنده مو و
سر تراش (نفیسی):

رسول صلی الله علیه حلاق را بخواند
و موی سر باز کرد. ج ۲ ص ۱۰۹۰ س ۱۵
حله: جامه نو، برد یمنی (معین):
در اخبارست که هزار غلام آراسته
بتمام ترین سلاحی بر اسبان تازی
نشانند... و هزار حله هر حله‌ای در تخت
سیمین بطناب زرین ببسته ج ۲ ص ۷۷۰
س ۳

خ

خاییدن: بدن‌دان نرم کردن (برهان)،
جویدن (لغت نامه):

هند زن بوسفین بشد حمزه را مثله
کرد... و جگر او را بخائید. ج ۱
ص ۱۲۳ س ۶

ختان: [حامص] ختنه (منتهی الارب):
گفت این کودکان خرد چه جرم
کرده‌اند که ایشان را می عذاب کنید
بختان؛ ج ۲ ص ۶۱۳ س ۴

خداونده^۱: خداوند، صاحب، آقا، مولی

(۱) مرحوم بهار در توجیه استعمال این «ها» در
کلمه «خداونده» و در تاریخ سیستان گوید:
«کذا... و ظاهراً بقاعده فاعل فارسی که در آخر آن

«ها» درآید مانند «دارنده» و غیره در اینجا «ها»
آورده و این قاعده جای دیگر بنظر حقیر نرسیده است
و بقاعده تصغیر و تأنیث هم درست نمی‌آید.
(تاریخ سیستان ص ۵۳، حاشیه ۸)

اما این توجیه بهار درست نمی‌نماید، چه افزایش
این «ها» — که بهار می‌گوید قاعده آن را جای دیگر
ندیده است — تنها در صفت فاعلی (فاعل فارسی به
قول بهار) دیده نمی‌شود بل در متون کهن فارسی بسا
که بر اسم یا صفت «ها» بی افزوده می‌شده که با
مخفف آن در کاربرد امروزی تفاوتی در معنی
ندارد. و شاید بتوان گفت «نوعی تخصیص» را
افاده می‌کرده است.

فردوسی می‌گوید:
گروهی خداونده چار پای
گروهی خداوند کشت و سرای
(۱۲۲/۱)

چنانکه ملاحظه می‌شود در شاهد مزبور صورت
مخفف امروزی هم در مصراع دوم به کار رفته
است.

نمونه‌های دیگر این استعمال را در مثال‌های
زیر توان دید:

هم از فردوسی است:
دده = دد:
شبی تیره گون ماه پنهان شده
بخسواب اندرون مرغ و دام و دده
(۶۷۰/۳)

رخساره = رخسار:
دو رخساره پر خون و دل سوگووار
دژم کرده بر خویشتن روزگار
(۱۶/۱)

ستمکاره = ستمکار:
بر او بر ستمکاره را دل بسوخت
بکردار آتش دلش برفروخت
(۸۶۳/۳)
دگرگونه = دگرگون (که هر دو صورت آن در مثال

(لغت‌نامه):

او را پرسید چه گوئی کسی بنده ای دارد او را نیکو می‌دارد و بنام می‌پرورد، یکچندی برآید، آن بنده بر خداونده بیرون آید گوید: خداوند منم، نه تو. ج ۱ ص ۶۵ س ۱۷

در تاریخ سیستان آمده است: و همه بزرگان جهانرا ازین کار نور (نور پیغمبر) خبر بود و بدین ایمان داشتند و هدیه‌ها فرستندی خداونده آنرا. (تاریخ سیستان ص ۵۳ س ۱۰)

خَرْجَت: خارج شدن، بیرون رفتن:

عاص بن وایل مرولید بن مغیره را گفت: تو پسر خویش را با پسر من

زیر آمده است:

درفشی دگر جست واسپی دگر
دگرگونه جوشن دگرگون سپر
(۹۶۵/۴)

واسدی راست: همواره = هموار:

گرفتندش و لشکر آواره گشت
همه شهر با خاک همواره گشت
(گرشاسبنامه ص ۳۶۴)

و فرخی گفته است:

کَهساره = کَهسار (= کوهسار):

برکشیدند به کَهساره غزنین دیبا
درنوشتند بکَهسایه غزنین ملحم
(دیوان فرخی ص ۲۳۳)

برای دیدن نمونه‌های بیشتر رجوع شود به:
شاهنامه و دستور صفحات ۸۲-۸۱ و ۸-۱۳۶
شواهد بالا و نشانی‌های آن، هم ازین کتاب مذکور
افتاده است.

می‌فرستی و پسر من داهی عظیم است،
نباید که درین خَرْجَت با پسر توداهیه ای
بزرگ برارد. ج ۱ ص ۲۰۳ س ۱۸
خرد و مرد: بضمّ اوّل و میم، این لغت از
اتباع است بمعنی ته بساط، و چیزهای
سهل و ریز... و ریزه ریزه (برهان):

حقّا که چون برهم شکنند [و خرد و
مرد کنند] زمین را برهم شکستی.

ج ۲ ص ۱۳۳۲ س ۱۴
خُرگاه: بر وزن درگاه، خیمه بزرگ
(برهان):

باد چنان نیرو و قوّت کرد که همه
خیمه‌ها و خرگاههای ایشان را برکند.

ج ۲ ص ۸۶۹ س ۱
خرماستان: نخلستان (نفیسی):

می‌رفتند، بر خرماستانی بر مرد
نابینائی منافع گذر افتاد. ج ۱ ص ۱۱۵
س ۱۵

خرماسته: هسته خرما:

ابوسفین بعرة اشتر ایشان فرا گرفت و
بمالید اثر خرماسته دید. ج ۱ ص ۳۰۵
س ۹

خروج کردن: بجنگ و خلاف
برخاستن، شورش کردن (لغت‌نامه):

... ولیکن اگر من دین وی اظهار
کنم این ولایت همه بر من بشورد و این
خلق بیکبار بر من خروج کنند. ج ۲
ص ۸۲۶ س ۱۲

خرو: بر وزن گروه بمعنی خروس

... و ایشان را کشت نیست مگر

ارزن، و انگور نیست و لکن انگبین سخت
بسیارست، نبید و آنچ بدو ماند از انگبین
کنند، و خنب نبیدشان از چوبست (حدود
العالم ص ۱۸۷)

خنبره: بر وزن سنبله، خمچه، خم
کوچک - کوزه کوچک سرتنگ را نیز
گفته‌اند (برهان):

خنبره‌ای روغن پر کرد و بوی
فرستاد. ج ۱ ص ۵۹۳ س ۱۹

خنصر: انگشت خرد؛ انگشت میانه
(نفیسی)؛ انگشت خرد که بفارسی کالوج
گویند، و انگشت میانه (متنهی الارب):
دست طلحه از زیر سپر برهنه شد،
تیری آمد او را بر خنصر، انگشتش بیفتاد.
ج ۱ ص ۱۲۰ س ۸

خواستاری: خواستگاری (نفیسی):
مقداد [گفت] یا علی... گو: یا
رسول الله بخواستاری فاطمه آمده‌ام. ج ۲
ص ۸۸۱ س ۱

خواها: خواهان، خواهنده:
و این نه از عجز می‌گویم زیرا که من
و یاران من خواهای حرب ایم. ج ۲
ص ۱۰۸۳ س ۱۲
خیم، بر وزن میم جراحات (برهان،
معین):
... هر چه بر ظاهر وی خیم بود و درد
همه بشد. ج ۲ ص ۹۶۵ س ۳

(برهان):

[خدای] گفت فراگیر چهار مرغ
[بطی و خروهی و طاوسی و کلاغی].

ج ۱ ص ۴۷ س ۱۴

خستن: بر وزن بستن مجروح کردن
(برهان):

چون آن روز بنیمه رسید آن جهودان را
همه مقهور کردند بکشتن و خستن و
بستن. ج ۲ ص ۱۰۷۸ س ۱۱

خطبت کردن: خطبه کردن: بازدواج
درآوردن، بتزویج درآوردن:

وزنی را از بنی زهره خطبت کرد از
پدر وی. ج ۲ ص ۸۷۴ س ۴

خط کردن: نوشتن و تصدیق کردن:
بلات و عزّی که اگر آن خواب او
راست نشود ما که قریشیم خط کنیم
برآنکه آل عبدالمطلب دروغ‌زن‌ترین همه
اعراب‌اند. ج ۱ ص ۳۰۶ س ۵
خُلُقَان: ج خَلَق، جامه‌های کهنه (معین)
- در نظم و نشر فارسی بصورت مفرد به
کار رفته است (لغت‌نامه):

وی خُلُقَان و سوزن از دست بنهاد و
آن صد هزار دم را همه بر درویشان
قسمت کرد و بداد. ج ۲ ص ۸۷۷ س ۲
خُنْب: بضمّ اول و سکون ثانی و بای
ابجد، خم را گویند (برهان):

تو هر چند که جای داری از دیگها و
خُنْبه‌ها و عاها پر آب کن. ج ۱ ص ۱۶۱
س ۱۵

در حدود العالم آمده است:

د

دَابَّةُ الارض: موریانه (لغت‌نامه):

دَابَّةُ الارض بشد و بن عصای وی را بخورد ج ۲ ص ۹۰۱ س ۱۰
داجن: گوسفند و مرغ دست‌آموز (مهدب الاسماء بنقل از لغت‌نامه):

(رسول) مر پرستار را گفت تو هرگز از عایشه هیچ عیبی دیده‌ای؟ گفت: نه، مگر یک عیب دارد غافل است. همی ایستد هیچیز نه بیند و نیندیشد تا داجن درآید و آرد بخورد. ج ۲ ص ۷۱۳ س ۵
دادن: ظاهراً در عبارت زیر به معنی سوگند دادن به کار رفته است:

گاو برמיד، دوری بشد، جوان بحق خدای ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب بروی داد. گاو باز آمد، گفت: ای جوان بار بجای مادر، آن ابلیس بود که مرا برده بود، چون تو بدان حق بر خدای دادی فریشته ای پیامد مرا از وی برهانید.

ج ۱ ص ۶۹ س ۱۲

داربزین: بر وزن ماه جبین، پنجره و محبجر که در پیش در خانه سازند (برهان):

نرده:

داربزین آن از یاقوت و زمرد و زبرجد سبز، در منظری بر سر گوشکی بلند ج ۲ ص ۷۶۷ س ۱۴

این کلمه در سفرنامه به صورت «دارافزین» آمده است:

و دارافزینی مشبک از زر بر

کناره‌های آن نهاده که صفت آن نتوان کرد. (سفرنامه ص ۹۸)

دانستن: شناختن (معین):

جبریل آمد و گفت مرا می‌دانی؟ (یوسف) گفت: نورت با نور فریشتگان می‌ماند. ج ۱ ص ۴۵۰ س ۷

داه‌زاده: داه، بر وزن ماه، کنیزک و پرستار (برهان) + زاده: فرزند، داه‌زاده: فرزند کنیز، کنیززاده، پسر کنیز، پرستار:

گفت: بیا تا ببینی که بنوالما یعنی داه‌زادگان با من چه می‌کنند. ج ۱ ص ۴۲۴ س ۱۵.

دختند: بر وزن سوزنگر، دختر شوهر باشد از زنی دیگر و دختر زن از شوهر دیگر (برهان): دختر اندر:

گفت نشاید دختندربزنی کردن. ج ۲ ص ۶۱۰ س ۳

دد: بفتح اول و ثانی بمعنی دد است که جانوران درنده باشد (برهان):

و آنچه دده بخورده حرامست مگر آنچه ذبح کنند. ج ۱ ص ۱۹۱ س ۲

درازنا: محلّ درازی را گویند (آندراج)، اینجا به معنی عمق و گودی است.

گویند آن چاهی است میان زمین اردن و مصر چهارصد ارش درازنای او.

ج ۱ ص ۴۲۵ س ۱۳

دراوگندن^۱: افکندن:

(۱) فعل «افکندن» و مشتقات آن - ساده و

در ساعت: بمعنی فی الفور (آنندراج)،
فورا، در حال (لغت‌نامه):

در ساعت خدای تعالی هزار فرشته
را بفرستاد... آنجا که حرب گاه بود.

ج ۲ ص ۸۶۸ س ۱۳

درست کردن: علاج کردن، درمان
کردن، خوب کردن (لغت‌نامه):

گفتند ما بیماران درست کنیم و
ابرص را درست کنیم و نابینای مادرزاد
را درست کنیم و بینا گردانیم. ج ۲

ص ۹۲۴ س ۶

نیز ج ۱ ص ۱۶۴ س ۵

درست گشتن: بهبود یافتن، سالم گشتن
(لغت‌نامه):

منذر گفت حاجت من آنست که
ازین معلولی درست گردم. ج ۲ ص ۷۶۶

س ۱۰

درغاله: بر وزن پرگاله، راهی را گویند
که از میان دو کوه بگذرد و آن را بعرابی
شعب خوانند، و فرجه میان دو کوه را نیز
گفته‌اند (برهان):

بویکر صَدِیق... پدر خویش را
بوقحافه بازجست، او را از درغاله‌ای
بازیافت پیش رسول آورد. ج ۲ ص ۱۴۰۷

س ۱۵

درقه: بفتح اول و سکون ثانی وقاف
مفتوح، سپر (برهان):

تیغ و درقه برداشت، بیک حمله همی
دوید تا بدامن احد رسید. ج ۱ ص ۱۲۱

س ۱۲

خود را از اسب دراوگند. ج ۱

ص ۶۱۱ س ۱۶

درایستادن: مقاومت کردن، ایستادگی
کردن، مداومت کردن (لغت‌نامه):

آنکه زلیخا درایستاد در فریفتن او و
چشم یوسف بدان جمال وزینت وحلی و
حلل او افتاد. ج ۱ ص ۴۴۵ س ۱۲

درایستادن: شروع شدن، آغاز شدن
باران تند درایستاد ایشان در غاری

شدند سیل عظیم برفت. ج ۱ ص ۵۸۱
س ۲

درد زد: بیمار و رنجور (نفیسی):

پس گفتد برادران یوسف ای
عزیز... حقا که او را پدریست پیر بزد
برآمده درد زده آن یک فرزندست اگر این
را باز نیابد دردش بر درد افزایشد. ج ۱

ص ۴۶۴ س ۱۵

در زبان گرفتن: آوازه کردن بزبونی و
عیب (آنندراج) این جا به معنی سرزنش
کردن است:

پس حدیث یوسف و زلیخا در مصر
فاش شد و مردمان ایشان را در زبان
گرفتند. ج ۱ ص ۴۴۶ س ۱۱

دُرزی: دوزنده لباس، خیاط (معین):
نامش اخنوخ بود، ولیکن او را ادریس

گویند... درزی بود. ج ۲ ص ۶۱۴
س ۱۰

پیشوندی - اغلب درین کتاب به صورت «اوگندن»
به کار رفته است.

درگذداشتن: عفو کردن، بخشودن
(لغت‌نامه):

هرچه با من کردید درگذاشتم و هر
چه با خدای کردید شفیعتان باشم تا
درگذارد. ج ۲ ص ۱۴۰۷ س ۱۱
درگرفتن: آغاز کردن، شروع کردن:
پس از بار برادر میهن درگرفتند و
می‌گشادند و چون نیافتند استغفار می‌کردند
تا یک یک ببن یا مین رسیدند بار او
نگشادند گفتند او کودک است اهل
تهمت نیست. ج ۱ ص ۴۶۴ س ۳
درگشتن: جاری شدن:

براق چون این سخن بشنود پشت فرو
داشت چنانکه شکمش بزمین رسید و عرق
از وی درگشت از تشویر. ج ۱ ص ۵۴۶
س ۱۶
درم سنگ: (مرکب از درم مخفف
درهم + سنگ، به معنی وزن): هموزن
درم، مثقال (لغت‌نامه):

آنگاه سلیمان نامه‌ای نبشت شست
ارش از نقره تاخته هفت درم سنگ، و در
منقار هدهد نهاد. ج ۲ ص ۷۶۹ س ۴
درنگ دادن: مهلت دادن، زمان دادن
(لغت‌نامه):

علی ولید را هیچ درنگ نداد فطیر
رأسه و حمزه مرعته را هم درنگ نداد در
حال سرش بینداخت. ج ۱ ص ۳۱۳ س ۱
دست: فتح و پیروزی (برهان)؛ ظفر،
پیروزی، فتح (لغت‌نامه):
بوسفین گفت: ... یکبار بیدردست

شما را بود امسال با حد دست ما را؛
روزی بروزی. ج ۱ ص ۱۲۳ س ۲
دست: طرف، جانب، سوی (لغت‌نامه):
امیری بود در آن ناحیت از دست
قیصر... وی جزیت پذیرفت رسول
علیه السلام آن همه نواحی را از دست خود
بوی تسلیم کرد و وی را زنهار داد. ج ۱
ص ۳۵۱ س ۷
دستان آوردن: خدعه کردن (لغت‌نامه)
فریب دادن:

می‌خواهند که فریب و دستان آرند
واخدای [عزوجل]. ج ۱ ص ۳ س ۲
دست بداشتن: رها کردن، ترک کردن
(لغت‌نامه):

رسول گفت صلی الله علیه وسلم:
سورت بقره سرا پرده قرآنست؛ بیاموزید که
آموختن آن برکت است و دست بداشتن
آن حسرت است. ج ۱ ص ۵۴ س ۱۱ نیز
ج ۱ ص ۲۰۲ س ۱۳
دست دادن: چیره کردن (لغت‌نامه):

جبریل گفت: یا یوسف... خدای
تعالی ترا کارهای بزرگ نهاده است...
ترا بر همه برادران دست خواهد داد و همه
کارها بمراد تو خواهد گردانید. ج ۱
ص ۴۳۰ س ۱۳

دست گشت: کشته دست، مذبح:
مردی از بنی عبدالمطلب... گفت یا
عمر، خبرداری که خواهر تو بنت الخطاب
فاطمه، و دامادت سعید بن زید هر دو در
دین محمد شده‌اند؟ عمر گفت بچه

ایشان صفتهای آن گاو درمی‌خواستند
از موسی و موسی از حق تعالی
درمی‌خواست تا دور بکشید ج ۱ ص ۶۷
س ۹

دیار: کس، باشند، کسی، هیچکس
(لغت‌نامه):

هاجر گفت ما را فاکمی می‌سپاری که
اینجا دیار نیست ج ۱ ص ۹۷ س ۸
دیدار: بصیرت، بینائی (دهخدا):

چون از مصر بیرون آمد خدای تعالی
یعقوب را دیدار داد تا از چهار فرسنگ راه
یوسف را بدید. ج ۲ ص ۴۷۱ س ۱۲
دیوان: نامهٔ اِعمال (لغت‌نامه):

رسول گفت صلی الله علیه وسلم: هر
که سورة حم السجده بخواند حق عز و علا
ده نیکی در دیوان او ثبت کند و ده بدی
از دیوان او محو کند. ج ۲ ص ۱۰۰۶
س ۱۳

دیه: ده بکسر اول. معروف است که در
مقابل شهر باشد (برهان و حاشیه)؛ آبادی
کوچک در خارج شهر، روستا (معین):

دیگران هر یکی با چوبی برفتند تا
بدو منزل دیه فرو آمدند... ج ۱ ص ۳۰۴
س ۱۰

ذ

ذکاة: ذبح، گلو بریدن حیوان
(لغت‌نامه):

و تمامی ذبح آن بود حلق و مری و
ودجین ببرد... و خون برود و نام خدای را

نشان؟ گفت: نشان آنست که از دست
گشت تو بنخورند. ج ۲ ص ۶۳۵ س ۱۵
دستورنجن: دستبند، سوار (معین):

و گوشوارهای زرین بجواهر مرصع در
گوش وی کرد... و دستورنجنهای مرصع
در دست وی. ج ۱ ص ۴۳۶ س ۱۷
دستوری: رخصت و اجازه (برهان):

ایشان گفتند یا رسول الله، دستوری
دهی تا در مسجد نماز خویش بکنیم.
ج ۱ ص ۱۱۲ س ۵

دشخواری: (حامص) سختی، دشواری،
صعوبت (معین):

شعیب گفت... کاوین آنکه
مزدوری کنی مرا هشت سال... و
نمی‌خواهم که بر تو دشخواری نهم. ج ۲
ص ۷۹۶ س ۷

دعا کردن بر کسی (یا بر کسانی): آن
کس (یا کسان) را نفرین کردن:

نوح بیدار گشت بدانست که حام و
یافث وی را بی حرمتی کردند برایشان دعا
کرد. ج ۱ ص ۲۷۵ س ۶

دوات دار: دبیر، منصبی بوده در دربار
پادشاهان قدیم ایران (لغت‌نامه) این جا
خاص ایران نیست:

گویند چهل زن بودند و آن چهار زن
که بیشتر ملامت می‌کردند زن ساقی ملک
وزن حاجب، وزن مطبخ سالار، وزن
دوات دار. ج ۱ ص ۴۴۶ س ۱۳

دور کشیدن: به درازا کشیدن، طول
کشیدن (لغت‌نامه):

عَزَّوَجَلَّ بران یاد کند چون این شرایط
بجای آرد ذکاة بود و حلال باشد. ج ۱
ص ۱۹۱ س ۲

ذَقَى: غیرمسلمانی که جان و مال او در
پناه و زنهار اسلام است و جزیه قبول
کند، مقابل حربی (معین):
ابوحنیفه گوید... سوار را دو سهم و
پیاده را یک سهم... و ذمی را نصیب
نیست. ج ۱ ص ۳۲۰ س ۱۷

ر

راست کردن سوگند: عمل کردن بر طبق
سوگند، بسوگند عمل کردن (آندراج به
نقل از دهخدا):

(ایوب) گفت هان تو مرا خیانت
کردی، گر به شوم سوگند که صد چوب
ترا بزنم، چون به شد خدای عزوجل گفت
سوگند را راست کن. ج ۲ ص ۹۶ س ۵
راویه: مشک که در آن آب باشد (منتهی
الارب):

همه سیراب گشتند و راویه‌ها و
وعاها پر کردند و برفتند. ج ۱ ص ۳۵۰
س ۱۲

رَبَاعِيَّة: چهار دندان که میان ثنایا و
انیاب باشد، رباعیات جمع (منتهی
الارب، نفیسی):

بر روی مصطفی زد علیه السلام،
رباعیة وی را بشکست، و خون بسیار
برفت. ج ۱ ص ۱۱۸ س ۸

رحم پیونده‌تر: کسی که خویشاوندی را
بیشتر (از دیگران) در نظر دارد و رعایت
کند:

اسیران از پیش کس بابوبکر فرستاده
بودند که ما از همه قریش رحم پیونده‌تر
ترادانیم... بحق رحم شفیع ما باش تا
محمد ما را آزاد کند یا بازفرشد؛ دانی
که همه بنی اعمام و احوال یک دیگریم نه
نیکو بود که همه بر دست شما کشته
شویم. ج ۱ ص ۳۱۷ س ۱۸

رَحِيق: نام شرابی است در بهشت
(دهخدا):

نگاه کردم درجات یاران خویش
دیدم در میان هوا گوشکی در گوشک
پیوسته زیر آن... چشمهای زنجبیل و
سلسبیل و رحیق و تسنیم. ج ۱ ص ۵۵۵
س ۱۶

رخا: باد نرم و نسیم (ناظم الاطبا به نقل
از لغت‌نامه):

باد رخا نرم بزییر آن شادروان درآمدی.

ج ۲ ص ۷۶۴ س ۱۱
رز: هر باغ عموماً و باغ انگور خصوصاً
(برهان):

چنان دیدم که در رز شدی و در آن رز
تاک بودی آن را سه شاخ و سه خوشه
انگور ازو فرو آویخته. ج ۱ ص ۴۴۹ س ۴
رسیس: مرد زیرک خردمند (نفیسی)، در
شاهد زیر «رسیس» به معنی جاسوس به
کار رفته است:

ملک مدین رسیس فرستاد یعنی

جاسوس: ج ۱ ص ۴۸۸. من ۲
 رصد: مراقبه و نگاه داشتن (فرهنگ فارسی)
 به نقل از دهخدا: = رصد (نگاه داشتن) به هر راه
 (دهخدا):

و بر راهها رصد نشاند که باج ستمی
 ج ۱ ص ۴۹۵. من ۸

رطل: وزنی معادل دوازده اوقیه و اوقیه
 چهل گرم (نفیس): و اعمی: اعمی برای
 وزن، و آن برابر دوازده اوقیه و اعمی ۸۴
 مثقال است (معین):

پنهان پیشانی وی دوازده بند است بود
 و زیه وی ششصد رطل و خیمه وی ششصد
 رطل و عمود وی چهارصد رطل. ج ۳
 ص ۷۵. من ۱

رفتن: عمل کردن، رفتار کردن، اقدام
 کردن (لغت نامه):

چون رسول علیه السلام بمشاورت
 بنشست نخست ابوبکر را گفت: چگونه
 در حدیث اسیران... آنگاه بر قول ابوبکر
 برفت اسیران را باز فروخت. ج ۱ ص ۳۱۸
 ۱۵

رفرفه کردن: رفره، بال گسترده و
 جنبانیدن مرغ بال خود را هنگامی که
 خواهد فرود آید (نفیس) به نقل از
 دهخدا، رفره کردن نیز به همان معنی
 است:

هنگام بر زیر سر او رفره ای می کرد تا
 ناگاه وی بیدار گشت. ج ۲ ص ۷۶۹
 ۸

رقیب: مواظب و مراقب (فرهنگ فارسی)

به نقل از دهخدا):

آوازی شنید که با موسی، فقیر آن بود
 که او را چو من خنداوندی نبوده... حیران
 آن بود که او را چو من رقیبی نبود. ج ۲
 ص ۷۹۵. من ۱۰

روباه بازی آورده: = روباه بازی کردن،
 خیله گری کردن (لغت نامه):

بظاهر می نمود که خیال ما می خویم
 بمبارزت. و در نهان روباه بازی می آورد. هر
 جا که صولت خالد آمدی وی بیک سو
 شدی. ج ۲ ص ۱۰۹۳. من ۶

روزگار داشتن: مرکب از:
 روزگار = فرصت (برهان) + همکرد
 داشتن: فرصت داشتن:

ام معبد و پسر الحاح کردند که
 چندان بباش که پدر ما باز آید. گفتند ما
 روزگار نداریم، برفتند. ج ۱ ص ۳۵۷
 ۱۶

روع: ترس و بیم (نفیس):
 در قیامت او را ایمن گرداند از روع و
 خوف ج ۲ ص ۱۰۴۲. من ۱

ریختن: متلاشی شدن، از هم پاشیدن،
 نابود شدن (دهخدا):

(کوف) گفت: گویم کجا اند آنها
 که بدنیا می نازیدند، اینک در گور
 می ریزند. ج ۲ ص ۷۶۰. من ۱۵

ز

زحام آوردن: هجوم کردن، هجوم آوردن:
 چون شنید که بنی نصیر زحام آوردند

کس بمدد فرستاد. ج ۱ ص ۱۶۱ س ۴
 زخم زدن: شمشیر زدن، با شمشیر جنگ
 کردن:

عکاشه بن محسن گفت: زخم
 می‌زدَم در میان حرب شمشیر از دست من
 بیفتاد. ج ۱ ص ۳۱۴ س ۱ نیز ج ۱
 ص ۳۱۴ س ۱۰

زخم کردن: ظاهراً درین جا به معنی (با
 شمشیر) کشتن است:

و وی را گفته که من کعب را می‌آرم
 تا اینجا بپهانه، پس او را محکم فرو گیرم
 تو برخیز و زخم کن. ج ۱ ص ۱۶۰ س ۱۱
 زدن: سکه ساختن (فرهنگ فارسی به
 نقل از دهخدا). مسکوک کردن طلا و
 نقره (نقیسی):

طباخ گفت بگو که این دم از کجا
 آورده‌ای که ضرب دقianos است، سیصد
 سال است تا زده‌اند. ج ۱ ص ۵۸۷
 س ۱۷

زفت: سبتر (فرهنگ معین به نقل از
 دهخدا)، خشن و درشت:

چون یوسف علیه السّلم نزد مالک آمد
 مالک بفرمود تا شال زفت در وی
 پوشانیدند و بند برونهادند و سیاهی را
 بروی موکل کردند. ج ۱ ص ۴۳۳ س ۶
 زفر: بر وزن سفر استخوانی را گویند که
 دندان از آن روید و برآید (برهان): عتبه
 این ابی وقاص برادر سعد وقاص زفر
 اشتری در آهن گرفته بود بینداخت به

روی مبارک مصطفی زد علیه السّلام. ج ۱
 ص ۱۱۸ س ۷
 زگالی: مرکب از زنگال و وزن و معنی
 زغال (برهان) + ی (پسوند نسبت) یعنی
 سیاه، مانسند: نارنجی، قهوه‌ای،
 پسته‌ای....

یافت بیامد و با پندرجنگ کرد که
 چرا بر برادر من دغای بد کردی فرزندان
 او زگالی ببودند. ج ۱ ص ۲۷۵ س ۹

زندان وان: زندانبان، کسیکه زندانیان را
 محافظت می‌کرده باشد (آندراج بنقل از
 دهخدا):

زندان وان وی را گفت یا یوسف من
 ترا سخت دوست دارم حکم زندان موی تو
 کردم. ج ۱ ص ۴۴۸ س ۱۶

زنهار خوردن: سلب حمایت از پناهنده
 خود کردن، پیمان شکنی (دهخدا):

زنهار زنهار که برین پیرضعیف
 اندوهگن زنهار نخوری و بر من رحمت
 کنی. ج ۱ ص ۴۶۲ س ۲
 زور: بالا، فوق، زبر (معین):

بفرمود تا بر راه او حوض پر آب کردند
 و ماهیان در وی گذاشتند و زور آن
 بآبگینه بتاختند چنانکه هر که بدیدی
 پنداشتی که آبست. ج ۲ ص ۷۷۴ س ۹

س

ساختن: ترتیب دادن، آماده کردن
 (حاشیه برهان):

سَیِّسَت = سَیِّسَت: و آن گیاهی باشد
بغایت نرم و املس که چاروا را خوردن آن
فربه سازد و بعربی فصفصه و بترکی یونجه
خوانند (برهان):

پس برویانیدم دران [زمین] دانه‌ها و
انگورها و ترها [چون سپیست] ج ۲
ص ۱۲۹۸ س ۱۸

ستبری: غلظت (معین):
آنگاه از همه روی زمین یک قبضه
خاک برگرفت چهل ارش غلظت و ستبری
آن. ج ۱ ص ۵۷ س ۱۶

ستم: زور، جبر (لغت‌نامه):
بورافع گوید: من با هفت تن بستم آن
(در خیبر را) برگردانیدیم ج ۲ ص ۱۰۷۷
س ۱- ج ۲ ص ۸۰۱ س ۱۷

ستیهنده: سخن ناشنو و ستیزه کننده
(برهان)، لجوج (منتهی‌الارب):
پس زلیخا را گفتند ستیهنده و
نافرمان غلامی است. ج ۱ ص ۴۴۷
س ۱۱

سَجَّان: زندان بان (منتهی‌الارب): سَجَّان
ملک را بگفت، او را باور نداشت تا که
شکاف آن زندان بدید. ج ۱ ص ۵۹۱
س ۱۶

سختن: بفتح اول و سوم، سنجیدن، وزن
کردن، کشیدن (حاشیه برهان):
سلیم برخاست بنزدیک خنبها شد
گفت دُرْدیه‌ای این خنبها را برسنجید.

بسختند. ج ۲۲ ص ۶۶۱ س ۴
سدیگر: سَوَمین، سَوَم (لغت‌نامه):

و جمله مال این کاروان را درین کار
بکار بریم و لشکری قوی بسازیم. ج ۱
ج ۱۱۴ س ۹
سَادِن: خادم بتخانه (منتهی‌الارب):

(صالح) برزگ زاده بود پدروی سادن
بت خانه مهین بود. ج ۱ ص ۲۷۶ س ۱
ساقه: آنچه بر پشت بود از لشکر، مقابل
مقدمه، یکی از پنج رکن سپاه است و
چهار رکن دیگر، مقدمه، قلب، میمنه،
میسره است (لغت‌نامه):

فرعون را لشکری فراهم آمد که مقدمه
آن هزار هزار سوار بود و میمنه و میسره و
ساقه و قلب همچنان. ج ۱ ص ۶۳ س ۱۵
نیز ج ۲ ص ۷۱۲ س ۵

سبی: عدورا برده کردن (منتهی‌الارب):
گفت: مبدا که ازینجا بازگردند بر
آن تپاول در مدینه افتند و غارت و سبی
را. ج ۱ ص ۱۲۳ س ۸

سبایا: جمع سَبَی: برده (منتهی‌الارب):
کاروان کاروان همی با مدینه
فرستادند از غنایم و سبایا. ج ۲ ص ۱۰۹۷
س ۴

سپار: در برهان قاطع آمده سپاری ساق
گندم و جورا گویند:

خدای عز وجل [گفت] دسته سپاری
بگیر چنانکه صد شاخ بود، و بدان او را
بزَن تا سوگندت راست شود و وی را المی
نرسد. ج ۲ ص ۹۶۶ س ۷

ه ظاهراً این واو در متن زائد است.

سطبرنای آن. ج ۲ ص ۷۷۰ س ۴
سَقَى: آب دادن (نفیسی) این جا ظاهراً
به معنی شراب دادن است:

آنگاه گفت اما یکی از شما که
خواب عصیر و سقی دیده است وی با سر
عمل خویش گردد. ج ۱ ص ۴۴۹
س ۱۳

سُگره: کاسه‌ای را گویند که از گل
ساخته باشند. (برهان):

و خدای تعالی تعلیم کرد او را نام
همه چیزها تا سُگره و کاسه. ج ۱ ص ۵۹
س ۲
سگالیدن*: بکسر اول، فکر و اندیشه
نمودن (برهان):

در حال پیاده بدوید و موسی را خبر
کرد. گفت فرعون می‌سگالد که ترا
بکشد. ج ۲ ص ۷۹۴ س ۱۰
سلب: هر چیز که از دشمن بگیرند مانند
اسلحه و لباس (نفیسی):

آنگه چون مالها از سلب و غنایم
فراهم آمد یاران دران خلاف کردند. ج ۱
ص ۳۲۰ س ۲

سِمَاظین زدن*: صف کشیدن

• مرحوم مینوی در معنی «سگالیدن» گوید:
اندیشیدن، با این لازمه که درباره کسی باشد و آن
هم غالباً با بدنیتی توأم باشد. (کلیله و دمنه
ص ۱۰۵ ح ۴)

• رجوع شوده توضیحات دکتر دبیر سیاقی در
پاورقی صفحه ۱۷۹ دیوان منوچهری دامغانی چاپ
خود ایشان به نقل از مرحوم دهخدا.

آن پسر برفت، سه روز در آن کوه بود،
روز سدیگر گاو را دید چرا می‌کرد. ج ۱
ص ۶۹ س ۴

سر چرب کردن: گویا کنایه از استحمام
و سر شستن است:

اما صالح بن عبید مردی بود... زاهد
در دنیا، همه برهنه پای رفتی و پلاس
پوشیدی و هرگز سر چرب نکردی و هرگز
در خانه نبودی بصحرا خدرا عبادت کردی.

ج ۱ ص ۲۷۵ س ۱۶
سِرگین: فضله حیوانات مانند گاو و خرو
استر و اسب خصوصاً وقتی که آنرا
خشک و جهت سوزانیدن تهیه کرده باشند
(نفیسی):

... استخوانی برداشت و پاره‌ای
سرگین خرفرا ایشان داد گفت استخوان
طعام شما و این دیگر علف ستوران شما.
ج ۲ ص ۱۲۵۸ س ۱
سُرّه: ناف (نفیسی):

گروهی پوست او را می‌بردند و
گروهی سُرّه او می‌بردند و گروهی
احشای او را. ج ۱ ص ۵۴۸ س ۱۶
سطبرنای = ستبرنای: از: ستبر+نای
(=نا پسوند اسم مصدر همچون درازنا،

ژرفنا) (حاشیه برهان) کلفتی (معین):
در اخبارست که... هزار حله هر
حله‌ای در تخت سیمین بطناب زرین
بسته، و هزار حقه مشک و هزار حقه عنبر
و خشت زرین سه ارش پهنا و دوازش

(لغت نامه):

و یوسف را خلعت پوشانیدند و بر آن مرکب نشانند... و از زندان تا در سرای ملک سماطین زدند و بر یوسف نثار می کردند. ج ۱ ص ۴۵۳ س ۲

سرو سماطی کشید بر دولب جویبار چون دوده چتر سبز در وصف کارزار (منوچهری دامغانی چاپ دبیر سیاقی ص ۱۷۹)

همو گفته است:

پادشاهی که به رومش در صاحب خبران پیش صف اوسماطین زده زرین کمران (دیوان منوچهری ص ۱۹۰)

سَمَرَه: دوخت طلخ (نفیسی):

یاران را همه بخواند تا زیر درخت ستره بنشست. ج ۲ ص ۱۰۸۴ س ۱۲

سمع کردن: شنیدن، گوش دادن:

گفت: ... مرا بر مقام عز باید نشانند تا علم گویم و تو سمع کنی. ج ۲ ص ۷۶۸

س ۱۵

سَمَنَد: نام رنگی مایل بزردی مراسم را (نفیسی) اسب تیزرو:

هزار غلام با خود می بردید بر اسبان تازی... و هزار کنیزک بر استران سمند.

ج ۲ ص ۸۰۲ س ۱۱

سموم: باد گرم (منتهی الارب)، بادهای گرم و بائی و مهلک که در مدت روز و گاه در شب می وزند (نفیسی):

اقا أسود بن عبید یغوث بیرون رفت

سموم او را بزد هفت اندام او سیاه گشت.

ج ۱ ص ۵۱۱ س ۷

سنب: بضمّ اَوّل و سکون نون و بای ابجد، خانه زیرزمینی که در کوه و صحرا جهت درویشان و خوابیدن گوسفندان کنند. (برهان):

و در آن مدت تفش آن آتش چندان قوت کرد که مردمان شهر همه در سنبها و نهفتها گریختند و نمرود نیز پنهان شد.

ج ۲ ص ۶۵۷ س ۳

سوار: دست برنجن، دستیاره، دست بند (معین):

خود را آراسته داشتی بانواع زینت، تاج مملکت بر سر و هفت سوار در دست مرصع بجواهر و یواقیت. ج ۲ ص ۷۶۸ س ۱

سوز: تلفظی است از سبز:

چون سپید و سوز اختیار کردی لاجرم اَمّت تو در دنیا با معرفت باشند و در عقبی در جنت باشند. ج ۱ ص ۵۴۸ س ۱۰

سون: بضمّ اَوّل و سکون ثانی و نون بمعنی طرف و جانب و سوی (برهان):

کاروان از آن ما بسون شام برفته در

(۱) هم امروز نیز سوز (= سبز) و سوزی (= سبزی) در زبان مردم خراسان متداول است و «خرسوز» پالون سوز» یکی از بازیهای است که در ایام عید مردم خود را با آنها سرگرم می کنند (رجوع کنید به: عقاید و رسوم عامه مردم خراسان؛ تألیف ابراهیم شکورزاده صفحه ۸۹ و ۵۱۰)

راه بیت مقدس است. ج ۱ ص ۵۶۱ س ۲۰
سنائی گوید:

آن شنیدی که بود مردی کور
آدمی صورت و بفعل ستور
رفت روزی بسون گرمابه

مافده تنها درون گرمابه
(حقیقه الحقیقه ص ۴۰۷)
سوه^۱: گویا به معنی گرمی، و باد گرم
است:

هیچ کس از سوه آن آتش پیرامن آن
نمی‌توانست گذشت. گفته اند فرسنگی
در فرسنگی سوه آن آتش گرفت. ج ۲
ص ۶۵۵ س ۲۰ نیز ج ۱ ص ۳۹۹ س ۱۴
و ج ۲ ص ۶۵۷ س ۲
سوه: ظاهراً به معنی حرارت و گرمی
است:

ابلیس آمد تا نزد ایوب وی سر بر
سجده داشت. زیر زمین درآمد تا برابر
ایوب نفسی در بینی او دمید، از شومی باج
او سوه ای بایوب برآمد و هفت اندامش
برجوشید. ج ۲ ص ۶۹۴ س ۱۷
سیک: یک سوم، سه یک (معین):

شب درآمده سیک از شب بختی و
سیکی نماز کزدی و سیک فادر را
خدمت کردی ج ۱ ص ۶۸ س ۱۶

(۱) «سوه» و «سوهه» را در جایی نیافتم. در آیه
۴۶ سوره انبیاء «سوه» در ترجمه «نفخة» به کار
رفته است (رجوع شود به: فیض قرآن مجید،
فهرست بعضی از لغات ص ۵۱۱)

ش

شادروان: سراپرده که در قدیم پیش در
خانه و ایوان پادشاهان و امیران
می‌کشیدند، خیمه (معین):

بادرخا نرم بزیر آن شادروان
درآمدی. ج ۲ ص ۷۶۴ س ۱۱
شاریدن [= شربیدن]: سرازیر شدن و
ریختن آب، شربیدن (معین):

لنگه بقدرت خدای آن همه آب که
(نقح صالح) میخورده بودی شیر شدی
از بن موی چون ستاره روشن همی
شاریدید، خلق چند لنگه خواستندی از شیر
وی فرا گرفتند. ج ۱ ص ۲۷۸ س ۷ و
ج ۱ ص ۱۰ س ۱۷

شنگاه: شانیگاه، هنگام شب، شب
هنگام (معین):

و چینی که بشت آمدی بامداد آن را
بگرازی و آنچه بروز آمدی شنگاه آن را
از کندی ج ۱ ص ۱۱۷۷ س ۱۳
شجاعت: این کلمه ظاهراً به جای
شجاعتی در متن آمده است، حکومت بر
شهر

شعر: از هر جنایه ای درمی
مستند... برخی بر شوت بداد شجاعت
همه شهر گرفت. ج ۲ ص ۷۸۹ س ۱۶
شدن^۱: رفتن (لغت نامه):

گفتند بشوید و او را خبر کردند ج ۱
(۱) در متون این دوره «شدن» به معنی «رفتن»
بسیار به کار رفته و به ذکر شاهد نیازی نیست.

ص ۲۸۱ س ۳ — و تودانی که ازینجا تا مسجد ایلیا یک ماهه راهست شدن را و یک ماهه راهست آمدن را. ج ۱ ص ۵۶۰ س ۱۸
شُرْطُ: جمع شُرطه، چاوش شحنه و سرهنگ شحنه، محافظ پادشاه و قراول آن (نفیسی):

موسی بزاد شُرط فرعون قصد کردند بکشتن موسی علیه السلام. ج ۱ ص ۶۳ س ۴
شَرَز: خشم، شَرَزُهُ إِلَیْهِ شَرَزاً — بالفتح — بدنبال چشم نگریست او را از غضب یا از تکبر (منتهی الارب)؛ در شاهد زیر قید است، یعنی: بخشم، خشمگین:

بوجهل با قومش... عمر را بدیدند گفتند آمد و محمد و یارانش را اسیر آورد برخاستند و پیش عمر بازآمدند گفتند احسنت، بکردی عمری خویش عمر شزر دریشان نگریست. ج ۲ ص ۶۳۸ س ۱۴
شطره کردن: قطعه قطعه کردن، پاره پاره کردن:

هند زن بوسفین بشد حمزه را مثله کرد، بیست انگشت او را برید و شطره کرد در گردن افکند. ج ۱ ص ۱۲۳ س ۶
شعر: موی (انسان یا جانور) (معین)، پشم:

سلیم گفت من صواب آن می بینم که گوسپندان فاخداوند آن جا دهند تا بشیر و نسل و شعر آن انتفاع گیرند. ج ۲ ص ۶۶۰ س ۳

شعرانی: پر موی، بسیار موی (لغت نامه): گفت چگونه مردی باشد. گفت مردی اشقر شعرانی. ج ۲ ص ۱۳۳۷ س ۱۲
شکال: بروزن خصال ریسمانی باشد که بردست و پای اسب و استر بد خصلت بندند (برهان):

بوسفین حرب از بیم، لگام بر سر اسب می بایست کرد بر دنب اسب می کشید، بر اسب نشست و شکال بر پای اسب. ج ۲ ص ۸۶۹ س ۴
شکرنامه: نامه تشکرآمیز:

عثمان شکرنامه ای نیست از نجاشی برسول علیه السلام و درخواست تا کسی فرستد بنجاشی و او را باسلام خواند. ج ۱ ص ۲۰۳ س ۹
شکبیدن: صبر کردن، آرام گرفتن (معین):

یعقوب را خواهری بود نزدیک او آمد گفت یوسف را مادر نیست او را بمن ده تا او را پرورم یعقوب گفت من ازین فرزند نشکیم. ج ۱ ص ۴۲۲ س ۶
شمارگاه: موقف در قیامت، قیامت، آنجا که حساب پرسند (لغت نامه):

ثُمَّ یَحْیِیْکُمْ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ: پس زنده کند شما را [روز قیامت] پس بسوی او بازگردانند شما [شمارگاه]. ج ۱ ص ۶ س ۱۱
شوانی: (حامص.) شبانی، چوبانی (معین):

دیگر جوان گفت خدایا تومی‌دانی
 که من شوانی کردی. ج ۱ ص ۵۸۲ س ۴
شورستان: شوره‌زار، نمکزار (لغت‌نامه):
 و هر جا که خون هابیل رسید
 شورستان شد که از انجا نبات نروید. ج ۱
 ص ۱۹۷ س ۱۳
شوط: گرد گشتن، طواف کردن. گشت
 (لغت‌نامه):

هفت بار همچنین بگردد در سه شوط
 اول برمل برود و بنشاط و در چهار شوط
 باز پسین آهسته رود. ج ۲ ص ۶۸۱ س ۹
شهباء: مؤنث اشهب بمعنی خاکستری
 رنگ مایل بسیاهی (ناظم الاطباء بنقل از
 لغت‌نامه):

رسول علیه السلام بر ناقة شهباء نشسته
 بود و عباس عنان او گرفته. ج ۱ ص ۳۴۶
 س ۸
شیرگیری نمودن = شیرگیری: شجاعت
 نمودن، جسارت نمودن؛ دلیری و شجاعت
 (لغت‌نامه) + همکرد «نمودن»: دلیری
 کردن:

زمانی برفت شاخ رز تشنه شد...
 ابلیس آب نیافت شیری را بگرفت بکشت
 و خون وی بدوداد، از انسست که
 خمرخواره چون شراب در سر وی افتد
 شیرگیری نماید. ج ۱ ص ۴۰۲ س ۱۲
شین: زشتی، عیب (معین):

صواب آنست که وی را ازین
 بازداریم... که آن شینی باشد بر ما ج ۲
 ص ۱۴۱۴ س ۱

ص

صرام: وقت بریدن خرما (مذهب الاسماء
 به نقل از لغت‌نامه) هنگام رسیدن خرما و
 هنگام درویدن آن (نفیسی) هنگام
 رسیدن خرما و هنگام درو آن
 (منتهی‌الارب):

مسلمانان را سخت دشوار آمد، که
 وقت صرام خرما بود و در مدینه تنگی بود
 انصار را... و تا تبوک یک ماهه راه بود.
 ج ۱ ص ۳۴۸ س ۱۹
صرامت: دلیری و چالاکی
 (منتهی‌الارب) (نفیسی):

ولکن بوبکر وی را دوست داشتی...
 از آن شهامت و صرامت و مبارزت وی در
 اسلام. ج ۲ ص ۱۰۹۸ س ۶

صرح: گوشک و هر بنای بلند (نفیسی):
 و در اخبار است که دختر نمرود در
 آن وقت بر بام صرح نمرود آمد... تا بر
 ابراهیم نظاره کند. ج ۲ ص ۶۵۸ س ۹
صک: برات: ليله صک، شب برات
 یعنی شب نیمه شعبان (مذهب الاسماء به
 نقل از لغت‌نامه):

ما بگفتیم این قرآن را [...] در شب
 با برکت [و آن شب صک شب برات است
 و گفته اند قدر]. ج ۲ ص ۱۰۲۹ س ۵
صقر: چرخ، هر مرغ شکاری از باز،
 شاهین و جز آن (معین):

صقر بانگ [کرد] گفت می‌گوید:
 «استغفر و الله یا مذهبین». ج ۲ ص ۷۶۰

صنَج: بفتح اول معرب سنج: دو طبق روین یا مسین که بریکدیگر زنند تا آوازی از آن برآید (حاشیه برهان):

ولشکر پریان در هوا بیستادند طبل و بوق و صنَج می‌زدند. ج ۲ ص ۷۷۱ س ۷
صُنْع: کار (نفیس)، عمل:

مهاجرین و انصار چون فائزدیک وی (خالد بن ولید) آمدندی زیشان باز نشکھیدی... نامه نداشتند به ابوبکر صدیق شکایت از صنع خالد. ج ۲ ص ۱۰۹۷ س ۱۱

ض

ضَبَابَه: واحد ضَبَاب: بخاری دود مانند که در زمستان در هوا پدید گردد (نفیس)، ابر تنک که چون شبنم روی زمین را پوشد (منتخب اللغات به نقل از لغت‌نامه):

خدای تعالی ضبابه‌ای بفرستاد سپید، میغی در میان آن دو لشکر بزمین آمد تا دیدار نیفتاد آن دو لشکر را بیک دیگر. ج ۱ ص ۶۳ س ۲۰

ط

طَبَانِچَه زدن [= تپانچه زدن]: سیلی زدن، لطمه زدن (معین):

از خشم که ابوجهل را آمد هر چند که قوت داشت طپانچه بر روی اسماء زد. ج ۱ ص ۳۵۴ س ۶

طَرّاق: بر وزن رواق صدا و آوازی باشد که از کوفتن و شکستن چیزی همچو استخوان و چوب و مانند آن برآید (برهان):

و آن طعامها را و هر چه ساخته بودند بیک لقمه فرو برد و زبان با کام زد و طراقی بیاورد. ج ۲ ص ۸۹۹ س ۱۲
طَرَقیدن = ترکیدن: شکافتن شکم و مانند آن از پری (لغت‌نامه)، ودرین جا از ورم: اما عاص بن وایل بدشت بیرون شد در وقت گرما تا مگر رسول را بیابد بیازارد، جائی بنشست چیزی او را بگزید برآماسید برجا بطرقید. ج ۱ ص ۵۱۰ س ۱۵

طَلخ [= تلخ]: آبگیر بزرگ:

و ایشان را بر زور شهرها طلخی بود آب‌گیر عظیم فرسنگی در فرسنگی چون دریای آب ایستاده. ج ۲ ص ۹۰۱ س ۱۷
طَلق: درد. درد زه. درد زادن (مهدب الاسماء بنقل از لغت‌نامه):

در ساعت آن سنگ فراجنبیدن آمد آنگه فرا نالیدن آمد چنانکه زن نه ماهه آبستن که او را درد طلق بگیرد. ج ۱ ص ۲۷۷ س ۱۱

ع

عَذْرَه: کثافت و پلیدی (نفیس):

نخست هر چه در آن خانه جواهر قیمتی بود بکند و توره پر کرد آنگه آن خانه را بعذره بیالود و برفت. ج ۲

عَصیر: شیرۀ انگور و جز آن (لغت‌نامه):

از آنست که عصیر را چندان بیاید
جوشید که دو برخ برود سیک باقی حلال

بود. ج ۱ ص ۴۰۲ س ۱۸

عَفَار: درختی که از وی آتش گیرند
(نفیسی):

آن [خدای] که کرد شما را از درخت
سبز آتش [و آن مرغ و عفارست]. ج ۲

ص ۹۲۲ ج ۳ نیز ج ۲ ص ۱۱۶۲ س ۶
عِکْرِش: گیاهی است ترش، و آن آفتی
است نخل را زیرا در ریشه آن می‌روید و
آنها خشک می‌کند (لغت‌نامه)، نام
گیاهی ترش که در ریشه خرما بن درآمده
و آنرا می‌کشد. و گیاه مرغ (نفیسی):

... از آنچه می‌خورند مردمان [نصیب
مردمان گندم و حبوب دیگر] و ستوران
[نصیب ستوران حشیش و عکرش و کاه].

ج ۱ ص ۳۶۴ س ۹

علم باز زدن، شاید به معنی مشتعل شدن
و شعله کشیدن باشد:

وی را ببرد تا کنار آتش؛ آتش علم
باز زد هاران را نکالی کرد و ابرهیم
بسلامت بازگشت. ج ۲ ص ۶۵۵ س ۹
علم گفتن: درس دادن، درس آموزاندن
(لغت‌نامه):

بفرمود تا تختی از بهشت بیاوردند،
آدم را علیه السلام بر آن نشانند تا بر سر
فریشتگان علم گوید تا شرف او پدید آید.
ج ۱ ص ۵۸ س ۱۰ و ج ۲ ص ۷۵۸
س ۱۸

ص ۱۳۹۰ س ۳

عُرس: نکاح و عروسی (نفیسی):

رسول گفت برو کار بساز تا شب که
امشب شب عرس توست. ج ۲ ص ۸۸۲

س ۲

عرض دادن: سان دادن، رژه دادن، از
برای معاینه و ملاحظه از برابر کسی
گذراندن (دهخدا):

سه هزار سوار و هزار پیاده عرض
دادند، و روی بمدینه نهادند بحرب
پیغامبر علیه السلام. ج ۱ ص ۱۱۴ س ۱۱
عَریش: خیمه و سایبان (نفیسی):

رسول را علیه السلام [چهار] عصا
بزمین فرو بردند و گلی می بر سر آن افکندند
رسول علیه السلام با ابوبکر در آن عریش
شدند. ج ۱ ص ۳۱۱ س ۴

عُشَار: ده یک گیرنده (نفیسی)، راه‌دار،
باجگیر، ده یک گیر (لغت‌نامه):

و ابراهیم مردی غیور بود ساره را در
صندوق کرده بود و قفلی برافکنده ... و
عُشاران ملک قصد کردند تا صندوق
ابرهیم بگشایند ابرهیم گفت چرا
می‌گشائید؟ گفتند تو در صندوق مال
نفیس داری تا بنگریم عشر چند آید. ج ۱
ص ۴۹۵ س ۹

عِصابه: سربند و دستار سر (منتهی‌الارب
به نقل از لغت‌نامه):

چون جبریل را علیه السلام بدید
عصابه‌ها بر سر بسته بر نشان زبیر عوام
بترسید. ج ۱ ص ۳۱۶ س ۱۲

عیّار: مردی که نفس و خواهش خود را رها کند و بهوای نفس عمل می‌کند (ناظم الاطبا بنقل از دهخدا):

در آن شهر نه مرد عیّار بودند، دو مرد
بترین ایشان بودند قُزار بن سلف و مصدع*
بن دهر بخانه آن زن آمدند بقصد فواحش.
ج ۱ ص ۲۷۸ س ۱۳

غ

غِراهِ: جوال (منتهی الارب) جوالی که مانند دام از ریسمان بافته باشند و کاه و یونجه و مانند آن دروی کنند (نفیسی):

... بر آن اشتر دو غِراهِ یکی سیاه و یکی سپید. ج ۱ ص ۵۶۲ س ۷
عُربت کردن: دور از وطن بودن، بغربت رفتن (لغت نامه):

موسی از شهر بیرون آمد ترسان که مبادا که فرعون از پس وی بیاید و وی هرگز غربت نکرده بود... پس روی بسوی مدین نهاد. ج ۲ ص ۷۹۴ س ۱۲
غَرغَره: خرخره (لغت نامه):

... ششم آنکه در توبه بریشان گشاده دارم تا آن وقت که جان ایشان بغرغره رسد. ج ۱ ص ۵۵۹ س ۱۳
غَشوم: ستمکار (منتهی الارب، نفیسی):
... [گفت]: زیرا که درین شهر ما را ملکی است جباری، ظلومی، غشومی ج ۱ ص ۱۶۱ س ۱۱
غُلّالَه = کُلالَه (حاشیه برهان):

علم علم: ظاهراً به معنی شعله شعله است:

گروهی را دیدم زبانهای ایشان را
پس قفاهای ایشان بیرون کشیده علم علم
آتش از آن برمی آمد. ج ۱ ص ۵۵۴ س ۱۴
عَوارستان = عوار: خاشاک (آندراج)،
عیب (لغت نامه) + ستان (پسوند مکان):
نگارستانی بود عوارستانی گشت.

ج ۲ ص ۷۹۲ س ۱۰

عَوان: مأمور اجرای دیوان و حسبیت (معین)، زجر کننده (آندراج بنقل از دهخدا):

ملک خشم گرفت و فرمود که وی را
در دریا افکنند. عوانان وی را بکنار دریا
بردند. ج ۲ ص ۱۳۱۹ س ۱۰
عورات: جمع عورت: زنان (لغت نامه):

و لشکر موسی سیصد هزار مرد بودند
بجز از اطفال و شیوخ و عورات. ج ۱ ص ۶۳ س ۱۳

عَوَرَت پوش: عورت پوشنده (معین)،
تنبان وزیر جامه و ازار (ناظم الاطبا بنقل از دهخدا):

گویند منقار در سینه اوزد و او برهنه
بود مگر عورت پوشی ج ۲ ص ۷۶۹ س ۹
عَهدیان: جمع عهدی: کافری که با مسلمانان پیمان دارد، برخلاف حربی (لغت نامه):

و خزاعه عهدیان رسول بودند و بنی بکر
حربیان رسول بودند. ج ۲ ص ۱۴۰۱ س ۱۳

و اگر پنهان دارید وفا درویشان
دهید به بود شما را. ج ۱ ص ۴۹ س ۱۳ و
ج ۲ ص ۶۶۰ س ۳
فاحشه: زنا (نفیسی):

ابلیس بوسوسه جدّ کرد تا برصیصا
قصده فاحشه کرد بازان دختر. ج ۲
ص ۱۱۹۰ س ۱۶
فرا: بر وزن سرا، بمعنی سوی و طرف و
جانب و نزدیک (برهان):

چون بدر سرای آمد در یزد... پسرش
را فرا خواند. ج ۱ ص ۷۶ س ۲
فرا: به (لغت نامه):

ابراهیم علیه السلام روزی در راهی
می‌رفت، فراکنار دریا رسید. ج ۱ ص ۷۶
س ۱۴ و ج ۲ ص ۶۶۰ س ۴
فرا دادن: دادن. پرداختن:

یملیخا می‌آمد تا ببازار فرا دوکان
طبّاخی شد سیم فرا داد طبّاخ آن درمها
بدید بضرب دقّیانوس گفت گنج یافته‌ای.
ج ۱ ص ۵۸۷ س ۱۴
فرا شدن: شدن، رفتن

عمر فرا شد و گوسپندی بکشت و
جگر آن را بریان کرد... گفت بخورید
ایشان گفتند ما گوشت نمی‌خوریم. عمر
گفت «هذا هو العلامة» قصد زخم خواهر
کرد گفت هان تو در دین آن جادو
شده‌ای. ج ۲ ص ۶۳۶ س ۴

فرا کردن: فرمان دادن، امر کردن:
خشم آن ملک بر وی زیادت می‌شد
پس فرا کرد تا او را پاره پاره کردند و

سر پوش، کلاه:
مالک وی را حریر در پوشید و غلّاله
لطیف بر سر او نهاد ج ۱ ص ۴۳۴ س ۱۶
ناصر خسرو گوید:

فتنه کند خلق را چوروی پوشد
همچو عروسان بنزیر سبز غلّاله
(تحلیل اشعار ناصر خسرو ص ۲۲۳)
غَلَس: تاریکی آخر شب (منتهی
الارب):

چون نزدیک رسیدند بلشکری موسی
بر کنار دریا وقت غَلَس بود فرعون گفت
فرو آئید تا روشن گردد فرا ایشان بینید
همه را بند کنید و اسیروار با مصر برید.
ج ۱ ص ۶۳ س ۱۷

غنج: بفتح اوّل و سکون ثانی و جیم، ناز
و عشوه و غمزه (برهان):

و ده چیز پیشه گرفتند و در میان خلق
آوردند: جعد فرو گذاشتن و آستین تنگ
کردن و پایچه ایزار بر پشت پای افکندن و
بغنج و ناز رفتن... ج ۱ ص ۲۸۰ س ۱۰
غوغا: انجمن و جمعیت (برهان):

و آن نه عیار که سر غوغای مفسدان
بودند... بهم سگالیدند که شب دراید
شیخون کنند بر صالح. ج ۱ ص ۲۷۹
س ۱۶

ف

فا: کلمه ایست که گاهی آنرا بجای
«با» و گاهی بجای «به» استعمال
می‌کنند. (برهان):

بسوختند. ج ۱ ص ۱۹۲ س ۵
فرا کردن: بستن:

... روزی مصطفی علیه السلام فرا در
 حجره فاطمه شد او را دید در سرا بنیمه فرا
 کرده و از پس در بیستاده اندوهگن. ج ۲
 ص ۸۷۸ س ۶

فرا گذاشتن: رها کردن. آزاد گذاشتن:
 در آن وقت فریشتگان در آسمان
 بفریاد برآمدند گفتند بارخدایا تو گفته‌ای
 که دوست و گزیده من از همه اهل زمین
 ابراهیم خلیل است و می‌بینی که دشمنان
 تو بر دشمنی تو با دوست تو چه معاملت
 می‌کنند و تو فرامی‌گذاری. ج ۲ ص ۶۵۶
 س ۱ و ج ۱ ص ۵۰۱ س ۲
فرمان: اجازه، رخصت:

ابلیس او را پیش آمد... گفت: ای
 جوان، مرا درد شکم گرفته است، مرا بر
 آن گاو نشان تا بجان برهم... جوان
 گفت: فرمان ندارم از مادر. ج ۱ ص ۹۹
 س ۸

فرمان کردن: فرمان بردن، اطاعت کردن
 (لغت‌نامه):

عبدالله جبیر گفت: فرمان رسول نگاه
 داشتن اولی تر بود، ایشان فرمان نکردند.
 ج ۱ ص ۱۱۷ س ۸ و ج ۲ ص ۷۳۵
 س ۱۱

فرمودن: امر کردن، دستور دادن (حاشیه
 برهان):

فرعون فرمود که هر که از ایشان پسر
 زاید بکشد. ج ۱ ص ۶۲ س ۱۹

فروداشتن: متوقف کردن (لغت‌نامه):

چون در کشتی نشست بباد درآمد
 کشتی را براند... تا بدان کوه رسید،
 آنجا فرو داشت. ج ۲ ص ۷۶۳ س ۵
فروشدن: غروب کردن (لغت‌نامه):

چون (اصحاب کهف) برخاستند از
 یک دیگر پرسیدند چندست که ما درین
 خانه خفته ایم یکی گفت روزی یکی
 نگاه کرد آفتاب هنوز فرو نشده بود گفت
 لابل بعضی از روزی. ج ۱ ص ۵۸۶
 س ۱۸

فروکشتن: خاموش کردن (لغت‌نامه):

در همه روی زمین جنبیده‌ای نماند
 که نه همه بدهان آب می‌پاشیدند
 فروکشتن آتش را... ج ۲ ص ۶۵۸ س ۶
 در فرهنگ مصادر اللغه، الإطفاء، فرو
 کشتن آتش و چراغ معنی شده است.
 (فرهنگ مصادر اللغه ص ۹۲)
فروکنندن: کندن (لغت‌نامه)، حفر
 کردن:

... تا روزی دو کلاغ را دید که
 درآمدند و یکی مردیگر را بکشت و
 بمنقار گوی فرو کند آن کشته را در آن گو
 پنهان کرد. ج ۱ ص ۱۹۷ س ۱۱
فرو کوفتن: پایمال کردن، زیرپای
 آوردن:

موری نامش منذر می‌گفت ای موران
 در خانهای خویش شوی تا لشکر سلیمان
 شما را فرو نکوبد و ایشان ندانند. ج ۲
 ص ۷۶۵ س ۱

فرو گردیدن: جاری شدن، روان شدن:

از آن پس با نوح جفاها کردند و
طپانچه بر روی نوح زدندی چنانکه خون
بروی وی فرو گردیدی. ج ۲ ص ۱۱۳۲
س ۱۸

فرو گرفتن: فرو بستن، بستن:

یوسف برفت و بدان آب فرو شد
ماهیان همه یک دیگر را آواز دادند که
چشم فرو گیرید تا صدیق خدای درین
رود غسل کند همه جنبندگان نیل چشم
فرو گرفتند حرمت یوسف را علیه السلام تا
وی غسل کرد. ج ۱ ص ۴۳۵ س ۱۴

فربب آوردن: فربب دادن (لغت نامه)،
فریفتن، خدعه کردن:

می‌خواهند که فربب و دستان آرند و
خدای [عزوجل]. ج ۱ ص ۳ س ۳

ق

قاذف: آنکه کسی را بارتکاب زنا یا
لواط منتسب می‌کند (لغت نامه):

و بفرمود که آن قاذفان را فرو کشیدند
و هریکی را هشتاد تازیانه زدند. ج ۲
ص ۷۱۴ س ۱۰

قار: در عبری قیر باشد (برهان)، قیر که
بر کشتی و جزان مالند (منتهی الارب):

چون تابوت پیش ایسه بردند، مقیر
بقیر و قار مسقر بمسمار، ایسه سرتابوت
بازگشاد و مسمار برکند. ج ۲ ص ۷۹۲

س ۷

قاروره: شیشه (معین). ظرفی که در آن

می و سرکه و آبلیمو و آب غوره و مانند آن
کنند عموماً (دهخدا):

عماره در نهان از آن کنیزک
قاروره ای از آن روغنهای عجب که
نجاشی را بود بمهر ملک بستد و بمعمرو
داد. ج ۱ ص ۲۰۴ س ۲۰

قذف: سنگباران

رسول گفت صلی الله علیه: هر که
سوره فیل بخواند حق تعالی او را از مسخ
و قذف نگاه دارد. ج ۲ ص ۱۳۸۵ س ۸
قُرّاترین = قُرا: عبادت کننده (نفیسی) +
ترین (نشانه صفت عالی): عابدترین

پارساترین: اگر خواهید که بدانید
بهترین و قُرّاترین شما اختیار کنید تا من
ایشان را بطبع آدمیان گردانم و بزمن
فرستم تا عجایب بینید. ج ۱ ص ۷۰
س ۱۵

هر قُرّانی که او بر سماع درویشان
انکار کند او بطلال طریق است.

(منتخب اسرار التوحید ص ۹۹)
قراطق: جمع قُرْطَق مأخوذ از کرته فارسی
و بمعنی آن، پیراهن (نفیسی):

و آن ملک زادگان بقراطق آراسته
یارهای زرّین بردست. ج ۱ ص ۵۸۳
س ۱۷

قُنْفُذ: خار پشت (منتهی الارب):

چندان تیر در وی زدند که وی را
چون قنفذ کردند. ج ۱ ص ۱۱۹ س ۲۰
قَنیج: زرداب و ریم بی آمیزش خون
(منتهی الارب):

گروهی را دیدم خون و قیح می‌خوردند. ج ۱ ص ۵۵۵ س ۱
قَيْطُون: گنجینه (برهان):

زلیخا فرمود تا همچنان قیطونی بکردند و مال بسیار در آن بذل کرد و از آنجا که یوسف بود تا بقیطون هفت خانه بود درهم گشاده ج ۱ ص ۴۴۳ س ۱۲
قَيْل: مهتر بلغت یمن (منتهی الارب): و او را هزار قیل زیر دست است ج ۲ ص ۷۶۹ س ۱

ک

کاریده: کاشته و زراعت کرده (لغت نامه):

روزی باشد که این کاریده خویش را بدروید. ج ۱ ص ۴۶۹ س ۱۰
کاز: سقف:

گفت یا خلیفه الله آن خنده ما از آن بود که... موران برکاز می‌رفتند، دو مور فراهم رسیدند یکی مردیگری را گفت بهوش، تا خاک بر خلیفت خدای نریزی که خاطر او شوریده گردد. ج ۲ ص ۷۵۹ س ۵

کالم: زنبرای گویند که شوهرش مرده، یا طلاق گرفته باشد (برهان)، زن شوی دیده:

هر که با یک دختر دوشیزه گرد آید چنانستی که با هفتاد کالم گرد آمدی. ج ۱ ص ۲۸۲ س ۱۱

کاوین: بر وزن و معنی کابین که مهر زنان باشد و آن مبلغی است که در وقت نکاح کردن مقرر کنند (برهان):

شعیب گفت: می‌خواهم که یکی ازین دو دختر بزنی تودهم کاوین آنکه مزدوری کنی مرا هشت سال. ج ۲ ص ۷۹۶ س ۷

کَبَش: گوسفند نر، قوچ (لغت نامه):
 بند از دست و پای اسمعیل برخاست و بر دست و پای کَبَش افتاد. ج ۲ ص ۹۴۲ س ۱۷ و ج ۱ ص ۱۱۶ س ۳
کیان: بر وزن و معنی قیان است (برهان):

بفرمود تا آن را بترازو بسختند هیچ سنگ بازان برابر نیامد بفرمود تا بکیان بسختند. ج ۱ ص ۵۹۴ س ۱۷
کدخد: شوی، شوهر (لغت نامه)، در اصل بزرگ و صاحب خانه است:

فریشته ای بیامد بر هیئت مرغی گفت: ای زن این همه نوحه و زاری تو چراست؛ گفت کدخدائی داشتم در همه شهر او را همتا نبود او را گم بکرده‌ام. ج ۱ ص ۲۷۶ س ۹

در متنی دیگر نیز آمده است: کدخدای آن زن در وقت در رسید. (ترجمه ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید ص ۶۶)

کردن: حفر کردن، کندن:
 در آن هفت ماه، هفت خندق گرد آن گوشک بکردند [چون هفت دریا پر آب].

ج ۲ ص ۶۸۴ س ۱۵

کردن: گزاردن، ادا کردن (لغت‌نامه):

ایشان گفتند: یا رسول الله دستوری

دهی تا در مسجد تو نماز خویش بکنیم؟

دستوری داد ایشان را، ایشان نماز خویش

بکردند از سوی مشرق. ج ۱ ص ۱۱۲

س ۵

گردوس: فوج و گروه سوار (لغت‌نامه):

گله، توده:

گفت درین وادی چهل هزار چهل

هزار قایدست با هر قایدی چهل هزار علم

زیر هر علمی چهل هزار کردوس، هر

کردوسی چهل هزار مور. ج ۲ ص ۷۶۵

س ۱۰

کَفّه: خوشه‌های گندم و جوی را می‌گویند

که در وقت خرمن کوفتن آنها کوفته نشده

باشد (برهان):

وقاییل بشدو جوال کَفّه بیاورد و فرو-

ریخت. ج ۱ ص ۱۹۶ س ۱۹

در تفسیر قرآن مجید آمده: و مرترا

ازیشان جدا کرد چنانکه کَفّه را از گندم

جدا کنند. (تفسیر قرآن مجید ج ۲

ص ۲۷)

گماریدن = گماریدن: تبسم کردن

(معین):

باد آن سخن را بگوش سلیم رسانید.

سلیم بگمارید و تعجب نمود. ج ۲

ص ۷۶۵ س ۲

گَنج: کسیرا گویند که دو تا شده باشد و

چیزی همچو کوهان از پشتش برآمده باشد

(برهان)، خمیده:

پسرش فرا درآمد، مرد پیر گَنج بر عصا

چفته خشک بوده و عزیر جوان و تازه ج ۱

ص ۷۶ س ۴

گَنده: بر وزن بنده، جوی و گوی را

گویند که بر گرد حصار و قلعه و لشکرگاه

کنند تا مانع آمدن دشمن گردد و معرب آن

خندق است (برهان)

برگشت و اسب در کنده افکند و از

کنده گذاره شد. ج ۲ ص ۸۶۴ س ۱۱

کوشیدن: مقابله کردن (معین):

همه اطراف و اکناف روی بما

نهاده اند تا علم اسلام نگوسار کنند، با

ایشان کوشیم اولی ترج ۱ ص ۲۰۱

س ۲۰

کوف: بر وزن صوف، پرنده ایست

بنحوست مشهور که آنرا بوم و چغد نیز

گویند (برهان):

و در خبرست که کوف پیش وی

(سلیمان) آمد سلام کرد. سلیمان گفت

اورا... چرا همه در ویرانی باشی؟

گفت: زیرا که مرا آن میراثست از پدران.

ج ۱ ص ۷۶۰ س ۷

کویز = کویژ: پیمانه (لغت‌نامه):

در آنجا عصای موسی بود و پاره‌های

الواح موسی و عمامه هرون و طشت

زرین، در آنجا کویزی از من... ج ۱

ص ۷۲ س ۱۰

کَهَل: میانسال، آنکه میانه پیری و جوانی

است:

روز باشد که هوا در نهایت گرمی است
(برهان):

هنگامی گرمگاه که مردمان خفته
بودند در بازار مصر شد متنگروار چنانکه
کس وی را بنه دانست. ج ۲ ص ۷۹۳
س ۹

گریخت پای^۱: گریز پای، فراری:
ایشان او را بمالک فروختند و امانت
در گردن مالک کردند که وی را ازین
زمین ببرد و در غسل دارد... که وی
گریخت پایست. ج ۱ ص ۴۳۲ س ۱۳
گزاردن تیغ: کشیدن و افراشتن شمشیر:
حفظه تیغ بوی گزاردن از آنکه بوسفین
بر بالای بود و حفظه در نشیب، تیغ حفظه
بوی نرسید. ج ۱ ص ۱۲۱ س ۱۶
گماریدن: تبسم کردن (لغت نامه):

فراتر شدم فریشته ای دیدم ترش روی
که هیچ نمی گمارید، گفتم یا جبریل او
کیست؟ گفت او مالک است خازن نار.
هرگز تا او بوده است در کس نگماریده
ج ۱ ص ۵۵۴ س ۹ ج ۲ ص ۶۵۸ س ۹
در «فرهنگ مصادر اللغه» نیز
گماریدن در برابر التبتسم آمده است.
(ص ۳۹۳)

گناه سوز: از بین برنده گناه، زایل کننده

(۱) در همین کتاب و همین قفه (قفه یوسف).
«گریز پای» نیز به کار رفته است (رک ج ۱
ص ۴۳۴ س ۴)

شبهه پیر بود و عتبه کهل بود و ولید
جوان بود. ج ۱ ص ۳۱۲ س ۷ نیز ج ۱
ص ۵۴۸ س ۱

گ

گاورس: بفتح واو دانه ای شبهه بارزن که
بیشتر بکبوتران دهند (حاشیه برهان):

سدیگر جوان گفت... من روزی
مزدوران داشتم مرا کاری می کردند، هر
یکی بچهارمن گاورس. ج ۱ ص ۵۸۲
س ۱۰

گیرکی: از گیرک (زرتشتی) + ی (حاصل
مصدر)، آیین زرتشتی (حاشیه برهان):
و آن دیگر منادی که از پس تو آواز
داد منادی گورکان بود... چون تو بوی
النفات نکردی امت تو از گیرکی رستند.
ج ۱ ص ۵۴۷ س ۱۵

گذاره شدن: گذشتن، عبور کردن
(لغت نامه):

برگشت و اسب درکنده افگند و از
کنده گذاره شد. ج ۲ ص ۸۶۴ س ۱۱ نیز
ج ۱ ص ۶۶ س ۶

گردن آور: پهلوان، دلیر، شجاع
(لغت نامه):

چون مصطفی علیه السلام بیدر ظفر
یافت بر کافران مکه و گردن آوران ایشان
را بکشت... ج ۱ ص ۱۱۴ س ۴ نیز ج ۲
ص ۸۷۰ س ۱۳

گرمگاه: بر وزن بزمگاه، بمعنی میان

آن:

ماه رمضان [ماه گناه‌سوزست]. ج ۱
ص ۳۱ س ۱
مولوی گوید:

نه که عفو تو گناه‌سوز گناه کارانست
تو مرا تائب و مستغفر غفار مگیر
(کلیات شمس ج ۳ ب ۱۱۴۸۱)
گو: چاله، حفره (لغت‌نامه)، گودال:
... تا روزی دو کلاغ بیامدند و یکی
مر دیگر را بکشت و بمنقار گوی فرو کند
آن کشته را در آن گوپنهان کرد ج ۱
ص ۱۹۷ س ۱۱

گور: گبر (حاشیه برهان)؛
آتش پرستانی را گویند که بدین و ملت
زردشت باشند و ایشان را مغ می‌گویند
(برهان):
بنی اسرائیل را با گورکان حربهای
بسیار افتاد ج ۱ ص ۷۲ س ۸، نیز ج ۱
ص ۵۰۱ س ۳

ل

لأوا: شدت و سختی (نفیسی):

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا: بدرستی
که خدای باز می‌دارد [بلا و لأواى این
جهانی و عذاب آن جهانی] از کسانی که
بیرویدند ج ۲ ص ۶۶۹ س ۱۳

(۱) هم امروز نیز «گبر» در زبان مردم یزد «گور»
تلفظ می‌شود.

لا بل: نه بلکه (معین):

رسول گفت علیه السلام: معاذ الله که
من عیسی را جفا گویم، لا بل من او را آن
گویم که خدای گفت و او خود را آن
گفت. ج ۱ ص ۱۱۲ س ۱۱
لونا لون: رنگارنگ (لغت‌نامه) گوناگون،
نوع به نوع:

در ساعت جبریل آمد گفت یا رسول
الله... دل شاددار که هفتاد هزار حله
لونا لون بنام فاطمه کردم در بهشت. ج ۲
ص ۸۸۲ س ۱۳
مولوی گوید:

چه لونا لون می‌داند شکنجه کردن آن قاهر
چه رغبت دارد آن آتش سپندان را فریبیدن
(کلیات شمس ج ۴ ب ۱۹۵۱۰)
لهفان: بمعنی ملهوف است، ستم‌دیده
مضطرب (منتهی الارب به نقل از لغت‌نامه):
آوازی شنید که یا موسی... حیران
آن بود که او را چون رقیبی نبود، لهفان
آن بود که او را چون قریب نبود. ج ۲
ص ۷۹۵ س ۱۰

م

ماشطه: زن آرایشگر (معین):

و ماشطه بیامد تا وی را بیاراید. ج ۲
ص ۸۸۲ س ۸

ماننده: شباهت دارنده، شبیه (معین):

... و ده مادیان و ده کره بهم مانده.
ج ۲ ص ۷۷۰ س ۱۲

گفت مر علی را که رسول الله بمحای،
علی را از دل برنیامد که رسول الله
بمحدوی ج ۲ ص ۱۰۸۷ س ۹

در ترجمه ای آهنگین از دو جزو قرآن
مجید، «وامحاییدن» در ترجمه «محو»
آمده است: یمحوا الله مایشاء: آنچه ما
خواهیم و ابمحاییم (ص ۱۱۳ س ۱۱)
محدوده گشتن: محو شدن، زایل شدن:

بویکر گفت: او که رسول خدای
است نه بدان سیاهی بر سپیدی است تا
اگر آن محدوده گردد رسالت وی بشود،
همچنان که نام تو که عمری بر جایی
نبیسی و بمحائی هم آن عمر باشی. ج ۲
ص ۱۰۸۹ س ۱۶
مُخْرِقَه: دروغ و فریب (معین):

هر گه که چیزی از معجزه پیغمبر
صلی الله علیه بوی بردندی وی خواستی
که بمخرقه مانند آن بنماید. ج ۲
ص ۱۰۹۱ س ۱۴

مخنده: بر وزن رونده، جنبنده و خزنده را
گویند که مراد حشرات الارض باشد
(برهان):

در رفت سوراخها دید ترسید که نباید
که مخنده ای بیرون آید. ج ۱ ص ۳۵۴
س ۱۳، ج ۲ ص ۱۱۸۴ س ۱۵
مخوندگان = مخندگان (جمع مخنده):
جنبندگان، خزندگان، حشرات الارض:

دآه ای را دید عظیم که دریا با کنار
افکنده بود، مرده، مرغان از وی در هوا
می بردند و ماهیان بقعر دریا می رسانیدند و

در سفرنامه آمده است: چون به آنجا
رسیدیم از برهنگی و عاجزی به دیوانگان
ماننده بودیم. (سفرنامه ص ۱۵۴)

ماه‌ار: مهار، چوبی که در بینی شتر
یکند (معین)، زمام شتر:

... همی روی بگردانید تا عایشه بر
شتر نشست صفوان ماهار گرفت و از پس
لشکر برفت. ج ۲ ص ۷۱۲ س ۸
متنگروار: ناشناس (لغت نامه):

در بازار مصر شد متنگروار چنانکه
کس وی را بنه دانست. ج ۲ ص ۷۹۳
س ۱۰

مُثله کردن: بریدن گوش و بینی یا چیزی
دیگر از اطراف تن، بریدن عضوی از
اعضای تن کسی (لغت نامه):

هند زن بوسفین بشد حمزه را مثله
کرد. بیست انگشت او را برید و شطره
کرد در گردن افکند. ج ۱ ص ۱۲۳ س ۶
محدون: ظاهراً مصدر فارسی از «محو»
عربی است: محو کردن، زایل کردن:

چون سهیل نام محمد رسول الله را
بدید گفت نه ما ترا برسولی فراستانیم که
اگر تو رسول خدای بودی ما ترا از خانه
خدای بازداشتیم. چنین نبیس که
«هذا ماصالح علیه محمد بن عبدالله
سهیل بن عمرو» رسول صلی الله علیه

(۱) برای دیدن شواهدی از ینگونه استعمال رجوع
شود به: شاهنامه و دستور ص ۳۴۱۳: پاره‌یی از لغتها
که امروز مخفف آن به کار می‌رود.

- مخوندگان زمین از آن زمین فرو می‌بردند.
ج ۱ ص ۷۶ س ۱۵
- مربع نشستن:** چهارزانو نشستن
(لغت نامه):
بوسفیان حرب را دید بر سر بالائی
مربع نشسته و هبل را درپیش گرفته. ج ۱
ص ۱۲۱ س ۱۴
- مَرخ:** درختی است که چوب آن زودگیر
است و بدان آتش افروزند (اقرب الموارد
به نقل از لغت نامه):
[و آن مرخ و عفارست]. ج ۲ ص ۹۲۲
س ۳ نیز ج ۲ ص ۱۱۶۲ س ۶
- مردم:** یک شخص واحد را گویند از
آدمی و ترجمه انسان است (برهان):
آن را سری بود چون سری گربه ای و
روئی چون روی مردم و دوپیر بر آن ج ۱
ص ۷۲ س ۱۲
- مِزراق:** نیزه خورد (خُرد) (منتهی الارب):
وحشی غلام جبیر بن مطعم ... آن
روز در آن لشکر اسلام بود حرب می‌کرد،
مزراق می‌زد. ج ۲ ص ۱۰۹۶ س ۱۴
- مزیدن:** بر وزن و معنی مکیدن (برهان):
... شکنجه اشتران را پاره می‌کردند و
هر یکی از آن پاره ای در دهان می‌گرفتند و
می‌مزیدند. ج ۱ ص ۳۵۰ س ۹
در معارف بهاء ولد آمده:
- اشتر و اسب آب را از میان خاشاک
چنان نغز نمزد که درخت از میان گل و
خاک غذای خود مزد. (معارف بهاء ولد
ج ۱ ص ۱۱۹)
- مُسَمَر:** میخ دوز شده (منتهی الارب بنقل
از دهخدا)، میخ کوب شده:
چون تابوت پیش ایسیه بردند، مقیر
بقیر وقار و مسمر بمسمار، ایسیه سر تابوت
بازگشاد و مسمار برکنند. ج ۲ ص ۷۹۲
س ۷
- مَشْرَبَه:** کوزه آبخوری و هر ظرفی که بدان
آب خورند (نفیسی):
... مشربه ای بود که یوسف از آن
آب خوردید. ج ۱ ص ۴۶۳ س ۱۱
- مُشْرِف:** مُفْتَش و دیده‌ور و ناظر
(نفیسی):
قصه اصحاب الفیل آن بود که ملک حبشه
عاملی بیمن فرستاد و مشرفی از پس
وی ... آن عامل مر آن مشرف را بکشت.
ج ۲ ص ۱۳۸۸ س ۱۳
- مضاهاة کردن:** ماندگی کردن،
همانندی نمودن:
مسيلمۃ الکذاب دعوی نبوت کرد
بآخر عمر رسول صلی الله علیه و با رسول
خدای مضاهاة کردی. ج ۲ ص ۱۰۹۱
س ۱۳
- مطبخ سالار:** سالار و رئیس مطبخ پادشاه
یا امیری (لغت نامه):
گویند چهل زن بودند و آن چهار زن
که بیشتر ملامت می‌کردند، زن ساقی
ملک و زن حاجب و زن مطبخ سالار و زن
دوات دار. ج ۱ ص ۴۴۶ س ۱۳
- مِظْهَرَه:** ظرفی که بدان طهارت کنند و
آب دست‌دان (نفیسی):

بر اسب کوچک منشین که مرد اگر چه
منظرانی بود بر اسب کوچک حقیر نماید.
(قابوس نامه ص ۹۴ س ۷)

مَنْ يَزِيدُ: مخفف «هل من مزيد» یعنی آیا
کسی هست که زیاده کند (آندراج بنقل
از دهخدا)، مزایده:

و در اخبارست که آذربت را
بتراشیدی و فرا ابرهیم دادی که بیت خانه
برو در راه بمن یزید آواز می ده. ج ۲
ص ۷۴۳ س ۲.

مَوْتُور: آنکه کسی از وی کشته شود و
خون کشته خویش در نیابد (نفیسی):

... وایشان مردمانی اند موتور وبتشته
اگر جفائی بگویند من مکافات کنم.

ج ۲ ص ۱۰۸۳ س ۶
مُورِد: یک نوع درختی همیشه سبز و
دارای برگ‌های خوشبو و گلی سپید کوچک
و خوشبو (نفیسی):

دیگر روز نگاه کرد عصای موسی و
هرون از میان آن عصاها بربالید و شاخها
و برگهای سبز چون درخت مورد پدید
آورد. ج ۲ ص ۷۹۹ س ۲

میزوانی = میزبانی: خدمت مهمان کردن
و مهمانی (حاشیه و برهان):

آنگه چون سه روز برآمد مصطفی
علیه السلام بتهنیت آمد، در خانه هیچیز
نبود که میزوانی کردی. ج ۲ ص ۸۸۳
س ۱۱

میغ ناک: با ابر (لغت نامه)، ابری:
آن روز قضا را میغ ناک بود از نور

قدری آب مانده بود در مطهره رسول
علیه السلام دست را بدان بشت. ج ۱
ص ۳۵۰ س ۱۷

در طبقات الصوفیه آمده است: خواهر وی
مطهره وی از شیر پر کرد و فرا وی داد
(طبقات الصوفیه ص ۲۶)

مَعَاذُ: جمع مَعَزٍ و مَعَزَةٌ آلهای لهُو
و نوازندگی - آلات موسیقی، وسایل
طرب (معین):

مطرب آواز بالحن ملاحی و معازف و
مغانی برکشید بخوشترین آوازی ج ۲
ص ۷۶۳ س ۷

مُكْوَر: دستار پیچیده و بسته و آماده بر
سر نهادن را (لغت نامه):

و عمامه ای فرستاد مرصع
بمروارید... بدست خویش مطوق در
بسته مکور و در وعاء نهاده تا بمهر رسول
برسد. ج ۲ ص ۸۲۷ س ۶

مُنْج: هر زنبور عموماً و زنبور عسل
خصوصاً، و خرمگس (برهان):

آوازی شنیدندی چون آواز غوغای
منج. ج ۲ ص ۶۹۸ س ۲
مُنْتَن: بدبوی (نفیسی):

بهیچیز بنگذرد که نه آن چیز پلید و
منتن کند... ج ۱ ص ۵۹ س ۱۶
مَنْظَرَانِي: نیکو منظر (نفیسی):

ابلیس بر هیئت پیر منظرانی بدیشان
آمد. ج ۲ ص ۶۸۳ س ۱۸

عنصر المعالی گوید: اما چون برنشینی

روی یوسف همه حوالی آن چهل فرسنگ روشن شد. ج ۱ ص ۴۳۶ س ۴
می‌هین = مهین، بروزن نگین بزرگ‌ترین (برهان)؛ نام میهین: اسم اعظم:
 بروز میان اهل زمین حکم می‌کردند و بشب بقوت نام میهین خدا، با آسمان می‌شدند. ج ۱ ص ۷۰ س ۱۹

ن

ناباک: بی‌باک، دلیر (نفیسی):
 تا آنکه که کودک بشیرسگ برآمد نیکو روی و زیرک و ناباک. ج ۱ ص ۵۶۳ س ۱۲

ناحفاظ: بی‌شرم (نفیسی):
 گفت: ای ملک ناکسی ناحفاظی با من از مگه بیامده است اینجا حرم ملک را خیانت می‌کند. ج ۱ ص ۲۰۵ س ۲
ناخن براه: در برهان قاطع ناخن برا بضم بای ابجد و رای قرشت بالف کشیده بمعنی مقراض و قیچی باشد:
 و تقصیر آن بود که سر موی فرا گیرد بناخن براه. ج ۲ ص ۶۷۷ س ۱۴
ناژ: درخت کاج و صنوبر و شمشاد (نفیسی):

خدای تعالی تخم چنار فرستاد و گفته اند تخم ناژ. ج ۱ ص ۳۹۷ س ۱۲
ناسیدن: لاغر شدن (نفیسی):
 فرشته ای را بریشان موکل کرد تا ایشان را از پهلوی به پهلومی گرداند تا بنه

پوسند و بنه ناسند بر زمین. ج ۱ ص ۵۸۶ س ۱۴
ناظره: ظاهراً درین جا به معنی بصیرت و توجه دل است:
 ... و هر که این سورت (نساء) را از ناظره برخواند، بهر حرفی او را بیست نیکی بود. ج ۱ ص ۱۵۸ س ۸
ناووس: گورستان مجوس (منتهی الارب به نقل از دهخدا)، مزار:

گفتند ایشان بر دین ما اند ما بر زور ایشان ناووسی کنیم و آن را مشهد و معبد خویش سازیم. ج ۱ ص ۵۸۹ س ۱
ناویدن^۱: ظاهراً خستن و مجروح کردن:
 آخر اتفاق کردند بمکروی، او را بکوه بردند در غارتا او را هلاک کنند، او را در غار بنافتند و هلاک کردند. ج ۱ ص ۲۷۶ س ۷

نتن: بوی ناخوش و بد (نفیسی):
 گروهی را دیدم بردارهای آتشین کرده و نتن ازیشان برخاسته. ج ۱ ص ۵۵۵ س ۲
نریدن: بانگی سخت مانند بانگ رعدا یا بانگ شیر کردن:

(۱) من این کلمه را با معنی مناسب شاهد مزبور در جایی نیافتم. لغت نامه چند معنی برای «ناویدن» می‌آورد که به این مورد نمی‌خورد. اما در «قصص قرآن مجید» چاپ دکتر مهدوی «بنافتن» آمده که با معنی مذکور ایشان: بستن و دربند کردن — مناسب می‌نماید (رک: قصص قرآن مجید، فهرست بعضی از لغات ص ۴۹۹)

و بازان نریدن رعد و جستن آتش بود
 ج ۱ ص ۴ س ۱۱ نیز ج ۱ ص ۴۲۹ س ۱۷
 نسیب‌ترین = نسیب: عالی نسب
 (آندراج بنقل از دهخدا) + ترین (شانه
 صفت عالی): عالی نسب‌ترین:
 گویند که ابویثوب انصاری
 نسیب‌ترین همه انصار بود وی را جدی
 بود امیر بادیه و وی کتابخوان بود. ج ۱
 ص ۳۵۹ س ۷
 نفایه: بر وزن طلایه در عربی سیم قلب
 ناسره را گویند (برهان):
 مالک گفت مرا سیم نمانده است...
 با ما قدر بیست درم نفایه است. ج ۱
 ص ۴۳۲ س ۶
 نفریدن: بکسر اول و ثالث بمعنی نفرین
 کردن باشد (برهان):
 ابن عباس گوید... چون ابلیس ابا
 کرد از سجود آدم خدای تعالی او را
 بنفرید. ج ۱ ص ۵۹ س ۱۳
 نَقَر کردن: ضربه زدن به جام یا مانند آن
 تا از آن آوازی برآید:
 دیگر بار ملک جام را نقر کرد آوازی
 بیامد ج ۱ ص ۴۶۸ س ۱۴
 نماز پیشین: نماز ظهر (لغت‌نامه):
 روز عرفه غسل می‌کند و نماز دیگر با
 نماز پیشین بهم بگزارد. ج ۲ ص ۶۷۹
 س ۱۴
 نماز خفتن: هنگام نماز عشا، پاسی از
 شب گذشته (لغت‌نامه):
 ... از هر قبیله ای یک کس بیامدند

نماز خفتن بدرسرای رسول علیه السّلم در
 کمین نشستند تا که رسول بیرون آید او را
 هلاک کنند. ج ۱ ص ۳۵۲ س ۱۸
 نماز دیگر: نماز عصر (لغت‌نامه):
 هر روز، چون اهل زمین نماز دیگر
 بگزارند، هاروت و ماروت را در چاهی
 بیاویزند و عذاب می‌کنند تا دیگر روز.
 ج ۱ ص ۷۲ س ۲ و ج ۲ ص ۶۷۹ س ۱۴
 نماز میانگی: نماز عصر:
 نگاه وانی کنید بر نمازها و بر نماز
 میانگی [یعنی صلوة العصر]. ج ۱ ص ۴۲
 س ۶
 نَمَافه: گیاهی که به فارسی پودنه گویند
 (نفیسی):
 رسول علیه السّلام نخست درخت
 نامافه را بخواند بدرغار آمد. ج ۱ ص ۳۵۴
 س ۱۶
 نورد کردن: نبرد کردن (لغت‌نامه)
 جنگ کردن:
 از اشتر فرود آمد و سلاح در پوشید و
 بر اسب نشست و نورد می‌کرد و رجز
 می‌گفت خشم آلود. ج ۱ ص ۳۱۱ س ۱
 نوژ: بضمّ اول و سکون ثانی کاج و
 صنوبر باشد (برهان):
 جبریل او را تخم چنار آورد و گویند
 تخم نوژ، وی آن را بکاشت... تا آن
 درخت فرا رسید. ج ۱ ص ۲۷۴ س ۷
 نوشاه: نوداماد، تازه داماد (لغت‌نامه):
 حنظله بن ابی عامر جوانی بود مبارز
 نوشاه، عروس او را بنه گذاشته بود که با

رسول علیه السلام بغزوشدی، با عروس در
بستر بود جنابت رسیده. ج ۱ ص ۱۲۱
س ۱۰

نهفت: بکسر اول و ضم ثانی، جایی
و موضعی که در میان دیوار جهت ذخیره
گذاشتن سازند (برهان)؛ ظاهراً درین جا
به معنی مخفی گاه و نهانخانه است:

مردمان شهر همه در سنبها و نهفتها
گریختند و نمرود نیز پنهان شد. ج ۲
ص ۶۵۷ س ۴

نهمار: بروزن رهوار بمعنی بسیار
(برهان):

محمد گفت: مهتاب نهمار روشن
می‌تابد. ج ۱ ص ۱۶۰ س ۱۶ و ج ۲
ص ۶۳۹ س ۵

نیز: به معنی «دیگر» است (برهان):
جعفر مردی شیرین لقا و خوش سخن
است، نجاشی را بفربید و از راه ببرد تا
دردین محمد آید و وی را تقویت کند
آنگه نیز کس با محمد بر نیاید. ج ۱
ص ۲۰۳ س ۱۲

نیست همتا: بی‌مانند، بی‌نظیر
(دهخدا):

پس گفتند برادران یوسف ای عزیز
ای ملک نیست همتا حقاً که او را
پدریست پیر یزاد برآمده درد زده آن یک
فرزندست. ج ۱ ص ۴۶۴ س ۱۵

نیم‌روزان: هنگام نیمروز، وقت ظهر
(دهخدا)، این جا مطلق روز مراد است:

هنوز تاریکی بود چون وی از مادر

جدا شد نگه کردم همه خانه روشن
گشت چنانکه نیم‌روزان. ج ۲ ص ۱۱۳۸
س ۴

در تفسیر قرآن مجید آمده: جای خواب
ایشان بنیم روزان خنک نباشد و نیکو
نباشد (تفسیر قرآن مجید ج ۲ ص ۳۴۳
س ۹)

و

وا = با (معین):

و مشاورت کن و ایشان در کار ج ۱
ص ۱۰۳ س ۷ که در ترجمه: وشاورهم
فی الامر آمده است.

وارن: بفتح و کسر ثالث، آرنج را گویند
(برهان):

در آن درّه باد شد که باد از آنجا
می‌آمد، دو دست بدو جانب آن درّه زد تا
بوارن در سنگ خاره برد. ج ۲ ص ۱۰۵۵
س ۱۵

واشگونه: معکوس، وارونه (معین):

گوش اشتر بریده و پالان واشگونه بر
اشتر نهاده و جامه بدریده و خاک بر سر
کرده ج ۱ ص ۳۰۶ س ۹

واشگونه: بد نهاد، بد سرشت:

ایشان مردمانی بودند بد خو و
واشگونه، گفتند که ما ترسیم که هلاک
شویم. ج ۱ ص ۶۴ س ۴

وذج: هر یک از دورگ سطرگردن. نام
رگی در گردن که هنگام ذبح قطع
می‌گردد (لغت‌نامه):

و تمامی ذبح آن بود حلق و مری و
ودجین ببرد. ج ۱ ص ۱۹۱ س ۲
وَدِیق: مادیان آزمند گشن (نفیسی)
اسب ماده آزمند نر (منتهی الارب بنقل از
دهخدا):

فرعون خواست تا عنان بازکشد، جبریل
علیه السلام بر مادیان ودیق نشسته بود، در
پیش فرعون آمد. ج ۱ ص ۶۵ س ۱۲
ورنا (= برنا) بفتح و ضمّ اول بمعنی جوان
(برهان):

من قصد کردم که شاخی از آن بگیرم
ورنائی [چون نگار] بانگ بر من زد که
برو، ترا از آن نصیب نیست. ج ۲
ص ۱۱۳۴ س ۹
ورناه = برنا. جوان باشد که در مقابل پیر
است (برهان):

گا و با وی بسخن آمد. گفت: ای
ورناه نیکوکار بجای مادر، بر من نشین.
ج ۱ ص ۶۹ س ۶
وصیفة: خدمتکار (لغت نامه).
خدمتگاری که دختر و یا کنیز بود
(نفیسی):

در ساعت حورالعین و وصیفتان
بهشت با استقبال جان وی آمدند. ج ۲
ص ۶۵۹ س ۱۰

در سیرالملوک آمده است: و همیشه
پادشاهان و مردان قوی رای طریقی سپرده اند
و چنان زندگانی کرده اند که زنان و
وصیفتان ایشان را از دل ایشان خبر نبوده
است. (ص ۲۴۵ س ۶)

وی صبری: بی صبری، ناشکیبایی:
ایزد تعالی رسولی بدیشان فرستاد
ایشان را پند می داد که جزع مکنید که آن
نعمت پیشین بر شما زوال آمد بناسپاسی،
مبادا که این بار بوی صبری همه یکباره
مستأصل گردید. ج ۲ ص ۹۰۳ س ۱۶

ه

هاشکا: آشکارا:

ابلیس گفت مرا مرادی است و آن
آنست که مرا پیش آدم بری تا با آدم و حوا
سخنی گویم. چنانکه وی پندارد که تو
می گوئی، زانکه دانست که اگر هاشکا با
آدم سخن گوید، سخن او فرانشود. ج ۱
ص ۶۰ س ۱۵

هام پشت = هم پشت. متحد. همدست
(لغت نامه):

رسول خطبه کرد گفت: بدانید که
لشکر عرب هام پشت گشتند بر حرب ما و
قصد کردند بما. ج ۲ ص ۸۶۱ س ۹
هام کاسه = هم کاسه. هم خور. کسی
که با آدمی در یک کاسه غذا خورد
(دهخدا):

گفت ای عزیز مرا برادری بود... اگر
او اینجا بودی با من هام کاسه بودی. ج ۱
ص ۴۶۲ س ۱۷

هَرست: صدای مهیب، صدای سخت:
گر به ای بر بام گنبد بدوید هَرستی
بیامد دقیانوس پنداشت که آن ملک

تاختن آورد رنگ از روی برفت لرزه بر
دست وی افتاد. ج ۱ ص ۵۸۴ س ۶ نیز
ج ۱ ص ۵۰۱ س ۱۵

هزاهز: بکسر ها در رابع و سکون زای
نقطه دار. جنبش و حرکتی را گویند که از
ترس خصم در میان لشکر بهم رسد
(برهان)، جنبش سپاه در جنگ (حاشیه
برهان):

هر چند کش آواز برآمد بانگ
می‌کرد... کاروان و مالهای قریش را
دریایوید که محمد پیش آمد. هزاهز در
مکه افتاد کس کس را ننگریست، ستور
و سلاح می‌آوردند تا هزار مرد در سلاح
عرض دادند. ج ۱ ص ۳۰۶ س ۱۰ و ج ۲
ص ۸۶۹ س ۳

در تاریخ بیهقی آمده است:
آنگاه آگاه شدند که غرقه خواست
شد، بانگ و هزاهز و غریو برخاست.
(تاریخ بیهقی ص ۶۶۴)
هفت اندام: سر و سینه و شکم و دو
دست و دو پای (برهان)، کنایه از مجموع
بدن آدمی (حاشیه برهان):

در آن وقت رسول علیه السلام او را
بدید مزارقی بدست داشت بینداخت بر
قفای او زد، درد آن بهفت اندام او برسد
ج ۱ ص ۱۲۰ س ۲۰ نیز ج ۱ ص ۴۶۵
س ۱۶

هم‌پدر: از یک پدر، دو تن که پدرشان
یکی است (لغت‌نامه):
یوسف گفت چه افتاد آن فرزند را که

از پدر غایب شد؛ (برادران یوسف) گفتند
گرگ او را بخورد، وی را برادری مانده
است هم مادر و هم پدر اکنون پدر بدو
تسلّی دارد. ج ۱ ص ۴۵۹ س ۹
هم‌مادر: دو فرزند که از یک مادر باشند
(لغت‌نامه):

آنگاه فرمود تا برادرانش را خوانها
بنهادند و فرمود که هر یکی از ایشان بازان
برادر که هم مادر و هم پدرند بر یک خوان
بنشینند. ج ۱ ص ۴۶۲ س ۱۵
هین: بر وزن شین کلمه ایست بمعنی زود
و شتاب و تعجیل که در محلّ تأکید و امر
گویند یعنی زود باش و بشتاب (برهان):
حوا مر آدم را گفت: هین، تا بخوریم
تا در بهشت جاوید بمانیم. ج ۱ ص ۶۱
س ۱۰

از مولوی است:

هین روان کن ای امام المّتّقین
این خیال اندیشگان را تا یقین
(مثنوی دفتر ۴ بیت ۱۴۷۲)
هینمه: آواز نرم و خفی (نفیسی) صدای
نامفهوم سخن:

عمر برفت نخست بدر سرای خواهر
شد، هینمه ای شنید، گوش فرا داشت
فاطمه و سعید هر دو این آیت همی
خواندند... ج ۲ ص ۶۳۵ س ۱۸
هیویدن^۱: ظاهراً به معنی «ترسیدن»

(۱) در برهان قاطع آمده است: «هوی» - بضمّ اول
و سکون ثانی و تحتانی، بمعنی ترس و بیم باشد -

است:

بویکر صدیق... پدر خویش را
بوقحافه بازجست، او را از درغاله‌ای
بازیافت پیش رسول آورد، رسول
علیه السلام نگه کرد او را دید بدو تن بال
او گرفته می‌آوردند و همی هیوید، چپ و
راست می‌افتاد، سروی چون ثغامه سپید.
ج ۲ ص ۱۴۰۷ س ۱۵

ی

یارستن: توانستن (برهان) جرأت کردن
(دهخدا):

آدم می‌ترسید، گفت: من نیارم خورد
حوا برفت و پنهان آهنگ کرد تا میوه‌ای از
آن درخت باز کند. ج ۱ ص ۶۱ س ۱۴

یاره: بر وزن چاره دست برنجن را گویند
(برهان)؛ دست بند (معین):
... و آن ملک زادگان بقراطی آراسته
یا رهای زرّین بر دست. ج ۱ ص ۵۸۳ س ۱۷
یافوخ: محلّ التقای استخوان مقدم سر
باستخوان مؤخر سرو «جاندا نه». و یافوخ
نگویند مگر وقتی که صلب و سخت
باشد (نفیسی):

مرّه وی (علی ع) را ضربتی یزدسپهر
وی را بدونیم کرد و سرتیغش بیافوخ علی
رسید خون بروی علی فرو دوید. ج ۲
ص ۱۰۷۵ س ۸
یاویدن: یافتن، یابیدن (دهخدا):

فریشته گفت... گاوی می‌جویند
بدین سان، نمی‌یاوند. ج ۱ ص ۷۰ س ۲

واژه نامک عبدالحسین نوشین، لغات عامیانه فارسی
افغانستان تألیف عبدالله افغانی نویسنده، فرهنگ
سمانی — سرخه‌ای —... تألیف دکتر منوچهر
ستوده، راهنمای ریشه فعل‌های ایرانی از دکتر
محمد مقدم؛ وحشی فرهنگ هزارش‌های پهلوی
تألیف دکتر محمد جواد مشکور، و واژه‌نامه مینوی
خرد تألیف دکتر احمد تقضلی.

اما برای یافتن فعل مزبور علاوه بر فرهنگ‌هایی که
معمولاً مرجع ما بوده است — و در آغاز این فصل نام
آن‌ها مذکور افتاد — به برخی مآخذ دیگر نیز مراجعه
کرده‌ایم و در هیچ‌جا نشانی از آن به دست نیامد. از
جمله به: کتاب البلغه، تألیف ابویعقوب کردی
نیشابوری، کتاب المصادر روزنی، فرهنگ مجموعه
الفهرس تألیف صفی کمال، مجمع الفهرس محمد
قاسم بن حاجی محمد کاشانی متخلص به سروری،

بخش سوم فصل نخست

واژه‌های پارسی و برابرهای قرآنی آن

آرامیدگان: مُطِئَتین ج ۱ ص ۵۴۲ س ۸	آ
آرزو: شَهوة ج ۲ ص ۷۵۱ س ۱۵	آب دستانها: اَكْوَاب ج ۲ ص ۱۲۷۳
آزاور: حَرِیص ج ۱ ص ۳۴۳ س ۲	س ۱۵ و ص ۱۳۲۹ س ۲
آزادی: حَمْد ج ۱ ص ۵۲۱ س ۱۹ و	آب ظاهر: مَعین ج ۲ ص ۶۹۰ س ۸
ص ۴۹۱ س ۱۹	آبگینها: قَواریر ج ۲ ص ۱۲۷۳ س ۱۵
آزمون: فِتنة ج ۱ ص ۱۷ س ۱۹	آب مهیب: طُوفان
آرزوترین: أَخْرَص ج ۱ ص ۱۶ س ۲۰	فَارَسَلْنَا عَلَیْهِمُ الطُّوفان ج ۱ ص ۲۵۸
آرزوکنی: تَخْرِص ج ۱ ص ۵۱۶ س ۱۳	س ۱
آفرین: سَلام ج ۱ ص ۲۱۶ س ۲	آتش افروخته: سَعیر ج ۱ ص ۱۲۷ س ۶
آفرین: تَحیت ج ۱ ص ۳۶۱ س ۱۵	آتش افروز: وَقُود
آگاه کننده: مُؤَدِّن ج ۱ ص ۴۱۲ س ۱۳	أولئک هم وَقُودُ النَّار ج ۱ ص ۷۹
آمرزیدگار: غَفُور ج ۱ ص ۱۴۶ س ۸	س ۱۴
و ص ۵۰۵ س ۱۶	آتش بزرگ: جَحیم ج ۲ ص ۱۲۶۰ س ۶
آنت: تِلْک ج ۲ ص ۷۸۲ س ۱۹	آخریان: بَضاعة ج ۱ ص ۴۱۱ س ۱۳
آنت: ذانک ج ۲ ص ۷۷۹ س ۱۰	آخووعیب کنند: طَعَنُوا
آن جهان: الآخرة ج ۱ ص ۱۹ س ۱۸	و طَعَنُوا فی دینکم ج ۱ ص ۳۲۳ س ۳
و ص ۸۱ س ۱۳	آذا: هَل ج ۱ ص ۱۰۲ س ۴
بدا: ساء ج ۱ ص ۲۲۹ س ۴	آرام گاه: مُسْتَقَرَّ ج ۱ ص ۱۲۳ س ۶ و ج ۱
آوردن جای: مَدَّخَل ج ۱ ص ۱۳۲ س ۱۲	ص ۷ س ۱۷ و ص ۳۷۹ س ۲

- آوه کننده: آواه ج ۱ ص ۳۸۹ س ۱
 آهنگ کردن: رَغَبَة ج ۱ ص ۲۲ س ۸
 آبیده: قَبَس ج ۲ ص ۶۱۸ س ۲
 آبیده‌ها: شَرَج ۳ ص ۱۲۸۵ س ۹
- ۱
 اخترگو: کاهن ج ۲ ص ۱۱۱۹ س ۱۲
 اخریان: بِضَاعَة ج ۱ ص ۴۱۱ س ۴
 آرمان: حَسْرَة ج ۱ ص ۱۰۲ س ۱۶، ج ۲ ص ۱۲۴۰ س ۱
 آرمانها: حَسْرَات ج ۱ ص ۲۸ س ۳
 از پس درآیندگان: خُلَفَاء ج ۱ ص ۲۵۱ س ۵
 از پس درآیندگان: خَلَائِف ج ۱ ص ۲۳۴ س ۱۴
 از پس فراآیندگان: تَابِعِينَ ج ۲ ص ۷۰۳ س ۱۴
 از پس فراآینده: تَبِيع ج ۱ ص ۵۳۹ س ۷
 از پس فراشدن: اِتِّبَاع ج ۱ ص ۳۰ س ۱
 از حد درگذشتن: طَغْيَان ج ۲ ص ۶۲۱ س ۱
 از حد درگذشتن: عُذْوَان ج ۱ ص ۱۳۲ س ۸
 از خانمان رفتن: مُهَاجِرَة ج ۱ ص ۵۱۷ س ۲
 از فرود: مِنْ دُونِ ج ۱ ص ۵ س ۸
 از کار بشده: حَرَض
 حَتَّى تَكُون حَرَضاً: تاببایی از کار
- بشده ای ج ۱ ص ۴۱۴ س ۱۳
 استهیدن: إِضْرَاج ۲ ص ۱۰۳۶ س ۱
 اشترهوشازده: هَيْم
 فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْم: آشامنده باشید
 [ازان] آشامیدنی اشترهوشازده ج ۲ ص ۱۱۶۰ س ۱۴
 اصل: أَم ج ۱ ص ۷۹ س ۲ و ص ۲۲۲ س ۴
 افتادگان: جَائِئِينَ ج ۱ ص ۲۵۳ س ۱۰
 افتیدگان: جَائِئِينَ ج ۱ ص ۲۵۱ س ۱۵
 افزونی کالا: رَبْوَا ج ۱ ص ۵۰ س ۸
 افسوس: هَزُو ج ۱ ص ۱۲ س ۱۴ و ص ۱۷۸ س ۱۴
 افسوس داری می‌کردند: اسْتَهْزَى ج ۱ ص ۲۰۹ س ۱۳
 افسوس می‌داشتند: كَانُوا يَسْتَهْزِئُونَ ج ۲ ص ۶۴۵ س ۴
 الهام کردیم: أَوْحَيْنَا ج ۲ ص ۶۲۰ س ۵
 انبار آوردند: أَشْرَكُوا ج ۱ ص ۱۷ س ۱
 انبارگویان: مُشْرِكِينَ ج ۱ ص ۱۸ س ۱۰
 انجمن: مَلَأ ج ۲ ص ۹۵۶ س ۱۵
 اندازه برگرفتن: عِبْرَة ج ۱ ص ۵۲۰ س ۹
 اندازه گرفتن: عِبْرَة ج ۲ ص ۶۸۷ س ۱
 اندامها: فُرُوج، ج ۲ ص ۷۰۳ س ۵
 اندرز: وَصِيَّة ج ۱ ص ۱۲۸ س ۳
 اندوه: بِأَسَاء ج ۱ ص ۲۹ س ۱۷
 انگیزندگان: حَاشِرِينَ ج ۱ ص ۲۵۵ س ۱۵
 اوزون کند آن را: بُضَاعِفْهَا ج ۱ ص ۱۳۴ س ۱۰

بازرسید: لِقَاء
 لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ: تا
 فراخورد آن بود که شما ببازرسید با خدای
 شما بی گمان باشید ج ۱ ص ۴۷۵ س ۱۰
 بازشکوهیدن: خِيفَةٌ ج ۲ ص ۸۱۸ س ۱۴
 بازکشید: دَحَى
 وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا: وزمین را از
 پس آن بازکشید ج ۲ ص ۱۲۹۴ س ۵
 بازکوشیدن: جِهَاد ج ۲ ص ۷۲۲ س ۷
 بازگزارید: تُؤَدُّوْا ج ۱ ص ۱۳۷ س ۱۵
 بازگسترانید: مَدَّ
 وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ: و او آن
 [خدای] است که بازکشید و بازگسترانید
 زمین را ج ۱ ص ۴۷۵ س ۱۱
 بازگشتن جای: مَثَابَةٌ ج ۱ ص ۲۱ س ۱۱
 یاشامه‌ها: خُمُر ج ۲ ص ۷۰۳ س ۱۰
 باشندگان: عَاكِفِينَ ج ۱ ص ۲۱ س ۱۴
 بالاها: أَغْرَاف ج ۱ ص ۲۴۷ س ۸
 بانگ و شوشست: مُكَاء ج ۱ ص ۲۹۵
 س ۲۰
 باهو: عَصَا ج ۱ ص ۲۵۵ س ۹
 بایستگی: عَذَن ج ۱ ص ۳۳۳ س ۱۰
 برویدن: إِيمَان ج ۱ ص ۱۸ س ۱۹
 ببسائید ایشان را: تَمَسَّوْهُنَّ
 وَإِنْ طَلَفْتُمْ مَوْهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ
 تَمَسَّوْهُنَّ... واگر طلاق دهید ایشان را
 پیش از آنکه ببسائید ایشان را... ج ۱
 ص ۴۲ س ۱
 ببساماند: أَصْلَحَ
 فَأَصْلَحَ بَيْتَهُمْ: ببساماندمیان ایشان

اوزونی: فَضْل ج ۲ ص ۷۴۷ س ۲
 اوسانها: آسَاطِير ج ۲ ص ۷۱۷ س ۱
 اوگنندگان: مُلْقَيْنَ ج ۱ ص ۲۵۶ س ۱
 ای: آ (همزه استفهام)
 قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ: بگو
 [یا محمد] ای واما پیکار می‌کنید در
 هستی خدا؟ ج ۱ ص ۲۳ س ۱۶
 ایستیدگان: قَوَّامِينَ ج ۱ ص ۱۵۰ س ۱۵
 اینت: هَذَا ج ۲ ص ۱۰۳۰ س ۳
 این جهان: دُنْيَا ج ۱ ص ۱۹ س ۱۸ و
 ص ۸۱ س ۱۳

ب

با حق خواندن: هُدًى
 هُدًى وَ بُشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ: باحق
 خواندن و مژدگانیت مربرویدگان را
 ج ۲ ص ۷۴۵ س ۶
 بادهای پاشنده: الذَّارِيَات ج ۲
 ص ۱۱۱۰ س ۴
 باران نرم: طَلَّ ج ۱ ص ۴۸ س ۱۳
 باردانها: أَوْعِيَّة ج ۱ ص ۴۱۳ س ۴
 بازبریده: فَرِيضَةٌ ج ۱ ص ۴۱ س ۱۳
 ص ۱۳۱ س ۴
 بازدارندگان: زَاجِرَات ج ۲ ص ۹۲۶
 س ۶
 بازداشت خواهم: أَعُوذُ ج ۲ ص ۱۴۲۰
 س ۴
 بازداشت می‌خواهم: أَعُوذُ ج ۲ ص ۶۹۴
 س ۱۷

- ج ۱ ص ۳۰ س ۱۱
بت: الرَّجَزُ
وَالرَّجَزَ فَأَهْجُرْ: واز بت [بت پرستان] دور باش ج ۲ ص ۱۲۶۳ س ۸
بخاید: يَعْصُ
وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ ج ۲
ص ۷۱۹ س ۱۶
بخنوه: بَرَقَ ج ۱ ص ۴۷۷ س ۶، ج ۲
ص ۷۰۶ س ۳
بدآختری: مَشْمَمَةٌ ج ۲ ص ۱۱۵۷ س ۴
بدادتر: أَقْسَطَ ج ۱ ص ۵۲ س ۴
بدخواه: حابِد ج ۲ ص ۱۴۲۰ س ۸
بدخواهد: حَسَدَ
وَمَنْ شَرَّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ج ۲
ص ۱۴۲۰ س ۸
بددلی کردید: فَشَلْتُمْ ج ۱ ص ۲۹۷
س ۱۳
بدرست و سزا: بِالْحَقِّ ج ۱ ص ۳۵
س ۱۹
بدروغ دارندگان: مُكَذِّبِينَ ج ۱
ص ۲۰۹ س ۱۵
بدروغ داشتند: كَذَّبُوا ج ۱ ص ۸ س ۴
وج ۲ ص ۷۱۷ س ۱۴
بدزبانان: أَعْجَمِينَ ج ۲ ص ۷۳۹ س ۱۶
بد کامگی: بَغَى ج ۱ ص ۱۶ س ۲
بدگوی فاروی: لُمَزَةٌ
وَيَلِّ لِكُلِّ لُْمَزَةٍ لُْمَزَةً ج ۲
ص ۱۳۸۲ س ۴
بدگوی واپس: هُمَزَةٌ ج ۲ ص ۱۳۸۲ س ۴
- بدمردان: فَاسِقُونَ
ج ۱ ص ۱۷ س ۱۰ و ص ۹۵ س ۳
برآمدن جای آفتاب: مَشْرِقُ ج ۱ ص ۱۹
س ۲۰ و ص ۲۴ س ۵
برابر: عَدْلُ ج ۱ ص ۲۱۸ س ۱۱
برابری: فِدْيَةٌ ج ۱ ص ۳۰ س ۱۷ و ج ۱
ص ۳۳ س ۳
برابری: قِصَاصُ ج ۱ ص ۲۹ س ۱۹
براوگندم: أَلْقَيْتُ ج ۲ ص ۶۲۰ س ۷
برخ نکند: لَنْ يُخْلِفَ ج ۱ ص ۱۴ س ۶
برخوان: اقْرَأْ ج ۲ ص ۱۳۵۷ س ۴
برخواند: تَلَّوْا ج ۱ ص ۲۲ س ۵
برخورداری: مَتَاعُ ج ۱ ص ۷ س ۱۷
برره راست ایستاده: حَنِيفُ ج ۱
ص ۱۴۹ س ۱
برس نهاده: مَضْفُوفَةٌ
وَتَمَارِقُ مَضْفُوفَةٌ: ونیم بالشهائی برس
نهاده ج ۱ ص ۱۳۲۹ س ۳ و ص ۱۱۱۸
س ۱۱
برشورید: وَشَوَسَ
فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ: ج ۱ ص ۲۴۳
س ۱
برگفتیها: قَصَصَ ج ۱ ص ۴۰۳ س ۷
برگیرد: يَخْمِلُ ج ۲ ص ۱۲۰۵ س ۱۳
برمگوی: لَا تَقْصُصْ ج ۱ ص ۴۰۳ س ۱۱
بروش: اِيْمَانُ ج ۱ ص ۹۳ س ۱۴
برهم نشسته: مَتْرَاكِبُ ج ۱ ص ۲۲۳ س ۹
برهم نشسته: هَضِيمُ ج ۲ ص ۷۳۶ س ۱۳
بریزیده: رَمِيمٌ ج ۲ ص ۹۲۱ س ۱۸

- بَرَاد برآمده: فارِض ج ۱ ص ۱۲ س ۷
بَرَاد برآمده: کَبیر ج ۱ ص ۴۱۳ س ۱۱
بَزَانُو درافتیده: جَائِیَة ج ۲ ص ۱۰۳۸ س ۱۶
بَزَرگ منشی: عِزَة ج ۱ ص ۳۵ س ۱
بَزَرگ منشی کردن: اسْتِکْبَار ج ۱ ص ۱۵ س ۱۱ و ج ۱ ص ۱۵۶ س ۱۳
بَزغ: ضَفَادَع
فَارَسَلْنَا عَلَیْهِم الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالذَّمَ: تا بفرستادیم
بَرِيشَان آب مهیب [یعنی سیلها] و ملخ و ملخ پیاده و بزغ و خون ج ۱ ص ۲۵۸ س ۱
بَزَمَنَد: اِثْم ج ۱ ص ۵۱ س ۱۷
بَزَمَنَد: اِثْم ج ۱ ص ۵۲ س ۱۴
بَزَه: اِثْم ج ۱ ص ۱۵ س ۱
بَزَه: جُنَاح ج ۱ ص ۲۶ س ۱۵ و ص ۳۳ س ۱۵
بَزَه: اِثْم ج ۱ ص ۳۴ س ۱۳
بَزَه: حُوب
اِنَّهُ كَانَ حُوبًا کَبِیرًا ج ۱ ص ۱۲۵ س ۱۱
بَزَه کاری: اِثْم ج ۱ ص ۳۵ س ۱
بَسَامَانَان: صَالِحین ج ۱ ص ۴۰۴ س ۵
بَسَامَان و خویشتن کار: مُضْلِح ج ۱ ص ۳۹۴ س ۹
بَسَامَانِیدن: اِضْلَاح ج ۱ ص ۳۹ س ۸
بَسْتَه کرد: حَرَم ج ۱ ص ۲۸ س ۱۹
بَسِیَار گاه: رُبَمَا ج ۱ ص ۵۰۲ س ۶
بَشَارِید: اِنْجَسَتْ
اِنْجَسَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ
عَیْنًا: بَشَارِید از آن دوازده چشمه ج ۱ ص ۲۶۲ س ۱۹
بَشَارِید: فَانْفَجَرَتْ ج ۱ ص ۱۰ س ۱۷
بَگَرُم آرد: یَغِیْظُ ج ۱ ص ۳۴۱ س ۱۶
بِمَحای: اَطْمَسَ
رَبَّنَا اَطْمَسْ عَلَیْ اَمْوَالِهِمْ
ای بار خدای بمحای برخواسته‌های ایشان ج ۱ ص ۳۷۳ س ۸
بِمِیَازَان: لَا تَمْدَدَنَّ
لَا تَمْدَدَنَّ عَیْنِیک: بِمِیَازَان دوجشم ترا ج ۱ ص ۵۰۸ س ۹
بَنَدِیَان: اَسَارِی ج ۱ ص ۱۵ س ۲
بَنَفَرِیدَنَد: قُتِلَ
قُتِلَ کَیْفَ قَدَرْتُمْ قَتِلَ کَیْفَ قَدَرْتُمْ: بَنَفَرِیدَنَد او را چگونه اندازه گرفت پس بَنَفَرِیدَنَد او را چگونه اندازه گرفت. ج ۲ ص ۱۲۶۴ س ۷
بَنَفَرِیدَه است ایشان را: لَعَنَهُمْ ج ۱ ص ۱۵ س ۱۵
بَنَگَاها: قَبَائِلُ
وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ: و کردیم شما را گروهان [...] و بنگاهها ج ۲ ص ۱۱۰۱ س ۹
بُودَن گاه آن: مُرْسِیَا ج ۱ ص ۲۶۷ س ۷
بُوک: لَعَلَّ ج ۱ ص ۴۱۱ س ۶
بِه آب آینده: وَاَرَدَ
فَاَرْسَلُوْا وَاَرَدَهُمْ ج ۱ ص ۴۰۵ س ۷
بِه آیندگان: غَالِبِین ج ۱ ص ۲۵۵ س ۱۸
بِه آیندگان: ظَاہِرِین ج ۲ ص ۱۲۰۳ س ۵

بهوانی: شفاء

وَشَفَاءُ لِّمَا فِي الصُّدُورِ: و بهوانی آن

را که در سینه هاست ج ۱ ص ۳۶۹ س ۶ و

ص ۵۴۱ س ۲، و ج ۲ ص ۱۰۰۳ س ۱۳

بی آگاهی: غافل ج ۱ ص ۱۳ س ۷

بیوانیان: أغراب ج ۱ ص ۳۳۷ س ۸

بی برشد: حَبِطَتْ ج ۱ ص ۸۱ س ۱۲

بی برکرد: أَحْبَطَ ج ۲ ص ۸۵۰ س ۵

بیخاوران: راسِخُون ج ۱ ص ۷۹ س ۵

بی راهان: غاوین ج ۲ ص ۷۳۳ س ۲

بیرون شوندگان از فرمان: الفاسقین

ج ۱ ص ۶ س ۴

بیرون شوندگان از فرمان و دین:

الفاسِقُونَ ج ۱ ص ۹۱ س ۲

بیرون کشیده: سَلَاةٌ

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ

ج ۲ ص ۶۸۶ س ۴

بی سامان کار: بَقِيَ ج ۲ ص ۵۹۹ س ۳

بی سامان کاران: مُسَافِحَات ج ۱

ص ۱۳۱ س ۱۱

بی سامان کاران: مُسَافِحِينَ ج ۱ ص ۱۶۸

س ۱۷

بی ستود شدن: كُفِّرَ ج ۱ ص ۳۶ س ۱۶

بیك: بَلَى

بل له ما فی السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: بیك

او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در

زمین است. ج ۱ ص ۲۰ س ۳

بیك: بلی

بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ... بیك هر

که یک رویه دارد خود را برای خدای...

ج ۱ ص ۱۹ س ۹ و ج ۱ ص ۹۷ س ۱۰

بیك سوشوید: تَجَتَّنِيُوا ج ۱ ص ۱۳۲

س ۱۱

بی گمان بودند: يَطْنُونَ

قَالَ الَّذِينَ يَطْنُونَ: گفتند آنها که

بی گمان بودند ج ۱ ص ۴۴ س ۱۱

بی گمان می باشند: يُوقِنُونَ ج ۱ ص ۲

س ۱۲

بیوراشته اند آن را: نُصِبَتْ

وَأَلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ج ۲

ص ۱۳۲۹ س ۷

بیوس: أَمَدٌ

فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ: دیر آمد بریشان

بیوس ج ۲ ص ۱۱۶۷ س ۱۸

بیوس: أَمَل ج ۱ ص ۵۰۲ س ۸

بیوزائیم: نَزِدَ ج ۲ ص ۱۰۱۱ س ۴

بیوگند آن را: نَبَذَهُ ج ۱ ص ۱۷ س ۱۱

بیوگان: آیامی ج ۲ ص ۷۰۴ س ۱

بیوگند آن را: أَلْقَاهَا ج ۱ ص ۱۵۶ س ۴

بیهین: خَیْرَ ج ۱ ص ۹۵ س ۱

پ

پاداشت: جَزَاء ج ۱ ص ۹۹ س ۲

پاداشت: ثَوَاب ج ۱ ص ۱۰۰ س ۸

پاسوانان: حَرَسَ ج ۲ ص ۱۲۵۲ س ۲

پاکی برزید: تَرَكَی ج ۲ ص ۱۳۲۶ س ۳

پاکی خواسته: زَكُوَّة ج ۱ ص ۸ س ۱۳ و

ص ۱۴ س ۱۵ و ج ۲ ص ۷۴۵ س ۷

پالای کند ایشان را: يَرْكَنِيهِمْ ج ۱ ص ۲۲

- س ۶
پایستگی: عَدَن ج ۱ ص ۴۷۹ س ۱۲ و
ص ۵۷۰ س ۸
پایسته: باقی ج ۱ ص ۵۲۴ س ۱۷
پایسته: قَیِّم ج ۱ ص ۵۶۶ س ۶
پایسته: مُقِیم ج ۱ ص ۵۰۷ س ۱۲
پایگاه: دَرَجَة ج ۱ ص ۱۴۴ س ۹
پای گشاده کردن: الطَّلَاق ج ۱ ص ۳۹
س ۱۲
پایندان: زَعِیم
وَأَنَابِهِ زَعِیم: و من آن را پایندانم ج ۱
ص ۴۱۲ س ۱۶ نیزک ج ۲ ص ۱۲۳۳
س ۲
پدید کردها: حُدُود ج ۱ ص ۳۹ س ۱۴
پذیرفتم: نَذَرْتُ ج ۱ ص ۸۳ س ۸
پرستار: أَمَة ج ۱ ص ۳۷ س ۱۷
پرستاران: قَتَّیَات ج ۲ ص ۷۰۴ س ۷
پریان و آدمیان: ثَقْلَان ج ۲ ص ۱۱۵۱
س ۱۲
پژول: کَعْب ج ۱ ص ۱۶۹ س ۲
پستانها: مَرَضِع ج ۲ ص ۷۷۶ س ۱۲
پس روان: آل
و بقیة مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَ آلُ
هَارُونَ: و وامانده‌ای از آنچه وا گذاشتند
پس روان موسی و پس روان هارون ج ۱
ص ۴۴ س ۳ و ص ۸۳ س ۴
پس روی کردن: بَرَّ
أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْهَوْنَ أَنْفُسَكُمْ:
یا می‌فرمایید مردمان را به پسروی کردن
و فراموش می‌کنید تنهای شما را ج ۱ ص ۸
- س ۱۵
پس روی کنید: اِتَّبِعُوا ج ۲ ص ۹۱۴ س ۲
پسند کار باشید: تَرَا ضَیِّتُمْ ج ۱ ص ۱۳۱
س ۴
پسند کاری: تَرَضَى ج ۱ ص ۴۰ س ۱۸
پشت نگاه داشته: حَام ج ۱ ص ۱۸۶
س ۵
پشم رنگین: الْعِزْن ج ۲ ص ۱۳۴۲ س ۱۴
پشنده: مُخْتَال ج ۲ ص ۱۱۶۹ س ۸
پنافته: مَغْکُوف ج ۲ ص ۱۰۶۹ س ۷
پناه‌دار: ظَلِيل ج ۱ ص ۱۳۷ س ۱۴
پوستکی تنکی خرما سفالی: قِطْمِیر
وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ
قِطْمِیر: و آنها را که شما می‌خوانید از
فرود او پادشاهی ندارند پوستکی تنکی
خرما سفالی ج ۲ ص ۹۰۷ س ۷
پوشنده: غَاشِیَة ج ۱ ص ۴۱۷ س ۹
پیدا: شَهَادَة ج ۲ ص ۶۹۴ س ۹
پیدا کردها: حُدُود ج ۱ ص ۳۱ س ۱۶
پیدا کند: یَضْرِبُ
كَذَٰلِكَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ج ۱
ص ۴۷۸ س ۱۵
پیشاروز: أَمْس ج ۲ ص ۷۷۷ س ۱۰
پیشینان: الْأَوَّلین ج ۲ ص ۱۱۵۹ س ۱۴
پیشینگان: الْأَوَّلین ج ۱ ص ۲۹۵ س ۹
پیشینها: جِیَاه (جای پیشانیها) فَتَكُونُ
بِهَا جِبَاهُهُمْ: پس داغ کنند بدان پیشینه‌ای
ایشان را ج ۱ ص ۳۲۶ س ۱۷
پیغام: وَحَى ج ۲ ص ۶۸۷ س ۱۵
پیکارکش: خَصِیم ج ۱ ص ۱۴۶ س ۶ و



ص ۵۹۸ س ۲۰
 ترسکار: وَجِلَّةٌ ج ۲ ص ۶۹۱ س ۴
 ترسکاران: خاشِيعِينَ ج ۱ ص ۸ س ۱۷ و
 ج ۱ ص ۱۱۰ س ۳
 ترسکاری: خُشُوعٌ ج ۱ ص ۵۴۴ س ۵
 ترسکاری: رَهْبَانِيَّةٌ ج ۲ ص ۱۱۷۰ س ۶
 ترنگبین: الْمَنَج ج ۱ ص ۱۰ س ۶
 تَر: شَطْءٌ ج ۲ ص ۱۰۷۰ س ۱۴
 تفت باد: اِعْضَارٌ ج ۱ ص ۴۸ س ۱۷
 تفت باد: حُرُورٌ ج ۲ ص ۹۰۸ س ۷
 تفسیر: حِكْمَةٌ
 وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ: و
 درمی آموزد ایشان را قرآن و تفسیر ج ۲
 ص ۱۲۰۵ س ۷
 تلقین می‌کند: يُوحِي ج ۱ ص ۲۲۵ س ۹
 تلنگبین: الْمَن ج ۲ ص ۶۲۵ س ۴
 تمام: بَلِغٌ ج ۱ ص ۱۳۸ س ۱۳
 تند باران: وَاِبل ج ۱ ص ۴۸ س ۹
 تندبها: تَمَائِلٌ ج ۲ ص ۶۴۶ س ۹
 تُنک باز کرده: مَثُورٌ ج ۲ ص ۱۱۱۷
 س ۶
 تُنک خزدان: السُّفْهَاءُ ج ۱ ص ۷۴۴ س ۵
 تننده: غَنَكُبُوتٌ ج ۲ ص ۸۰۸ س ۱۱
 توبه پذیرنده: تَوَابٌ ج ۱ ص ۷ س ۲۰
 توبه دهنده: تَوَابٌ ج ۱ ص ۲۲ س ۳

ج

جاسوسان: سَمَاعُونَ ج ۱ ص ۳۲۹ س ۴
 جامه بسر درآورده: مُزَيَّلٌ ج ۲ ص ۱۲۵۹

ص ۵۱۲ س ۱۰
 بی می بر: اَقْتَدِه
 فَيَهْدِيَهُمْ اَقْتَدِه: براه راست ایشان پی
 می بر ج ۱ ص ۲۲۱ س ۱۴
 پیوسته: وَصِيْلَةٌ ج ۱ ص ۱۸۶ س ۵
 پیوس می دهد ایشان را: يُمَنِّيهِمْ ج ۱
 ص ۱۴۸ س ۷
 پیوسها: اَمَانِي: ج ۱ ص ۱۹ س ۸

ت

تابوک شما: لَعَلَّكُمْ ج ۲ ص ۷۷۹ س ۱
 تاساها: غَمَرَاتٌ ج ۱ ص ۲۲۲ س ۹
 تاسه مرگ: سَكْرَةُ الْمَوْتِ ج ۲ ص ۱۱۰۶
 س ۴
 تافته: قَيْلٌ ج ۱ ص ۱۳۶ س ۸
 تافته انگشت: قَيْل
 لَا تَنْظَلُمُونَ قَيْلًا: و بریشان بیداد
 نکنند مقدار تافته انگشتی ج ۱ ص ۱۴۰
 س ۱۶
 تا فراخورد آن بود که شما: لَعَلَّكُمْ ج ۲
 ص ۴ س ۱۹
 تاوان: باز ج ۱ ص ۲۱۹ س ۱۵
 روشن و تاوان: بَيَضَاءٌ ج ۱ ص ۲۵۵
 س ۱۰
 تاوان زدگان: غَارِمِينَ ج ۱ ص ۳۳۱ س ۵
 تهاشکا را کند: لِيَحِقَّ ج ۱ ص ۲۹۲
 ص ۵

تدبیر پوشیده: مَكْرٌ ج ۱ ص ۲۵۴ س ۱۰
 ترسکار: تَقِيٌّ ج ۲ ص ۵۹۸ س ۲۰ ج ۲

- چشم دیدار: رِئاء ج ۱ ص ۴۸ س ۷ و
ص ۲۹۸ س ۶
چشم فرا کنید: تُغْمِضُوا ج ۱ ص ۴۹
س ۲
چفته بسته: مَعْرُوشَات
وهو الَّذِي أَنشَأَ جَنَاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ
مَعْرُوشَاتٍ: و اوست آن [خدای] که
بیافرید بوستانهای چفته بسته و چفته
نابسته ج ۱ ص ۲۲۹ س ۱۹
چفته نابسته: غَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ ج ۱ ص ۲۲۹
س ۱۹
چفته‌ها: غُرُوش ج ۱ ص ۵۷۱ س ۱۵
چنبر گردن: خُلُقُوم ج ۲ ص ۱۱۶۳ س ۲
چندا: کَم ج ۱ ص ۴۴ س ۱۲ و ص ۵۳۲
س ۱۲
چهارگان: رُبَاع ج ۱ ص ۱۲۵ س ۱۳
- ح
حاضر آمدن جای: مَشْهَد ج ۲ ص ۶۰۰
س ۱۷
حرم گرفت: قَرَضَ
فَمَنْ قَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ... هر که حرم
گرفت در آن ماهها و نیت حج کرد...
ج ۱ ص ۳۳ س ۱۰
حزم گیرنده: حَاذِرُونَ
وَأَنَا لَسَجِيْعٌ حَاذِرُونَ: وما
گروهی ایم هام پشت حزم گیرنده ج ۲
ص ۷۳۰ س ۱۷
حقا که لویشه برکنم: لَأَخْتَنِكَنَّ
- س ۴
جامه بسر درکشیده: مُدَّتِرَج ج ۲ ص ۱۲۶۳
س ۴
جان بردار ما را: تَوَفَّنَا ج ۱ ص ۱۰۹ س ۲
جان پاکیزه: رُوحُ الْقُدُس ج ۱ ص ۱۸۷
س ۱۹
جدا گفتن: تَرْتِيْل
وَرْتَلْنَاهُ تَرْتِيْلًا: و جدا گفتیم آن را
جدا گفتنی ج ۲ ص ۷۲۰ س ۷
جرم کاران: خَاطِئِينَ ج ۲ ص ۷۷۶ س ۳
جستن آتش: بَرَق ج ۱ ص ۴ س ۱۱
جُعَل: خَرَجَ
فَهَلْ تَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ
بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا: هیچ پیدا کنیم ترا جُعلی
برآنکه توسازی میان ما و ایشان بندی
ج ۱ ص ۵۷۸ س ۶
جُعَل: أَجْرَ
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ: و
نمی‌خواهم از شما هیچ مزدی [و جُعلی]
ج ۲ ص ۷۳۴ س ۲
جیب پیراهن: فَرْج
وَالَّتِي أَحْصَيْتُ فَرْجَهَا فَتَقَعْنَا فِيهَا مِنْ
رُوحِنَا: ج ۲ ص ۶۵۱ س ۳
- چ
چرازاز: مَرَعَى ج ۲ ص ۱۲۹۴ س ۶
چرازارها: آب
وَفَاكِهَةٌ وَأَبَا: و میوه و چرازارها ج ۲
ص ۱۲۹۹ س ۳

لَا تَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا: حَقًّا که
لویشه برکنم فرزندان او را مگر اندکی
ج ۱ ص ۵۳۸ س ۷

خ

خارج‌رخه: ضَرِيع ج ۲ ص ۱۳۲۸ س ۱۰
خاشاک رود آورد: غُثَاء ج ۲ ص ۶۸۹
س ۹

خانمان بگزارنده: مهاجر. ج ۱ ص ۱۴۵
س ۵

خانمان بگذاشتند: هَاجَرُوا ج ۱ ص ۳۷
س ۵ و ص ۳۰۱ س ۱۹

خانه: اهل ج ۱ ص ۳۳ س ۷ و ج ۲
ص ۷۴۶ س ۱ و ص ۷۷۸ س ۲۰
خداوند:

ذُو، ج ۱ ص ۸۹ س ۱۰

خداونده: مَوْلَى ج ۱ ص ۵۲۲ س ۲
خُرد مُرد کردن: بَسَّ

وَبَسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا: و خُرد مُرد کنند
کوهها را خُرد مُرد کردن ج ۲ ص ۱۱۵۷
س ۸

خُرد مُرد کنند: بُسَّتِ ج ۲ ص ۱۱۵۷
س ۸

خُرد مُرد کنند: دُكِّتْ

كَلَّا إِذَا دُكِّتِ الْأَرْضُ دَكَادًا: حَقًّا
که چون برهم شکنند [و خُرد مُرد کنند]
زمین را برهم شکستنی ج ۲ ص ۱۳۳۲
س ۴

خرماسفال: التَّوَى ج ۱ ص ۲۲۲ س ۱۸

خستگیها: جُرُوح ج ۱ ص ۱۷۶ س ۵
خستوآمدید: أَقْرَزْتُمْ: ج ۱ ص ۱۴ س ۱۸
خشنودی: وَجْه
وما تُثَفِّقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ ج ۱

ص ۴۹ س ۱۷

خندستانی: هُزُو، ج ۱ ص ۱۷۸ س ۱۱
خنوز: مَتَاع ج ۱ ص ۱۰۷ س ۱۶ و
ص ۴۷۸ س ۱۲

خوابانیده چشمان: قَاصِرَاتِ الطُّرَفِ ج ۲
ص ۹۵۵ س ۶

خوابها: الْأَحَادِيثُ

و لِيُعَلِّمَهُ مِنَ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ج ۱
ص ۴۰۵ س ۱۶

خواست بيشی: التَّكَاثُرُ: أَلْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ:
مشغول کرد شما را خواست بيشی [دنیا]
ج ۲ ص ۱۳۷۸ س ۴

خواستسته: خَبِير ج ۱ ص ۳۰ س ۶ و ص ۳۶
س ۱۰

خواستسته‌ها: أَقْوَال ج ۱ ص ۲۶ س ۸

خوانده: قُرْآن ج ۱ ص ۵۰۲ س ۴

خواهش کردن: شَفَاعَة ج ۱ ص ۹ س ۴

خواهش گری: شَفَاعَة ج ۱ ص ۴۵ س ۱۲
خورد مرد: جُذَاذ

فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا: پس کرد آن بتان را
پاره پاره [خورد مرد، ریزریز] ج ۲ ص ۶۴۷
س ۱

خوش منشی: طَوْع ج ۱ ص ۹۱ س ۴
ص ۳۳۰ س ۴

خوه کرده: مُنْخِنَقَة ج ۱ ص ۱۶۸ س ۱
خویش کاری: إِصْلَاح ج ۱ ص ۱۴۷

درشت دل: غَلِيظَ الْقَلْبِ ج ۱ ص ۱۰۳

س ۶

در شدن جای: مُدْخَلَ ج ۱ ص ۳۳۰

س ۱۵

درشوید: ادْخُلُوا ج ۱ ص ۱۹ س ۷

درماناند ایشان را: فَتَبَّهْتُهُمْ:

بَل تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبَّهْتُهُمْ: بیک بریشان

آید ناگاه درماناند ایشان را ج ۲ ص ۶۴۵

س ۱

درمی شورانید: تَلْبِسُونَ

لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ: چرا

درمی شورانید سزا را بنا سزا ج ۱ ص ۸۸

ص ۲۰

درمیوکنید: لَا تُلْقُوا ج ۱ ص ۳۲ س ۱۸

درنتوانی یاوانید: لَا تُسْمِعُ

فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى: بدرستی که

تو [یا محمد] درنتوانی یاوانید مرده دلان

را ج ۲ ص ۸۲۲ س ۸

درنخواهد: لَا يُكَلِّفُ ج ۱ ص ۵۳ س ۴

دروده: حَصِيدُ ج ۱ ص ۳۶۴ س ۱۲

درهم گشاد: مَرَجَ

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ: درهم گشاد دودریا را

ج ۲ ص ۷۲۲ س ۹

دریاوانید: أَوْحَى ج ۱ ص ۵۲۰ س ۱۵

درایاوانیدیم ما: فَفَهَّمْنَا ج ۲ ص ۶۴۹

س ۹

دریاوند: يَفْقَهُونَ ج ۱ ص ۲۱۷ س ۱۹

دژمنشی: كَرِهَ

طوعاً و کرهاً: بخوش منشی و دژمنشی،

س ۹

د

دادنیها: صَدَقَاتُ ج ۱ ص ۴۹ س ۱۳

دانا بهمه دانستنیها: الْعَلِيمُ ج ۱ ص ۷

س ۳

دانای بتمامی: عَلِيمُ ج ۱ ص ۲۰ س ۱ و

ج ۱ ص ۲۱ س ۲۰

دانچه: عَدَسُ ج ۱ ص ۱۱ س ۲

دراوگند: قَذَفَ ج ۲ ص ۸۵۱ س ۱۰

درایسید: اشْتَعَلَ

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ

الرَّأْسُ شَيْباً: گفت ای خداوند من من آنم

که سست شد استخوان از من و درایسید

برسر من پیری ج ۲ ص ۵۹۷ س ۷

دربزه افکندن: تَأْتِيْمُ ج ۲ ص ۱۱۱۹

س ۱

درخرام: ادْخُلِي

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَأَدْخُلِي جَنَّتِي: و

در خرام [ودرای] در زمره بندگان من و در

خرام در بهشت [جاویدان] من ج ۲

ص ۱۳۳۳ س ۱۰ و ۹

دردم: أَنْفَخُ ج ۱ ص ۸۵ س ۱۲

دردی زیت: الْمُهْلُ ج ۲ ص ۱۰۳۲

س ۱۷

درست کار و درست گفتار: الْحَكِيمُ

ج ۱ ص ۷ س ۳

درست گفتاری: الْحِكْمَةُ ج ۱ ص ۴۴

س ۱۷

ج ۱ ص ۹۱ س ۴ و ص ۳۳۰ س ۴.
 دژوار دارندگان: کارِهون ج ۲ ص ۱۰۲۵
 س ۱۴
 دست دادیم: مَکْتَنّا ج ۱ ص ۵۷۷ س ۴
 دستگاه و جایگاه دهیم: نُمَکِنَ ج ۲
 ص ۷۷۵ س ۱۴
 دسته‌ای از حشیش: ضِغْث ج ۲ ص ۹۵۴
 س ۸
 دشخوار دارندگان: کارِهون ج ۱
 ص ۲۹۱ س ۱۳
 دشمنانگی: عِدَاوَة ج ۱ ص ۱۸۲ س ۱۱
 دشوار دارندگان: کارِهون ج ۲ ص ۶۹۲
 س ۱
 دل بنهادی برکار: عَزَمْتُ:
 فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ج ۱
 ص ۱۰۳ س ۷
 دندست: تَغَيُّظ
 إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهُا
 تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا: چون بینندشان از جایگاه دور
 بشنوندان را آوازی بخشم [ای دندستی‌ای
 صوت تغیط و هَوَا التَّغَضُّب] و نُرستی
 [صوتاً شدیداً] ج ۲ ص ۷۱۷ س ۱۶
 دنه: بَطْرَج ج ۱ ص ۲۹۸ س ۶
 دنه گرفتگان: فَرَجِسَن ج ۲ ص ۷۸۵
 س ۸
 دنه گرفته: مَرَح:
 وَلَا تَمْشَ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا: و مَرودر
 زمین دنه گرفته ج ۱ ص ۵۳۴ س ۱۶
 دنه گرفته: أَشِيرُ

بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشِيرُ ج ۲ ص ۱۱۴۵
 س ۱۱
 دنیدگان: مُشْرِفِينَ ج ۱ ص ۵۳۲ س ۹، و
 ج ۲ ص ۱۱۶۰ س ۳
 دوبرخ: ثُلَاث ج ۱ ص ۱۲۷ س ۶
 دودلان: مُنَافِقِينَ ج ۲ ص ۸۵۹ س ۹
 دور درمشوید: لَا تَقْلُوا ج ۱ ص ۱۵۶ س ۳
 و ص ۱۸۱ س ۱۶
 دورونده پیوسته: دَائِبِينَ ج ۱ ص ۲۹۸
 س ۱۴
 دورویان: مُنَافِقُونَ ص ۲۹۸ س ۱۴
 دوزخ بانان: اصحاب النار ج ۲ ص ۱۲۶۵
 س ۲
 دوزخ بانان: رَبَابِيَّة ج ۲ ص ۱۳۵۸ س ۱۰
 دوستگانان: أَخْدَان ج ۱ ص ۱۶۸ س ۱۷
 دوسنده: لازِب
 إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ: بدرستی
 که بیافریدیم ایشان را از گِل دوسنده ج ۲
 ص ۹۲۷ س ۴
 دوگان: مَثْنَى ج ۱ ص ۱۲۵ س ۳
 دوگان دوگان: مَثْنَى ج ۲ ص ۸۹۲
 س ۳.
 دهان بستگان: بَهِيمَة ج ۱ ص ۱۶۷ س ۵
 دَهِش: صَدَقَه ج ۱ ص ۱۴۷ س ۹
 دین: صِبْغَة
 صِبْغَة اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً.
 [نگاه دارید] دین خدای را [عزوجل] و
 کیست از خدای نیکودین‌تر، و ما او را
 پرستندگان ایم ج ۱ ص ۲۳ س ۱۴

- دین راست: حَنِيف ج ۱ ص ۹۲ س ۱۹
- ر
- راست آهنگ: حَنِيف ج ۱ ص ۵۲۸ س ۷
- راست آهنگان: صِدِّيقِينَ ج ۱ ص ۱۳۹ س ۶
- راست دینان: حُقَّاء ج ۲ ص ۶۶۸ س ۷
- راست کار: الرَّشِيد ج ۱ ص ۳۹۰ س ۱۲
- راستگاران: الْمُفْلِحُونَ ج ۱ ص ۹۴ س ۷
- راه‌رو: سَفَر
- لَقَدْ تَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا: بدرستی که ما دیدیم ازین راه‌رو خویش رنجی ج ۱ ص ۵۷۴ س ۱۲
- راه یافتگان: مُهْتَدِينَ ج ۱ ص ۳۶۷ س ۱۷
- رُت و رَدَه: صَلَد
- فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا: بدان رسد تند بارانی بگذارد آن را رُت و رَدَه. ج ۱ ص ۴۸ س ۹
- رسته زدگان: صَافَات
- وَالصَّافَاتِ صَفًا: ج ۲ ص ۹۲۶ س ۴
- رس رس: صَف صَف
- وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا
- ج ۲ ص ۱۳۳۲ س ۱۵
- رضا: وَجَه
- فَإِنَّمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ج ۱ ص ۱۹ س ۲۰ - ج ۲ ص ۸۲۰ س ۱۰
- رفت: مِلَّة ج ۱ ص ۴۰۸ س ۴
- رفت: ذَاب ج ۱ ص ۷۹ س ۱۶
- رفتها: سُتُن ج ۱ ص ۹۹ س ۵
- رودکده: وَادٍ ج ۱ ص ۳۴۱ س ۱۹ و ج ۲ ص ۷۴۷ س ۶
- روزسازمند: الْحَاقَّة
- الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ: ج ۲ ص ۱۲۳۶ س ۴
- روزنامه: كِتَاب ج ۲ ص ۱۰۳۸ س ۱۶
- روی شناس: وَجِيه
- وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: روی شناسی درین جهان و در آن جهان ج ۱ ص ۸۵ س ۲
- روی فاروی: مُتَقَابِلِينَ ج ۲ ص ۹۲۹ س ۱۴ و ج ۲ ص ۱۱۵۸ س ۴
- روی فراروی: مُتَقَابِلِينَ ج ۱ ص ۵۰۵ س ۱۴
- روی فراکردند: أَقْبَلَ
- وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ
- ج ۲ ص ۹۲۸ س ۱۰
- روی فراکنید: تَوَلَّوْا ج ۱ ص ۱۹ س ۲۰
- روی گاه: وَجْهَة ج ۱ ص ۲۵ س ۸
- رویگاه ایشان: قِبْلَتِهِمْ ج ۱ ص ۲۴ س ۴
- و ص ۲۵ س ۱
- رهیده: هَارٍ
- على شفا جُرُفٍ هَارٍ ج ۱ ص ۳۳۹ س ۱۱
- ریزیده: رَمِيم ج ۲ ص ۱۱۱۳ س ۱۲
- ز
- زارائی کنند: يَتَضَرَّعُونَ: ج ۱ ص ۲۱۴ س ۷

س
ساز جنگ شما: أَسْلَحْتِكُمْ ج ۱ ص ۱۴۵
س ۱۳
ساز خویش: أَسْلَحْتَهُمْ ج ۱ ص ۱۴۵
س ۱۲
سازواری: تَوْفِيق ج ۱ ص ۱۳۸ س ۱۱
سال زده: مَسْنُون ج ۱ ص ۵۰۴ س ۵
سایه و آنها: ظَلَّل ج ۲ ص ۹۷۱ س ۱۴
سپاس نهاد: أَنْعَمَ
أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ: سپاس نهاد خدای
بریشان ج ۱ ص ۱۳۹ س ۶
سپاس نهم: نَمَنَّ ج ۲ ص ۷۷۵ س ۱۱
سپردن جای: مُسْتَوْدِع ج ۱ ص ۲۲۳ س ۶
سپردن جای: مَوْطِئٌ، ج ۱ ص ۳۴۱
س ۱۶.
سپندان دانه: خَزَدَل ج ۲ ص ۸۳۴ س ۴
سپید جامگان: حَوَارِیْن ج ۱ ص ۱۸۸
س ۷
سپید ساز: شَبَّاب ج ۲ ص ۱۲۶۰ س ۱۴
سُتَبَّه: مَرِيد
وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا:
ونمی‌خواهند مگر دیوی ستنه را ج ۱
ص ۱۴۷ س ۱۹ و ج ۲ ص ۶۶۳ س ۱۱
سُتَبَّه: عَفْرِيت ج ۲ ص ۷۴۹ س ۱۳
ستنبه: مَارِد ج ۲ ص ۹۲۶ س ۱۲
ستوه: أَقْبَ
أَقْبَ لَكُمْ: ستوه باداشما را ج ۲
ص ۶۴۷ س ۱۷
ستیزه کار: غَنِيْد ج ۱ ص ۳۸۶ س ۱۹

زبانۀ آتش: شِهَاب ج ۱ ص ۵۰۳ س ۱۰
زخم آب: مَوْج، ج ۱ ص ۳۸۴ س ۱۱
زشت کاری: فَاحِشَة ج ۱ ص ۱۳۱
س ۱۲
زفت: غَلِيْظ ج ۱ ص ۴۸۹ س ۳ و ج ۲
ص ۸۳۵ س ۹
زمان زده: أَجَلَ
إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى: تا زمان زده نام برده
ج ۱ ص ۵۱ س ۱۳ و ص ۳۰۸ س ۷
زمان زدگان: مُنْظَرِین ج ۱ ص ۲۴۲
س ۱۱ و ص ۵۰۵ س ۱
زنان پای گشاده: مُطْلَقَات ج ۱ ص ۳۹
س ۵
زندگانی نخستین: الْحَيَوة الدُّنْيَا ج ۱
ص ۱۵ س ۴ و ص ۳۴ س ۱۷ و ص ۸۰
س ۸
زندگانی نزدیک ترین: الْحَيَوة الدُّنْيَا ج ۱
ص ۱۵ س ۷ و ص ۳۵ س ۱۵
زنهار جای: مُسْتَوْدِع ج ۱ ص ۳۷۹ س ۲
زنهاردار: آمِن ج ۲ ص ۷۳۳ س ۲۰
زنهار بها: أَمَانَات ج ۱ ص ۱۳۷ س ۱۵ و
ص ۲۹۴ س ۱۶
زیانندن: إِخْيَاء ج ۱ ص ۱۰۲ س ۱۷ و
ج ۱ ص ۵۰۳ س ۲۰
زیشها: مَعَايِش ج ۱ ص ۲۴۲ س ۲ و
ص ۵۰۳ س ۱۳

ژ

ژشتی: الْمُكْرَج ج ۲ ص ۸۲۴ س ۸

- سمانی: السَّوْلَى ج ۲ ص ۶۲۵ س ۴
 سنا: خَرَدَل ج ۲ ص ۴۶۵ س ۱۷
 سنگ درشت: اَلْمَرَوَة
 إِنَّ الصَّفا وَالْمَرَوَة مِنْ شعائر الله:
 بدرستی که آن سنگ نسو و سنگ درشت
 نشانهای خداست [عزوجل] ج ۱ ص ۲۶
 س ۱۴
 سنگ نسو: الصَّفا ج ۱ ص ۲۶ س ۱۴
 سو: نَفْحَة ج ۲ ص ۶۴۵ س ۱۴
 سه گان: ثَلَاث ج ۱ ص ۱۲۵ س ۱۳
 سیکی: ثُلُث ج ۱ ص ۱۳۷ س ۱۰
- ش
- شادروانها: زَرَابِي ج ۲ ص ۱۳۲۹ س ۴
 شبنگاه: لَيْل ج ۱ ص ۳۱ س ۱۵
 شبنگاه: عِشاء ج ۱ ص ۴۰۴ س ۱۹
 شبنگاه شکهمند: المشعر الحرام ج ۱
 ص ۳۳ س ۱۶
 شبی خون: بَيَات
 أَنْ يَأْتِيَهُمْ بِأُنْبِيَاءَ وَهُمْ نَائِمُونَ:
 ج ۱ ص ۲۵۴ س ۶
 شپور: صُور ج ۱ ص ۲۱۹ س ۷ ج ۲
 ص ۷۵۵ س ۷
 شد آمد: اِخْتِلَاف ج ۲ ص ۶۹۳ س ۳
 شکوه ندارید: لَا تَرْجُونَ ج ۲ ص ۱۲۴۸
 س ۷
 شُكْه دارید اورا: تُوقِرُوهُ ج ۲
 ص ۱۰۶۶ س ۶
 شکهمند: الْحَرَام
 يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ ج ۱
- ستیهند: غَنِيْد ج ۱ ص ۴۸۸ س ۱۸ و
 ج ۲ ص ۱۲۶۴ س ۴
 ستهیدن: مُجَادَلَة ج ۲ ص ۶۶۴ س ۱۵
 سخت راست ونسو: صَفْصَفًا: فَيَذَرُهَا قَاعًا
 صَفْصَفًا: پس بگذارد آن را هامونی سخت
 راست ونسوج ۲ ص ۶۲۸ س ۹
 سختهیهای او: مَوَازِيْنُهُ ج ۱ ص ۲۴۱
 س ۱۵ و ج ۲ ص ۱۳۷۶ س ۱۰
 سران ومهینان: الْمَلَأ ج ۱ ص ۲۴۹ س ۷
 و ص ۲۵۵ س ۱۱
 سرای بازپسین: الْآخِرَة ج ۱ ص ۲
 س ۱۱ و ص ۳۴ س ۵
 سرای پایستگی: دَارُ الْقَرَار ج ۲ ص ۹۸۹
 س ۸
 سردبانان: زَاهِدِيْن ج ۱ ص ۴۰۵ س ۱۲
 سردرکشنده: خَتَّاس ج ۲ ص ۱۴۲۲
 س ۷
 سرکش: فِرْعَوْن ج ۲ ص ۶۱۹ س ۹
 سرگین: قَرْث ج ۱ ص ۵۲۰ س ۱۰
 سرنجام وعاقبت: تَأْوِيل:
 وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ: ج ۱ ص ۷۹
 س ۵
 سروازد: أَبِي ج ۱ ص ۷ س ۱۰ ص ۵۰۴
 س ۱۳ و ج ۲ ص ۶۲۲ س ۸
 سست گرفتگان: مُسْتَضْعِفِيْن ج ۱
 ص ۱۴۰ س ۳
 سست یافتگان: مُسْتَضْعِفِيْن ج ۱ ص ۱۴۴
 س ۱۵
 سگالش: كَيْد ج ۱ ص ۱۴۰ س ۸
 سگالش: مَكْر ج ۱ ص ۳۶۳ س ۱۵

س ۱ و ص ۴۵ س ۹
 فادوئی و خلاف کردند: اِخْتَلَفُوا ج ۱
 ص ۲۹ س ۱۰
 فادوا: مُخْتَلِفٌ ج ۱ ص ۵۲۰ س ۱۸ ج ۲
 ص ۱۱۱۰ س ۱۲
 فادوا: شَتَّى ج ۲ ص ۱۳۴۴ س ۷
 سَعَيْكُمْ لَشَتَّى: بدرستی که کار شما
 فادواست ج ۲ ص ۱۳۴۴ س ۷
 فادوائی: اِخْتِلَافٌ ج ۱ ص ۱۰۸ س ۱۱ و
 ج ۱ ص ۳۶۱ س ۵
 فادواگشتن: تَقَلُّبٌ ج ۱ ص ۱۰۹ س ۱۳
 فادوا می‌گردانیم: نُصْرِفُ ج ۱ ص ۲۱۷
 س ۱۸

فانرسند: لَا يُحِيطُونَ ج ۱ ص ۴۶ س ۱
 فاوا انداختند: فَتَنَازَعُوا ج ۲ ص ۶۲۳
 س ۲
 فاواگشتن: سَبَحَ
 إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا ج ۲
 ص ۱۲۵۹ س ۱۰

فراپذیر: تَقَبَّلَ ج ۱ ص ۲۱ س ۲۰
 فراخ دست: الْمُوسِعُ ج ۱ ص ۴۱ س ۱۵
 فراخ دستی: سَعَةً ج ۲ ص ۱۲۱۷ س ۱۶
 فراخ عطا: وَاسِعٌ ج ۱ ص ۲۰ س ۱
 فراخ کار: وَاسِعٌ ج ۱ ص ۴۷ س ۱۹
 فراخنا: عَرَضَ ج ۱ ص ۹۸ س ۱۱
 فراخواستن: دُعَاءٌ ج ۱ ص ۵۳۱ س ۱۴
 فراخواسته: مَسْئُولٌ ج ۲ ص ۷۱۸ س ۶
 فراخواهید: تَسْأَلُوا ج ۱ ص ۱۸ س ۱۸
 فرارسیده: مُجِئٌ ج ۱ ص ۹۶ س ۱۷
 فراستده: مَقْبُوضَةٌ ج ۱ ص ۵۲ س ۱۱

ص ۳۶ س ۱۶
 شکهمند: الْمُحَرَّمُ ج ۱ ص ۴۹۱ س ۱۴
 شکهمند: عزیز ج ۲ ص ۱۰۰۳ س ۴
 شمار کردن: الْحِسَابُ ج ۱ ص ۴۸۲
 س ۱۴
 شبهه نکردند: لَا يَتَشَبَّهُونَ ج ۱ ص ۲۶۳
 س ۱۲
 شنواتمامی: سَمِيعٌ ج ۱ ص ۳۰ س ۱۰
 شورانگیزنده: الْوَسْوَاسُ ج ۲ ص ۱۴۲۲
 س ۷
 شوی داشتگان: ثَيِّبَاتٌ ج ۲ ص ۱۲۲۱
 س ۱۴

ص - ظ

صواب کاری او: رُشْدُهُ
 وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ ج ۲
 ص ۶۴۶ س ۷
 طاق: مَشْكُوهٌ
 مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكُوهٍ فِيهَا مِضْبَاحٌ:
 داستان نور او چون طاقی است که در آن
 چراغی بود ج ۲ ص ۷۰۴ س ۱۳
 ظاهر کنند: يُظَاهِرُونَ ج ۲ ص ۱۱۷۲
 س ۸

ع

عهد گران: إِضْرِجَ ج ۱ ص ۹ س ۱۰

ف

فادوئی کردند: اِخْتَلَفُوا ج ۱ ص ۳۶

ج ۱ ص ۲۲۳ س ۱۰
 کاردوها: الاكمام ج ۲ ص ۱۱۴۹ س ۱۴
 کاراران: وَكَيْل ج ۱ ص ۱۰۵ س ۱۲ و
 ص ۱۴۱ س ۱۱ و ص ۵۳۸ س ۱۵
 کاز: سَفِّ ج ۲ ص ۶۴۴ س ۱
 کاز آن را: سَمَكُهَا
 رَفَعَ سَمَكُهَا فَسَوَّيْهَا ج ۲ ص ۱۲۹۴
 س ۳
 کاز دوزخ: سَبَّحَ ج ۲ ص ۱۳۰۷ س ۱۴
 کازه: سَفِّ ج ۱ ص ۵۱۴ س ۱۷
 کازها: غُرُوش ج ۱ ص ۴۷ س ۱ و
 ص ۵۷۱ س ۱۵
 کاست کاری: خَائِنَتُهُ
 وَلَا تَرَالُ تَطْلُعُ عَلَى خَائِنَتِهِ مِنْهُمْ ج ۱
 ص ۱۷۰ س ۱۴ و ج ۲ ص ۹۸۶ س ۵
 کاستگاران: خائنین ج ۱ ص ۱۴۶ س ۶
 کپیان: قِرْدَةَ ج ۱ ص ۲۶۴ س ۱
 گدخدأ: سَيْد ج ۱ ص ۴۰۶ س ۸
 کرجفوی بریان: السَّلْوَى ج ۱ ص ۱۰
 س ۷

کرد: بَرَقَ

يَكَادُ سَنَابَرُوه يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ:
 نزدیک بودی که روشنائی بخنوه آن [یعنی
 کرد] ببردی چشمها را. ج ۲ ص ۷۰۶

س ۳

کشی کننده: مُخْتَال ج ۲ ص ۸۳۴ س ۱۱
 کماریدن: تَبَسَّمَ ج ۲ ص ۷۴۷ س ۹
 کم سنجندگان: مُطَفِّفِينَ ج ۲ ص ۱۱۰۷
 س ۴

فراشنوید: اِسْمَعُوا ج ۱ ص ۶ س ۱۷
 فراغت گاه: العَائِط ج ۱ ص ۱۳۴ س ۱۹
 فراگذار ایشان را: مَهْلَهُمْ ج ۲ ص ۱۲۶۰
 س ۵
 فراگذارندگان: العَافِينَ ج ۱ ص ۹۸
 س ۱۴
 فرا گذاشت: عَفَى ج ۱ ص ۳۱ س ۱۲ و
 ص ۱۰۱ س ۱۲
 فرا گذاشتن: الصَّفْح ج ۱ ص ۵۰۸ س ۵
 فرا می یافتند: كَانُوا يَفْتَرُونَ ج ۱ ص ۸۱
 س ۱۹
 فراهرسوی: آتَمًا ج ۱ ص ۱۹ س ۲۰
 فرغول کاری: غَفْلَةً ج ۲ ص ۶۴۰ س ۴
 فروترینان: اَسْفَلِينَ ج ۲ ص ۹۳۳ س ۶
 فروختکاری کردند: شَرَوْا ج ۱ ص ۱۸
 س ۳
 فروشیدن جای آفتاب: مَغْرِب ج ۱
 ص ۱۹ س ۲۰، ص ۲۴ س ۵
 فروشوندگان: اَقْلِينَ ج ۱ ص ۲۱۹ س ۱۴

ق

قافیت گوی: شَاعِر ج ۲ ص ۶۴۰ س ۱۵
 وص ۱۱۱۹ س ۱۴ و ص ۱۲۳۹ س ۱۰

ک

کاردو: طَلَعَ
 وَزُرُوعٍ وَتَحُلَّ طَلْعُهَا هَضِيمٌ: وکشتهها
 و خرما بنانی که کاردوی آن [یعنی میوه
 آن] برهم نشسته ج ۲ ص ۷۳۶ س ۱۳ نیز

کنده: حُفْرَة ج ۱ ص ۹۴ س ۴
 کنده: بَرَزَخ ج ۲ ص ۶۲۵ س ۵
 کوراب: سَراب ج ۲ ص ۷۰۵ س ۶ و
 ص ۱۲۸۹ س ۸
 کورگی: جَاهِلِيَّة ج ۱ ص ۱۷۷ س ۸
 کوههای بیخ آو: رَوَاسِي ج ۱ ص ۴۷۵
 س ۱۱؛ ج ۲ ص ۶۴۳ س ۱۷
 کیش بکیش شوندگان: الصَّابِئُون ج ۱
 ص ۱۸۰ س ۱۱

گ

گبرگی: جَاهِلِيَّة ج ۲ ص ۸۵۲ س ۱۳
 گردندگان: طَائِفِينَ ج ۱ ص ۲۱ س ۱۲
 گردن نهادگان: خَاضِعِينَ ج ۲ ص ۷۲۶
 س ۸
 گردیده بد: دَائِرَةُ السُّوء ج ۲ ص ۱۰۶۵
 س ۱۷
 گرم: غَظِيط ج ۱ ص ۹۶ س ۱۲ و
 ص ۳۲۳ س ۱۱۰
 گزاف کاران: مُسْرِفِينَ ج ۱ ص ۲۳۰
 س ۲ و ص ۳۶۲ س ۴
 گزاف کردن: إِسْرَاف ج ۱ ص ۱۲۶
 س ۵
 گست: مُنْكَر
 تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ
 ج ۲ ص ۶۷۴ س ۱۰
 گسترگاه: مِهَاد ج ۱ ص ۳۵ س ۲
 گست روی کند شما را: لَيْسُوْهُوا
 وَجُوهَكُمْ ج ۱ ص ۵۳۱ س ۴

گشاده: حَلَال ج ۱ ص ۲۸ س ۶
 گشی کننده: مُخْتَال ج ۱ ص ۱۳۴ س ۱
 گمان مند: مُرِيب ج ۲ ص ۱۱۰۶ س ۱۵
 گمان مندان: مُتَمَرِّين ج ۱ ص ۲۵ س ۷
 گم بودگی: ضَلَالَة ج ۱ ص ۲۹ س ۷ و
 ص ۲۴۴ س ۸
 گندم گون: آذَم
 وَيَا آذَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ
 الْجَنَّةَ: ای گندم گون، آرام گیر تو و جفت
 تو در بهشت ج ۱ ص ۲۴۲ س ۱۸
 گوشه: غُرْوَة
 فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى:
 بدرستی که چنگ درزد بگوشه استوار
 ج ۱ ص ۴۶ س ۵، نیز ج ۲ ص ۸۳۵ س ۵
 گوهر گداخته: مُهْل ج ۲ ص ۱۲۴۲
 س ۱۳

ل

لت: عَصَا ج ۱ ص ۲۵۵ س ۹
 لغط و شغب درافکنید: اَلْقُوا
 وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا
 الْقُرْآنِ وَالْغَوَافِيهِ: و گفتند آن کسهائی که
 نبرویدند مشنویید این قرآن را و لغطی
 و شغبی درافکنید در آن ج ۲ ص ۱۰۰۰
 س ۱۷
 لوش: حَمَأ ج ۱ ص ۵۰۴ س ۵

(۱) در فرهنگ لغات قرآن شماره ۴ این کلمه «غلغل
 کنید» معنی شده است (صفحه ۷۷)

لوش گن: حَمِيَّة ج ۱ ص ۵۷۷ س ۷

ص ۶۴۴ س ۴

می‌واخرد: بَشْرَى ج ۱ ص ۳۵ س ۳

می‌وازند: يَتَهَيَّ ج ۱ ص ۵۲۳ س ۲۰

می‌هنگام کند شما را: يَعِدُّكُمْ ج ۲ ص ۶۸۸ س ۱۸

ن

نابرویدگان: كُفَّار ج ۱ ص ۱۹ س ۱
نابیداکننده گناه: عَفَّو ج ۱ ص ۱۳۵

س ۲

ناروانی: كَسَاد ج ۱ ص ۳۲۴ س ۱۸
ناروی: مُنْكَر ج ۱ ص ۱۸۲ س ۳
ص ۵۲۳ س ۲۰

ناروی: بَاطِل ج ۲ ص ۶۷۳ س ۵؛ و ص ۸۳۶ س ۶

ناسزا: بَاطِل ج ۱ ص ۸۸ س ۲۰
ناسیده: رَمِيم ج ۲ ص ۱۱۱۳ س ۱۲ناشایست: بَاطِل ج ۱ ص ۳۱ س ۱۹
نامانده: غَيْر مُتَشَابِه ج ۱ ص ۲۲۳ س ۱۱نانبیسندگان: اُمِّيِّين ج ۱ ص ۸۱ س ۶؛ و
ج ۲ ص ۱۲۰۵ س ۶

نبی: بَلَى ج ۱ ص ۱۴ س ۹

نبیک: بَلَى

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ: نبیک بیشتر
ایشان برویده نمی‌باشند. ج ۱ ص ۱۷

س ۱۲

نیوسد: لَا يَحْتَسِبُ ج ۲ ص ۱۲۱۶ س ۱۷
نُرسِت: زَفِير ج ۲ ص ۶۵۲ س ۴ و ص

۷۱۷ س ۱۶

نرسِت: شَهيق ج ۱ ص ۳۹۳ س ۲ و ج ۲

م

مادریان: اُمِّيُّون ج ۱ ص ۱۳ س ۱۸
مراگم کردی: اَغْوَيْتَنِي ج ۱ ص ۲۴۲

س ۱۲

مُردماند: مِيرَاث ج ۱ ص ۱۰۶ س ۱۸
مزدگان ده: بَشْرَىوَبَشْرَى الصَّابِرِينَ: وِزْدگان ده
شکیبایان را ج ۱ ص ۲۶ س ۹
مزگت: مَسْجِد ج ۱ ص ۲۴۴ س ۵
مسکاره: مَسْكَروَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخْلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ
مِنْهُ مَسْكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا: وازمیوها خرمابنان
و انگورها فرامی‌گیرید ازان مسکاره‌ای
[...] و روزی نیکوج ۱ ص ۵۲۰ س ۱۲مشرق تابستانی و زمستانی: مَشْرِقَيْن ج ۲
ص ۱۰۲۱ س ۸
مُکاس: اِلْحَافلَا تَسْأَلُونَ النَّاسَ اِلْحَافًا: نخواهند از
مردمان بستهیدن و مُکاس ج ۱ ص ۵۰
س ۴

ملخ پیاده: قُمَّل ج ۱ ص ۲۵۸ س ۱

موی روی: لَخِيَّة ج ۲ ص ۶۲۷ س ۱

می‌بیوسند: يَظْمَعُونَ ج ۱ ص ۲۴۷ س ۵

می‌شارد: يَتَفَجَّرُ ج ۱ ص ۱۳ س ۵

می‌شکوهی: تَخْشَى ج ۲ ص ۸۵۳ س ۱۱

می‌گردند سینا و کنان: يَسْبَحُونَ: وَالشَّمْسُ
وَالْقَمَرُ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ج ۲

س ۹
نیکو داشت کردی: اَنْعَمْتَ ج ۱ ص ۱
س ۱۰
نیم بالشها: نَمَارِقِ ج ۲ ص ۱۳۲۹ س ۳

و

وا: اِلَى
اولئک یَدْعُوْنَ اِلَیَّ النَّارِ: ایشانند که
واخوانند شما را و آتش ج ۱ ص ۳۸ س ۲
وا: مَعَ ج ۱ ص ۲۱۸ س ۵
وابرنده: کَاشِفٌ
وَ اِنْ یَمْسَسْکَ اللّٰهُ بِضُرْفَلَا کَاشِفٍ
لَّهٗ اِلَّا هُوَ: و اگر برسانند بتو خدای
[تعالی] گزند و ابرنده نبود آن را مگر او
ج ۱ ص ۲۱۰ س ۱۰
وابریده: فَرِیضَةً ج ۱ ص ۴۲ س ۱
واپس گذاشتگان: مُخَلَّفُونَ ج ۱
ص ۳۳۴ س ۱۷
واز بالابد: یَبْحَثُ ج ۱ ص ۱۷۳ س ۹
وازداشت خواهم او را بتو:
اَعِیْذُهَا بیک ج ۱ ص ۸۳ س ۱۳
وازد کنندگان: نَاهُونَ ج ۱ ص ۳۴۰ س ۶
وازمی خوانند: یَدْعُوا ج ۱ ص ۳۶۴ س ۱۵
واشگونه: مِنْ خِلَافِ ج ۱ ص ۱۷۴ س ۱
واکوشید: جَاهِدَ ج ۱ ص ۳۲۵ س ۵
وامانده: بَقِیَّةَ ج ۱ ص ۳۴ س ۳
وامانده: دَابِرَ ج ۱ ص ۲۵۰ س ۱۹
وامی زبید: تَتَهَوَّنَ ج ۱ ص ۹۵ س ۱

ص ۱۲۲۶ س ۱
نُرْسَتْ آن: حَیْسِیْهَا
لَا یَسْمَعُونَ حَیْسِیْهَا: نشنوند آواز و
نرست آن ج ۲ ص ۶۵۲ س ۸
نرّه آب: مَوْجِ ج ۱ ص ۳۶۴ س ۱، ج ۲
ص ۷۰۵ س ۱۰
نژنده ان: خَاشِعِیْنَ ج ۲ ص ۱۰۱۳ س ۱۹
نژندی: دِلَّةَ ج ۱ ص ۱۱ س ۴ و ص ۹۵
س ۷
نفریدن: لَعَنَ ج ۱ ص ۳۳۲ س ۱۳ و ج ۲
ص ۱۱۱۰ س ۱۴
نفریدگان: مَلْعُونِینَ ج ۲ ص ۸۵۸ س ۲
نگاه وان: حَفِیْظَ ج ۱ ص ۱۴۱ س ۷
نمی بیوسیدی: مَا کُنْتُ تَرْجُوْا ج ۲
ص ۷۸۶ س ۱۷
نوافریننده: بَدِیْعَ ج ۱ ص ۲۰ س ۵،
ص ۲۲۳ س ۱۶
نواختگان: مُکْرَمِیْنَ ج ۲ ص ۹۱۶ س ۱۲
نهاد: سُنَّةٌ
وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِیْلًا.
ج ۱ ص ۵۴۰ س ۱۱
نهان کده ها: مَغَارَاتِ ج ۱ ص ۳۳۰
س ۱۵
نه بیک: بَلْ
بَلْ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ بِکُفْرِهِمْ: نه بیک
بنفریده است ایشان را خدای بشومی کفر
ایشان ج ۱ ص ۱۵ س ۱۵ و ص ۲۳ س ۳
نهفتگی کند: فَلِیَسْتَغْفِفَ ج ۱ ص ۱۲۶
س ۷
نهمار دروغ زن: کَذَابِ ج ۲ ص ۹۴۹

س ۱۹، و ص ۱۷ س ۱۷

وایست^۱: اِرْبَّة

أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَةِ: یا از پس
فراآیندگان که نه خداوند حاجت و

وایست^۱ باشند. ج ۲ ص ۷۰۳ س ۱۴

وخشایش: رَحْمَةً ج ۱ ص ۸۹ س ۱۰

وَرَسَتْ: تَعَالَى: تَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ
وَرَسَتْ آن خدای که پادشاهست و سزا

[بخدائی] ج ۲ ص ۶۲۹ س ۷ و ص ۶۹۶

س ۱۴

ورنیفتد: مَا تَسْقُطُ ج ۱ ص ۲۱۶ س ۱۷

وَرَوَارِهَا: غُرَف ج ۲ ص ۸۱۰ س ۱۵

وَرَوَارِهَا: غُرَفَات ج ۲ ص ۸۹۰ س ۱۶

وَشَكَرْده: حَيْث ج ۱ ص ۲۴۸ س ۹

وگستگی: سَوَاء ج ۱ ص ۱۷۳ س ۹

وی آگاهان: غَافِلُونَ ج ۱ ص ۲۲۸

س ۱۰

وی بیمان: آمِنِينَ ج ۱ ص ۴۱۶ س ۳

ویداد گران: ظَالِمِينَ ج ۱ ص ۱۶ س ۱۹

ویداد نکند: لَا تَظْلِمُ ج ۱ ص ۳۶۷ س ۱۲

ویزار: بَرِيٍّ ج ۱ ص ۲۱۹ س ۱۸، ج ۲

ص ۷۴۰ س ۱۵

ویژه کاران: مُخْلِصِينَ ج ۱ ص ۴۰۶

س ۶، ج ۲ ص ۹۳۱ س ۱۴

ویژه کردگان: مُخْلِصِينَ ج ۱ ص ۲۴۴

س ۶

ویستود شدند: كَفَرُوا ج ۱ ص ۱۵

ه

هاشکارا: جَهْرَةً ج ۱ ص ۲۱۵ س ۱

هام پشت می‌باشید: تَظَاهَرُونَ ج ۱

ص ۱۵ س ۱

هام زادان: أَتْرَاب ج ۲ ص ۹۵۵ س ۶

و ج ۲ ص ۱۲۹۰ س ۴

هزینه کنند: يُنْفِقُونَ ج ۱ ص ۳۶ س ۱۰

هزینه کنید: أَنْفِقُوا ج ۱ ص ۴۵ س ۱۲

هست داند: يَعْلَم

وَلْيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ: و تا هست داند

برویدگان را ج ۱ ص ۱۰۴ س ۹ - و س

۱۱

همباز آرند: يُشْرِكُونَ ج ۱ ص ۳۶۳ س ۶

همبازان شما: شُرَكَاءُكُمْ ج ۱ ص ۲۱۱

س ۶

هم گردن کردگان: مُقَرَّرِينَ: وَتَرَى

الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّرِينَ فِي الْأَصْفَادِ:

و بینی گناه کاران را آن روز هم گردن

کردگان [بادیوان] دربندها. ج ۱

ص ۹۳ س ۶؛ و ج ۲ ص ۷۱۷ س ۱۸

همبازان: مُشْرِكُونَ: ج ۲ ص ۹۲۸ س ۱۸

همیشه پابنده: قِيَوْم ج ۱ ص ۴۵ س ۱۵

هنگام گاه: مِيقَات ج ۱ ص ۲۶۱ س ۱۳

هنگام می‌کند شما را: يَعِدْكُمْ ج ۱

ص ۴۹ س ۴

هوسپاس: شَاكِر ج ۱ ص ۱۵۲ س ۱۵

(۱) در برهان قاطع آمده است: وایست بمعنی وایا

باشد که حاجت و مراد و مقصد و ضروری است.

ی

یا: أ

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
 أَنْفُسَكُمْ: یا می‌فرمائید مردمان را به
 پس روی کردن و فراموش می‌کنید تنهای
 شما را ج ۱ ص ۸ س ۱۵
 یک رویه بودم: أَسَلَّمْتُ ج ۱ ص ۲۲
 س ۱۱

یک رویه کردم: وَجَّهْتُ ج ۱ ص ۲۱۹
 س ۱۹
 یگانه کند: يَخْتَصُّ ج ۱ ص ۱۸ س ۱۱
 یگان یگان: فُرَادَى ج ۲ ص ۸۹۲ س ۳
 یله کردن: سَرَّاح
 وَأَسْرَحَكُنَّ سَرَّاحاً جَمِیلاً: و یله کنم
 شما را یله کردن نیکو ج ۲ ص ۸۵۱
 س ۱۶.

فصل دوم

لغات قرآنی و معادل های فارسی آن

آبا: پدر ۸۵۴/۴۰/۳۳	«۶»
آباکُم: پدر شما ۴۱۳/۸۰/۱۲	آبا: چرازارها
آبانانا: پدر ما ۴۰۴/۸/۱۲	وَفَاكِهَةً وَآبًا: ومیوه و چرازارها سوره ۸۰
آباهُم: به پدر ایشان	آیه ۳۱ صفحه ۱۲۹۹
وجاءوا آباهم عشاء یبکون: و آمدند به پدر ایشان شبنگاهی می گریستند	آبدأ: هرگز ۱۷۲/۲۷/۵؛ ۱۶/۹۵/۲
۴۰۴/۱۶/۱۲	۳۳۵/۸۴/۹؛ ۳۳۵/۸۵/۹
أَبُوهُمْ: پدر ایشان ۴۱۲/۶۸/۱۲	۷۰۱/۱۷/۲۴؛ ۵۶۸/۲۰/۱۸
۴۱۵/۹۴/۱۲	آبدأ: همیشه ۱۳۷/۵۶/۴
أَبُوهُمَا: پدر ایشان ۵۷۶/۸۲/۱۸	۱۱۹۳/۴/۶۰؛ ۱۴۸/۱۲۱/۴
آبْنِه ← لِآبْنِه: پدر او را	آبق: بازگریخت ۹۳۶/۱۳۹/۳۷
وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبْنِهَ آزر: چون گفت ابراهیم پدر او را آزر ۲۱۹/۷۴/۶	الإبل: اشتر ۲۳۰/۱۴۴/۶
۳۴۰/۱۱۵/۹	الإبل: شتر ۱۳۲۹/۱۷/۸۸
آبْنِه ← لِآبْنِه: پدر خویش را	آبابیل: گله گله
إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبْنِهَ ۴۰۳/۴/۱۲	وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ: و بفرستاد بریشان مرغان گله گله ۱۳۸۴/۳/۱۰۵
	آبا: پدری ۴۱۳/۷۸/۱۲

آبِی: نخواستند
فَآبِیْ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا: نخواستند
بیشتر مردمان مگر ناسپاسی ۵۴۱/۸۹/۱۷

آبُوا: سروا زدند ۵۷۶/۷۷/۱۸

آبِیْن: نخواستند
فَآبِیْنِ أَنْ یَحْمِلُنَهَا: نخواستند که فرا پذیرند
آن را ۸۵۹/۷۲/۳۳

تَابِی: نخواهد
وَتَابِی قُلُوبُهُمْ وَاکْثَرَهُمْ فَاسِقُونَ: وخواهد
دل‌های ایشان [موافقت شما] و بیشتر
ایشان بیرون شوندگان اند [ازعهد]
۳۲۲/۹/۹

تَابَ ← لَا تَابَ: باز نباید ایستاد
وَلَا یَابُ کَاتِبُ أَنْ یُکْتَبَ کَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ:
و باز نباید ایستاد [آن را] نویسنده که
بنویسد چنانکه درآمخته بود او را خدای
۵۱/۲۸۳/۲

تَابَ ← لَا تَابَ: ابا مکنندا
وَلَا یَابُ الشَّهْدَاءُ إِذَا مَادَعُوا: و ابا مکنندا
گواهان چون بخوانند ایشان را [بگواهی]
۵۲/۲۸۳/۲

تَابِی: نخواهد
وِیَابِیَ اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورُهُ: وخواهد خدای
مگر آنکه تمام کند روشنائی او را
[بِحَجَّت] ۳۲۶/۳۳/۹

آتِی: آمد
آتَاكَ: آمد بتو ۶۱۸/۹/۲۰ و

لَا یَبِیْهِ ۶۰۱/۴۱/۱۹
آبُوا: مادر و پدر او ۵۷۶/۸۰/۱۸

آبَوْنُکَ: دو پدر تو
یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ عَلَی آلِ یَعْقُوبَ کَمَا
آتَمَّهَا عَلَی آبَوِیْکَ مِنْ قَبْلِ اِبْرَاهِیْمَ وَ اسْحَقَ
۴۰۳/۶/۱۲

آبَوْنِیْهِ: مادر و پدر خویش را
۴۱۶/۹۹/۱۲

آباء: پدران ۷۰۳/۳۱/۲۴

آباءُکُمْ: پدران شما را ۳۴/۲۰۰/۲

آباءُکُمْ: پدران خویش را ۳۲۴/۲۴/۹

آباءُهم: پدران ایشان را ۶۴۵/۴۴/۲۱

آباءُهم: به پدران ایشان ۶۹۱/۶۸/۲۳

آبَاؤُکُمْ: پدران و مادران شما
آبَاؤُکُمْ وَ آبْنَاؤُکُمْ لَا تَدْرُونَ آتِیَهُمْ اقْرَبَ
لَکُمْ نَفْعًا: پدران و مادران شما اند و پسران
شما، شما ندانید که کدام ایشان نزدیکتر
مرشما را به منفعت ۱۲۷/۱۱/۴

آبَاؤُکُمْ: پدران شما ۱۳۰/۲۲/۴

آبَائُکَ: پدران ترا

قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَالْآبَائُكَ: گفتند ما
پرستیم خدای ترا و خدای پدران ترا
۲۲/۱۳۳/۲

آبائی: پدران خویش ۴۰۸/۳۸/۱۲

آبی: سروازد ۶۲۲/۵۶/۲۰؛ ۷/۳۴/۲

اَوْتِئْتُمْ: بدادندشمارا ۸۹/۷۳/۳	۱۳۲۸/۱/۸۸
آيَةً: آینده ۵۰۸/۸۵/۱۵	آناگم: بشما آید ۲۱۴/۴۰/۶
اِيتَاء: دادن ۵۲۳/۹۰/۱۶	۲۱۵/۴۷/۶
الْمُؤْتُونَ: دهندگان ۱۵۴/۱۶۱/۴	آنانا: آمد بما ۱۲۶۶/۴۷/۷۴
آثَانًا: خنورها	آتت به: بیاورد عیسی را
ومن اصوافها و اوارها وأشعارها آثَانًا ومتاعاً:	فَآتت به قومها: بیاورد [مریم] عیسی را
و از پشم‌های آن و شترپشم آن و بزمویه‌های	بقوم خویش ۵۹۹/۲۶/۱۹
آن خنورها [چون پلاس و بالش و توبره]	آتیا: بیامدند ۵۷۶/۷۷/۱۸
و برخورداری ۵۲۲/۸۰/۱۶	تأتی: می‌آید ۵۲۶/۱۱۱/۱۶
آثَانًا: کالای خانه ۶۰۵/۷۳/۱۹	يَاتِيكَ: بتو آید ۵۰۹/۹۹/۱۵
يُؤْتَرُ: روایت می‌کنند	آتی: بدهد
فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ ۱۲۶۴/۲۴/۷۴	وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ
آتَر: برگزیده بود ۱۲۹۴/۳۷/۷۹	وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ: و بدهد خواسته بر
تُؤْتَرُونَ: برگزینید ۱۳۲۶/۱۶/۸۷	دوستی آن خویشاوندان را و بی پدران را و
آتر: پی ۶۲۷/۹۶/۲۰	در ویشان را ۲۹/۱۷۷/۲
آتر: نشان ۱۰۷۰/۲۹/۴۸	آناگم: بداد شما را ۱۷۲/۲۲/۲
آثار: نشانه‌ها ۸۲۲/۴۹/۳۰	آتینا: ما بدادیم ۱۵/۸۷/۲؛ ۹/۵۳/۲
آثارهم: پی ایشان ۱۷۶/۴۹/۵	تُوتُوا لَا تُوتُوا: مدهید ۱۲۶/۵/۴
آثارهم: پیه‌ای ایشان ۵۶۶/۶/۱۸	يُوتِي: بدهد ۴۴/۲۴۷/۲
آثارهما: پیه‌ای ایشان ۵۷۴/۶۴/۱۸	سَيُوتِنَا: زود بود که بدهد ما را
آثَارَةٌ: بقیت	۳۳۱/۶۰/۹
اَتُونِي بكتاب من قبل هذا أو آثَارَةً مِنْ	آینا: بده ما را ۳۴/۲۰۰/۲
علم: بمن آرید بنامه‌ای از پیش این	أوتوا: بدادند ایشان را ۱۷/۱۰۱/۲
[قرآن] یا بقیت از علم ۱۰۴۳/۳/۴۶	۲۴/۱۴۴/۲

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ
فَرِيضَةً: آنچه برخوردارى گرفتيد بدان از
زنان بدهيد ايشان را كاوين هاى ايشان

پديد کرده. ۱۳۱/۲۴/۴

أُجُورَهُنَّ: كابين ايشان
وَأَتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ: و بدهيد كابين

ايشان بخوبى ۱۳۱/۲۵/۴

أُجُورَهُنَّ: مزد ايشان ۱۲۱۷/۶/۶۵

أَجَلْتُ: نام كردى

وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِى أَجَلْتُ لَنَا: و برسيديم بدان

زمان زده اى كه نام كردى ما را ۲۲۸/۱۲۸/۶

أَجَلْتُ: تأخير مى كنند

لَا تَى يَوْمَ أَجَلْتُ: کدام روز را تأخير

مى كنند ۱۲۸۴/۱۲/۷۷

أَجَل: زمان زده ۵۱/۲۸۳/۲

۲۰۸/۲/۶؛ ۱۴۰/۷۶/۴

أَجَل: زمان زد ۲۴۵/۳۳/۷

أَجَلَهُنَّ: زمان زد خويش ۴۰/۲۳۰/۲

مُؤَجَّل: هنگام کرده ۱۰۰/۱۵۴/۳

أَجَلِي: براى ۱۷۳/۳۵/۵

أَحَد: هيچ كس

ايحسب ان لن يَفْقِرَ عليه احد: چه پندارد

آدمى [...] كه توانا نبود بروى هيچ كس

۱۳۳۸/۵/۹۰

أَحَد: كس

ايحسب ان لم يره احد ۱۳۳۸/۷/۹۰

أَحَدُكُمْ: يكي را از شما ۳۰/۱۸۰/۲

أَحَدُكُمْ: يكي از شما ۱۱۰۱/۱۲/۴۹

إِحداهما: يكي از ايشان ۷۷۸/۲۶/۲۸

أَتَل: شورگزر ۸۸۷/۱۷/۳۴

إِنَّم: بزه ۲۹/۱۷۳/۲؛ ۱۵/۸۵/۲

بِإِلَانِم: بزه ۳۱/۱۸۸/۲

إِنَّم: بزه و حرجى ۳۴/۲۰۳/۲

إِنَّمَا: بزه اى ۱۰۶/۱۷۸/۳

آئيم: بزمند ۵۲/۲۸۴/۲

آئيمًا: بزه مندى ۱۲۷۴/۲۴/۷۶

آئمين: بزه كاران ۱۸۷/۱۰۹/۵

آثامًا: عقوبت بزه ۷۲۴/۶۸/۲۵

آئيم: بزه مند ۲۷۷/۲ ص ۵۰

آئيم: بزه كار ۷۴۱/۲۲۱/۲۶

تَأْتيم: در بزه افكندن ۱۱۱۹/۲۲/۵۲

تَأْتيم: به بزه آرنده

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيًا: نشنوند در

آن [بهشت] هيچ بيهوده اى و نه به بزه

آرنده اى ۱۱۵۸/۲۵/۵۶

أُجَاج: تلخ ۹۰۷/۱۲/۳۵؛ ۷۲۲/۵۳/۲۵

أُجَاج: طلخ ۱۱۶۲/۷۱/۵۶

تَأْجُرَتِي: مزدورى كنى مرا ۷۷۸/۲۷/۲۸

إِسْتَأْجَرُهُ: به مزد گير او را ۷۷۸/۲۶/۲۸

أَجْر: مزد ۱۰۵/۱۷۲/۳؛ ۱۰۵/۱۷۱/۳

۲۹۴/۲۸/۸

أُجُورُكُمْ: مزد هاى شما ۱۰۷/۱۸۵/۳

أُجُورَهُمْ: مزد ايشان ۸۷/۵۷/۳

أُجُورَهُنَّ: كاوين هاى ايشان

وَإِذَا لَا تَأْخُذُكَ خَلِيلًا: وآنگاه فرا گیرند	أَخَذَ: فرا گرفت ۹۰/۸۱/۳
ترا دوستی. ۵۴۰/۷۳/۱۷	۲۶۵/۱۷۱/۷
أَتَّخِذُ: گیرم ۲۱۰/۱۴/۶	أَخَذْتُ: بگرفتیم
أَتَّخِذَنَّ لَا تَتَّخِذَنَّ: هر آینه که فرا	ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا: پس بگرفتیم آن
گیرم ۱۴۸/۱۱۷/۴	کس‌ها را که کافر بودند [بعذاب]
تَتَّخِذُ: فرا می‌گیری ۲۱۹/۷۴/۶	۹۰۸/۲۶/۳۵
تَتَّخِذُوا لَا تَتَّخِذُوا: فرا مگیرید	خُذْ: فرا گیر ۳۳۸/۱۰۴/۹
۱۱۹۲/۱/۶۰	خُذْهُمْ: بگیریشان ۱۴۳/۹۰/۴
تَتَّخِذْ لَتَتَّخِذَنَّ: بدرستی که ما	يُؤْخَذُ لَا يُؤْخَذُ: فرانستاند
بسازیم	وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ ۹/۴۸/۲
لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا: بدرستی که ما	تُؤْخَذُنِي لَا تُؤْخَذُنِي: مگیر مرا
بسازیم برزبرایشان مزرگتی. ۵۶۸/۲۱/۱۸	۵۷۵/۷۳/۱۸
يَتَّخِذُ: می‌فراگیرد ۲۷/۱۶۵/۲	إِنَّا أَخَذْنَاهُمْ: فرا گرفتید ۸۰۶/۲۴/۲۹
أَخَذَ: گرفتار	۱۰۳۹/۳۴/۴۵
وَكَذَلِكَ أَخَذَ رَبِّيكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ	فَأَنَّا أَخَذْنَاهُمْ: فرا گرفتید شما ایشان را
ظَالِمَةٌ: و همچنین بود گرفتار خدای تو	۶۹۶/۱۱۰/۲۳
چون بگیرد شهرها را وایشان بیدادگران	إِنَّا أَخَذْنَاهُمْ: گرفتیم ایشان را
باشند ۳۹۲/۱۰۰/۱۱	۹۵۶/۶۱/۳۸
أَخَذَهُ: گرفتن	إِنَّا أَخَذْنَاهُمْ: فرا گیرد آن را
فَأَخَذَهُم أَخَذَهُ رَابِعَةً: بگرفت ایشان را	وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا:
گرفتن افزون از همه ۱۲۳۷/۹/۶۹	و چون بداند از آیت‌های ما چیزی فرا گیرد
أَخَذَهُم: فراستند ایشان ۱۵۴/۱۶۰/۴	آن را بخندستانی. ۱۰۳۶/۸/۴۵
أَخَذَ: گیرنده ۳۸۶/۵۵/۱۱	إِنَّا أَخَذْنَاهُمْ: فرا گرفتند ۱۵۳/۱۵۲/۴
أَخِذِينَ: فرا گیرنده باشند	إِنَّا أَخَذْنَاهُمْ: فرا گرفته‌اند ۱۷۸/۶۰/۵
أَخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ: فرا گیرنده باشند	۱۱۷۵/۱۶/۵۸
آن را که بداده بود ایشان را خدای ایشان	إِنَّا أَخَذْنَاهُمْ: فرا گیرند ترا

يَسْتَأْخِرُونَ ← لَا يَسْتَأْخِرُونَ: نه بایس

توانند ایستاد

وَلِكُلِّ أَمَةٍ أَجَلٌ فَاذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ

لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ

۲۴۵/۳۳/۷

مُسْتَأْخِرِينَ: واپس ماندگان

۵۰۴/۲۴/۱۵

آخِر: دیگر ۱۷۳/۳۰/۵؛ ۶۸۶/۱۴/۲۳

آخِر: آن دیگر ۴۰۷/۳۶/۱۲

آخِرَان: دوتن دیگر ۱۸۷/۱۰۹/۵

آخِرُونَ: گروهان دیگر ۳۳۸/۱۰۲/۹

آخِرُونَ: گروهی دیگر ۳۳۹/۱۰۷/۹

آخِرِينَ: گروهان دیگر ۱۴۳/۹۰/۴

الْآخِرِينَ: دیگران ۷۳۱/۶۴/۲۶؛

۷۳۱/۶۶/۲۶

اٰخِرِي: دیگر ۵۲/۲۸۳/۲؛ ۸۰/۱۳/۳

۶۱۹/۱۸/۲۰

اٰخِرِي: دیگری ۲۳۴/۱۶۵/۴

اٰخِرَاهُمْ: پسینانشان ۱۴۵/۳۷/۷

اٰخِر: دیگر ۳۰/۱۸۴/۲

الْآخِر: باز پسین ۱۱/۶۲/۲؛ ۲/۸/۲

آخِرِنَا: پسینان ما را ۱۸۸/۱۱۷/۵

الْآخِرِينَ: واپسینان ۷۳۲/۸۴/۲۶؛

۹۳۴/۱۰۷/۳۷

الْآخِرَةِ: سرای باز پسین ۲/۴/۲؛

۳۴/۲۰۰/۲

الْآخِرَةِ: آن جهان ۱۵/۸۶/۲

۱۳۹/۷۳/۴؛ ۱۹/۱۱۴/۲

الْآخِرَةِ: آن جهانی ۱۰۱۰/۱۸/۴۲

۱۱۱۱/۱۶/۵۱

مُتَّخِذ: فرا گیرنده ۵۷۳/۵۱/۱۸

مُتَّخِذَات: فرا گیرندگان ۱۳۱/۲۵/۴

آخَر: واپس گذاشت ۱۲۶۹/۱۳/۷۵

آخَرَت: باز پس گذاشت ۱۳۰۴/۵/۸۲

آخَرَتْنَا ← لَوْلَا آخَرَتْنَا: چرا زمان ندادی

ما را ۱۴۰/۷۶/۴

آخَرَتِي: مرا زمان دهی ۵۳۸/۶۲/۱۷

آخَرَتِي: مرا تأخیر کنی ۱۲۰۹/۱۰/۶۳

آخَرَتْنَا: پس داریم

وَلَيَسَّ آخَرَتَنَا عَنْهُمْ الْعَذَاب: واگر ما پس

داریم از ایشان عذاب ۳۷۹/۸/۱۱

نُؤَخِّرُهُ ← وَمَا نُؤَخِّرُهُ: وما واپس

نمی داریم آن را ۳۹۲/۱۰۲/۱۱

يُؤَخِّرُ ← وَلَنْ يُؤَخِّر: وتأخیر نکند

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا ۱۲۰۹/۱۱/۶۳

يُؤَخِّرْكُمْ: با پس می دارد شما را

۴۸۸/۱۱/۱۴

يُؤَخِّرْكُمْ: باز پس می دارد شما را

۱۲۴۷/۴/۷۱

يُؤَخِّرْهُمْ: زمان می دهد ایشان را

۴۹۲/۴۱/۱۴

تَأَخَّر: باز پس ایستد

وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى

۳۴/۲۰۳/۲

يَتَأَخَّر: با پس آید ۱۲۶۵/۳۷/۷۴

نَسْتَأْخِرُونَ ← لَا نَسْتَأْخِرُونَ: با پس

نشوید ۸۸۹/۳۱/۳۴

- آخ: برادر ۴/۱۲/۱۲۸؛ ۱۲/۷۷/۴۱۳
 آخا: پیغامبر
 وَأَذْكُرْ أَخَا عَادٍ: ویا دکن پیغامبر عاد را
 [هود] ۴۶/۲۰/۱۰۴۶
 آخانا: برادر ما را ۱۲/۶۳/۴۱۱
 آخاه: برادر او را ۷/۱۱۰/۲۵۵
 آخاه: برادر او ۱۹/۵۲/۶۰۲
 آخالهم: برادر ایشان ۷/۶۴/۲۵۰
 ۷۲/۷۲/۲۵۱؛ ۱۱/۵۰/۳۸۵
 آخوک: برادر تو ۱۲/۶۹/۴۱۲
 آخونکم: برادران شما ۴۹/۱۰/۱۱۰۰
 اخوان: دوستان
 إِنَّ الْمُبْدَرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ
 ۱۷/۲۷/۵۳۳
 اخوان ← اخوان لوط: قوم لوط
 ۵۰/۱۳/۱۱۰۵
 اخوانا: برادران ۳/۱۰۳/۹۴
 اخوانا: برادرانی ۱۵/۴۷/۵۰۵
 اخوانهم ← لا اخوانهم: دوستان خویش
 را ۳/۱۵۶/۱۰۲
 اخوانهم: برادران ایشان ۷/۲۰۱/۲۶۹
 اخوانهم ← ابناء اخوانهم: برادرزادگان ایشان ۳۳/۵۵/۸۵۷
 اخوة: برادران ۴/۱۱/۱۲۷
 ۴۹/۱۰/۱۱۰۰
 اخت: خواهر ۴/۱۲/۱۲۸
 اختها: بریاران خویش
 كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا: هر گاه که
 درشوند گروهی نفرین کنند بریاران
- خویش ۷/۳۷/۲۴۵
 اختها: آن دیگر
 وَمَا نُزِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا:
 و ننمودیم ایشان را هیچ نشانی مگر آن مه
 بود از آن دیگر ۴۳/۴۷/۱۰۲۲
 اختن: دو خواهر ۴/۲۳/۱۳۰
 اخواتکم: خواهران شما ۴/۲۳/۱۳۰
 اخوانهم ← بني اخوانهم: پسران
 خواهران ایشان ۲۴/۳۱/۷۰۳
 اذا: سخت منکر
 لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا: بدرستی که آوردید
 شما چیزی سخت منکر ۱۹/۸۹/۶۰۶
 آدم: آدم ۲/۳۱/۶؛ ۲/۳۳/۷
 ۷/۲۵/۲۴۳
 ثودوا: بازگزارید ۴/۵۷/۱۳۷
 فليؤد: بگزاردا ۲/۲۸۴/۵۲
 يؤده ← لا يؤده: باز ندهد آن را
 ۳/۷۵/۸۹
 اذوا: بازگردانید ۴۴/۱۷/۱۰۳۰
 اداء: گزاردن ۲/۱۷۸/۲۹ و ۳۰
 اذن: دستوری داد ۱۰/۵۹/۳۶۹
 اذن: دستوری دهد
 يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ
 الرَّحْمَنُ ۲۰/۱۰۹/۶۲۸
 اذن: دستوری داده است ۲۴/۳۶/۷۰۴
 اذنت: فرمانبردار بود
 وَأَذِنْتَ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ: و فرمانبردار بود مر
 خدای خویش را و سزااست ۸۴/۲/۱۳۱۲
 اذن: دستوری داد ۷/۱۲۲/۲۵۶



يَا أَذُنَّ: دستوری دهد ۱۲/۸۰/۴۱۳

أَذُنَّ: دستوری دادند

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ

عَلَىٰ نصرهم لَقَدِيرٌ ۲۲/۳۷/۶۶۹

يُؤْذَنُ — لِيُؤْذَنَ: تا دستوری خواهند

۳۳۶/۹۱/۹

أَذَّنَ: آواز دهد

فَأَذَّنَ مُؤَذَّنٌ بَيْنَهُمْ: و آواز دهد آواز

دهنده ای میان ایشان ۷/۴۳/۲۴۶

أَذَّنَ: آواز داد ۱۲/۷۰/۴۱۲

أَذَّنَ: آوازده ۲۲/۲۵/۶۶۷

تَأَذَّنَ: آگاهی داد ۷/۱۶۶/۲۶۴

تَأَذَّنَ: بیاگاهانید ۱۴/۶/۴۸۷

إِسْتَأْذَنَ: دستوری خواستند

وَ إِذَا بَلَغَ الْإِطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا

كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

۷۰۸/۵۹/۲۴

أَذَان: آگاهی ۹/۲/۲۱۱

أَذُن: فرمان ۲/۱۷/۱۷

إِذْن: قضا

وَمَا لَهُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ: و

نیستند ایشان گزند رسانندگان بدان

هیچ کس را مگر بقضای خدای

۱۸/۱۰۲/۲

إِذْن: یاری

كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِيهِ كَثِيرَةٌ يَأْذِنُ اللَّهُ:

چند گروه اندک که بشکستند گروه

بسیار یاری خدای ۲/۲۴۹/۴۴

نیز: ۲/۲۵۱/۴۴

أَذُن: دستوری ۴/۲۵/۱۳۱

أَذُن: توفیق

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ: و

نه فرستادیم هیچ رسولی مگر تا فرمان برند

او را بتوفیق خدای ۴/۶۳/۱۳۸

أَذُن: فرمان ۷/۵۷/۲۴۹؛ ۸/۶۸/۳۰۱

أَذُن: هدایت

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ: و نه

سزد هیچ تنی را که ببرد بخدا مگر

به هدایت خدای ۱۰/۱۰۰/۳۷۵

أَذُن: فرمان و دستوری ۲/۲۵۶/۴۵

مُؤْذَن: آواز دهنده ۷/۴۳/۲۴۶

مُؤْذَن: آگاه کننده ۱۲/۷۰/۴۱۲

أَذُن: گوش ۵/۴۸/۱۷۶؛ ۹/۶۲/۳۳۱

أُذْنِيهِ: گوش او

كَأَنَّ فِي أُذْنَيْهِ وَفَرْ: گوئی که در گوش او

کژی و گرانی استی ۳۱/۶/۸۳۲

أَذَان: گوش ها ۴/۱۱۸/۱۴۸

أَذَوَا: بیازرند ۳۳/۶۹/۸۵۸

تُؤْذَوَا: بیازارید ۳۳/۵۲/۸۵۶

أَذَوُهُمَا: برنجانید ایشان را ۴/۱۶/۱۲۹

أَذَى: رنج ۲/۲۶۵/۴۸؛ ۲/۱۹۶/۳۳

أَذَاهُمْ: مکافات ایشان ۳۳/۴۸/۸۵۴

الْإِزْبَةُ: حاجت و وایست ۲۴/۳۱/۷۰۳

مَآرِب: حاجت ها ۲۰/۱۸/۶۱۹

الْأَرْض: زمین ۲/۶۱/۱۱؛ ۳/۱۳۳/۹۸

۱۷۱/۱۹/۵

- أَرْضُنَا: زمین ما ۴۸۸/۱۴/۱۴
الْأَرَائِلُ: تخت‌ها ۵۷۰/۳۱/۱۸
إِرَمَ: ارم ۱۳۳۱/۷/۸۹
أَزْرَهُ: یاری و قوت دهد آن را
فَازَرَهُ فَاسْتَعْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ
۱۰۷۰/۲۹/۴۸
أَزْرَى: پشت من ۶۱۹/۳۱/۲۰
تَوَزَّعُوا: می‌جنبانند ایشان را
أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّاطِطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ
تَوَزَّعُوا أَرَأَى ۶۰۶/۸۳/۱۹
أَزَا: جنبانیدنی ۶۰۶/۸۳/۱۹
أَزَقْتُ: نزدیک آمد
أَزَقْتُ الْآزِقَةَ: نزدیک آمد قیامت
۱۱۲۷/۵۷/۵۳
أَزَقَةَ: قیامت ۱۱۲۷/۵۷/۵۳
تَأْسُرُونَ: اسیر می‌گرفتید
وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ
وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ۸۵۱/۲۶/۳۳
أَسْرَهُمْ: بند جایهای ایشان
۱۲۷۵/۲۸/۷۶
أَسِيرًا: اسیر را ۱۲۷۲/۸/۷۶
أَسْرَى: بندیان ۳۰۱/۷۱/۸؛ ۳۰۱/۶۸/۸
أَسَارَى: اسیران و بندیان ۱۵/۸۵/۲
إِسْرَائِيلَ: بنی اسرائیل: فرزندان
یعقوب ۱۴/۸۳/۲؛ ۸/۴۰/۲
أَسَسَ: بنیاد نهاد ۳۳۹/۱۱۰/۹
أَسَسَ: بنیاد نهاده باشند ۳۳۹/۱۰۹/۹
أَسْفُونَا: بخشم آوردند ما را
- ۱۰۲۳/۵۵/۴۳
أَسْفًا: از اندوه ۵۶۶/۶/۱۸
أَسْفًا: اندوهگن ۲۶۰/۱۴۹/۷
أَسْفَى: ← وَأَسْفَى: وآرمانا و اندوهان
۴۱۴/۸۴/۱۲
أَسِنَ: ← غَيْرَ آسِنَ: نه گردیده
۱۰۵۹/۱۶/۴۷
أُسُوهُ: پی بردن
لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ:
بدرستی که بود و هست مرشما را در
پیغامبر خدای پی بردن نیکو
۸۵۰/۲۱/۳۳؛ نیز: ۱۱۹۳/۴/۶۰ و
۱۱۹۳/۶/۶۰
أَسَى: اندوه برم ۲۵۳/۹۲/۷
تَأَسَّى: ← فَلَتَأَسَّى: اندوه مبر
۱۸۰/۷۱/۵؛ ۱۷۲/۲۹/۵
تَأَسَّوْا: ← لَا تَأَسَّوْا: اندوه نخورید
۱۱۶۹/۲۲/۵۷
أَشِرَ: دهنه گرفته ۱۱۴۵/۲۵/۵۴
۱۱۴۵/۲۶/۵۴
إِضْرَ: عهد گران ۱۳/۲۸۷/۲
إِضْرَهُمْ: بار ایشان ۲۶۲/۱۵۶/۷
إِضْرَى: عهد من ۹۰/۸۱/۷
أَضَلَّ: بِنَ ۹۳۱/۶۳/۳۷
أَضَلُّهَا: بیخ آن ۴۹۰/۲۴/۱۴
أُضُولُهَا: تنه‌های آن ۱۱۸۰/۵/۵۹
أَصِيلًا: شبنگاه ۷۱۷/۵/۲۵
۸۵۴/۴۲/۳۳؛ ۱۲۷۴/۲۵/۷۶
الْأَصَالُ: شبنگاه ۷۰۴/۳۶/۲۴

- الْأَصَال: شبنگاهان ۲۶۹/۲۰۴/۷
 أُفٍّ: کراهیت ۱۰۴۶/۱۶/۴۶
 أُفٍّ: سخن ناخوش
 فَلَاتَقِلْ لَهَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا ۵۳۳/۲۳/۱۷
 أُفٍّ ← أُفٍّ لَكُمْ: ستوه بادا شما را ۶۴۷/۶۷/۲۱
 أَفُق: کساره ۱۳۰۲/۲۳/۸۱
 ۱۱۲۳/۷/۵۳
 أَفَاق: کنارها ۱۰۰۵/۵۱/۴۱
 تَأْفِكُنَا: بگردانی ما را ۱۴۰۷/۲۱/۴۶
 يَأْفِكُونَ: فرا بافته بودند
 قَالَ قُلْ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ: پس بیوگند موسی [علیه السلام]
 عصای خویش را همی آن فرو برد آنچه ایشان فرا بافته بودند [ازسحر]
 ۲۵۶/۱۱۶/۷
 ۷۲۹/۴۴/۲۶ نیز:
 يُؤْفِكُ: بگردانیدند
 كَذَلِكَ يُؤْفِكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ۹۹۲/۶۲/۴۰
 تُؤْفِكُونَ: می بگردانند شما را
 ۱۰۲/۲/۲۵؛ ۳۶۶/۳۴/۱۰
 إِفْك: دروغ ۷۰۰/۱۲/۲۴
 ۸۹۱/۴۴/۳۴؛ ۷۱۶/۴/۲۵
 إِفْكُهُمْ: دروغ ایشان ۱۲۶/۱۵۰/۲۷
 أَفَاك: دروغ زن ۱۰۳۵/۶/۴۵
 الْمُؤْتِفِكَةَ: در گردیده ۱۱۲۷/۵۳/۵۳
 الْمُؤْتِفِكَات: در گردیده ها ۳۳۳/۷۱/۹
- أَفَلْ: فروشد ۲۱۹/۷۶/۶
 أَفَلَتْ: فروشد ۲۱۹/۷۸/۶
 الْآفِلِينَ: فروشندگان ۲۱۹/۷۶/۶
 أَكَلْ: بخورد ۱۶۸/۴/۵
 فَآكَلَا: بخوردند ۶۳۰/۱۲۱/۲۰
 أَكَلَهُ: بخورد او را ۴۰۴/۱۴/۱۲
 أَكَلُوا: بخوردند ۱۸۱/۶۹/۵
 تَأْكُلُ: می خورد ۲۵۱/۷۲/۷
 تَأْكُلُوا ← لَا تَأْكُلُوا: مخورید ۳۱/۱۸۸/۲
 تَأْكُلُونَ: می خورید ۸۵/۴۹/۳
 يَأْكُل ← فَلْيَأْكُلْ: بخورد ۱۲۶/۶/۴
 كَلَا: می خورد
 وَكَلَا مِنْهَا: و می خورید از بهشت فراخ ۷/۳۵/۲
 كَلُوا: می خورید ۵۲۷/۱۱۴/۱۶
 كَلِي: بخورد ۵۲۰/۶۹/۱۶
 أَكَلِهِمْ: خوردن ایشان ۱۵۴/۱۶۰/۴
 أَكَلُونَ: خورندگان ۹۳۱/۶۵/۳۷
 أَكَلُونَ: خورنده
 لَا كَلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُومٍ ۱۱۶۰/۵۳/۵۶
 أَكَالُونَ: خورندگان ۱۷۵/۴۵/۵
 مَا كُول: خورده و سفته ۱۳۸۴/۵/۱۰۵
 أَكُلْ: طعم ۴۷۶/۴/۱۳
 أَكَلَهُ: میوه آن ۱۲۰/۱۴۱/۶
 أَكَلُهَا: میوه آن ۴۹۰/۲۵/۱۴
 أَكَلُهَا: بارخود
 فَاتَتْ أَكَلُهَا ضِعْفَيْنِ: بدهد بار خود دو

- چند دیگری ۴۸/۲۶۶/۲
اَلْتَّائِهَاتُ: ما اَلْتَّائِهَاتُ: بنه کاسته باشیم
 وما اَلْتَّائِهَاتُ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ: وبنه
 کاسته باشیم از کردار ایشان چیزی
 ۱۱۱۸/۲۰/۵۲
اَلْقَفَ: فراهم آورد ۹۴/۱۰۳/۳
 ۳۰۰/۶۴/۸
اَلْقَتَ - ما اَلْقَتَ: فراهم نتوانی آورد
 لَوِ اَنْفَقْتُ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعاً مَا اَلْقَتُ
 بَيْنَ قُلُوبِهِمْ: اگر تو هزینه کنی هر چه در
 زمین است همه فراهم نتوانی آورد میان
 دلهای ایشان ۳۰۰/۶۴/۸
المَوْلَفَةُ: پیوسته کردنی
 اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ
 وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَفَةَ قُلُوبِهِمْ وَفِي
 الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ
 السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ: بدرستی که زکوة و
 دادنیها مردرویشان و بیچارگان راست و
 کارکنندگان بران و آنها که پیوسته
 کردنی بود دلهای ایشان و در گردنها و
 وام داران و تاوان زدگان و در راه خدای و
 راه گذریان را پدید کرده ای است از
 خدای ۳۳۱/۶۱/۹
إِبْلَافَ: پیوستن ۱۳۹۱/۱/۱۰۶
إِبْلَافِهِمْ: پیوستن ایشان ۱۳۹۱/۲/۱۰۶
أَلْفَ: هزار ۲۹۲/۹/۸؛ ۱۷/۹۶/۲
 ۸۰۴/۱۳/۲۹
آلاف - ثلاثة آلاف: سه هزار
 ۹۷/۱۲۴/۳
أَلُوفَ: هزاران ۴۳/۲۴۳/۲
- إِلَا**: سوگند ۳۲۲/۱۱/۹؛ ۳۲۲/۹/۹
إِلَائِي: آنها که ۸۴۷/۴/۳۳
إِلَائِي: آن زنانی که ۱۱۷۲/۲/۵۸
إِلَائِي: آن زنانی که ۱۲۸/۱۵/۴
إِلْدَانِ: آن دو تن ۱۲۹/۱۶/۴
إِلْدَيْنِ: آن دو کس که ۱۰۰۱/۲۷/۴۱
تَأْمُونٌ - تَكُونُوا تَأْمُونٌ: باشید شما
 دردمند ۱۴۶/۱۰۳/۴
يَأْمُونُ: دردمندی باشند ۱۴۶/۱۰۳/۴
أَلِيمٌ: دردناک ۱۸/۱۰۴/۲، ۳/۱۰/۲، ۸۱/۲۱/۳
إِلَهَ: خدای ۲۲/۱۳۳/۲
إِلَهَ: خداوند ۲۷/۱۶۳/۲
إِلَهَ: خدای ۴۵/۲۵۵/۲
إِلَهِينَ: دو خدای ۱۸۹/۱۱۹/۵
آلهة: خدای
ءَاتَّخَذَ أَصْنَاماً إِلَٰهَةً: ای فرامی گیری بتان
 را خدای؟ ۲۱۹/۷۴/۶
إِلَٰهَةً: خدایگان ۲۵۸/۱۳۷/۷
إِلَٰهَةً: خدایان ۵۳۵/۴۲/۱۷
إِلَٰهَتِنَا: خدایگان خویش را ۳۸۶/۵۳/۱۱
إِلَٰهَتِهِمْ: خدایگان ایشان ۳۹۲/۹۹/۱۱
إِلَٰهَ: خدای ۴/۱۵/۲، ۲/۷/۲
إِلَٰهَ: خدا ۱۳۹۹/۲/۱۱۰
إِلَٰهَتِهِ: ای بار خدای من ۸۲/۲۶/۳
إِلَٰهَتِهِ: ای بار خدای ۲۹۵/۳۲/۸
يَا لَوْ نَكُنُّمُ - لَا يَأْتِيَنَّكُمْ: فرو نگذارند در
 کار شما ۹۶/۱۱۸/۳
يُولُونُ: ایلا کنند ۳۹/۲۲۵/۲

- يَا تَبْلُ ← لَا يَتَّبِلُ: سوگند مخوردا
 ۷۰۲/۲۲/۲۴
 آلاء: نیکوئی ها ۶۸/۷/۲۵۰؛
 ۲۵۱/۷۳/۷
 آلاء: نعمتها ۱۱۵۰/۱۲/۵۵؛
 ۱۱۵۰/۱۵/۵۵
 أَمْتًا: بالائی
 لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا: نه بینی در آن
 هیچ کژی [نه کُمی] و نه بالائی
 ۶۲۸/۱۰۷/۲۰
 أَقْدَ: بیوس ۱۱۶۷/۱۵/۵۷
 أَقْدًا ← أَقْدًا بَعِيدًا: دوری دور
 ۸۲/۳۰/۳
 أَقْدًا: مدتی و تأخیری ۱۲۵۴/۲۵/۷۲
 أَمَرٌ: فرموده است ۶/۲۷/۲
 أَمْرُكَ: ترا فرمودم ۲۴۲/۱۱/۷
 أَمْرَتِي: فرمودی مرا ۱۸۹/۱۲۰/۵۰
 لَأَمُرَّنَّهُمْ: حقا که بفرمایم شان
 ۱۴۸/۱۱۸/۴
 أَمِرْتُ: مرا فرموده اند ۲۱۰/۱۴/۶
 أَمِرْتُ: ترا فرموده اند ۳۹۳/۱۱۰/۱۱
 تَوَمَّرُ: ترا می فرمایند ۵۰۸/۹۴/۱۵
 وَأَتَمَّرُوا: و سازواری کنید ۱۲۱۷/۶/۶۵
 الأمر: کار
 وقضى الأمر والى الله ترجع الأمور
 ۳۵/۲۱۰/۲؛ نیز: ۱۰۲/۱۵۴/۳
 أَمَرُ: فرمان ۴/۴۶/۱۳۶، ۷/۷۶/۲۵۱
 الأمر: کارها
 وَلِيَّهِ يَرْجِعُ الْأَمْرُ كُلَّهُ: و با وی گردد
- کارها همه ۳۹۵/۱۲۰/۱۱
 الأمر: حکم و فرمان ۴۸۰/۳۳/۱۳
 أَمْرًا: کار
 فالمقسمات امرأ ۵۱/۴/۱۱۱۰ نیز:
 ۱۰۱۳/۳۵/۴۲
 الأمر: کارها ۳/۱۰۹/۹۴
 الأمر: فرمایندگان ۹/۱۱۳/۳۴۰
 أَمَارَةً: فرماینده ۱۲/۵۳/۴۱۰
 إِمْرًا: صعب و بزرگ
 لقد جئتَ شَيْئًا إِمْرًا: بدرستی آوردم
 چیزی صعب و بزرگ ۱۸/۷۱/۵۷۵
 الأفس: دی ۱۰/۲۴/۳۶۴
 الأفس: پیشاروز ۲۸/۱۷/۷۷۷؛
 ۷۸۶/۸۲/۲۸
 الأمل: بیوس ۱۵/۳/۵۰۲
 أَمَلًا: بیوس و اومید ۱۸/۴۶/۵۷۲
 آمین: آهنگ کنندگان
 وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ: و نه آهنگ
 کنندگان خانه شکمند ۵/۳/۱۶۷
 أم: اصل
 منه آیات محكمات هُنَّ أم الكتاب
 ۷/۷۹؛ ۱۳/۴۱/۴۸۲
 أم: مادر ۷/۴۹؛ ۲۶۱/۷۷۵
 أمه: بازگشتن جای او
 وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ
 ۱۳۷۶/۶/۱۰۱
 أمها: میان آن ۲۸/۵۹/۷۸۳
 أمه: گروه ۲/۱۲۸/۲۲؛ ۲/۱۳۴/۲۳

- ۱۳۵/۲۱۳/۲
أَمَّةٌ: راه
وإن هذه أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وانا ربكم
فَاتَّقُون: و [بدانید] که راه شما یک راه
است ومنم خدای شما از من [بترسید و]
پرهیزید ۶۹۰/۵۲/۲۳
أُمَّةٌ: طریق و مله
انا وجدنا آباءنا على أُمَّةٍ: ما یافتیم پدران
ما را بر طریق و ملتی ۱۰۱۹/۲۱/۴۳
أُمَّةٌ: امت: ۶۵۱/۹۲/۲۱
أُمَمٌ: گروهان ۲۱۳/۳۸/۶
۳۸۵/۴۸/۱۱
أُمَمٌ: امتان ۲۱۴/۴۲/۶
أُمَمٌ: گروه ۸۰۵/۱۷/۲۹؛ ۲۴۵/۳۷/۷
أُمَمًا: گروه گروه
وَقَطَعْنَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا ۲۶۴/۱۶۷/۷
أَمَامَهُ: فراییش بروی ۱۲۶۸/۵/۷۵
إِمَامٌ: راه ۵۰۷/۷۹/۱۵
إِمَامٌ: نبشته
وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ: و هر
چیزی شمرده‌ایم در نبشته‌ی هویدا
۹۱۵/۱۱/۳۶
إِمَامٌ: پیشوا ۷۲۴/۷۴/۲۵؛ ۲۱/۱۲۴/۲
إِمَامٌ: پیش و ۵۳۹/۷۱/۱۷
أَيُّمَةٌ: پیشوایان ۳۲۳/۱۳/۹
الْأُمِّي: نانویسنده ۲۶۲/۱۵۶/۷
۲۶۲/۱۵۷/۷
أُمِّيُّونَ: مادران ۱۳/۷۸/۲
الْأُمِّيَّينَ: نانویسندگان ۵۸۱/۲۰/۳
- ۱۲۰۵/۲/۶۲
أَمِنَ: امن بود ۵۲/۲۸۴/۲
أَمِنَ: بی بیم می‌باشند
أَقَامِينَ اهل القرى ۲۵۴/۹۶/۷
أَمِنَ: وی بیم می‌باشند
أَقَامِينَ اهل القرى ۲۵۴/۹۷/۷
أَمِنْتُكُمْ: امن بودم بر شما
۴۱۱/۶۴/۱۲
أَمِنْتُكُمْ: ایمن گردید
فَإِذَا أَمِنْتُمْ مِمَّنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا
اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ۳۳/۱۹۶/۲
أَمِنْتُكُمْ: وی بیم شوید
فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ... ۴۲/۲۳۹/۲
أَمِنُوا: وی بیم می‌باشند
أَقَامُوا مَكْرًا لِلَّهِ ۲۵۴/۹۸/۷
لَا تَأْمَنُوا: امن نمی‌داری ما را ۴۰۴/۱۱/۱۲
أَمِنَ: برویده‌اند
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ
۳/۱۳/۲
أَمِنَ: بروید ۵۲/۲۸۶/۲
أَمِنًا: برویدیم ۱۲۵۲/۱۳/۷۲
أَمِنَهُمْ: امن کرد ایشان را ۱۳۹۱/۴/۱۰۶
أَمِنُوا: برویده‌اند ۳/۹/۲
أَمِنُوا: برویدند ۳۷/۲۱۸/۲
أَمِنُوا: بروید گانید
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ
۳۰/۱۸۳/۲
تُؤْمِنُ — لَمْ تُؤْمِنِ: باور نمی‌داری
۴۷/۲۶۱/۲

مُؤْمِنِينَ: برویدگان ۱۶/۹۳/۲	تُؤْمِنُ ← لَمْ تُؤْمِن: باور نمی دارد
مُؤْمِنِينَ: مؤمنان ۳۸/۲۲۲/۲	۱۷۵/۴۴/۵
مُؤْمِنِهِ: برویده ۳۷/۲۲۰/۲	يُؤْمِنُوا ← وَلْيُؤْمِنُوا بِي: و بپرورند ب من
مُؤْمِنِهِ: زن برویده ۸۵۳/۳۶/۳۳	۳۱/۱۸۶/۲
مُؤْمِنَات: برویدگان ۷۰۳/۳۱/۲۴	تُؤْمِنُوا: ← لَا تُؤْمِنُوا: باور مدارید
آقَه: پرستار ۳۷/۲۲۰/۲	۸۹/۷۳/۳
إِمَائِكُمْ: پرستاران شما ۷۰۴/۳۲/۲۴	تُؤْمِنُونَ: می بروید ۱۵/۸۵/۲
أُنْثَى: ماده ۲۹/۱۷۸/۲	يُؤْمِنُ: برویده می باشد ۳۳۷/۱۰۰/۹
أُنْثَى: دختری ۸۳/۳۶/۳	آمین: وی بیم ۲۱/۱۲۶/۲
الْأُنْثَى: دختر ۸۳/۳۶/۳	آمَنَهُ: بی بیم ۵۲۶/۱۱۲/۱۶
أُنْثَى: زن ۱۰۹/۱۹۵/۳	آمِنُونَ: بی بیمان ۷۵۵/۹۱/۲۷
أُنْثَى: مادینه ۴۷۶/۹/۱۳	۸۹/۳۸/۳۴
الْأُنْثَى: دودختر ۱۲۷/۱۱/۴	آمِنِينَ: بی بیمان ۵۰۵/۴۶/۱۵
إِنَاث: دختران ۱۴۷/۱۱۶/۴	الْأَمَانَةُ: زینهاری ۸۵۹/۷۲/۳۳
۵۳۵/۴۰/۱۷	أَمَانَتُهُ: امانت او را ۵۲/۲۸۴/۲
آنَس: بدید	الْأَمَانَات: زنهارها ۱۳۷/۵۷/۴
آنَس من جانب الطور ناراً ۷۷۸/۲۹/۲۸	أَمَانَاتِكُمْ: زنهارهای شما ۲۹۴/۲۷/۸
آنَسْتُ: بدیدم ۶۱۸/۱۰/۲۰	الْأَمِن: امن ۱۴۱/۸۲/۴
آنَسْتُم: دانسته باشید ۱۲۶/۶/۴	آمَنَةً: بی بیمی ۱۰۲/۱۵۴/۳
تَسْتَأْذِنُوا: دستور می خواهید ۷۰۲/۲۸/۲۴	آمین: درست و راست ۲۵۰/۶۷/۷
إِنْس: آدمی ۲۲۵/۱۱۲/۶	آمین: زنهاردار ۷۳۳/۱۰۶/۲۶
۲۲۸/۱۳۰/۶: ۲۲۷/۱۲۸/۶	الْآمِنِينَ: آمین ۱۳۵۵/۳/۹۵
إِنْس: آدمی ۱۱۵۲/۳۷/۵۵	الْإِيمَان: برویدن ۱۸/۱۰۸/۲
الْإِنْسَان: مردم ۱۳۲/۲۸/۴	الْإِيمَان: ایمان ۱۰۴/۱۶۷/۳
۱۲۶۹/۱۴/۷۵: ۳۶۲/۱۲/۱۰	مَأْمَنَةً: امن گاه ۳۲۲/۷/۹
الْأَنَسَان: مردمان ۳۷۹/۹/۱۱	مُؤْمِن: برویده ۳۸/۲۲۰/۳
الْأَنَسَان: آدمی ۴۰۳/۵/۱۲	مُؤْمِن: گرونده ۱۴۸/۱۲۳/۴
أَنَاس: گروه ۱۰/۶۰/۲	مُؤْمِن: باور دارنده ۴۰۵/۱۷/۱۲
أَنَاس: مردمان ۲۵۲/۸۱/۷	مُؤْمِنُونَ: برویدگان ۹۵/۲۸/۳

گفت [عز وجل] ای نوح بدرستی اونه
خورد توست [و او کافرست]

۳۸۵/۴۶/۱۱

أَهْلِكُمْ: خاندان شما ۴۱۵/۹۳/۱۲

أَهْلُهُ: مردمان آن را ۲۱/۱۲۶/۲

أَهْلُهَا: مردمان آن ۱۴۰/۷۴/۴

أَهْلِيْهِمْ: خداوند ایشان

فَأَنكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِيْهِنَّ ۴/۱۳۱/۲۵

أَهْلُونَا: اهل [و فرزندان] ما

۱۰۶۶/۱۱/۴۸

أَهْلِيْ: خاندان من ۳۸۵/۴۵/۱۱

إِيَّاهُمْ: بازگشتن ایشان ۱۳۲۹/۲۵/۸۸

أَوَّاب: بازگردنده

واذکر عبدنا داود ذا الأيد انه أَوَّاب: و یاد کن

بندۀ ما را داود [بن ایشا] خداوند قوت دل؛

بدرستی او بود بازگردنده ۹۵۱/۱۶/۳۸

أَوَّاب: آواز گرداننده

وَالظَّلِيْرَ مَخْشُوْرَةً كُلُّ لَهْ أَوَّاب: و مرغان [نیز

رام کرده بودیم و] انگيخته [او را]، همه

بازو آواز گرداننده ۹۵۱/۱۸/۳۸

لِلأَوَّابِيْنَ: و اگر دندگان را

ان تکنونوا صالحين فانه كان للأَوَّابِيْنَ عَفُوْرًا:

اگر شما باشید نیکان بدرستی که او

و اگر دندگان را وادرگاه او

آمرزید گارست. ۵۳۳/۲۵/۱۷

مَقَاب: بازگشتن جای ۸۰/۱۴/۳

۱۲۹۰/۳۹/۷۸

يَوْرُدُهُ ← وَلَا يَوْرُدُهُ: و گران نیاید و رو

۴۶/۲۵۶/۲

أناسي: مردمان ۷۱۲/۴۶/۲۵

إنسيّا: هیچ کس

فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ

اليوم إنسيّا ۵۹۹/۲۵/۱۹

مُسْتَأْذِنِيْنَ: انس گیرندگان ۸۵۶/۵۳/۳۳

أنف: بینی ۱۷۶/۴۷/۵

أنفًا: اکنون

قَالُوا لِلَّذِيْنَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفًا

۱۰۶۰/۱۸/۴۷

أنام: خلقان

والارض وضعها للأنام ۱۱۴۹/۹/۵۵

آنى: چنانکه ۳۸/۲۲۲/۲

آنى: از کجا

قَالُوا آتَىٰ يَكُوْنُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ

آخَق بِالْمُلْكِ مِنْهُ ۴۳/۲۴۷/۲

آنى: چگونه ۸۵/۴۷/۳ و ۴۷/۲۶۰/۲

آئيه: جامها ۱۲۷۳/۱۵/۷۶

آئيه: بغایت گرمی رسیده ۱۳۲۸/۵/۸۸

آناء: هنگامها ۹۵/۱۱۳/۳

آناء: ساعتها ۶۳۱/۱۳۰/۲۰

آناء: گاهها ۹۷۰/۹/۳۹

أهل: اهل ۱۸/۱۰۹/۲ و ۱۸/۱۰۵/۲

۸۷/۶۴/۳

أهل: مردمان ← أهل القرى:

مردمان شهرها ۲۵۴/۹۷/۷

أهْلِكَ: خانه خویش ۹۷/۱۲۱/۳

أَهْلِكَ: خاندان خود را ۳۸۴/۴۰/۱۱

أَهْلِكَ: خورد تو

قال يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ: [خدای]

وَيَسِّرْ لَكَ سِرْجَانًا

۵۰۶/۶۱/۱۵؛ ۴۰۳/۶/۱۲

أَوَّل: اول ۸/۴۱/۲

أَوَّل: نخستین ۹۳/۹۶/۳

أَوَّل: نخست ۲۱۰/۱۴/۶

لَا وَرَأَيْنَا مَرِيضِينَ مَا ۱۸۸/۱۱۷/۵

الْأَوَّلُونَ: پیشینان

وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ: آن

پیشی گیرندگان پیشینان از هجرت

کنندگان ۳۳۷/۱۰۱/۹

الْأَوَّلِينَ: پیشینگان ۲۱۱/۲۵/۶

الْأَوَّلِينَ: گذشتگان ۵۰۳/۱۳/۱۵

الْأَوَّلَى: اول ۲۱۹/۲۱/۲۰

الْأَوَّلَى: پیشین ۶۲۱/۵۱/۲۰

الْأَوَّلَى: پیشینگان ۶۳۱/۱۳۳/۲۰

الْأَوَّلَى: این جهان ۷۸۴/۷۰/۲۸

۱۱۲۵/۲۵/۵۳

أُولُوا: خداوندان ۴۹/۲۷۰/۲

۳۰۲/۷۶/۸؛ ۱۲۶/۸/۴

أُولُوا: خداوند

قَالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةً ۷۴۸/۳۳/۲۷

أُولَى ← أُولَى الْأَمْرِ: خداوندگار

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ

وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ۱۳۷/۵۸/۴

أُولَى ← أُولَى الْأَمْرِ: خداوندان کار

۱۴۱/۸۲/۴

أُولَاتِ الْأَحْمَالِ: زنان باردار

تَأْوِيل: سرنجام

وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْآحَادِيثِ: و

دراموزد ترا از [تعبیر خوابها] سرنجام

سخنان ۴۰۳/۶/۱۲

تَأْوِيل: تعبیر

ولنعلمه من تأويل الاحاديث: وما

دراموختيم او را از تعبیر خوابها

۴۱۶/۱۰۰/۱۲؛ ۴۰۵/۲۱/۱۲

تَأْوِيل: معنی

ذلك تأويل ما لم تسطع عليه صبراً: این

است معنی آنکه تو [یا موسی] نتوانستی

بران صبر کردن ۵۷۶/۸۲/۱۸

آل: قوم

واذ نجيناكم من آل فرعون ۹/۴۹/۲؛

۹/۵۰/۲

آل: پس روان

... آل موسی و آل هرون: پس روان

موسی و پس روان هارون ۴۴/۲۴۸/۲

آل: گروه

كذَّب آل فرعون والَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا

بآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ ۷۹/۱۱/۳

آل: فرزندان

فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب والحكمة

۱۳۷/۵۳/۴

آل: کسان

واذ أنجيناكم من آل فرعون ۲۵۹/۱۴۰/۷

آل: خاندان

آیة: نشان ۸۴/۴۱/۳؛ ۱۸/۱۰۶/۲	۱۲۱۷/۴/۶۵
آیة: نشانی و حجتی ۸۵/۴۹/۳	أُولَاتِ حَمَلٍ: خداوندان بار
آیتین: دو نشان ۵۳۱/۱۲/۱۷	۱۲۱۷/۶/۶۵
آیات: نشانها ۴۵/۲۵۲/۲؛ ۱۱/۶۱/۲	أُولَاءِ: اینها ۹۶/۱۱۹/۳
۲۱۳/۳۹/۶	هُؤُلَاءِ: ایشان ۶/۳۱/۲
آیات: آیتها ۲۲۴/۱۰۵/۶	هُؤُلَاءِ: ایشان ۱۴/۸۵/۲
أَيَّدْتُكَ: ترا نیرومند گردانیدیم	هُؤُلَاءِ: اینها ۳۶۳/۱۸/۱۰؛ ۸۸/۶۶/۳
إِذْ أَيَّدْتُكَ ... ۱۸۷/۱۱۳/۵	أُولَئِكَ: ایشان ۲۶/۱۵۷/۲؛ ۲/۵/۲
أَيَّدَ كُمْ: نیرومند گردانید (شما را)	أُولَئِكَم: ایشان
۲۹۴/۲۶/۸	أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكَم: ای کافران
الْأَيْدِ: قوت دل ۹۵۱/۱۶/۳۸	[عصر] شما بهتراند از ایشان
أَيْدٍ: نیرو ۱۱۱۴/۴۷/۵۱	۱۱۴۷/۴۳/۵۴
الْأَيَّامِ: بیوگان ۷۰۴/۳۲/۲۴	أَوَاهِ: بسیار آوه کننده ۳۴۰/۱۱۵/۹
الْآنَ: اکنون ۱۲۹/۱۸/۴؛ ۱۲/۷۱/۲	۳۸۹/۷۳/۱۱
آيَاتٍ: کئی ۱۱۱۱/۱۲/۵۱؛ ۲۶۷/۱۸۶/۷	أَوَى: واپناهند
أَيْنَ: کجا ۲۱۱/۲۲/۶	إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ ۵۶۷/۱۰/۱۸
أَيَّتِمَّا، فَأَيَّتِمَّا: فرا هرسوی ۲۰/۱۱۵/۲	أَوَى: واپناهم ۳۸۴/۴۳/۱۱
أَيَّتِمَّا: هر جا ۱۴۰/۷۷/۴؛ ۲۵/۴۸/۲	فَأَوُوا: مأوی گیرید ۵۶۷/۱۶/۱۸
أَيَّ: چه ۲۱۰/۱۹/۶	أَوَى: مأوی کرد ۱۳۴۷/۶/۹۳
أَيَّ: کدامین ۲۲۰/۸۱/۶	الْمَأْوَى ← جَنَاتِ الْمَأْوَى: بوستانهای
أَيَّ: کدام ۲۶۷/۱۸۴/۷	فروآمدنی ۸۴۳/۱۸/۳۲
أَيَّ: آن	الْمَأْوَى ← جَنَّةِ الْمَأْوَى: بهشت
فِي آيٍ صُورَةٍ: در آن صورت ۱۳۰۴/۸/۸۲	جاویدی ۱۱۲۴/۱۵/۵۳
أَيَّتُهَا: ای ۴۱۲/۷۰/۱۲	الْمَأْوَى: جای ۱۲۹۴/۳۸/۷۹
أَيُّكُمْ: کیست از شما ۳۴۲/۱۲۵/۹	۱۲۹۴/۴۰/۷۹
۱۲۲۵/۲/۶۷	مَأْوَاهُمْ: جای ایشان ۱۱/۱۵۱/۳
أَيُّمَا: هر کدام ۷۷۸/۲۸/۲۸	مَأْوَاهُمْ: جایگاه ایشان ۱۰۹/۱۹۷/۳
أَيُّنَا: کیست از ما	إِی: آری ۳۶۸/۵۳/۱۰

البائس: بیچاره ۶۶۷/۲۶/۲۲
 بُئِیس: بد ۲۶۳/۱۶۴/۷
 بُئَس: بد است ۱۸/۱۰۲/۲
 بُئَس: بد است و بد آمد ۱۰۸/۱۸۷/۳
 ۵۷۲/۵۰/۱۸
 بُسْمًا: بد چیزی است آنچه
 بُسْمًا اشْتَرَوْا به أَنْفُسِهِمْ ۱۶/۹۰/۲
 بُسْمًا: بد است آنچه ۹۶/۹۳/۲
 الْأُبْر: دنبال بریده ۱۳۹۵/۳/۱۰۸
 فَلْيَبْتَئِكُن: تا بشکافند ۱۴۸/۱۱۸/۴
 تَبْتَل: بُر ۱۲۵۹/۷/۷۳
 تَبْتَلًا: بریدنی ۱۲۵۹/۷/۷۳
 بَتَّ: پراکنده کرد ۲۷/۱۶۴/۲
 بَتَّ: پراکند ۱۲۵/۱/۴
 يَبْتُ: می‌پراکند ۱۰۳۵/۳/۴۵
 بَتَّ ← بَتْنَى و حُزْنَى: غم و اندوه
 خویش ۴۱۴/۸۶/۱۲
 الْمُبْتُوث: پراکنده ۱۳۷۵/۳/۱۰۱
 مَبْتُوثَة: بازکشیده ۱۳۲۹/۱۶/۸۸
 مُبْتَتَا: پراکنده ۱۱۵۷/۶/۵۶
 فَانْبَجَسَتْ: بشارید ۲۶۲/۱۵۱/۷
 يَبْحَثُ: و از پالاید
 فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ
 ۱۷۳/۳۴/۵
 بَخْر: دریا ۱۸۵/۹۹/۵؛ ۹/۵۰/۲
 بَخْرَان: دو دریا ۹۰۷/۱۲/۳۵
 بَخْرَيْن: دو دریا ۷۲۲/۵۴/۲۵
 الْبَحَار: دریاها ۱۳۰۱/۶/۸۱
 أَبْخَر ← سَبْعَة أَبْخَر: هفت دریا

أَيْنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى ۶۲۴/۷۱/۲۰
 آئِهَا ← يَأْتِهَا: ای ۴/۲۱/۲
 آئِهَا ← يَأْتِهَا: ای شما ۱۸/۱۰۴/۲
 آئِهَا ← يَأْتِهَا: ای تو
 يَأْتِهَا الرُّسُول ۱۸۰/۷۰/۵
 آئِهِمْ: کدام ایشان ۱۲۷/۱۱/۴
 إِيَّاكَ ← إِيَّاكَ تَعْبُدُ: ترا پرستیم و بس
 ۱/۴/۱
 إِيَّاكُمْ: شما را ۵۳۴/۳۱/۱۷
 إِيَّاكُمْ: شما ۸۸۹/۱۵/۳۴
 إِيَّاهُ: او را ۲۸/۱۷۱/۲
 إِيَّائِي: از من که منم
 وَ إِيَّائِي فَارْهَبُون: و از من که منم بترسید
 ۸/۴۰/۲
 إِيَّائِي: مرا ۲۶۱/۱۵۴/۷

ب

بُر: چاه ۶۷۰/۴۲/۲۲
 تَبْتِئِس ← لَا تَبْتِئِس: اندوه مبر
 ۳۸۲/۳۶/۱۱
 لَا تَبْتِئِس: اندوهگن مباش ۴۱۲/۶۹/۱۲
 بَأْس: جنگ ۲۹/۱۷۷/۲
 بَأْس: عذاب ۲۱۷/۶۵/۶
 بَأْس: حرب ۵۳۰/۵/۱۷
 بَأْس: نیرو ۷۴۸/۳۳/۲۷
 بَأْسِكُمْ: بدی شما ۶۴۹/۸۰/۲۱
 أَلْبَأْسَاء: اندوه ۲۹/۱۷۷/۲
 أَلْبَأْسَاء: اندهان
 فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ ۲۱۴/۴۲/۶

۸۳۵/۲۶/۳۱	[آن یتیمان] بزرگ کردند ۱۲۶/۶/۴
بَحِيرَةٌ: گوش شکافته ۱۸۶/۱۰۶/۵	بَدَعًا: نوی ۱۰۴۴/۸/۴۶
تَبَخَّسُوا ← لَا تَبَخَّسُوا: بمه کاهید	بَدِيع: نوآفریننده ۲۰/۱۱۷/۲؛
۲۵۲/۸۴/۷	۲۲۳/۱۰۹/۶
لَا تَبَخَّسُوا: بمه برید ۳۹۰/۸۳/۱۱	بَدَّلَ: بدل کرد ۱۰/۵۹/۲
يَنْخَسُ ← لَا يَنْخَسُ: ببه کاهد	بَدَّلْنَا: بدل کردیم ۲۵۳/۹۴/۷
۵۱/۲۸۳/۲	لَيَبْدِلَنَّ لَهُمُ: هر آینه بدل کنیم ما ایشان را
بَخْسٍ: اندکی ۴۰۵/۲۰/۱۲	۷۰۸/۵۵/۲۴
بَخْسًا: کاستن ۱۲۵۲/۱۳/۷۲	يَتَبَدَّلُ: بدل گیرد
بَاخِغٍ: بخواهی کشت	وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ
فَلَعَلَّكَ بَاخِغٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ	السَّبِيلِ ۱۸/۱۰۸/۲
۵۶۶/۶/۱۸	تَبَدَّلَ: بدل کردن ۳۷۰/۶۴/۱۰
بَاخِغٍ: هلاک کننده ۷۲۶/۲/۲۶	تَبَدَّلًا: بدل کردنی ۸۵۱/۲۳/۳۳
بَخِلَ: بخیلی کرد ۱۳۴۴/۸/۹۲	اسْتَبَدَّلَ: بدل گرفتنی ۱۲۹/۲۰/۴
بَخَلُوا: بخیلی کردند ۱۰۶/۱۸۰/۳	بَبَدَلِكَ: بتن تو ۳۷۴/۹۲/۱۰
يَتَخَلَّوْنَ: بخیلی کنند ۱۰۶/۱۸۰/۳	الْبَدَنُ: شتران قربانی
الْبُخْلُ: بخیلی ۱۳۴/۳۷/۴	وَالْبُدْنُ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ
۱۱۶۹/۲۳/۵۷	فِيهَا خَيْرٌ ۲۲/۳۴/۶۶۹
بَدَأُ: ابتدا کرد ۴۱۳/۷۶/۱۲	بَدَأَ: پدید آمده بود
۸۰۵/۱۹/۲۹	بَدَأَ لَهُمُ: بیک پدید آمده بود ایشان را.
بَدَأُكُمْ: نخست بار شما را بیافرید	۲۱۲/۲۰۸/۶
كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ۲۴۴/۲۸/۷	بَدَأَ: رای آمد
بَدَأْنَا: ابتدا کردیم ۶۵۲/۱۰۴/۲۱	تُبَدِّلُوا: آشکارا کنید ۵۲/۲۸۵/۲
يُبْدِي: ابتدا کند ۸۰۵/۱۸/۲۹	لَيُبْدِيَنَّ: تا آشکارا کند ۲۴۳/۱۹/۷
بَدَرُ: چاه بدر ۹۷/۱۲۳/۳	
بِدَارًا: پیشی گرفتی	قَدْ بَدَّتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ ۹۶/۱۱۸/۳
وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا:	بَدَّتْ: پیدا شد ۱۴۳/۲۱/۷
و مخورید [یعنی بکار مبرید] آن [مال] را	تُبَدِّلُوا: آشکارا کنید ۵۲/۲۸۵/۲
بگراف کردن و پیشی گرفتی که مبدا	

البَّادِ: بیابان ۱۲/۱۰۰/۴۱۶	الْبَارِئُ: هست کننده ۵۹/۲۴/۱۱۸۳
الْبَادِ: بیابانی ۲۲/۲۳/۶۶۷	بَارِئُكُمْ: آفریدگار خویش
بادی ← بادی الرَّأْيِ: باشکارتی ^۱	فَتَوَبُّوا إِلَى بَارِئِكُمْ ۲/۵۴/۹
۳۸۲/۲۷/۱۱	مُبَرَّوون: بیزاران و پاکان ۲۴/۲۶/۷۰۲
بَادُون: بیابانیان ۳۳/۲۰/۸۵۰	تَبَرَّجْنَ ← لَا تَبَرَّجْنَ: برمه آرائید
مُبْدِيه: آشکارا کننده آن ۳۳/۳۷/۸۵۳	وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى
تُبْدِرُ ← لَا تُبْدِرُ: مپاش ۱۷/۲۶/۵۳۳	۳۳/۳۳/۸۵۲
تَبْذِيرًا: پاشیدنی ۱۷/۲۶/۵۲۳	تَبَرُّجُ: آرایش ۳۳/۳۳/۸۵۲
الْمُبْدِرِينَ: گزاف کاران ۱۷/۲۷/۵۳۳	مُتَبَرِّجَات: آرایندگان ۲۴/۶۰/۷۰۹
نَبْرَاهَا: بیافریدیم آن [تن] را	بُرُوجُ: گوشکها ۴/۷۷/۱۴۰
۱۱۶۹/۲۱/۵۷	بُرُوجُ: برجها ۸۵/۱/۱۳۱۵
أُبْرئُ: درست کنم ۳/۴۹/۸۵	بُرُوجًا: گوشکها ۱۵/۱۶/۵۰۳
تُبْرِئُ: درست می کردی	أَبْرَحَ ← فَلَنْ أَبْرَحَ: فراتر نیایم
وَتُسْبِرُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِأَذْنَى	فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ أَبِي: فراتر
۵/۱۱۸/۱۱۳	نیایم ازین زمین تا آنگاه دستوری دهد مرا
بَرَّاهُ: بیزار گردانید او را ۳۳/۶۹/۸۵۸	پدر من ۱۲/۸۰/۴۱۳
أُبْرِئُ ← مَا أُبْرِئُ: بی گناه نمی دارم	نَبْرَحَ ← لَنْ نَبْرَحَ: همیشه ۲۰/۹۱/۶۲۶
۴۱۰/۵۳/۱۲	بَرْدًا: سرد ۲۱/۶۹/۶۴۸
بَرِئُ: بیزار ۶/۱۹/۲۱۰	بَرْدًا: خوابی
بَرِئُ: ویزار ۶/۷۸/۲۱۹	لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا: نچشند در آن
بَرِئُونَ: بیزارید	[دوزخ] خوابی و نه هیچ شربستی
أَنْتُمْ بَرِئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيٌّ مِمَّا تَعْمَلُونَ	۷۸/۲۴/۱۲۸۹
۳۶۷/۴۱/۱۰	بَرْد: تگرگ ۲۴/۴۳/۷۵۶
بَرَاءة: ویزارنامه ۹/۱/۳۲۱	بَارِدًا: سرد ۳۸/۴۰/۱۵۴
بَرَاءة: بیزاری ۵۴/۴۳/۱۱۴۷	بارد: خنک ۵۶/۴۵/۱۱۶۰
الْبَرِيَّة: آفریدگان	تَبَرُّوا: نیکوی بکنید ۲/۲۲۳/۳۸
اولئك هم شَرَّ الْبَرِيَّةِ ۹۸/۶/۱۳۶۹	الْبَرَّة: نیکوکار

۱- بجای «باشکاراری» و بتخفیف آن آمده است.

إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ۱۱۱۹/۲۷/۵۲	[و برسد] چشم ۱۲۶۸/۹ و ۷/۷۵
بَرًّا: نیکوکاری ۵۱۸/۱۳/۱۹	بَرِّقَ: جستن آتش ۴/۱۹/۲
الْأَبْرَارُ: نیکان و نیک بختان ۱۰۸/۱۹۳/۳	الْبَرِّقُ: درخشیدن برق ۴/۲۰/۲
الْبِرَّ: پس روی کردن ۱۰۹/۱۹۸/۳	بَرِّقَهُ: بخنوه آن ۷۰۶/۴۳/۲۴
أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْهَوْنَ عَنْهُنَّ أَنْفُسُكُمْ: یا می فرمائید مردمان را به پس روی کردن و فراموش می کنید تنهای شما را ۸/۴۴/۲	أَبَارِيقُ: ابریقها ۱۱۵۸/۱۸/۵۶
الْبِرَّ: نیکی ۲۹/۱۷۷/۲	إِسْتَبْرَقَ: دیبای ستر ۵۷۰/۳۱/۱۸
بَرَزَ: نیکان [و بهینان] ۱۱۹۸/۱۵/۸۰	إِسْتَبْرَقَ: استبرق ۱۰۲۳/۵۱/۴۴
الْبِرَّ: بیابان ۲۱۶/۵۹/۶؛ ۱۸۵/۹۹/۵	بَارَكَ: برکت کرد ۹۹۸/۹/۴۱
بَرَزَ: بیرون آمدی	بَارَكْنَا: برکت کردیم ۲۵۸/۱۳۶/۷
لَبَّرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ ۱۰۲/۱۵۴/۳	بَارَكْنَا: برکت کرده ایم ما ۵۳۰/۱/۱۷
بَرَزُوا: بیرون شدند ۴۴/۲۵۰/۲	بَارَكْنَا: برکت کرده بودیم ما
بَرَزُوا: بیرون شوند	۶۴۸/۷۱/۲۱
فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ ۱۴۱/۸۰/۴	بُورِكَ: برکت باد ۷۴۶/۸/۲۷
بُرَزَتْ: بیرون آرند	تَبَارَكَ: و ا برکت است ۲۴۸/۵۳/۷
وَبُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ۷۳۳/۹۱/۲۶	تَبَارَكَ: با برکت است ۷۱۶/۱/۲۵
بَارِزَه: پیدا ۵۷۲/۴۷/۱۸	تَبَارَكَ: ببرکت است ۱۲۲۵/۱/۶۷
بَارِزُونَ: بیرون آمده باشند	بَرَكَاتٍ: درها
يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ ۹۸۵/۱۵/۴۰	لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
بَرَزَ: کنده ای ۶۹۵/۱۰۰/۲۳	۲۵۴/۹۵/۷
بَرَزَ: حجابی ۱۱۵۰/۱۸/۵۵	بَرَكَاتٍ: آفرینی و برکتهائی
بَرَزَ: حجابی ۷۲۲/۵۳/۲۵	أَهْطَ بِسَلَامٍ مِّنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ: فرورو
الْأَبْرَصُ: پیس ۱۸۸/۱۱۳/۵؛ ۸۵/۴۹/۳	[ازین کشتی] بسلامتی از ما و آفرینی و
بَرِّقَ: پهن بازماند	برکتهائی بر تو ۳۸۵/۴۸/۱۱
فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ: چون پهن بازماند	بَرَكَاتُهُ: نیکو داشتهای او ۳۸۸/۷۲/۱۱



مَبْسُوطَان: گسترده	بُرْهَانَان: دوحجت ۷۷۹/۳۲/۲۸
بل یداه مبسوطان ینفق کیف یشاء	بازغاً: روشن و تاوان ۲۱۹/۷۷/۶
۱۷۹/۶۷/۵	بازغَة: تابان ۲۱۹/۷۸/۶
باسِقَات: دراز ۱۱۰۵/۱۰/۵۰	بَسَر: گونه بگردانید
أُبْسِلُوا: بگرفته باشند ایشان را	تُسَمَّ نَظَرْتُسَمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ۲۱/۷۴ و
اولئك الذين أُبْسِلُوا بما كسبوا ۲۱۸/۶۹/۶	۱۲۶۴/۲۲
تُبْسَل: هلاک کنند ۲۱۸/۶۹/۶	باسِرَة: تیره
تَبَسَّمَ: بکمارید ۷۴۷/۱۹/۲۷	وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بِاسِرَةٍ ۱۲۶۹/۲۴/۷۵
أَبَشَّرْتُسْمُونِي: ای مژدگان دادید مرا	بُسَّت: خُرد مُرد کنند
۵۰۶/۵۴/۱۵	وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا: و خُرد مُرد کنند
بَشَّرْنَاكَ: مژدگان دادیم ترا ۵۰۶/۵۵/۱۵	کوهها را خُردمرد کردنی ۱۱۵۷/۵/۵۶
بَشَّرْنَاكَ: مژده دادیم او را ۹۳۳/۱۰۰/۳۷	بَسًّا: خُرد مُرد کردنی ۱۱۵۷/۵/۵۶
بُشِّر: خبر آوردند	بَسَطَ: بگسترید
يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ	وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ: و اگر بگسترید
۵۱۹/۵۱/۱۶	[یعنی فراخ کردید] خدای روزی را
تُبَاشِرُوهُنَّ لَا تَبَاشِرُوهُنَّ: نزدیکی	۱۰۱۱/۲۵/۴۲
مکنید با زنان ۳۱/۱۸۷/۲	بَسَطَتْ: دراز کنی ۱۷۳/۳۱/۵
يَسْتَبْشِرُونَ: شادی می کنند و مژدگان	لَا تَبْسُطْهَا: بـمه گستران آن را
می پذیرند ۱۰۵/۱۷۰/۳	۵۳۳/۲۹/۱۷
يَسْتَبْشِرُونَ: شادی می کنند ۱۰۵/۱۷۱/۳	يَبْسُطُ: فراخ فرا گیرد ۴۳/۲۴۵/۲
فَاسْتَبْشِرُوا: شاد باشید ۳۴۰/۱۱۲/۹	يَبْسُطُ: فراخ کند و بگستراند
بُشْرًا: پراکنده	۴۸۰/۲۸/۱۳
وهو الذي يرسل الرياح بُشْرًا ۲۴۸/۵۶/۷	بَاسِط: دراز کننده ۱۷۳/۳۱/۵
بُشْرَى: مژدگانی ۱۷/۹۷/۲	بَاسِط: گسترانیده
البُشْرَى: مژدگان ۳۷۰/۶۴/۱۰	لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَىْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ
بَشِيرٌ: مژده دهنده ۱۷۱/۲۱/۵	إِلَى الْمَاءِ ۴۷۷/۱۵/۱۳
بَشِيرًا: مژدگان دهنده ۸۸۹/۲۹/۳۴	البَسَطُ: گسترانیدنی ۵۳۳/۲۹/۱۷
مُبَشِّرِينَ: مژدگان دهندگان ۳۵/۲۱۳/۲	بِاسَاطًا: بستری ۱۲۴۸/۱۹/۷۱
مُسْتَبْشِرَةٌ: شادان	بَسْطَةٌ: افزونی ۴۳/۲۴۷/۲

- وَجُودُهُ يَوْمَئِذٍ مُّسْفَرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ
۱۲۹۹/۳۸ و ۳۷/۸۰
بَشَرٌ: آدمی ۸۵/۴۷/۳
الْبَشَرُ: آدمی ۱۲۶۴/۲۵/۷۴
بَشَرَيْنِ: دوا آدمی ۶۹۰/۴۷/۲۳
بَصْرَتُ: دیدم ۶۲۷/۹۶/۲۰
أَبْصَرَ: نظر کرد ۲۲۴/۱۰۴/۶
أَبْصَرْنَا: بدیدیم ۸۴۲/۱۱/۳۲
لَا تُبْصِرُونَ: نمی بینید ۱۱۶۳/۸۶/۵۶
أَبْصَرَ: چشم می دار ۹۳۸/۱۷۸/۳۷
أَبْصَرْنَاهُمْ: بیابگاهان ایشان را
۹۳۸/۱۷۴/۳۷
بَصِيرٌ: بینا ۲۰/۱۵/۳؛ ۱۷/۹۶/۲
بَصِيرَةٌ: بینائی ۴۱۷/۱۰۸/۱۲
بَصِيرَةٌ: نهمار بینا
بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ: بیک این
مردم بر تن خویش نهمار بیناست
۱۲۶۹/۱۴/۷۵
بَصَائِرُ: بینائیا ۱۲۴/۱۰۴/۶
بَصَائِرُ: هودائیا
هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ: این [قرآن]
هودائیا هائی است از خدای شما
۲۶۹/۲۰۲/۷
بَصَائِرُ: حجت های هودا
مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
بَصَائِرَ ۵۴۳/۱۰۲/۱۷
تَبَصَّرَ: هودائی ۱۱۰۵/۸/۵۰
مُبْصِرًا: روشن و تابان ۳۷۰/۶۷/۱۰
مُبْصِرًا: روشن ۷۵۵/۸۸/۲۷
- مُبْصِرَةٌ: پیدا کننده ۵۳۱/۱۲/۱۷
مُبْصِرَةٌ: حجت پیدا و هودا
وَأَتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً ۵۳۷/۵۹/۱۷
مُسْتَبْصِرِينَ: بنایان ۸۰۸/۳۷/۲۹
الْبَصَرَ كَلِمَ الْبَصَرِ: چون
چشم زدنی ۵۱۲/۷۷/۱۶
الْبَصَرُ: بینائی ۱۴۴/۳۶/۱۷
أَبْصَارُ: چشم ها ۲۲۴/۱۰۳/۶
أَبْصَارُ: چشمها و بینائیا ۲۲۴/۱۰۳/۶
أَبْصَارُ: بینائیا و خردها
أَنْ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ
۸۰/۱۳/۳
بَصَلَهَا: پیاز آن ۱۱/۶۱/۲
بَضْعُ: اند ۴۰۸/۴۲/۱۲؛ ۲/۳۰ و
۸۱۵/۳
بِضَاعَةٌ: باخریانی ۴۰۵/۱۹/۱۲
بِضَاعَةٌ: آخریان ۴۱۴/۸۸/۱۲
بِضَاعَتُنَا: آخریان ما ۴۱۱/۶۵/۱۲
بِضَاعَتُهُمْ: آخریان ایشان ۴۱۱/۶۲/۱۲
۴۱۱/۶۵/۱۲
لَيَبْطِئَنَّ: درنگ می کند ۱۳۹/۷۱/۴
بَطِرْتُ: دنه گرفته بودند
وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتُهَا:
وچندا که ما هلاک کردیم از شهری که
دنه گرفته بودند درزیش ایشان
۷۸۲/۵۸/۲۸
بَطْرًا: به دنه ۲۹۸/۴۹/۸
بَطْشُ: بگیرد
وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطْشَتُمْ جَبَّارِينَ: و چون

بَعَثَ: بفرستادیم ۱۷۳/۳۴/۵	بگیرید بگیرید [مردمان را] گردن کشان
بَعَثْنَا: بفرستادیم ۱۷۰/۱۳/۵	۷۳۵/۱۲۹/۲۶
نَبَّطِشُ: بینگیزیم ۵۲۳/۸۴/۱۶	نَبَّطِشُ: بگیریم ۱۰۳۰/۱۵/۴۴
اَنْبَعَثَ: برخاست ۱۱/۹۱ و ۱۳۴۲/۱۲	نَبَّطِشُ: سخت گرفتن ۱۳۱۶/۱۲/۸۵
الْبَعَثُ: انگیزتن ۶۶۳/۵/۲۲	نَبَّطِشَةُ: گرفتن ۱۰۳۰/۱۵/۴۴
الْبَعَثُ: برانگیزتن ۸۲۳/۵۵/۳۰	بَطَلَ: نیست شد ۲۵۶/۱۱۷/۷
مَبْعُوثُونَ ← اَنْكُمْ مَبْعُوثُونَ:	تُبْطِلُوا ← لا تُبْطِلُوا: تباہ مکنید
شما برنگیزته خواهید بود ۳۷۹/۷/۱۱	۴۸/۲۶۵/۲
مَبْعُوثِينَ: برانگیزندگان ۲۱۲/۲۹/۶	تُبْطِلُوا ← لا تُبْطِلُوا: ضایع مکنید
بُعْثَرُ: زیر و زبر کنند	۱۰۶۲/۳۵/۴۷
أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِى الْقُبُورِ	باطِل: باطل ۸/۴۲/۲
۱۳۷۴/۹/۱۰۰	باطِل: نایبایست ۳۰/۱۸۸/۲
بُعْثِرَتْ: زیر و زبر کنند ۱۳۰۴/۴/۸۲	باطِل: ناچیز ۵۴۰/۸۱/۱۷
بُعْدَتْ: دور آمد ۳۲۸/۴۳/۹	۸۱۰/۵۱/۲۹
بَعِدَتْ: دور شدند	اَلْمُبْطِلُونَ: تبه کاران ۲۶۵/۱۷۲/۷
أَلَا بُعْدُ لِمَدَّيْنِ كَمَا بَعِدَتْ ثُمُودُ	مُبْطِلُونَ: دروغ گویندگان ۸۲۳/۵۷/۳۰
۳۹۱/۹۳/۱۱	بَطَلَ: نهان (بود) ۲۳۱/۱۵۱/۶
بَاعِدُ: دوری افکن ۸۸۸/۲۰/۳۴	الباطن: نهان ۱۱۶۵/۳/۵۷
بُعْدًا: دوری باد ۳۸۷/۵۹/۱۱، ۳۸۴/۴۴/۱۱	باطِنُهُ: باطن آن ۲۲۶/۱۱۰/۶
بَعِيدُ: دور ۳۹۰/۸۱/۱۱؛ ۲۹/۱۷۶/۲	بِطَانَةٍ: دوستان نهانی
مُبْعَدُونَ: دور کردگان ۶۵۲/۱۰۱/۲۱	لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِّنْ دُونِكُمْ: فرا مگیرید
بَعْدُ: پس ۶/۲۷/۲	دوستان نهانی نه از شما ۹۶/۱۱۸/۳
بَعْدُ: پس از ۲۷/۱۶۴/۲	بَطْنُ: هامون
بَعْدُ: از پس ۹۱/۸۶/۳	وَ هَؤُلَاءِى كَفَ أَيْدِيهِمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ
بَعْدُها: پس آن ۲۶۱/۱۵۲/۷	عنهم بطن مکه
بَعْدَى: پس من ۲۲/۱۳۳/۲	۱۰۶۹/۲۴/۴۸
بَعِيرُ ← كَيْلُ بَعِيرٍ	بَطْنِهِ: شکم خویش ۷۰۶/۴۵/۲۴
وَنَزَدًا كَيْلُ بَعِيرٍ: و بیفزائیم [بنام ابن	بَعَثَ: بفرستاد ۳۵/۲۱۳/۲
یامین] اشتروار بار ۴۱۱/۶۵/۱۲	بَعَثَ: پدید کرد ۴۳/۲۴۷/۲

- بَعِيرٌ ← حِمْلٌ بَعِيرٌ: اشتروار بار
 ۴۱۲/۷۲/۱۲
- بَغْضٌ: برخی ۷/۳۶/۲؛ ۱۵/۸۵/۲
 ۱۲۳۹/۴۴ و ۴۳/۶۹
- بَغْضًا: از برخی
 فَإِنَّ أَمِنْ بَعْضِكُمْ بَعْضًا ۵۲/۲۸۴/۲
- بَعْضُنَا: از ما برخی
 وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ:
 ونگیرد از ما برخی برخی را خدایانی از
 فرود خدای ۸۸/۶۴/۳
- بَعُوضَةٌ: پشه ۵/۲۶/۲
- بَعْلًا: بت بعل ۹۳۵/۱۲۴/۳۷
- بَعْلُهَا: شوهرش ۱۴۹/۱۲۷/۴
- بَعْلِي: شوهر من ۳۸۸/۷۱/۱۱
- بُعُولَتِهِنَّ: شوهران ایشان ۳۹/۲۲۷/۲
- بَعْتَهُ: ناگاهان ۲۱۲/۳۱/۶
- بَعْتَهُ: ناگاه ۲۱۴/۴۴/۶
- الْبَغْضَاءُ: دشمنی نهان ۱۷۰/۱۵/۱؛
 ۱۷۹/۶۷/۵
- الْبَغَالُ: استران ۵۱۲/۸/۱۶
- بَغْيٌ: افزونی جست ۷۸۵/۷۶/۲۸
- بَغْيٌ: افزونی جسته است ۹۵۱/۲۱/۳۸
- بَغَتْ: افزونی جوید
- فَإِنَّ بَغْتَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا
 الَّتِي تَبَغَى ۱۱۰۰/۹/۴۹
- بَغَوْا: از حد در گذشتندید
 وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ
 ۱۰۱۱/۲۵/۴۲
- أَبْتَغَى: بجویم ۲۳۴/۱۶۵/۶
- أَبْتَغَيْكُمْ: شما را جویم ۲۵۹/۱۳۹/۷
- لَا تَبْغِ: مجوی ۷۸۵/۷۷/۲۸
- يَتَّبِعَانِ ← لَا يَتَّبِعَانِ: بریک دیگر از حد
 در نگذرند
- بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ۱۱۵۰/۱۹/۵۵
- ابْتَغُوا: بجوئید ۳۱/۱۸۷/۲
- تَبَغَى ← مَا تَبَغَى: نسزد ۶۰۷/۹۲/۱۹
- تَبَغَى: از حد در گذشتن ۲۴۴/۳۲/۷
- تَبَغَى: بحسد و بد کامگی ۱۶/۹۰/۲
- تَبَغَى: بدخواهی ۳۶/۲۱۳/۲
- تَبَغَيْكُمْ: ستم شما ۳۶۴/۲۳/۱۰
- بَاغٌ: افزونی جوینده ۲۳۱/۱۴۵/۶؛
 ۲۸/۱۷۳/۲
- الْبِغَاءُ: زنا ۷۰۴/۳۳/۲۴
- اِتَّبَعَا: جستن ۳۵/۲۰۷/۲
- اِتَّبَعَاوُكُمْ: جستن شما ۸۱۷/۲۲/۳۰
- الْبَقَرُ: ماده گاوان ۱۲/۷۰/۲
- الْبَقَرُ: گاوان ۲۳۰/۱۴۴/۶
- بَقَرَةٌ: گاوی ۱۲/۶۷/۲
- الْبُقْعَةُ: پاره جای ۷۷۹/۳۰/۲۸
- بَقِيلَهَا: تره آن ۱۱/۶۱/۲
- بَقِيَ: مانده است ۵۱/۲۷۹/۲
- يَبْقَى: بماند ۱۱۵۱/۲۶/۵۵
- أَبْقَى: باقی تر ۶۲۴/۷۱/۲۰؛
 ۱۳۲۶/۱۷/۸۷؛ ۶۲۴/۷۳/۲۰
- بَاقٍ: پایسته ماند
- مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ
 ۵۱۴/۹۶/۱۶
- الْبَاقِينَ: ماندگان ۷۳۴/۱۱۹/۲۶

البلاذ: شهرها ۱۰۹/۱۹۶/۳	الباقین: بماندگان ۹۳۲/۷۶/۳۷
بَلَدَةٌ ← بَلَدَةٌ مَيِّتًا: شهر مرده	الباقیات: مانده ها ۵۷۲/۴۶/۱۸
۷۲۲/۴۹/۲۵	بَقِيَّةٌ: وامانده ای ۴۴/۲۴۸/۲
يُئِلِسُ: نومید گردند	بَقِيَّةٌ: اندک ۳۹۰/۸۴/۱۱
وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُئِلِسُ الْمَجْرَمُونَ	بَقِيَّةٌ: خردی ۲۹۴/۱۱۴/۱۱
۸۱۶/۱۱/۳۰	بَكَرٌ: سخت تر و تازه ۱۲/۶۸/۲
مُبْلِسِينَ: نومیدان ۸۲۲/۴۸/۳۰	أَبْكَارًا: دوشیزگانی ۱۱۵۹/۳۶/۵۶
إِئِلِسُ: آن نومید از رحمت خدای	۱۲۲۱/۵/۶۶
فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ ابى: همه سجدہ کردند	بُكْرَةٌ: بامداد ۵۹۸/۱۰/۱۹
مگر آن نومید از رحمت خدای [تعالی]	۷۱۷/۵/۲۵؛ ۶۰۳/۶۱/۱۹
سروازد و گردن کشی کرد ۷/۳۴/۲	الإبْكَارُ: بامداد ۸۴/۴۱/۳
إِئِلِسُ: آن نومید ۲۴۲/۱۰/۷	الإبْكَارُ: بامدادن ۹۹۱/۵۴/۴۰
إِئِلَعَى: فروخور ۳۸۴/۴۴/۱۱	بَكَّةٌ: جایگاه کعبه ۹۳/۹۶/۳
بَلَّغٌ: رسید ۲۱۰/۱۹/۶	أَبْكُمْ: گنگ ۵۲۲/۷۶/۱۶
بَلَّغٌ: برسد ۴۰۵/۲۲/۱۲	بُكُمْ: گنگانند
بَلَّغْتُ: رسیدم ۵۹۸/۷/۱۹	صُمْ بُكُمْ عُمَى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ
بَلَّغْتُ: رسیده باشی ۵۷۶/۷۶/۱۸	۴/۱۸/۲؛ ۲۸/۱۷۱/۲
فَمَا بَلَّغْتُ: بنه رسانیده باشی ۱۸۰/۷۰/۵	بُكْمًا: گنگان ۵۴۲/۹۷/۱۷
بَلَّغٌ: برسان ۱۸۰/۷۰/۵	فَمَا بَكَتْ: بنگریست ۱۰۳۱/۲۸/۴۴
بَالِغٌ: تمام کننده ۱۲۱۷/۳/۶۵	لَا تَبْكُونَ: می نگریید ۵۹/۵۳۰ و
بَلَاغٌ: رسانیدن پیغام ۸۱/۲۰/۳	۱۱۲۸/۶۰
بَلَاغٌ: رسانیدن ۱۸۴/۹۵/۵	وَلْيَبْكُوا: وبگریند ۳۳۵/۸۳/۹
بَلَاغًا: پندی ۶۵۲/۱۰۶/۲۱	يَبْكُونَ: می گریستند
بَلَاغًا: رسانیدن پیغامی ۱۲۵۴/۲۳/۷۲	وَجَانُوا إِبَاهِمَ عِشَاءَ يَبْكُونَ ۴۰۴/۱۶/۱۲
مَبْلَغُهُمْ: تمامی رسیدن ایشان	أَبْكَى: بگریاند ۱۱۲۶/۴۳/۵۳
ذَلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ ۱۱۲۵/۳۰/۵۳	بُكْيًا: گریندگان ۶۰۳/۵۷/۱۹
بَلَّوْنَا: آزمون کردیم ۱۲۳۱/۱۷/۶۸	بَلَدٌ: زمین ۲۴۹/۵۷/۷؛ ۲۴۸/۵۰/۷
بَلَّوْنَاهُمْ: آزمون کردیم شان ۲۶۴/۱۶۷/۷	بَلَدٌ: شهر ۴۹۱/۳۴/۱۴؛ ۱/۹۰ و
تَبَلَّوْا: بدانند ۳۶۵/۳۰/۱۰	۱۳۳۸/۲

نَبَلُوا: آشکارا کنیم ۱۰۶۲/۳۳/۴۷	بَتُوا: برآورند ۳۳۹/۱۱۱/۹
نَبَلُوکُمْ: آزمون می‌کنیم شما را ۶۴۴/۳۵/۲۱	بَتَّینَا: برداشتیم ۱۲۸۸/۱۱/۷۸
لَنَبَلُوکُمْ: هر آینه که آزمون کنیم شما را ۱۰۶۲/۳۳/۴۷	بَتَّینَاهَا: برافراشتیم آن را ۱۱۱۴/۴۷/۵۱
تُبْلَى: آشکارا کنند	اَبْتَنُون: ای بنا می‌کنید ۷۳۵/۱۲۷/۲۶
یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ۸/۸۶ و ۱۳۲۲/۹	اَبْن: برآر ۹۸۸/۳۶/۴۰
اَبْتَلُوا: می‌آزمائید ۱۲۶/۶/۴	بَنَاء: سقفی ۵/۲۲/۲
بَلَاء: آزمایشی ۹/۴۹/۲	بَنَاء: برافراشته ای ۹۲۲/۶۳/۴۰
بَلَاء: آزمونی ۲۵۱/۱۴۰/۷	بُنَّیَان: بناهایی
بَلَاء ← بَلَاءٌ حَسَنًا: بلای نیکو	کَاَنَّهُمْ بُنَّیَانٌ مَرْضُوعٌ ۱۲۰۱/۴/۶۱
۲۹۳/۱۷/۸	بُنَّیَانًا: برآورده ای ۵۶۸/۲۱/۱۸
لا یُبْلَى: بنرسد هرگز ۶۳۰/۱۲۰/۲۰	بُنَّیَانًا: بنائی ۹۳۳/۹۶/۳۷
بَلَى: نبی ۱۴/۸۱/۲	مَبْنِیَّة: بنا کرده ۹۷۲/۱۹/۳۹
بَلَى: بیک	اَبْن: پسر ۱۵/۸۷/۲
بَلَى مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ: بیک هر که یک	اَبْن السَّبِيل: راه گذری ۲۹/۱۷۷/۲
رویه دارد خود را برای خدا ۱۹/۱۱۲/۲	اَبْن السَّبِيل: راه گذریان ۲۹۷/۴۲/۸
بَلَى: آری ۲۶۵/۱۷۱/۷؛ ۲۱۲/۳۰/۶	اَبْتَنَى: دوفزند ۱۷۲/۳۰/۵
بَنَان: [اندامی و] بندی	بَثُون: فرزندان ۳۷۳/۹/۱۰
واضربوا منهم کُلَّ بَنَانٍ: و می‌زنید از ایشان	بَثُون: پسران ۵۷۲/۴۶/۱۸
هر [اندامی و] بندی ۲۹۲/۱۲/۸	بَیِّن: فرزندان ۲۴۳/۲۵/۷؛ ۸/۴۰/۲
بَنَانُهُ: اندامهای او را	بَیِّن: پسران ۸۰/۱۴/۳
بلی قادرین علی آن نُسَوِّی بَنَانَهُ	یا بَیِّن: یا پسران من ۲۲/۱۳۲/۲
۱۲۶۸/۴/۷۵	اَبْنَاء: پسران ۱۷۱/۲۰/۵
بَنَاهَا: برداشت [و برافراشت] آن را	یا بُیِّن: ای پسر من ۳۸۴/۴۲/۱۱
اَمَّ السَّمَاءَ بَنَاهَا: یا آسمان که برداشت	اِبْنَةُ: دختر ۱۲۲۲/۱۲/۶۶
[و برافراشت] آن را ۱۲۹۴/۲۷/۷۹	اِبْتَنَى: دودختر من ۷۷۸/۲۷/۲۸
بَنَاهَا: برآورد آن را ۱۳۴۱/۵/۹۱	بَتَات: دختران ۱۳۰/۲۳/۴
	تَبَهَّتْهُمْ: درماناند ایشان را ۶۴۵/۴۰/۲۱
	بُهَّت: درماند و حیران شد ۴۶/۲۵۹/۲

... مُبَوَّأً صَدَقَ: فرو آوردن جای نیکو

۳۷۴/۹۳/۱۰

بَاب: دروازه ۱۰/۵۸/۲؛ ۴/۱۰۳/۱۵۳

بَاب: در ۵/۲۵/۱۷۲

بَاباً: دری ۱۵/۱۴/۵۰۳

أَبْوَاب: درها ۶/۴۴/۲۱۴

لَنْ تَبُورَ: بزیران نیاید

يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ ۹۰۹/۲۹/۳۵

يَبُورُ: هلاک شود و نیست گردد

وَمَكَرُ أَوْلَئِكَ هُوَ يَبُورُ: و سگالش

ایشانست که هلاک شود و نیست گردد

۹۰۶/۱۰/۳۵

بُوراً: هلاک شده

وَكَاثُورًا قَوْمًا بُورًا: و بودند گروهی هلاک شده

[یعنی هالکین]

۷۱۸/۱۸/۲۵

الْبَوَار: هلاکت ۱۴/۲۸/۴۹۰

بَالٌ: حال ۱۲/۵۰/۴۰۹؛ ۲۰/۵۱/۶۲۱

بَالَهُمْ: کار ایشان ۴۷/۲/۱۰۵۷

يَبِيتُونَ: شب گذارند

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا: و آن

کسهائی که شب گذارند برای خداوند

خویش سجد کنند و ایستادگان

۷۲۳/۶۴/۲۵

بَيْتٌ: بسگالند بشب

بَيْتٌ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ

۱۴۱/۸۰/۴

لُتُبَيْتَنَّهُ: ما شبی خون کنیم برو

۷۵۱/۵۱/۲۷

بُهْتَانٌ: دروغی ۷۰۱/۱۶/۲۴

بُهْتَانًا: بستم

أَتَاخُذُونَهُ بُهْتَانًا: ای فرا گیرید آن [مال]

بستم ۴/۲۰/۱۲۹

بُهْتَانًا: دروغی

فَقَدْ اخْتَمَلَ بُهْتَانًا: بدرستی که بر پذیرفت

دروغی ۴/۱۱۱/۱۴۷

بَهْجَةً ← ذَاتَ بَهْجَةٍ: خداوند نیکوئی

و زیبایی ۲۷/۶۲/۷۵۱

بَهْجٌ: زیبا ۲۲/۵/۶۶۴؛ ۵۰/۷/۱۱۰۵

نَبْتَهْلٌ: زاری کنیم ۳/۶۱/۸۷

بَهْنِمَةُ الْأَنْعَامِ: دهان بستگان چهار پایان

۵/۲/۱۶۷

بَهْنِمَةُ الْأَنْعَامِ: بسته زبانان چهار پایان

۲۲/۳۲/۶۶۸

بَاءٌ: سزاوار گشت ۳/۱۶۲/۱۰۳

بَاءٌ: بازگشت ۸/۱۶/۲۹۳

بَاءُوا: بازگشتند سزاوار

وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ: و بازگشتند سزاوار

خشمی از خدای ۲/۶۱/۱۱

تَبَوُّوا: بازگردی

أَنَّى أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ

۵/۳۲/۱۷۳

بَوَّأْنِي: جای ساخت شما را ۷/۷۳/۲۵۱

بَوَّأْنَا: ما فرود آوردیم ۱۰/۹۳/۳۷۴

بَوَّأْنَا: پیدا کردیم ۲۲/۲۴/۶۶۷

لَسَوْنَنْهَمُ: هر آینه که فروآریم ایشان را

۱۶/۴۱/۵۱۷

مُبَوَّأٌ: فرو آوردن جای

بَيِّنَا: پدید کردیم ۲۰/۱۱۸/۲	يُبَيِّنُونَ: می‌سگالند شب ۱۴۱/۸۰/۴
بَيَّنُّوا: پیدا بگویند	يُنِيتُ: خانه ۹۳/۹۶/۳؛ ۲۱/۱۲۴/۲
إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ	يُبُوتُ: خانه‌ها ۳۱/۱۸۹/۲
عَلَيْهِمْ ۲۷/۱۶۰/۲	يُبُونَا: خانه‌ها ۷۰۴/۳۶/۲۴
لَا يَبِينُ: تا پدیدار کنم ۱۰۲۴/۶۳/۴۳	يَبَيَّنَا: شبیخون
يُبَيِّنُ: هویدا می‌کنیم ۱۸۱/۷۱/۵	وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا
يُبَيِّنُ: پیدا کند ۱۲/۶۸/۲	بَيَّنَا ۲۴۱/۳/۷
تَبَيَّنَ: پیدا آمد ۱۹/۱۰۹/۲	بَيَّنَا: شبی خون
تَبَيَّنَتْ: بدانستند ۸۸۷/۱۴/۳۴	... أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَّنَّا ۲۵۴/۹۶/۷
يَبِينُ: هویدا ۵۶۷/۱۵/۱۸	بَيَّنَّا: شب ۳۶۸/۴۹/۱۰
يَبِينَةُ: پیدا و هویدا	تَبَيَّنَ: نیست گردد ۵۷۰/۳۵/۱۸
... مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ ۳۵/۲۱۱/۲	اَبْيَضَّتْ: سپید شود ۹۴/۱۰۷/۳
بَيِّنَةُ: هویدائی ۲۱۶/۵۷/۶	اَبْيَضَّتْ: سپید شد ۴۱۴/۸۴/۱۲
بَيِّنَات: هویدائیه‌ها ۱۵/۸۷/۲	تَبَيُّضُ: سپید شود ۹۴/۱۰۶/۳
بَيِّنَات — آیات بَيِّنَات: نشانها پیدا و	بَيَضَاءُ: روشن و تاوان ۲۵۵/۱۰۷/۷
هویدا ۱۷/۹۹/۲	بَيَضَاءُ: سپید روشن ۶۱۹/۲۲/۲۰
بَيِّنَات: پیدائیه‌ها ۳۱/۱۸۵/۲	بَيَضُ: خانه مرغ
بَيِّنَات: حجت‌های هویدا ۱۲۰۲/۶/۶۱	كَأَنَّهُنَّ بَيضٌ مُكْنُونٌ ۹۳۰/۴۸/۳۷
مُبَيَّنَةٌ: هویدا ۱۲۹/۱۹/۴	يُبَايِعُكَ: بیعت کنند با تو
مُبَيِّنَات — آیات مُبَيِّنَات: نشانهای	۱۱۹۴/۱۲/۶۰
هویدا ۷۰۴/۳۴/۲۴	يُبَايِعُونَكَ: بیعت کردند ترا
مُبَيِّنُ: پیدا و هویدا ۲۸/۱۶۸/۲	إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ:
مُبَيِّنُ: هویدا ۱۰۴/۱۶۴/۳؛ ۳۵/۲۰۸/۲	بدرستی که آن کسهائی که بیعت کردند
المُسَبِّحِينَ: پیدا و هویدا ۹۳۴/۱۱۶/۳۷	ترا [بحدییه] بدرستی [آن جماعت]
بَيَان: هویدائی ۲/۵۵؛ ۹۹/۱۳۸/۳	بیعت با خدای کردند ۱۰۶۶/۱۰/۴۸
۱۱۴۸/۳	تَبَايَعْتُمْ: خرید و فروخت کنید
بَيَانُهُ: هویدا کردن آن ۱۲۶۹/۱۹/۷۵	۵۲/۲۸۳/۲
تَبْيَانًا: پدید کردن ۵۲۳/۸۹/۱۶	تَبَعَ: خرید و فروخت ۴۵/۲۵۴/۲
	تَبَعَ: کنشهای جهودان ۶۷۰/۳۸/۲۲

فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ

تَبِعَ: پس روی کرد ۸۹/۷۳/۳

تَبِعْنِي: پس روی کند مرا ۴۹۱/۳۵/۱۴

تَتَّبِعُوا: از پس آن درآید ۶/۷۹ و ۱۲۹۲/۷

اتَّبَعْنَا: از پس فرا داشتیم ۶۸۹/۴۴/۲۳

اتَّبَعْنَاهُمْ: از پس ایشان فرا داشتیم

۷۸۰/۴۲/۲۸

تُتَّبِعُهُمْ: از پی ایشان فرا داشتیم

۱۲۱۴/۱۶/۷۷

اتَّبِعَ: پس روی کرد ۱۰۳/۱۶۲/۳

اتَّبَعْتُ: پس روی کردم ۴۰۸/۳۸/۱۲

اتَّبَعْتَهُمْ: دراریم و ایشان ۱۱۱۸/۲۰/۵۲

اتَّبِعُوا: پس روی کردند ۱۷/۱۰۲/۲

تَتَّبِعَ: پس روی کنی ۲۰/۱۲۰/۲

لا تَتَّبِعُوا: پس روی مکنید ۲۸/۱۶۸/۲

اتَّبِعُونِي: مرا پس روی کنید ۸۲/۳۱/۳

يَتَّبِعَ: او را پس روی کنند ۳۶۶/۳۵/۱۰

تابع: پس روی کننده ۲۵/۱۴۵/۲

تابعين: از پس فرا آیندگان ۷۰۳/۳۱/۲۴

اتباع: از پس فرا شدن ۳۰/۱۷۸/۲

متَّبِعُونَ: از پس درآمدگان ۷۳۰/۵۲/۲۶

تَبِعَا: پس رو

إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا ۴۸۹/۲۱/۱۴

تِجَارَةٌ: بازرگانی ۵۲/۲۸۳/۲

تِجَارَةٌ: بازرگانی ۱۳۲/۲۹/۴

تِجَارَتُهُمْ: بازرگانی ایشان ۴/۱۶۲/۲

نَحْتُ: زیر ۲۱۷/۶۵/۶؛ ۱۸۰/۶۹/۵

نَحْتُهَا: زیر آن ۵/۲۵/۲

بَيْنَ: میان ۱۲/۶۸/۲؛ ۱۷/۱۰۲/۲

بَيْنَ يَدَيْهِ: پیش از آن ۱۷/۹۷/۲

بَيْنَنَا: میان ما ۸۷/۶۴/۳

بَيْنَهُمَا: میان مرد وزن

وَإِنْ حِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ

أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا ۱۳۳/۳۵/۴

بَيْنَهُمَا: میان ایشان ۱۳۳/۳۵/۴

بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ: میان من و میان شما

۲۱۰/۱۹/۶

ت

التَّائِبُ: صندوق ۴۴/۲۴۸/۲

التَّائِبُ: تابوت ۶۲۰/۳۹/۲۰

تَبَّ: تهی دست باد

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۱۴۱۱/۱/۱۱۱

تَبَّتْ: زیان کار باد ۱۴۱۱/۱/۱۱۱

تَبَاب: نیستی ۹۸۹/۳۷/۴۰

تَتَبَّيَّبَ: زیان کاری ۳۹۲/۹۹/۱۱

تَبَرْنَا: هلاک کردیم ۷۲۱/۳۹/۲۵

لِيَتَبَرَّوْا: تا هلاک کنند ۱۳۱/۷/۱۷

تَتَبَيَّرُوا: هلاک کردند ۷۲۱/۳۹/۲۵؛

۵۳۱/۷/۱۷

مُتَبَرِّ: هلاک کردند

إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَبَرِّمَا هُمْ فِيهِ: بدرستی که اینها

گروهی اند هلاک کردند هر آنچه ایشان

درآند ۲۵۸/۱۳۸/۷

تَبَارًا: نیستی ۱۲۴۹/۲۹/۷۱

تَبِعَ: پس روی کند ۸/۳۸/۲

- تَخْتِي: زیر من ۱۰۲۲/۵۰/۴۳
 تُرَاب: خاک ۴۸/۲۶۵/۲؛ ۸۷/۵۹/۳
 ۹۹۲/۶۶/۴۰
 أَتْرَاب: هم زادانی
 وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ
 ۹۵۵/۵۰/۳۸
 أَتْرَابًا: هم زادانی ۱۱۵۹/۳۶/۵۶
 أَتْرَابًا: هم زادان
 وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا: کنیزکان جوانان هم
 زادن ۱۲۹۰/۳۱/۷۸
 التَّرَائِب: سینه زن
 يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ
 ۱۲۱۲/۷۰۶/۸۶
 مُتَرَبِّة: نیستی ۱۳۳۹/۱۶/۹۰
 أَتْرَفْتَاهُمْ: کامرانی داده بودیم ایشان را
 ۶۸۸/۳۳/۲۳
 أَتْرَفْتُمْ: نعمت و کامرانی که داده اند
 شما را ۶۴۱/۱۳/۲۱
 مُتَرَفُّوْهَا: دانه گرفتگان ایشان
 ۸۹۰/۳۵/۳۴
 مُتَرَفُّوْهَا: کامرانان ایشان ۱۰۱۹/۲۲/۴۳
 مُتَرَفِّينَ: دنیندگان ۱۱۶۰/۴۶/۵۶
 مُتَرَفِّفِيْهِمْ: دانه گرفتگان ایشان
 ۶۹۱/۶۴/۲۳
 تَرَكَ: واگذارد ۳۰/۱۸۰/۲
 تَرَكَ: واگذاشتند
 فِيْهِ سَكِيْنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ
 مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ ۴۴/۲۴۸/۲
- تَرَكَ: بازگذارند
 لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوِلْدَانُ وَالْأَقْرَبُونَ
 ۱۲۶/۷/۴
 تَرَكَ: واگذارند
 وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوِلْدَانُ
 وَالْأَقْرَبُونَ ۱۲۶/۷/۴
 تَرَكَتُ: بگذاشته ام ۴۰۸/۳۷/۱۲
 تَرَكَهُمْ: فرو گذارد ایشان را ۴/۱۷/۲
 تَارَكَ: دست بدارنده ۳۷۹/۱۲/۱۱
 بَتَّارِكِي: دست بدارندگان
 وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا ۳۸۶/۵۳/۱۱
 تَسَع: نه ۵۴۳/۱۰۱/۱۷
 تَسْعُونَ: نود ۹۵۱/۲۲/۳۸
 فَتَسْعَا لَهُمْ: نگوساری بادا ایشان را
 ۱۰۵۸/۹/۴۷
 أَتَقَنَ: درست کرد ۷۵۵/۸۸/۲۷
 تِلْكَ: آن ۱۳/۱۳۴/۲؛ ۱۹/۱۱۱/۲
 تِلْكَ: این
 تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوْهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ
 ۹۹/۱۴۰/۳؛ ۴۵/۲۵۲/۲
 تَلَكُمَا ۱ تَلَكُمَا الشَّجَرَةَ: آن
 درخت تان ۲۴۳/۲۱/۷
 تَلَكُم: این تان ۲۴۶/۴۲/۷
 تَلَّه: بیوگند او را ۹۳۳/۱۰۲/۳۷
 تَلَاهَا: پس روی کند آن را
 ۱۳۴۱/۲۰۱/۹۱
 تَلُوْهُ ۱ مَا تَلُوْهُ: برنخواندمی این قرآن
 ۳۶۲/۱۶/۱۰

فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ

يَتُوبُ عَلَيْهِ ۵/۴۲/۱۷۴

تَابُوا: توبه کنند

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ

أَتُوبُ عَلَيْهِمْ ۲/۱۶۰/۲۷

أَتُوبُ ← أَتُوبُ عَلَيْهِمْ: توبه دهم ایشان

را ۲/۱۶۰/۲۷

يَتُوبُ: توبه دهد ۴/۲۶/۱۳۱

يَتُوبُ ← يَتُوبُ عَلَيْهِمْ: توبه دهد شما

را و بپذیرد توبه شما ۴/۲۷/۱۳۱

التَّوْبَةُ: توبه دادن و توبه پذیرفتن

انما التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ ۴/۱۷/۱۲۹

التَّوْبَةُ: توبه

وليست التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ

۴/۱۸/۱۲۹

تَوْبَتُهُمْ: توبه ایشان ۳/۹۰/۹۲

تَائِبَات: توبه کنندگان ۶۶/۵/۱۲۲۱

التَّائِبُونَ: واگردندگان ۹/۱۱۳/۳۴۰

تَوَّاب: توبه پذیرنده ۲/۳۷/۷

تَوَّاب: توبه دهنده ۲/۱۶۰/۲۷

تَوَّاب: توبه دهنده و توبه پذیرنده

۹/۱۰۵/۳۳۸

تَوَّابًا: توبه دهنده و پذیرنده ۴/۱۶/۱۲۹

تَوَّابًا: توبه دهنده و توبه پذیرنده

۱۱۰/۳/۱۳۹۹

التَّوَّابِينَ: تائبان ۲/۲۲۱/۳۸

مَسْتَاب: بازگشتن من

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَاب ۱۳/۳۲/۴۸۰

مَتَابًا: بازگشتن بسزا

أَتْلُ: برخوانم ۶/۱۵۱/۲۳۲

سَاتْلُوا: زود بود که برخوانم ۱۸/۸۳/۵۷۷

تَتْلُوا: می ور خواندند

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ

۲/۱۰۲/۱۷

تَتْلُونَ: می خوانید ۲/۴۴/۸

أَتْلُ: برخوان ۵/۳۰/۱۷۲

تِلْيَت: برخوانند

وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُ إِيمَانًا

۸/۲/۲۹۱

تُتْلَى ← تُتْلَى عَلَيْهِمْ: می خوانند بر شما

۳/۱۰۱/۹۳

تُتْلَى ← تُتْلَى عَلَيْهِمْ: برخوانند بر ایشان

۸/۳۱/۲۹۵

فَالْقَالِيَات: سوگند بدان خوانندگان ۳۷/۲

و ۳/۲۶/۹۲۶

تِلَاوَتِهِ: خواندن آن ۲/۱۲۱/۲۰

تَمَّ: تمام شد ۷/۱۴۱/۲۵۹

تَمَّتْ: تمام شد ۶/۱۱۵/۲۲۵

أَتَمَمْتُ: تمام کردم ۵/۴/۱۶۸

تُتِمَّ: تمام کند ۹/۳۳/۳۲۶

تُتِمَّ: تمام کند ۱۲/۶/۴۰۳

تُتِمَّ: تمام کننده ۶۱/۸/۱۲۰۲

التَّنُورُ: تنور ۱۱/۴۰/۳۱۴؛ ۲۳/۲۷/۶۸۷

تَابَ ← فَتَابَ عَلَيْهِ: توبه داد او را و

توبه او پذیرفت ۲/۳۷/۷

تَابَ ← فَتَابَ عَلَيْهِمْ: توبه داد شما را

و توبه شما پذیرفت ۲/۵۴/۱۰

تَابَ: توبه کند

فَتَبَطَّطَهُمْ: گران کرد ایشان را و باز

داشت ۳۲۹/۴۷/۹

ثُبَاتٍ: گروه گروه

فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوَانْفِرُوا جَمِيعاً: بیرون

شوید گروه گروه یا بیرون شوید همگنان

۱۳۹۰/۷۰/۴

تَجَاجاً: روان [و شَرَّان]

وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَاجاً

۱۲۸۹/۱۴/۷۸

أَتُحَنِّتُهُمْ: مقهور کنید ایشان را بکشتن

... حَتَّى إِذَا أَتَحْنَتُهُمْ فَشُدُّوا الْوُثَاقَ

۱۰۵۷/۴/۴۷

يُنْخِنَ: غلبه کنند

مَا كَانَ لِئَنِّي أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى

يُنْخِنَ فِي الْأَرْضِ ۳۰۱/۶۸/۸

تَثْرِبُ: سرزنش

قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيَّ الْيَوْمَ ۴۱۵/۹۲/۱۲

الْثَّرَى: خاک نمدار ۶۱۷/۶/۲۰

ثُعْبَانٌ: اژدهائی ۲۵۵/۱۰۶/۷

۷۲۸/۳۱/۲۶

ثَاقِبٌ ← شهاب ثاقب: ستاره آتشین

روشن ۹۲۷/۱۰/۳۷

ثَاقِب: روشن

التَّجَمُّ الثَّاقِب: ستاره روشن ۳،۲،۱/۸۶

۱۳۲۲/

تَقْفُتُهُمْ: یابیدشان

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْفُتُهُمْ ۳۲/۱۹۱/۲

تَقْفُتُهُمْ: یاوید ایشان را

قَاتَهُ يَتُوبُ اللَّهُ مَتَاباً ۷۲۴/۷۱/۲۵

نَارَةً ← نَارَةً أُخْرَى: بار دیگر

۶۲۲/۵۵/۲۰؛ ۵۳۹/۶۹/۱۷

التَّوْرَةِ: آن کتاب روشن و نورانی

۷۸/۲/۳

التَّوْرَةِ: کتاب روشن ۸۵/۴۸/۳

التَّوْرَةِ: کتاب موسی ۸۵/۵۰/۳

التَّوْرَةِ: توریت ۸۸/۶۵/۳

التَّوْرَةِ: توریة ۱۲۰۵/۵/۶۲

التِّينِ: درخت انجیر ۱/۹۵ و ۳ و ۲ و

۱۳۵۵/۴

تَيَّهُونُ: سرگردان می باشند ۱۷۲/۲۹/۵

ث

فَاتَّبَعُوا: پیستید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاَتَّبِعُوا

۲۹۸/۴۷/۸

تَبَتُّنَاكَ: بداشتیم ترا ۵۴۰/۷۴/۱۷

تَنْبَتُ: بر جای بداریم ۳۹۴/۱۱۷/۱۱

يُنْبِتُ: بدارد ۱۰۵۸/۸/۴۷

تَبَّتْ: بر جای بدار ۴۴/۲۵۰/۲

يُنْبِتُ: بر جای بدارد ۲۸۲/۳۱/۱۳

تَوَاتُهَا: استادگی آن ۵۰۴/۱۰/۱۶

ثَابِت: استوار ۴۱۰/۱۴/۴

تَتَبَّنَا: باورداشتنی ۴۹/۲۶۶/۲

تُبُوراً: وایلاه ۷۱۸/۱۴/۲۵

تُبُوراً: وایلاه ۱۳۱۲/۹/۸۴

مَبُوراً: هلاک کرده ۵۴۳/۱۰۲/۱۷



فَخَذَوْهُمْ وَأَقْتَلَوْهُمْ حَيْثُ ثَقَفْتُمُوهُمْ

۱۴۳/۹۰/۴

تَنَقَّضَتْهُمْ: بیابی ایشان را ۲۹۹/۵۱/۸

يَشَقُّوْكُمْ: دست یابوند بر شما

۱۱۹۲/۲/۶۰

ثَقُلْتُ: گران آید ۲۴۱/۷/۷

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

ثَقُلْتُ: صعب و گران آمد ۲۶۷/۱۸۶/۷

أَثَقَلْتُ: گران گشت ۲۶۷/۱۸۸/۷

أَثَقَلْتُمْ: بگرانی برخیزید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ

اتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَثَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ:

ای شما که بروید گانید چه بوده است

شما را چون گویند شما را [بغزو] روید در

راه خدای [عز وجل] بگرانی برخیزید از

زمین ۳۲۷/۳۹/۹

ثَقِيلًا: گران مایه ← قَوْلًا ثَقِيلًا: گفتاری

گران مایه ۱۲۵۹/۴/۷۳

ثَقِيلًا: گران

يَوْمًا ثَقِيلًا: روز گران ۱۲۷۵/۲۷/۷۶

الْثِقَالُ: گران بار

السَّحَابِ الثَّقَالِ: ابرهای گران بار

۴۷۷/۱۳/۱۳

ثِقَالًا: گران

سَحَابًا ثِقَالًا: ابرهای گران ۲۴۸/۵۶/۷

مُثْقَلَةً: گران بار کرده ۹۰۷/۱۸/۳۵

الْثَّقَلَانِ: پریان و آدمیان ۱۱۵۱/۳۰/۵۵

أَثْقَالًا: گران بارهائی ۸۰۴/۱۳/۲۹

أَثْقَالَهُمْ: بارهای خویش

وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ: و هر آینه که بردارند

بارهای خویش ۸۰۴/۱۱/۲۹

أَثْقَالِهِمْ: گران بارهای ایشان

۸۰۴/۱۱/۲۹

أَثْقَالُهَا: بارهای گران آن ۱۳۷۲/۲/۹۹

مِثْقَالِ: هم سنگی («ی» بجای کسره

اضافه آمده است)

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ۱۳۴/۴۰/۴

مِثْقَالِ: مثقال ۳۶۹/۶۱/۱۰

مِثْقَالِ: هم سنگ

وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ

۶۴۵/۴۷/۲۱

ثَلَاثَ ← ثَلَاثَ مِائَةٍ: سیصد

۵۶۹/۲۵/۱۸

ثَلَاثَ: سه ۵۹۸/۹/۱۹

ثَلَاثُونَ: سی ۱۰۴۵/۱۴/۴۶

ثَلَاثَةٌ: سه ۳۳/۱۹۶/۲

الثُّلُثُ: سیکی ۱۲۷/۱۱/۴

الثُّلُثُ: سیک ۱۲۸/۱۲/۴

ثُلُثُهُ: سیک آن ۱۲۶۱/۱۹/۷۳

الثُّلُثَانِ: دوبرخ ۱۵۷/۱۷۵/۴

ثَالِثَ ← ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ: سیم سه

۱۸۱/۷۶/۵

ثَلَاثَ: سه گان ۹۰۵/۱/۳۵؛ ۱۲۵/۳/۴

ثُلَّةٌ: گروهی ۱۱۵۸/۱۶، ۱۵/۵۶

ثُلَّةٌ: گروه ۱۱۵۹/۴۰ و ۳۹/۵۶

ثَمَّ: آنجا ۷۳۱/۶۴/۲۶؛ ۲۰/۱۱۵/۲

اَتَتْنِ: دوباره	تَمُود: نمود ۳۳۲/۷۱/۹؛ ۲۵۱/۷۲/۷
قَالُوا رَبَّنَا اٰمَنَّا اِثْنَيْنِ وَاٰخِثَيْنَا اِثْنَيْنِ	اَتَمَر: بار دهد
۹۸۴/۱۰/۴۰	اَنْظُرُوا الی ثمره اذا اَتَمَرَوْنِعه: بنگرید
مَثْنِ: دوگان ۱۲۵/۳/۴	ببار آن چون بار دهد و پختن آن
مَثْنِ: دوگان دوگان ۸۹۲/۴۷/۳۴	۲۲۳/۹۹/۶
مَثَانِ: دوگانه ۵۰۸/۸۷/۱۵	اَتَمَر: میوه دهد
مَثَانِ: دوگانها ۹۷۲/۲۲/۳۹	كُلُوا مِنْ ثمره إِذَا اَتَمَرَّ ۲۳۰/۱۴۱/۶
تَوْب ← هل تَوْبَ الكفار: هیچ	تَمَر: میوه ها
پاداشت دهند کافران را ۱۳۱۰/۳۶/۸۳	وَ كَانَ لَهُ تَمَر: و او را میوه ها بود
فَأَنَابَکُمْ: پس پاداشت داد شما را	۵۷۰/۳۴/۱۸
۱۰۱/۱۵۳/۳	تَمَره: بار آن ۲۲۳/۹۹/۶
تَوَاب: پاداشت ۱۰۹/۱۹۵/۳	تَمَره: میوه آن ۲۳۰/۱۴۱/۶
۱۰۹/۱۹۵/۳	تَمَرَات: میوه های گوناگون ۵/۲۲/۲
تَوَابًا: پاداشتی ۱۰۹/۹۵/۳	تَمَرَات: میوه ها ۲۱/۱۲۶/۲
مَثَابَة: بازگشتن جای ۱۱/۱۲۵/۲	تَامَهُمْ: هشتمین ایشان ۵۶۹/۲۲/۱۸
مَثُوبَة: پاداشتی ۱۸/۱۰۳/۲	تَمَانِی: هشت ۷۷۸/۲۷/۲۸
ثِيَاب: جامه ها ۶۶۶/۱۹/۲۲	تَمَانِيَة: هشت ۲۳۰/۱۴۳/۶
ثِيَاب: جامه هائی ۱۲۷۴/۲۱/۷۶	تَمَانِينَ: هشتاد ۶۹۹/۴/۲۴
ثِيَابُكَ: جامه خویش را	التَّمَن: هشت یک ۱۲۸/۱۲/۴
و ثِيَابَكَ فَطَهَّر ۱۲۶۳/۴/۷۴	بَتَمَن: ببهای ۴۰۵/۲۰/۱۲
آثَارُوا: برشورانیدند ۸۱۶/۸/۳۰	تَمَنًا: بهای ۸/۴۱/۲
فَأَثَرُنْ: برانگیختند ۱۳۷۴/۵۰۴/۱۰۰	يَتَمَنُون: دوتا می کنند ۳۷۸/۵/۱۱
ثَبِير: شوراند ۱۲/۷۱/۲	يَسْتَمَنُونَ ← لا يَسْتَمَنُونَ: استئنا نکردند
ثَبِير: بینگیزد ۸۲۱/۴۷/۳۰	۱۲۳۱/۱۹، ۱۸، ۱۷/۶۸
ثَاوِيًا: مقیم باشند	ثَانِی: دوم ← ثَانِی اِثْنَيْنِ: دوم دو
و ما كنت ثَاوِيًا فِی اهل مدین	۳۲۷/۴۱/۹
۷۸۱/۴۵/۲۸	اَتْنِ: دو ۲۳۰/۱۴۴/۶؛ ۲۳۰/۱۴۳/۶
مَثْوَى: فرو آمدن جای ۱۰۱/۱۵۱/۳	اَتْنِ: دو ۱۲۷/۱۱/۴

- مَثْوًى: فرود آمدن جایگاه ۵۱۵/۲۹/۱۶
 مَثْوًى: جایگاه ۹۷۴/۳۱/۳۹
 مَثْوًى: جای ۹۷۸/۵۷/۳۹
 مَنَوَاكُم: جای شما ۲۲۸/۱۲۸/۶
 مَنَوَاةً: فرو آوردن جای او ۴۰۵/۲۱/۱۲
 مَثْوًای: فرو آمدن جای من ۴۰۶/۲۳/۱۲
 تَبِيبَاتٍ: شوی داشتگانی ۱۲۲۱/۵/۶۶
- ج
- تَجَارُوا ← لَا تَجَارُوا: زاری نکنید
 ۶۹۱/۶۵/۲۳
 تَجَارُونَ: زاری کنید
 قَالِیْهِ تَجَارُونَ: زاری بوی کنید
 ۵۱۸/۵۳/۱۶
 یَجَارُونَ: می زارند ۶۹۱/۶۴/۲۳
 السُّجْبُ: چاه ۴۴۰۴/۱۰/۱۲
 ۴۰۴/۱۵/۱۲
 الْجَنِّتِ: دیو
 ... یُؤْمِنُونَ بِالْجَنِّتِ وَالطَّاعُوتِ
 ۱۳۶/۵۰/۴
 جَبَّار: گردن کش ۳۸۶/۵۸/۱۱
 ۴۸۸/۱۶/۱۴
 جَبَّار: گماشته
 وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ ۱۱۰۸/۴۵/۵۰
 جَبَّارِین: گردن کشان ۱۷۲/۲۴/۵
 جَبَل: کوه ۲۵۹/۱۴۲/۷
 ۴۷/۲۶۱/۲
 جِبَال: کوهها ۲۵۱/۷۳/۷
- جِبَلًا: خلق
 جِبَلًا کَثِیرًا: خلق بسیار ۹۲۰/۶۱/۳۶
 الْجِبَلَةُ: گروه ۷۳۸/۱۸۳/۲۶
 جَبِین: پیشانی ۹۳۳/۱۰۲/۳۷
 جَبَاهُمُ: پیشینهای ایشان را ۳۲۶/۳۶/۹
 یُجَبِی ← یُجَبِی إِلَیْهِ: می آرند بسوی آن
 یُجَبِی إِلَیْهِ ثَمَرَات کُلِّ شَیْءٍ: می آرند
 بسوی آن میوه های هر چیز ۷۸۲/۵۷/۲۸
 اجْتَبَاکُم: برگزید شما را ۶۷۵/۷۵/۲۲
 اجْتَبَاةً: برگزید او را ۶۳۰/۱۲۲/۲۰
 ۵۲۸/۱۲۱/۱۶
 اجْتَبَيْنَا: برگزیدیم ۶۰۳/۵۷/۱۹
 یَجْتَبِی: برگزیند ۱۰۶/۱۷۹/۳
 الْجَوَاب: حوضها ۸۸۷/۱۳/۳۴
 اجْنَّتْ: بکنده باشند
 وَمَثَلُ کَلِمَةٍ خَبِیْثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبِیْثَةٍ اجْتَنَّتْ
 مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ ۴۹۰/۲۶/۱۴
 جَائِمِین: افتیدگان ۲۵۱/۷۷/۷
 جَائِمِین: افتادگان ۲۵۶/۱۰/۷
 ۳۸۸/۶۶/۱۱
 جَائِیة: بزانو درافتید ۱۰۳۸/۲۷/۴۵
 جِئِیًا: بزانو درافتاده ۶۰۴/۷۱/۱۹
 ۶۰۴/۶۷/۱۹
 جَحَدُوا: انکار کردند ۷۴۶/۱۴/۲۷
 ۳۸۶/۵۸/۱۱
 یَجْحَدُ ← مَا یَجْحَد: وی ستود نشوند
 وَمَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا إِلَّا الْکَافِرُونَ
 ۸۰۹/۴۶/۲۹

الدُّنْيَا: ای شما که اینانید [گیرکه]
پیکار کنید ازیشان در زندگانی نخستین

۱۴۶/۱۰۸/۴

جَادِلْتُنَا: پیکار کردی ما را ۲۸۳/۳۲/۱۱
جَادِلُوا: پیکار کردند ۹۸۳/۴/۴۰

تُجَادِلُ ← لَا تُجَادِلُ: پیکار مکش
۱۴۶/۱۰۶/۴

تُجَادِلُ: پیکار می‌کند ۵۲۶/۱۱۱/۶

اَتَجَادِلُونَنِي: ای با ما پیکار می‌کنید^۱
اَتَجَادِلُونَنِي فِي اَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ و
اَبَاؤُكُمْ: ای با ما پیکار می‌کنید در
نام‌هایی که شما نهادید آنرا و پدران شما
۲۵۰/۷۱/۷

يُجَادِلُ: پیکار کند ۱۴۶/۱۰۸/۴

جَادِلْ لَهُمْ: پیکار کن با ایشان
۵۲۸/۱۲۵/۱۶

جَدَلًا: در پیکار

وكان الانسان اكثر شيء جدلاً
۵۷۳/۵۴/۱۸

جِدَالٌ ← لَا جِدَالَ: پیکار نباید کرد

... وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ. وپیکار نباید کرد

در [مناسک] حج، ۳۳/۱۹۷/۲

جَذَع: تنه ۵۹۹/۲۲/۱۹

جُذُوعٌ ← جُذُوعُ النَّخْلِ تنه‌های

درخت خرما، ۶۲۴/۷۱/۲۰

جَذْوَةٌ: انگری ۷۷۹/۱۹/۲۸

جَرَحْتُمْ: کرده باشید

يَجْجِدُ ← مَا يَجْجِدُ: ویستود نشود

وَمَا يَجْجِدُ بآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ

۸۰۹/۴۸/۲۹

يَجْجِدُ ← مَا يَجْجِدُ: ویستود نشود

۸۳۶/۳۱/۳۱

يَجْجِدُونَ: ویستود می‌باشند ۲۱۳/۳۳/۶

يَجْجِدُونَ: انکار و جحود می‌کردند -

الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْجِدُونَ

۹۹۲/۶۲/۴۰

جَحِيمٌ: آتش دوزخ ۲۰/۱۱۹/۲

جَحِيمٌ: آتش بزرگ ۱۶۹/۱۱/۵؛

۱۸۳/۸۹/۵

جَحِيمٌ: دوزخ ۷۳۳/۹۱/۲۶

الْأَجْدَاثُ: گورها ۹۱۹/۵۰/۳۶؛

۱۱۴۳/۷/۵۴

جَدٌّ: بی‌نیازی ۱۲۵۱/۳/۷۲

جَدِيدٌ: نو ۴۸۹/۲۰/۱۴؛ ۴۷۶/۵/۱۳

جُدَّدَ: خط‌ها و راه‌ها

وَمِنْ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ: واز

کوه‌ها خط‌ها و راه‌های سپید و سرخ

۹۰۹/۲۷/۳۵

أَجْدَرُ: سزاتر ۳۳۷/۹۸/۹

الْجِدَارُ: دیوار ۵۷۶/۸۲/۱۸

جِدَارًا: دیواری ۵۷۶/۷۷/۱۸

جُدُرٌ: دیوارها ۱۱۸۲/۱۴/۵۹

جَادَلْتُمْ: پیکار کنید

هَآ اَنْتُمْ هَؤَلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَوةِ

(۱) باید: «ای با من پیکار می‌کنید» باشد.

جَرَمَ ← لَا جَرَمَ: حَقّاً ۵۱۴/۲۳/۱۶؛
۳۲۱/۲۲/۱۱

جَرَيْنَ ← جَرَيْنَ بِهِم: می‌رانند ایشان را
۳۶۳/۲۲/۱۰

تَجَرِي: می‌رود ۵/۲۵/۲؛ ۵/۲۶۷/۲؛
۹۹/۱۳۶/۳

تَجْرِيَانِ: روان باشد

فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ، ۱۱۵۳/۳۸/۵۵

يَجْرِي: می‌رود ۴۷۵/۲/۱۳

جَارِيَةً: کشتی ۱۲۳۷/۱۰/۶۹
جَارِيَةً: روان

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ۱۳۲۸/۱۲/۸۸

فَالْجَارِيَاتِ: و [سوگند] بدان روندگان

فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا: و [سوگند] بدان

روندگان باسانی ۱۱۱۰/۳/۵۱

الْجَوَارِ: کشتیهای رونده ۱۰۱۲/۳۰/۴۲

الْجَوَارِ: کشتیها ۱۱۵۱/۲۳/۵۵

الْجَوَارِ: روندگان

فَلَا أَقْسِمُ بِالْخُثُثِ الْجَوَارِ الْكُنُثِ: سوگند

یاد کنم بدان باز پس شوندگان آن

روندگان آن پنهان شوندگان

۱۳۰۲/۱۶/۱۵/۸۱

مَجْرِيهَا: رفتن جای او ۳۸۴/۴۱/۱۱

جُزْءٌ گروهی ۵۰۵/۴۴/۱۵

جُزْءًا: پاره‌ای ۴۷/۲۶۱/۲

جُزْءًا: نصیبی ۱۰۱۸/۱۴/۴۳

جَزَعْنَا: دل تنگی کنیم ۴۸۹/۲۱/۱۴

جَزَوْعًا: جزع کند

إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ۱۲۴۳/۲۰/۷۰

يَعْلَمُ مَا جَزَّخْتُمْ بِالْقَهَارِ: می‌داند آنچه شما
کرده باشید بروز [در کار خیر و شر]
۲۱۷/۶۰/۶

أَجَزَّخُوا: کردند ۱۰۳۷/۲۰/۴۵

الْجُرُوحِ: خستگیها ۱۷۶/۴۸/۵

الْجَوَارِحِ: سگان شکاری ۱۶۸/۵/۵

جَرَادٍ: ملخ ۱۱۴۳/۷/۵۴؛ ۲۵۸/۱۳۲/۷

يَجْرُؤُ: می‌کشد او را

وَأَلْقَى الْأَلْوَحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ

۲۶۰۱۴۹/۷

الْجُرُزِ: بی‌نبات ← الْأَرْضِ الْجُرُزِ:

زمین بی نبات ۸۴۴/۲۶/۳۲

يَتَجَرَّعُهُ: فرو می‌برد آن را بگلو

۴۸۹/۱۸/۱۴

جُرْفٍ: کال ۳۳۹/۱۱۰/۹

يَجْرِ مَنكُمُ ← لَا يَجْرِ مَنكُمُ: بران مداردا

شما را ۱۶۹/۹/۵؛ ۱۶۷/۳/۵

أَجْرَمْنَا: می‌کنیم ما از جرم و گناه،

قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا، ۸۸۹/۲۶/۳۴

تُجْرَمُونَ: شما می‌کنید

وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرَمُونَ: و من و یزارم از

آنچه شما می‌کنید، ۳۸۳/۳۵/۱۱

الْمُجْرِمِ: بدکار ۱۲۴۳/۱۱/۷۰

مُجْرِمًا: گناه کار ۶۲۴/۷۴/۲۰

مُجْرِمُونَ: بدکاران ۲۹۲/۸/۸؛

۳۶۳/۱۷/۱۰

مُجْرِمِينَ: بدکاران ۲۱۶/۵۵/۶؛

۲۳۱/۱۴۷/۶

مُجْرِمِينَ: تباه کاران، ۲۵۲/۸۳/۷

جَزَاهُمْ: جزا دهد ایشان را	تُجَزَوْنَ: پاداشت دهند شما را
وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا، ۱۲۷۳/۱۲/۷۶	۲۲۲/۹۳/۶
جَزَيْتُهُمْ: پاداش دهم ایشان را	جَازٍ: بی نیازی کننده
أَتَى جَزَيْتُهُمَ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا، ۶۹۶/۱۱۱/۲۳	ولا مولود هوجاز عن والده شيئاً: ونه هیچ زاده‌ای بود که او بی نیازی‌کننده بود پدر خویش را بچیزی ۸۳۶/۳۲/۳۱
جَزَيْنَاهُمْ: پاداشت دادیم ایشان را	جَزَاء: پاداش ۳۲/۱۹۱/۲؛ ۱۵/۸۵/۲
۲۳۱/۱۴۶/۶	جَزَاؤُكُمْ: پاداشت شما ۵۳۸/۶۳/۱۷
تَجْزِي ← لَا تَجْزِي: بی نیازی نکند	الْجَزْيَةُ: گزیت ۳۲۵/۳۰/۹
۹/۴۸/۲	جَسَدًا: میان تهی
نَجْزِي ← سَتَجْزِي: ازان زود ترکه پاداشت دهم	... مِنْ خُلِيِّهِمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا: فرا گرفتند گروه موسی از پس [شدن] او [بطور] از آن زیوایشان گوساله میان تهی
وَمَنْ يَرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ۱۰۰/۱۴۵/۳	اورا بانگی بود. ۲۶۰/۱۴۷/۷
نَجْزِي: پاداشت دهم ۲۲۱/۸۴/۶؛ ۲۴۶/۳۹/۷	فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا: پس بیرون آورد مریشان را گوساله‌ای میان تهی مرورا بود بانگی ۶۲۶/۸۸/۲۰
نَجْزِي: پاداش دهم ۲۴۶/۴۰/۷	جَسَدًا: کالبدی ۶۴۱/۸/۲۱
لَتَجْزِيَنَّهُ: هر آینه که پاداشت دهد خدای ^۱	جَسَدًا: تنی ۹۵۳/۳۳/۳۸
وَلَتَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۵۲۴/۹۶/۱۶	تَجَسَّسُوا ← لَا تَجَسَّسُوا: جست و جوی نکنید ۱۱۰۱/۱۲/۴۹
لَتَجْزِيَنَّهُمْ: هر آینه که پاداشت دهم ایشان را ۵۲۵/۹۷/۱۶	الْجِسْم: تن و کالبد ۴۳/۲۴۷/۲
نَجْزِيهِ: پاداشت دهم اورا ۶۴۳/۲۹/۲۱	أَجْسَامُهُمْ: تن‌های ایشان ۱۲۰۸/۴/۶۳
يَجْزِي: پاداشت دهد ۳۶۰/۴/۱۰	جَعَلَ: کرد ۵/۲۲/۲
تُجْزَى: پاداشت دهند	جَعَلَ: کرده است ۱۲۶/۵/۴
الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ ۹۸۵/۱۶/۴۰	

(۱) «هر آینه که پاداشت دهد خدای» به جای «هر آینه که پاداشت دهم» بکار رفته است که چنین می‌بایست.

جَعَلَ ← مَا جَعَلَ: نکرده است	۴۱۰/۵۵/۱۲
جَعَلًا: کردند ۲۶۸/۱۸۹/۷	أَجْعَلُنِي: کن مرا
جَعَلْتُ: کردم ۱۲۶۳/۱۲/۷۴	رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ، ۴۹۲/۳۹/۱۴
جَعَلْتُمْ: کردید ۳۲۴/۲۰/۹	جُعِلَ: کردند
جَعَلْنَا: کردیم ۲۱/۱۲۵/۲	أَتَمَّا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ
جَعَلْنَاكُمْ: کردیم شما را ۲۴/۱۴۳/۲	۵۲۸/۱۲۴/۱۶
فَجَعَلْنَاهُمْ: کرده باشیم ایشان را	جَاعِل: آفریننده، ۶/۳۰/۱۲
۱۱۵۹/۳۶/۵۶	جَاعِل: کننده ۸۶/۵۵/۳
لَا جَعَلْنَاكَ: حقا که کنم ترا،	جَاعِلُكَ: خواهیم کرد ترا
۷۲۸/۲۸/۲۶	قال أتى جاعلك للناس إماماً،
تَجْعَلْ: می آری، ۶/۳۰/۲	۲۱/۱۲۴/۲
تَجْعَلُونَ: می گوئید	لَجَاعِلُونَ: خواهیم کرد
و تَجْعَلُونَ لَهُ أُنْدَادًا: و می گوئید او را	وَأَنَا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدٌ جُرُزًا،
همتابان، ۹۹۸/۸/۴۱	۵۶۶/۸/۱۸
تَجْعَلُونَ: می کنید ۱۱۶۳/۸۳/۵۶	جَاعِلُوهُ: کنندگانیم او را
نَجْعَلْ ← أَلَمْ نَجْعَلْ: ای نه ما کردیم،	إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ،
۱۲۸۸/۶/۷۸	۷۷۶/۶/۲۸
نَجْعَلُهَا ← نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ: ساخته ایم	جُفَاءً: خشک و نابکار و خاشاک
آن کسها را، ۷۸۶/۸۳/۲۸	فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً: اما کف بشود
نَجْعَلُهُمْ: کنیم ایشان را، ۷۷۵/۴/۲۸	خشک و نابکار و خاشاک،
يَجْعَلْ: کند ۱۰۲/۱۵۶/۳	۴۷۸/۱۹/۱۳
يَجْعَلُونَ: درمی آرند	جَفَانٌ: کاسها، ۸۸۷/۱۳/۳۴
يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ	تَجَافَى: برمی خیزد، ۸۴۳/۱۵/۳۲
حذر الموت، ۴/۱۹/۲	أَجْلِبْ: برانگیز ۵۳۸/۶۴/۱۷
اجعل: کن، ۲۱/۱۲۶/۲	جَلَا بِبَنِيهِنَّ: چادرهای خویش را،
أَجْعَلُنِي: مرا امین کن	۸۵۷/۵۸/۳۳
قال أَجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ،	جَالوت: جالوت ۴۴/۲۴۹/۲
	فَاَجْلِدُوا: بزنید
	الزَّانِيَةِ وَالزَّانِيَ فَاَجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا

مَرَّ السَّحَابُ، ۷۵۵/۹۰/۲۷
 جَمَعَ: فراهم آورد، ۶۲۲/۶۰/۲۰
 جَمَعْنَاكُمْ: فراهم آورده باشیم شما را
 هذا يومُ الفصلِ جَمَعْنَاكُمْ وَأَوَّلَيْنِ: این
 است روز جدائی؛ فراهم آورده باشیم
 شما را وایشینان، ۱۲۸۵/۳۸/۷۷
 جَمَعْنَاهُمْ: فراهم آریم ایشان را
 فكيف اذا جمعناهم ليومٍ لاريب فيه: پس
 چگونه [کنند] چون فراهم آریم ایشان را
 برای روزی را که در آن جای شک
 نیست. ۸۲/۲۵/۳
 نَجَمَعَ ← لَنْ نَجْمَعَ: فراهم نخواهیم
 آورد: آيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ،
 ۱۲۶۸/۳/۷۵
 يَجْمَعُ: فراهم آرد، ۱۸۷/۱۱۲/۵
 لَيَجْمَعَنَّكُمْ: بدرستی که فراهم آرد شما
 را ۱۴۲/۸۶/۴
 جُمِعَ: فراهم آوردند
 فجمع السَّحَرَةُ لَمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ،
 ۷۲۹/۳۷/۲۶
 أَجْمَعُوا: فراهم آرید، ۳۷۱/۷۱/۱۰
 اجْتَمَعَتْ: فراهم آیند
 قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ
 يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ: بگو
 اگر فراهم آیند آدمیان و پریان تا بیارند
 مانند این قرآن نتوانند آورد مانند آن،
 ۵۴۱/۸۸/۱۷
 الْجَمْعُ: فراهم آورده ← يَوْمَ الْجَمْعِ
 لاریب فيه، ۱۰۰۸/۵/۴۲

مِائَةٌ جَلْدَةٍ، ۶۹۹/۲/۲۴
 فَأَجْلِدُوهُمْ: بزنید ایشان را، ۶۹۹/۴/۲۴
 جَلْدَةٌ: تازیانه، ۶۹۹/۲/۲۴
 جُلُودٌ: پوستها، ۵۲۲/۸۰/۱۶
 ۶۶۶/۱۹/۲۲
 جُلُودُكُمْ: اندامهای شما
 وما كنتم تستترون أن يشهد عليكم
 سمعكم ولا أبصاركم ولا جلودكم،
 ۱۰۰۰/۲۰/۴۱
 جُلُودُهُمْ ← جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ:
 پوستها و دلهای ایشان، ۹۷۳/۲۲/۳۹
 جُلُودُهُمْ: اندامهای ایشان،
 ۱۰۰۰/۱۸/۴۱
 الْجَلال: بزرگواری، ۱۱۵۱/۲۶/۵۵
 ۱۱۵۵/۷۶/۵۵
 جَلَّاهَا: روشن کند آن را
 وَالتَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا: و [سوگند] بروز چون
 روشن کند آن را، ۱۳۴۱/۳/۹۱
 يُجَلِّئُهَا ← لَا يُجَلِّئُهَا: پیدا نکند آن را،
 ۲۶۷/۱۸۶/۷
 تَجَلَّى: تجلی کرد، ۲۵۹/۱۴۲/۷
 تَجَلَّى: روشن گردد
 وَالتَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى، ۱۳۴۴ / ۲/۹۲
 الْجَلَاءُ: رفتن از خانمان، ۱۱۷۹/۳/۵۹
 يَجْمَعُونَ: شتابنده باشند
 لَوَيَجِدُونَ مَلْجَأَ أَوْمَقَارَاتٍ أَوْ مَدْخَلًا لَوَلَّوْا
 إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ، ۳۳۰/۵۸/۹
 جَامِدَةٌ: ایستاده
 وترى الجبال تحسبها جامة وهي تمرّ

- الْجَمْعُ: گروه، ۱۱۴۷/۴۵/۵۴
الْجَمْعُ: فراهم آوردن — يوم الجمع:
روز فراهم آوردن، ۱۲۱۳/۹/۶۴
جَمْعًا: فراهم آوردنی، ۵۷۸/۱۰۰/۱۸
جَمْعُكُمْ: فراهم آوردن شما، ۲۴۷/۴۷/۷
جَمْعَةً: فراهم داشتن آن، ۱۲۶۹/۱۷/۷۵
جَامِع: فراهم آرنده، ۷۹/۹/۳
۱۵۱/۱۳۹/۴
مَجْمَع: فراهم آمدن
مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ: فراهم آمدن آن دو دریا،
۵۷۴/۶۱/۱۸؛ ۵۷۴/۶۰/۱۸
مَجْمُوع: فراهم آوردن
ذلك يوم مجموع، ۳۹۲/۱۰۱/۱۱
مَجْمُوعُونَ: فراهم آورده خواهند بود.
قل إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى
مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ، ۱۱۶۰/۵۱۰/۵۶
جَمِيعٌ: گروهی ۷۳۰/۵۶/۲۶
جَمِيعٌ: همه ۹۱۷/۳۱/۳۶
جَمِيعٌ: جمله ۹۱۹/۵۲/۳۶
جَمِيعًا: همه ۶/۲۹/۲
جَمِيعًا: همه بهم
فَلَمَّا أَهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعًا، ۸/۳۸/۲
أَجْمَعُونَ: همگنان، ۵۰۴/۳۰/۱۵
۷۳۳/۹۴ و ۹۳/۲۶
أَجْمَعُونَ: بیکبار
فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ،
۹۵۷/۷۱/۳۸
أَجْمَعِينَ: همه ۲۷/۱۶۱/۲
أَجْمَعِينَ: جمله ۹۱/۸۷/۳
- أَجْمَعِينَ: همگنان ۲۴۲/۱۷/۷
الْجُمُعَةُ: آدینه ۱۲۰۶/۹/۶۲
جَمال: زیباییها
ولکم فیها جمال، ۵۱۲/۶/۱۶
جَمِيل: خوب، ۴۰۵/۱۸/۱۲
۴۱۴/۸۳/۱۲
جَمِيلًا: خوب، ۱۲۶۰/۹/۷۳
جَمَالُهُ: اشرافی، ۱۲۵۸/۳۳/۷۷
الْجَمَلُ: اشر، ۲۴۶/۳۹/۷
جُمْلَةً — جُمْلَةً وَاحِدَةً: بیکبار،
۷۲۰/۳۲/۲۵
جَمًّا: تمام، ۱۳۳۲/۲۰/۸۹
أَجْنَبِي: وادارمرا
وَأَجْنَبِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ،
۴۹۱/۳۴/۱۴
سَيُجَنَّبُهَا: زودا که دور کنند، ازان
وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتَقِيُّ ۱۳۴۵/۱۸/۹۲
يَتَجَنَّبُ: بیکسو شود
وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى: و بیکسو شود از پند آن
بدبخت، ۱۳۲۵/۱۰/۸۷
اجْتَنَبُوا: پرهیزند
وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ، ۹۷۱/۱۶/۳۹
تَجْتَنَّبُوا: بیک سوشوید و بپرهیزید،
۱۳۲/۳۱/۴
تَجْتَنَّبُونَ: بیکسو شوند، ۱۰۱۲/۳۴/۴۲
اجْتَنَبُوا: بیک سوشوید، ۵۱۶/۳۶/۱۶
فَاجْتَنِبُوهُ: پرهیزد ازان، ۱۸۳/۹۳/۵
جَنبٌ — بِالْجَنَبِ: هم پهلو،
۱۳۳/۳۶/۴

- وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا، ۳۲۸/۴۱/۹
جُنُودُهُ: لشکرهای او، ۴۴/۲۴۹/۲
جُنُودَهُمَا: لشکرهای ایشان را، ۷۷۵/۵/۲۸
جَنَفًا: بچسبیدنی
فَمِنْ خَافٍ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ
بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ، ۳۰/۱۸۲/۲
مُتَجَانِفًا: چسبنده، ۱۶۸/۴/۵
جَنًّا: درامد، ۲۱۹/۷۶/۶
جَانَّ: پریان، ۵۰۴/۲۷/۱۵
جَانَّ: مارس‌بک، ۷۴۶/۱۰/۲۷
۷۷۹/۳۱/۲۸
الْجِنَّ: پریان، ۲۲۳/۱۰۰/۶
۲۲۵/۱۱۲/۶
جَنَّةً: دیوانگی، ۲۶۶/۱۸۳/۷
جِنَّةً: پریان، ۳۹۴/۱۱۶/۱۱
۱۴۲۲/۶/۱۱۴
مَجْنُونٌ: دیوانه، ۵۰۲/۶/۱۵
۷۲۸/۲۶/۲۶
جَنَّةً: بهشت، ۱۴/۸۲/۲؛ ۷/۳۵/۲
جَنَّةً: بوستان، ۴۸/۲۶۶/۲
جَنَّتِكَ: بوستان تو، ۵۷۱/۳۹/۱۸
جَنَّتِكَ: بوستان تو، ۵۷۱/۴۰/۱۸
جَنَّتِي: بهشت من، ۱۳۳۳/۳۰/۸۹
جَنَّتَيْنِ: دو بوستان، ۵۷۰/۳۲/۱۸
جَنَّتَاتٍ: بهشتها، ۵/۲۵/۲
جَنَّتَاتٍ: بوستانها، ۸۰/۱۵/۳
جِنَّةً: سپر، ۱۱۷۵/۱۶/۵۸
۱۲۰۸/۲/۶۳
- جُنُوبِكُمْ: پهلوهای شما، ۱۴۵/۱۰۲/۴
جُنُبٌ: بیگانه، ۱۳۳/۳۶/۴
جُنُبًا: جنابت رسیده‌ای، ۱۳۴/۴۳/۴
جُنُبًا: ناپاکان جنابت رسیده، ۱۶۹/۷/۵
جَانِبٌ: بسوی، ۵۳۹/۶۸/۱۷
جَانِبٌ: جای
وما كنت بجانب الغربي: ونمودی تو
بجای فرو شدن آفتاب، ۷۸۰/۴۴/۲۸
جَنَحُوا: بچسبند
وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا، ۳۰۰/۶۳/۸
فَاجْنَحْ: بچسب، ۳۰۰/۶۳/۸
جَنَاحٌ: بال، ۵۳۳/۲۴/۱۷
جَنَاحُكَ: بال خویش، ۵۰۸/۸۸/۱۵
جَنَاحُكَ: برخویش، ۶۱۹/۲۲/۲۰
جَنَاحُكَ: دل ترا
وَاصْصُم إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ،
۷۷۹/۳۲/۲۸
بِجَنَاحَيْهِ: ببال خویش
وما من دابة في الأرض ولا طائر
يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ،
۲۱۳/۳۸/۶
أَجْنَحَةً: پرها، ۹۰۵/۱/۳۵
جُنَاحٌ: بزه، ۳۳/۱۹۸/۲؛ ۲۶/۱۵۸/۲
جُنَاحٌ: باک و بزه، ۴۱/۲۳۶/۲
جُنَاحٌ: باک و بزه، ۵۲/۲۸۳/۲
جُنْدٌ: لشکر، ۹۱۶/۲۷/۳۶
جُنْدًا: بلشکر و سپاه، ۶۰۵/۷۵/۱۹
جُنُودٌ: سپاهها، ۴۴/۲۴۹/۲
جُنُودٌ: سپاه

- جَهَادًا: کوشیدنی، ۷۲۲/۵۲/۲۵
 جَهَادِهِ: کوشش او، ۶۷۵/۷۵/۲۲
 الْمُجَاهِدِينَ: جهاد کنندگان، ۱۴۴/۹۴/۴
 الْمُجَاهِدِينَ: غازیان، ۱۴۴/۹۴/۴
 جَهْرًا: آشکارا کرد، ۴۷۶/۱۱/۱۳
 تَجَهَّرَ: آشکارا گوئی
 وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَ وَأَخْفَى، ۶۱۷/۷/۲۰
 آخِرُهُو: آشکارا کنید، ۱۲۲۶/۱۳/۶۷
 جَهْرًا: آواز بلند، ۱۵۲/۱۴۷/۴
 جَهْرًا: بلند آواز، ۲۶۹/۲۰۴/۷
 جَهْرًا: آشکارا، ۱۳۲۵/۷/۸۷
 جَهْرًا: آشکارا، ۲۰۸/۳/۶
 جَهْرًا: آشکارا، ۱۰/۵۵/۲
 جَهْرًا: آشکارا، ۱۲۴۷/۸/۷۱
 جَهْرًا: بساخت شان، ۴۱۲/۷۰/۱۲
 بِجَهْرٍ: بارایشان، ۴۱۰/۵۹/۱۲
 بِجَهْرٍ: سازایشان، ۴۱۲/۷۰/۱۲
 تَجَهَّلُونَ: نادانی می کنید، ۳۸۲/۲۹/۱۱
 ۲۵۸/۱۳۷/۷
 تَجَهَّلُونَ: نادانی می کنند، ۲۲۵/۱۱۱/۶
 الْجَاهِلُ: نادانان
 يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ مِنَ التَّعَفُّفِ، ۵۰/۲۷۴/۲
 جَاهِلُونَ: نادانان، ۴۱۵/۸۹/۱۲
 جَهْلًا: نادانی
 أَنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُلًا، ۸۵۹/۷۲/۳۳
 يَجْهَلُونَ: بنادانی، ۱۲۹/۱۷/۴
- أَجَنَّةً: کودکان خرد
 وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمّهَاتِكُمْ، ۱۱۲۶/۳۲/۵۳
 جَنَى: میوه، ۱۱۵۳/۵۲/۵۵
 جَنِيًّا: دست چیده، ۵۹۹/۲۴/۱۹
 جَاهِدًا: واکوشتید، ۳۲۴/۲۰/۹
 جَاهِدًا: واکوشت
 وَمَنْ جَاهِدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ، ۸۰۳/۵/۲۹
 جَاهِدًا: بازکوشند باتو
 وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي، ۸۰۳/۷/۲۹
 جَاهِدًا: واکوشتند واتو
 وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي، ۸۲۳/۱۴/۱۳
 جَاهِدُوا: واکوشتیدند، ۳۷/۲۱۸/۲
 جَاهِدُوا: کوشش کردند، ۳۰۱/۷۳/۸
 ۹۹/۱۴۲/۳
 تُجَاهِدُونَ: جهاد می کنید، ۱۲۰۲/۱۱/۶۱
 يُجَاهِدُ: واکوشتید بود، ۸۰۳/۵/۲۹
 جَاهِدًا: واکوش، ۳۳۳/۷۴/۹
 جَاهِدُهُم: بازکوش بازیشان، ۷۲۲/۵۲/۲۵
 جَهْدًا: کوشش، ۱۷۷/۵۶/۵
 جَهْدًا: تمام ترین
 وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ إِيْمَانِهِمْ، ۲۲۴/۱۰۹/۶
 جَهْدُهُم: آنچه برنج بدست آورده باشند
 وَالَّذِينَ لَا يُجَاهِدُونَ إِلَّا جَهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ، ۳۳۴/۸۰/۹

- الْجَاهِلِيَّةُ: نادانان
يُظَنُّونَ بِاللهِ غيرَ الحقِّ ظَنُّ الْجَاهِلِيَّةِ،
۱۰۲/۱۵۴/۳
الْجَاهِلِيَّةُ: کورگی، ۱۷۷/۵۳/۵
الْجَاهِلِيَّةُ: گبرگی، ۸۵۲/۳۳/۳۳
الْجَاهِلِيَّةُ: جاهلیت، ۱۰۶۹/۲۶/۴۸
جَهَنَّمَ: دوزخ، ۸۰/۱۲/۳؛ ۳۵/۲۰۶/۲،
۱۳۶۹/۶/۹۸
جَاهُوا: می بریدند
وَتُمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ،
۱۳۳۱/۹/۸۹
أَجَبْتُمْ: پاسخ کردید، ۷۸۴/۶۵/۲۸
أَجِبْتُ: پاسخ کنم، ۳۱/۱۸۶/۲
نُجِيبُ: پاسخ کنیم، ۴۹۲/۴۳/۱۴
أَجِبْتُمْ: پاسخ کردند شما را،
۱۸۷/۱۱۲/۵
اسْتَجَابَ: پاسخ کرد، ۱۰۹/۱۹۵/۳
اسْتَجِبْتُ: اجابت کنم، ۹۹۱/۵۹/۴۰
اسْتَجِيبُوا: پاسخ کنید، ۲۹۴/۲۴/۸
جَوَابُ: جواب، ۲۵۲/۸۱/۷
جَوَابُ: پاسخ، ۸۰۶/۲۳/۲۹
۸۰۶/۲۸/۲۹
مُجِيبُ: پاسخ کننده، ۳۸۷/۶۰/۱۱
الْمُجِيبُونَ: پاسخ کنندگان،
۹۳۱/۷۴/۳۷
الْجُودَى: کوه جودی، ۳۸۴/۴۴/۱۱
الْجِيَادُ: نیک از اسبان، ۹۵۳/۳۰/۳۸
يُجَاوِرُونَكَ ← لَا يُجَاوِرُونَكَ:
همسایگی نتوانند کرد با تو،
- ۸۵۸/۶۰/۳۳
يُجْرِكُمْ: برهاند شما را
وَيُجْرِكُمْ مِنْ عَذَابِ آلِيمٍ، ۱۰۴۸/۳۰/۴۶
يُجَيِّرُ: زندهار دهد
وَهُوَ يُجَيِّرُ وَلَا يُجَارُ، ۶۹۳/۸۸/۲۳
يُجَيِّرُ: برهاند، ۱۲۲۸/۲۸/۶۷
فَاجِرَةٌ: زندهارده اورا، ۳۲۲/۷/۹
اسْتَجَارَكَ: از تو زندهار خواهند
وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاجِرَةٌ
حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ، ۳۲۲/۷/۹
جَارُ: همسایه، ۱۳۳/۳۶/۴
جَارُ: زندهار دهنده
وَأَتَى جَارُكُمْ، ۲۹۸/۵۰/۸
جَائِرٌ: کثرت
وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا
جَائِرٌ: و برخداست [عزوجل] راه راست
[نمودن] و از آن [راهها] هست که،
کثرت، ۵۱۳/۹/۱۶
مُتَجَاوِرَاتُ: نزدیک یک دیگر
وَفِي الْأَرْضِ قُطْعٌ مُتَجَاوِرَاتُ: و در زمین
پارهای است نزدیک یک دیگر،
۴۷۵/۴/۱۳
جَاوَزَا: بگذاشتند، ۵۷۴/۶۲/۱۸
جَاوَزْنَا: بگذرانیدیم
وَجَاوَزْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ،
۲۵۸/۱۳۷/۷
جَاوَزَ: درگذشت از آن، ۴۴/۲۴۹/۲
فَجَاسُوا: می جستند
بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ

فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ، ۵۳۰/۵/۱۷
تَجُوعٌ ← لَا تَجُوعُ: گرسنه نشوی،

۶۲۹/۱۱۸/۲۰

جُوعٌ: گرسنگی، ۲۶/۱۵۵/۲؛

۵۲۶/۱۱۲/۱۶

جَوْفِهِ: میان او، ۸۴۷/۴/۳۳

جَوٌّ: میان ← فِي جَوِّ السَّمَاءِ: در میان

آسمان، ۵۲۲/۷۹/۱۶

جَاءَ: می آمده بود

... أَوْجَاءَ أَحَدَمْنَكُمْ مِنَ الْغَائِطِ،

۱۳۴/۴۳/۴

جَاءَ: بیاید

... أَوْجَاءَ أَحَدَمْنَكُمْ مِنَ الْغَائِطِ،

۱۶۹/۷/۵

جَاءَ: آید

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ،

۲۱۷/۶۱/۶

جَاءَ بِهِ: بیاورد آن را، ۲۲۱/۹۱/۶

جَاءَ: آمد، ۵۴۰/۸۱/۱۷

جَاءَ: بیامد، ۷۷۷/۱۹/۲۸

جَاءَتْ: بیاید

وَمَا يَشْعُرْكُمْ أَنَّهُ إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ،

۲۲۵/۱۰۹/۶

جَاءَ نَهُمُ: بدیشان آمد، ۳۶/۲۱۳/۲

جَاءَكَ: آمد بتو، ۲۰/۱۲۰/۲

جِئْتُ ← جِئْتُ بِالْحَقِّ: بیاوردی

درستی و راستی، ۱۲/۷۱/۲

جَيْبِكَ: گریبان خویش

وَادْخُلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ

غَيْرِ سَوَاءٍ، ۷۴۶/۱۲/۲۷

جُبُوبِهِنَّ: برهای ایشان، ۷۰۳/۳۱/۲۴

جَنِدَهَا: گردن او، ۱۴۱۱/۵/۱۱۱

ح

حَبِيبٌ: دوست گردانید ۱۱۰۰/۷/۴۹

أَخْبَيْتَ: دوست داری

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي

مَنْ يَشَاءُ ۚ ۷۸۲/۵۶/۲۸

أَخْبَيْتُ: برگزیدم ۹۵۳/۳۱/۳۸

أَحَبُّ ← لَا أَحَبُّ: دوست ندارم

تُحِبُّونَ: دوست می دارید ۳۱/۸۲/۳

يُحِبُّ ← لَا يُحِبُّ: دوست ندارد،

۳۲/۱۹۰/۲

يُحِبُّهُمْ: دوست دارد ایشان را،

۱۷۸/۵۷/۵

اسْتَخَبُوا: برگزینند

لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنَّ

اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ، ۳۲۴/۲۴/۹

اسْتَخَبُوا: برگزیدند، ۵۲۶/۱۰۷/۱۶

حُبٌّ: دوستی، ۲۷/۱۶۵/۲؛

۱۳۷۴/۸/۱۰۰

حُبِّيهِ: دوستی آن، ۲۹/۱۷۷/۲

أَحَبُّ: دوست تر، ۳۲۴/۲۵/۹

مَحَبَّةٌ: دوستی، ۶۲۰/۳۹/۲۰

حَبٌّ: دانه، ۲۲۲/۹۵/۶؛

۱۱۴۹/۱۲/۵۵

حَبَّةٌ: دانه ای، ۴۷/۲۶۲/۲

- تُخَبِّرُونَ: شاد می‌دارند شما را
 أَذْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُخَبِّرُونَ ،
 ۱۰۲۵/۷۰/۴۳
 يُخَبِّرُونَ: نازان و شادان
 فهم فی روضة يُخبرون، ۸۱۶/۱۴/۳۰
 الأخبار: دانشمندان، ۱۷۵/۴۷/۵
 ۱۷۹/۶۶/۵
 تَخْسِئُونَهُمَا: بازدارید ایشان را،
 ۱۸۷/۱۰۹/۵
 تَغْيِسُ: می‌بازدارد، ۳۷۹/۸/۱۱
 حَبِطَ: باطل شد، ۱۶۸/۶/۵
 حَبِطَ: باطل و ناچیز شود
 لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، ۲۲۱/۸۸/۶
 حَبِطَتْ: تبه شد و ناچیز، ۳۷/۲۱۷/۲
 حَبِطَتْ: بی‌بر و تبه شد، ۸۱/۲۲/۳
 فَأَخْبِطَ: بی‌بر کرد، ۸۵۰/۱۹/۳۳
 سَبَّخَبِطَ: زودا که حبطه کند،
 ۱۰۶۲/۳۴/۴۷
 الْحَبْلُ: راهها ۱۱۱۰/۸۷/۵۱
 حَبْلٌ: حبل، ۹۴/۱۰۳/۳
 حَبْلٌ: عهد، ۹۵/۱۱۲/۳
 حَبْلٌ: رگ
 وَنَحْنُ اقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ،
 ۱۱۰۵/۱۶/۵۰
 حَبْلٌ: رسن، ۱۴۱۱/۵/۱۱۱
 حَبَالُهُمْ — حَبَالُهُمْ وَعَصِيَّتُهُمْ: رسنها
 و عصاهای ایشان، ۶۲۳/۶۶/۲۰
 حَتْمًا: حکم و قضا
 كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا،
 ۸۷/۶۱/۳
- ۶۰۴/۷۰/۱۹
 حَشِيشًا: وَشکرده، ۲۴۸/۵۳/۷
 ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارِ
 يَطْلُبُهُ حَشِيشًا: پس استوار کرد بر عرش
 [...] درمی‌آرد شب را در روز می‌جوید
 آن را و شکرده [ای سریعا]
 حِجَابٌ: پرده، ۲۴۷/۴۵/۷
 حِجَابٌ: پردها
 وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَلُّوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ
 حِجَابٍ، ۸۵۶/۵۳/۳۳
 حِجَابًا: پرده‌ای، ۵۳۵/۴۵/۱۷
 لَمْخَجُوبُونَ: در حجاب باشند
 كَلَّا أَنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ،
 ۱۳۰۸/۱۵/۸۳
 حَجَّ: زیارت کند
 فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوَاعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ
 يَطُوفَ بِهِمَا ۲/۱۵۸/۲
 حَاجٌّ: واپیکارید ۴۶/۲۵۹/۲
 أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ: ای
 نگه نکردی [یا محمد] بدان کس
 واپیکارید و ابراهیم در [هستی] خدای.
 حَاجَّجْتُمْ: می‌پیکار کنید
 هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَّجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ:
 ای شما که اینها اید می‌پیکار کنید در آنچه
 شما را بدان دانش است، ۸۸/۶۶/۳
 حَاجَّجَكَ: پیکار کند باتو
 فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ
 الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَ نَاوَأَبْنَاءَ كُمْ،
 ۸۷/۶۱/۳

يَسَائِكُمْ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ، ۱۳۰/۲۳/۴

الْحُجُرَات: حجره ها، ۱۰۹۹/۴/۴۹

الْحَجَر: سنگ، ۱۰/۶۰/۲؛

۲۶۲/۱۵۹/۷

حِجَارَةٌ: سنگ گوگرد، ۵/۲۴/۲

حِجَارَةٌ: سنگ، ۱۳/۷۴/۲

حِجَارَةٌ: سنگها

وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهَا الْأَنْهَارُ،

۵۳۶/۵۰/۱۷، نیز، ۱۳/۷۴/۲

حَاجِرًا: بندی ۷۵۲/۶۳/۲۷

حَدَب: بالا، ۶۵۱/۹۶/۲۱

تُحَدِّثُ: برگوید، ۱۳۷۲/۴/۹۹

أَتَحْدِثُونَهُمْ: می پرگو بیدشان، ۱۳/۷۶/۲

فَتَحْدِثُ: برگوی

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ، ۱۳۴۷/۱۱/۹۳

أُحْدِثُ: برگویم

حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا، ۵۷۵/۷۰/۱۸

يُحْدِثُ: پدید آرد، ۱۲۱۶/۱/۶۵

مُحَدِّثُ: بنوی، ۶۴۰/۲/۲۱

مُحَدِّثُ: نوآورده، ۷۲۶/۴/۲۶

حَدِيثُ: حدیث، ۱۵۱/۱۳۹/۴؛

۲۱۸/۶۷/۶

حَدِيثُ: سخن، ۲۶۷/۱۸۴/۷

حَدِيثًا: در گفتار

وَمَنْ أَصْلَقَ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا، ۱۴۲/۸۶/۴

أَحَادِيثُ: سخنان، ۴۰۳/۶/۱۲

احادیث: خوابها

ولنعلمه من تاویل الاحادیث

۴۰۵/۲۱/۱۲

حَاجَةٌ: پیکار کردند با او

وَحَاجَةٌ قَوْمِهِ، ۲۲۰/۸۰/۶

يَتَحَاجُّونَ: حجت و پیکار می کنند،

۹۹۰/۴۷/۴۰

الْحَجَّ: حج، ۳۳/۱۹۶/۲؛ ۳۲/۱۸۹/۲

حِجٌّ: زیارت، ۹۳/۹۷/۳

الْحَاجَّ: حاجیان، ۳۲۴/۲۰/۹

حِجَجٌ ← ثَمَانِي حِجَجٍ: هشت سال

۷۷۸/۲۷/۲۸

حُجَّةٌ: بهانه، ۲۵/۱۵۰/۲

حُجَّةٌ: حجت، ۲۳۱/۱۴۹/۶

حُجَّةٌ: حجت و پیکار، ۱۰۰۹/۱۳/۴۲

لِحُجَّتِنَا: حجت ما، ۲۲۰/۸۳/۶

حُجَّتُهُمْ: شبهت ایشان، ۱۰۱۰/۱۴/۴۲

حُجَّتُهُمْ: جواب ایشان، ۱۰۳۸/۲۴/۴۵

حِجْرٌ: بسته کرده

وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرِثَ حِجْرٌ،

۲۲۹/۱۳۸/۶

حِجْرٌ ← اصحاب الحِجْرِ: اهل حجر،

۵۰۷/۸۰/۱۵

حِجْرٌ: خرد

هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ،

۱۳۳۱/۵/۸۹

حِجْرًا: بندی

وجعل بينهما برزخا وحجراً مخجوراً،

۷۲۲/۵۳/۲۵

حِجْرًا: بسته ← حِجْرًا محجوراً: بسته و

حرام کرده، ۷۱۹/۲۲/۲۵

حُجُورُكُمْ: خانه های شما

وَرَبَائِبُكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ

- وعلمتنی من تاویل الاحادیث
 ۴۱۶/۱۰۱/۱۲
- أَحَادِيث: سمرها، ۶۸۹/۴۴/۲۳؛
 ۸۸۸/۲۰/۳۴
- حَادٌّ: مخالفت کردند
 ... يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ،
 ۱۱۷۶/۲۲/۵۸
- يُحَادِدُ: مخالفت کند، ۳۳۱/۶۴/۹
 يُحَادُّونَ: مخالفت کنند، ۱۱۷۳/۵/۵۸
- حُدُودُ: پیدا کردها
 تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا، ۳۹/۲۲۸/۲
 ۳۱/۱۸۷/۲
- حُدُودُ: فرمانها، ۳۹/۲/۲
 حُدُودُ: پدید کردها
 فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ، ۳۹/۲۲۸/۲
 حُدُودُ: اندازه ها، ۳۳۷/۹۸/۹
- ۱۲۸/۱۳/۴
- حُدُودُ: اندازه های او، ۱۲۸/۱۴/۴
 حِدَاد: تیز، ۸۵۰/۱۹/۳۳
- حَدِيد: آهن، ۵۷۸/۹۷/۱۸
 ۸۸۶/۱۰/۳۴؛ ۶۶۶/۱۹/۲۲
- حَدَائِقُ: باغ و بوستانها، ۷۵۲/۶۲/۲۷
 حَدَائِقُ: بوستانها، ۱۲۹۹/۲۰/۸۰
- ۱۲۹۰/۳۱/۷۸
- تَخَذَرُونَ: می پرهیزید، ۳۳۲/۶۵/۹
 يَخْذَرُ: می پرهیزند
- يَخْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةُ تُنَبِّهِهُمْ
 بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ، ۳۳۱/۶۵/۹
- فَلْيَخْذَرُوا: پرهیزند، ۷۱۰/۶۳/۲۴
 يَخْذَرُونَ: پرهیزند، ۳۴۲/۱۲۳/۹
- أَخَذَرَهُمْ: پرهیز کن ازیشان،
 ۱۷۷/۵۲/۵
- يُخَذِّرُكُمْ: می پرهیز فرماید شما را،
 ۸۲/۲۸/۳
- يُخَذِّرُكُمْ: پرهیز می فرماید شما را،
 ۸۲/۳۰/۳
- خَذَرُ: پرهیز کردن، ۴/۱۹/۲
 خِذْرُكُمْ: پرهیز شما، ۱۳۹/۷۰/۴
- حَاذِرُونَ: هام پشت حزم گیرنده
 وَأَنَا لَجَمِيعٍ حَاذِرُونَ: وما گروهی ایم
 هام پشت حزم گیرنده، ۷۳۰/۵۶/۲۶
- مَخْذُورًا: ازان حذر باید کرد
 إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا: بدرستی که
 عذاب خدای تو بوده و هست که از آن
 حذر باید کرد. ۵۳۷/۵۷/۱۷
- حَارِبٌ: بجنگ بود، ۳۳۹/۱۰۸/۹
 يُحَارِبُونَ: جنگ می کنند، ۱۷۳/۳۶/۵
- حَرْبٌ: جنگی و حربی، ۵۱/۲۸۰/۲
 حَرْبٌ: جنگ، ۱۷۹/۶۷/۵
- المِخْرَابُ: نمازگاه، ۸۳/۳۷/۳
 ۸۴/۳۹/۳
- مِخْرَابٌ: صومعه، ۹۵۱/۲۰/۳۸
 مَحَارِبٌ: نمازگاهها، ۸۸۷/۱۳/۳۴
- تَخْرِبُونَ: می کارید، ۱۱۶۱/۶۴/۵۲
 خَرْتُ: کشت، ۳۴/۲۰۵/۲؛ ۱۲/۷۱/۲

- حَرْث: کشت زار، ۳۸/۲۲۲/۲
 حَرْثُکُمْ: کشت زار شما، ۳۸/۲۲۲/۲
 حَرْثُکُمْ: کشت شما، ۱۲۳۱/۲۲/۶۸
 حَرْثُهُ: کشت او، ۱۰۱۰/۱۸/۴۲
 حَرَج: تنگی، ۲۴۱/۱/۷؛ ۱۶۹/۷/۵
 حَرَج: تنگ و بند، ۲۳۶/۹۲/۹
 حَرَج: تنگی و بزه، ۸۵۳/۳۷/۳۳
 حَرَج: تنگی و بزه، ۸۵۳/۳۸/۳۳
 حَرَد: کین
 وَغَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ، ۱۲۳۲/۲۵/۶۸
 تَخْرِیر: آزاد کردن، ۱۴۳/۹۱/۴؛ ۱۸۳/۹۲/۵
 مُعْتَرَاً: آزاد کرده، ۸۳/۳۵/۳
 الحُرَّ: آزاد، ۲۹/۱۷۸/۲
 الحرَّ: گرما، ۳۳۴/۸۲/۹
 حَرّاً ← أَشَدَّ حَرّاً: گرم تر، ۳۳۴/۸۲/۹
 الحَرُور: نفث باد، ۹۰۸/۲۱/۳۵
 حَرِير: حریر، ۶۶۷/۲۱/۲۲
 حَرِير: پرنیان، ۹۱۰/۳۳/۳۵
 حَرَس: پاسوانان
 وَآنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجدْنَاهَا مُلِيتَ حَرَساً
 شدیداً و شهباً، ۱۲۵۲/۸/۷۲
 حَرَضَتْ: آرزو بری
 وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَضْتَ بِمُؤْمِنِينَ،
 ۴۱۷/۱۰۳/۱۲
 حَرَضْتُمْ: بسیار خواسته باشید
 وَلَنْ تَسْطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النَّسَاءِ وَلَوْ
 حَرَضْتُمْ، ۱۴۹/۱۲۸/۴
 تَخْرِص: آرزو کنی، ۵۱۶/۳۷/۱۶
 حَرِص: آراور، ۳۴۳/۱۲۹/۹
 أَحْرَص: آرزو ترین، ۱۶/۹۶/۲
 حَرِض: برانگیز، ۱۴۱/۸۳/۴
 حَرِض: برنگیز، ۳۰۰/۶۶/۸
 حَرَضاً: ازکار برنده ای و نزاری
 ... حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنْ
 الهالکین، ۴۱۴/۸۵/۱۲
 يُحَرِّقُونَ: می بگردانند، ۱۳۵/۴۵/۴
 يُحَرِّقُونَ: بگردانیدند
 يُحَرِّقُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، ۱۷۰/۱۴/۵
 يُحَرِّقُونَهُ: آن را فاوا گردانیدند
 وَقَدْ كَانَ قَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ
 ثُمَّ يُحَرِّقُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَتَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ،
 ۱۳/۷۵/۲
 مُتَحَرِّفاً: برگردنده ای، ۲۹۳/۱۶/۸
 حَرْف: کناره
 وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ،
 ۶۶۵/۱۱/۲۲
 لَتُحَرِّقَنَّهُ: هراینه که ما بسوزیم آن را،
 ۶۲۷/۹۷/۲۰
 حَرَقُوهُ: بسوزید او را، ۸۰۶/۲۳/۲۹
 اخْتَرَقَتْ: سوخته گردد
 فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاخْتَرَقَتْ،
 ۴۸/۲۶۷/۲
 الحريق: سوزان
 وَنَقُولُ دُوفُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ،
 ۱۰۷/۱۸۱/۳
 ... وَدُوفُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ، ۲۹۸/۵۲/۸
 تُحَرِّك ← لَا تُحَرِّك: به مجنبان،

البیت الحرام: خانه شکهند، ۱۸۵/۱۰۰/۵	۱۲۶۹/۱۶/۷۵
حرام: حرام، ۵۲۷/۱۱۶/۱۶	حَرَمٌ: حرام و بسته کرد، ۲۸/۱۷۳/۲
حُرُمَات: حرمتها، ۳۲/۱۹۴/۲	حَرَمٌ: حرام گردانید، ۵۰/۲۷۶/۲
۶۶۸/۲۸/۲۲	حَرَمٌ: حرام کرد، ۲۴۴/۳۱/۷
المَحْرُوم: بی روزی، ۱۱۱۱/۱۹/۵۱	حَرَمْنَا: بسته کرده بودیم، ۷۷۶/۱۱/۲۸
۱۲۴۳/۲۵/۷۰	حَرَمَهَا: حرام و بسته کرد آن را، ۷۵۵/۹۳/۲۷
مَحْرُومُون: محرومان، ۱۲۳۲/۲۷/۶۸	حَرَمُوا: حرام کردند، ۲۲۹/۱۴۰/۶
مُحَرَّم: حرام و بسته کرده، ۱۵/۸۵/۲	تَحَرَّمَ: می حرام کنی، ۱۲۲۰/۱/۶۶
مُحَرَّم: شکهند	تَحَرَّمُوا ← لَا تَحَرَّمُوا: حرام نکنید، ۱۸۳/۹۰/۵
بیتك المَحَرَّم: خانه شکهند تو، ۴۹۱/۳۶/۱۴	يُحَرَّم: بسته و حرام کند، ۱۶۲/۱۵۶/۷
مُحَرَّمَة: بسته کرده، ۱۷۲/۲۹/۵	حُرْمٌ: حرم گرفتگان، ۱۶۷/۲/۵
تَحَرَّوْا: بچستند	حُرْمٌ: حرم گرفته، ۱۸۴/۹۸/۵
فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا، ۱۲۵۲/۱۴/۷۲	حُرْمٌ: شکوه مند
حِزْب: لشکر، ۱۷۸/۵۹/۵	أَشْهُرُ الْحُرْم: ماههای شکوه مند، ۳۲۲/۶/۹
حِزْب: گروه، ۶۹۰/۵۳/۲۳	حُرْم: حرام
۸۱۹/۳۱/۳۰	إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي
الحِزْبَيْن: دو گروه، ۵۶۷/۱۲/۱۸	كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
الأَحْزَاب: گروهان، ۶۰۰/۳۶/۱۹	مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ۳۲۷/۳۷/۹
۴۸۲/۳۸/۱۳	حُرْمًا: مُحَرَّم
تَحَرَّنْ ← لَا تَحَرَّنْ: اندوه مدار، ۳۲۸/۴۱/۹	وَحَرَمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَا ذُكِّمْتُمْ حُرْمًا، ۱۸۵/۹۹/۵
تَحَرَّنْ ← لَا تَحَرَّنْ: اندوه مبر، ۵۰۸/۸۸/۱۵	حرام: شکهند
تَحَرَّنُوا ← لَا تَحَرَّنُوا: اندوهگن مباشید، ۹۹/۱۳۹/۳	مسجد الحرام: مزگت شکهند، ۲۴/۱۴۴/۲، ۲۵/۱۴۹/۲
تَحَرَّنُونَ ← وَلَا أَنْتُمْ تَحَرَّنُونَ: ونه شما	مشعر الحرام: شبنگاه شکهند، ۳۳/۱۹۸/۲

تَحْسَبَنَّ ← لَا تَحْسَبَنَّ: مپندار،

۱۰۸/۱۸۸/۳

تَحْسَبُ لَهُمْ: پنداری ایشان را،

۵۶۸/۱۸/۱۸

يَحْسَبُ: پندارد، ۱۲۶۸/۳/۷۵

يَحْسَبُونَ: می پنداشتند

إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

وَيَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ، ۲۴۴/۲۹/۷

فَحَاسِبْنَاهَا: شمار کردیم ایشان را

فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا، ۱۲۱۸/۸/۶۵

يُحَاسَبُ: باوی شمار کنند

فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا: زود بود که

باوی شمار کنند شمار آسان،

۱۳۱۲/۷/۸۴

يَحْتَسِبُ ← لَا يَحْتَسِبُ: نبیوسد،

۱۲۱۶/۳/۶۵

يَحْتَسِبُوا ← لَمْ يَحْتَسِبُوا: نبیوسیدند،

۱۱۷۹/۲/۵۹

حَسْبُكَ: بسنده است ترا، ۳۰۰/۶۴/۸

حَسْبُنَا: بسنده ما را، ۱۰۵/۱۷۳/۳

حَسْبُنَا: بسس ما را، ۱۸۶/۱۰۷/۵

حَسْبُهُ: او را بسنده بود، ۱۲۱۷/۳/۶۵

حَسْبِي: بسنده است مرا، ۳۴۳/۱۳۰/۹

حَاسِبِينَ: شمارکنندگان، ۲۱۷/۶۲/۶

حِسَابُ: شمار،

سَرِيعِ الْحِسَابِ: زود شمار، ۳۴/۲۰۲/۲

بَغِيرِ حِسَابٍ: بی شمار، ۳۵/۲۱۲/۲

حِسَابُ: شمار کردن ۴۸۲/۴۲/۱۳

حِسَابُكَ: شمار تو، ۲۱۵/۵۲/۶

اندوهگن باشید، ۲۴۷/۴۸/۷

تَحْزَنُونَ: اندوهگن شوید

وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ: و نه شما اندوهگن

شوید، ۱۰۲۴/۶۸/۴۳

تَحْزَنِي ← لَا تَحْزَنِي: اندوهگن مباش،

۵۹۹/۲۳/۱۹

يَحْزَنُكَ ← لَا يَحْزَنُكَ: اندوهگن مکناد

ترا، ۱۰۵/۱۷۶/۳

يَحْزَنُكَ ← لَا يَحْزَنُكَ: اندوهگن مکندا

ترا، ۱۷۵/۴۴/۵

يَحْزَنُونَ: اندوهگن شوند، ۸/۳۸/۲

يَحْزَنُونَ: اندوهگن باشند، ۱۱/۶۲/۲

الْحُزْنُ: اندوه، ۴۱۴/۸۴/۱۲

حُزْنِي: اندوه خویش

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ،

۴۱۴/۸۶/۱۲

الْحُزْنُ: اندوه، ۹۱۰/۳۴/۳۵

حَسِبَ: پنداشتند

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي

مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ، ۵۷۹/۱۰۳/۱۸.

حَسِبَ: می پندارند

أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ

لَا يُفْتَنُونَ، ۸۰۳/۱/۲۹

حَسِبْتُ: پنداشتی، ۵۶۷/۹/۱۸

حَسِبْتُهُ: پنداشت که آن

فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبْتُهُ لَجَّةً، ۷۵/۴۵/۲۷

تَحْسَبَنَّ ← لَا تَحْسَبَنَّ: مپندارید

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

أَمْوَاتًا، ۱۰۴/۱۶۹/۳

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِآذِينِهِ،

۱۰۱/۱۵۲/۳

أَحْسَنَ: بدانست و بیافت

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ، ۸۶/۵۲/۳

أَحْسُوا: بدیدند

فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسْنَانَا...، ۶۴۱/۱۲/۲۱

نُحِسْ: یابی، ۶۰۷/۹۸/۱۹

فَتَحَسَّسُوا: خبر پرسید

يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مَنِ يُوسُفَ وَأَخِيهِ،

۴۱۴/۸۷/۱۲

حَسِيسَتَهَا: آواز و نُرست آن

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَتَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ

أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ، ۶۵۲/۱۰۲/۲۱

حُسُومًا: پیایی، ۱۲۳۶/۶/۶۹

حَسَنٌ: نیک اند

وَحَسَنٌ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا، ۱۳۹/۶۸/۴

أَحْسَنَ: نیکوی کرد، ۲۳۳/۱۵۴/۶

أَحْسَنَ: نیکوساخت ۴۰۶/۲۳/۱۲

أَحْسَنْتُمْ: نیکوی کنید

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ،

۵۳۱/۷/۱۷

أَحْسِنَ: نیکوی کن، ۷۸۵/۷۷/۲۸

حُسْنٌ ← حُسْنُ الْمَاءِ: نیکوبازگشتن

جای، ۸۰/۱۴/۳

حُسْنُ الثَّوَابِ: پاداشت نیکو،

۱۰۹/۱۹۵/۳

حُسْنًا: نیکوی، ۱۴/۸۳/۲

حُسْنُهُنَّ: نیکوی ایشان، ۸۵۶/۵۲/۳۳

حَسَنًا: نیکو، ۴۳/۲۴۵/۲

حَسِيبًا: شمارکننده، ۱۲۶/۶/۴

۱۴۲/۸۵/۴

حُسْبَان: شمار

الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ يَحُسْبَان: آن آفتاب و ماه

می روند بشماری، ۱۱۴۹/۴/۵۵

حُسْبَانًا: شماری را، ۲۲۳/۹۶/۶

حُسْبَانًا: عذابی

ویرسل علیها حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ،

۵۷۱/۴۰/۱۸

حَسَدٌ: بد خواهد

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ، ۱۴۲۰/۵/۱۱۳

تَحَسَّدُوا وَنَنَا: ما را حسد کنید،

۱۰۶۷/۱۵/۴۸

يَحْسُدُونَ: می حسد کنند، ۱۳۷/۵۳/۴

حَسَدًا: بدخواهی، ۱۹/۲۰۹/۲

حَاسِدٍ: بدخواه، ۱۴۲۰/۵/۱۱۳

يَسْتَخِيرُونَ ← لَا يَسْتَخِيرُونَ: مانده

نگردند، ۶۴۲/۱۹/۲۱

حَسْرَةً: ارمانی، ۱۰۲/۱۵۶/۳

۲۹۶/۳۶/۸

حَسْرَةً: ارمان

يَوْمَ الْحَسْرَةِ: روز آرمان، ۶۰۱/۳۸/۱۹

حَسَرَات: آرمانها، ۲۸/۱۶۷/۲

حَسَرَات: ارمانها و حسرتها، ۹۰۶/۸/۳۵

حَسَرَتْنَا ← وَأَحْسَرَتْنَا: و ارمانا،

۲۱۲/۳۱/۶

حَسِيرٌ: کندگشته، ۱۲۲۵/۴/۶۷

مَحْسُورًا: بازمانده ازخیر، ۵۳۳/۲۹/۱۷

تَحْسُونَهُمْ: می کشتید ایشان را

- فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ،
۳۳/۱۹۶/۲
حَصُوراً: خویشن داری، ۸۴/۳۹/۳
حَصِيراً: زندان
وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيراً،
۵۳۱/۸/۱۷
حُصِّلَ: فرادید آرند
وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ، ۱۳۷۴/۱۰/۱۰۰
أَخْصَتْ: نگاه داشت، ۶۵۱/۹۱/۲۱
لِتُخْصِنَكُمْ: تا نگاه دارد شما را،
۶۴۹/۸۰/۲۱
تُخْصِنُونَ: نگاه می‌دارید، ۴۰۹/۴۸/۱۲
أَخْصِنَ: شوهرکنند ۱۳۱/۲۵/۴
مُخْصِنِينَ: پاک دامنان، ۱۶۸/۶/۵
۱۳۱/۲۴/۴
الْمُخْصَنَاتُ: شوهرداران، ۱۳۰/۳۴/۴
الْمُخْصَنَاتُ: آزاد زنان، ۱۳۱/۲۵/۴
مُخْصَنَاتٍ: پاک دامنانی، ۱۳۱/۲۵/۴
تَخْصِنَ: نهفتگی، ۷۰۴/۳۳/۲۴
حُصُونَهُمْ: حصارهای ایشان،
۱۱۷۹/۲/۵۹
مُخْصَنَةً: استوار کرده، ۱۱۸۲/۱۴/۵۹
أَخْصَى: بشمرده
وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا، ۱۲۵۴/۲۸/۷۲
أَخْصَاهُ: برشمرد آن را، ۱۱۷۳/۶/۵۸
تُخْصَوُهَا ← لَا تُخْصَوُهَا:
بنه دانید آن را، ۴۹۱/۳۳/۱۴
حَضَرَ: فرا آمد، ۲۲/۱۳۳/۲
حَضَرَ: فراز آید
- كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ...
۳۰/۱۸۰/۲
حَضَرَ: حاضر آیند
وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ: ۱۲۶/۸/۴
أَحْضَرْتُ: آورده بود، ۱۳۰۱/۱۴/۸۱
حَاضِرَةً: نقد، ۵۲/۲۸۳/۲
مُحْضَرُونَ: حاضر کردگان،
۸۱۷/۱۵/۳۰
مُحْضَرُونَ: حاضر کرده خواهند بود
وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٍ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ،
۹۱۷/۳۰/۳۶
مُحْتَضِرٌ: حاضر آمده باشند
كُلُّ شَرْبٍ مُحْتَضِرٌ: هر نوبت آبشخوری
حاضر آمده باشند، ۱۱۴۵/۲۸/۵۴
يَحْضُ ← لَا يَحْضُ: برنینگیخت
۱۳۳۹/۳۳/۶۹
وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ
يَحْضُ ← لَا يَحْضُ: برنینگیزد،
۱۳۹۳/۳/۱۰۷
يَحَاضُّونَ ← لَا يَحَاضُّونَ:
برنمی‌انگیزند، ۱۳۳۲/۱۸/۸۹
الْحَطَبُ: هیمه، ۱۴۱۱/۴/۱۱۱
حَطَبًا: هیمه، ۱۲۵۲/۱۵/۷۲
حِطَّةٌ: یارب فرونه از ما گناهان ما
وَأَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرَ
لَكُمْ خَطَايَاكُمْ: و در شوید بدروازه شهر
سرفرو داشته ومی‌گوئید یارب فرونه از ما
گناهان ما تا بیامرزم شما را گناهان شما،
۱۰/۵۸/۲

حَافِظُوا: نگاه وانی کنید، ۴۲/۲۳۸/۲
 اَسْتَحْفِظُوا: درخواستند از ایشان نگاه
 داشت
 بِمَا اَسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ
 شُهَدَاءَ، ۱۷۵/۴۷/۵
 حِفْظًا: نگاه داشتیم
 وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ: و نگاه
 داشتیم آسمان را از هر دیوستنه ای،
 ۹۲۶/۷/۳۷
 حِفْظًا: نگاه داشتنی، ۹۹۸/۱۱/۴۱
 حِفْظُهُمَا: نگاه داشتن هردو، ۴۶/۲۵۶/۲
 حَافِظٌ: نگاه وانی، ۱۳۲۲/۴/۸۶
 حَافِظُونَ: نگاه دارندگان، ۳۴۰/۱۱۲/۹
 حَافِظُونَ: نگاه وانان، ۴۱۱/۶۳/۱۲
 حَافِظِينَ: نگاه دار و نگاه وان
 وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ، ۴۱۴/۸۱/۱۲
 حَافِظِينَ: نگاه وانان، ۱۳۰۴/۱۰/۸۲
 حَفَظَهُ: نگاه وانانی، ۲۱۷/۶۱/۶
 حَفِظٌ: نگاه وانان
 وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِظٍ: ونیستم بر شما
 نگاه وانان، ۲۲۴/۱۰۴/۶
 حَفِظٌ: نگاه وان
 وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِظٍ: ومن نیستم بر شما
 نگاه وانی، ۳۹۰/۸۴/۱۱
 مَحْفُوظًا: نگاه داشته
 وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا،
 ۶۴۴/۲۲/۲۱
 حَفَظْنَاهُمَا: بگرد آن درآورده بودیم
 جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَظْنَاهُمَا

حِفْظًا: او گنده باد از ما گناهان ما،
 ۲۶۳/۱۶۰/۷
 يَخْطِمَنَّكُمْ ← لَا يَخْطِمَنَّكُمْ:
 فرو نکوبد شما را، ۷۴۷/۱۸/۲۷
 حُطَامًا: کوفته، ۹۷۲/۲۰/۳۹
 حُطَامًا: کوفته و ریزیده، ۱۱۶۱/۶۶/۵۶
 الْحَطَمَةُ: حطمه، ۱۳۸۲/۵۰۴/۱۰۴
 مَخْطُورًا: وازداشته
 وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَخْطُورًا،
 ۵۳۳/۲۰/۱۷
 الْمُخْتَضِرُ: شبنگاهی
 إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا
 كَهَيْشِيتِ الْمُخْتَضِرِ، ۱۱۴۶/۳۱/۵۴
 حَظٌ: بهره، ۱۲۷/۱۱/۴
 حَظًا: بهره ای، ۱۰۶/۱۷۶/۳
 حَقْدَةٌ: نوادگان، ۵۲۱/۷۲/۱۶
 حُفْرَةٌ کَنده ای، ۹۴/۱۰۳/۳
 الْحَافِرَةُ: حال اول
 يَقُولُونَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ،
 ۱۲۹۲/۱۰/۷۹
 حَفِظٌ: فرموده است، ۱۳۳/۳۴/۴
 حَفِظْنَاهَا: نگاه داشتیم آن را،
 ۵۰۳/۱۷/۱۵
 نَحْفَظُ: نگاه داریم، ۴۱۱/۶۵/۱۲
 يَخْفِظُن: نگاه دارند، ۷۰۳/۳۱/۴
 يُحَافِظُونَ: نگاه وانی می کنند،
 ۲۲۲/۹۲/۶
 يُحَافِظُونَ: نگاه دارندگان باشند،
 ۶۸۵/۹/۲۳

- هما بنخل: ما ساختیم یکی را ازیشان
دوبوستان از انگور بنان و بگرد آن درآورده
بودیم خرما بنان، ۵۷۰/۳۲/۱۸
حاقین: طواف کنندگان، ۹۸۰/۷۲/۳۹
حقی: دانا، ۲۶۷/۱۸۷/۷
حقیّاً: نیکوکار
إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيّاً، ۶۰۲/۴۶/۱۹
حُفياً: سالها، ۵۷۴/۶۰/۱۸
أَحْقَاف: احقاف (نام ولایت، ریگهای
بلند) ۱۰۴۶/۲۰/۴۶
حَقٌّ: سزا شد، ۲۴۴/۲۹/۷
حَقٌّ: سزا شود
وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا
فَتَسْتَمُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ،
۵۳۲/۱۶/۱۷
حَقٌّ: سزا گشته است، ۶۶۶/۱۸/۲۲
حَقَّتْ: سزا گشته است، ۲۶۵/۳۳/۱۰
يَحِقُّ: سزا گردد، ۹۲۱/۶۹/۳۶
اسْتَحَقَّ: واجب شده بود، ۱۸۷/۱۱۰/۵
الحَقُّ: حق، ۸/۴۲/۲
الحَقُّ: درستی و راستی، ۱۲/۷۱/۲
الحَقُّ: درست و راست، ۱۶/۹۱/۲
الْحَقُّ ← بِالْحَقِّ: بسزا و درست،
۲۰/۱۱۹/۲
الحَقُّ: سزا، ۲۰/۱۲۱/۲
حَقّاً: واجب است،
حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ، ۳۰/۱۸۰/۲
۴۲/۱۴۱/۲
- حَقّاً: براستی ۱۴۸/۱۲۱/۴
حَقَّه: حقّ او ۵۳۳/۲۶/۱۷
أَحَقُّ: سزا تر ۴۳/۲۴۷/۲؛ ۳۹/۲۲۷/۲
حَقِيقٌ: سزا ۲۵۵/۱۰۴/۷
الْحَقَاقَةُ: روز سزایند، سزایند روز
الْحَقَاقَةُ مَا الْحَقَاقَةُ وَمَا أَذْرِيكَ مَا الْحَقَاقَةُ: آن
روز سزایند چه سزایند روزی است
قیامت و چه دانی تو [یا محمد] که چه
سزایند روزی است قیامت ۲ و ۱/۶۹
۱۲۳۶/۳
حَكَمٌ: حکم بکرد ۹۹۰/۴۸/۴۰
حَكَمْتُ: حکم کنی
وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ
۱۷۵/۴۵/۵
حَكَمْنُم: داوری کنید ۱۳۷/۵۷/۴
فَأَحْكُم: داوری کنم ۸۶/۵۵/۳
تَحْكُم: میانجی کنی ۱۴۶/۱۰۴/۴
تَحْكُم: حکم کنی ۹۷۶/۴۳/۳۹
يَحْكُم: میانجی کند ۱۹/۱۱۳/۲
يَحْكُم: میانجی و داوری کند
۳۶/۲۱۳/۲
يَحْكُم: حکم کند ۸۱/۲۳/۳
يَحْكُمُونَ ← سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ: بدا
حکما که ایشان می کنند ۲۲۹/۱۳۶/۶
يُحْكِمُوكَ: حاکم و میانجی کنند ترا
۱۳۸/۶۴/۴
يُحْكِمُونَكَ: فا میانجی می کنند ترا
۱۷۵/۴۶/۵



- أَحْكَمَتْ: درست بکرده اند ۳۷۸/۱/۱۱
- حُكْمٌ: سخنان درست ۹۰/۷۹/۳
- حُكْمٌ: حکم ۱۷۵/۴۶/۵
- حُكْمٌ: فرمان ۲۱۶/۵۷/۶
- حُكْمٌ: درستی ۴۰۵/۲۲/۱۲
- حُكْمًا: درست
- وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا ۴۸۲/۳۹/۱۳
- حُكْمًا: درستکاری ۶۴۸/۷۴/۲۱
- حُكْمًا: درستی در گفتار ۶۴۹/۷۹/۲۱
- حُكْمًا: میانجی ۱۳۳/۳۵/۴
- حُكْمًا: معبودی
- أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حُكْمًا ۲۲۵/۱۱۴/۶
- الْحَاكِمِينَ: حکم کنندگان ۲۵۲/۸۶/۷
- الْحَاكِمِينَ: داوران ۳۷۶/۱۰۹/۱۰
- الْحَاكِمِينَ: کارگزاران ۳۸۵/۴۵/۱۱
- الْحُكَّام: حاکمان ۳۱/۱۸۸/۲
- حِكْمَةً: درستی سخن ۲۲/۱۲۹/۲
- حِكْمَةً: سخن درست ۲۵/۱۵۱/۲
- حِكْمَةً: درستی در گفتار ۴۰/۲۳۰/۲
- حِكْمَةً: علم ۹۰/۸۱/۳
- حِكْمَةً: تفسیر
- وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ۱۲۰۵/۲/۶۲
- الْحَكِيمِينَ: درست کار و درست گفتار
- ۷/۳۲/۲
- الْحَكِيمِينَ: درست کار و راست داور
- ۲۲/۱۲۹/۲
- حَكِيمٌ: درست گفتار و راست داور
- فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۳۵/۲۰۹/۲
- الْحَكِيمِينَ: درست
- ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ
- الْحَكِيمِ ۸۷/۵۸/۳
- الْحَكِيمِينَ: راست داور ۸۷/۶۲/۳
- ۱۳۱/۱۶/۴
- حَكِيمًا: درست کار و درست گفتار
- ۱۲۷/۱۱/۴
- أَحْكَمُ: درست ترین ۳۸۵/۴۵/۱۱
- أَحْكَمُ: داورترین ۱۳۵۵/۸/۹۵
- مُحْكَمَةً: درست گفته
- فَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةً مَحْكَمَةً ۱۰۶۰/۲۲/۴۷
- مُحْكَمَات: درست کرده و محکم فرستاده
- مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ
- ۷۹/۷/۳
- حَلَفْتُمْ: سوگند خورید
- وَذَلِكَ كِفَارَةٌ أَيَّمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ
- ۱۸۳/۹۲/۵
- لَيَحْلِفْنَ: هر آینه سوگند می‌خورند
- ۳۳۹/۱۰۸/۹
- يَحْلِفُونَ: سوگند می‌خورند ۱۳۸/۶۱/۴
- حَلَّاف: سوگند خواره ۱۲۳۰/۱۰/۶۸
- تَخْلِفُوا لَا تَخْلِفُوا: مسترید
- ۳۳/۱۹۶/۲
- مُحْلِفِينَ: موی بازکنندگان
- ۱۰۷۰/۲۷/۴۸
- الْخُلُوفُ: چنبرگردن ۱۱۶۳/۸۴/۵۶
- حَلَلْتُمْ: از حرم بیرون آمدید
- وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا: و چون از حرم
- بیرون آمدید صید کنید ۱۶۷/۳/۵
- تَحَلُّ: فروآید ۴۸۱/۳۳/۱۳

۷۰۸/۵۸/۲۴	تَحِلُّ ← لَا تَحِلُّ: حلال نبود
وَاِذَا بَلَغَ الْاَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا	۳۹/۲۲۹/۲
۷۰۸/۵۹/۲۴	يَحِلُّ ← لَا يَحِلُّ: نه روا بود ۳۹/۲۲۷/۲
أَخْلَام: خوابها ۴۰۹/۴۴/۱۲؛	لَا يَحِلُّ: حلال نبود ۳۹/۲۲۸/۲
۶۴۰/۵/۲۱	يَحِلُّ: فرو آید
أَخْلَامُهُمْ: خردهای ایشان	وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى
أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا ۱۱۲۰/۳۱/۵۲	۶۲۵/۸۱/۲۰
حَلِيم: بردبار ۴۱/۲۳۵/۲؛ ۳۸/۲۲۴/۲	يَحِلُّونَ: حلال باشند ۱۱۹۴/۱۰/۶۰
حُلُوا: زیور کرده باشند ایشان را	اخْلَلْ: گشاده کن ۶۱۹/۲۷/۲۰
وَحُلُوا آسَاوَرَمِنْ فِضَّةٍ ۱۲۷۴/۲۱/۷۶	أَحَلَّ: حلال گردانید ۵۰/۲۷۶/۲
يُحْلَوْنَ: پیرایه برکنند ایشان را	أَخْلَلْنَا: حلال و گشاده کردیم
يُحْلَوْنَ فِيهَا مِنْ آسَاوَر ۵۷۰/۳۱/۱۸	۸۵۵/۵۰/۳۳
يُحْلَوْنَ: زیور برمی کنند ایشان را	أَخْلَلْنَا: فرود آورد ما را ۹۱۰/۳۵/۳۵
۶۶۷/۲۱/۲۲	أَحِلَّ: حلال و گشاده کردند
حَلِيَّة: زیور ۵۱۳/۱۴/۱۶؛ ۴۷۸/۱۹/۱۳	۳۱/۱۸۷/۲
حُلِيَّتِهِمْ: زیوایشان ۲۶۰/۱۴۷/۷	حَلَّ: حلال است ۱۶۸/۶/۵
حَمَسَاء: لَوش ۵۰۴/۲۶/۱۵؛	حَلَال: حلال ۵۱۷/۱۱۶/۱۶
۵۰۴/۲۸/۱۵	حَلَالًا: گشاده ۱۸۳/۹۱/۵؛ ۲۸/۱۶۸/۲
حَمِيَّة: لوش گن ۵۷۷/۸۶/۱۸	حَلَائِل: زنان ۱۳۰/۲۳/۴
يُحْمَدُوا: ایشان را ستایند	تَحِلَّة: کفارت
وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا	قَدْ قَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ
۱۰۸/۱۸۸/۳	۱۲۲۰/۲/۶۶
الْحَمْد: سپاس و ستایش ۱/۱/۱	مَحِلَّة: فرود آمدن جای آن ۳۳/۱۹۶/۲
الْحَمْد: سپاس و آزادی ۲۱۴/۴۵/۶؛	مَحِلَّة: قربانگاه آن ۱۰۶۹/۲۵/۴۸
۲۰۸/۱/۶	مَحِلَّتُهَا: کشتن آن ۶۶۸/۳۰/۲۲
الْحَمْد: ستایش ها همه	مُحِلِّي ← غَيْرُ مُحِلِّي الصَّيْد: نه
وَأَخْرَجَهُمْ أَنْ الْحَمْدُ رَبِّ الْعَالَمِينَ: و	حلال گیرندگان صید را ۱۶۷/۲/۵
واپسین گفتار ایشان آن بود که ستایشها	الْحُلُم: حد بلاغت
همه مرخدای را که خداوند و پروردگار	وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ

جہانیا نست ۳۶۱/۱۰/۱۰	أَوْ تَرْكُهُ يَلْهَثُ ۲۶۵/۱۷۵/۷
يَحْمِدُ: ستایش او ۴۷۷/۱۴/۱۳	لِيَحْمِلَهُمْ: تا برنشانی ایشان را
الْحَامِدُونَ: ستاینندگان ۳۴۰/۱۱۳/۹	۳۳۶/۹۳/۹
مَحْمُودًا: ستوده ۵۴۰/۷۹/۱۷	وَلِيَحْمِلَ: تا برگیریم ۸۰۴/۱۰/۲۹
حَمِيدٌ: ستوده ۴۹/۲۶۸/۲	يَحْمِلُ: برگیرد ۱۲۰۵/۵/۶۲
۳۸۸/۷۲/۱۱	يَحْمِلْنَهَا: فرا پذیرند آن را ۸۵۹/۷۲/۳۳
حَمِيدٌ: سزاوار ستایش ۶۷۳/۶۱/۲۲	لِيَحْمِلُوا: تا بردارند ۵۱۴/۲۵/۱۶
حَمِيدًا: ستاینده [یعنی ستوده، الحمید بمعنی المحمود]:	يَحْمِلُوهَا ← لَمْ يَحْمِلُوهَا: کار نبستند آن را
وكان الله غَفِيًّا حَمِيدًا ۱۵۰/۱۳۰/۴	مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْبَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا
الْحِمَارُ: خر ۱۲۰۵/۵/۶۲	كَمَثَلِ الْيَمَارِ يَحْمِلُ أَشْفَارًا ۱۲۰۵/۵/۶۲
حِمَارِكَ: خرتو ۴۷/۲۶۰/۲	أَحْمِلُ: درنشان ۳۸۴/۴۰/۱۱
حُمْرٌ: خرانی ۱۲۶۶/۵۰/۷۴	نُحْمِلْنَا ← لَا نُحْمِلْنَا: برمنه برما
الْحَمِيرُ: خران ۵۱۲/۸/۱۶	۵۳/۲۸۷/۲
حُمْرٌ: سرخ ۹۰۹/۲۷/۳۵	حُمِلْتُمْ: شما را فرمودند
حَمَلٌ: برداشت ۶۲۹/۱۱۱/۲۰	عَلَيْكُمْ مَا حُمِلْتُمْ ۷۰۷/۵۳/۲۴
حَمَلْتُ: برداشته بود ۲۳۱/۱۴۶/۶	حُمِلُوا: بدادند ایشان را
حَمَلْتُهُ: بار گرفت به او ۵۹۹/۲۱/۱۹	مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْبَةَ ... ۱۲۰۵/۵/۶۲
حَمَلْتُهُ: برداشت او را ۸۳۳/۱۳/۳۵	أَحْتَمَلُ: بر پذیرفت ۱۴۷/۱۱۱/۴
حَمَلْنَا: ما برداشتیم ۵۳۰/۳/۱۷	أَحْتَمَلُ: برگرفت ۴۷۸/۱۹/۱۳
حَمَلْنَاكُمْ: برداشتیم شما را	أَحْتَمَلُوا: بر پذیرفتند ۸۵۷/۵۸/۳۳
۱۲۳۷/۱۰/۶۹	حَمَلٌ: بار ۶۶۳/۲/۲۲
حَمَلَهَا: فرا پذیرفت آن را	حَمَلُهُ: بار برداشتن او ۱۰۴۵/۱۴/۴۶
فَأَبَيْنِ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَاشْفَقْن مِنْهَا وَحَمَلَهَا	حِمْلٌ ← حِمْلٌ بَعِيرٌ: اشترواربار
الْأَنْسَان ۸۵۹/۷۲/۳۳	۴۱۲/۷۲/۱۲
أَحْمِلْكُمْ: برنشاند شما را ۳۳۶/۹۳/۹	حَامِلِينَ: بردارندگان ۸۰۴/۱۱/۲۹
تَحْمِيلٌ ← لَا تَحْمِيلُ: برمنه ۵۳/۲۸۷/۲	حَامِلَاتٌ: بردارندگان ۱۱۱۰/۲/۵۱
تَحْمِيلٌ: حمله بری	حَمَالَةٌ: آرنده و کشنده
فمثله كمثل الكلب إن تحمِلَ عليه يَلْهَثُ	وَأَمْرَاتُهُ حَمَالَةٌ الْحَطَبِ ۱۴۱۱/۴/۱۱۱

- حَمُولَةً: بارکش ۲۳۰/۱۴۲/۶
 حَمِيمٌ: آب گرم ۲۱۸/۶۹/۶
 حَمِيمٌ: آب گرم و سوزان ۳۶۰/۴/۱۰
 حَمِيمٌ: آب گرم سوزان ۶۶۶/۱۹/۲۲
 حَمِيمٌ: دل سوز
 فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صِدِّيقٍ حَمِيمٍ
 ۷۳۳/۱۰۰/۲۶
 حَمِيمٌ: خویش
 مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ: نبود ستمکاران را
 [بظلم شرك] هیچ خویشی ۹۸۶/۱۸/۴۰
 حَمِيمٌ: سوزان ۱۰۳۳/۴۶/۴۴
 حَمِيمًا: بغایت گرم ۱۰۶۰/۱۷/۴۷
 يَحْمُومٌ: دود ۱۱۶۰/۴۴/۵۶
 يُحْمَى: بتابد
 يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ ۳۲۶/۳۶/۹
 حَامٌ: پشت نگاه داشته ۱۸۶/۱۰۶/۵
 حَامِيَةٌ: سوزنده ۱۳۲۸/۴/۸۸
 حَامِيَةٌ: گرم و سوزان ۱۳۷۶/۸/۱۰۱
 الْحَمِيَّةُ: عصبیه ۱۰۶۹/۲۶/۴۸
 تَحَنُّثٌ — لَا تَحَنُّثٌ: دروغ مکن در
 سوگند تو ۹۵۴/۴۲/۳۸
 الْحِنْتُ: گناه ۱۱۶۰/۴۷/۵۶
 الْحَنَاجِرُ: گردنها ۸۴۸/۱۰/۳۳
 الْحَنَاجِرُ: گلوها ۹۸۶/۱۷/۴۰
 حَنِيذٌ: پخته بریان ۳۸۸/۶۸/۱۱
 حَنِيفًا: بگشته از کیشهای بد راست
 بیستاده بر مسلمانی
 قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ۲۳/۱۳۵/۲
 حَنِيفًا: دین راست ۹۳/۹۵/۳
 حَنِيفًا: برره راست ایستاده ۱۴۹/۱۲۴/۴
 حُتْفَاءٌ: راست دینان ۶۶۸/۲۹/۲۲
 حُتْفَاءٌ: بگشته از دینهای بد
 وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ
 الدِّينَ حُتْفَاءً ۱۳۶۹/۵/۹۸
 لَا حُتْنَكَ: حقاً که لویش برکنم
 لَا حُتْنَكَ ذُرَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا ۵۳۸/۶۲/۱۷
 حَنَانًا: مهربانی ۵۹۸/۱۲/۱۹
 حُوبًا: بزه ای ۱۲۵/۲/۴
 الْحُوتُ: ماهی ۵۷۴/۶۳/۱۸
 ۹۳۶/۱۴۱/۳۷
 حَيْثَانُهُم: ماهیان ایشان ۲۶۳/۱۶۲/۷
 حَاجَةٌ: آرزوی ۴۱۲/۶۸/۱۲
 حَاجَةٌ: مرادی ۹۹۴/۷۷/۴۰
 حَاجَةٌ: تنگی و دشواری
 وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا
 ۱۱۸۱/۹/۵۹
 أَسْتَخُوذُ: دست یافت ۱۱۷۶/۱۹/۵۸
 نَسْتَخُوذُ — أَلَمْ نَسْتَخُوذُ: نه ما غلبه
 می کردیم ۱۵۱/۱۴۰/۴
 يَحْوَرُّ — لَنْ يَحْوَرَّ: باز نخواهد گشت
 إِنَّهُ ظَنُّ أَنْ لَنْ يَحْوَرَّ ۱۳۱۳/۱۲/۸۴
 يُحَاوِرُهُ: با وی سخن می گردانید
 فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ: پس گفت یار
 خود را و او با وی سخن می گردانید
 ۵۷۰/۳۴/۱۸
 يُحَاوِرُهُ: سخن می گردانید با وی

و کیف تصریر علی ما لم تُحِط به خبراً: و چگونه صبر کنی بر آنچه نرسی بدان
 بعلمی و دانشی ۵۷۵/۶۸/۱۸

تُحِيطُوا — لم تُحِيطُوا بها: فرا نرسیدید
 بدان ۷۵۵/۸۶/۲۷
 يُحِيطُوا — لم يُحِيطُوا: فراترسیدند
 ۳۶۶/۳۹/۱۰

يُحِيطُونَ — لَا يُحِيطُونَ: فانرسند
 ۴۶/۲۵۶/۲

لَا يُحِيطُونَ بِهِ: نرسند بدو ۶۲۸/۱۱۰/۲۰
 أُحِيطَ بِهِم: ایشان را هلاک خواهند کرد
 وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِم: وپندارند که
 ایشان را هلاک خواهند کرد
 ۳۶۴/۲۲/۱۰

يُحَاطَ — يُحَاطَ بِهِم: هلاک کنند
 شما را ۴۱/۶۶/۱۲

مُحِيط: دانا

والله مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ۴/۱۹/۲

مُحِيط: فرا رسیده ۹۶/۱۲۰/۳

مُحِيط: تمام فرا رسیده ۲۹۸/۴۹/۸

مُحِيطًا: فرا رسیده ۱۴۶/۱۰۷/۴

حَال: جدا اوگند ۳۸۴/۴۳/۱۱

يَتَحَوَّل: بگرداند ۲۹۴/۲۴/۸

جِيل: جدا کنند

وَجِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ

۸۹۳/۵۵/۳۴

حَوْل: سال ۴۲/۲۴۰/۲

حَوْل: گرد برگرد ۶۰۴/۶۷/۱۹

حَوْلَك: گرد بر گرد تو ۱۰۳/۱۵۹/۳

قال له صاحبه وهو يُحاوِرُهُ: ۵۷۱/۳۷/۱۸
 تَحَاوَرَا كُفَمَا: سخن گفتن شما با یک
 دیگر ۱۱۷۲/۱/۵۸

حُور: حور ۱۰۳۳/۵۲/۴۴

حُور: نیکوچشمان ۱۱۵۴/۷۰/۵۵

الْحَوَارِيُّونَ: خاصگان ۱۸۸/۱۱۵/۵
 ۸۶/۵۲/۳

الْحَوَارِيَّيْنَ: سپید جامگان و خاصگان
 ۱۸۸/۱۱۴/۵

مُتَحَرِّزًا: واپناهنده ای ۲۹۳/۱۶/۸

خَاشٍ — خَاشٍ لِلَّهِ: پاکاخدا یا
 ۴۰۹/۵۱/۱۲؛ ۴۰۷/۳۱/۱۲

أَحَاطَ: تمام فرا رسیده است
 وَإِذْ قُلْنَا إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ
 ۵۳۷/۶۰/۱۷

أَحَاطَ — أَحَاطَ بِهِم: گرد آن درآمده
 بود

أَحَاطَ بِهِم سَرَادِقُهَا ۵۷۰/۲۹/۱۸

أَحَاطَ: دانسته است

قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا: بدرستی که دانسته
 است خدای [تعالی] آن را
 ۱۰۶۸/۲۱/۴۸

أَحَاطَتْ — أَحَاطَتْ بِهِ: گرد او برآید:
 بل من کسب سیئه و أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَةُ

فَاوَلَيْكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۱۴/۸۱/۲

أَحَاطَتْ: من بدانستم

فَقَالَ أَحَاطَتْ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ ۷۴۷/۲۲/۲۷

أَحَاطْنَا: فرا رسیده بودیم ۵۷۷/۹۲/۱۸

تُحِيطَ — لَمْ تُحِيطْ: نرسی بدان

۷۰۷/۵۰/۲۴	حَوْلَةٌ: گرد بر گرد او ۴/۱۷/۲
حَاقٌ: سزاگشت ۲۰۹/۱۰/۶	حَوْلَةٌ: گرد برگرد آن ۵۳۰/۱/۱۷
حَاقٌ: در رسد	حَوْلَهُم: گرد برگرد ایشان ۳۴۱/۱۲۱/۹
وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ	حَوْلَيْنِ: دوسال ۴۰/۲۳۲/۲
۳۷۹/۸/۱۱	حَوْلًا: بگشتنی ۵۷۹/۱۰۹/۱۸
حَاقٌ: فرو آمد ۵۱۶/۳۴/۱۶	حَيْلَةً: چاره ای ۱۴۴/۹۷/۴
يَحِيقُ لَـ لَا يَحِيقُ: نرسد ۹۱۱/۴۳/۳۵	تَحْوِيلًا: بازگردانیدن ۵۳۷/۵۶/۱۷
حِينَ: هنگام ۷/۳۶/۲	تَحْوِيلًا: بگردانیدن ۹۱۹/۴۳/۳۵
حِينَ: آنگاه که ۱۸۵/۱۰۴/۵	۵۴۰/۷۷/۱۷
۱۱۲۱/۴۷/۵۲	الْحَوَايَا: چرب روده ۲۳۱/۱۴۶/۶
حِينَ: روزگار ۱۲۷۲/۱/۷۶	أَخْوَى: سیاه
حَيْثُ: آنگاه ۱۱۶۳/۸۵/۵۶	فَجَعَلَهُ غَاشًا أَحْوَى ۱۳۲۵/۵/۸۷
حَى: بزید	حَيْثُ: هرجا ۱۰/۵۸/۲؛ ۷/۳۵/۲
وَيَخِي مَنْ حَى عَنْ بَيْتَةِ ۲۹۷/۴۴/۸	حَيْثُ: آنجا که ۱۲۳۳/۴۴/۶۸
تَخِيونَ: بزید ۲۴۳/۲۴/۷	خَيْرَانِ: شوریده و حیران ۲۱۸/۷۰/۶
نَخِيًا: می‌زیسم ۶۸۹/۳۷/۲۳	مَحِيصٍ: پناه‌گاه ۴۸۹/۲۱/۱۴
يَخِي: بزید ۲۹۷/۴۴/۸	۱۰۱۲/۳۲/۴۲؛ ۱۰۰۴/۴۶/۴۱
يَخِي لَـ لَا يَخِي: نه بزید	مَحِيصًا: پناهی و رستن جایی
۶۲۴/۷۴/۲۰	ولا يجدون عنها محيصا ۱۴۸/۱۲۰/۴
حَيَّوْكَ: سلام گویند ترا ۱۱۷۳/۸/۵۸	يَحِضْنَ لَـ لَمْ يَحِضْنَ: هنوز ایشان را
يُحْيِكَ لَـ لَمْ يُحْيِكَ: تحیت نفرموده	حيض نیفتاده ۱۲۱۷/۴/۶۵
ترا ۱۱۷۳/۸/۵۸	الْمَحِيضُ: ناپاکی زنان
فَحْيُوا: درود دهید ۱۴۲/۸۵/۴	وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ ۳۸/۲۲۱/۲
حَيَّيْتُمْ: درود دهند شما را	الْمَحِيضُ: حال حيض
وَإِذَا حَيَّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحْيُوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا	فَاغْتَرَلُوا التَّسَاءُ فِي الْمَحِيضِ ۳۸/۲۲۱/۲
۱۴۲/۸۵/۴	الْمَحِيضُ: حيض ۱۲۱۷/۴/۶۵
أَخِيَا: زنده کرد ۲۷/۱۶۴/۲	يَحْيِفُ: بیداد کند
أَخِيَا: زنده گذارد ۱۷۳/۳۵/۵	ام یخافون أَن يَحْيِفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ

تَجَنَّبْ: درود ۷۰۹/۶۱/۲۴؛ ۱۴۲/۸۵/۴
تَجَنَّبْهُمْ: آفرین ایشان ۳۶۱/۱۰/۱۰
أَسْتَحْيَا: شرمگینی ۷۷۸/۲۵/۲۸
مَحْيَاهُمْ: زندگانی ایشان ۱۰۳۷/۲۰/۴۵
مَحْيَايَ: زندگانی من ۲۳۴/۱۶۳/۶
مُحْيِي: زنده کننده ۸۲۲/۴۹/۳۰
حَيَّة: مار ۶۱۹/۲۰/۲۰

خ

الْخَبَاءُ: نهانی ۷۴۸/۲۵/۲۷
أَخْبَتُوا: آرام گرفتند ۳۸۱/۲۳/۱۱
فَتَخَبَّتْ: تا آرمیده گردد ۶۷۲/۵۱/۲۲
الْمُخَيَّبِينَ: ترسکاران ۶۶۸/۳۲/۲۲
خَبَّتْ: پلید بود ۲۴۹/۵۷/۷
الْخَبِيثُ: پلید ۱۰۶/۱۷۹/۳
الْخَبِيثُ: حرام ۱۸۵/۱۰۳/۵
الْخَبِيثُونَ: مردان پلیدکار ۷۰۲/۲۶/۲۴
الْخَبِيثِينَ: مردان پلیدکار ۷۰۲/۲۶/۲۴
خَبِيئَةً: پلید ۴۹۰/۲۶/۱۴
الْخَبَائِثُ: پلیدها ۲۶۲/۱۵۶/۷
الْخَبَائِثُ: پلیدکاریها ۶۴۸/۷۴/۲۱
خُبْرٌ: علم و دانش ۵۷۵/۶۸/۱۸
خُبْرٌ: دانش ۵۷۸/۹۲/۱۸
خَبَرٌ: خبر ۷۴۶/۷/۲۷
أَخْبَارُكُمْ: خبرهای شما ۳۳۶/۹۵/۹
أَخْبَارُكُمْ: نهان شما
وَنَبَلُّوا أَخْبَارَكُمْ: و آشکارا کنیم نهان شما
را ۱۰۶۲/۳۳/۴۷

أَخْيَاكُمْ: زنده کرد شما را ۶/۲۸/۲
أَخْيَيْتُمْ: زنده کردی ما را ۹۸۴/۱۰/۴۰
أَخْيَيْتُمْ: زنده کنیم ۹۰۶/۹/۳۵
أَخْيِي: زنده کنم ۴۶/۲۵۹/۲
تُخِي: زنده کنی ۴۷/۲۶۱/۲
تُخِي: بزبانیم ۵۰۳/۲۳/۱۵
لَتُخَيِّبَنَّ: هر آینه که بزبانیم او را
۵۲۵/۹۷/۱۶

يُخِي: زنده کند ۱۳/۷۳/۲
يُخِي: زنده کند ۴۶/۲۵۹/۲
يُخِينَكُمْ: زنده کند شما را ۶/۲۸/۲
يُخِينُ: زنده کند مرا ۷۳۲/۸۱/۲۶
يُخِينَهَا: زنده کند آن را ۹۲۲/۷۸/۳۶
نَسْتَخِي: زنده گذاریم ۲۵۷/۱۲۶/۷
يَسْتَخِي — لَا يَسْتَخِي: شرم کرم
و اندازد
إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَخِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً
۵/۲۶/۲

أَسْتَحْيُوا: زنده گذارید ۹۸۷/۲۵/۴۰
حَيٌّ: زنده ۸۲/۲۷/۳؛ ۴۵/۲۵۵/۲
أَحْيَاءُ: زندگان ۲۶/۱۵۴/۲
۱۰۵/۱۶۹/۳
الْحَيَاةُ: زندگانی ۱۵/۸۶/۲؛ ۱۵/۸۵/۲
حَيَاةٌ: زندگانی و صلاح
ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الألباب
۳۰/۱۷۹/۲
الْحَيَوَانُ: زندگانی جاویدان
۸۱۱/۶۳/۲۹

نمی‌آرند ۳/۹/۲	اَخْبَارَهَا: خبرهای خویش
يُخَادِعُونَ: می‌فریب آرند ۱۵۲/۱۴۱/۴	يَوْمَئِذٍ تَحْدُثُ اَخْبَارَهَا: آن روز برگوید
يُخَادِعُونَ: می‌خواهند که فریب و دستان آرند	[زمین] خبرهای خویش ۱۳۷۲/۴/۹۹
يُخَادِعُونَ اللهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا: می‌خواهند که	خَبِير: آگاه ۴۹/۲۷۲/۲؛ ۴۱/۲۳۳/۲
فریب و دستان آرند و احدای [عز وجل] و	خَبِير: آگاه بهمه چیزها ۲۱۰/۱۸/۶
باز آن کسهائی که برویده اند ۳/۹/۲	خَبِير: دانا ۱۳۷۴/۱۱/۱۰۰
خَادِعُهُمْ: مکافات فریب و دستان ایشان	خُبْرًا: نان ۴۰۷/۳۶/۱۲
باز کند	يَتَخَبَّطُهُ: فرو کوفته بود او را ۵۰/۲۷۶/۲
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ	خَبَالًا: تباهی ۳۲۹/۴۸/۹؛ ۹۶/۱۱۸/۳
۱۵۲/۱۴۱/۴	خَبْت: فرونشیند
اَخْدَان: دوستان ۱۳۱/۲۵/۴	مَا وَاهِمَ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا
اَخْدَان: دوستگنان ۱۶۸/۶/۵	۵۴۲/۹۷/۱۷
يَخْذُلْكُمْ: فرو گذارد شمارا	خَتَار: فریبنده ۸۳۶/۳۱/۳۱
۱۰۳/۱۶۰/۳	خَتَم: مهر نهاده است ۲/۷/۲
خَذُولًا: فرو گذارنده ۷۲۰/۲۹/۲۵	خَتَم: مهر نهادی
مَخْذُولًا: فرو گذاشته ۵۳۳/۲۲/۱۷	قُلْ اَرَأَيْتُمْ اِنْ اَخَذَ اللهُ سَمْعَكُمْ وَابْصَارَكُمْ
يُخْرِئُونَ: ویران می‌کردند	وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ ۲۱۴/۴۶/۶
وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِئُونَ بِيُوتِهِمْ	خَتَم: مهر نهاده ۱۰۳۸/۲۲/۴۵
بِأَيْدِيهِمْ وَآيِدَى الْمُؤْمِنِينَ ۱۱۷۹/۲/۵۹	نَخْتِم: مهر نهیم ۹۲۰/۶۴/۳۶
خَرَابِهَا: ویران کردن آن ۱۹/۱۱۴/۲	خَاتَم: مهر
خَرَجَ: بیرون آمد ۷۷۷/۲۰/۲۸	خَاتَمُ النَّبِيِّينَ: مُهر پیغامبران ۸۵۴/۴۰/۳۳
۵۹۸/۱۰/۱۹	خِتَامُهُ: مهر آن ۱۳۰۹/۲۶/۸۳
خَرَجَتْ: بیرون شوی	مَخْتُوم: مهر کرده ۱۳۰۹/۲۵/۸۳
وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلًا وَجْهَكَ شَطْرَ	خَذَلَ: روی خود
المسجد الحرام ۲۵/۱۴۹/۲	وَلَا تُصَوِّرْ خَذَكَ لِلنَّاسِ ۸۳۴/۱۷/۳۱
خَرَجُوا: بیرون شوند	الاِخْذُود: خندق ۱۳۱۵/۴/۸۵
وَإِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ	يَخْذَعُونَ: بفریبند ترا ۳۰۰/۶۴/۸
	يَخْذَعُونَ: می‌بخند عُون: فریب و دستان

- وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ ۱۷۹/۶۴/۵
 تَخْرُجُ: بیرون می آید ۵۶۶/۵/۱۸
 تَخْرُجُوا — لَنْ تَخْرُجُوا: بیرون نیائید
 هرگز ۳۳۵/۸۴/۹
 لَتَخْرُجَنَّ: هر آینه که بیرون آئیم
 ۱۱۸۱/۱۱/۵۹
 يَخْرُجُ: بیرون آید ۱۴۵/۹۹/۴
 يَخْرُجَنَّ — لَا يَخْرُجَنَّ: بیرون نیایند
 ۱۲۱۶/۱/۶۵
 أَخْرَجَ: بیرون رو ۲۴۲/۱۲/۷
 أَخْرَجَ: بیرون آورد ۲۲/۱۲/۲
 أَخْرَجَتْ: بیرون افکند ۱۳۷۲/۲/۹۹
 أَخْرَجْنَا: بیرون آریم
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ
 مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ
 ۴۹/۲۶۸/۲
 فَأَخْرَجْنَاهُمْ: پس ما بیرون آوردیم ایشان
 را ۷۳۰/۵۷/۲۶
 تُخْرِجُ: بیرون می آری ۸۲/۲۷/۳
 تُخْرِجُ: بیرون آوردم
 نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا ۲۲۳/۹۹/۶
 لِيُخْرِجَنَّ: هر آینه که بیرون کنند
 ۱۲۰۹/۸/۶۳
 أَخْرِجُوهُمْ: بیرون کنید ایشان را
 ۳۲/۱۹۱/۲
 أَخْرَجَتْ: بیرون آوردند
 كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ۹۵/۱۱۰/۳
 اسْتَخْرِجْهَا: بیرون آورد آن را
 ۴۱۳/۷۶/۱۲
 تَسْتَخْرِجُوا: بیرون می آرید ۵۱۳/۱۴/۱۶
 خُرُوجُ: بیرون آمدن ۳۳۵/۸۴/۱۹
 خَارِجُ: بیرون آینده ۲۲۷/۱۳۲/۶
 مَخْرَجًا: بیرون آمدن ۱۲۱۶/۲/۶۵
 مُخْرِجُ: بیرون آرنده ۲۲۲/۹۵/۶
 ۱۲/۷۲/۲
 مُخْرِجُ: بیرون آوردن جای ۵۴۰/۸۰/۱۷
 مُخْرَجُونَ: بیرون آوردگان ۶۸۸/۳۵/۲۳
 خَرَجًا: جُعلی
 قَالُوا يَا ذَا الْقُرْآنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ
 مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا
 عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا
 ۵۷۸/۹۵/۱۸
 خَرَجَ: مزد ۶۹۲/۷۲/۲۳
 خَرَدَلُ: سنا ۶۴۵/۴۷/۲۱
 خَرَدَلُ: سپندان دانه ۸۳۴/۱۵/۳۱
 خَرَّ: بیفتاد ۲۵۹/۱۴۲/۷
 خَرَّ: فرو افتید ۵۱۴/۲۶/۱۶
 خَرُّوا: درافتادند ۴۱۶/۱۰۰/۱۲
 تَخِرُّ: بیفتادید
 تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَّقَطْنَ مِنْهُ وَتَشَقُّ الْأَرْضُ
 وَتَخِرُّ الْعِبَالُ هَذَا: خواستید که آسمانها
 باز شکافتید از آن [سخن شرک] و
 باز شکافتید زمین و بیفتادید کوهها ریزریز
 ۶۰۶/۹۰/۱۹
 يَخْرُوْا — لَمْ يَخْرُوْا: برنیفتند
 ۷۲۴/۷۳/۲۵
 يَخْرُونَ: بیفتند ۵۴۴/۱۰۷/۱۷
 تَخْرُصُونَ: می دروغ گوئید ۲۳۱/۱۴۸/۶

- الْحَرَّاصُونَ: دروغ زنان ۱۱۱۰/۱۰/۵۱
 الْحُرْطُوم: بینی ۱۲۳۱/۱۶/۶۸
 خَرَقَهَا: سوراخ کرد آن را ۵۷۵/۷۱/۱۸
 خَرَقُوا: فرا یافتند ۲۲۳/۱۰۰/۶
 تَخْرَقَ — لَنْ تَخْرَقَ: بیه توانی درآید
 انك لَنْ تَخْرَقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ
 طولاً: بدرستی که توبه توانی درآید زمین
 را و نه رسی بسر کوهها بدرازی
 ۵۳۴/۳۷/۱۷
 خَازِنِينَ: نگاه دارندگان ۵۰۳/۲۲/۱۵
 خَزَنَةٌ: خازنان ۹۹۰/۴۹/۴۰
 خَزَنَتُهَا: خازنان دوزخ
 فَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رَسُلٌ مِنْكُمْ
 ۹۷۹/۶۸/۳۹
 خَزَائِنُ: خزینه ها ۲۱۵/۵۰/۶
 خَزَائِنُ: گنجها ۳۸۲/۳۱/۱۱
 خَزَائِنُهُ: گنجهای آن ۵۰۳/۲۱/۱۵
 نَخْرَى: رسوا شدیم
 لَوْلَا أَرْسَلْتُ إِلَيْكَ رَسُولًا فَتُنَبِّحَ آيَاتِكَ مِنْ
 قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْرَى: چرا نفرستادی بما
 فرستاده ای تا پس روی کردیمی نشانهای
 ترا از پیش آنکه ما نزنند و خوار گشتیم
 [بعذاب] و رسوا شدیم [بعقوبت]
 ۶۳۱/۱۳۴/۲۰
 أَخْرَجَتْهُ: خوارش کردی ۱۰۸/۱۹۲/۳
 نُخْرِزْنَا — لَا نُخْرِزْنَا: خوار مکن ما را
 ۱۰۹/۱۹۴/۳
 نُخْرِزْنِي — لَا نُخْرِزْنِي: رسوا مکن مرا
 ۲۱/۱۲۱/۲
 ۷۳۲/۸۷/۲۶
 يُخْرِزُهُمْ: خوار کند ایشان را ۳۲۳/۱۵/۹
 يُخْرِزِيهِمْ: رسوا کنندشان
 ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْرِزِيهِمْ: پس روز رستخیز
 رسوا کنندشان ۵۱۵/۲۷/۱۶
 خِزْي: رسوائی و خواری ۱۵/۸۵/۲
 خِزْي: رسوائی ۱۹/۱۱۴/۲
 أَخْرَى: رسواتر ۹۹۹/۱۴/۴۱
 مُخْرِزِي: خوار کننده ۳۲۱/۲/۹
 إِخْسَتُوا: دور باشید ۶۹۵/۱۰۸/۲۳
 خَاسِئًا: از دور بازمانده ۱۲۲۵/۴/۶۷
 خَاسِئِينَ: خواران دوران ۱۱/۶۵/۲
 خَسِرَ: زیان کرد ۱۴۸/۱۱۸/۴
 خَسِرَ: زیان کار شدند
 قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ ۲۱۲/۳۱/۶
 خَسِرُوا: زیان کنند
 الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
 ۲۰۲/۱۲/۶
 يَخْسِرُ: زیان کار گردند
 وَيَوْمَ يَقُومُ السَّاعَةُ يُخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ
 ۱۰۳۸/۲۶/۴۵
 تُخْسِرُوا — لَا تُخْسِرُوا: خیانت نکنید
 و اقيموا الوزن بالقسط ولا تخسروا الميزان
 ۱۱۴۹/۸/۵۵
 خُسْرُ: زیان کاری ۱۳۸۰/۲/۱۰۳
 خُسْرًا: زیان کاری ۱۲۱۸/۹/۶۵
 خَاسِرُونَ: زیان کاران ۶/۲۷/۲
 ۲۱/۱۲۱/۲

وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ

۶۲۸/۱۰۸/۲۰

تَخْشَعُ: بترسد ۱۱۶۷/۱۵/۵۷

خُشُوعاً: ترسکاری ۵۴۴/۱۰۸/۱۷

خَاشِعاً: ترسنده ۱۱۸۳/۲۱/۵۹

خَاشِعُونَ: ترسکاران ۶۸۵/۱، ۲/۲۳

خُشَعاً: آرامیده

خُشَعاً أَبْصَارَهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ

كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ ۱۱۴۳/۷/۵۴

خَاشِعَةً: ترسنده ۱۲۳۳/۴۳/۶۸

الْخَاشِعَاتِ: ترسکاران ۸۵۳/۳۵/۳۳

خَشِيَ: بترسد

ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ

۱۳۱/۲۵/۴

خَشِيتُ: ترسیدم ۶۲۷/۹۴/۲۰

تَخْشَى: لاتَخْشَى: نه بیم بود ترا

۶۲۴/۷۷/۲۰

تَخْشَاهُ: ازو بشکوهی و بترسی

۸۵۳/۳۷/۳۳

يَخْشَى: بترسد ۶۱۷/۳/۲۰

يَخْشَاهَا: بترسد از آن ۱۲۹۵/۴۴/۷۹

يَخْشُونَ: می ترسند ۱۴۰/۷۶/۴

وَأَخْشَوْا: و بترسید ۸۳۶/۳۲/۳۱

وَأَخْشَوْنِي: از من ترسید ۲۵/۱۵۰/۲

خَشِيَّةٌ: بیم ۱۳/۷۴/۲

خَشِيَّةٌ: ترسیدن ۱۴۰/۷۶/۴

خَشِيَّتِهِ: بیم خدای

وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ ۶۴۳/۲۸/۲۱

يَخْشَعُ: یگانه کند ۱۸/۱۰۵/۲

خَاسِرَةً: زیان کار ۱۲۹۳/۱۲/۷۹

خُسَاراً: زیان کاری ۵۴۱/۸۲/۱۷

الْخُسْرَانِ: زیان کاری ۶۶۵/۱۱/۲۲

خُسْرَانًا: زیان ۱۴۸/۱۱۸/۴

الْأَخْسَرُونَ: زیان کاران

لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ

۳۸۱/۲۲/۱۱

تَخْسِيرٌ: زیان کاری ۳۸۷/۶۲/۱۱

الْمُخْسِرِينَ: کم و کاست کنندگان

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ

۷۳۷/۱۸۰/۲۶

خَسَفَ: لَخَسَفَ: هر آینه فرو بردیدما

لَوْلَا أَنَّ مَنْ لَّهِ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيُكَآئِبُ

لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ: اگر نه آن بودی که

خدای نیکو داشت بر ما [بعصمت] هر

آینه فرو بردید ما نیز بزمین؛ ای ندیدی که

نرهند کافران از عذاب ۷۸۶/۸۲/۲۸

خَسَفَ: سیاه و تاریک گردد

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَجُمِعَ

الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَئِنَّ

الْمَفْرُوعَ ۸، ۹، ۱۰/۱۲۶۸

خَسَفْنَا: فَخَسَفْنَا به: پس بزمین فرو

بردیم ۷۸۶/۸۱/۲۸

يَخْسِفُ: يَخْسِفُ بِهِمْ: فرو برد ایشان

را

أَفَّا مِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ

اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ ۵۱۷/۴۵/۱۶

خُسْبٌ: چوبها ۱۲۰۸/۴/۶۳

خَشَعَتْ: فرو نشیند

- خَاصَّةً: خاصه ۲۹۴/۲۵/۸
خَصَاصَةً: گرسنگی ۱۱۸۱/۹/۵۹
يَخْصِفَانِ: نهادند
وَ طَفِيقًا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ ۲۴۳/۲۱/۷
أَخْتَصِمُوا: خصومت می کنند
۶۶۶/۱۹/۲۲
تَخْتَصِمُونَ: پیکار می کنید ۹۷۴/۳۰/۳۹
يَخْتَصِمُونَ: پیکار می کردند
وَمَا كُنْتُ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ۸۴/۴۴/۳
يَخْصِمُونَ: خصومت می کنند
۹۱۸/۴۸/۳۶
تَخَاصُمٌ: با یک دیگر خصومت کردن
۹۵۶/۶۲/۳۸
الْخَصْمُ: دو خصم
وَهَلْ أَتَاكَ نَبَوُ الْخَضَمِ إِذْ تَسَوَّروا
الْمُخْرَابِ: بدرستی که بتو آمد خبر آن دو
خصم چون درآمدند [از زبرد] بر آن
صومعه [ی داود] ۹۵۱/۲۰/۳۸
خَصِمُونَ: پیکار کنندگان
۱۰۲۳/۵۸/۴۳
خَصِيمٌ: پیکارکش ۵۱۲/۴/۱۶
الْخِصَامُ ← أَلَدُ الْخِصَامِ: سخت پیکار
۳۴/۲۰۴/۲
مَخْضُودٌ: خار باز کرده
فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ ۱۱۵۹/۲۹/۵۶
خَضِرًا: سبزیها
فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا: پس بیرون آوردیم
بدان [آب] سبزیها ۲۲۳/۹۹/۶
الْأَخْضَرُ: سبز ۹۲۲/۷۹/۳۶
خُضْرٌ: سبز
وَسَبْعَ سَنِبَلَاتٍ خُضْرٍ وَأَخْرِيَابِسات
۴۰۸/۴۳/۱۲
خُضْرًا: سبز ۵۷۰/۳۱/۱۸
مُخْضَرَةٌ: سبز ۶۷۳/۶۰/۲۲
تَخْضِفْنَ ← لَا تَخْضِفْنَ: نرمی و
فروتنی مکنید ۸۵۲/۳۲/۳۳
خَاضِعِينَ: گردن نهادگان ۷۲۶/۳/۲۶
أَخْطَأْتُمَ: بخطا گفتید ۸۴۷/۵/۳۳
أَخْطَأْنَا: گناهی کنیم بخطا
رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا
۵۳/۲۸۷/۲
خَطَأٌ: بخطا ۱۴۳/۹۱/۴
الْخَاطِئُونَ: بدکاران ۱۲۳۹/۳۶/۶۹
خِطَاءٌ: گناه
إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيرًا ۵۳۴/۳۱/۱۷
خَاطِئَةٌ: کفر و شرک ۱۲۳۶/۸/۶۹
خَطِئْتُهُ: گناه ۱۴۷/۱۱۱/۴
خَطِئْتُهُ: گناه او ۱۴/۸۱/۲
خَطِئْتَانِيكُمَ: گناهان شما ۲۶۳/۱۶۰/۷
خَطَايَاكُمَ: گناهان شما ۱۰/۵۸/۲
خَاطِبُهُمَ: گویند ایشان را ۷۲۳/۶۳/۲۵
تُخَاطِبُنِي ← لَا تُخَاطِبُنِي: با ما سخن
مگوی ۳۸۳/۳۷/۱۱
خَطْبُكَ ← فَمَا خَطْبُكَ: این چه
کارست که تو کردی ۶۲۷/۹۵/۲۰
خَطْبُكُمَ: حال و کار شما ۵۰۶/۵۷/۱۵
الْخِطَابُ: گفتار ۹۵۱/۱۹/۳۸

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ... ۱۳۷۶/۶/۱۰۱

۲۴۱/۸/۷

خَفَّتْ: سبک کرد ۳۰۱/۶۷/۸

يُخَفِّفُ: سبک کند ۱۳۲/۲۸/۴

فَاسْتَخَفَّ: سبک ساریافت

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ ۱۰۲۳/۵۴/۴۳

لَا يَسْتَخِفُّكَ: سبکسار مکنند ترا

۸۲۳/۵۹/۳۰

تَخْفِيفُ: سبک باری ۳۰/۱۷۸/۲

خَفِيفًا: سبک ۲۶۷/۱۸۸/۷

لَا يَخْفِي: پوشیده نگردد ۷۸/۵/۳

أَخْفَيْتُمْ: شما پنهان کردید ۱۱۹۲/۱/۶۰

أَخْفَيْهَا: آکاذ اخفینها: خواستمی که

آشکارا کردمی آن را ۶۱۸/۱۵/۲۰

يَسْتَخْفُونَ: شرم می دارند ۱۴۶/۱۰۸/۴

خَفِي: پوشیده ۱۰۱۴/۴۴/۴۲

خَفِيًا: پنهان ۵۹۷/۲/۱۹

أَخْفَى: پوشیده تر ۶۱۷/۷/۲۰

خَافِيَةً: پوشیده ۱۲۳۷/۱۷/۶۹

خَفِيَّةً: پوشیده ۲۱۷/۶۳/۶

مُسْتَخْفٍ: پنهان ۴۷۶/۱۱/۱۳

أَخْلَدَ: بچسبید

وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ

۲۶۵/۱۷۵/۷

أَخْلَدَ: جاوید کند او را

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ۱۳۸۲/۳/۱۰۴

الْخُلْدُ: جاویدان

دُفُوا غَذَابَ الْخُلْدِ ۳۶۸/۵۲/۱۰

الْخُلْدُ: جاوید

خِطَابُ: سخن

لَا تَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ۱۲۹۰/۳۷/۷۸

خِطْبَةٌ: خواستن

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةٍ

النِّسَاءِ ۴۱/۲۳۴/۲

تَخُطُّهُ: نتوانستی نبشت آن

را

لَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ ۸۰۹/۴۷/۲۹

خَطِيفُ: در رباید

إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شَهَابٌ

ثَاقِبٌ: مگر آنکه در رباید ربودنی از پس

درآید او را ستاره روشن ۹۲۷/۱۰/۳۷

فَتَخَطَّفَهُ: پس بر بودید آن را ۶۶۸/۲۹/۲۲

يَخْطِفُ: بُربایدی

يَكَاذُ الْبَرَقِ يَخْطِفُ أَبْصَارَهُمْ ۴/۲۰/۲

يَخْطِفُ: می ربایند

اولم یروا انا جعلنا حرما آمنا وَيُخْطَفُ

النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ ۸۱۱/۶۷/۲۹

الْخَطْفَةُ: ربودنی ۹۲۷/۱۰/۳۷

خُطُواتُ: گامها ۴۲۸/۱۶۸/۲

۳۵/۲۰۸/۲

تُخَافِتُ: پست مدار

۵۴۴/۱۱۰/۱۷

يَتَخَفَتُونَ: پنهان می گویند

۶۲۸/۱۰۳/۲۰

وَأَخْفِضْ: و فرودار ۵۰۸/۸۸/۱۵

وَأَخْفِضْ: و فرودار ۵۳۳/۳۴/۱۷

خَافِضَةٌ: فروبرنده ۱۱۵۷/۳/۵۶

خَفَّتْ: سبک آید

هَلْ ادْلُكْ عَلٰی شَجَرَةٍ الْخُلْدُ ۶۳۰/۱۲۰/۲۰	۳۷/۲۱۹/۲ آخَتَلَطَ: آمیخته بود ۲۳۱/۱۴۶/۶
خَالِدٌ: جاوید ۱۰۶۰/۱۷/۴۷	آخَتَلَطَ: آمیخته شود
خَالِدُونَ: جاویدان ۵/۲۶/۲	كَمَا اَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ
خَالِدِينَ: جاویدان	الارض ۳۶۴/۲۴/۱۰
خالدین فیها لایخفف عنهم العذاب	الْخُلَطَاءُ: شریکان ۹۵۲/۲۴/۳۸
۲۷/۱۶۲/۲	فَاَخْلَع: بیرون کن ۶۱۸/۱۲/۲۰
الْخُلُود: جاویدی ۱۱۰۷/۳۴/۵۰	خَلَفَ: درآمدند
مُخَلَّدُونَ: جاویدان کرده ۱۱۵۸/۱۸/۵۶	فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ
يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وَلِدَانِ مُخَلَّدُونَ	۶۰۳/۵۸/۱۹ نیز: ۲۶۴/۱۶۸/۷
خَلَصُوا: تنها بیک سوشدند	خَلَفْتُمُونِي: خلیفتی کردی ^۱ مرا
قَلَّمَا اسْتِيسَاوَا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا	قال بِسْمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي: [موسی]
۴۱۳/۸۰/۱۲	گفت بدست آنچه خلیفتی کردی مرا از
أَخْلَصْتَاهُمْ: ویژه کردیم ایشان را	پس شدن من ۲۶۰/۱۴۹/۷
۹۵۴/۴۴/۳۸	أَخْلَفْنِي: خلیفتی کن مرا ۲۵۹/۱۴۱/۷
أَسْتَخْلِصُهُ: او را خاص ویژه گیرم	خَلِفُوا: با پس داشتند ایشان را
۴۱۰/۵۴/۱۲	۳۴۱/۱۱۹/۹
الْخَالِصُ: ویژه ۹۶۹/۳/۳۹	أَخَالِفْكُمْ: خلاف کنم و اشما
خَالِصًا: ویژه ۵۲۰/۶۶/۱۶	۳۹۰/۸۶/۱۱
خَالِصَةً: ویژه ۱۶/۹۴/۲	فَاَخْلَفْتُكُمْ: خلاف کردم با شما
مُخْلِصًا: ویژه کننده ۹۶۹/۲/۳۹	۴۸۹/۲۲/۱۴
مُخْلِصُونَ: ویژه کاران ۲۳/۱۳۹/۲	تُخْلِفُ ← لَا تُخْلِفُ: خلاف نکنی
مُخْلِصِينَ: ویژه کردگان ۲۴۴/۲۸/۷	۱۰۹/۱۹۴/۳
مُخْلِصًا: ویژه کننده ۶۰۲/۵۰/۱۹	يُخْلِفُ ← فَلَنْ يُخْلِفَ: تا برخ نکند
الْمُخْلِصِينَ: ویژه کاران ۴۰۶/۲۴/۱۲	قُلْ اتَّخَذْتُمْ عِندَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ
خَلَطُوا: آمیخته اند ۳۳۸/۱۰۳/۹	عَهْدَهُ: بگو [یا محمد] فرا گرفته اید
تُخَالِطُوهُمْ: با ایشان بیامیزید	بنزدیک خدای [عز وجل] پیمانی تا برخ

هرآینه بَیْرَمِ دَسْتِهای شما را و پایهای شما
را فادوا [دست راست و پای چپ]

۲۵۶/۱۲۳/۷

خَلِيفَةً: پس یک دیگر درآینده

وهو الَّذی جعل اللیل والنهار خِلْفَةً

۷۲۳/۶۲/۵

الْخَوَالِف: واپس ایستادگان ۳۳۵/۸۸/۹

الْخَوَالِف: زنان پس مانده

رضوا بَأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِف ۳۳۶/۹۴/۹

خَلِيفَةً: خلیفتی

أَتَى جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۶/۳۰/۲

خَلِيفَةً: از پس درآینده

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ

۹۵۲/۲۵/۳۸

خَلَائِف: از پس درآیندگان

۲۳۴/۱۶۶/۶؛ ۳۶۲/۱۴/۱۰

خُلَفَاء: از پس درآیندگان ۲۵۰/۶۸/۷

الْمُخَلَّفُونَ: واپس گذاشتگان

۳۳۴/۸۲/۹

الْمُخَلَّفُونَ: واپس ایستادگان

۱۰۶۶/۱۱/۴۸

اِخْتِلَاف: شد و آمد ۲۷/۱۶۴/۲

اِخْتِلَاف: فادوایی ۱۰۸/۱۹۰/۳

اِخْتِلَافاً: فادوایی ۱۴۱/۸۱/۴

مُخَلِّف: فادوا ۵۲۰/۶۹/۱۶؛

۹۰۹/۲۷/۳۵

مُخَلِّفًا: گوناگون ۲۳۰/۱۴۱/۶

مُخَلِّفُونَ: خلاف کنندگان

۱۲۸۸/۳/۷۸

نکند [یعنی خلاف نکند، جز نکند]

خدای [تعالی] پیمان خود ۱۴/۸۰/۲

يُخْلِفُهُ: آن را خلف باز دهد ۸۹۱/۴۰/۳۴

اِخْتَلَفَ: فادوئی نکردند

۳۶/۲۱۳/۲

اِخْتَلَفَ: مَا اِخْتَلَفَ: خلاف وفادوئی

نکردند ۸۱/۱۹/۳

اِخْتَلَفُوا: فادوئی و خلاف کردند

۲۹/۱۷۶/۲

اِخْتَلَفُوا: فادوئی کردند ۳۶/۲۱۳/۲

تَخْلِفُونَ: خلاف می‌کنید ۱۰۲۴/۶۳/۴۳

يَخْلِفُونَ: خلاف می‌کنند ۳۶۳/۱۹/۱۰

فَاِخْتَلَفَ: فادوئی کردند

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاِخْتَلَفَ فِيهِ:

بدرستی که ما بدادیم موسی را نبشته

فادوئی کردند در آن ۳۹۳/۱۰۸/۱۱

اسْتَخْلَفَ: خلیفت کردند ۷۰۸/۵۵/۲۴

لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ: که از پس درآیندگان کند

ایشان را ۷۰۸/۵۵/۲۴

خَلَفَ: درآیندگان

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ

۲۶۴/۱۶۸/۷

خَلَفَكُمْ: پس شما ۹۱۸/۴۴/۳۶

خَلَفَهُمْ: پس ایشان ۴۵/۲۵۶/۲

الْخَالِفِينَ: واپس ماندگان ۳۳۵/۸۴/۹

خِلَافٍ: مِنْ خِلَافٍ: و آشگونه

۱۷۴/۳۶/۵

خِلَافٍ: مِنْ خِلَافٍ: فادوا

لاقطعن ایدیکم وارجلکم مِنْ خِلَاف:

- خَلَقَ: بیافرید ۶/۲۹/۲
 خَلَقَ: آفریده بود ۳۹/۲۲۷/۲
 خَلَقْتَنِي: بیافریدم ترا ۵۹۸/۸/۱۹
 خَلَقَكُم: آفرید شما را ۴/۲۱/۲
 خَلَقْنَاكُمْ: بیافریدیم شما را ۲۲۲/۹۴/۶
 اَخْلَقُ: اندازه کنم ۸۵/۴۹/۳
 تَخْلُقُ: می نگاریدی
 وَ اِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ: ۱۸۸/۱۱۳/۵
 تَخْلُقُونَ: فرامی بافید
 اِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ اَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ ۸۰۵/۱۶/۲۹
 اِفْكَأ: بیافریند ۸۵/۴۷/۳
 خَلِيقَ: آفریده اند
 وَ خَلِيقَ الْاِنْسَانِ ضَعِيفًا ۱۳۲/۲۸/۴
 خُلِقَ: بسرشتند
 خُلِقَ الْاِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ ۶۴۴/۳۷/۲۱
 خَلَقَ: آفرینش ۱۰۸/۱۹۰/۳
 خَلَقَ: آفریده ۱۴۸/۱۱۸/۴
 خَالِقَ: آفریدگار ۲۲۴/۱۰۲/۶
 الْخَلَقَ: آفریدگار ۵۰۸/۸۶/۱۵
 مُخْلَقَةً: تمام صورت کرده ۶۶۴/۵/۲۲
 اخْتَلَقَ: فرا بافته و دروغ
 اِنْ هَذَا اِلَّا اخْتِلَافٌ ۹۵۰/۶/۳۸
 خَلَقَ: بهره و نصیب ۱۸/۱۰۲/۲
 خَلَقَ: بهره ۳۴/۲۰۰/۲
 بِخَلَاقِكُمْ: ببهرة خویش
 فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ ۳۳۲/۷۰/۹
 خُلِقَ: فرا بافته
 اِنْ هَذَا اِلَّا خُلُقُ الْاَوَّلِينَ ۷۳۵/۱۳۶/۲۶
 خُلِقَ: خوئی ۱۲۳۰/۴/۶۸
 خِلَالِ: دوستی ۴۹۱/۳۱/۱۴
 خِلَالِ: در میان
 فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ: می جستند [...] در
 میان سرایها ۵۳۰/۵/۱۷
 خِلَالَهَا: میان آن ۵۴۱/۹۱/۷
 خُلَّةٌ: دوستی ۴۵/۲۵۴/۲
 خَلِيلًا: دوست ۷۱۹/۲۸/۲۵
 ۱۴۹/۱۲۴/۴
 اَلْاَخِلَاءُ: دوستان ۱۰۲۴/۶۷/۴۳
 خَلَا: تنها مانند.
 وَ اِذَا خَلَا بِغُضُّهُمْ اِلَى بَغْضٍ قَالُوا
 اَتُحَدِّثُوهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ۱۳/۷۶/۲
 خَلَّتْ: گذشتند
 تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَّتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ
 مَا كَسَبْتُمْ ۲۳/۱۳۴/۲
 خَلَّتْ: گذشت ۹۹/۱۳۷/۳
 خَلَوْا: خالی شوند
 وَ اِذَا خَلَوْا اِلَى شَیَاطِينِهِمْ قَالُوا اِنَّا مَعَكُمْ ۳/۱۴/۲
 خَلَوْا: گذشتند ۳۶/۲۱۴/۲
 يَخْلُ: تنها ماند ۴۰۴/۹/۱۲
 فَخَلَوْا: آنگاه خالی کنید ۳۲۲/۶/۹
 تَخَلَّتْ: خالی گردد ۱۳۱۲/۴/۸۴
 الْخَالِيَةِ: گذشته ۱۲۳۸/۲۳/۶۹

- خَامِدُونَ ۛ فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ: همی
ایشان خشک و مرده بودند ۹۱۶/۲۷/۳۶
- خَامِدِينَ: مردگان ۶۴۲/۱۵/۲۱
- خَمْر: می ۳۷/۲۱۹/۲
- خَمْر: خمر ۱۸۳/۹۳/۵
- يُخْمِرُهُنَّ: با شامه‌های خویش
وَلَيَضْرِبَنَّ يَخْمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ:
و برافکنند با شامه‌های خویش را بر
برهای ایشان ۷۰۳/۳۱/۲۴
- خَمْسَة: پنج ۹۷/۱۲۵/۳
- الْخَامِسَة: پنجم ۷۰۰/۷/۲۴
- خَمْسِينَ: پنجاه ۸۰۴/۱۳/۲۹
- خُمُسَة: پنج یک آن ۲۹۷/۴۲/۸
- مَخْمَصَة: گرسنگی ۳۴۱/۱۲۱/۹
- ۱۶۸/۴/۵
- خَمَط: بی طعم
ذَوَاتِي أَكُلِ خَمَطٍ: خداوند میوه بی طعم
۸۸۷/۱۷/۹
- خِنْزِير: خوک ۲۸/۱۷۳/۲
- الْخَنَازِير: خوکان ۱۷۹/۶۳/۵
- الْخَنَاس: سر درکشده ۱۴۲۲/۴/۱۱۴
- الْخُنُس: بازپس شونده‌گان
۱۳۰۲/۱۵/۸۱
- الْمُنْخَنِقَة: خوه کرده ۱۶۸/۴/۵
- خَوَار: بانگ ۲۶۰/۱۴۷/۷
- ۶۲۶/۸۸/۲۰
- خَاَصُوا: گفت گوی کردند ۳۳۲/۷۰/۹
- خَضْتُمْ: گفت وگوی کردید ۳۳۲/۷۰/۹
- نَخُوضُ ۛ كُنَّا نَخُوضُ: گفت و گوی
- می‌کردیم ۳۳۲/۶۶/۹
- يَخُوضُونَ: گفت وگوی می‌کنند
۲۱۸/۶۷/۶
- الْخَائِضِينَ: خوض کنندگان
۱۲۶۶/۴۵/۷۴
- خَاف: بترسد
فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ
بَيَّتَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ ۲/۱۸۲/۳۰
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ
۳۹۲/۱۰۱/۱۱
- خِفْتُ: می‌ترسم
وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي
۵۹۷/۴/۱۹
- آخَاف: می‌ترسم ۱۷۳/۳۱/۵
- تَخَافُوا ۛ لَا تَخَافُوا: مترسید
۱۰۰۱/۲۸/۴۱
- تَخَف ۛ لَا تَخَف: مترس
۳۸۸/۶۹/۱۱
- يَخَافُونَ: می‌ترسیدند
قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ ۵/۱۷۲/۲۵
- يُخَوِّف: بترسانید
إِنَّمَا ذَلِكَ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ:
بدرستی آن‌تان دیو بود که بترسانید شما را
بدوستان خود ۱۰۵/۱۷۵/۳
- خَوْف: بیم ۳/۱۰۶/۸؛ ۳۸/۲
- ۱۳۹۱/۴
- خَائِفًا: ترسنده ۷۷۷/۱۷/۲۸
- خَيْفَة: بیم ۲۶۹/۲۰۴/۷
- تَخَوَّنَا: بیم کردنی ۵۳۷/۵۹/۱۷

- تَخَوُّفٌ: کم کاستی ۵۲۷/۴۷/۱۶
 خَوَّلْنَاكُمْ: داده بودیم شما را ۲۲۲/۹۴/۶
 خَوَّلْتَاهُ: بدهیم او را
 ثُمَّ إِذَا خَوَّلْتَاهُ نِعْمَةً مِّثْلَ مَا قَالِ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى
 عِلْمٍ ۹۷۶/۴۶/۳۹
 خَالِكَ: برادر مادر تو ۸۵۵/۵۰/۳۳
 أَخْوَالُكُمْ: برادران مادران شما
 ۷۰۹/۶۱/۲۴
 خَالًا تِلْكَ: خواهران مادر تو ۸۵۵/۵۰/۳۳
 خَانَتَاهُمَا: خیانت کردند ایشان را
 ۱۲۲۲/۱۰/۶۶
 خَانُوا: خیانت کردند ۳۰۱/۷۲/۸
 أَخْنَهُ لَمْ أَخْنَهُ: او را خیانت نکردم
 ۴۱۰/۵۲/۱۲
 الْخَائِنِينَ: کاستگاران ۱۴۶/۱۰۴/۴
 الْخَائِنِينَ: خیانت کنندگان ۲۹۹/۶۰/۸
 الْخَائِنِينَ: خائنان ۴۱۰/۵۲/۱۲
 خَوَانٌ: خاین ۶۶۹/۳۶/۲۲
 خَاوِيَةً: افتاده ۵۷۱/۴۲/۱۸
 ۴۷/۲۶۰/۲
 خَابٌ: نومید ماند ۴۸۸/۱۶/۱۴
 خَابٌ: تهی دست ماند ۶۲۳/۶۱/۲۰ نیز:
 ۱۳۴۱/۱۰/۹۱
 خَائِبِينَ: تهی دستان ۹۷/۱۲۷/۳
 أَخْتَارَ: برگزید ۲۶۱/۱۵۴/۷
 يَتَخَيَّرُونَ: اختیار کنند ۱۱۵۸/۲۱/۵۶
 خَيْرٌ: بهتر ۹/۵۴/۲
 خَيْرٌ: نیکوی ۱۸/۱۰۵/۲
 خَيْرٌ: به ۱۸/۱۰۶/۲
 خَيْرٌ: نیکی ۱۹/۱۱۰/۲
 خَيْرٌ: بهترین ۳۳/۱۹۷/۲
 خَيْرٌ: مال و خواسته ۳۶/۲۱۵/۲
 خَيْرٌ: خواسته ۴۹/۲۷۳/۲
 الْأَخْيَارُ: نیکان ۹۵۴/۴۵/۳۸
 الْأَخْيَارُ: بهینان ۹۵۴/۴۶/۳۸
 الْخَيْرَاتُ: نیکیهها ۹۵۰/۱۱۴/۳
 ۲۵/۱۴۸/۲
 الْخَيْرَةَ: برگزیدن
 مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ ۷۸۴/۶۸/۲۸
 الْخَيْرَةَ: به گزینی ۸۵۳/۳۶/۳۳
 الْخَيْطُ: رشته ۳۱/۱۸۷/۲
 الْخِيَاطُ: سوزن ۲۴۶/۳۹/۷
 يُخَيِّلُ: چنان نمودند
 قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا جِئَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيِّلُ
 إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى:
 ۶۲۳/۶۶/۲۰
 مُخْتَالٌ: کشی کننده ۸۳۴/۱۷/۳۱
 مُخْتَالٌ: پشنده ۱۱۶۹/۲۲/۵۷
 مُخْتَالًا: کشی کننده ۱۳۴/۳۶/۴
 الْخَيْلُ: اسبان ۳۰۰/۶۲/۸؛ ۸۰/۱۴/۳
 خَيْلِكَ: سواران تو ۵۳۸/۶۴/۱۷
 الْخِيَامُ: خیمه ها ۱۱۵۴/۷۰/۵۵
 د
 ذَأْبٌ: عادت و رفت ۷۹/۱۱/۳
 ذَأْبٌ: عادت ۲۹۹/۵۶/۸
 ذَأْبًا: پیوسته ۴۰۹/۴۷/۱۲
 ذَائِبِينَ: دورونده پیوسته ۴۹۱/۳۳/۱۴

- دَابَّة: جنبه ۲/۱۶۴؛ ۶/۳۸/۲۱۳
الدَّوَاب: جنبه‌گان ۸/۲۲/۲۹۴ نیز:
۳۵/۲۸/۹۰۹
يَدْبِرُ: می‌سازد ۱۳/۲/۴۷۵؛ ۱۰/۳/۳۶۰
يَتَدَبَّرُونَ ← أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ: یا ننگرند
واندیشه نکنند ۴/۸۱/۱۴۱
يَدْبُرُوا ← أَفَلَمْ يَدْبُرُوا: یا اندیشه نکنند
۲۳/۶۸/۶۹۱
أَدْبَرَ: برگشت ۷۴/۲۳/۱۲۶۴
المُدْبِرَات: تدبیرکنندگان
۷۹/۵/۱۲۹۲
مُدْبِر: روی بگردانیده ۲۷/۱۰/۷۴۶
مُدْبِرِينَ: پشت بدهندگان ۹/۲۶/۳۲۵
مُدْبِرِينَ: روی بگردانندگان
۲۱/۵۷/۶۴۶
إِذْ بَارَءَ إِذْ بَارَ الثُّجُوم: وقت فروشدن
ستارگان ۵۲/۴۸/۱۱۲۱
دَابِر: بن و بیخ
فقطع دابر القوم ۶/۴۶/۲۱۴
دَابِر: وامانده
وقطعنا دابر الذين كذبوا بآياتنا وما كانوا
مؤمنين ۷/۷۱/۲۵۰
دُبُر: پس ۱۲/۲۵/۴۰۶
دُبُرَة: پشت خویش
وَمَنْ يُولِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرُهُ ۸/۱۶/۲۹۳
أَذْبار: پشتها ۳/۱۱۱/۹۵
أَذْبارِهِم: پشتهای ایشان ۸/۵۲/۲۹۸
المُدْبِر: جامه سردرکشیده
۷۴/۱/۱۲۶۳
- دُحُور: دور کردن ۳۷/۹/۹۲۶
مَذْخُوراً: دور کرده ۷/۱۷/۲۴۲
لِيُذْخِضُوا: تا بلغزانند ۱۸/۵۶/۵۷۳
دَاخِضَة: باطل ۴۲/۱۴/۱۰۱۰
المُذْخِضِينَ ← فَكَانَ مِنَ
المُذْخِضِينَ: تا گشت از قرعه بروی
افتادگان ۳۷/۱۴۰/۹۳۶
دَحَاهَا: باز کشید (آن را)
وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا: وزمین را از
پس آن باز کشید ۷۹/۳۰/۱۲۹۴
دَاخِرُونَ ← وَهُمْ دَاخِرُونَ: وایشان
خوارند ۱۶/۴۸/۵۱۸
دَاخِرُونَ: خواران ۳۷/۱۸/۹۲۷
دَاخِرِينَ: خواران ۲۷/۸۹/۷۵۵
دَخَلَ: در شدی
كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ
عِندَهَا رِزْقًا ۳/۳۷/۸۳
دَخَلَ: در شدند
وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجَنَ فَتَيَان ۱۲/۳۶/۴۰۷
دَخَلَ: در شد ۱۸/۳۵/۵۷۰
دَخَلْتُمْ: دخول کرده باشید ۴/۲۳/۱۳۰
دَخَلْتُمْ: در شوید
فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ
۲۴/۶۱/۷۰۹
دَخَلُوا: درآمده بودند ۵/۶۴/۱۷۹
دَخَلُوا: در شدند ۱۲/۹۹/۴۰۶
تَدْخُلُوهَا ← فَلَا تَدْخُلُوهَا: درمرکید
اندران ۲۴/۲۸/۷۰۲
يَدْخُلُونَ: درمی‌شوند ۱۳/۲۵/۴۷۹

- ۲۰۹/۶/۶ میغ را بریشان بارنده پیایی
 مِدْرَارًا: ریزان ۳۸۵/۵۲/۱۱
 دُرَّتِي: درخشنده و تابنده ۷۰۴/۳۵/۲۴
 دَرَسَتْ: تو بر خوانده ای ۲۲۴/۱۰۵/۶
 دَرَسُوا: بر خوانند
 اَلَمْ يُوْخِذْ عَلَيْهِمْ مِثَاقُ الْكِتَابِ اَنْ لَا يَقُولُوا
 عَلَى اللَّهِ اِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ
 ۲۶۴/۱۶۸/۷
 دِرَاسَتِهِمْ: خواندن ایشان ۲۳۳/۱۵۶/۶
 اَذْرَكَهُ: ایشان را دریافت ۳۷۳/۹۰/۱۰
 تُدْرِكُ: دریابد ۹۱۷/۳۹/۳۶
 يُدْرِكُ: دریافت ۲۲۴/۱۰۳/۶
 اَذَارَكَ: فرا رسیده است ۷۵۳/۶۸/۲۷
 الدَّرَكُ: دکت
 اِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ
 ۱۵۲/۱۴۴/۴
 اَذْرَ لَمْ اَذْرَ: من خود ندانستم
 ۱۲۳۸/۲۵/۶۹
 اَذْرِي لَمْ اَذْرِي: من ندانم
 ۶۵۳/۱۰۹/۲۱
 تَدْرِي لَمْ اَتَدْرِي: نداند
 اَذْرَاكَ لَمْ اَذْرَاكَ: و چه دانی تو
 ۱۲۳۶/۲/۶۹
 يُدْرِيكَ: دانی تو
 وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا: و
 چه دانی تو [یا محمد] مگر قیامت باشد
 نزدیک ۸۵۸/۶۳/۳۳
 دُسْرُ: رسنه ای زفت ۱۱۴۴/۱۳/۵۴
 يَدُسُّهُ: زنده پنهان کند او را
- اَدْخُلُوا: در روید ۱۰/۵۸/۲
 اَدْخَلْتَاهُ: در آورديم او را ۶۴۸/۷۵/۲۱
 اَدْخَلْنِي: در امر ۵۴۰/۸۰/۱۷
 دَاخِلُونَ: در شوندگان ۱۷۲/۲۴/۵
 مُدْخَل: در آوردن جای ۵۴۰/۸۰/۱۷
 ۱۳۲/۳۱/۴
 دَخَلًا: تباهی
 تَتَّخِذُونَ اِيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ: یا فرا
 می گیرند سوگندان شما تباهی میان شما
 ۵۲۴/۹۲/۱۶ نیز: ۵۲۴/۹۴/۱۶
 دُخَان: دود ۱۰۳۰/۹/۴۴ ۹۹۸/۱۰/۴۱
 يَذْرَأُ: باز دارد ۷۰۰/۸/۲۴
 يَذْرَعُونَ: بازمی دارند ۴۷۹/۲۴/۱۳
 قَادِرَعُوا: پس وادارید ۱۰۴/۱۶۸/۳
 سَسْتَدْرِجُهُمْ: زود بود که فرا گیریم
 ایشان را ۲۶۶/۱۸۱/۷
 سَسْتَدْرِجُهُمْ: زود اندک اندک بهلاک
 کشیم ایشان را ۱۲۳۳/۴۴/۶۸
 دَرَجَةٌ: پایگاهی ۱۴۴/۹۴/۴
 ۳۹/۲۲۷/۲
 دَرَجَات: پایگاهها ۴۵/۲۵۳/۲
 دَرَجَات لَمْ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ
 بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ: ایشان فرو ورنند [یعنی
 گروه گروه متفاوت] نزد خدای [عز
 وجل] و خدای [تعالی] بیناست بدانچه
 می کنند ۱۰۴/۱۶۳/۳
 دَرَجَات: پای گاهها ۲۲۰/۸۳/۶
 مِدْرَارًا: بارنده پیایی
 وَارْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا: و بفرستادیم

دَاعِيَاءُ: باز خواننده ای ۸۵۴/۴۶/۳۳
 دُعَاءُكُمْ: خواندن شما را ۹۰۷/۱۴/۴۵
 دَعَوَاهُمْ: گفتار ایشان ۲۴۱/۴/۷
 اَدْعِيَاءُكُمْ: پسر خواندگان شما
 وَمَا جَعَلَ اَدْعِيَاءَكُمْ اَبْنَاءَكُمْ ۸۴۷/۴/۳۳
 اَدْعِيَاءُهُمْ: پسرخواندگان ایشان
 ۸۵۳/۳۷/۳۳

دِفْعٌ: تفی و گرمی
 والْاَنْعَامُ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْعٌ وَمَنْفَعٌ وَ
 مِنْهَا تَاْكُلُوْنَ ۵۱۲/۵/۱۶
 دَفَعْتُمْ: فرا دهید
 فَاِذَا دَفَعْتُمْ اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ ... ۱۲۶/۶/۴
 اَدْفَعُ: بازدار ۲۶۴/۹۶/۲۳
 يُدَافِعُ: باز می دارد ۲۶۹/۳۶/۲۲
 دَافِعٌ: باز دارنده ۱۱۱۷/۸/۵۲
 دَافِقٌ: ریخته

خَلَقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ۱۳۲۲/۶/۸۶
 دُكَّتْ: برهم شکنند
 كَلَّا اِذَا دُكَّتِ الْاَرْضُ دَكًّا دَكًّا
 ۱۳۳۲/۲۱/۸۹
 دَكَّا: خرد و مرد

فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكَّا: چون
 تجلّی کرد خداوند او با کوه کرد آن
 [کوه] را خرد و مرد [ریزه ریزه]

۲۵۹/۱۴۲/۷
 دَكَّا: برهم شکستی ۱۳۳۲/۲۱/۸۹
 دَكَّةٌ: دَكَّةٌ وَاحِدَةٌ: کوفتنی
 فَدَكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً: و بردارند زمین و
 کوهها را و برهم کوبند کوفتنی

أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ: یا زنده پنهان کند او
 را در خاک ۵۱۹/۵۹/۱۶
 دَسَّاهَا: گم نام کرد تن خویش را
 وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا: و بدرستی که
 تهی دست مانند آن کس که گم نام کرد
 تن خویش را ۱۳۴۱/۱۰/۹۱
 يَدْعُ: دور می کند ۱۳۹۳/۲/۱۰۷
 يُدْعَوْنَ: می رانند ایشان را

يَوْمَ يُدْعَوْنَ اِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً
 ۱۱۱۸/۱۳/۵۲
 دَعَاً: راندنی ۱۱۸/۱۳/۵۲
 دَعَا: بخواند ۹۷۰/۹/۳۹؛ ۸۴/۴۸/۳
 دَعَاكُمْ: بخواند شما را ۲۹۴/۲۴/۸
 دَعَانِ: بخواند مرا ۳۱/۱۸۶/۲
 دَعَاةً: بخواند او را ۷۵۲/۶۴/۲۷
 دَعَوَا: بخوانند

دَعَاَ اللهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ۳۶۴/۲۲/۱۰
 تَدْعُ: لَا تَدْعُ: مخوان ۳۷۵/۱۰۶/۱۰
 تَدْعُونَ: خوانید
 اَغَيْرَ اللهِ تَدْعُونَ ۲۱۴/۴۰/۶
 اَدْعُونِي: بخوانید مرا ۹۹۱/۵۹/۴۰

دُعَى: بخوانند
 ذَلِكُمْ بِاَنَّهُ اِذَا دُعِيَ اللهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ ۱۱/۴۰
 ۹۸۵

تَدْعُونَ: شما خواهید
 وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ ۱۰۰۱/۲۹/۴۱
 يَدْعُونَ: خواهند
 وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ: و ایشان را بود هر چه
 خواهند ۹۱۹/۵۶/۳۶
 الدَّاعِ: خواننده ۳۱/۱۸۶/۲

الدُّنْيَا: نخستین ۱۵/۸۵/۲	۱۲۳۷/۱۳/۶۹
الدُّنْيَا: نزدیک ترین ۱۵/۸۶/۲	دُلُوكْ ← دُلُوكِ الشَّمْسِ: بگردیدن
الدُّنْيَا: این جهان ۱۹/۱۱۴/۲	آفتاب ۵۴۰/۷۸/۱۷
الدَّهْرُ: روزگار ۱۰۳۸/۲۳/۴۵	دَلَّهْم ← مَا دَلَّهْمُ: راه بنمونی نکرد
الدَّهْرُ: گیتی ۱۲۷۲/۱/۷۶	(ایشان را) ۸۸۷/۱۴/۳۴
دِهَاقًا: مالا مال ۱۲۹۰/۳۴/۷۸	أَذْلَكَ: دلالت کنم ترا ۶۳۰/۱۲۰/۲۰
مُدْهَاقَتَانِ: دو [بوستان] سبز چنانکه از	دَلِيلُ: راه بر ۷۲۱/۴۵/۲۵
سیرابی با سیاهی زند ۱۱۵۴/۶۲/۵۵	قَدْ لَأَهْمَا: پس فرو آورد ایشان را
تُدْهِنُ: درسازی ۱۲۳۰/۹/۶۸	۲۴۳/۲۱/۷
بُدْهِنُونِ: درسازند ۱۲۳۰/۹/۶۸	تَدَلَّى: نزدیکتر آمد
مُدْهِنُونِ: مداهنت می کنید	ثُمَّ دَنَى فَتَدَلَّى ۱۱۲۳/۸/۵۳
أَفْبَهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ	دَلْوَةٌ: دلو اورا ۴۰۵/۱۹/۱۲
۱۱۶۲/۸۲/۵۶	دَمَدَمَ: هلاک کرد ۱۳۴۲/۱۴/۹۱
الدُّهْنُ: روغن ۶۸۶/۲۰/۲۳	دَمَرًا: هلاک کرد ۱۰۵۸/۱۱/۴۷
كَالدَّهَانِ: چون روغن ها ۱۱۵۲/۳۶/۵۵	دَمَرًا: هلاک کردیم ما ۲۵۸/۱۳۶/۷
أَذْهَى: صعبتر ۱۱۴۷/۴۶/۵۴	تَدْمِيرًا: هلاک کردنی ۵۳۲/۱۶/۱۷
تَدَوَّرَ: می گردد ۸۵۰/۱۹/۳۳	الدَّفْع ← تَقْبِضُ مِنَ الدَّفْعِ: اشک
تُدِيرُونَهَا: دستادست می گردانید آن را	می بارد ۱۸۲/۸۶/۵
۵۲/۲۸۳/۲	اشک می ریزد ۳۳۶/۹۳/۹
دَارٌ: سرای ۲۱۲/۳۲/۶؛ ۱۶/۹۴/۲	يَدْمَعُهُ: فرو شکند آن را ۶۴۲/۱۸/۲۱
دَارُكُمْ: خانه های شما	دَمٌ: خون روان ۲۸/۱۷۳/۲
فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِى دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ	دَمٌ: خون ۲۵۸/۱۳۲/۷
۳۸۷/۶۴/۱۱	الدِّمَاءُ: خونها ۶/۳۰/۲
الدِّيَارُ: سرایها ۵۳۰/۵/۱۷	دَنَا: نزدیک آمد ۱۱۲۳/۸/۵۳
دِيَارُكُمْ: خانه های شما ۱۰۴/۸۴/۲	يُدْنِينَ: فرو گذارند ۸۵۷/۵۹/۳۳
دِيَارِهِمْ: خانه های ایشان ۱۵/۸۵/۲	دان: نزدیک ۱۱۵۳/۵۲/۵۵
دِتَارًا: هیچ کسی ۱۲۴۹/۲۶/۷۱	دَائِيَّةٌ: نزدیک ۲۲۳/۹۹/۶
دَائِرَةٌ: گردش بد	أَذْنَى: بتر ۱۱/۶۱/۲
يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ ۱۷۷/۵۵/۵	أَذْنَى: نزدیک تر ۵۲/۲۸۳/۲

- دائِرَة ← دائِرَة السَّوء: گردش بد ۳۳۷/۹۹/۹
 الدَّوَائِر: گردشهای بد ۳۳۷/۹۹/۹
 نَدَاوِلُهَا: می‌گردانیم
 وَ تِلْكَ الْآيَاتُ نَدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ: و این روزگاری گردانیم میان مردمان ۹۹/۱۴۰/۳
 دَوْلَة: دست بدست داده ۱۱۸۰/۷/۵۹
 دَامَتْ ← مَا دَامَتْ: تا می‌ماند
 خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ
 الْآ مَا شَاءَ رَبِّكَ ۳۹۳/۱۰۵/۱۱
 دَامَتْ ← مَا دَامَتْ: تا می‌بود
 خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ
 ۳۹۳/۱۰۶/۱۱
 دَامُوا ← مَا دَامُوا فِيهَا: تا که ایشان در آنجا باشند
 قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا
 دُمْتُ ← إِلَّا مَا دُمْتُ عَلَيْهِ قَائِمًا: مگر پیوسته بر سر او بیستی ۸۹/۷۵/۳
 دُمْتُمْ ← مَا دُمْتُمْ: تمادام
 وَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا: و بسته کرده بر شما شکار بیابان تمادام که مُحَرَّم باشید ۱۸۵/۹۹/۵
 دَائِم: همیشه ۳۸۱/۳۷/۱۳
 دَائِمُونَ: دوامت کنند
 الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ: مگر آن نمازکنندگان که ایشان بر نماز ایشان دوامت کنند ۱۲۴۳/۲۳ و ۲۲/۷۰
 دُون: فرود
 مِنْ دُون: از فرود ۱۶/۹۴/۲؛ ۵/۲۳/۲
 دُونُكَ: فرود تو ۵۲۳/۸۶/۱۶
 دُونُكُمْ ← مِنْ دُونُكُمْ: نه از شما ۹۶/۱۱۸/۳
 دُونِي ← مِنْ دُونِي: از فرود من ۵۳۰/۲/۱۷
 يَدِينُون ← لَا يَدِينُون: نمی‌برزند ۳۲۵/۳۰/۹
 تَدَاتِنْتُمْ: خرید و فروخت کنید
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَاتِنْتُمْ بَيْنَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاسْكُتُوا ۵۱/۲۸۳/۲
 ذَن: نسیه ۵۱/۲۸۳/۲
 ذَن: وام ۱۲۷/۱۱/۴
 الدِّين ← يَوْمَ الدِّين: روز شمار و قضا و جزا و پاداشت ۱/۳/۱
 الدِّين: دین ۱۳۹۷/۶/۱۰۹؛ ۲۲/۱۳۲/۲
 دِينُكُمْ: دین شما ۳۷/۲۱۷/۲
 دِينُكُمْ: کیش شما ۱۳۹۷/۶/۱۰۹
 مَدِينُونَ ← لَمَدِينُونَ: پاداشت دادگان ۹۳۰/۵۲/۳۷
 مَدِينِينَ: مقهوران ۱۱۶۳/۸۷/۵۶
 ذ
 الذَّنْب: گرگ ۲۰۴/۱۳/۱۲
 مَذْمُومًا: نکوهیده ۶۴۲/۱۷/۷
 الذَّبَاب: مگس ۶۷۴/۷۰/۲۲
 ذُبَابًا: مگسی ۶۷۴/۷۰/۲۲
 قَدْ بَحُوْهَا: پس سروا بریدند او را ۱۲/۷۱/۲

- أَذْبَحْكَ: ترا گلوباز می بریدمی
قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي
أَذْبَحُكَ: گفت ای پسر من در خواب
دیدم که ترا گلوباز می بریدمی
۹۳۳/۱۰۱/۳۷
يَذْبَحُ: گلو می بُرید
إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا
شِيْعًا يَسْتَضِيعُ ظَائِفَهُ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ
وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ: ۷۷۵/۳/۲۸
ذَبَحَ: گوسپند ۹۳۴/۱۰۶/۳۷
مُذَبِّبِينَ: گردندگان بنفاق
۱۵۲/۱۴۲/۴
تَذْخِرُونَ: بازمی نهید ۸۵/۴۹/۳
ذَرَأَ: آفرید ۲۲۹/۱۳۶/۶
ذَرَأَ: بیافرید ۵۱۳/۱۳/۱۶
ذَرَأَكُمْ: بیافرید شما را ۶۹۳/۷۹/۲۳
ذَرَّةٌ: ذره ای ۱۳۴/۴۰/۴
ذَرَّةٌ: دانه ای ۳۶۹/۶۱/۱۰
ذُرِّيَّةٌ: فرزندان ۴۸/۲۶۷/۲ نیز:
۸۳/۳۴/۳
ذُرِّيَّتَنَا: فرزندان ما ۲۲/۱۲۸/۲
ذُرِّيَّتِهِمْ: فرزندان ایشان ۲۲۱/۸۷/۶
ذَرَعًا وَضَاقَ بِهِمْ ذَرَعًا: و تنگ دل
شد در کار ایشان ۸۰۷/۳۲/۲۹
۳۸۹/۷۵/۱۱
ذَرَعُهَا: ذرع آن ۱۲۳۸/۳۱/۶۹
ذَرَاعًا: ارش ۱۲۳۸/۳۱/۶۹
ذِرَاعِيهِ: دو بازوی خویش
وَ كَلَبَهُمْ بِاسْطِ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ
- ۵۶۸/۱۸/۱۸
تَذَرُوهُ: می باشد آن را ۵۷۲/۴۵/۱۸
ذَرَوْا: پاشیدنی
وَالذَّارِيَاتُ ذُرُوءًا: سوگند بدان بادهای
پاشنده پاشیدنی ۱۱۱۰/۱/۵۱
الذَّارِيَاتُ: بادهای پاشنده ۱۱۱۰/۱/۵۱
مُذْعِنِينَ: فرمان بردار
وَأِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ
۷۰۷/۴۹/۲۴
الْأَذْقَانُ: زنخها ۵۴۴/۱۰۷/۱۷
ذَكَرَ: یاد کرد ۹۱۴/۷/۳۶
۸۵۰/۲۱/۳۳
۱۳۲۶/۱۵/۸۷
ذَكَرْتَ: یاد کنی
وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا
عَلَىٰ أَذْبَانِهِمْ نُفُورًا ۵۳۵/۴۶/۱۷
أَذْكُرْكُمْ: شما را یاد کنم ۲۶/۱۵۲/۲
تَذْكُرُونَ: یاد کنید ۹۸۹/۴۴/۴۰
أَذْكُرْ: یاد کن ۸۴/۴۱/۳
ذُكِرَ: یاد کرده باشند
وَمَا لَكُمْ آلَا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ
عَلَيْهِ ۲۲۶/۱۱۹/۶
ذُكِرَ: یاد کنند
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ
فُلُوبُهُمْ ۲۹۱/۲/۸
ذُكِرَ: پند می ده ۲۱۸/۶۹/۶
۱۳۲۵/۹/۸۷
ذُكِرُوا بِهِ: پند دادندشان بدان
۱۷۰/۱۴/۵

تَدَّكُرُون: در اندیشید و پند گیرید ۲۳۲/۱۵۲/۶	الذَّاكِرِينَ: دو مرد قُلْ ءَالِ الذَّاكِرِينَ حَرَّمَ آمَ الْأُنْثَيَيْنِ ۲۳۰/۱۴۳/۶
يَتَدَّكَّرُ: پند گیرند إِنَّمَا يَتَدَّكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ۴۷۹/۲۱/۱۳	الذَّاكِرِينَ: دو نفر ۲۳۰/۱۴۴/۶
يَتَدَّكُرُون: پند گیرند و اندیشه کنند ۳۸/۲۲۰/۲	الذَّاكِرُونَ: پسران ۱۰۱۴/۴۶/۴۲
يَدَّكَّرُ مَائِدَةً: اندیشه نکنند وَمَا يَدَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ۴۹/۲۷۰/۲	الذَّاكِرَان: نرآن ۷۳۷/۱۶۴/۲۶
يَدَّكَّرُ: پند گیرد ۱۲۹۷/۴/۸۰	ذُكْرَانًا: پسران ۱۰۱۴/۴۷/۴۲
يَدَّكُرُون: در اندیشند و پند گیرند ۲۲۷/۱۲۶/۶	مُدَّكَّر: با یاد آورنده ۱۱۴۴/۱۵/۵۴
ذِكْر: پند و یادگار ۸۷/۵۸/۳	مُدَّكَّر: پند پذیرنده ۱۱۴۴/۱۷/۵۴
ذِكْر: یاد کرد ۱۸۴/۹۴/۵	ذَكَّيْتُمْ: دریاوید کشتن آن
ذِكْر: پند ۴۱۷/۱۰۴/۱۲	وَمَا أَكَلِ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبَحَ
ذِكْرُكَ: نام و آوازه تو وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ۱۳۴۹/۴/۹۴	عَلَى الثُّبُوبِ: و آنچه بخورد دده، مگر
ذِكْرُكُمْ: یاد کردن شما ۳۴/۲۰۰/۲	آنچه دریاوید کشتن آن، و آنچه بکشند بر
ذِكْرِي: یاد کردن من ۵۷۸/۱۰۲/۱۸	نام بتان ۱۶۸/۴/۵
ذِكْرِي: پندی و یادگاری ۲۱۸/۶۸/۶	نَذَلْ: مانژند و خوار گشتیم
تَدَّكَّرَ: پند ۱۲۶۶/۵۵/۷۴	لَوْلَا أَرْسَلْتُ إِلَيْكَ رَسُولًا فَتُنَبِّئَ آيَاتِكَ مِنْ
تَدَّكَّرَ: پند تمام ۱۲۷۵/۲۹/۷۶	قَبْلِ أَنْ نَذَلَكَ وَنَخْزِي ۶۳۱/۱۳۴/۲۰
تَدَّكَّرَ: پند دادن من ۳۷۱/۷۱/۱۰	نَذَلْ: خوار کنی ۸۲/۲۶/۳
مَدَّكُرًا: نام برده ۱۲۷۶/۱/۷۶	نَذَلِيلًا: رام کردن ۱۲۷۳/۱۴/۷۶
مُدَّكَّر: پند دهنده ۱۳۲۹/۲۱/۸۸	الذَّلَّ: فروتنی ۵۳۳/۲۴/۱۷
الذَّاكِرِينَ: پند پذیرندگان ۳۹۴/۱۱۲/۱۱	الذَّلَّ: خواری ۵۴۴/۱۱۰/۱۷
ذَكَّرَ: پسر لَيْسَ الذَّاكِرُ كَالْأُنْثَى ۸۳/۳۶/۳	ذِلَّة: نژندی ۱۱/۶۱/۲
ذَكَّرَ: مرد ۱۰۹/۱۹۵/۳	ذِلَّة: خواری و نژندی ۹۵/۱۱۲/۳
	الذَّلَّ: خوارتر ۱۲۰۹/۸/۶۳
	ذَلُول: رام ۱۲/۷۱/۲
	ذِقَّة: عهد ۳۲۲/۹/۹
	مَذْمُوم: نکوهیده ۱۲۳۴/۴۹/۶۸

ذَاتِ الْيَمِينِ: بسوی دست راست	ذَنْب: جرم و گناه ۷۲۷/۱۳/۲۶
۵۶۷/۱۷/۱۸	ذَنْبُوب: گناهان ۹۸/۱۳۵/۳
ذَوَاتَا: خداوندان ۱۱۵۳/۴۶/۵۵	ذَنْبُكُمْ: گناهان شما ۸۲/۳۱/۳
تَذَوْدَانِ: فرو می‌داشتند [گوسپندان]	ذَهَب: ذهب الله بنورهم: ببرد خدای
وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ	بر روشنی ایشان ۴/۱۷/۲
۷۷۸/۲۳/۲۸	ذَهَب: بشد ۳۸۸/۷۳/۱۱
ذَاقَا: بچشیدند ۲۴۳/۲۱/۷	تَذَهُبُونَ: می‌شوید ۱۳۰۲/۲۶/۸۱
فَذَاقَتْ: بچشیدند	أَذْهَب: برو ۱۷۲/۲۷/۵
فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا ۱۲۱۸/۹/۶۵	أَذْهَبَا: بشوید ۶۲۱/۴۳/۲۰
ذَاقُوا: بچشیدند ۲۳۱/۱۴۸/۶	أَذْهَب: ببرد ۹۱۰/۳۴/۳۵
ذُوقُوا: بچشید ۹۴/۱۰۶/۳	ذَاهِب: شونده ۹۳۳/۹۸/۳۷
أَذَاقَهَا: بچشانید آن را ۵۲۶/۱۱۲/۱۶	ذَهَاب: بردن
وَلَنَذِيقَنَّهُمْ: هرآینه بچشانیم ایشان را	وَأَنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهٖ لِقَادِرُونَ
۸۴۳/۲۰/۳۲	۶۸۶/۱۸/۲۳
ذَائِقَةً: چشنده ۱۰۷/۱۸۵/۳	الدَّهَب: زر ۳۲۶/۳۵/۹؛ ۸۰/۱۴/۳
ذَائِقُونَ: چشدگان ۹۲۸/۳۰/۳۷	تَذَهَّل: مشغول ماند ۶۶۳/۲/۲۲
أَذَاغُوا ۱۱۱۱/۱۱۱/۱۱۱	ذُو: خداوند ۴۴/۲۵۱/۲؛ ۱۸/۱۰۵/۲
را	ذَا ۱۱۱۱/۱۱۱/۱۱۱: خویشان
وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ	۱۸۷/۱۰۹/۵
أَذَاغُوا به ۱۴۱/۸۲/۴	ذِي: خداوند ۲۳۱/۱۴۶/۶
	ذِي الْقُرْبَى: خویشان ۱۴/۸۳/۲
	ذَوَا ۱۱۱۱/۱۱۱/۱۱۱: دو خداوند داد
	۱۸۴/۹۸/۵
	ذَات: خداوند
رَأْس: سر ۵۹۷/۳/۱۹؛ ۲۶۰/۱۴۹/۷	ذَاتُ الشُّوْكَ: خداوند رنج و سلاح
رُءُوس ۱۱۱۱/۱۱۱/۱۱۱: سرمایه‌های	۲۹۲/۷/۸
شما ۵۱/۲۸/۲	ذَات ۱۱۱۱/۱۱۱/۱۱۱: آنچه در
رُءُوسُكُمْ: سرهای خویش ۳۳/۱۹۶/۲	دلهاست ۹۶/۱۱۹/۳
رَاقَةَ: مهربانی ۶۹۹/۲/۲۴	ذَات: سوی
۱۱۷۰/۲۷/۵۷	

- رَعُوفٌ: مهربان ۲/۴۳/۲۴؛
 ۲/۲۰۷/۳۵
 رَأَى: بدید ۶/۷۶/۲۱۹
 رَعَاةٌ: بدید آن را ۲۷/۴۱/۷۴۹
 رَأَيْتَ: بینی
 وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ۴/۶۰/۱۳۸
 أَرَأَيْتَ: چه بینی تو ۱۷/۶۲/۵۳۸
 أَرَأَيْتُمْ: چه گوئید ۶/۴۶/۲۱۴
 أَرَأَيْتُمْ: چه بینید ۱۰/۵۰/۳۶۸
 ۱۰/۵۹/۳۶۹
 رَأَيْتُمُوهُ: بدیدی آن را
 فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ: بدرستی که بدیدی آن را و شما می‌نگریستید [آن را]
 ۳/۱۴۳/۱۰۰
 رَأَيْتُهُمْ: دیدم آنها را ۱۲/۴/۴۰۳
 أَرَأَيْتَ: چنان دیدم خود را ۱۲/۳۶/۴۰۷
 تَرَى أَلَمْ تَرَ: ای نگاه نکردی
 ۲/۴۳/۴۳
 أَلَمْ تَرَ: ای نگه نکردی ۲/۴۶/۴۳
 أَلَمْ تَرَ: ای نگه نکردی [و خبر نکردند]
 ترا [۱۰/۱۰۵/۱۳۸۴
 تَرَى: بینی تو ۵/۵۵/۱۷۷؛ ۵/۶۵/۱۷۹
 تَرَانِي — لَنْ تَرَانِي: کنون مرا نه بینی
 ۷/۱۴۲/۲۵۹
 تَرَانِي: مرا به بینی ۷/۱۴۲/۲۵۹
 لَتَرَوْنَ: هر آینه که بینید ۱۰۲/۶/۱۳۷۸
 تَرَى: به بینم ۲/۵۵/۱۰
- يَرَوُا — لَمْ يَرَوْا: نگاه نکردند ۴/۶/۲۰۸
 أَرَاكَ: بنمود ترا ۴/۱۰۴/۱۴۶
 أَرَاكَهُمْ: فراتو نمودید ایشان را
 وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَيشَلْتُمْ وَلَتَنْتَازِعْتُمْ فِي الْأُمْرِ ۸/۴۵/۲۹۷
 تُرَى: بنمودیم ۶/۷۵/۲۱۹
 يُرْنِكُهُمْ: فراتو نمود ایشان را
 إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا ۸/۴۵/۲۹۷
 أَرْنِي: بنمای مرا ۲/۲۶۱/۴۷
 أَرُونِي: فرامن نمائید
 هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ۳۱/۱۰/۸۳۳
 يُرَاءُونَ — يُرَاءُونَ النَّاسَ: چشم دیدار مردمان نگاه می‌دارند ۴/۱۴۱/۱۵۲
 يُرَاءُونَ: بروی و ریاکار کنند
 الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ۷/۱۰۷/۱۳۹۳
 رِبَاءَ — رِبَاءَ النَّاسِ: برای چشم دیدار مردمان را ۲/۲۶۵/۴۸
 رِبَاءَ النَّاسِ: بریا و دیدار مردمان ۴/۳۸/۱۳۴
 رِبِيًّا: چشم دیدار ۱۹/۷۳/۶۰۷
 الرُّؤْيَا: خواب ۱۷/۶۰/۵۳۷
 رُؤْيَاكَ: خواب خویش را ۱۲/۵/۴۰۳
 رُؤْيَايَ: خواب من ۱۲/۱۰۰/۴۱۶
 رَبَّ: خداوند و مهتر و پروردگار ۱/۱/۱
 رَبَّ: خداوند ۲/۱۳۱/۲۲
 رَبَّ: مهتر و پروردگار ۵/۳۱/۱۷۳

رَبِّ: خدای ۲۱۴/۴۵/۶	۱۱۰/۲۰۰/۳
رَبِّ: ای خدای من ۲۱/۱۲۶/۲	الرُّبْع: چهار یکی ۱۲۸/۱۲/۴
رَبِّ: ای بار خدای من ۵۳۳/۲۴/۱۷	رُبَاع: چهارگان ۱۲۵/۳/۳
رَبُّكَ: خدای تو ۶/۳۰/۲	أَرْبَع: چهار ۷۰۰/۶/۲
رَبُّكُمَا: خداوند شما ۲۴۳/۱۹/۷	أَرْبَعَةَ: چهار ۳۹/۲۲۵/۲
رَبَّنَا: ای خداوند ما ۲۲/۱۲۸/۲	أَرْبَعِينَ: چهل ۹/۵۱/۲
رَبِّهِ: خدای خویش ۷/۳۷/۲	رَابِعُهُمْ: چهارم ایشان ۵۶۸/۲۲/۱۸
أَرْبَاب: خدایان ۴۰۸/۳۹/۱۲	رَبَّت: برآید
أَرْبَابًا: خدایانی ۸۸/۶۴/۳	فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ
رَبِّيُون: گروهان ۱۰۰/۱۴۶/۳	وَأَنْتَبَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ۶۶۴/۵/۲۲
الرَّبَّانِيُّون: خدائیان ۱۷۵/۴۷/۵	يَرْبُؤُوا: بيفزايد ۸۲/۳۸/۳۰
رَبَّانِيَّين: خدائیان ۹۰/۷۹/۳	رَبَّيَانِي: پیرو شدند مرا ۵۳۳/۲۴/۱۷
رَبَّائِيكُمْ: دختران زنان شما ۱۳۰/۲۳/۴	نُرَبِّكَ: پیورديم ترا
رَبِّحَتْ: فَمَا رَبِّحَتْ: سودمند نیامد	قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلَيْدًا ۷۲۷/۱۷/۲۶
۴/۱۶/۲	رَابِيًا: برسر آمده
تَرَبَّصْتُ: چشم داشتید ۱۱۶۷/۱۳/۵۷	فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا ۴۷۸/۱۹/۱۳
تَرَبَّصُون: چشم می دارید ۳۲۹/۵۳/۹	رَابِيَةً: افزون از همه ۱۲۳۷/۹/۶۹
نَتَرَبَّصُ: چشم می داریم ۳۳۰/۵۳/۹	الرَّيَّوَا: افزونی کالا ۵۰/۲۷۶/۲
تَرَبَّص: چشم داشتن ۳۹/۲۲۵/۲	الرَّيَّوَا: ربا ۵۰/۲۷۶/۲
مُتَرَبَّصُون: چشم دارندگان ۳۳۰/۵۳/۹	الرَّيَّوَا: ربوا ۵۰/۲۷۷/۲
رَبَطْنَا: بر بستیم ۵۶۷/۱۴/۱۸	رَبْوَةً: بالا ۴۸/۲۶۶/۲
يَرْبُط: بر بندد ۲۹۲/۱۱/۸	رَبْوَةً: زمین بلند ۶۹۰/۵۰/۲۳
رَابِطُوا: حرب را ساخته باشید	يَرْبَع: گوسپند چرانند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ: ای شما که بروید گانید،	أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ ۴۰۴/۱۲/۱۲
شکیبائی کنید [برقهر هوا] و بهم صبر	رَتْهَا: بسته
کنید [برقهر اعدا] و بیستید برین و حرب	أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا
را ساخته باشید [رابطوا الخیل فی مجاهدة	۶۴۳/۳۰/۲۱
العدو] و بترسید از خدای [عز وجل]	رَتَّلْنَاهُ: جدا گفتیم آن را
	وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا: و جدا گفتیم آن را جدا

- گفتی ۷۲۰/۳۲/۲۵
 رَتَل: هویدا بر خوان ۱۲۵۹/۳/۷۳
 تَرْتِیلاً: جدا گفتی ۷۲۰/۳۲/۲۵
 تَرْتِیلاً: بر خواندنی ۱۲۵۹/۳/۷۳
 رُجَّت: بجنبانند
 إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا ۱۱۵۷/۴/۵۶
 رَجًا: جنبانیدنی ۱۱۵۷/۴/۵۶
 رَجَز: عذاب ۲۵۸/۱۳۳/۷
 رَجَزًا: عذابی ۱۰/۵۹/۲
 الرَّجَز: بت ۱۲۶۳/۵/۷۴
 رَجَس: پلیدی ۱۸۳/۹۳/۵
 ۲۲۷/۱۲۵/۶
 رَجَسًا: انکاری
 فَرَادَتْهُمْ رَجْسًا إِلَىٰ رَجِيمٍ ۳۴۲/۱۲۶/۹
 رَجِيم: انکار ایشان ۳۴۲/۱۲۶/۹
 رَجَع: بازگشت ۲۶۰/۱۴۹/۷
 ۶۲۵/۸۶/۲۰
 أَرْجَع: شوم
 لَعَلِّي أَرْجِعَ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ:
 تا بویک و نزدیک مردمان شوم و شاید بود
 که ایشان بدانند ۴۰۹/۴۶/۱۲
 تَرْجِعُونَهَا: بازگردانید آن را
 ۱۱۶۳/۸۷/۵۶
 يَرْجِعُونَ — لَا يَرْجِعُونَ: هرگز بازنگردند
 صُمُّ بَيْنَكُمْ عَمَّىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ۴/۱۸/۲
 تُرْجِعُ: گردد ۳۵/۲۱۰/۲
 تُرْجِعُونَ: بازگردانند شما ۶/۲۸/۲
 رَجَع: برانگیختن ۱۱۰۴/۳/۵۰
- الرُّجْعَى: بازگشت ۱۳۵۷/۸/۹۶
 رَاجِعُونَ: بازگردندگان ۸/۴۶/۲
 مَرْجِعُكُمْ: بازگشتن شما ۸۶/۵۵/۳
 مَرْجِعُهُمْ: بازگشتن ایشان ۲۲۴/۱۰۸/۶
 تَرْجُفُ: زلزله گیرد ۱۲۶۰/۱۳/۷۳
 تَرْجُفُ: بجنبند ۱۲۹۲/۶/۷۹
 الرَّجْفَةُ: لرزه ۲۵۱/۷۷/۷
 الرَّاجِفَةُ: جنبنده ۱۲۹۲/۸/۷۹
 الْمُرْجِفُونَ: آن خبرها بدروغ افکنندگان
 ۸۵۷/۶۰/۳۳
 رَجُلٌ: مردی ۲۴۹/۶۲/۷؛ ۵۲/۲۸۳/۲
 رَجُلَيْنِ: دو مرد ۵۲/۲۸۳/۲
 الرِّجَال: مردان ۳۹/۲۲۷/۲
 رَجَالًا: پیادگان
 فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا ۴۲/۲۳۹/۲
 رَجُلَيْنِ: دو پای ۷۰۶/۴۵/۲۴
 أَرْجُلٌ: پایهای ۲۶۸/۱۹۴/۷
 رَجْلُكَ: پیادگان تو
 وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ ۶۴/۱۷/۲
 لَتَرْجُمَنَّاكَ: هر آینه که ما ترا بسنگ
 بکشیم ۳۹۱/۸۹/۱۱
 لَا تَرْجُمَنَّكَ: ناسزا گویم ترا
 ۶۰۱/۴۵/۱۹
 رَجْمًا: انداختن ۵۶۹/۲۲/۱۸
 رُجُومًا: انداختنی ۱۲۲۵/۵/۶۷
 رَجِيم: رانده ۵۰۳/۱۷/۱۵؛ ۸۳/۳۶/۳
 الْمَرْجُومِينَ: سنگ سار کردگان
 ۷۳۴/۱۱۵/۲۶

آزْدَاكُم: هلاک کرد شما را ۱۰۰۰/۲۱/۴۱	أَرْحَمِهِنَّ: زهدانهای ایشان ۳۹/۲۲۷/۲
تَرَدَّى: درافتد ۱۳۴۵/۱۱/۹۲	رُخْمًا: برهم پیوستن و مهریانی ۵۷۶/۸/۸۱
الْمُتَرَدِّیَّة: از بالای درگرفته ۱۶۸/۴/۵	رُخَاء: نرم ۹۵۳/۳۵/۳۸
أَزْدَل: فروترین ۵۲۱/۷۰/۶؛ ۶۶۴/۵/۲۲	رُدْعًا: یاری ۷۷۹/۳۴/۲۸
الْأَزْدَلُونَ: فرومایگان ۷۳۴/۱۱۰/۲۶	رَدَّ: بازگردانید ۸۵۱/۲۵/۳۳
أَرَادَلْنَا: فرومایگان ما ۳۸۲/۲۷/۱۱	رَدَدْنَا: بازگردانیدیم ۵۳۱/۶/۱۷
رَزَقَكُم: روزی کرده است شما را ۱۸۳/۹۱/۵	فَرَدَدْنَاهُ: بازگردانیدیم او را ۷۷۶/۱۲/۲۸
رَزَقْنَاكُم: روزی کردیم شما را ۱۰/۵۷/۱۲	رُدُّوهُ: و اگر داندی آن را
رَزَقْنَاهُمْ: روزی کرده ایم ایشان را ۲/۳/۲	وَلَوْ رُدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ ... ۱۴۱/۸۲/۴
تَرَقَّى: روزی می‌دهی ۸۲/۲۷/۳	يُرَدُّوْكُمْ: و اگر داند شما را ۳۷/۲۱۷/۲
أَرَزَقِي: روزی ده ۲۱/۱۲۶/۲	يَتَرَدَّدُونَ: سرگردان می‌باشند ۳۲۸/۴۶/۹
رُزِقْنَا: روزی کرده بودند ما را ۵/۲۵/۲	أَرْتَدَّ: گشت
يُزْرَقُونَ: روزی می‌دهند ایشان را	الْقَاءُ عَلَى وَجْهٍ فَأَرْتَدَّ بَصِيرًا: ۴۱۵/۹۶/۱۲
بل آحیاء عند یُزْرَقُونَ ۱۰۵/۱۶۹/۳	أَرْتَدُّوا: برگشتند ۱۰۶۱/۲۷/۴۷
رَزَقِي: روزی ۱۰/۶۰/۲؛ ۲۴۴/۳۱/۷	يَرْتَدُّ: برگردد ۱۷۸/۵۷/۵
رَازِقِينَ: روزی دهندگان ۱۸۸/۱۱۷/۵	بَرَدِهِنَّ: بباز گردانیدن ایشان ۳۹/۲۲۷/۲
الرَّازِقَات: روزی دهنده ۱۱۱۴/۵۸/۵۱	رَادَّ: باز پس برنده ۳۷۶/۱۰۷/۱۰
الرَّاسِخُونَ: بیخواران	مَرَدَّ: باز گردانیدن ۴۷۷/۱۲/۱۳
وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ	مَرَدَّد: باز گردانیدنی ۳۸۹/۷۴/۱۱
۱۵۴/۱۶۱/۴ نیز: ۷۹/۷/۳	رَدَف: نزدیک آمد ۷۵۳/۷۴/۲۷
الرَّس: چاه	الرَّادِفَةُ: دراینده ۱۲۹۲/۷/۷۹
اصحاب الرِّس: اهل آن چاه	مُرْدِفِينَ: از پس یک دیگر
۷۲۰/۳۸/۲۵؛ خداوندان چاه	فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِآلِفٍ مِّنَ
۱۱۰۵/۱۲/۵۰	الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ: پاسخ کرد شما را
أَرْسَلَ: بفرستاد ۳۲۶/۳۴/۹	بدرستی که مدد کننده‌ام شما را بهزار
	[فرشته] از فرشتگان [مقرب] از پس
	یک دیگر. ۲۹۲/۹/۸.
	رَدْمًا: بند استوار ۵۷۸/۹۶/۱۸
	فَرَدَّى: آنگاه هلاک شوی ۶۱۸/۱۶/۲۰

۴۷۵/۳/۱۳	۷۲۱/۴۸/۲۵
رَوَاسِی: کوههای استوار ۵۰۳/۱۹/۱۵	أَرْسَلْتُ: فرستاد ۴۰۷/۳۱/۱۲
رَوَاسِی: [کوههای] بیخاور و استوار	أَرْسَلْنَا: بفرستادیم ۲۵/۱۵۱/۲
۵۱۳/۱۵/۱۶	يُرْسِلُ: می فرستد ۲۱۷/۶۱/۶
رَاسِیَات ← قَدُور راسیات: دیگهای	يُرْسِلُ: بفرستند ۱۱۵۱/۳۴/۵۵
استوار ۸۸۷/۱۳/۳۴	رَسُول: رسول ۱۵/۸۷/۲
مُرْسَاهَا: بودن گاه آن ۲۶۷/۱۸۶/۷	رَسُولُ: پیغامبری ۹۰/۸۱/۳
مُرْسَاهَا: ایستادن جای او ۳۸۴/۴۱/۱۱	الرَّسُول: پیغامبر ۹۸/۱۳۲/۳
يُرْشِدُونَ: راه یابند ۳۱/۱۸۶/۲	رَسُولُنَا: رسول ما ۱۷۱/۱۶/۵
الرُّشْد: راستی ۴۶/۲۵۷/۲	رَسُولًا: دو فرستادگان
الرُّشْد: راست	فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ ۶۲۱/۴۷/۲۰
وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْد لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا	رُسُل: رسولان ۱۵/۸۷/۲
۲۶۰/۱۴۵/۷	رُسُل: پیغامبران ۴۵/۲۵۳/۲
الرُّشْد: راه راست ۱۲۵۱/۲/۷۲	رُسُلُكَ: رسولان تو ۱۰۹/۱۹۴/۳
رُشْدًا: صوابی ۱۲۶/۶/۴	رِسَالَةٌ: پیغام
رُشْدًا: صوابی ۵۶۷/۱۰/۱۸	لَقَدْ أَلْفَعْتُكَ رِسَالَةً رَبِّي: بدرستی که بشما
الرَّشَاد: صواب ← سَبِيل الرَّشَاد: راه	رسانیدم پیغام خدای خویش ۲۵۱/۷۸/۷
صواب ۹۸۸/۲۹/۴۰	رِسَالَتُهُ: پیغام او ۱۸۰/۷۰/۵
الرَّاشِدُونَ: راه یافتگان ۱۱۰۰/۷/۴۹	رِسَالَات: پیغامها ۲۴۹/۶۱/۷
رَشِيد: صواب کار ۳۸۹/۷۶/۱۱	رِسَالَاتِي: پیغامهای من ۲۵۹/۱۴۳/۷
رَشِيد: راستکار ۳۹۰/۸۵/۱۱	مُرْسِل: فرستنده ۹۰۵/۲/۳۵
مُرْشِدًا: راه نماینده ۵۶۸/۱۷/۱۸	مُرْسِل: فرستاده ۲۵۱/۷۴/۷
رَصْدًا: در کمین	مُرْسِلُونَ: فرستادگان ۵۰۶/۵۷/۱۵
فَمَنْ يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَابًا رَصْدًا: هر که	مُرْسِلِينَ: فرستادگان ۴۵/۲۵۲/۲
نیوشه کند اکنون دریابد او را آتشی	الرَّسَائِلَات: آن فرستادگان ۱۲۸۳/۱/۷۷
[نگه داشت] در کمین ۱۲۵۲/۹/۷۲	أَرْسَاهَا: بیخ فروبرد
رَصْدًا: نگاه و انانی	و الجبال أَرْسَاهَا: و کوهها را بیخ فروبرد
فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصْدًا:	۱۲۹۴/۳۲/۷۹
او بود که درازد از پیش او و از پس او [یعنی	رَوَاسِی: کوههای بیخاور و استوار

رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ۱۸۹/۱۲۲/۵	جبرئیل علیه السلام [نگاه و انانی
رَضُوا: خشنود شدند ۳۳۷/۱۰۱/۹	۱۲۵۴/۲۷/۷۲
تَرْضَاهُ: پسندی آن را ۷۴۷/۱۹/۲۷	إِرْضَاد: چشم داشتن ۳۳۹/۱۰۸/۹
تَرْضَوْنَهَا: پسندید آن را (۱)	مِرْصَد: گذرگاه ۳۲۲/۶/۹
وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ	المِرْصَاد: گذرگاه ۱۳۳۲/۱۴/۸۹
رَسُولُهُ	مِرْصَادًا: راه گذری
يَرْضَوْنَهُ: خشنود کنند شما را ۳۳۱/۶۳/۹	ان جهنم كانت مِرْصَادًا ۱۲۸۹/۲۱/۷۸
أَرْضَى: پسندیده بود ۶۴۳/۲۸/۲۱	مِرْضُوص: تنگ دربریک دیگر برآورده
رَاضِيَةً: پسندیده	۱۲۰۱/۴/۶۱
فَهَوِّنِي عَيْشَةَ رَاضِيَةً ۱۴۳۸/۲۰/۶۹	أَرْضَعْتُ: می شیر دادی
رَاضِيَةً: خشنود	یوم ترونها تذهل كل مرضعة عما أَرْضَعَتْ:
ارجعني الى ربك راضية مرضية	آن روز که بیند آن را مشغول مانند هر شیر
۱۳۳۳/۲۸/۸۹	دهنده ای از آنچه می شیر دادی
رِضْوَان: خشنودی ۸۰/۱۵/۳	۶۶۳/۲/۲۲
۱۰۵/۱۷۴/۳	أَرْضَعْنَ: شیر دهند
مَرْضِيَّة: خشنود	فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ
ارجعني الى ربك راضيه مرضية	۱۲۱۷/۶/۶۵
۱۳۳۳/۲۸/۸۹	يَرْضَعْنَ: شیر دهند ۴۰/۲۳۲/۲
مَرْضَات: خشنودی ۳۵/۲۰۷/۲	الرِّضَاعَةُ: شیر دادن ۴۰/۲۳۲/۲
رَظَب: تری ۲۱۶/۵۹/۶	مِرْضِعَةٌ: شیر دهنده ۶۶۳/۲/۲۲
رُظْبًا: خرمای تر ۵۹۹/۲۴/۱۹	المَرَاضِع: پستانها ۷۷۶/۱۱/۲۸
الرَّغْب: بیم و هراس ۱۰۱/۱۵۱/۳	رَضِيَ: خشنود بوده
الرَّغْب: بیم و ترس ۲۹۲/۱۲/۸	رضی الله عنهم وَرَضُوا عَنْهُ
رَعَد: نریدن رعد ۴/۱۹/۲	۱۸۹/۱۲۷/۵
رَعَد: رعد ۴۷۷/۱۴/۱۳	رَضِيَ: خشنود شد ۳۳۷/۱۰۱/۹
رَعَوْهَا — فَمَا رَعَوْهَا: نگه نداشتند آن	رَضِيَتْ: پسندیدم ۱۶۸/۴/۵
۱۱۷۰/۲۷/۵۷	رَضُوا: خشنود بوده

(۱) دوم شخص جمع است یعنی «پسندید آن را»

- أَرْعَا: بچرانید ۶۲۲/۵۴/۲۰
رَاعِنًا: راعنا
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنًا وَقُولُوا
انظُرْنَا وَاسْمَعُوا: ای شما که برویدگانید
مگوئید راعنا و گوئید بما نگاه کن و
بشنوید ۱۳۵/۴۵/۴ نیز: ۱۸/۱۰۴/۲
رَاعُونَ: نگاه دارندگان ۶۸۵/۸/۲۳
الرَّعَاء: شبانان ۷۷۸/۲۳/۲۸
المرعى: نبات
والذى اخرج المرعى: و آن [خدای] که
بیرون آورد نبات را ۱۳۲۵/۴/۸۷
مَرَعَاهَا: چرازار آن ۱۲۹۴/۳۱/۷۹
تَرْغَبُونَ: رغبت می‌کنی ۱۴۹/۱۲۶/۴
يَرْغَبُ — وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ
إِلَّا مِنْ سَفَاةٍ نَفْسُهُ: و که بود آهنگ نکند
بدین ابراهیم [علیه السلام] مگر آن کسر که
نادان بود بتن خویش ۲۲/۱۳۰/۲
فَارْغَبْ: آهنگ کن ۱۳۴۹/۸/۹۴
رَاغِب: رغبت بیرون کننده
قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمَ
۶۰۱/۴۵/۱۹
رَغَدًا: فراخ و بسیار ۷/۳۵/۲
رَغَدًا: فراخ بسی رنج ۱۰/۵۸/۲
مُرَاغَمًا: هجرت جایها
وَمَنْ يَهَاجِرْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِى الْأَرْضِ
مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً: و هر که هجرت کند
در راه خدای [عز وجل] یا و در زمین
هجرت جایها بسیار و فراخی ۱۴۵/۹۹/۴
- رُقَاتًا: خاک ریزه ای ۵۳۶/۴۹/۱۷
رُقَاتًا: خاکی ریزنده ۵۴۲/۹۸/۱۷
رَقَّتْ: نزدیکی کردن ۳۱/۱۸۷/۲
رَقَّتْ — فَلَا رَقَّتْ: نافرجام نباید گفت
الحجَّ أَشْهُرُ مَعْلُومَاتٍ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ
الحجَّ فَلَا رَقَّتْ وَلَا تُسْقَى ۳۳/۱۹۷/۲
الرَّفْدُ: بخشش ۳۹۲/۹۷/۱۱
الْمَرْفُودُ — بَسْ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ:
بد بخشش و بد بخشیدنا [که آن بود]
۳۹۲/۹۷/۱۱
رُقْرِيفٌ: وساده‌ها
مُتَكَيِّفَاتٍ عَلَى رُقْرِيفٍ خُضِرٍ وَعَبْقَرِيٍّ
حَسَنٍ ۱۱۵۵/۷۴/۵۵
رَفَعَ: برداشت ۲۳۴/۱۶۶/۶؛ ۴۵/۲۵۳/۲
رَفَعْنَا: برداشتیم ۱۱/۶۳/۲
رَفَعَهَا — وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا: و آسمان را
برداشت ۱۱۴۹/۶/۵۵
رَفَعَتْ: برداشته اند ۱۳۲۹/۱۸/۸۸
رَافِعَةً: برآورنده ۱۱۵۷/۳/۵۶
رَفِيعٌ: بردارنده ۹۸۵/۱۴/۴۰
الْمَرْفُوعُ: برداشته ۱۱۱۷/۵/۵۲
مَرْفُوعَةً: بلند برداشته ۱۱۵۹/۳۵/۵۶
رَفِيقًا: یارانی
وَحَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا: و نیک یارانی اند
ایشان ۱۳۹/۶۸/۴
مِرْفَقًا: برگى و نوائى ۵۶۷/۱۶/۱۸
الْمَرَفِقُ: وارنگ
فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ:

- مَرْقُومٌ: نبشته ۱۳۰۸/۲۰/۸۳
 تَرْقَى: برشوی ۵۴۳/۹۳/۱۷
 لِرُقْبِكَ: بردن قرا ۵۴۳/۹۳/۱۷
 التَّرَاقِي: چنبرهای گردن ۱۲۷۰/۲۶/۷۵
 رَاقٍ: برنده جان
 وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ۱۲۷۰/۲۷/۷۵
 رَكِبًا: درنشستند ۵۷۵/۷۱/۱۸
 رَكِبُوا: درنشینند
 فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ
 الَّذِينَ ۸۱۱/۶۴/۲۹
 لِيَتْرَكِبُوا: تا برنشینند ۹۹۴/۷۶/۴۰
 يَرْكَبُونَ: می‌نشینند ۹۱۸/۴۱/۳۶
 أَرْكَبُ: درنشین ۳۸۴/۴۲/۱۱
 مُتْرَكِبًا: برهم نشسته ۲۲۳/۹۹/۶
 الرَّكَبُ: کاروان ۲۹۷/۴۳/۸
 رُكْبَانًا: سواران ۴۲/۲۳۹/۲
 رِكَابٍ: اشتري
 فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ:
 ۱۱۸۰/۶/۵۹
 رَكُوبُهُمْ: مرکب ایشان ۹۲۱/۷۱/۳۶
 رَوَاكِدُ: ایستاده
 فَيَتَلَلَّنَ رَوَاكِدُ عَلَى ظَهْرِهِ ۱۰۱۲/۳۰/۴۲
 رَكْرَأًا: اثری ۶۰۷/۹۸/۱۹
 أَرْكَسَهُم: سرنگون کرد ایشان را
 ۱۴۲/۸۷/۴
 أَرْكَسُوا فِيهَا: نگوسار کنند ایشان را در
 آن ۱۴۳/۹۰/۴
 تَرَكُّضُوا ← لَا تَرَكُّضُوا: مگریزید
 ۶۴۱/۱۳/۲۱
- بشوئید رویهای شما و دستهای شما تا با
 وارنگ ۱۶۹/۷/۵
 مُرْتَفَقًا: نواگاه
 وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا: وبدانواگاها [که دوزخ
 بود] ۵۷۰/۲۹ و ۳۱/۱۸
 تَرَقَّبَ ← لَمْ تَرَقَّبْ: گوش نداشتی
 وَلَمْ تَرَقَّبْ قَوْلِي: و گوش بسخن من
 نداشتی ۶۲۷/۶۴/۲۰
 يَرْقُبُونَ ← لَا يَرْقُبُونَ: نگاه ندارند
 ۲۲۲/۱۱/۹
 يَتَرَقَّبُ: چشم می‌داشت
 وَتَأَصَّبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ
 ۷۷۷/۱۷/۲۸
 فَارْتَقِبْ: چشم می‌دار ۱۰۳۰/۹/۴۴
 رَقِيبٌ: نگاوان ۱۸۹/۱۲۰/۵
 رَقِيبٌ: چشم دارنده ۳۹۱/۹۱/۱۱
 رَقِيبًا: نگاه بان ۱۲۵/۱/۴
 رَقَبَةً: بنده ای
 وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ
 ۱۴۳/۹۱/۴
 رَقَبَةٍ: گردنی
 فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوِّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ
 فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٌ ۱۴۳/۹۱/۴
 الرِّقَابُ: گردنها ۲۹/۱۷۷/۲
 رُقُودٌ: خفتگان ۵۶۸/۱۸/۱۸
 مَرَقِدُنَا: خوابگاه ما ۹۱۹/۵۱/۳۶
 رَقِي: پوست ۱۱۱۷/۳/۵۲
 الرِّقِيمُ: نبشته ۵۶۷/۹/۱۸
 مَرْقُومٌ: نوشته ۱۳۰۸/۹/۸۳

- یَرْكُضُونَ: می‌گریختند و می‌دویدند
 إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ۶۴۱/۱۲/۲۱
 آرْكَضْ — آرْكَضْ بِرَجْلِكَ: بزن پای
 [راست] بر زمین ۹۵۴/۴۰/۳۸
 يَرْكُضُونَ — لَا يَرْكُضُونَ: نماز نکنند
 ۱۲۸۶/۴۸/۷۷
 آرْكَضُوا: رکوع کنید ۸/۴۳/۲
 آرْكَضُوا: نماز کنید ۱۲۸۶/۴۸/۷۷
 آرْكَعِي: نماز کن ۸۴/۴۳/۳
 رَاكِعُونَ: رکوع کنندگان ۱۷۸/۵۸/۵
 الرُّكُوعُ: رکوع کنندگان ۲۱/۱۲۵/۲
 رُكَّعًا: رکوع کنان ۱۰۷۰/۲۹/۴۸
 فَيَرْكُعُهُ: پس برهم نه‌د آن را
 ۲۹۶/۳۸/۸
 مَرْكُومٌ: برهم نشانده ۱۱۲۱/۴۳/۵۲
 رُكَامًا: برهم نشسته ۷۰۶/۴۳/۲۴
 تَرْكُنُ: بچسبید
 لَقَدْ كَذَبْتَ تَرَكَنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا
 ۵۴۰/۷۴/۱۷
 تَرَكَنُوا — لَا تَرَكَنُوا: مچسبید
 ۳۹۳/۱۱۱/۱۱
 بُرْكَئِيَه: بهوای خویش
 فَتَوَلَّى بُرْكَئِيَه وَقَالَ سَاحِرًا أَوْ مَجْنُونًا:
 برگشت [فرعون] بهوای خویش و گفت
 [این موسی] جادو است یا دیوانه
 ۱۱۱۳/۳۹/۵۱
 رَمَا جَحْمٌ: نیزه‌های شما ۱۸۴/۹۷/۵
 كَرَمَادٍ: چون خاکستری ۴۸۹/۱۹/۱۴
- رَفْرَأَ: نمودنی ۸۴/۴۱/۳
 رَمَضَانَ: رمضان ۳۱/۱۸۵/۲
 رَمِيمٌ: بریزیده ۹۲۱/۷۷/۳۶
 رَمِيمٌ: ریزیده [وناسیده] ۱۱۱۳/۴۲/۵۱
 رَمَانَ: انار ۲۲۳/۹۹/۶
 رَمِيْ: انداخت ۲۹۳/۱۷/۸
 رَمِيَتْ: بینداختی ۲۹۳/۱۷/۸
 تَرْمِيهِمْ: می‌انداختند ایشان را
 ۱۳۸۴/۴/۱۰۵
 يَرْمُونَ: بزنا منسوب کنند
 وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ... ۶۹۹/۴/۲۴
 يَرْمُونَ: ناسزا می‌گویند
 إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ
 الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 ۷۰۲/۲۳/۲۴
 يَرْهَبُونَ: بترسند ۲۶۱/۱۵۳/۷
 فَارْهَبُونَ: و آیتای فَاَرْهَبُونَ: و از من که
 منم بترسید ۸/۴۰/۲
 الرَّهْبُ: بیم ۷۷۹/۳۲/۲۸
 الرَّهْبَانُ: صومعه داران ۳۲۶/۳۵/۹
 رَهْبَانُهُمْ: صومعه داران ایشان را
 ۳۲۶/۳۲/۹
 رَهْبَانِيَّةٌ: ترسکاری ۱۱۷۰/۲۷/۵۷
 رَهْطٌ: تن
 وَكَانَ فِي الْمَدِيْنَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي
 الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ: و در آن شهر [یعنی
 حجر] نه تن بودند [یعنی نعامیرزاده] که
 تباهی می‌کردند در آن زمین و بصلاح
 [وتوبه] نمی‌آمدند ۷۵۱/۵۰/۲۷

رَهْطُكَ: خاندان تو ۳۹۱/۸۹/۱۱	رَیْحَان: ریحان ۱۱۶۳/۹۰/۵۶
رَهْطَى: اهل بیت من ۳۹۱/۹۰/۱۱	أَرَادَ: خواست ۲/۲۶/۲
تَرَهَّقَهَا: می‌رسد بدان ۱۲۹۹/۴۰/۸۰	أَرَادَ: خواهد
تَرَهَّقَهُمْ: بدیشان رسد ۳۶۵/۲۷/۱۰	إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ
رَهَقًا: تکبر	وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ۱۷۱/۱۹/۵
فَزَادَهُمْ رَهَقًا ۱۲۵۱/۶/۷۲	أُرِيدَ: می‌خواهم ۱۷۳/۳۲/۵
رَهْنٌ: گروگان ۱۱۱۸/۲۰/۵۲	يُرِيدُ: می‌خواهد ۳۱/۱۸۵/۲
رَهْنَةٌ: گروگان ۱۲۶۵/۳۸/۷۴	يُرِيدُونَ: می‌خواهند ۱۳۵/۴۴/۴
رَهَانٌ: گروهائی ۵۲/۲۸۴/۲	يُرَادُ: می‌خواهند ۹۴۵/۵/۳۸
رَهْوًا: آرمیده	رَاوَدْتُهُ: خواست او را آن زن
وَأَتَرَكَ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ	۳۰۶/۲۳/۱۲
۱۰۳۱/۲۳/۴۴	تُرَاوِدُ: می‌خواهد ۴۰۶/۳۰/۱۲
تُرْنُحُونَ: بشب بخانه آرید ۵۱۲/۶/۱۶	رُؤِدًا: اندک مایه ای ۱۳۲۳/۱۷/۸۶
رَوَّاحُهَا: شبنگاه آن ۸۸۶/۱۲/۳۴	رَوْضَةٌ: مرغزارهائی
رَوْح: رحمت ۴۱۴/۸۷/۱۲	فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ۸۱۶/۱۴/۳۰
رَوْح: روح ۱۱۶۳/۹۰/۵۶	رَوَّضَات: مرغزارها ۱۰۱۰/۱۰/۴۲
رُوح: جان	الرَّوْع: بیم و هراس ۳۸۸/۷۳/۱۱
بِرُوحِ الْقُدُس: بجان پاک ۴۵/۲۵۳/۲	رَاغ: آهنگ کرد ۹۳۲/۹۰/۳۷
۱۵/۸۷/۲	رَاغ: برگشت ۹۳۲/۹۲/۳۷
رُوح: جان پاکیزه	رَاغ: پنهان بازگشت ۱۱۱۲/۲۶/۵۱
وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ	الرُّوم: رومیان
۱۵۶/۱۷۰/۴	غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ ۸۱۵/۱/۳۰
روح: روح ۵۴۱/۸۵/۱۷	أَرْتَاب: بشک شدند
رُوحِنَا: جبریل ما ۵۱۸/۱۶/۱۹	إِذَا أَرْتَابِ الْمُبْطُلُونَ ۸۰۹/۴۷/۱۹
رِنَج: بادی ۳۶۳/۲۲/۱۰؛ ۹۶/۱۱۷/۳	يَرْتَابُ ← لَا يَرْتَابُ: بشک نشوند
رِنَج: بوی ۴۱۵/۹۴/۱۲	۱۲۶۵/۳۱/۷۴
رِنَحُكُمْ: باد شما ۲۹۸/۴۸/۸	رَئِب: شک ۲/۲/۲
الرَّيَّاح: بادها ۲۷/۱۶۴/۲	رَئِب: شک و گمان ۵/۲۳/۲
رَیْحَان: سپرغم ۱۱۴۹/۱۱/۵۵	رَیْهِم: گمانی ایشان ۳۲۸/۴۶/۹

زَجْرَةٌ: یک بانگ	رَبَّةٌ: گمانی ۲۳۹/۱۱۱/۹
فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ ۹۲۷/۱۹/۳۷	مُرْتَب: بگمان آورده ۳۸۷/۶۱/۱۱
الزَّاجِرَات: بازدارندگان ۹۲۶/۲/۳۷	مُرْتَابٌ: بشک
يُرْجَى: می راند ۵۳۸/۶۶/۱۷	كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ:
مُزَجَّاةٌ: نه چیز ۴۱۴/۸۸/۱۲	همچنان بی راه می دارد خدای آن کس را
زُخْرَجٌ: دور کردند او را ۱۰۷/۱۸۵/۳	که گراف کار بود و بشک [در دین حق]
بِمُزْخَرَجِهِ: دور کننده او را	۹۸۸/۳۴/۴۰
وَمَا هُوَ بِمُزْخَرَجِهِ مِنَ الْعَذَابِ: نبود آن دور	رِيشًا: جامه نیکو و نرم ۲۴۳/۲۵/۷
کننده او را از عذاب ۱۷/۹۶/۲	رِيع: سر راه، بالا
زَحْفًا: صف زدگان ۲۹۳/۱۵/۱۸	أَتَيْتُونِ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْتَبُونَ ۷۳۵/۱۲۷/۲۶
زُخْرَفٌ: آرایش ۲۲۵/۱۱۲/۶	وَأَنْ: غلبه کرده است ۱۳۰۸/۱۴/۸۳
زُخْرَفٌ: زر آراسته ۵۴۲/۹۳/۱۷	
زُخْرَفُهَا: آرایش خویش ۳۶۴/۲۴/۱۰	
زَرَابِيُّ: شادروانها ۱۳۲۹/۱۶/۸۸	ز
تَزْرَعُونَ: شما کشت کنید ۴۰۹/۴۷/۱۲	زَبَدٌ: کفی ۴۷۸/۱۹/۱۳
تَزْرَعُونَهُ: می رویانید آن را ۱۱۶۱/۶۴/۵۶	زَبَدًا: کف ۴۷۸/۱۹/۱۳
الزَّارِعُونَ: رویاننده	الرَّيُّورُ: زبور ۶۵۲/۱۰۵/۲۱
أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ	رَبُّورًا: نبشته ای ۱۵۵/۱۶۲/۴
۱۱۶۱/۶۵/۵۶	۵۳۷/۵۵/۱۷
الرَّزَاعُ: برزگران ۱۰۷۰/۲۹/۴۸	الرَّيُّورُ: نبشته ۱۰۷/۱۸۴/۳
زَرْعٌ: کشت ۲۳۰/۱۴۱/۶	زُبُرٌ: نبشته
زَرْعٌ: کشتها	وَأِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ ۷۳۹/۱۹۵/۲۶
وَجَنَاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٍ وَنَخِيلٍ	زُبُرٌ: پارها
۴۷۵/۴/۱۳	أَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ ۵۷۸/۹۷/۱۸
زُرُوعٌ: کشتها ۱۰۳۱/۲۵/۴۴	الرَّبَابِيَّةُ: دوزخ بانان ۱۳۵۸/۱۸/۹۶
زُرْقًا: سبزچشمان ۶۲۸/۱۰۲/۲۰	الرَّجَا حَاجَةٌ: آبگینه ۷۰۴/۳۵/۲۴
تَزْدَرِي: می خوار دارد ۳۸۲/۳۱/۱۱	ازْدَجَرَ: باز کردند او را ۱۱۴۴/۴/۵۴
زَعَمٌ: دعوی کردند	مُزْدَجَرٌ: جای بازیستادن ۱۱۴۳/۴/۵۳
زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا	زَجْرًا: بازداشتنی ۹۲۶/۲/۳۷

مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا ۷۰۱/۲۱/۲۴
 زَکَاها: پاکیزدگی کرد
 قد افلح من زَکَاها: [سوگند بدینچه یاد
 کردیم] که برست [و پیروز گشت] هر
 که پاکیزگی کرد ۱۳۴۱/۹/۹۱
 بُرَکَی: بستیاید ۱۳۶/۴۸/۴
 بُرَکَی: پاک دارد ۷۰۲/۲۱/۲۴
 بُرَکَیْهِمْ: پاکیزه و بالای کند ایشان را
 ۲۲/۱۲۹/۲
 بُرَکَیْهِمْ: پاک می کند ایشان را
 ۱۰۴/۱۶۴/۳
 تَرَکَی: پاکی برزید ۱۳۲۶/۱۴/۸۷
 یَرَکَی: پرهیزگاری کند ۱۲۹۷/۳/۸۰
 آَرَکَی: پاکیزه تر ۴۰/۲۳۱/۲
 زَکَیّا: پارسا و پاکیزه ۵۹۹/۱۸/۱۹
 زَکَیّة: پاک ۵۷۵/۷۴/۱۸
 الرّکّاه: پاکی خواسته ۱۴/۸۳/۲
 ۸/۴۳/۲
 زُلْزَلَتْ: بجنبانند
 إِذَا زُلْزَلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا ۱۳۷۲/۱/۹۹
 زُلْزَلُوا: بلرزانیدند ایشان را
 وَ زُلْزَلُوا زُلْزَالًا شَدِيدًا ۸۴۸/۱۱/۳۳
 زُلْزَلُوا: لرزانیدند ۸۴۸/۱۱/۳۳
 زَلْزَلَهُ: زلزله ۶۶۳/۱/۲۲
 أَرْزَلْنَا: نزدیک آوردیم ۷۳۱/۶۴/۲۶
 أَرْزَلْنَا: نزدیک آرند ۷۳۳/۹۰/۲۶
 زَلْفًا: ساعتی
 وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَى النَّهَارِ وَ زَلْفًا مِنَ اللَّیْلِ

۱۲۱۳/۷/۶۴
 زَعَمْتُ: دعوی می کنی
 تُشَقِّطُ السَّمَاءَ کَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا کِسْفًا
 ۵۴۲/۹۲/۱۷
 زَعَمْتُمْ: دعوی می کردید ۲۲۲/۹۴/۶
 یَزَعُمُونَ: دعوی می کنند ۱۳۸/۵۹/۴
 یَزَعِمُهُمْ: بدعوی ایشان ۲۲۹/۱۳۶/۶
 رَعِیم: پابندان
 وَ آتَا بِهِ زَعِیمٌ: و من آن را پابندانم
 ۴۱۲/۷۲/۱۲
 سلّمهم أیّهم بذلك زَعِیم: پیرس ایشان را
 که کیست ایشان را بدین [دعوی] پابندان
 ۱۲۳۳/۴۰/۶۸
 زَفِیرٌ: دندستی
 لَهُمْ فِيهَا زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ: ایشان راست در آن
 [دوزخ] دندستی و نرستی ۳۹۳/۱۰۴/۱۱
 زَفِیرٌ: نرستی
 لَهُمْ فِيهَا زَفِیرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا یَسْمَعُونَ: ایشان
 را بود در آن [دوزخ] نرستی [چون اول
 بانگ حمیر] و ایشان در آن [دوزخ]
 هیچیز فرانشوند ۶۵۲/۱۰۰/۲۱
 زَفِیرًا: نرستی ۷۱۷/۱۲/۲۵
 یَزْفُونُ: می شتافتند
 فَاقْتُلُوا إِلَیْهِ یَزْفُونَ ۹۳۳/۹۳/۳۷
 الزّفّوم: زقوم ۹۳۱/۶۱/۳۷
 ۱۱۶۰/۵۳/۵۶
 زَکَی — مازکی: پاک نبودی
 وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَکَی

تَزْهَقْ أَنْفُسَهُمْ: هلاک شود تنهای ایشان	۳۹۴/۱۱۲/۱۱
۳۳۰/۵۶/۹	لَيُزْلِقُونَكَ: که بیوکنند ترا ۱۲۳۴/۵۱/۶۸
تَزْهَقْ أَنْفُسَهُمْ: برآید جان ایشان	زَلَلْتُمْ: بگردید از ایمان
۳۳۵/۸۶/۹	فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
زَاهِقٌ: نیست شدنی ۶۴۲/۱۸/۲۱	۳۵/۲۰۹/۲
زَهُوقًا: نیست شده ۵۴۱/۸۱/۱۷	فَأَزَلَّهُمَا: بلغزاید آدم و حوّا را
زَوْجُنَا كَهَآ: بتو دادیم او را ۸۵۳/۳۷/۳۳	فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا ۷/۳۶/۲
زَوْجَانَهُمْ: جفت کرده باشیم ایشان را	الْأَزْلَامُ: تیرها ۱۸۳/۹۳/۵؛ ۱۶۸/۴/۵
۱۰۳۳/۵۲/۴۴؛ ۱۱۱۸/۱۹/۵۲	زُفْرًا: گروه گروه ۹۷۹/۶۸/۳۹
يُزَوِّجُهُمْ: بهم دهد ایشان را	۹۸۰/۷۰/۳۹
۱۰۱۴/۴۷/۴۲	الْمَرْقِلُ: جامه بسر درآورده ۱۲۵۹/۱/۷۳
زُوجَتْ: جفت کنند	زَمَّهْرِيْرًا: ماه
وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ۱۳۰۱/۷/۸۱	لَا يَرَوْنَ فِيْهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهِرِيْرًا
زَوْج: زن ۱۲۹/۲۰/۴	۱۲۷۳/۱۳/۷۶
زَوْج: گونه ۶۶۴/۵/۲۲	زَنْجِيْلًا: زنجیل ۱۲۷۴/۱۷/۷۶
زَوْجُكَ: جفت تو ۷/۳۵/۲	زَنِيْمٌ: سند
زَوْجَهَا: جفت او را ۱۲۵/۱/۴	عُتِلَ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيْمٌ ۱۲۳۱/۱۳/۶۸
زَوْجَان: دو گونه ۱۱۵۳/۵۰/۵۵	يَزْنُونَ ← لَا يَزْنُونَ: زنا نکنند
أَزْوَاج: جفتان ۵/۲۵/۲	۷۲۳/۶۸/۲۵
أَزْوَاجُكَ: زنان تو ۸۵۵/۵۰/۳۳	يَزْنِيْنَ ← لَا يَزْنِيْنَ: زنا نکنند
أَزْوَاجُهُ: جفتان او ۸۴۷/۶/۳۳	۱۱۹۴/۱۲/۶۰
أَزْوَاجُهُ: زنان او ۸۵۶/۵۳/۳۳	الزَّانِي: زنا ۵۳۴/۳۲/۱۷
أَزْوَاجُهُنَّ: شوهران خویش ۴۰/۲۳۱/۲	الزَّانِي: مرد زنا کننده ۶۹۹/۲/۲۴
تَزَوَّدُوا: توشه بگیرید ۳۳/۱۹۷/۲	الزَّانِي: مرد زانی ۶۹۹/۳/۲۴
الزَّاد: توشها	الرَّائِيَّةُ: زن زنا کننده ۶۹۹/۱/۲۴
وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى ۳۳/۱۹۷/۲	زَانِيَه: زن زانیه ۶۹۹/۳/۲۴
زُرْتُمْ: رسیدید ۱۳۷۸/۲/۱۰۲	الرَّاهِدِيْن: سردبانان ۴۰۵/۲۰/۱۲
تَزَاوَرُ: می برگردد ۵۶۷/۱۷/۱۸	زَهْرَةٌ: آرایش ۶۳۱/۱۳۱/۲۰
الزُّورُ: بدروغ ۶۶۸/۲۸/۲۲	زَهَقٌ: نیست شد ۵۴۰/۸۱/۱۷

۴۸۷/۷/۱۴	۷۲۴/۷۲/۲۵
تَرَدُّ ← لَا تَرَدُّ: میوزای ۱۲۴۹/۲۹/۷۱؛	زُوراً: بهتانی ۷۱۶/۴/۲۵
۱۲۴۹/۲۴/۷۱	زُوراً: دروغی ۱۱۷۲/۲/۵۸
تَرَدُّ: درافزائیم ۱۰۱۰/۱۸/۴۲	زَالَتَا: بگردند ۹۱۱/۴۱/۳۵
زِيَادَة: افزونی ۳۲۷/۳۸/۹	لِتَرْوَلْ: بشدی از جای
مَزِيد: زیادت ۱۱۰۷/۳۰/۵۰	وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ
زَاعُ ← مَا زَاعُ: بنه گشت	لِتَرْوَلْ مِنْهُ الْجِبَالُ ۴۹۳/۴۵/۱۴
۱۲۲۴/۱۷/۵۳	زَوَالٌ ← مِنْ زَوَالٍ: هیچ بکستی
زَاعَتْ: از جای بشد ۸۴۸/۹/۳۳	أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ
زَاعُوا: بگشتند ۱۲۰۱/۵/۶۱	زَوَالٍ: نه شما بودید که سوگند می خوردید
آزَاعُ: بگردانید ۱۲۰۱/۵/۶۱	از پیش که نخواهد بود شما را هیچ
تُرُغٌ ← لَا تُرُغُ: بگردان ۷۹/۸/۳	بکستی ^۱ .
زُرُغٌ: کزی ۷۹/۷/۳	زَيْتُونَا: روغن آن ۷۰۴/۳۵/۲۴
زَالَتْ ← فَمَا زَالَتْ: همیشه بود	الزَّيْتُونُ: زیتون ۲۲۳/۹۹/۶
۶۴۲/۱۵/۲۱	۲۳۰/۱۴۱/۶
يَرَالُ ← لَا يَرَالُ: همیشه ۳۳۹/۱۱۱/۹	زَيْتُونًا: درخت زیتون ۱۲۹۹/۲۹/۸۰
يَرَالُونَ ← لَا يَرَالُونَ: همیشه ۳۶/۲۱۷/۲	زَادَتْهُ: بیفزاید او را
فَرَقَلْنَا: پس جدا کنیم	وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ
ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ	زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا ۳۴۲/۱۲۵/۹
شُرَكَاءُكُمْ فَرَقَلْنَا بِبَيْنِهِمْ ۳۶۵/۲۹/۱۰	زَادَتْهُمْ: بیفزایدشان
زَقِنَ: بیاراست ۲۱۴/۴۳/۶	وَإِذَا تُلِيتَ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا
زَقِنَ: آراسته کردند	۲۹۱/۲/۸
وَكَذَلِكَ زَقِنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ	زَادَكُمْ: بداد شما را ۲۵۰/۶۸/۷
أَوْلَادِهِمْ ۲۲۹/۱۳۷/۶	زَدْنَاهُمْ: بیفزودیم ایشان را ۵۲۳/۸۸/۱۶
زَيْنًا: آراسته ایم ۲۲۴/۱۰۸/۶	لَا زَيْنَ لَكُمْ: حقاً که تان بیفزایم

(۱) چنین است در اصل در ترجمه «مِنْ زَوَالٍ»؛ شاید «بگشتی» بمعنی حک کردن، و محوساختن باشد؛ و شاید «بازگشتی»، (مصطحان).

السَّائِلِينَ: خواهندگان ۲۹/۱۷۷/۲
 مَسْئُولًا: پرسیدنی
 إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ۵۳۴/۳۶/۱۷
 ۵۳۴/۳۴/۱۷
 مَسْئُولُونَ: پرسیدنی
 إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ: ایشان پرسیدنی‌اند
 ۹۲۸/۲۳/۳۷
 تَسْمُؤًا ← لَا تَسْمُؤُوا: ستوه و ملول
 مشوید ۵۲/۲۸۳/۲
 يَسْمُؤُا ← لَا يَسْمُؤُا: سیر برنیايد
 ۱۰۰۴/۴۷/۴۱
 يَسْمُونُ ← لَا يَسْمُونُ: ستوه نشوند
 ۱۰۰۲/۳۶/۴۱
 سَبَّأًا: سبا ۷۴۷/۲۲/۲۷
 تَسْبُؤًا ← لَا تَسْبُؤُوا: بد مگوئيد
 ۲۲۴/۱۰۸/۶
 يَسْبُؤُوا: ایشان بد گویند ۲۲۴/۱۰۸/۶
 سَبَبٌ: رشته ۶۶۵/۱۵/۲۲
 سَبَبًا: راهی ۵۷۷/۸۴/۱۸
 أَشْبَابٌ: دوستیها و پیوستگیها ۲۸/۱۶۶/۲
 أَشْبَابٌ: درها و راهها ۹۵۰/۹/۳۸
 أَشْبَابٌ: درها ۹۸۹/۳۶/۴۰
 ۹۸۹/۳۷/۴۰
 يَسْبِتُونَ ← لَا يَسْبِتُونَ: شنبه نکردند
 ۲۶۳/۱۶۲/۷
 السَّبْتُ: روز شنبه ۱۱/۶۵/۲
 السَّبْتُ: شنبه ۵۲۸/۱۲۴/۱۶
 سُبَاتًا: آسایشی ۱۲۸۸/۹/۷۸
 ۷۲۱/۴۷/۲۵

زَيَّنَّا: ما آراسته کردیم ۷۴۵/۴/۲۷
 لَا زَيَّنَّ: حَقًّا که من آراسته کنم
 ۵۰۵/۳۹/۱۵
 زَيْنٌ: آراسته کردند ۳۵/۲۱۲/۲
 زَيَّنَّةٌ: آرایش ۳۷۳/۸۸/۱۰؛ ۲۴۴/۳۱/۷
 زَيَّنَّهَا: آرایش آن ۳۸۰/۱۵/۱۱

س

سَأَلَ: پرسید ۱۲۴۲/۱/۷۰
 سَأَلْتُكَ: پرسم ترا
 قَالَ إِنَّ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ يَغْلِبُهَا
 فَلَا تُصَاحِبْنِي ۵۷۶/۷۶/۱۸
 سَأَلْتُمْ: خواستید ۱۱/۶۱/۲
 سَأَلَكَ: پرسند ترا
 وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي فَأِنِّي قَرِيبٌ
 ۳۱/۱۸۶/۲
 أَسْأَلُكُمْ ← لَا أَسْأَلُكُمْ: نخواهم از
 شما ۲۲۱/۹۰/۶
 يَسْأَلُونَ ← لَا يَسْأَلُونَ: نخواهند
 ۵۰/۲۷۴/۲
 أَسْأَلَ: پرس ۳۷۴/۹۴/۱۰
 سَلَ: پرس ۳۵/۲۱۱/۲
 سُئِلْتُ: پرسند
 وَإِذَا الْقَوُودَةُ سُئِلَتْ ۱۳۰۱/۸/۸۱
 سُؤْلُكَ: خواست تو ۶۲۰/۳۶/۲۰
 سُؤَالٌ: درخواستن ۹۵۲/۲۳/۲۸
 سَائِلٌ: خواهنده ۱۱۱۱/۱۹/۵۱
 سَائِلٌ: سایل ۱۳۴۷/۱۰/۹۳

۲۳/۱۳۶/۱	يَسْبُحُونَ: می‌گردند سینا و کنان
أَسْبَاطًا: گروه	كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ ۶۴۴/۳۳/۲۱
وَقَطَعْنَا لَهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا	يَسْبُحُونَ: می‌گردند ۹۱۷/۳۹/۳۶
۲۶۲/۱۵۹/۷	سَبَّحَ: بپاکی یاد کرد ۱۲۰۱/۱/۶۱؛
سَبَّحَ: هفت ۶/۲۹/۲	۱۲۶۵/۱/۵۷
سَبَّحًا: هفتی	يُسَبِّحُ: تسبیح می‌کند ۴۷۷/۱۴/۱۳
وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي: و بدرستی	يُسَبِّحُ: بپاکی یاد می‌کنند ۷۰۴/۳۶/۲۴
که ما بدادیم ترا هفتی از دوگانه	سَبَّحُوهُ: بپاکی و بی عیبی یاد کنید او را
۵۰۸/۸۷/۱۵	۸۵۴/۴۲/۳۳
سَبَّعُونَ: هفتاد ۱۲۳۸/۳۱/۶۹	سَبَّحًا: فاواگشتن
السَّبَّعُ: دده ۱۶۸/۴/۵	إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا: بدرستی
أَسْبَحَ: تمام کرد ۸۳۴/۱۹/۳۱	که ترا [بیا محمد] در روز فاواگشتن دراز
سَابِغَات: زرها ۸۸۶/۱۱/۳۴	بود ۱۲۵۶/۶/۷۳
سَبَقَ: پیش شده است ۳۸۴/۴۰/۱۱	سَبَّحًا: آشنا کردنی ۱۲۹۲/۳/۷۹
سَبَقَكُمْ — مَسَبَقُكُمْ: پیشی نگرفت	السَّابِحَات: آشنا کنندگان ۱۲۹۲/۳/۷۹
بر شما	سُبْحَانُ: پاکست ۵۴۲/۹۳/۱۷
۲۵۱/۷۹/۷	سُبْحَان: پاکست و بیزار
سَبَقُونَا: پیشی گرفتند بر ما	وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ: و
۱۱۸۱/۱۰/۵۹	پاکست و بیزار خدای [عز وجل] از آنچه
نَسْتَقِي: می‌دویدیم تا کی پیش دود	ایشان می‌گویند] و نیستیم من از انباز گویان
قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَقِي وَتَرَكْنَا	۴۱۷/۱۰۸/۱۲
يُوسُفَ عِثِدَ مَتَاعِنَا ۴۰۷/۱۷/۱۲	سُبْحَانَكَ: پاکی تو از همه عیبها
سَابِق: پیشی گیرنده ۹۰۹/۳۲/۳۵	۷/۳۲/۲
السَّابِقَات: پیشی گیرندگان	سُبْحَانَهُ: پاکست و بی عیب ۲۰/۱۱۶/۲
۱۲۹۲/۴/۷۹	تَسْبِيحُهُ: تسبیح او ۷۰۵/۴۱/۲۴
السَّابِقُونَ: پیشی گیرندگان ۳۳۷/۱۰۱/۹	المُسَبِّحُونَ: تسبیح کنندگان
مَسْبُوقِينَ: غلبه کرده	۹۳۷/۱۶۵/۳۷
وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ۱۱۶۱/۶۱/۵۶	الْأَسْبَاط: فرزندان ۲۳/۱۴۰/۱؛

سَبِيلٌ: راه ۲/۱۰۸/۱۸؛ ۲/۱۵۴/۲۶	۲۶۳/۱۶۰/۷
سَبِيلٌ ← ابن السَّبِيل: راه‌گذری	مَسْجِدٌ: مزگت
۲۹/۱۷۷/۲؛ ۳۶/۲۱۵/۲	مَسْجِدُ الْحَرَامِ: مزگت شکهمند
سَبِيلًا: راهی ۳/۹۷/۹۳	۲۴/۱۴۴/۲؛ ۲۵/۱۴۹/۲
سُبُلٌ: راهها ۵/۱۸/۱۷۱	مَسَاجِدٌ: مزگتها ۲/۱۱۴/۱۹
سَبْتَةٌ: شش ۷/۵۳/۲۴۸	مَسَاجِدُهَا: مسجدها ۲/۱۸۷/۳۱
سَبْتَيْنِ: شست ۵۸/۴/۱۱۷۲	يُسَجَّرُونَ: می‌سوزند ایشان را
تَسْتَبْرُونَ ← وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَبْرُونَ: و نه	ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ۴۰/۷۰/۹۹۳
بتوانید شما که پنهان شوید	سُجِّرَتْ: برجوشانند
۱۰۰۰/۲۰/۴۱	وَإِذَا الْبَحَارُ سُجِّرَتْ ۸۱/۶/۱۳۰۱
سِتْرًا: پرده‌ای و نهفتی ۱۸/۹۱/۵۷۷	الْمَسْجُورُ: پر کرده
مَسْتُورًا: پوشیده ۱۷/۴۵/۵۳۵	وَالْبَحْرُ الْمَسْجُورُ ۵۲/۶/۱۱۱۷
سَجَدٌ: سجود کردند	السَّجَلُ: دبیر ۲۱/۴/۱۰۴/۶۵۲
فَسَحَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ	سَجِيلٌ: سنگ و گل ۱۵/۷۴/۵۰۷؛
۱۵/۳۰/۵۰۴	۳۹۰/۸۰/۱۱
سَجْدُوا: سجده کردند ۲/۳۴/۷	سَجَّيْلٌ: سخت‌ترین سنگی ۱۰۵/۴/۱۳۸۴
أَسْجُدُ: سجود کنم ۱۷/۶۱/۵۳۸	لَيْسَ جُنَّةً: بزندان کنند او را
يَسْجُدُونَ: سجود می‌کنند ۳/۱۱۳/۹۵	۱۲/۳۵/۴۰۷
أَسْجُدْ: نماز کن ۷۶/۲۶/۱۲۷۴	يُسَجَّنْ ← إِلَّا أَنْ يُسَجَّنَ: مگر آن‌کش
السَّاجِدُونَ: سجودکنندگان	بزندان کنند ۱۲/۲۵/۴۰۶
۹/۱۱۳/۳۴۰	الْمَسْجُونِينَ: زندانیان ۲۶/۲۸/۷۲۸
سُجِّدًا: سرفرو داشته	السَّجْنُ: زندان ۱۲/۳۳/۴۰۷
وَأَدْخِلُوا الْبَابَ سُجَّدًا ۲/۵۸/۱۰	سَجَّيْنِ: کازدوزخ ۸۳/۷/۱۳۰۷
سُجِّدًا: سرفرو دارندگان	سَجَّيْنِ: سجنین ۸۳/۸/۱۳۰۷
وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا	سَجَى: درآید بتاریکی
۴/۱۵۳/۱۵۳	وَالضُّحَىٰ وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَى ۹۳/۲/۱۳۴۷
سُجِّدًا: فرو دارندگان سرهارا	يُسَجَّبُونَ: بروی می‌کشند(شان)
وَأَدْخِلُوا الْبَابَ سُجَّدًا: و درشوید درین	وَإِذَا الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ
دروازه فرو دارندگان سرهارا	يُسَحَّبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ:

سَحَر: سحرگاهان	چون غلها در گردن‌های ایشان کرده
وَنَجِّنَا كَمْ بِسَحَر ۱۱۴۶/۳۴/۵۴	باشند و زنجیرها بروی می‌کشند در آب
بِالْأَسْحَار: سحرگاهی ۸۰/۱۷/۳	گرم سوزان پس در آتش می‌سوزند ایشان را
بِالْأَسْحَار: بسحرگاهان ۱۱۱۱/۱۸/۵۱	۹۹۳/۷۰/۴۰
سُحْقًا: دوری بادا ۱۲۲۶/۱۱/۶۷	يُسْحَبُونَ: می‌کشند ایشان را
سَحِيق: دور ۶۶۸/۲۹/۲۲	۱۱۴۷/۴۸/۵۴
السَّاحِل: کرانه ۶۲۰/۳۹/۲۰	سَحَاب: ابر ۲۷/۱۶۴/۲
سَخِرُوا: افسوس داری می‌کردند	سَحَاب: ابرها ۴۷۷/۱۳/۱۳
۲۰۹/۱۰/۶	سَحَاب: میغ ۷۰۵/۴۰/۲۴
سَخِرُوا: خندستانی می‌کردندی	يُسْحِكُكُمْ: نیست کند شما را
۳۸۳/۳۸/۱۱	۶۲۲/۶۱/۲۰
سَخِرُوا: افسوس کردند ۶۴۵/۴۱/۲۱	الشَّحْت: حرام ۱۷۵/۴۵/۵؛ ۶۶/۵
تَسَخَّرُونَ: خندستانی می‌کنید	۱۷۹/۶۵
۳۸۳/۳۸/۱۱	سَخَرُوا: جادویی کردند ۲۵۶/۱۱۵/۷
نَسَخَرُوا: خندستانی کنیم ۳۸۳/۳۸/۱۱	لِنَسَخَرَنَّا: تا جادوی کنی ما را
تَسَخَّرُونَ: افسوس و خندستانی می‌کنند	۲۵۷/۱۳۱/۷
۳۵/۲۱۲/۲	تُسَخَّرُونَ: باز می‌گردانند شما را
سَخَر: رام کرد؛ ۴۹۱/۳۲/۱۴	۶۹۴/۸۹/۲۳
سَخَرْنَا: رام کردیم ما ۶۴۹/۷۹/۲۱	سَخَر: جادوی ۲۰۹/۷/۶؛ ۱۷/۱۰۲/۲
سَخَرْنَا: ما رام کرده بودیم ۹۵۱/۱۷/۳۸	سَخَرِهِمْ: جادوی ایشان ۶۲۳/۶۶/۲۰
يَسْتَسَخِرُونَ: خندستانی می‌کنند	سَاحِر: جادو ۲۵۵/۱۰۸/۷
۹۲۷/۱۴/۲۸	۶۲۳/۶۹/۲۰
السَّاحِرِينَ: خواردارندگان	السَّاحِرُونَ: جادوان ۳۷۲/۷۷/۱۰
۹۷۷/۵۳/۱۳۹	السَّحَرَة: جادوان ۲۵۵/۱۱۲/۷
سَخَرِيًّا: بافوس ۶۹۶/۱۱۰/۲۳	سَحَار: جادو
سُخِرِيًّا: بخندستانی ۱۰۲۰/۳۱/۴۳	يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَارٍ عَلِيم ۷۲۹/۳۶/۲۶
الْمُسَخَّر: رام کرده ۲۷/۱۶۴/۲	مُسَخَّرًا: جادوی کرده ۵۳۶/۴۷/۱۷
مُسَخَّرَات: رام کردگان ۵۱۳/۱۲/۱۶	مُسَخَّرُونَ: جادو کردگان ۵۰۳/۱۵/۱۵
سَخِط: خشم گرفت ۱۸۲/۸۳/۵	مُسَخَّرِينَ: جادو کردگان ۷۳۶/۱۵۲/۲۶

سَرَّاحًا: یله کردن ۸۵۱/۲۸/۳۳	يَسْخَطُونَ: همی ناخشنود می‌باشند ۳۳۰/۵۹/۹
تَسْرِج: گذاشتن ۳۹/۲۲۸/۲	سَخَط: خشم ۱۰۳/۱۶۲/۳
السَّرْد: پیوستن ۸۸۶/۱۱/۳۴	سَدًا: بندی ۹۱۴/۸/۳۶
سُرَادِفُهَا: سرپردهای آن ۵۷۰/۲۹/۱۸	السَّدَنَيْن: دو کوه ۵۷۸/۹۴/۱۸
تَسْرُ: خوش آید ۱۲/۶۹/۲	سَدِيدًا: درست ۱۲۷/۹/۴
أَسْرَ: پنهان کرد ۴۷۶/۱۱/۱۳	سَدِيدًا: درست و راست ۸۵۹/۷۰/۳۳
أَسْرَ: راز کرد ۱۲۲۰/۳/۶۶	سِندَر: کُنار ۸۸۷/۱۷/۳۴
أَسْرَرْتُ: پنهان بگفتم ۱۲۴۸/۹/۷۱	۱۱۵۹/۲۹/۵۴
أَسْرُوه: پنهان داشتند او را ۴۰۵/۱۹/۱۲	سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى: سدره المنتهی
تُسِرُونَ: نهان کنید ۵۱۴/۱۹/۱۶	۱۱۲۴/۱۴/۵۳
إِسْرَارًا: پنهان گفتنی ۱۲۴۸/۹/۷۱	السَّدُس: شش یک ۱۲۷/۱۱/۴
السِّر: نهان ۶۱۷/۷/۲۰	سَادِسُهُمْ: ششم ایشان ۱۱۷۳/۷/۵۸
السِّر: نهانها	۵۶۹/۲۲/۱۸
قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَقْلَمُ السَّيْرِ فِي السَّمَوَاتِ	سَدِي: مهمل ۱۲۷۰/۳۶/۷۵
وَالْأَرْضِ ۷۱۷/۶/۲۵	سَرَبًا: سنبی ۵۷۴/۶۱/۱۸
سِرَّكُمْ: نهان شما ۲۰۸/۳/۶	سَرَاب: کوراب ۷۰۵/۳۹/۲۴
سُرُورًا: شادی ۱۲۷۳/۱۱/۷۶	سَرَابًا: کورابی ۱۲۸۹/۲۰/۷۸
مَسْرُورًا: شادان ۱۳۱۲/۸/۸۴	سَارِب: رونده ۴۷۶/۱۱/۱۳
السَّرَائِر: نهانها ۱۳۲۲/۹/۸۶	سَرَابِيل: پیراهنها ۵۲۲/۸۱/۱۶
السَّرَاء: شادی ۲۵۴/۹۴/۷؛ ۹۸/۱۳۴/۳	سَرَابِيلُهُمْ: پوشیدنیهای ایشان
سُرُر: تختها ۹۲۹/۴۳/۳۷؛ ۵۰۵/۴۷/۱۵	۴۹۳/۴۹/۱۴
تُسَارِعُ: می‌شتابیم ۶۹۰/۵۶/۲۳	سِرَاجًا: چراغ ۷۲۳/۶۱/۲۵
يُسَارِعُونَ: می‌شتابند ۹۵/۱۱۴/۳	۸۵۴/۴۶/۳۳
سَارِعُوا: بشتابید ۹۸/۱۳۳/۳	تَسْرِعُونَ: بچرا گذارید ۵۱۲/۶/۱۶
سَرِيع: زود ۲۳۴/۱۶۶/۶؛ ۲۴/۲۰۲/۲	أَسْرِعُكُمْ: بگذارم و یله کنم شما را
سِرَاعًا: شتابنده ۱۱۰۸/۴۴/۵۰	۸۵۱/۲۸/۳۳
أَسْرِعْ — أَسْرِعِ الْحَاسِبِينَ: زود شمارتر	تَسْرِعُونَ: بگذارید ایشان را ۴۰/۲۳۰/۲
همه شمارکنندگان ۲۱۷/۶۲/۶	

- ۱۲۳۰/۱/۶۸ می نویسد: **يَسْطُرُونَ**
مَسْطُور: نبشته ۵۳۷/۵۸/۱۷
 ۱۱۱۷/۲/۵۲؛ ۸۴۸/۶/۳۳
مُسْتَظَر: نبشته ۱۱۴۷/۵۳/۵۴
أَسَاطِير: افسانه ها ۲۹۵/۳۱/۸
 ۲۱۱/۲۵/۶
مُضْطَر: گماشته ۱۳۲۹/۲۲/۸۸
الْمُضْطَرُونَ: برگماشتگان
 ۱۱۲۰/۳۶/۵۲
يَسْطُونَ: حمله برندی ۶۷۴/۶۹/۲۲
سُعِدُوا: نیک بخت شوند ۳۹۳/۱۰۶/۱۱
سَعِيد: نیک بخت ۳۹۳/۱۰۳/۱۱
سُعِرَتْ: بتاوند
 وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ: و چون دوزخ را
 بتاوند ۱۳۰۱/۱۲/۸۱
السَّعِير: [دوزخ] سوزان ۶۶۳/۴/۲۲
السَّعِير: سوزان ۸۳۵/۲۰/۳۱
سَعِيرًا: آتش افروخته ۱۳۷/۵۴/۴
 ۱۲۷/۱۰/۴
سُعِر: دیوانگی ۱۱۴۷/۴۷/۵۴
 ۱۱۴۵/۲۴/۵۴
سَعَى: بکوشد
 وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَتَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ
 فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا ۲/۱۱۴/۱۹
سَعَى: برود
 وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا
 ۳۴/۲۰۵/۲
سَعَى: کرده بود
 لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى ۱۱۲۶/۳۹/۵۳
- أَسْرَف**: از حد درگذرد
 وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ
 ۶۳۰/۱۲۷/۲۰
أَسْرَفُوا: گزاف کاری کردند
 ۹۷۷/۵۰/۳۹
تُسْرِفُوا ← **لَا تُسْرِفُوا**: گزاف کاری
 مکنید ۲۳۰/۱۴۱/۶
لَا تُسْرِفُوا: گزاف مکنید ۲۴۴/۳۰/۷
يُسْرِف ← **لَا يُسْرِف**: گزاف مکناد
 ۵۳۴/۳۳/۱۷
إِسْرَافًا: گزاف کردنی ۱۲۶/۶/۴
مُسْرِف: مسرف ۹۸۷/۲۸/۴۰
مُسْرِف: گزاف کار ۹۸۸/۳۴/۴۰
مُسْرِفِينَ: گزاف کاران ۲۳۰/۱۴۱/۶
سَرَق: دزدی کرد ۴۱۳/۷۷/۱۲
أَسْتَرْقَ ← **أَسْتَرْقَ السَّمْع**: بدزد
 نبیوشه ای ۵۰۳/۱۸/۱۵
السَّارِق: مرد دزد ۱۷۴/۴۱/۵
السَّارِقَة: زن دزد ۱۷۴/۴۱/۵
سَارِقِينَ: دزدان ۴۱۲/۷۳/۱۲
سَرَقَدًا: همیشه ۷۸۴/۷۱/۲۸
يَسْرِ: برود ۱۳۳۱/۴/۸۹
أَسْرَى: ببرد ۵۳۰/۱/۱۷
أَسْر: ببر ۵۰۶/۶۵/۱۵؛ ۳۸۹/۷۹/۱۱
سَرِيًّا: مهتری [وجوئی]
 قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سَرِيًّا ۵۹۹/۲۳/۱۹
سُطِحت: باز کشیده اند آن را
 وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ
 ۱۳۲۹/۲۰/۸۸

تَسْفِكُونَ ← لَا تَسْفِكُونَ: بنه ریزید	يَسْعَى: می شتافت
۱۴/۸۴/۲	وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ
تَسْفِكُ: بریزد ۶/۳۰/۲	۹۱۵/۱۹/۳۶، نیز: ۷۷۷/۱۹/۲۸
سَافِلَهَا: زیر آن ۳۸۹/۸۰/۱۱	يَسْعَى: می رود ۱۱۶۶/۱۲/۵۷
۵۰۷/۷۴/۱۵	فَاسْعَوْا: بشتاوید ۱۲۰۶/۹/۶۲
سَافِلِينَ: فرودترینان ۱۳۵۵/۵/۹۵	السَّعَى: کار ۹۳۳/۱۰۱/۳۷
أَسْفَلُ: زیرین ۱۵۲/۱۴۴/۴	سَعْيُكُمْ: کردار شما ۱۲۷۴/۲۲/۷۶
أَسْفَلُ: فروتر ۲۹۷/۴۳/۸	سَعْيُهُم: کار ایشان ۵۳۲/۱۹/۱۷
أَسْفَلُ: فرودترین ۱۳۵۵/۵/۹۵	مَسْغَبَةٍ: گرسنگی ۱۳۳۹/۱۴/۹۰
الْأَسْفَلِينَ: فرودترینان ۹۳۳/۹۷/۳۷	مَسْفُوحًا: ریخته ۲۳۰/۱۴۵/۶
السُّفْلَى: فروتر ۳۲۸/۴۱/۹	مُسَافِحِينَ: زنا کنندگان ۱۳۱/۲۴/۴
السَّفِينَةِ: کشتی ۵۷۵/۷۱/۱۸	مُسَافِحِينَ: بی سامان کاران ۱۶۸/۶/۵
سَفَةٍ: نادان بود ۲۲/۱۳۰/۲	مُسَافِحَات: بی سامان کاران ۱۳۱/۲۵/۴
سَفْهًا: بنادانی ۲۲۹/۱۴۰/۶	أَسْفَرَ: برمد
سَفَاهَةً: تنک خردیی ۲۵۰/۶۶/۷	وَالصُّبْحَ إِذَا أَسْفَرَ ۱۲۶۵/۳۴/۷
۲۵۰/۶۵/۷	مُسْفَرَةً: تابان ۱۲۹۹/۳۷/۸۰
السُّفْهَاء: نادانان ۳/۱۳/۲	سَفَرَةٌ: نویسندگان ۱۲۹۸/۱۵/۸۰
السُّفْهَاء: تنک خردان و نادانان ۳/۱۳/۲	سَفَر: سفر ۳۱/۱۸۴/۲
سَقَر: سقر ۱۲۶۴/۲۶/۷۴	سَفَرْنَا: راه رو خویش
سَقَطُوا: افتاده اند ۳۲۹/۵۰/۹	لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا: بدرستی که
تَسْقُطُ ← مَا تَسْقُطُ: ورنیفند	ما دیدیم ازین راه رو خویش رنجی
۲۱۶/۵۹/۶	۵۷۴/۶۲/۱۸
تُسَاقِطُ: فروافتد ۵۹۹/۲۴/۱۹	أَسْفَارُنَا: شهرهای ما
فَاسْقِطُ: فروافگن ۷۳۹/۱۸۶/۲۶	فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا: گفتند ای بار
السَّقْف: کازهای خانه	خدای مادوری افکن میان شهرهای ما
فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ: فرو افتید	۸۸۸/۲۰/۳۴
بریشان کازهای خانه از زور ایشان	أَسْفَارًا: کتابها ۱۲۰۵/۵/۶۲
۵۱۴/۲۶/۱۶	لَتَسْقَعَا: هر آینه که بگیریم
السَّقْف: آسمان ۱۱۱۷/۵/۵۲	۱۳۵۸/۱۵/۹۶

- سَقْفًا: کازی ۶۴۴/۳۲/۲۱
سَقْفًا: کازهای ۱۰۲۰/۳۲/۴۳
سَقِيم: بیمار ۹۳۲/۸۸/۳۷
سَقَى: آب برکشید ۷۷۸/۲۴/۲۸
سَقَاهُمْ: بچشاند ایشان را ۱۲۷۶/۲۱/۷۶
تَسْقَى: آب دهد ۱۲/۷۱/۲
تَسْقَى — لَا تَسْقَى: ما آب ندهیم
۷۷۸/۲۳/۲۸
أَسْقَيْنَاكُمْ: بخورانیديم شما را
۱۲۸۵/۲۷/۷۷
لَا تَسْقِينَاهُمْ: هر آنه که بدادیمی ایشان را
۱۲۵۳/۱۶/۷۲
أَسْتَسْقَى: آب خواست ۱۰/۶۰/۲
سِقَايَة: آب دادن ۳۲۴/۲۰/۹
سِقَايَة: مشربه
جعل السِّقَايَة فی رحل آخيه ۴۱۲/۷۰/۱۲
سُقَيَاهَا: آبشخور او ۱۳۴۲/۱۳/۹۱
مَسْكُوب: روان کرده ۱۱۵۹/۳۲/۵۶
سَكَّت: فرونشست ۲۶۱/۱۵۳/۷
سُكِّرَتْ: بر بسته اند
إِنَّمَا سُكِّرَتْ ابصارنا ۵۰۳/۱۵/۱۵
سُكَّرًا: مسکاه ای
وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخْلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ
سُكَّرًا وَرِزْقًا حَسَنًا ۵۲۰/۶۷/۱۶
سُكْرَة: تاسه ۱۱۰۶/۱۹/۵۰
سُكَّرْتَهُمْ: مستی ایشان ۵۰۷/۷۲/۱۵
سُكَّارَى: مستان ۱۳۴/۴۳/۴
سَكَنَ: آرام گیرد
وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالتَّهَارِ ۲۱۰/۱۳/۶
- سَكَنْتُمْ: بنشستید ۴۹۲/۴۴/۱۴
لِتَسْكُنُوا: تا آرام گیرید ۳۷۰/۶۷/۱۰
لِتَسْكُنَ: تا آرام گیرد ۲۶۷/۱۸۸/۷
أَسْكُنَ: آرام گیر ۷/۳۵/۲
وَلِتَسْكُنَنَّكُمْ: وحقاً که ما آرام دهیم
شما را ۴۸۸/۱۵/۱۴
سَاكِنًا: دایم
وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ۷۲۱/۴۵/۲۵
سَكِينَتُهُ: آرام او ۳۲۵/۲۷/۹
سَكِينَتُهُ: آرام خود را ۳۲۸/۴۱/۹
مَسْكِنُهُمْ: نشستن جایهای ایشان
لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ
۸۸۷/۱۵/۳۴
مَسَاكِين: نشست جایگاهها ۳۲۴/۲۵/۹
مَسَاكِين: نشستن جایها ۳۳۳/۷۳/۹
مَسَاكِينُكُمْ: خانهای شما ۷۲۷/۱۸/۲۷
۶۴۱/۱۳/۲۱
الْمَسْكَنَة: خواری ۱۱/۶۱/۲
الْمَسْكَنَة: درویشی و بیچارگی
۹۵/۱۱۲/۳
مِسْكِين: درویش ۵۳۳/۲۶/۱۷
۳۰/۱۸۴/۲
مَسَاكِين: درویشان ۱۴/۸۳/۲
سَكِينًا: کاردی ۴۰۷/۳۱/۱۲
يَسْلُبُهُمْ: بر باید از ایشان ۶۷۴/۷۰/۲۲
أَسْلَحْتَكُمْ: ساز جنگ شما
۱۴۵/۱۰۱/۴
أَسْلَحْتَكُمْ: سازهای جنگ شما
۱۴۵/۱۰۱/۴

سَلَّالَةً: بیرون آورده ای ۸۴۲/۷/۳۲	أَسْلَحَتْهُمْ: ساز جنگ ایشان ۱۴۵/۱۰۱/۴
سَلَّمَ: نگاه داشت ۲۹۷/۴۵/۸	نَسَلُخ: بیرون آریم ۹۱۷/۳۶/۳۶
تُسَلِّمُوا: سلام کنید ۷۰۲/۲۷/۲۴	أَنَسَلُخ: بیرون آمد ۲۶۵/۱۷۴/۷
سَلِّمُوا: سلام کنید ۷۰۹/۶۱/۲۴	سَلْسِلًا: سلسیل ۱۲۷۴/۱۸/۷۶
سَلِّمُوا: سلام کنید و آفرین ۸۵۷/۵۶/۳۳	سِلْسِلَةً: زنجیر ۱۲۳۸/۳۱/۶۹
أَسَلَّمَ: یک رویه دارد	السَّلَاسِل: زنجیرها ۹۹۳/۷۰/۴۰
بَلَىٰ مَن أَسَلَّمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُخْسِنٌ فَلَهُ	لَسَطَطَهُم: برگمارد ایشان را
أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ: بیک هر که یک رویه	لَسَطَطَهُم عَلَيْكُم: برگمارد ایشان را بر شما
دارد خود را برای خدای [عزوجلّ]، یعنی	۱۴۳/۸۹/۴
آخلص دینه الله] و اونیکوکار بود [ای	يُسَلِّطُ: دست دهد [و برگمارد]
مخلص و مؤمن] او را بود مزد او نزد خدای	۱۱۸۰/۶/۵۹
او. ۱۹/۱۱۲/۲	سُلْطَان: حَجَّت ۲۵۰/۷۰/۷
أَسَلَّمَ: گردن نهاده اند و برویده	۳۹۲/۹۴/۱۱؛ ۳۷۰/۶۸/۱۰
وَلَهُ أَسَلَّمَ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ	سُلْطَان: دست ۵۰۵/۴۲/۱۵
۹۱/۸۳/۳	سُلْطَان: دست وقوت ۵۲۵/۹۹/۱۶
أَسَلَّمَ: تسلیم کند	سُلْطَان: غلبه وقوت
وَمَن أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسَلَّمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ	سُلْطَانُهُ: غلبه وقوت دیو ۵۲۵/۱۰۰/۱۶
۱۴۸/۱۲۴/۴	سُلْطَانِيَّة: حَجَّت من ۱۲۳۸/۲۸/۶۹
أَسَلَّمَ: گردن نهاد ۲۱۰/۱۴/۶	سَلَف: گذشت ۵۰/۲۷۶/۲
أَسَلَّمْتُ: یک رویه بودم ۲۲/۱۳۱/۲	۱۸۴/۹۸/۵
أَسَلَّمُوا: اسلام آوردند ۱۱۰۲/۱۷/۴۹	أَسَلَفْتُ: پیش فرستاده بود ۳۶۵/۳۰/۱۰
أَسَلَّمَ: مسلمان باشم ۹۹۲/۶۴/۴۰	سَلَفًا: گذشتگان ۱۰۲۳/۵۶/۴۳
يُسَلِّمُونَ: مسلمان گردند ۱۰۶۷/۱۶/۴۸	سَلَك: پدید کرد ۶۲۲/۵۳/۲۰
السَّلَم: مسلمانی ۳۵/۲۰۸/۲	سَلَكْنَاهُ: درآوردیم آن را ۷۳۹/۱۹۹/۲۶
السَّلَم: صلح و آشتی ۳۰۰/۶۳/۸	يَسَلُّكُ: درآرد ۱۲۵۴/۲۷/۷۲
سَلَام: صلح و آشتی ۱۴۴/۹۳/۴	أَسَلُّكُ: درآر ۶۸۷/۲۷/۲۳
سَلَام — سُبُل السَّلَام: راههای با	يَتَسَلَّلُونَ: بیرون می کشند ۷۱۰/۶۳/۲۴
سلامت ۱۷۱/۱۸/۵	سَلَّالَةً: بیرون کشیده ای ۶۸۶/۱۲/۲۳
سَلَام — سَلَام عَلَيْكُم: آفرین بادا بر	

سَلَامًا: شما ۲۴۷/۴۵/۷	سَلَامًا: نردوانی ۲۱۳/۳۵/۶
دارالسلام: سرای سلامت ۳۶۴/۲۵/۱۰	السَّلَوِيُّ: کرجوی بریان ۱۰/۵۷/۲
سَلَام: آفرین ۹۱۹/۵۷/۳۶	السَّلَوِيُّ: مرغ بریان ۲۶۳/۱۵۹/۷
سَلِيم: پاک ورسته ۷۳۲/۸۹/۲۶	السَّلَوِيُّ: سمانی ۶۲۵/۸۰/۲۰
الاسلام: اسلام ۸۱/۱۹/۳	سَامِدُون: روی بگردانیده
الاسلام: دینِ مسلمانی ۹۱/۸۵/۳	وتضحكون ولا تبكون وأنتم ساميدون
مُسْلِمًا: برویده برمسلمانی	۱۱۲۸/۶۱/۵۳
۴۱۶/۱۰۱/۱۲	سَامِرًا: افسانه گویندگان
مُسْلِمَيْن: دو فرمان برداران ۲۲/۱۲۸/۲	مُسْتَكْبِرِينَ به سامرأ تهجرون
مُسْلِمُونَ: مسلمانان ۲۲/۱۳۲/۲	۶۹۱/۶۷/۲۳
مُسْلِمُونَ: فرمان برداران و گردن نهادگان	سَمِيعًا: بشنود ۱۰۷/۱۸۱/۳
۲۲/۱۳۲/۲	۱۱۷۲/۱/۵۸
مُسْلِمِينَ: برویدگان ۲۳۴/۱۶۴/۶	سَمِعْنَا: شنودیم ۱۶/۹۳/۲
مُسْلِمِينَ: فرمان برداران ۲۵۶/۱۲۵/۷	سَمِعُوا: بشنوند ۱۸۲/۸۶/۵
مُسْلِمِينَ: گردن نهادگان ۳۷۲/۸۴/۱۰	أَسْمَعُ: می شنوم ۲۶۱/۴۶/۲۰
مُسْلِمِينَ: فرمان برداران و گردن نهادگان	تَسْمَعُونَ: می شنوید ۲۹۳/۲۰/۸
۳۷۳/۹۰/۱۰	يَسْمَعُونَ: بشنوند ۲۱۳/۳۶/۶
مُسْلِمَةً: رسته ۱۲/ ۷۱/۲	يَسْمَعُونَكُم: فراشنوند از شما
مُسْلِمَةً: سپرده	۷۳۱/۷۲/۲۶
وَدِيَّةً مُسْلِمَةً إِلَىٰ آلِهِ ۱۴۳/۹۱/۴	أَسْمَعُوا: فراشنوید ۱۶/۹۳/۲
تَسْلِيمًا: تن بدادنی ۱۳۸/۶۴/۴	تُسْمِعُ: بخواهی شنواید ۳۶۷/۴۲/۱۰
تَسْلِيمًا: گردن نهادن ۸۵۰/۲۲/۳۳	يَسْمَعُونَ ← لَا يَسْمَعُونَ: نیوشه نکنند
تَسْلِيمًا: سلام و آفرین کردنی	۹۲۶/۸/۳۷
۸۵۷/۵۶/۳۳	يَسْتَمِعُونَ: می نیوشه کند
مُسْتَسْلِمُونَ: گردن نهادگان	وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ ۳۶۷/۴۰/۱۰
۹۲۸/۲۵/۳۷	يَسْتَمِعُونَ: می نیوشند ۵۳۵/۴۷/۱۷
سَلَم: نردوان ۱۱۲۰/۳۷/۵۲	السَّمْع: شنوائی ۳۶۵/۳۱/۱۰
	۵۳۴/۳۶/۱۷

بَسْم: بنام ۱/۱/۱	السَّمْع: گوش ۷۴۱/۲۲۲/۲۶
أَسْمَاء: نامها ۶/۳۱/۲	سَمِيع: شنوای بتمامی ۲۲/۱۲۸/۲
السَّمَاء: آسمان ۴/۱۹/۲؛ ۱۳۴۱/۵/۹۱	۲۳/۱۳۷/۲
السَّمَوَات ← سبع سَمَوَات: هفت	سَمِيع: شنوا ۱۱۷۲/۱/۵۸
آسمان ۶/۲۹/۲	سَمَاعُون: شنوندگان ۱۷۵/۴۴/۵
السَّمَوَات: آسمان	مُسْمِع: شنونده ۹۰۸/۲۲/۳۵
أَتَى اعْلَم غِيب السَّمَوَات والارض	مُسْمِع ← غَيْر مُسْمِع: مشنویا
۷/۳۳/۲	مُسْمِع: غَيْر مُسْمِع: مشنویا
السَّمَوَات: آسمانها ۱۸/۱۰۷/۲	وَأَسْمِعْ غَيْر مُسْمِع ۱۳۵/۴۵/۴
سُبُلَة: خوشه ۴۷/۲۶۲/۲	مُسْتَمِعُون: شنونده
سَبَائِل ← سبع سَبَائِل: هفت خوشه	إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ۷۲۷/۱۴/۲۶
۴۷/۲۶۲/۲	سَم: سوراخ ۲۴۶/۳۹/۷
مُسْتَدَه: برباز نهاده ۱۲۰۸/۴/۶۳	سَمُوم ← نار السَمُوم: آتش گرم
سُنْدُس: تنک ترین دیبائی ۵۷۰/۳۱/۱۸	۵۰۴/۲۷/۱۵
سُنْدُس: سندس ۱۰۳۳/۵۱/۴۴	سَمُوم ← عذاب السَمُوم: عذاب
سُنْدُس: باریک ترین جامه ها	دوزخ ۱۱۱۹/۲۶/۵۲
۱۲۷۴/۲۱/۷۶	بُسْمِنْ ← لَا بُسْمِنْ: نه فربهی آرد
تَسْنِيم: برترین شرابی	لایسمن ولا یغنی من جوع ۱۳۲۸/۷/۸۸
وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيم: و آمیزش آن از برترین	سَمِین: فربه ۱۱۱۲/۲۶/۵۱
شرابی بود [در بهشت] ۱۳۰۹/۲۷/۸۳	سِمَان: فربه ۴۰۸/۴۳/۱۲
السِّن: دندان ۱۷۶/۴۵/۵	سَمَاكُم: نام کرد شما را ۶۷۵/۷۵/۲۲
سُنَّة: نهاد ۲۹۶/۳۹/۸	سَمَّيْتُهَا: او را نام کردم ۸۳/۳۶/۳
سُنَّة: آئین ۵۰۳/۱۳/۱۵	تُسَمَّى: خوانند ۱۲۷۴/۱۸/۷۶
سُنَّة: ست و نهاد ۵۴۰/۷۷/۱۷	تَسْمِيَة: نام کردن ۱۱۲۵/۲۷/۵۳
لِسُنَّتِهَا: نهادها را ۵۴۰/۷۷/۱۷	مُسَمَّى: نام برده ۲۰۸/۲/۶؛ ۵۱/۲۸۳/۲
سُنن: رفتها و آئینها ۹۹/۱۳۷/۳	سَمِيًّا: هام نامی ۵۹۷/۶/۱۹
سُنن: آئین و رفتها ۱۳۱/۲۶/۴	۶۰۴/۶۴/۱۹
مُسْنُون: سال زده	أَسْم: نام ۲۲۹/۱۳۸/۶؛ ۱۶۸/۵/۵
	أَسْمُهُ: نام او ۱۹/۱۱۴/۲

- حَمًا مَسْنُونًا: لَوْش سال زده ۵۰۴/۲۶/۱۵؛ ۵۰۴/۲۸/۱۵؛ ۵۰۴/۳۴/۱۵
يَتَسَنَّهُ ← لَمْ يَتَسَنَّهُ: سال زده نشده است
۴۷/۲۶۰/۲
سَنَا: روشنائی ۷۰۶/۴۳/۲۴
سَنَةً: سال ۱۷۲/۲۹/۵؛ ۱۷/۹۶/۲
سِينِن: خشک سالها
وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ: و بدرستی که بگرفتیم پس روان فرعون را بخشک سالها و کم کاستی از میوها ۲۵۷/۱۲۹/۷
سِينِن: سالها ۳۶۱/۵/۱۰
السَّاهِرَةُ: روی زمین ۱۲۹۳/۴/۷۹
سُهُولُهَا: نرمیهای آن ۲۵۱/۷۲/۷
سَاهَمَ: قرعه زد ۹۳۶/۱۴۰/۳۷
سَاهُونُ: غافل و برگشته
قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ الَّذِينَ فِي غَمَرَةٍ سَاهُونِ ۱۱۱۰/۱۱/۵۱
سَاهُونُ: غافل
فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ۱۳۹۳/۴/۵، ۱۰۷
سَاءَ ← سَاءَ سَبِيلًا: بد راهی است ۱۳۰/۲۲/۴
سَاءَ قَرِينًا: بدایارا ۱۳۴/۳۸/۴
سَاءَ: بد است ۲۱۲/۳۱/۶
تَسَوُّكُم: بد افتد شما را ۱۸۵/۱۰۴/۵
لِيسُوءُوا ← لِيَسُوءُوا وَجُوهَكُمْ: تا اندوهگن و گسست روی کند شما را
- ۵۳۱/۷/۱۷
سِيء: اندوهگن کردند (اورا)
۳۸۹/۷۵/۱۱
أَسَاءَ: بد کند
مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا
۱۰۰۴/۴۴/۴۱
السَّوْءُ: بد ۳۳۷/۹۹/۹
السَّوْءُ: بدی ۸۲/۳۰/۳؛ ۲۸/۱۶۹/۲
السَّوْأَى: بدترین عذابى
ثم كان عاقبة الذين أساءوا السَّوْأَى أَنْ كَذَبُوا بآيَاتِ
السَّيِّئِ: بد ۹۱۱/۴۳/۳۵
السَّيِّئَةُ: بدی ۹۶/۱۲۰/۳؛ ۱۴/۸۱/۲
السَّيِّئَاتِ: بدیها ۱۲۹/۱۸/۴
سَيِّئَاتِنَا: بدیهای ما ۱۰۹/۱۹۳/۳
سَوْءَةٌ: عورت و وغستگی ۱۷۳/۳۴/۵
سَوْءَاتِكُمْ: وغستگیهای شما ۲۴۳/۲۵/۷
سَوْءَاتِهِمَا: واغستگی عورتهای ایشان
۲۴۳/۱۹/۷
سَوْءَاتِهِمَا: وغستگی ایشان ۲۴۳/۲۱/۷
أَسْوَأُ: بدترین ۹۷۴/۳۴/۳۹
الْمُسِيءُ: بدکار ۹۹۱/۵۷/۴۰
سَاحَتَ: پیرامن
بِسَاحَتِهِمْ: بدان [خانمان و] پیرامن ایشان
۹۳۸/۱۷۶/۳۷
أَسْوَدَّتْ: سیاه شود
فَأَمَّا الَّذِينَ آسَدَتْ وَجُوهُهُمْ ۹۴/۱۰۶/۳
تَسْوَدُّ: سیاه شود ۹۴/۱۰۶/۳

الْأَسُودُ: سیاه ۳۱/۱۸۷/۲	سِیقُ: برانند ۹۷۹/۶۸/۳۹
سُود ← غَرَابِيبُ سُود: سیاه سیاه ۹۰۹/۲۷/۳۵	۹۸۰/۷۰/۳۹
مُسَوِّدًا: ساه ببود ۵۱۹/۵۸/۱۶	يُسَاقُونَ: ایشان را می‌رانند ۲۹۱/۶/۸
سَيِّدًا: مهتری ۸۴/۳۹/۳	الْمَسَاقُ: بردن ۱۲۷۰/۳۰/۷۵
سَيِّدَهَا: کدخدای آن زن را ۴۰۶/۲۵/۱۲	السَّاق: کار صعب ۱۲۳۳/۴۲/۶۸
سَادَتًا: مهتران مارا ۸۵۸/۶۷/۳۳	السَّاق: اندوه ۱۲۷۰/۲۹/۷۵
تَسَوَّرُوا: درامدند ۹۵۱/۲۰/۳۸	سُوقِهِ: ساقه‌های آن ۱۰۷۰/۲۹/۴۸
سُور: باره‌ای ۱۱۶۷/۱۳/۵۷	الْأَسَاق: بازارها ۷۱۷/۷/۲۵
أَسَاوِرَ: دستورنجنها ۵۷۰/۳۱/۱۸	سَوَّلَ: برآراست ۱۰۶۱/۲۷/۴۷
۶۶۷/۲۱/۲۲	سَوَّلَتْ: آراسته کرد ۴۰۵/۱۸/۱۲
أَسَاوِرَ: دستورنجنها ۱۲۷۴/۲۱/۷۶	يُسَوِّفُهُمْ: می‌چشانندشان ۲۶۴/۱۶۶/۷
۹۱۰/۳۳/۳۵	يُسَوِّفُونَكُمْ: می‌چشانیدند و می‌رنجانی‌دند
أَسْوَرَة: دسورنجنها ۱۰۲۳/۵۳/۴۳	شما را ۹/۴۹/۲
سُورَة: سورتی ۳۳۱/۵/۹	نُسِمُونَ: چرانید ۵۱۳/۱۰/۱۶
سَوَّط: تازیانه ۱۳۳۲/۱۳/۸۹	مُسَوِّمِينَ: نشان کردگان ۹۷/۱۲۵/۳
السَّاعَة: رستخیر ۲۱۲/۳۱/۶	مُسَوِّفَة: رنگین انگشت نمای ۸۰/۱۴/۳
السَّاعَة: قیامت ۲۶۷/۱۸۶/۷	مُسَوِّفَة: نشان کرده ۳۹۰/۸۱/۱۱
سَاعَة: یک زمان ۲۴۵/۳۳/۷	سَيِّمَاهُمْ: نشانهای رویهای ایشان
سُوعًا: سواع ۱۲۴۸/۲۳/۷۱	۲۴۷/۴۷/۷؛ ۲۴۷/۴۵/۷؛ ۵۰/۲۷۴/۲
يُسَيِّغُهُ ← وَلَا يَكَادُ يُسَيِّغُهُ: ونه همانا	سَوَّى: تمام کرد ۱۲۷۰/۳۸/۷۵
کش بگوارد آن ۴۸۹/۱۸/۱۴	سَوَّى: تمام آفرید ۱۳۲۵/۲/۸۷
سَاتِع: گوارنده ۹۰۷/۱۲/۳۵	سَوَّاهُ: تمام صورت کرد او را
سَوَف: زودا که ۱۳۲/۳۰/۴	۸۴۲/۸/۳۲
۱۳۷/۵۵/۴	نُسَوَّى: بیافرینیم ۱۲۶۸/۴/۷۵
سَوَف: زود بود که ۱۳۷۸/۵/۱۰۲	سَاوَى: برابر کرد ۵۷۸/۹۷/۱۸
سُقْنَاهُ: برانیم آن را ۲۴۸/۵۶/۷	أَسْتَوَى: استوا کرد ۲۴۸/۵۳/۷
نُسُوقُ: برانیم ۶۰۶/۸۶/۱۹	۳۶۰/۳/۱۰
	يَسْتَوِي ← لَا يَسْتَوِي: برابر نیایند
	۱۴۴/۹۴/۴

- يَسْتَوِي ← هَلْ يَسْتَوِي: هیچ برابر بود
 ۲۱۵/۵۰/۶
 سُوءٍ: راست و هموار
 لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَاناً سُوءٍ
 ۶۲۲/۵۸/۲۰
 سَوَاءٌ: یکسان و برابر است ۲/۶/۲
 سَوَاءٌ: راست
 سَوَاءُ السَّبِيلِ: راه راست ۱۸/۱۰۸/۲
 السَّوِي: راست ۶۳۲/۱۳۵/۲۰
 سَوِيًّا: پیوسته ۵۹۸/۹/۱۹
 سَوِيًّا: تمام صورت و هیأت ۵۹۸/۱۶/۱۹
 سَائِبَةٍ: گذاشته‌ای
 مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ
 ۱۸۶/۱۰۶/۵
 فَسَيُخَوِّا: بروید ۳۲۱/۲/۹
 السَّائِحُونَ: روندگان ۳۴۰/۱۱۳/۹
 سَائِحَاتٍ: روزه‌داران ۱۲۲۱/۵/۶۶
 سَارَ ← سَارَ بِأَهْلِهِ: ببرد خانه خویش را
 ۷۷۸/۲۹/۲۸
 يَسِيرُوا ← أَفَلَمْ يَسِيرُوا: ای نرفتید^۱
 ۴۱۷/۱۰۹/۱۲
 سِيرُوا: بروید ۹۹/۱۳۷/۳
 تُسِيرُ: برانیم ۵۷۲/۴۷/۱۸
 سِيرَتٌ ← وَسِيرَتِ الْجِبَالِ: واز جای
 برانند کوهها را ۱۲۸۹/۲۰/۷۸
 وَإِذَا الْجِبَالُ سُيرَت: و چون کوهها را از
 جای برانند ۱۳۰۱/۳/۸۱
- السَّيْرِ: رفتن ۸۸۸/۱۹/۳۴
 سِيرَت: هیئت و حالت ۶۱۹/۲۱/۲۰
 السَّيَّارَةُ: راه گذریان
 أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدَ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَ
 لِلسَّيَّارَةِ ۱۸۵/۹۹/۵
 السَّيَّارَةُ: روندگان
 يَلْتَقِطُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ: برگیرد او را برخی از
 روندگان ۴۰۴/۱۰/۱۲
 سَالَتْ: برفت ۴۷۸/۱۹/۱۳
 السَّيْلُ: سیل ۴۷۸/۱۹/۱۳
 السَّيْلُ: بند
 فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ ۸۸۷/۱۷/۳۴
 سَيْنَاءَ ← طُورِ سَيْنَاءَ: کوه آراسته
 بدرخت ۶۸۶/۲۰/۲۳
 سِينِينَ: آراسته
 وَطُورِ سِينِينَ: و [سوگند] بدان کوه آراسته
 ۱۳۵۵/۲/۹۵
- ش
 الْمَشْمَةِ: شومی
 أَصْحَابُ الْمَشْمَةِ: اهل شومی
 ۱۱۵۷/۱۰/۵۶
 الْمَشْمَةُ: بداختری
 أَصْحَابُ الْمَشْمَةِ: اهل بداختری
 ۱۱۵۷/۱۱/۵۶
 الْمَشْمَةُ: دست چپ ۱۳۳۹/۱۹/۹۰
 شَأْنُ: کار ۱۱۵۱/۲۸/۵۵؛ ۳۶۹/۶۱/۱۰

(۱) که بجای «نرفتند» آمده است.

شُبَّة ← شُبَّة لَهُمْ: مانده کرده او را	۷۷۹/۳۵/۲۸
بریشان ۱۵۴/۱۵۶/۴	شُدُوا: سخت بندید ۱۰۵۷/۴/۴۷
تَشَابَه: مانده شد ۱۲/۷۰/۲	شَدِيد: سخت
مُتَشَابِهًا: مانند یکدیگر ۵/۲۵/۲	شَدِيد الْعِقَاب: سخت عقوبت
مُتَشَابِهَات: مانده بیک دیگر ۷۹/۷/۳	۲۷/۱۶۵/۲
مُتَشَبِّهًا: مانده ۲۲۳/۹۹/۶	شَدِيد: استوار ۳۸۹/۷۸/۱۱
أَشْتَاتًا: پراکنده ۷۰۹/۶۱/۲۴	شَدِيد ← لَشْدِيد: نهمار بخیل
شَتَّى: پراکنده ۶۲۲/۵۳/۲۰	وَأَنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيد ۱۳۷۴/۸/۱۰۰
الشَّتَاء: زمستان ۱۳۹۱/۲/۱۰۶	شِدَاد ← سَبْعُ شِدَاد: هفت سال صعب
شَجَر: گفت وگو بود	۴۰۹/۴۸/۱۲
فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ: ۱۳۸/۶۴/۴	شِدَاد: سختان
الشَّجَر: درخت ۵۱۳/۱۰/۱۶	عليها ملائكة غِلَظٌ شِدَادٌ ۱۲۲۱/۶/۶۶
الشَّجَر: درختان ۵۲۰/۶۸/۱۶	أَشْدَاء: سخت
الشَّجَرَة: یک درخت ۷/۳۵/۲	وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشْدَاءُ عَلَى الْكَافِرِ رَحِمَاءُ
الشَّجَرَة: درخت ۲۴۲/۱۸/۷	بَيْنَهُمْ: ۱۰۷۰/۲۹/۴۸
الشَّعْ: بخل و حرص ۱۴۹/۱۲۷/۴	أَشَدَّ: سخت ترین ۱۵/۸۵/۲
الشَّعْ: بخیلی ۱۱۸۱/۹/۵۹	شَرِبَ: بیاشامد
أَشْحَة: بخیلان ۸۵۰/۱۹/۳۳	فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي ۴۴/۲۴۹/۲
سُخُومَهُمَا: پیه های ایشان ۲۳۱/۱۴۶/۶	شَرَبُوا: بیاشامیدند ۴۴/۲۴۹/۲
الْمَشْحُون: گران بار کرده	يَشْرَبُ: می آشامد ۶۸۸/۳۳/۲۳
۹۱۸/۴۰/۳۶؛ ۷۳۴/۱۱۸/۲۶	شَرِبَ: آبشخور ۷۳۷/۱۵۴/۲۶
تَشْخَصُ: پهن واماند ۴۹۱/۴۱/۱۴	شُرِبَ: آشامیدنی ۱۱۶۰/۵۶/۵۶
شَاخِصَةً ← فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ: همی	لِلشَّارِبِينَ: مرآشامندگان را ۵۲۰/۶۶/۱۶
پهن واماند چشمهای آن کسانی که کافر	شَرَاب: آشامیدنی ۲۱۸/۶۹/۶
شدند ۶۵۱/۹۷/۲۱	۵۱۳/۱۰/۱۶
شَدَدًا: استوار کردیم ۹۵۱/۱۹/۳۸	شَرَابًا: شرابی ۱۲۷۴/۲۱/۷۶
شَدَدًا: سخت کردیم ۱۲۷۵/۲۸/۷۶	مَشْرَبُهُم: آبشخور خویش را ۱۰/۶۰/۲
سَنَشُدُّ: زو د بود که ما استوار کنیم	مَشَارِب: آشامیدنیها ۹۲۱/۷۲/۳۶
	سَرَح: گشاده کرد ۵۲۶/۱۰۶/۱۶

- نَشْرَحْ ← آلمْ نَشْرَحْ: ای نه ما گشاده کردیم ۱۳۴۹/۱/۹۴
- أَشْرَحْ: گشاده کن ۶۱۹/۲۵/۲۰
- شَرِّذْ: برمان ۲۹۹/۵۹/۸
- شَرِّذَمَ: گروه ۷۳۰/۵۴/۲۶
- الشَّرَّ: بتر ۱۰۶/۱۸۰/۳؛ ۳۶/۲۱۶/۲
- الشَّرَّ: بدی ۱۴۲۰/۲/۱۱۳
- الأَشْرَارُ: بدان ۹۵۶/۶۰/۳۸
- شَرَّرَ: آیده‌ها ۱۲۸۵/۳۲/۷۷
- أَشْرَاطُهَا: نشانه‌های آن ۱۰۶۰/۲۰/۴۷
- شَرَّجَ: بیان کرد ۱۰۰۸/۱۱/۴۲
- شَرَّعُوا: بنهادند ۱۰۱۰/۱۹/۴۲
- شُرَّعًا: آشکارا و بانبوه
- إِذْ تَأْتِيهِمْ حِثَّتَانِهِمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا
- ۲۶۳/۱۶۲/۷
- شُرَّعَةً: راه ۱۷۶/۵۱/۵
- شُرَّعَةً: هودائی
- ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأُمْرِ
- ۱۰۳۷/۱۷/۴۵
- أَشْرَفَتْ: روشن گشته بود ۹۷۹/۲۶/۳۹
- شَرْقِيًّا ← مَكَانًا شَرْقِيًّا: بجایگاه
- برآفتاب ۵۹۸/۱۵/۱۹
- شَرْقِيَّةً: برآفتابی
- لَا شَرْقِيَّةً وَلَا غَرْبِيَّةً: نه برآفتابی و نه نسری
- ۷۰۴/۳۵/۲۴
- الأَشْرَاقُ: بامداد ۹۵۱/۱۷/۳۸
- مُشْرِقِينَ: درشوندگان در وقت برآمدن
- آفتاب ۵۰۷/۷۳/۱۵
- المُشْرِقُ: برآمدن جای آفتاب
- ۲۴/۱۴۲/۲؛ ۱۹/۱۱۵/۲
- المُشْرِقِينَ: مشرق تابستانی و زمستانی
- ۱۰۲۱/۳۷/۴۳
- المُشْرِقِينَ: دوشمق ۱۱۵۰/۱۶/۵۵
- المُشَارِقُ: برآمدن جایهای آفتاب
- ۹۲۶/۵/۳۷؛ ۲۵۸/۱۳۶/۷
- أَشْرَكَ: انباز آوردند
- أَشْرَكَ أَبَاؤُنَا ۴۶۵/۱۷۲/۷
- أَشْرَكْتُمْ: انباز آورده‌اید ۲۲۰/۸۱/۶
- شَارِكُهُمْ: انباز باش با ایشان
- ۵۳۸/۶۴/۱۷
- أَشْرِكُ ← لَا أَشْرِكُ: انباز نیارم
- ۴۸۲/۳۸/۱۳
- تُشْرِكُونَ: انباز می‌آرید ۲۱۰/۱۹/۶
- يُشْرِكُ: انباز آرد ۱۳۶/۴۷/۴
- يُشْرِكُونَ: انباز می‌آرند ۲۶۸/۱۸۹/۷
- الشِّرْكُ: انباز آوردن با خدای
- ۸۳۳/۱۲/۳۱
- شَرْنِكَ: انباز ۲۳۴/۱۶۴/۶
- شُرَكَاءُ: انبازان ۱۲۸/۱۲/۱۴
- شُرَكَاءُ كُمْ: انبازان شما را ۲۶۸/۱۹۴/۷
- مُشْرِكُ: انباز گوینده ۳۸/۲۲۰/۲
- المُشْرِكُونَ: انباز آرندگان ۲۲۶/۱۲۱/۶
- مُشْرِكَةً: انباز آورنده ۳۷/۲۲۰/۲
- مُشْتَرِكُونَ: همنبازان ۹۲۸/۳۲/۳۷
- مُشْتَرِكُونَ: انبازان ۱۰۲۱/۳۸/۴۳
- شَرَّوْا: فروختکاری کردند ۱۸/۱۰۲/۲
- شَرُّوهُ: بفروختند او را ۴۰۵/۲۰/۱۲
- يَشْرِي: می‌واخرد ۳۵/۲۰۷/۲

المشعر الحرام: شبنگاه شکمند	أَشْتَرَى: بخريد ۳۳۹/۱۱۲/۹
۳۳/۱۹۸/۲	أَشْتَرُوا: بخريدند ۴/۱۶/۲
أَشْتَعَلَ: درايسيد ۵۹۷/۳/۱۹	تَشْتَرُوا: لَا تَشْتَرُوا: مخريد ۸/۴۱/۲
شَغَلْتُنَا: مشغول كرد ما را ۱۰۶۶/۱۱/۴۸	يَشْتَرِي: مي بخرد ۸۳۲/۵/۳۱
شُغِلَ: كاري ۹۱۹/۵۴/۳۶	شَطَاةُ: تَرَان ۱۰۷۰/۲۹/۴۸
يَشْفَعُ: شفاعت كند ۴۵/۲۵۶/۲	شَاطِيء: كناره ۷۷۹/۳۰/۲۸
يَشْفَعُ: خواهش كند ۱۴۲/۸۴/۴	شَطْرَ: سوي ۲۵/۱۴۹/۲؛ ۲۴/۱۴۴/۲
يَشْفَعُونَ: خواهش گري	شَطْرَهُ: از سوي آن ۲۴/۴۴/۲
نكنند ۶۴۳/۲۸/۲۱	تُشْطِطُ: لَا تُشْطِطُ: جور مكن
شَافِعِينَ: خواهش گران ۷۳۳/۹۹/۲۶	۹۵۱/۲۱/۳۸
شَفِيعُ: خواهش گر ۲۱۵/۵۱/۶	شَطَطًا: دروغ و جور ۵۶۷/۱۴/۱۸
شَفَاعَةُ: خواهش كردن ۹/۴۸/۲	شَطَطًا: دروغ ۱۲۵۱/۴/۷۲
شَفَاعَةُ: خواهش ۲۱/۱۲۳/۲	الشَّيْطَانُ: ديو ۲۸/۱۶۸/۲؛ ۷/۳۶/۲
الشَّفْعُ: جفت ۱۳۳۱/۳/۸۹	الشَّيَاطِينُ: ديوان ۱۷/۱۰۲/۲
أَشْفَقْنَ: بترسيدند ۸۵۹/۷۲/۳۳	شَيَاطِينُهُم: ديوان ايشان ۳/۱۴/۲
مُشْفِقُونَ: ترسندگان ۶۴۳/۲۸/۲۱	شُعُوبًا: گروهان ۱۱۰۱/۱۳/۴۹
مُشْفِقِينَ: ترسان	شُعَبٌ: ثلاث شُعَب: سه شاخ
فَتَرَى المجرمين مشفقين ممّا فيه	۱۲۸۵/۳۰/۷۷
۱۰۱۰/۲۰/۴۲؛ ۵۷۲/۴۹/۱۸	تَشْعُرُونَ: لَا تَشْعُرُونَ: شما نمي دانيد
الشَّقَقُ: شفق ۱۳۱۳/۱۴/۸۴	۲۶/۱۵۶/۲
شَفَتَيْنِ: دولب ۱۳۳۸/۹/۹۰	تَشْعُرُونَ: بدانيد ۷۳۴/۱۱۲/۲۶
يَشْفِي: شفا دهد ۳۲۳/۱۴/۹	يَشْعُرُونَ: لَا يَشْعُرُونَ: نمي دانند ۲/۹/۲
يَشْفِيْن: شفا دهد ۷۳۲/۸۰/۲۶	أَشْعَارُهَا: بزمويهاي آن ۵۲۲/۸۰/۱۶
شِفَاءٌ: بهواني ۳۶۹/۵۷/۱۰	شَاعِرٌ: قافيت گوي ۹۲۹/۳۵/۳۷
۱۰۰۳/۴۲/۴۱؛ ۵۴۱/۸۲/۱۷	۱۱۱۹/۲۹/۵۲؛ ۶۴۰/۵۰/۲۱
شَفَاءُ: شفاء ۵۲۱/۶۹/۱۶	الشَّعْرَاءُ: قافيت گويان ۷۴۱/۲۲۳/۲۶
شَفَا: كناره ۳۳۹/۱۱۰/۹؛ ۹۴/۱۰۳/۳	شَعَائِرُ: نشانهها ۲۶/۱۵۸/۲؛ ۱۹۷/۳/۵
شَقَقْنَا: بشكافيم ۱۲۹۸/۲۶/۸۰	شَعَائِرُ: كارها ۶۶۸/۳۰/۲۲
أَشَقَّ: سختي فراگيرم ۷۷۸/۲۷/۲۸	المَشْعَرُ: شبنگاه

الشَّاكِرِينَ: سپاس دارندگان

۱۰۰/۱۴۴/۳

الشَّاكِرِينَ: سپاس داران ۱۰۰/۱۴۵/۳

شَكُورًا: سپاس دار ۴۸۷/۵/۱۴

مَشْكُورًا: سپاس داشته ۵۳۲/۱۹/۱۷

مُتَشَاكِسُونَ: یک دیگر را مخالف

۹۷۳/۲۸/۳۹

شَكَّ: گمان ۱۵۴/۱۵۶/۴

۳۷۴/۹۴/۱۰

شَكْلِهِ: جنس آن ۹۵۵/۵۶/۳۸

شَاكِلَتِهِ ← عَلَى شَاكِلَتِهِ: فرا خورد

خویش

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ ۵۴۱/۸۴/۱۷

أَشْكُوا: می نالم ۴۱۴/۸۶/۱۲

تَشْتَكِي: می نالید ۱۱۷۲/۱/۵۸

مِشْكَاةٍ: طاق

كِمِشْكَاةٍ: چون طاقی ۷۰۴/۳۵/۲۴

تُشْمِتُ ← لَا تُشْمِتُ: شاد کامه مکن

۲۶۱/۱۴۹/۷

شَامِخَاتٍ: بیخ آور بلند

وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ

۱۲۸۵/۲۷/۷۷

أَشْمَأَزَّتْ: برمد

وَإِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ

لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ ۹۷۶/۴۲/۳۹

الشَّمْسُ: آفتاب ۴۶/۲۵۹/۲۰

۲۱۹/۷۸/۶

أَسْتَمَلَتْ: درآمده بود ۲۳۰/۱۴۳/۶

شَاقُوا: مخالفت کردند ۱۰۶۲/۳۴/۴۷

۲۹۲/۱۳/۸

يُشَاقُّ: مخالفت کند ۱۱۸۰/۴/۵۹

يُشَاقِقُ: نافرمانی کند ۱۴۷/۱۱۴/۴

يَشْفُقُ: بشکافد ۱۳/۷۴/۲

أَنْشَقَّ: بشکافت ۱۱۴۳/۱/۵۴

شَقَّ: شکافتنی ۱۲۸۹/۲۶/۸۰

الشَّقَّةُ: راه ۳۲۸/۴۳/۹

شَقَاقٍ: خلاف ۲۳/۱۳۷/۲

شِقَاقِي: خلاف من ۳۹۰/۸۷/۱۱

شَقُوا: بدبخت شدند ۳۹۳/۱۰۴/۱۱

تَشَقَّى: بدبخت و رنجور باشی

۶۱۷/۲/۲۰

شَقِيٌّ: بدبخت ۳۹۳/۱۰۳/۱۱

شَقِيًّا: بدبختی ۵۹۷/۳/۱۹

الْأَشَقَى: بدبخت ۱۳۲۵/۱۱/۸۷

أَشَقَاهَا: بدبخت ایشان ۱۳۴۲/۱۲/۹۱

شَقَوْنًا: بدبختی ما ۶۹۵/۱۰۶/۲۳

شَكَرَ: سپاس دار کند

وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ

۷۴۹/۴۱/۲۷

أَشْكُرُ: سپاس داری کنم ۷۴۷/۱۹/۲۷

تَشْكُرُونَ: سپاس داری کنید ۹/۵۲/۲

۱۰/۵۶/۲

أَشْكُرُ: سپاس داری کن ۸۳۳/۱۱/۳۱

شُكْرًا: شکر ۸۸۷/۱۳/۳۴

شُكُورًا: سپاس داری ۷۲۳/۶۲/۲۵

شَاكِرًا: سپاس دار ۲۶/۱۵۸/۲

الشِّمال: چپ	۱۲۴۴/۳۳/۷۰
ذَاتُ الشِّمال: سوی چپ ۵۶۷/۱۷/۱۸	مَشْهُد: حاضر آمدن جای ۶۰۰/۳۶/۱۹
ذَاتُ الشِّمال: دست چپ ۵۶۸/۱۸/۱۸	مَشْهُود: حاضر آمدنی ۳۹۲/۱۰۱/۱۱
بِشْمَالِهِ: بدست چپ او ۱۲۳۸/۲۴/۶۹	مَشْهُود: حاضر آمده ۱۳۱۵/۴/۸۵
الشَّمَائِل: چپها ۵۱۸/۴۸/۱۶	الشَّهْر: ماه ۳۱/۱۸۵/۲
شَنَّانُ: دشمنی ۱۶۹/۹/۵؛ ۱۶۷/۳/۵	الشُّهُور: ماهها ۳۲۷/۳۷/۹
شَانِيكُ: دشمن تو ۱۳۹۵/۳/۱۰۸	أَشْهُر: ماهها ۳۳/۸۷/۲
شِهَاب: زبانه آتش ۵۰۳/۱۸/۱۵	شَهِيْقُ: نرستی ۳۹۳/۱۰۴/۱۱
شِهَاب: آتش ۱۲۵۲/۹/۷۲	شَهِيْقًا: نرستی ۱۲۲۶/۷/۶۷
شُهَبًا: ستارگان روشن ۱۲۵۲/۸/۷۲	اَشْتَهَتْ: آرزو کند
شَهْدَة: دریابد	وَهُمْ فِيْمَا اَشْتَهَتْ اَنْفُسُهُمْ خَالِدُوْنَ
فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصْنُهُ	۶۵۲/۱۰۲/۲۱
۳۱/۱۵۸/۲	يَشْهَوْنَ: آرزو خواهند ۵۱۹/۵۷/۱۶
شَهْدَة: گواهی داد ۸۰/۱۸/۳	شَهْوَة: بآرزو ۲۵۲/۸۰/۷
شَهِدُوا: گواهی داده‌اند ۹۱/۸۶/۳	الشَّهَوَات: آرزوها ۸۰/۱۴/۳
تَشْهَدُوْنَ: گواهی دهید ۱۴/۸۴/۲	لَشَوْبًا: آمیخی ۹۳۱/۶۶/۳۷
نَشْهَدُ: گواهی دهیم ۱۲۰۸/۱/۶۳	فَاسَارَتْ: پس اشارت کرد
أَشْهَدُ: گواه کنم ۳۸۶/۵۴/۱۱	۶۰۰/۲۸/۱۹
أَسْتَشْهَدُوا: گواه کنید ۵۱/۲۸۳/۲	شَاوِرُهُمْ: مشاورت کن و ایشان
شَاهِد: گواه ۴۰۶/۲۶/۱۲	۱۰۳/۱۵۹/۳
۳۸۰/۱۷/۱۱	شُورِي: مشورت ۱۰۱۳/۳۵/۴۲
شَاهِدُوْنَ: حاضران ۹۳۶/۱۴۹/۳۷	تَشَاوُر: مشاورت کردن با یک دیگر
الشَّاهِدَات: حاضران ۳۸۱/۱۸/۱۱	۴۰/۲۳۲/۲
شَهِيد: گواه ۱۴/۴۱/۴؛ ۹۳/۹۸/۳	شَوَاطٌ ← شَوَاطٌ مِنْ نَارٍ: پاره‌ای از
شُهِدَاء: حاضران ۲۲/۱۳۳/۲	آتش ۱۱۵۱/۳۴/۵۵
شُهِدَاء: گواهان ۲۴/۱۴۳/۲	الشُّوْكَة: رنج و سلاح ۲۹۲/۷/۸
الشَّهَادَة: گواهی ۲۳/۱۴۰/۲	يَشْوِي: بریان کند ۵۷۰/۲۹/۱۸
۵۲/۲۸۳/۲	لِلشَّوِي: مراندامها را ۱۲۴۳/۱۶/۷۰
بِشَّهَادَاتِهِمْ: بگواهیهای ایشان	شَاء: خواهد

ص
 الصَّابِئُونَ: کیش بکیش شوندگان
 ۱۸۰/۷۲/۵
 الصَّابِئِينَ: ستاره پرستان ۱۱/۶۲/۲
 الصَّابِئِينَ: گردندگان کیش بکیش
 ۶۶۶/۱۷/۲۲
 صَبَّاءٌ فَصَبَّاءٌ: فرو گذاشت
 ۱۳۳۲/۱۳/۸۹
 صَبَبْنَا: فرو باریدیم ۱۲۹۸/۲۵/۱۸۰
 صُبُّوا: فرو ریزید ۱۰۳۳/۴۶/۴۴
 صَبَبْنَا: فرو باریدنی ۱۲۹۸/۲۵/۸۰
 صَبَّحَهُمْ: بامداد گرفت ایشان را
 ۱۱۴۶/۳۸/۵۴
 أَضْبَحَ: گشت ۱۷۳/۳۴/۵؛ ۱۷۳/۳۳/۵
 أَضْبَحْتُمْ: گشتید ۹۴/۱۰۳/۳
 تُصْبِحُوا فَتُصْبِحُوا: آنکه گردید
 ۱۱۰۰/۶/۴۹
 تُصْبِحُونَ: بامداد کنید ۸۱۷/۱۶/۳۰
 الصُّبْحُ: سپیده دم ۳۸۹/۷۹/۱۱
 الصُّبْحُ: صبح ۱۲۶۵/۳۴/۷۴
 الصُّبْحُ: بام ۱۳۰۲/۱۸/۸۱
 صَبَّاحٌ: بامداد ۹۳۸/۱۷۶/۳۷
 الإِصْبَاحُ: سپیده دم ۲۲۳/۹۶/۶
 مُضْبِحِينَ: درشونده در سپیده دم
 أَنَّ ذَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُضْبِحِينَ
 ۵۰۷/۶۶/۱۵
 مُضْبِحِينَ: بامداد رسیدگان
 ۵۰۸/۸۳/۱۵
 مُضْبِحٌ: چراغ ۷۰۴/۳۵/۲۴

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ
 ۱۲/۷۰/۲ نیز: ۴/۲۰/۲
 شَاءَ: خواستید
 وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَقْتُكُمْ ۳۷/۲۱۹/۲
 شِئْتُ: خواستی ۲۶۱/۱۵۴/۷
 تَشَاءُ: خواهی ۸۲/۲۶/۳
 يَشَاءُ: خواهد ۱۸/۱۰۵/۲
 شَيْءٌ: چیز ۱۰۲/۱۵۴/۳؛ ۶/۲۹/۲
 أَشْيَاءٌ: چیزها ۱۸۵/۱۰۴/۵
 أَشْيَاءَهُمْ: کالاهای ایشان
 ۲۵۲/۸۴/۷؛ ۷۳۸/۱۸۲/۲۶
 أَشْيَاءَهُمْ: کالای ایشان ۳۹۰/۸۳/۱۱
 شَيْئاً: پیری ۵۹۷/۳/۱۹
 شَيْئاً: سپیدسار ۱۲۶۰/۱۶/۷۳
 شَيْئَةً: پیری ۸۲۲/۵۳/۳۰
 شَيْخٌ: پیر ۷۷۸/۲۳/۲۸
 شُيُوخاً: پیران ۹۹۲/۶۶/۴۰
 مُشِيدٌ: افراشته ۶۷۰/۴۲/۲۲
 مُشِيدَةً: برافراشته ۱۴۰/۷۷/۴
 تَشْيِيعٌ: پدید آید و هاشکارا گردد
 ۷۰۱/۱۹/۲۴
 شَيْعَةً: گروهی ۶۰۴/۶۸/۱۹
 شَيْعَتِهِ: گروه او ۷۷۷/۱۴/۲۸
 شَيْعٌ: گروهان ۵۰۲/۱۰/۱۵
 شَيْعاً: گروه گروه ۲۱۷/۶۵/۶
 أَشْيَاءَكُمْ: مانندگان شما را
 ۱۱۴۷/۵۱/۵۴
 بِأَشْيَاءِهِمْ: بمانندگان ایشان
 ۸۹۳/۵۵/۳۴

الصَّاحِب: یار ۱۳۳/۳۶/۴
صَاحِبُکُمْ: یار شما ۱۱۲۳/۲/۵۳
۸۹۲/۴۷/۳۴
صَاحِبِی: دو یار ۴۰۸/۳۹/۱۲
صَاحِبَةُ: یاری و جفتی ۲۲۳/۱۰۱/۶
صَاحِبَتِهِ: عیال خویش ۱۲۹۹/۳۵/۸۰
أَصْحَاب: اهل
أَصْحَابِ النَّار: اهل آتش ۸/۳۹/۲
أَصْحَاب: خداوندان
أَصْحَابِ الْجَنَّة: خداوندان بهشت
۱۴/۸۲/۲
صِخَاف: کاسها ۲۰۲۵/۷۱/۴۳
الصُّخْف: نبشتها ۶۳۱/۱۳۳/۲۰
الصُّخْف: صف ۱۱۲۶/۳۶/۵۳
الصُّخْف: کتبه ۱۳۲۶/۱۹/۸۷
الصَّخَاةُ: آن هول قیامت که گوش ها را
کر کند ۱۲۹۹/۳۲/۸۰
الصَّخْر: سنگ سخت ۱۳۳۱/۹/۸۹
الصَّخْرَة: سنگ ۵۷۴/۶۳/۱۸
صَدَّ: بگردید ۱۳۷/۵۴/۴
صَدَدْتُم: بگشته باشید ۵۲۴/۹۴/۱۶
صَدُّوا: بگردانیدند ۱۵۵/۱۶۶/۴
يَصُدُّونَ: بگردند ۱۳۸/۶۰/۴
صُدُّوا: گردیدنی ۱۳۸/۶۰/۴
صَدِيد: زرداب ۴۸۸/۱۷/۱۴
يَصُدُّونَ: باز گردند ۱۳۷۲/۶/۹۹
صَدْر: دل ۵۲۶/۱۰۶/۱۶
صَدْرِكَ: دل تو ۲۴۱/۱/۷
صَدْرَةٌ: سینه او، دل او ۲۲۷/۱۲۵/۶

مَصَابِيح: چراغها ۹۹۸/۱۱/۴۱
صَبَرَ: صبر کند
وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُور
۱۰۱۳/۴۰/۴۲
صَبَرَ: صبر کردند
فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعِزْمِ مِنَ الرِّسْلِ
۱۰۴۹/۳۴/۴۶
صَبَرْتُم: صبر کردید ۴۷۹/۲۶/۱۳
تَضَيَّرُوا: شکیبائی کنید ۹۶/۱۲۰/۳
تَضَيَّرُوا: صبر کنید ۹۷/۱۲۵/۳
أَضَيَّرُوا: شکیبائی می کن ۳۷۶/۱۰۹/۱۰
أَضَيَّرُوا: شکیبائی کنید ۱۱۰/۲۰۰/۳
صَابِرُوا: بهم صبر کنید ۱۱۰/۲۰۰/۳
الصَّبْر: شکیبائی ۸/۴۵/۲
الصَّابِرِينَ: شکیبایان ۲۶/۱۵۳/۲
صَبَّار: شکیبا ۴۸۷/۵/۱۴
أَصَابِعُهُم: انگشتهای خویش ۴/۱۹/۲
أَصَابِعُهُم: انگشتهای ایشان
۱۲۴۷/۷/۷۱
صَبَغ: نان خورش ۶۸۶/۲۰/۲۳
صِبْغَة: دین
صِبْغَة الله: دین خدای ۲۳/۱۳۸/۲
أَصْب: بچشم ۴۰۷/۳۳/۱۲
صَبِيًّا: بحال کودکی ۵۹۸/۱۱/۱۹
صَبِيًّا: کودکی خرد ۶۰۰/۲۸/۱۹
تُصَاحِبُنِي ← لَا تُصَاحِبُنِي: با من
صحبت مدار ۵۷۶/۷۶/۱۸
صَاحِبُهُمَا: با ایشان روزگار گذار
۸۳۴/۱۴/۳۱

الصَّدَقَات: دادنیها ۴۹/۲۷۲/۲	الصَّدُور: دلها ۹۶/۱۱۹/۳
الصَّدَقَات: صدقه ها ۵۰/۲۷۷/۲	۱۰۲/۱۵۴/۳
صَدَقَاتِكُمْ: صدقه های خویش را	أَصْدَعُ: بگذران و بگذار ۵۰۸/۹۴/۱۵
۴۸/۲۶۵/۲	يَصَّدَّعُونَ: پیرا کنند ۸۲۱/۴۳/۳۰
الصَّيْدِيق: نیک راست گوی	يُصَدَّعُونَ ← لَا يُصَدَّعُونَ: باز پیرا کنند
۴۰۹/۴۶/۱۲	ایشان را ۱۱۵۸/۲۰/۵۶
صَيْدَقًا: راست آهنگی ۶۰۱/۴۰/۱۹	الصَّدْع: شکافتن ۱۳۲۳/۱۲/۸۶
الصَّيْدِيقَيْن: راست آهنگان ۱۳۹/۶۸/۴	صَدَف: بگردد
مُصَدِّقُ: باوردارنده ۱۷/۱۰۱/۲	فمن أظلم ممن كذب بآيات الله وصدف
۱۵/۸۹/۲	عنها ۲۳۳/۱۵۷/۶
الْمُصَدِّقَيْن: صدقه دهندگان	يَصْدِفُونَ: می گردند ۲۱۴/۴۶/۶
۱۱۶۸/۱۷/۵۷	الصَّدَقَيْن: دو کوه ۵۷۸/۹۷/۱۸
الْمُتَصَدِّقَيْن: صدقه دهندگان	صَدَق: راست گفت ۹۲/۹۵/۳
۴۱۵/۸۸/۱۲	۸۵۰/۲۲/۳۳
تَصَدَّى ← فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى: توری	صَدَفْنَاَهُم: راست کردیم ایشان را
بدو آری ۱۲۹۷/۶/۸۰	۶۳۱/۹/۲۱
تَصْدِيَّةً: شوشستی و دست زدنی	صَدَقُوا: راستی بجای آوردند ۲۹/۱۷۷/۲
۲۹۶/۳۵/۸	صَدَق: راست کرد ۸۸۸/۲۱/۳۴
صَرَح: گوشک ۷۵۰/۴۵/۲۷	صَدَق: باور داشت ۹۲۹/۳۶/۳۷
صَرَحًا: گوشکی ۷۸۰/۳۸/۲۸	تُصَدِّقُونَ ← فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ: چرا باور
۹۸۸/۳۶/۴۰	نمی دارید ۱۱۶۰/۵۸/۵۶
يَسْتَضْرِحُهُ: فریاد می خواست از وی	الصِّدْق: راستی ۳۶۰/۲/۱۰
۷۷۷/۱۷/۲۸	صَادِق: راست
يَضْطَرُّحُونَ: بانگ و فریاد می خواهند	صَادِق الوَعْد: راست وعده ۶۰۲/۵۳/۱۹
۹۱۰/۳۷/۳۵	صَادِقُونَ: راست گویان ۲۳۱/۱۴۶/۶
صَرِيح: فریاد رس ۹۱۸/۴۲/۳۶	صَادِقَيْن: راست گویان ۵/۲۳/۲
يُمْضِرْخُكُمْ ← وَمَا أَنَا بِمُضِرِّخِكُمْ: من	أَصْدَق: راست گوی تر ۱۴۲/۸۶/۴
فریاد نرسم شما را ۴۸۹/۲۲/۱۴	صَدَقَّة: دهش ۳۳/۱۹۶/۲
بِمُضِرِّخِي: فریاد رس من ۴۸۹/۲۲/۱۴	صَدَقَّة: صدقه ۴۸/۲۶۴/۲

لَيَصْرِفُنَّهَا: هر آینه باز کنیم میوه آن باغ

را

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرُمُنَّهَا مُضْجِعِينَ: ما آزمون کردیم ایشان را چنانکه آزمون کردیم خداوندان آن باغ را؛ چون سوگند خوردند که هر آینه باز کنیم میوه آن باغ را [پنهان از درویشان] بامدادان پگاه

۱۲۳۱/۱۷/۶۸

ضَارِمِينَ: باز کنندگان

کَالصَّرِيم: چون شب تاریک

۱۲۳۱/۲۰/۶۸

يَصْعَدُ: بر شود

يَصْعَدُ: می بر شود

صَعِيدًا: خاک

صَعِيرًا: زمین

تُصْعِرُ لَأُتْصِرَ: بمگردان

۸۳۴/۱۷/۳۱

فَصِيق: و بمرد

يُضْعَفُونَ: هلاک شوند

صَعِقًا: بیهوش

الصَّاعِقَةُ: نهیب عذاب

الصَّاعِقَةُ: نهیب مرگ

الصَّاعِقَةُ: عذاب

الصَّاعِقَةُ: بانگ

الصَّوَاعِق: نهیها

صَاغِرُونَ: خواران

۷۴۹/۳۸/۲۷

أَصْرُوا: بستیهند

وَأَسْتَفْشُوا يَابَهُمْ وَأَصْرُوا ۱۲۴۷/۷/۷۱

يُصِرُّ: می ستد و می استیهد

يسمع آيات الله تتلى عليه ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْهَا: می شنود سخنان خدای را که برمی خوانند بروی پس می ستد و می استیهد [بر آن کفر خویش] بگردن کشی گوئی که هرگز نشوده است آن را

۱۰۳۶/۷/۴۵

بُصِرُونَ ← وَكَانُوا يُبْصِرُونَ: و بودند

سخت ایستادگان

صِرٌّ: سرمائی سخت

صِرَّة: بانگی

صَرْصَر ← رِيحٌ صَرْصَر: باد سخت

سخت

صَرْصَرًا ← رِيحًا صَرْصَرًا: باد سرد

سرد

۱۱۴۵/۱۹/۵۴

الصِّرَاط: راه

صَرْعَى: افکنده

صَرْف: بگرداند

لَيُصْرِفَ: تا بگردانیدیم

كَذَلِكَ لَيُصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَخْشَاء

۴۰۶/۲۴/۱۲

صَرْفًا: پدید کردیم

تَصْرِيف: گردانیدن

مَضْرُوفًا: باز گرداننده ای

مَضْرِفًا: بازگشتن جای

- صَغِيرٌ: خرد ۱۱۴۷/۵۳/۵۴
 صَفَارٌ: خواری ۲۲۷/۱۲۴/۶
 صَفْتُ: بچسید ۱۲۲۰/۴/۶۶
 لَتَصْفَى: تابچسبد ۲۲۵/۱۱۳/۶
 تَصْفَحُوا: روی بگردانید ۱۲۱۴/۱۴/۶۴
 أَصْفَحُوا: آسان فرا گیرید ۱۹/۱۰۹/۲
 الصَّفْحُ: فرا گذاشتن ۵۰۸/۸۵/۱۵
 صَفْحًا: بگردانیدنی ۱۰۱۷/۴/۴۳
 الْأَصْفَادُ: بندها ۴۹۳/۴۸/۱۴
 ۹۵۳/۳۶/۳۸
 صَفَرَاءُ: زرد ۱۲/۶۹/۲
 صُفْرٌ: سیاه و تاریک
 كَأَنَّهُ جَمَلٌ صُفْرٌ ۱۲۸۵/۳۳/۷۷
 مُصْفَرًّا: زرد گشته ۸۲۲/۵۰/۳۰
 مُصْفَرًّا: زرد ۹۷۲/۲۰/۳۹
 صَفْصَفًا: سخت راست و نسو
 ۶۲۸/۱۰۶/۲۰
 صَفًّا: رسته زدگان ۵۷۲/۴۸/۱۸
 صَفًّا: برسته ایستادگان ۶۲۳/۶۴/۲۰
 صَفًّا: رسته زدنی ۹۲۶/۱/۳۷
 صَافَاتٍ: صف زده ۷۰۵/۴۱/۲۴
 صَافَاتٍ: صف زدگان ۹۲۶/۱/۳۷
 الصَّافُونَ: صف زدگان ۹۳۷/۱۶۴/۳۷
 مَصْفُوفَةٌ: برس نهاده^۱
 مُتَكَيِّئٌ عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ: تکیه زدگان
 بر تختهای برس نهاده^۱ ۱۱۱۸/۱۹/۵۲
 الصَّافِنَاتُ ← الصَّافِنَاتُ الْجَيَادُ:
- استادگان نیک از اسبان ۹۵۳/۳۰/۳۸
 أَصْفَاكُم: برگزید شما را ۵۳۵/۴۰/۱۷
 أَصْطَفَى: برگزید ۲۲/۱۳۲/۲
 الْمُصْطَفَيْنِ: گزیدگان ۹۵۴/۴۵/۳۸
 مُصَفَّى: صافی ۱۰۵۹/۱۷/۴۷
 الصِّفَا: سنگ نسو ۲۶/۱۵۸/۲
 صَفْوَانٌ: سنگی سخت ۴۸/۲۶۵/۲
 فَصَكَّتْ ← فَصَكَّتْ وَجْهَهَا: بر روی
 می زد
 فَاقْبَلَتْ أَمْرَاتُهَا فِي صِرَةِ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا
 ۱۱۱۲/۲۹/۵۱
 صَلَبُوهُ ← قاصَلَبُوهُ: نه بردار کردند او را
 ۱۵۴/۱۵۶/۴
 يُضَلَبُ: برادر کنند او را ۴۰۸/۴۱/۱۲
 لَا تُضَلِّبَنَّكُمْ: هر آینه بردار کنم شما را
 ۲۵۶/۱۲۳/۷
 الصُّلْبُ: پشت ۱۳۲۲/۷/۷۶
 أَضْلَابِكُمْ: پشت های شما ۱۳۰/۲۳/۴
 صَلَحَ: نیکوکار بود ۴۷۹/۲۵/۱۳
 أَضْلَحَ: ببساماند ۳۰/۱۸۲/۲
 ۱۷۴/۴۲/۵
 يُضْلِحُ ← لَا يُضْلِحُ: بصلاح نیارد
 ۳۷۲/۸۱/۱۰
 الصُّلَحُ: صلح ۱۴۹/۱۲۷/۴
 صَالِحٌ: صالح ۲۵۱/۷۶/۷
 صَالِحًا: نیک
 من آمن بالله واليوم الآخر وعمل صالحاً
 فلهم اجرهم عند ربهم ۱۱/۶۲/۲

(۱) در نسخه ای دیگر «برسته نهاده» آمده است (مصصححان). رک ص ۱۱۱۸ ح ۱

- الصَّلَاةُ: نماز ۸/۴۵/۲؛ ۸/۴۳/۲؛ ۸/۴۵/۲؛
 صَلَوَاتُ: درودها ۲۶/۱۵۷/۲
 الْمُصَلِّينَ: نمازکنان ۱۲۴۳/۲۲/۷۰
 الْمُصَلِّينَ: نماز کنندگان ۱۲۶۶/۴۳/۷۴
 مُصَلَّی: نمازگاه ۲۱/۱۲۵/۲
 تَصَلَّى: درشود ۱۳۲۸/۴/۸۸
 يَصَلَّى: درشود ۱۳۱۳/۱۰/۸۴
 ۱۳۲۵/۱۲/۸۷
 تَضَطَّلُونَ: گرم شوید ۷۴۶/۷/۲۷
 صِلِيًّا: بدر شدن
 ثُمَّ لَتَعْنُ أَغْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أُولَىٰ بِهَا صِلِيًّا
 ۶۰۴/۶۹/۱۹
 تَصْلِيَّةٌ: درشدن ۱۱۶۳/۹۵/۵۶
 صَامِتُونَ: خاموشان ۲۶۸/۱۹۲/۷
 الصَّمَدُ: مهتری که خلق نیاز بدو دارند
 ۱۴۱۶/۲/۱۱۲
 سَوَاعٍ: صومعه ها ۶۷۰/۳۸/۲۲
 صَمُّوا: کر شدند ۱۸۰/۷۴/۵
 أَصَمُّهُمْ: کر کرده است ایشان را
 ۱۰۶۱/۲۵/۴۷
 صَمٌّ: کران ۲۹/۱۷۱/۲؛ ۴/۱۸/۲
 الْأَصَمُّ: کر ۳۸۱/۲۴/۱۱
 صَنَعُوا: کرده باشند ۳۸۰/۱۶/۱۱
 صَنَعُوا: ساخته اند ۶۲۳/۶۹/۲۰
 تَصْنَعُونَ: می کنید ۸۰۹/۴۴/۲۹
 أَصْنَعُ: بکن ۳۸۳/۳۷/۱۱
 أَصْطَنَعْتُكَ: برگزیدم ترا ۶۲۰/۴۱/۲۰
 صُنْعًا — يُخْسِنُونَ صُنْعًا: کار نیکو
 می کنند ۵۷۹/۱۰۵/۱۸
- الصَّالِحِينَ: نیکان ۲۲/۱۳۰/۲؛
 ۸۴/۳۹/۳
 الصَّالِحِينَ: نیک مردان ۱۸۲/۸۷/۵
 إِصْلَاحٌ: واصلح آوردن ۳۷/۲۱۹/۲
 الْمُضْلِحُ: نیکوکار ۳۷/۲۱۹/۲
 مُضْلِحُونَ: بسامان و خویش کاران
 ۳۹۴/۱۱۵/۱۱
 الْمُضْلِحِينَ: نیکوکاران ۲۶۴/۱۶۹/۷
 صَلَدًا: رُت و رَدَه
 فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ
 وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلَدًا: داستان او چون داستان
 سنگی سختی بود که برو خاکی بود
 بدان رسد تند بارانی بگذارد آن را رُت
 و رَدَه ۴۸/۲۶۵/۲.
 صَلَصَالٌ: گل خشک [که از آن آواز آید]
 ۵۰۴/۲۶/۱۵
 صَلَصَالٌ: گلی خشک ۵۰۴/۲۸/۱۵
 صَلَصَالٌ: گل خشک ۱۱۵۰/۱۳/۵۵
 ۵۰۴/۳۳/۱۵
 صَلَّى — لَا صَلَّى: نه نماز کرد
 ۱۲۷۰/۳۱/۷۵
 يُصَلُّونَ: درود می فرستند ۸۵۷/۵۶/۳۳
 يُصَلِّي: نماز می کرد
 فنادته الملائكة وهو قائم يصلي في
 المحراب ۸۴/۳۹/۳
 يُصَلِّي: آفرین می کند ۸۵۴/۴۳/۳۳
 صَلَّى: دعا کن ۳۳۸/۱۰۴/۹
 صَلَّى: نماز کن ۱۳۹۵/۲/۱۰۸
 الصَّلَاةُ: نماز فريضة ۲/۳/۲

- صَنْعَةً: ساختن ۶۴۹/۸۰/۲۱
 مَصَانِع: بناها ۷۳۵/۱۲۸/۲۶
 أَصْنَام: بتان ۲۵۸/۱۳۷/۷
 ۶۴۶/۵۷/۲۱
 صِنَوَان ← نَخِيلٌ صِنَوَانٌ: خرما بنان از
 یک بیخ رسته ۴۷۵/۱۴/۱۳
 يُضْهَرُ ← يُضْهَرُ بِهِ: می‌گذارد بدان
 يُضْهَرُ بِهِ ما فی بَطُونِهِم وَالْجُلُود: می‌گذارد
 بدان آنچه در شکمهای ایشانست و
 پوستهای ایشان، ۶۶۶/۱۹/۲۲
 صَهْرًا: پیوستگی نکاح ۷۲۲/۵۴/۲۵
 أَصَابَ: رسید ۳۹۰/۸۷/۱۱
 أَصَابَتْ: برسد
 کمثل ریح فیها صَرَّ أَصَابَتْ حرث قوم
 ظلموا أَنْفُسَهُمْ ۹۶/۱۱۷/۳
 أَصْبَنُ: یافته باشید ۱۰۴/۱۶۵/۳
 تُصَبِّك: فرا تورسد، ۳۲۹/۵۱/۹
 تُصِيبُ: می‌رسانیم، ۴۱۰/۵۶/۱۲
 مُصِيبَةٌ: رسیدی از محنت، ۲۶/۱۵۶/۲
 مُصِيبَةٌ: رسیده از اندوه ۱۰۴/۱۶۵/۳
 مُصِيبَةٌ: رسیدنی ۱۲۸/۶۱/۴
 صَوَابًا: راست ۱۲۹۰/۳۸/۷۸
 صَيَّبَ: باران ۴/۱۹/۲
 صَوْت: آواز ۱۰۹۹/۲/۴۹
 أَصْوَاتُهُمْ: آوازهای ایشان، ۱۰۹۹/۳/۴۹
 صُرْهَنَ ← فَصُرْهَنَ إِلَيْكَ: پیش
 خویش آرشان [وپاره کن] ۴۷/۲۶۱/۲
 صَوْرُكُم: بنگارید شما را ۹۹۲/۶۳/۴۰
 ۱۲۱۲/۳/۶۴
 يُصَوِّرُكُم: می‌نگارد شما را ۷۸/۶/۳
 صُورَةٌ: صورت ۱۳۰۴/۸/۸۲
 الْمُصَوِّر: نگارنده ۱۱۸۳/۲۴/۵۹
 الصُّور: شپور ۲۱۹/۷۳/۶
 الصُّور: صور ۵۷۸/۱۰۰/۱۸
 الصُّور: شپور ۷۵۵/۸۹/۲۷
 صَوَاع: پیمانه ۴۱۲/۷۲/۱۲
 أَصَوَّافُها: پشیمانی آن ۵۲۲/۸۰/۱۶
 تَصُومُوا: روزه دارید ۳۰/۱۸۴/۲
 صَوْمًا: روزه سخن
 فَقُولِي أَنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ
 الْيَوْمَ أَنْسِيًا ۵۹۹/۲۵/۱۹
 الصِّيَام: روزه
 يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَتَبَ عَلَيْكَ الصِّيَامُ
 ۳۰/۱۸۳/۲
 صِيَامًا: روزه ای ۱۸۴/۹۸/۵
 الصَّائِمِينَ: روزه‌داران از مردان
 ۸۵۳/۳۵/۳۳
 الصَّائِمَات: روزه‌داران از زنان
 ۸۵۳/۳۵/۳۳
 الصَّيْحَةُ: بانگ ۳۸۸/۶۶/۱۱
 ۵۰۸/۸۳/۱۵
 فَاصْطَادُوا: صید کنید ۱۶۷/۳/۵
 الصَّيْد: صید ۱۶۷/۲/۵
 الصَّيْد: شکار ۱۸۴/۹۸/۵
 تَصَيَّرَ: گردد ۱۰۱۵/۵۰/۴۲
 الْمَصِير: بازگشتن جای ۲۱/۱۲۶/۲
 الْمَصِير: بازگشتن ۸۲/۶۸/۳
 ۵۳/۲۸۷/۲

- ۴۹۰/۲۴/۱۴ مَصِيرُكُمْ: واگشتن شما ۴۹۰/۳۰/۱۴
صَيَاصِيهِمْ: حصارهای ایشان
۸۵۱/۲۶/۳۳
الصَّيْف: تابستان ۱۳۹۱/۲/۱۰۶
- ض
- الضَّائِن: میشینه ۲۳۰/۱۴۳/۶
ضَبْحًا: نفس زدنی ۱۳۷۴/۱/۱۰۰
الْمَضَاجِع: بسترها ۱۳۳/۳۴/۴؛
۸۴۳/۱۵/۳۲
مَضَاجِعِهِمْ: گشتن جایهای ایشان
۱۰۲/۱۵۴/۳
قَضَحَكَ: بخندید ۳۸۸/۷۰/۱۱
فَلْيَضْحَكُوا: بخندند ۳۳۵/۸۳/۹
يَضْحَكُونَ: می خندیدند
فلما جاءهم بآياتنا اذاهم منها يَضْحَكُونَ
۱۰۲۲/۴۶/۴۳
أَضْحَكَ: بخنداند
وَآتَاهُ أَضْحَكُ وَأَبْكِي ۱۱۲۶/۴۳/۵۳
ضَاحِكَةً: خندان ۱۲۹۹/۳۸/۸۰
تَضَحَّى ← لَا تَضَحَّى: نه برسد بتو
گرمی آفتاب
وَ أَنْتَ لَا تَظْلُمُ فِيهَا وَلَا تَضْحَى: و بدرستی
که تو تشنه نشوی در آن و نه برسد بتو
گرمی آفتاب، ۶۲۹/۱۱۹/۲۰
ضَحَى: چاشتگاهی ۲۵۴/۹۷/۷
ضَحَى: روشنائی روز ۱۳۴۷/۱/۹۳
ضُحَاهَا: روشنائی آن ۱۳۴۱/۱/۹۱
ضَرَبَ: پدید کرد ۸۱۸/۲۷/۳۰
- ۴۹۰/۲۴/۱۴
ضَرَبَ: بزد [و پدید کرد] ۵۲۱/۷۵/۱۹
ضَرَبْتُمْ: بروید
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
فَتَبَيَّنُوا: ای شما که بروید گانید، چون
بروید در راه خدای [عزوجل] آهسته
باشید ۱۴۴/۹۳/۴
نیز: ۱۴۵/۱۰۰/۴
يَضْرِبُ: بزند [و پدید کند] ۵/۲۶/۲
يَضْرِبُ: پیدا می کند ۴۷۸/۱۹/۱۳
يَضْرِبُ: پیدا کند ۴۷۸/۱۹/۱۳
يَضْرِبُونَ: می زنند ۱۰۶۱/۲۹/۴۷
أَضْرِبَ: بزنی ۱۰/۶۰/۲
ضَرَبَ: پدید کردند ۶۷۴/۷۰/۲۲
ضَرَبًا: فوارفتن
لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ: از
درویشانی که بازداشتند باشند در راه
خدای نتوانند فوارفتن [بتطلب و تكسب]
در زمین ۵۰/۲۷۴/۲
تَضْرُوْنَهُ ← لَا تَضْرُوْنَهُ: گزند نکنید
شما او را ۳۸۶/۵۶/۱۱
يُضَارُّ ← لَا يُضَارُّ: گزند نیارند
۵۲/۲۸۳/۲
أَضْطَرُّهُ: بیچاره کنم او را ۲۱/۱۲۶/۲
ضَرًّا: زیانی ۱۸۱/۷۹/۵
ضَرًّا: زیان ۲۶۷/۱۸۷/۷
الضَّرَر: گزند ۱۴۴/۹۴/۴
ضَارًّا: زیان کننده ۱۱۷۴/۱۰/۵۸

- الضَّرَاءُ: رنج ۲۹/۱۷۷/۲
الضَّرَاءُ: گزند ۹۸/۱۳۴/۳
ضَرَارًا: برای گزند را ۴۰/۲۳۰/۲
الْمُضْطَرُّ: درمانده ۷۵۲/۶۴/۲۷
تَضَرَّعُوا: زاری کردند، ۲۱۴/۴۳/۶
يَتَضَرَّعُونَ: زارانی کنند ۲۱۴/۴۲/۶
يَتَضَرَّعُونَ ← مَا يَتَضَرَّعُونَ: زاری نکردند
فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ
۶۹۲/۷۶/۲۳
يَضَرَّعُونَ: زاری کنند ۲۵۳/۹۳/۷
تَضَرَّعًا: بزاری ۲۱۷/۶۳/۶
ضَرِيعٌ: خارچرخه
لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ: نبود ایشان را
[در آن دوزخ] طعامی مگر از آن
خارچرخه ۱۳۲۸/۶/۸۸
ضَعُفٌ ← ضَعْفُ الظَّالِمِ
وَالْمُظْلُوبِ: بیچاره آن جوینده و آنچه او
را می جویند ۶۷۴/۷۰/۲۲
يُضَاعَفُ: بیفزاید، ۴۷/۲۶۲/۲
يُضَاعَفُ: می افزایند ۳۸۱/۲۰/۱۱
يَسْتَضْعِفُ: سست می گرفت
و جعل اهلها شيعا يستضعف طائفة منهم
۷۷۵/۳/۲۸
أَسْتَضْعِفُوا: سست گرفته بودند ایشان را
۷۷۵/۴/۲۸
ضَعِيفٌ: سستی ۸۲۲/۵۳/۳۰
ضِعْفًا: افزونی ۲۴۵/۳۷/۷
أَضْعَافًا: افزونیه ۴۳/۲۴۵/۲
الضَّعَافَاءُ: سست و بیچارگان ۴۸/۲۶۷/۲
- مُضَاعَفَةٌ: افزوده ها ۹۸/۱۳۰/۲
الْمُسْتَضْعِفِينَ: سست گرفتگان
۱۴۰/۷۴/۴
الْمُسْتَضْعِفِينَ: سست یافتگان و ضعیفان
۱۴۴/۹۶/۴
الْمُسْتَضْعِفِينَ: سست یافتگان
۱۴۴/۹۷/۴
الْمُسْتَضْعِفِينَ: ناتوانان ۱۴۹/۱۲۶/۴
ضِعْفًا: دسته ای از حشیش ۹۵۴/۴۲/۳۸
أَضْعَافٌ ← أَضْعَافُ أَخْلَامٍ: خوابهای
شوریده ۶۴۰/۵/۲۱ ۴۴۹۰/۴۴/۱۲
أَضْعَانُكُمْ: کینه های شما ۱۰۶۳/۳۹/۴۷
أَضْعَانُهُمْ: کینه های ایشان را
۱۰۶۲/۳۱/۴۷
الضَّفَادِعُ: بزغ
فَارْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ
وَالضَّفَادِعَ ۲۵۸/۱۳۲/۷
ضَلَّ: گم کرد ۱۸/۱۰۸/۲
ضَلَّ: گم شد ۱۴۷/۱۱۵/۴
ضَلَلْنَا: گم بودیم ۸۴۲/۹/۳۲
يُضِلُّ: گم شود ۲۲۶/۱۱۷/۶
أَضَلُّنَا ← مَا أَضَلُّنَا: گمراه نکرد ما را
۷۳۳/۹۸/۲۶
يُضِلُّ: گم کند ۶/۲۶/۲
ضَالًّا: گمراهی
أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ. وَوَجَدَكَ ضَالًّا
فَهَدَىٰ ۱۳۴۷/۷/۹۳
الضَّالُّونَ: گمراهان ۹۲/۹۰/۳
الضَّالِّينَ: گمراهان ۱/۷/۱

أَصَاغُوا: ضایع کردند ۶۰۳/۵۸/۱۹
نُضِیْعٌ ← لَا تُنْضِیْعُ: ضایع نکنیم
۲۶۴/۱۶۹/۷

يُضَيِّقُوهُمْ: میزوانی کردی ایشان را
أَسْتَطْعِمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا
۵۷۶/۷۷/۱۸

ضَيِّفَ: مهمانان
وَنَبِّهْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ ۵۰۵/۵۱/۱۵
ضَيِّفِي: مهمانان من
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَخْزُون فِي ضَيْفِي
۳۸۹/۷۶/۱۱

ضَاقَ ← ضَاقَ بِهِمْ ذُرْعًا: تنگ دل شد
در کار ایشان ۴۸۰۷/۳۲/۲۹
۳۸۹/۷۵/۱۱

يَضِيقُ: تنگ می‌گردد ۵۰۹/۹۷/۱۵
ضَيْقُ: تنگی ۵۰۲۸/۱۲۷/۱۶
۷۵۳/۷۲/۶۱
ضَائِقُ: تنگ کننده ۳۷۹/۱۲/۱۱

ط

طَبَعَ: مهر نهاد ۳۳۶/۹۴/۹؛ ۱۵۴/۱۵۴/۴
نَطَعَ: مهر می‌نهم ۲۵۴/۹۹/۷
طَبَعَ: مهر نهادند ۳۳۵/۸۸/۹
طَبَّقَ: حال

لَتَرْكِبُنَ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ ۱۳۱۳/۱۷/۸۴
طَبَقًا: حال ۱۳۱۳/۱۷/۸۴
طَبَاقًا: توبر تو ۱۲۲۵/۳/۶۷
طَحَّاهَا: بگسترده آن را ۱۳۴۱/۶/۹۱
أَطْرَحُوهُ: بیفکنید او را ۴۰۴/۹/۱۲

أَصْلُ: گم تر ۱۷۹/۶۳/۵
أَصْلُ: گم راه تر ۲۶۶/۱۷۸/۷
تَضَلَّلَ: هلاکت

أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ
۱۳۸۴/۲/۱۰۵

مُضِلٌّ: گم کننده ۷۷۷/۱۷/۲۸
ضَلَالٌ: گمراهی ۱۰۴/۱۶۴/۳
ضَلَالَتِهِمْ: گم راهی ایشان ۷۵۴/۸۳/۲۷
ضَامِرٌ: اشتیری باریک میان
۶۶۷/۲۵/۲۲

أَضْمَمُ: فراهم آر ۶۱۹/۲۲/۲۰
أَضْمَمُ: واز آر
وَأَضْمَمَ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ: وواز
آر با خویشتن دل ترا از بیم ۷۷۹/۳۲/۲۸
صَنَكًا: تنگ ۶۳۰/۱۲۴/۲۰
ضَنِينٌ: بخیل ۱۳۰۲/۲۴/۸۱
يُضَاهِيُونَ: مانند گی می‌کنند ۳۲۶/۳۱/۹
أَضَاءَ: بتابد

يَكَادُ الْبَرَقُ يَخْطِفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ
لَهُمْ مَشْوَافِهِ ۴/۲۰/۲

أَضَاءَتْ: روشن کرد ۴/۱۷/۲
ضِيَاءٌ: روشنائی دهنده
هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا
۳۶۱/۵/۱۰

ضِيَاءٌ: روشنی ۶۴۶/۴۸/۲۱
ضِيَاءٌ: روشنائی ۷۸۴/۷۱/۲۸
ضَمِيرٌ ← لَا ضَمِيرَ: باک نیست
۷۳۰/۵۰/۲۶
ضَمِيرِي: کم و کاست ۱۱۲۴/۲۲/۵۳

بُطْعِمُ: بخوراند ۲۱۰/۱۴/۶	طَرَدْتَهُمْ: برانم ایشان را
أَسْتَظْعَمًا: طعام خواستند ۵۷۶/۷۷/۱۸	وَبَاقِيَوْمٍ مِّنْ يَّيْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتَهُمْ
إِطْعَامُ: خورش	افلا تذکرون، ۳۸۲/۳۰/۱۱
فَكَفَّارَتِهِ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ: پس کفارت	تَنْظُرُ لَا تَنْظُرُ: بمران ۲۱۵/۵۲/۶
آن خورش ده درویش بود ۱۸۳/۹۲/۵	بِطَارِدٍ: براننده
إِطْعَامُ: طعام داد ۱۱۷۲/۴/۵۸	و نیستم براننده آنها را که برویده اند
طَاعِمُ: خورنده ۲۳۰/۱۴۵/۶	[بخدای] ۳۸۲/۲۹/۱۱
طَعَامُ: طعام ۱۰/۶۱/۲	الظَّرْفُ ← قَاصِرَاتُ الظَّرْفِ:
طَعَامُ: خوردها ۹۲/۹۳/۳	خوابانیده چشمانی ۹۳۰/۴۷/۳۷
طَعَامُ: خورش ۱۶۸/۶/۵	۹۵۵/۵۰/۳۸
طَعَامِي: خورش او ۱۲۹۸/۲۴/۸۰	ظَرْفُ: چشم ۱۰۱۴/۴۲/۴۲
طَغَى: از اندازه در گذشته است	ظَرْفُكَ: چشم تو ۷۴۹/۴۱/۲۷
۶۱۹/۲۴/۲۰	ظَرْفًا: کناره‌ای ۹۷/۱۲۷/۳
طَغَى: از حد در گذشته است	اِظْرَافُ: کناره‌ها ۶۳۱/۱۳۰/۲۰
۶۲۱/۴۳/۲۰	الْقَارِقُ: آینده شب ۱۳۲۲/۲/۸۶
طَغَى: از حد درگذشت ۱۱۲۴/۱۷/۵۳	۱۳۲۲/۱/۸۶
طَغَوْا: از حد درگذشتند ۱۳۳۱/۱۱/۸۹	طَرِيقُ: راه ۱۵۵/۱۶۸/۴
يَطْغَى: از حد درگذرد ۶۲۱/۴۵/۲۰	يَطْرُقُكُمْ ← يَطْرُقُكُمْ الْمُثْلَى: براه
أَطْفَيْنُهُ ← مَا أَطْفَيْنُهُ: من بروی افزونی	بهترین شما ۶۲۳/۶۳/۲۰
نجستم ۱۱۰۶/۲۷/۵۰	طَرَبًا: ترو تاز ۵۱۳/۱۴/۱۶
طَاعُونَ ← بِلْ هُمْ قَوْمٌ طَاعُونَ: بیک	طَرَبًا: تاز ۹۰۷/۱۲/۳۵
ایشان گروهی اند از حد در گذشته	طَعِمْتُمْ: بخوردید ۸۵۶/۵۳/۳۳
۱۱۱۴/۵۳/۵۱	طَعِمُوا: خوردند ۱۸۴/۹۶/۵
أَطْفَى: از حد درگذرنده تر ۱۱۲۷/۵۳/۵۳	يَطْعَمُهُ: بخورد آن را، ۲۳۰/۱۴۵/۶
الطَّاعِيَةُ: باد سخت سخت در گذشته از	أَطْعَمُهُ: روزی دهد او را
حد	أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا
فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلَكُوا بِالطَّاغِيَةِ ۱۲۳۶/۵/۶۹	فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۹۱۸/۴۶/۳۶
يَطْغَوْهَا: بدان از حد درگذشتن ایشان	نُطْعِمُ: طعام دهیم ۹۱۸/۴۶/۳۶
۱۳۴۲/۱۱/۹۱	أَطْعِمُوا: بخورانید ۶۶۷/۲۶/۲۲

- طَغْيَانًا: از اندازه درگذشتنی ۱۷۹/۶۷/۵
 الطَّاعُوت: بت ۴۶/۲۵۷/۲
 الطَّاعُوت: دیوان
 وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤَهُمِ الطَّاعُوت ۴۶/۲۵۸/۲
 الطَّاعُوت: هرچه دون خدای پرستند
 وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاعُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى: و آن بندگان
 که پرهیزند از هرچه دون خدای پرستند
 که پرستیدندی آن را و بازگشتند با خدای
 بدل ایشان را بود بشارت ۹۷۱/۱۶/۳۹
 أَظْفَأَهَا: فرو نشانند آن را ۱۷۹/۶۷/۵
 يُظْفِئُوا: فرو نشانند ۳۲۶/۳۳/۹
 لِّلْمُطَفِّفِينَ: مرکم سنجندگان را ۱۳۰۷/۱/۸۳
 فَطَفِيقًا: درستاد ۹۵۳/۳۲/۳۸
 طَفِيقًا: درستادند ۶۳۰/۱۲۱/۲۰
 ۲۴۳/۲۱/۷
 الْيَافِل: کودکان
 أَوِ الْيَافِلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ
 النَّسَاءِ ۷۰۳/۳۱/۲۴
 طِفْلًا: کودک خرد ۶۶۴/۵/۲۲
 الْأَطْفَال: کودکان ۷۰۸/۵۹/۲۴
 يَطْلُبُ: می جوید آن را ۲۴۸/۵۳/۷
 طَلَبًا: جستن ۵۷۱/۴۱/۱۸
 الطَّالِب: جوینده ۶۷۴/۷۰/۲۲
 الْمَطْلُوب: آنچه او را می جویند
 ۶۷۴/۷۰/۲۲
 طَالُوت: طالوت ۴۳/۲۴۷/۲
- طَلَح: موزی
 فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ وَطَلَحٍ مَّنْضُودٍ: در
 کنارهایی باشند خار باز کرده و موزی
 برهم نشانده ۱۱۵۹/۳۰/۵۶
 طَلَعَتْ: برآید
 وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ
 ۵۶۷/۱۷/۱۸
 تَطْلُعُ: برتافت
 حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجدها تَطْلُع
 علی قوم ۵۷۷/۹۱/۱۸
 أَطْلَعُ: ای دیده و رگشته است
 أَطْلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا
 ۶۰۵/۷۸/۱۹
 أَطْلَعُ: دیده و رشم ۷۸۰/۳۸/۲۸
 تَطْلُعُ — وَلَا تَزَالُ تَطْلُعُ: و همواره
 دیده و رمی کردی ۱۷۰/۱۴/۵
 تَطْلُعُ: برآید
 نَارَ اللَّهِ الْمَوْقِدَةِ الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْنِیَّةِ
 ۱۳۸۲/۷/۱۰۴
 طُلُوعُ: برآمدن — طُلُوعُ الشَّمْسِ:
 برآمدن آفتاب ۶۳۱/۱۳۰/۲۰
 مَطْلَعُ: برآمدن
 مَطْلَعُ الْفَجْرِ: برآمدن صبح ۱۳۶۴/۵/۹۷
 طَلَعُ: کاردوشی
 وَالتَّخْلَ بَا سَقَاتٍ لَهَا طَلَعُ نَفْسٍ: و
 برویاندیم خرما بنانی دراز مرآن را [باری
 و] کاردوشی برهم نشانده ۱۱۰۵/۱۰/۵۰
 طَلَعَهَا: کاردوی آن ۲۲۳/۹۹/۶
 طَلَعَهَا: کاردوی آن [یعنی میوه آن]

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ: و اگر
خواستی ما بمحودی چشمهای ایشان را
۹۲۰/۶۵/۳۶

طَمَسْنَا ← فَطَمَسْنَا: بمحودیم
۱۱۴۶/۳۷/۵۴

نَظْمِسُ: بمحائیم ۱۳۵/۴۶/۴
أَظْلِمِسُ: بمحای

رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ: ای بارخدای
بمحای برخواسته‌های ایشان
۳۷۳/۸۸/۱۰

طُمِسَتْ: ناپدید کنند

فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ ۱۲۸۳/۸/۷۷

أَظْمَعُ: اومید می‌دارم ۷۳۲/۸۲/۲۶

أَفَتَظْمَعُونَ: یا می‌بوسید ۱۳/۷۵/۲

نَظْمَعُ: طمع می‌داریم ۱۸۲/۸۷/۵

نَظْمَعُ: اومید می‌داریم ۷۳۰/۵۱/۲۶

يَظْمَعُ: طمع کند ۸۵۲/۳۲/۳۳

طَمَعًا: اومید ۲۴۸/۵۵/۷

الْقَامَةُ ← الْقَامَةُ الْكُبْرَى: آن هول

کوبنده روزمهرین ۱۲۹۴/۳۳/۷۹

أَظْمَأْنُ: آرام گیرد

فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ أَظْمَأْنُ بِهِ ۶۶۵/۱۱/۲۲

اطْمَأْنَنْتُمْ: آرام گیرد

فَإِذَا إِظْمَأْنُتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ

۱۴۵/۱۰۲/۴

اطْمَأْنُوا: دل آرام شوند

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ

الدُّنْيَا وَاطْمَأْنَوْا بِهَا ۳۶۱/۷/۱۰

تَظْمِنُ: آرمیده گردد ۹۷/۱۲۶/۳

مُظْمِنٌ: آرمیده ۵۲۶/۱۰۶/۱۶

و زروع و نخل طلعه‌ها هضم: و کشته‌ها و
خرما بنانی که کاردوی آن [یعنی میوه
آن] برهم نشسته ۷۳۶/۱۴۷/۲۶

طَلَعَهَا: بار آن ۹۳۱/۶۴/۳۷

طَلَقْتُمْ: طلاق دهید

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنِ أَجَلَهُنَّ

فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ ۴۰/۲۳۰/۲

طَلَقْتُمْ: دست باز دارید

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ

تَمْسُوهُنَّ ۴۱/۲۳۶/۲

طَلَقْتُمُوهُنَّ: طلاق دهید ایشان را

وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ

فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنَصَفْ مَا فَرَضْتُمْ

۴۲/۲۳۷/۲

فَطَلِقُوهُنَّ: طلاق دهید ایشان را

۱۲۱۶/۱/۶۵

أَنْطَلَقَ: برفتند ۹۴۹/۵/۳۸

فَأَنْطَلَقَا: برفتند ۵۷۵/۷۱/۱۸

يَنْطَلِقُ ← وَلَا يَنْطَلِقُ: بنرود و گشاده

نشد ۷۲۷/۱۲/۲۶

أَنْطَلِقُوا: بروید ۱۲۸۵/۲۹/۷۷

الطَّلَاقُ: جدائی ۳۹/۲۲۶/۲

الطَّلَاقُ: پای گشاده کردن ۳۹/۲۲۸/۲

الْمُطَلَّقَاتُ: زنان پای گشاده ۳۹/۲۲۷/۲

الْمُطَلَّقَاتُ: زنان طلاق داده ۴۲/۲۴۱/۲

ظَلَّ: باران نرم ۴۸/۲۶۶/۲

يَظْمِنُهُنَّ ← لَمْ يَظْمِنَهُنَّ: بدیشان

نرسیده بود ۱۱۵۳/۵۴/۵۵

طَمَسْنَا ← لَطَمَسْنَا: بمحودی

وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ۵۳/۲۸۶/۲	مُظْمَنَةٌ: آرمیده ۵۲۶/۱۱۲/۱۶
تُطِيعُ: فرمان بری ۲۲۶/۱۱۶/۶	مُظْمَنَةٌ: آرام گرفته ۱۳۳۳/۲۷/۸۹
تُطِيعُهُ — لَا تُطِيعُهُ: فرمان نبی را	يُظْهِرُنَ: پاک شوند ۳۸/۲۲۱/۲
۱۳۵۸/۱۹/۹۶	ظَهَرَ: پاک گردانید ترا ۸۴/۴۲/۳
أَطِيعُوا: فرمان برید ۹۸/۱۳۲/۳	يُظْهِرُ: پاک کند ۱۷۵/۴۴/۵
۸۳/۳۲/۳	ظَهَرَ: پاک دار ۶۶۷/۲۴/۲۲
أَطِيعُونِ: فرمان من فرا برید	يَنْظُرُوا: پاکیزگی کنند ۳۳۹/۱۰۹/۹
۷۳۴/۱۰۹/۲۶	ظُهُورًا: پاک ۷۲۲/۴۸/۲۵
أَطِيعُونِ: فرمان برید مرا ۷۳۵/۱۲۵/۲۶	أَظْهَرَ: پاکیزه تر ۴۰/۲۳۱/۲
يُطَاعُ — لِيُطَاعَ: تا فرمان برند او را	مُظْهَرَةٌ: پاک آفریده
۱۳۸/۶۳/۴	ولهم فيها أزواج مطهرة وهم فيها خالدون
تَطَوَّعَ — مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا: هر که بخوش	۵/۲۵/۲
منشی نیکی کند	المُظْهَرُونَ: پاکان ۱۱۶۲/۸۰/۵۶
وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ	المُظْهَرِينَ: پاک‌کنندگان
۲۶/۱۵۸/۲	۳۳۹/۱۰۹/۹
استطاع: تواند و بیابد	الظُّود: کوه
وَاللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَكِيمٌ غَبِيبٌ	فكان كل فرق كالطود العظيم، بيود هر
۹۳/۹۷/۳	پاره ای چون کوه بزرگ ۷۳۱/۶۳/۲۶
استطعتم: توانید	الظُّور: کوه ۱۳۵۵/۲/۹۵؛ ۱۱/۶۳/۲
وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ	أَطْوَارًا: حال از پس حال
۳۰۰/۶۲/۸	وقد خلقكم أطواراً: و بدرستی که بیافریده
تَسْتَطِيعُوا — لَنْ تَسْتَطِيعُوا: هرگز نتوانید	است شما را حال از پس حال
۱۴۹/۱۲۸/۴	۱۲۴۸/۱۴/۷۱
طَوْعًا: بخوش منشی ۹۱/۸۳/۳	فَطَوَّعَتْ: خوش کرد ۱۷۳/۳۳/۵
۳۳۰/۵۴/۹	أَطَاعَ: فرمان برده بود ۱۴۱/۷۹/۴
طَاعَةٌ: فرمان برداری ۷۰۷/۵۳/۲۴	أَطَعْتُمْ: فرمان برید
مُطَاعَ: فرمان برده ۱۳۰۲/۲۱/۸۱	وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ انْكُمْ إِذَا
المُطَوِّعِينَ: خوش منشان ۳۳۴/۸۰/۹	لخائبرون ۶۸۸/۳۴/۲۳
	أَطَعْنَا: فرمان برداریم

طَوَّى: بران رفته	طَافَ: بگردید ۱۲۳۱/۱۹/۶۸
إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى	يَطْوُفُ: می‌گردد ۱۱۱۹/۲۳/۵۲
۱۲۹۳/۱۶/۷۹	يُطَافُ: می‌گردانند ۹۲۹/۳۴/۳۷
مَطْوِيَّاتٍ: درنور دیده	يَطْوُفُ: بگردد
وَالسَّمَوَاتِ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ ۹۷۹/۶۴/۳۹	فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطْوُفَ بِهِمَا ۲۶/۱۵۸/۲
طَابَ: خوش آید	طَائِفٌ: آینده‌ای
فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثِلَتٍ وَرِبَاعٍ ۴/۱۲۵/۳	إِذَا مَسَّهُمُ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا ۲۶۹/۲۰۰/۷
طَوْبَى: خنک ۴۸۰/۱۳/۱۳	طَائِفٌ: گردنده‌ای ۱۲۳۱/۱۹/۶۸
الْقَلْبِ: پاک ۱۲۵/۲/۴؛ ۱۰۶/۱۷۹/۳	طَائِفَةٌ: گروهی ۸۹/۷۲/۳؛ ۸۸/۶۹/۳
طَيِّبَةً: پاک ۸۴/۳۸/۳	طَوَافُونَ: گردندگان ۷۰۸/۵۴/۲۴
طَيِّبَاتٍ: پاک‌ها ۲۸/۱۷۲/۲	الطَّوْفَانِ: آب مهیب ۲۵۸/۱۳۲/۷
يَطْيَرُ: پیرد ۲۱۳/۳۸/۶	۸۰۴/۱۳/۲۹
تَطْيَرْنَا: فال بد گرفتیم ۹۱۵/۱۷/۳۶	سَبَّطَوْكُنَّ: زودا که طوقی گردانند در
أَطْيَرْنَا: فال بد گرفتیم ۷۵۰/۴۹/۲۷	گردن ایشان ۱۰۶/۱۸۰/۳
يَطْيَرُوا: اختر و فال بد گرفتندی	طَاقَةٌ: توانائی ۴۴/۲۴۹/۲
وَإِنْ تَصْبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَطْيَرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ: واگر بدیشان رسدی بدیی [یعنی محنتی] اختر و فال بد گرفتندی بموسی و بدانکه با او بودند ۲۵۷/۱۳۰/۷	طَالَ: دراز آمد ۶۲۶/۸۶/۲۰
الْقَطِيرُ: مرغ ۴۷/۲۶۱/۲	تَطَاوَلَ: دراز آمد ۷۸۱/۴۵/۲۸
الْقَطِيرُ: پرنده ۸۵/۴۹/۳	الطَّوْلُ: وی نیازی — أُولُوا الطَّوْلُ: خداوندان وی نیازی ۳۳۵/۸۷/۹
طَيْرًا: مرغی ۸۵/۴۹/۳	الْقَوْلُ: فضل ۹۸۳/۲/۴۰
طَائِرُكُمْ: اختر بد شما	طَوَلًا: فراخ دستی ۱۳۱/۲۵/۴
قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ: گفت اختر بد شما	طَوَلًا: بدرازی ۵۳۴/۳۷/۱۷
بَنَزَ خِدَاسُ ۷۵۰/۴۹/۲۷	طَوِيلًا: دراز ۱۲۵۹/۶/۷۳
طَائِرُكُمْ: فال بد شما	نَطْوَى: درنوردیم ۶۵۲/۱۰۴/۲۱
قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ: گفتند [رسولان] فال بد شما با شماست ۹۱۵/۱۸/۳۶	طَيَّ: درنوشتن ۶۵۲/۱۰۴/۲۱
	طَوًى: سپرده
	انک بالواد المقدس طَوًى ۶۱۸/۱۲/۲۰

ظَلَمَ: ستم کرده است ۵۷۷/۸۸/۱۸	ظَائِرَةٌ: بخت نیک و بد او
ظَلَمْتُ: بیداد کردم ۷۵۰/۴۶/۲۷	وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنْقِهِ: و هر
ظَلَمُوا: ستم کردند ۱۰/۵۹/۲	مردمی را لازم کردیم ما بخت نیک و بد
يَظْلِمُونَ ← كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ:	او در گردن او ۵۳۲/۱۳/۱۷
برتنهای ایشان ستم می کردند ۱۰/۵۷/۲	ظَائِرُهُم: اختربد ایشان
ظَلَمُوا: بریشان ستم کردند ۵۱۷/۴۱/۱۶	آلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ ۲۵۷/۱۳۰/۷
تُظْلَمُ ← لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ: بیداد نکنند بر	مُسْتَظِيرًا: فراز رسنده ۱۲۷۳/۷/۷۶
هیچ تنی ۶۴۵/۴۷/۲۱	الظَّالِمِينَ: گُل ۸۵/۴۹/۳؛ ۱۸۸/۱۱۳/۵
ظَلَمَ: بیداد ۱۵۴/۱۵۹/۴	۱۱۱۲/۳۳/۵۱
ظَلَمَ: ستم ۲۲۰/۸۲/۶	ظِيْنًا: گلی ۵۳۸/۶۱/۱۷
ظَلَمَ: ویداد ۲۲۸/۱۳۱/۶	
۳۹۴/۱۱۵/۱۱	ظ
ظَالِمٌ: بیدادگر ۱۴۰/۷۴/۴	ظَغْنِكُمْ: سفر شما ۵۲۲/۸۰/۱۶
ظَالِمُونَ: ستمکاران ۹/۵۱/۲	أَظْفَرَكُم: دست داد شما را
ظَالِمُونَ: ویداد گران ۱۶/۹۲/۲	۱۰۶۹/۲۴/۴۸
ظَالِمِينَ: ستمکاران ۷/۳۵/۲	ظُفْرٍ ← كُلِّ ذِي ظُفْرٍ: هر خداوند
ظَالِمِينَ: ویداد گران ۱۶/۹۵/۲	ناخنی ۲۳۱/۱۴۶/۶
ظَلُومٌ: بیدادگر ۴۹۱/۳۳/۱۴	ظَلَّ: روز گذارد ۵۱۹/۵۸/۱۶
ظَلُومًا: بیدادگر ۸۵۹/۷۲/۳۳	ظَلَّتْ: گردند
ظَلَامٌ: ستمکار ۱۰۷/۱۸۲/۳	فَظَلَّتْ أَغْنَاهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ۷۲۶/۳/۲۶
ظَلَامٌ: ستم کار ۲۹۹/۵۳/۸	فَظَلْتُمْ: تا روز گذاشتید ۱۱۶۱/۶۶/۵۶
أَظْلَمَ: تاریک شود	وَوَظَلَّلْنَا: وسایه وان کردیم ۱۰/۵۷/۲
وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا ۴/۲۰/۲	الظِّلَّ: سایه ۷۲۱/۴۵/۲۵
مُظْلِمًا: تاریک ۳۶۵/۲۷/۱۰	۹۰۸/۲۱/۳۵
ظُلُمَاتٌ: تاریکیها ۴/۱۷/۲	ظلال: سایها ۹۱۹/۵۵/۳۶
۱۲۱۸/۱۱/۶۵	ظُلَّةٌ: سایه وانی ۲۶۵/۱۷۰/۷
تَظْمَرُوا ← لَا تَظْمَرُوا: تشنه نشوی	ظُلُل: سایه ها ۳۵/۲۱۰/۲
۶۲۹/۱۱۹/۲۰	ظَلِيلٌ: سایه دار ۱۲۸۵/۳۱/۷۷
ظَمًا: تشنگی ۳۴۱/۱۲۱/۹	ظَلَمَ: ویداد کرد ۴۰/۲۳۰/۲

يُظْهِرُونَ: می شوند
وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يُظْهِرُونَ
ونردبانهایی که برآنجا می شوند
۱۰۲۰/۳۲/۴۳
ظَاهِرُوا: هام پستی کردند ۱۱۹۴/۹/۶۰
ظَاهِرُوهُمْ: ایشان را هام پست شد
وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
مَنْ صِيَاصِيهِمْ: وفرو آورد آنها را که
ایشان را هام پست شد از اهل نامه از
حصارهای ایشان ۸۵۱/۲۶/۳۳
تُظَاهِرُونَ: ظاهر می کنید ۸۴۷/۴/۳۳
يُظَاهِرُوا ۱ لَمْ يُظَاهِرُوا: هام پست
نگشتند ۳۲۱/۵/۹
يُظَاهِرُونَ: ظاهر کنند ۱۱۷۲/۲۳/۵۸
أُظْهِرَ: آشکارا کرد آن را ۱۲۲۰/۳/۶۶
لِيُظْهِرَ: تا آشکارا کند این را ۳۲۶/۳۴/۹
تُظَاهِرَا: هام پستی کردید ۱۲۲۰/۴/۶۶
تُظَاهِرُونَ: هام پست می باشید ۱۵/۸۵/۲
ظَهَرَكَ: پست ترا ۱۳۴۹/۳/۹۴
ظَهَرَهَا: پست آن ۹۱۲/۴۵/۳۵
ظُهُورُكُمْ: پشتهای شما ۲۲۲/۹۴/۶
ظَاهِرًا: آشکارا ۵۶۹/۲۲/۱۸
ظَاهِرًا: آرایش و نمایش
يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ
الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ: ایشان آرایش و نمایش
می دانند از زندگانی نزدیک ترین و ایشان
از سرای بازپسین بی آگاهان اند
۸۱۶/۶/۳۰

ظَمَان: مرد تشنه ۷۰۵/۳۹/۲۴
ظَنٌّ: پندارند
وَ ظَنُّ أَهْلِهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا
۳۶۴/۲۴/۱۰
ظَنٌّ: پنداشت ۴۰۸/۴۲/۱۲
۶۵۰/۸۷/۲۱
ظَنَنْتُ: بی گمان بودم
إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ: من [دردار
دنیا] بی گمان بودم که وازرسنده ام
حساب خویش را ۱۲۳۷/۱۹/۶۹
ظَنُوا: بی گمان شدند ۲۶۵/۱۷۰/۷
تَظُنُّونَ: پندارید ۵۳۶/۵۲/۱۷
يَظُنُّونَ: بی گمانند ۸/۴۶/۲
يَظُنُّونَ: گمان می بردند
يَظُنُّونَ بِاللهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ
۱۰۲/۱۵۴/۳
الظَّن: گمان ۱۰۲/۱۵۴/۳
ظَنُّكُمْ: گمان شما ۹۳۲/۸۶/۳۷
الظُّنُونَا: گمانها ۸۴۸/۱۰/۳۳
الظَّانِّينَ: اندیشه کنندگان ۱۰۶۵/۶/۴۸
ظَهَرَ: آشکارا بود ۲۳۲/۱۵۱/۶
۲۴۴/۳۲/۷
يُظْهِرُوا: دست یابند ۳۲۲/۹/۹
يُظْهِرُوا: دست یابند ۵۶۸/۲۰/۱۸
يُظْهِرُوا ۱ لَمْ يُظْهِرُوا: دیده ور نگشته
باشند
أَوِ الْغُفْلَ الَّذِينَ لَمْ يُظْهِرُوا عَلَى عَوْرَاتِ
النِّسَاءِ ۷۰۳/۳۱/۲۴

عابد: پرستنده ۱۳۹۷/۴/۱۰۹

عابدون: پرستندگان ۲/۱۳۸/۲۳

عِبَادَتِہ: پرستش او ۱۵۶/۱۷۱/۴

عِبَادَتِي: طاعت من ۹۹۲/۵۹/۴۰

اگر شما خواب گزاری می‌کنید

ع
يَغْبُوا: خواهد کرد

فَاعْتَبِرُوا: عبرت گیرید ۱۱۷۹/۲/۵۹

عِبْرَة: اندازه گرفتن ۴۱۸/۱۱۱/۱۲،

٨٠ / ١٣ / ٣

عَبَسَ: روی ترش کرد ۱۲۶۴/۲۲/۷۴؛

129V/1/A.

عَبُوساً: سَهْمِگِينَ ۱۲۷۳/۱۰/۷۶

عَبْقَرِيَّ — عَبْقَرِيَّ حَسَّان: بساطهای

گران مایه ونیکو ۱۱۵۵/۷۴/۵۵

سَتَغْتَبُوا: بازگشتن خواهند و آشتی

1000/22/81

سَتَعْتَبُونْ:

لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ: و نه از ایشان آستی

خواهند ۵۲۳/۸۴/۱۶

لُمُغْتَبِينَ: بازگردانیدگان باآستی

۱۰۰۰/۲۲/۴۰

عَنْدَت: بساخت ۴۰۷/۳۱/۱۲

عَنْدَنَا: ساخته ایم ۴/۱۸/۱۳۹۹؛

134/37/5

فَتِيْدُ: حاضر ١١٠٦/١٨/٥٠؛

11.7/23/05

لَعَتِيقُ : بزرگوار

لِيُطَوِّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ: و طواف کنند بگرد

فَتَرِيَهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا

۱۱۶۸/۱۹/۵۷

أَعْجَبْتُمْ: خوش آید شما را
وَلَا مُمْئِنَةٌ لَهُ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبْتُمْكُمْ

۳۷/۲۲۰/۲

يُفْجِرُكُمْ: خوش آید و بشگفت آرد (ترا)

۳۴/۲۰۴/۲

عَجَبٌ: سخت عجب ۹۴۹/۴/۳۸

عَجَبٌ: شگفت ۴۷۶/۵/۱۳

عَجِبَ: شگفت ۳۸۸/۷۱/۱۱

أَعْجَزْتُ: ای سست ماندم ۱۷۳/۳۴/۵

يُفْجِرُهُ: درماناند او را ۹۱۱/۴۴/۳۵

يُفْجِرُونَ: سست نیاوند

۳۰۰/۶۱/۸

عَجُوزٌ: پیرزن ۳۸۸/۷۱/۱۱

مُعَاجِزِينَ: عاجز یابوندگان ۸۹۰/۳۹/۳۴

مُعْجِزِينَ: سست یابوندگان ۲۲۸/۱۳۴/۶

عَجَافٌ: لاغر ۴۴۰۸/۴۳/۱۲

۴۰۹/۴۶/۱۲

عَجَلْتُ: بشتاویدم ۶۲۵/۸۴/۲۰

عَجَلٌ: بشتابانیدی

لَوْ يَأْخُذْهُمْ بِمَا كَسَبُوا الْعَجَلَ لَهُمُ الْعَذَابُ

۵۷۴/۵۸/۱۸

عَجَلٌ: بشتاوان ۹۵۱/۱۵/۳۸

تَسْتَعْجِلُونَ: شما بشتاب فرامی خواهید

۲۱۶/۵۸/۶؛ ۲۱۶/۵۷/۶

يَسْتَعْجِلُونَكَ: می شتاب کنند بر تو

۴۷۶/۷/۱۳

الْعَاجِلَةُ: جهان شتافته ۵۳۲/۱۸/۱۷

الْعَاجِلَةُ: شتافته ۱۲۶۹/۲۰/۷۵

آن خانه بزرگوار ۶۶۸/۲۷/۲۲

الْعَيْنُ: دیرینه ۶۶۸/۳۰/۲۲

فَأَغْتِيلُوهُ: بخواری بکشید او را

۱۰۳۳/۴۵/۴۴

عُتِلَ: سخت دلی ۱۲۳۱/۱۳/۶۸

عَتَتْ: از حد درگذشتند ۱۲۱۸/۸/۶۵

عَتَوْا: درگذشتند ۶۲۴/۱۱۵/۷

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ.

۲۵۱/۷۶/۷

عُتُوْ: از حد درگذشتن ۱۲۲۷/۲۱/۶۷

عُتُوْ: اندازه درگذشتن

لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِيْ أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا

۷۱۹/۲۱/۲۵

عَيْتًا: بخشکی ۵۹۸/۷/۱۹

عَايَةً: درگذشته از حد ۱۲۳۶/۵/۶۹

غَيْرٌ: دیده و رگدیده و پدید آید

فَإِنْ غَيْرَ عَلَىٰ أَنْهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَجَ

يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا ۱۸۷/۱۱۰/۵

أَعْتَرْنَا: دیده و رگدیدم ۵۶۸/۲۱/۱۸

تَعَنُّوا: لا تَعَنُّوا: تباهی مکنید

۳۹۰/۸۳/۱۱

تَعَنُّوا: لا تَعَنُّوا: مروید ۲۵۱/۷۳/۷

عَجَبُوا: شگفتی کردند ۹۴۹/۳/۳۸

أَتَفْجِبِينَ: می شگفتی نمائی

۳۸۸/۷۲/۱۱

أَعْجَبَ: خوش آید

إِغْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ

وَنَفَاخَرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ

كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ

عَدْل: تن فدائی ۹/۴۸/۲	عَجَل: شتاب زدگی ۶۴۴/۳۷/۲۱
عَدْل: برابری ۲۱/۱۲۳/۲	عَجُولًا: نهمارشتاب زده ۵۳۱/۱۱/۱۷
عَدْلًا: داد ۲۲۵/۱۱۵/۶	العَجَل: گوساله ۹/۵۴/۲؛ ۹/۵۱/۲
عَدْن: بایستگی ۳۳۳/۷۳/۹	أَعَجَى: پارسی ۵۲۵/۱۰۳/۱۶
عَدْن: بایستگی ۴۷۹/۲۵/۱۳	أَعَجَمِي: عجمی ۱۰۰۳/۴۲/۴۱
۵۱۵/۳۱/۱۶	الْأَعْجَمِيْنَ: بدزبانان ۷۳۹/۱۹۷/۲۶
تَعْدُ ← لَا تَعْدُ: بمرگردان	عَدَّهْم: بشمرده ایشان را ۶۰۷/۹۴/۱۹
وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ ۵۶۹/۲۸/۱۸	تَعْدُوا: بشمرید ۴۹۱/۳۳/۱۴
عَادَيْتُمْ ← مِنْهُمْ: دشمنی دارید شما	عَدَّدَهُ: برهم می‌شمرد آن را
بازیشان ۱۱۹۳/۷/۶۰	۱۳۸۲/۲۰/۱۰۴
أَعْتَدِي: از اندازه درگذرد	أَعْدَ: ساخته است ۳۳۵/۹۰/۹
فَمَنْ أَعْتَدِيْ تَعْدُ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابُ أَلِيمٍ	۱۴۳/۹۲/۴
۳۰/۱۷۸/۲	أَعِدْتُ: ساخته اند ۵/۲۴/۲
يَعْتَدُونَ ← كَانُوا يَفْعَلُونَ: بودند از حد	الْعَادِيْنَ: شمارگیرندگان ۶۹۶/۱۱۳/۲۳
درگذرندگان ۱۱/۶۱/۲	عَدَّد: شمار ۵۳۱/۱۲/۱۷؛ ۳۶۱/۵/۱۰
عِدُوا: از اندازه درگذشتی ۲۲۴/۱۰۸/۶	عِدَّة: شماری ۳۱/۱۸۶/۲
عَاد: از حد درگذرنده ۲۹/۱۷۳/۲	عِدَّة: عدت ۱۲۱۶/۱/۶۵
الْعَادِيَات: دوندگان و نفس زنندگان	عِدَّتِهِمْ: شمار ایشان ۵۶۹/۲۲/۱۸
۱۳۷۴/۱/۱۰۰	عِدَّتِيْن ← لَعِدَّتِيْن: در حال طهرایشان
مُعْتَدِي: از حد درگذرنده ۱۱۰۶/۲۵/۵۰	۱۲۱۶/۴/۶۵
المُعْتَدِيْنَ: از حد درگذرندگان	عُدَّة: سازی ۳۲۹/۴۷/۹
۳۲/۱۹۰/۲	مَعْدُوْد: شمرده ۳۹۲/۱۰۲/۱۱
عَدُو: دشمن ۱۷/۹۸/۲؛ ۷/۳۶/۲	عَدَسَهَا: دانچه آن ۱۱/۶۱/۲
عَدُوِي: دشمن مرا ۱۱۹۲/۱/۶۰	فَعَدَلَكَ: وراست اندام آفرید ترا
الْعَدَوَات: دشمنی آشکارا ۱۷۹/۶۷/۵	۱۳۰۴/۷/۸۱
۱۷۰/۱۵/۵	لَا عِدْلَ: تاداد کنم ۱۰۰۹/۱۳/۴۲
الْعُدُوَان: از اندازه درگذشتن	تَعْدِلُوا ← لَا تَعْدِلُوا: داد نگاه نزنید
۵/۸۵/۲؛ ۳۲/۱۹۳/۲	داشت ۱۲۵/۳/۴
عُدُوَانًا: از حد درگذشتی ۱۳۲/۳۰/۴	يَعْدِلُونَ: برابر می‌دارند ۲۰۸/۱/۶
بِالْعُدُوَةِ: بکناره رودکده ۲۹۷/۴۳/۸	اغْدِلُوا: داد کنید ۱۶۹/۹/۵

الأَعْرَابُ: بیابانیان ۳۳۶/۹۱/۹

۳۳۷/۹۸/۹

الأَعْرَابُ: بیابانیان ۳۳۷/۱۰۰/۹

۳۳۷/۹۹/۹

تَعْرُجُ: برمی شوند ۱۲۴۲/۴/۷۰

يَعْرُجُونَ — فظلوا فيه يَعْرُجُونَ: [همه]

روز بر آسمان می شوند ۵۰۳/۱۴/۱۵

الأَعْرَجُ: لنگ ۱۰۶۸/۱۷/۴۸

۷۰۹/۶۱/۲۴

مَعَارِجُ: نردبانه‌ها ۱۰۲۰/۳۲/۳۳

مَعَارِجُ — ذِي الْمَعَارِجِ: خداوند بر شدن

جای ۱۲۴۲/۳/۷۰

كَالْعُرْجُونِ: چون بُنِ خوشه خرما

۹۱۷/۳۸/۳۶

مَعْرَّةٌ: دیتی ۱۰۶۹/۲۵/۴۸

يَعْرِشُونَ — وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ: و آنچه

بودند که می برآوردند ۲۵۸/۱۳۶/۷

الْعَرْشُ: عرش ۲۴۴۸/۵۳/۷

۳۴۳/۱۳۰/۹

عُرُوشُهُا: کازهای آن ۶۷۰/۴۲/۲۲

۴۷/۲۶۰/۲

عُرُوشُهُا: کازهای آن و چفته های آن

۵۷۱/۴۲/۱۸

مَعْرُوشَاتٍ — غَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ: چفته

نابسته ۲۲۹/۱۴۱/۶

عَرَضْنَا: پیش آریم ۵۷۸/۱۰۱/۱۸

وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرَضًا

عَرَضْنَا: عرضه کردیم ما ۸۵۹/۷۲/۳۳

عَرَضَهُمْ: عرضه کرد آن چیزها را

عَذَّبَ: عذاب کرد ۳۲۵/۲۷/۹

عَذَّبْنَاهَا: عذاب کردیم ایشان را

۱۲۱۸/۸/۶۵

تُعَذِّبُهُمْ: عذاب کنی ایشان را

۱۸۹/۱۲۱/۵

سَيُعَذِّبُهُمْ: زودا که ما عذاب کنیم ایشان

را ۳۳۸/۱۰۲/۹

العَذَابُ: عذاب ۳/۱۰/۲؛ ۳/۷/۲

العَذَابُ: عقوبت ۲۷/۱۶۵/۲

بِعَذَابِكُمْ: بعذاب شما ۱۵۲/۱۴۶/۴

مُعَذِّبُهُمْ: عذاب کننده ایشان

۲۶۳/۱۶۳/۷

مُعَذِّبَيْنِ: عذاب کنندگان ۵۳۲/۱۵/۱۷

مُعَذِّبَيْنِ: عذاب کردگان ۷۳۵/۱۳۷/۲۶

عَذْبٌ: خوش ۷۲۲/۵۳/۲۵

۹۰۷/۱۲/۳۵

تَعْتَذِرُوا — لَا تَعْتَذِرُوا: عذر میارید

۴۳۲/۶۷/۹

عُذْرًا: عذر تمام ۵۷۶/۷۶/۱۸

عُذْرًا: عذر نمودنی ۱۲۸۳/۶/۷۷

المُعَذِّرُونَ: عذرآرندگان ۳۳۶/۹۱/۹

مَعْدِرَةٌ: عذر ۲۶۳/۱۶۳/۷

مَعْدِرَتُهُمْ: عذر ایشان ۸۲۳/۵۶/۳۰

مَعَاذِرُهُ: عذرهای او را ۱۲۶۹/۱۵/۷۵

عُرْبًا: شوی دوستانی

عُرْبًا اَثْرَابًا: شوی دوستانی هم زادانی

۱۱۵۹/۳۷/۵۶

عَرَبِيٌّ: تازی ۵۲۵/۱۰۳/۱۶

۷۳۹/۱۹۴/۲۶

۱۱۰۱/۱۳/۴۹	۶/۳۱/۲
اعْتَرَفُوا: اقرار دادند ۳۳۸/۱۰۳/۹	عَرَضَ: عرضه کردند ۹۵۳/۳۰/۳۸
العُرْف: نیکوی ۲۶۹/۱۹۸/۷	يُعْرَضُونَ: بگذرانندشان ۳۸۱/۱۸/۱۱
عُرْفًا: پیاپی	عَرَضْتُمْ: بنمائید
والمرسلات عُرْفًا: سوگند بدان فرستادگان	ولا جناح عليكم فيما عَرَضْتُمْ به من خطبة
پیاپی ۱۲۸۳/۱/۷۷	التساء ۴۱/۲۳۴/۲
المَعْرُوف: نیکوی ۳۰/۱۷۸/۲	أَعْرَضَ: روی درگرداند ۵۴۱/۸۳/۱۷
۳۰/۱۸۰/۲	أَعْرَضَ: روی بگردان ۱۳۸/۶۲/۴
مَعْرُوفَةٌ: نیکو ۷۰۷/۵۳/۲	كَعَرَضَ: چون پهنای ۱۱۶۸/۲۰/۵۷
الأَعْرَاف: بالاها	عَرَضُهَا: پهنای آن ۱۱۶۸/۲۰/۵۷
وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَغْرِفُونَ كُلًّا	إِعْرَاضُهُمْ: روی بگردانیدن ایشان
بِسِيْمَاهُمْ ۲۴۷/۴۵/۷	۲۱۳/۳۵/۶
وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَغْرِفُونَهُمْ	مُعْرِضُونَ ← وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ: و شما
بِسِيْمَاهُمْ ۲۴۷/۴۷/۷	روی بگردانیده اید ۱۴/۸۳/۲
عَرَفَات: عرفات ۳۳/۱۹۸/۲	مُعْرِضُونَ: روی بگردانندگان ۸۱/۲۳/۳
العزم: وادی ۸۸۷/۱۷/۳۴	عَرَضًا: کالا ۳۲۸/۴۳/۹
أَعْرَاكَ: بتورسانیده است ۳۸۶/۵۴/۱۱	عَارِضٌ: میغ ۱۰۴۷/۲۳/۴۶
بِالْمُرْوَةِ: بگوشه ۴۶/۲۵۷/۲	عَارِضًا: میغ ۱۰۴۷/۲۳/۴۶
بِالْمُرْوَةِ: در گوشه ۸۳۵/۲۱/۳۱	عَرَضَةٌ: بهانه ای ۳۸/۲۲۳/۲
تَغْرَى ← لَا تَغْرَى: برهنه نشوی	فَعَرَفَهُمْ: بشناخت ایشان را ۴۱۰/۵۸/۱۲
۶۲۹/۱۱۸/۲۰	تَغْرَفَ: بشناسی ۶۷۴/۶۹/۲۲
العراء: دشت ۹۳/۱۴۴/۳۷	يَغْرِفُونَ: می شناسند ۲۵/۱۴۶/۲
العراء: صحرای خالی ۱۲۳۴/۴۹/۶۸	يَغْرِفُونَهُ: می شناسند او را ۲۵/۱۴۶/۲
يَغْرُبُ ← مَا يَغْرُبُ: بنه شود ^۱	يُغْرَفُ: بشناسند
وَمَا يَغْرُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي	يُغْرَفُ المجرمون بسیماهم ۱۱۵۲/۴۰/۵۵
الارض ولا في السماء: وبنه شود از [علم]	عَرَفَ: پدید کرد ۱۲۲۰/۳/۶۶
خدای تو مثقال [سپندان] دانه ای نه در	لِتَعَارَفُوا: تا یک دیگر را باز شناسید

(۱) به جای «دورنشود» در ترجمه «مایعرب» آمده است. (مصححان)

الأمور ۸۳۴/۱۶/۳۱	زمین و نه در آسمان ۳۶۹/۶۱/۱۰
عَزم: عزم ۱۰۴۹/۳۴/۴۶	لَا يَغْزُبُ: بنه شود ۸۸۵/۳/۳۴
عِزِّين: گروه گروه ۱۲۴۴/۳۷/۷۰	عَزَّرْنَاهُمْ: بزرگ شکه دارید ایشان را
تَعَاَسَرْتُمْ: دشواری کنید شما	وَعَزَّزْنَاهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا
۱۲۱۷/۶/۶۵	لا كفرن عنكم سیئاتکم ۱۷۰/۱۳/۵
عَسِير: دشوار ۱۱۴۴/۸/۵۴	عَزَّزُوهُ: شُكَّه داشتند او را ۲۶۲/۱۵۶/۷
العُسْر: دشواری ۳۱/۱۸۵/۲؛ ۵/۹۴ و	ثُعْزُوهُ: یاری دهید او را ۱۰۶۶/۹/۴۸
۱۳۴۹/۶	فَعَزَّزْنَا: پس نیرومند کردیم ۹۱۵/۱۳/۳۶
عُسْرَة: تنگ دستی ۵۱/۲۸۱/۲	ثُعْزُ: عزیز کنی ۸۲/۲۶/۳
عَسِير: سخت و دشوار ۱۲۶۳/۹/۷۴	عِزًّا: بزرگی ۶۰۶/۸۱/۱۹
عَسَس: دراید	العِزَّة: بزرگ منشی ۳۵/۲۰۶/۲
واللَّيْلِ إِذَا عَسَّعَسَ ۱۳۰۲/۱۷/۸۱	العِزَّة: عزت و بزرگی ۱۵۱/۱۳۸/۴
عَسَلِي: انگبین ۱۰۵۹/۱۷/۴۷	العِزِّيز: نیست همتا ۴۲۲/۱۲۹/۲
عَسَى: شاید بود ۳۶/۲۱۶/۲	۱۳۱۵/۸/۸۵؛ ۳۷/۲۱۹/۲؛ ۳۵/۲۰۹/۲
عَسَى: شاید ۳۶/۲۱۶/۲	أَعَزَّ: عزیزتر ۳۹۱/۹۰/۱۱
عَاَشِرُوهُنَّ: بزید با ایشان ۱۲۹/۱۹/۴	الْعَزَى: عَزَى ۱۱۲۴/۱۹/۵۳
العِشْر: یار ۶۶۵/۱۳/۲۲	عَزَلَتْ: کناره کرده باشی ۸۵۵/۵۱/۳۳
عَشِيرَتِكَ: خویشاوندان خویش	أَعَزَّلَهُمْ: بیک سوشد از ایشان
۷۴۰/۲۱۳/۲۶	۶۰۲/۴۸/۱۹
العِشَار: اشتران آبستن ده ماهه	مَعَزُولُون: دورکردگان ۷۴۰/۲۱۱/۲۶
۱۳۰۱/۴/۸۱	مَغْزِل — وَكَانَ فِي مَغْزِلٍ: و او بیک سو
مَغْشَر: گروه ۲۲۷/۱۲۸/۶	بود ۳۸۴/۴۲/۱۱
۲۲۸/۱۳۰/۶	عَزَمَ: تمام نبود ۱۰۶۱/۳۳/۴۷
مِغْشَار: ده یک ۸۹۲/۴۶/۳۴	عَزَمَتْ: دل بنهادی بر کار
عَشْر — عَشْرُ أَمْثَالِهَا: ده چنان	فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ۱۰۳/۱۵۹/۳
۲۳۳/۱۶۰/۶	عَزَم: استوارترین
عَشْر: ده ۲۵۹/۱۴۱/۷	فان ذلك من عزم الأمور ۱۰۸/۱۸۶/۳
عِشْرُون: بیست ۳۰۰/۶۶/۸	عَزَم: درستین
يَعْشُ: برگردد	وَأَصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزَمِ

وَمَنْ يَغْتُشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ	عَصَاكَ: عصای ترا ۱۰/۶۰/۲
شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ۱۰۲۱/۳۵/۴۳	عَصَايَ: عصای من ۶۱۸/۱۸/۲۰
عِشَاءً: شبنگاهی ۴۰۴/۱۶/۱۲	عِصِيَّتُهُمْ: عصاهای ایشان ۶۲۳/۶۶/۲۰
بِالْعِشِيِّ: شبنگاه ۸۴/۴۱/۳	عَصَى: نافرمانی کرد ۶۳۰/۱۲۱/۲۰
عَشِيًّا: شبنگاه ۶۰۳/۶۱/۱۹	عَصِيَّتُمْ: نافرمانی کردید ۱۰۱/۱۵۲/۳
عَشِيَّةً: شبنگاهی ۱۲۹۵/۴۵/۷۹	أَعَصَى — لَا أَعَصِي: نافرمانی نکنم
غَضَبُهُ: قوی ۴۰۴/۱۴/۱۲؛ ۴۰۴/۸/۱۲	۵۷۵/۶۹/۱۸
غُضْبُهُ: گروه ۷۰۰/۱۱/۲۴	عَصِيًّا: نافرمانی ۵۹۸/۱۳/۱۹
عَصِيبٌ: سهمگین و صعب ۳۸۹/۷۵/۱۱	الْعِصْبَانُ: معصیت ۱۱۰۰/۷/۴۹
أَعَصِرُ: شیر می‌کردم	عَضُدًا: یاری ۵۷۳/۵۱/۱۸
قال احدهما إني اراني أَعْصِرُ خُمرا	عَضُدُكَ: بازوی ترا ۷۷۹/۳۵/۲۸
۴۰۷/۳۶/۱۲	عَضُّوا: بخانند
يَغْصِرُونَ: شیر می‌کنند ۴۰۹/۴۹/۱۲	وَإِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَلَى كَيْفِ الْأَنْامِ مِنَ الْغَيْظِ
وَالْغَصْرِ: سوگند بگیتی سراسر	۹۶/۱۱۹/۳
۱۳۸۰/۱/۱۰۳	يَغْضُ: بخاید ۷۱۹/۲۷/۲۵
إِعْصَارٌ: تفت بادی ۴۸/۲۶۷/۲	تَغْضُلُوهُمْ — لَا تَغْضُلُوهُمْ: وامدارید
الْمُغْصِرَاتُ: میغها ۱۲۸۹/۱۴/۷۸	ایشان را ۴۰/۲۳۱/۲
الْعَصْفُ: برگ ۱۱۴۹/۱۱/۵۵	عَضِينَ: پاره پاره
عَاصِفٌ — رِيحٌ عَاصِفٌ: باد سخت	الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ غِضِينَ: آنها که کردند
۳۶۴/۲۲/۱۰	قرآن را پاره پاره [یعنی سحر و کهانة]
الْعَاصِفَاتُ: بادهای سخت	۵۰۸/۹۱/۱۵
۱۲۸۳/۲/۷۷	عِظْفِهِ: دوش خویش ۶۶۴/۹/۲۲
يَغْصِمُكَ: نگاه دارد ترا ۱۸۰/۷۰/۵	عُظِّلْتُ: فرو گذارند
أَعْتَصِمُوا: دست زنید ۹۴/۱۰۳/۳	وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ۱۳۰۱/۴/۸۱
عَاصِمٌ: نگاه دارنده ۳۶۵/۲۷/۱۰	مُعْظَلَّةٌ: فرو گذاشته ۶۷۰/۴۲/۲۲
عِصَمٌ: نکاح [و عقدها]	أَعْطَى: بداد ۶۲۱/۵۰/۲۰
وَلَا تُنْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ: و چنگ	أَعْطَيْتَاكَ: بدادیم ترا ۱۳۹۵/۱/۱۰۸
درمزنید بنگاح [و عقدهای] زنان کافر	عَطَاءٌ: بخشش ۳۹۳/۱۰۶/۱۱
شده ۱۱۹۴/۱۰/۶۰	يُعْظَمُ: بزرگ دارد ۶۶۸/۳۰/۲۲

وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ	۶۶۸/۲۸/۲۲
۱۰۲۰/۲۷/۴۳	يُعْظِمُ: بدهد ۱۲۱۷/۵/۶۵
عَقَبِيَّه: دوپاشنه خویشت ۲۴/۱۴۳/۲	عَظِيم: بزرگ ۹/۴۹/۲؛ ۲/۷/۲
أَعْقَابِكُمْ: پاشنه های شما ۱۰۰/۱۴۴/۳	الْعِظَام: استخوانها ۴۷/۲۶۰/۲
العِقَاب: عقوبت	عِظَامَةٌ: استخوانهای او را ۱۳۶۸/۳/۷۵
شَدِيد العِقَاب: سخت عقوبت	عَفْرَت: ستنه ۷۴۹/۴۰/۲۷
۳۳/۱۹۶/۲؛ ۳۵/۲۱۱/۲	فَلَيْسَتْ عَفِيف: نهفتگی کنده ۱۲۶/۶/۴
العَقَبَة: صراط	التَّعَفُّف: نهفتگی ۵۰/۲۷۴/۲
فَلَا افْتَحَمَ الْعَقَبَة ۱۳۳۸/۱۱/۹۰	عَفَا: فرا گذاشت ۱۰۱/۱۵۲/۳
العَقَبَة: عقبه ۱۳۳۸/۱۲/۹۰	۳۱/۱۸۷/۲
عُقَبَى: سرنجام ۴۷۹/۲۴/۱۳	يَغْفُونَ: آسان فرا گیرند ۴۲/۲۳۷/۲
۴۷۹/۲۶/۱۳	آغَفُ: فراگذار ۵۳/۲۸۷/۲
العَاقِبَة: سرنجام ۲۰۹/۱۱/۶	۱۰۳/۱۵۹/۳
۹۹/۱۳۷/۳	عُفَى: آسان فرا گیرند
مُعَقَّب: از پس دراینده ۴۸۲/۴۳/۱۳	فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ
مُعَقَّبَات: از پس یکدیگر دراینندگان	بِالْمَعْرُوف ۳۰/۱۷۸/۲
۴۷۷/۱۲/۱۳	العَفْو: خذالعفو: آسان فراگیر
عَقَّدَتْ بسته کرده	۲۶۹/۱۹۸/۷
وَالَّذِينَ عَقَّدَتْ أَيْمَانَكُمْ فَاتَوْهُم نَصِيْبَهُم	العَافِينَ: فرا گذارندگان ۹۸/۱۳۴/۳
۱۳۲/۳۳/۴	يُعَقِّبُ: لَمْ يُعَقِّب: بازپس
عَقَّدْتُمْ: استوار کنید	ننگریست ۷۴۶/۱۰/۲۷
وَلَكِنْ يُؤَاخِذْكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْإِيمَانَ	يُعَقِّبُ: لَمْ يُعَقِّب: باز ننگریست
۱۸۳/۹۲/۵	۷۷۹/۳۱/۲۸
العُقُود: پیمانها ۱۶۷/۱/۵	عَاقِب: عقوبت و مکافات کند
عُقْدَه: بند و عقد ۴۱/۲۳۵/۲	۶۷۲/۵۷/۲۲
عُقْدَة: گره ۶۱۹/۲۷/۲۰	عُقُوبٌ بِهِ: عقوبت کرده باشند او را بدان
العُقْد: گرهها ۱۴۲۰/۴/۱۱۳	۶۷۲/۵۷/۲۲
عَقَر: بی کرد ۱۱۴۶/۲۹/۵۴	عُقْبًا: بسر انجام ۵۷۲/۴۴/۱۸
فَعَقَرُوْهَا: پی کردند آن را ۳۸۷/۶۴/۱۱	عَقِيَه: نسبت او

- عَاقِرٌ: نازاینده ۸۴/۴۰/۳
عَقْلُوهُ: دریافتند آن را ۱۳/۷۵/۲
تَغْفِلُونَ ← أَفَلَا تَغْفِلُونَ: ای خرد ندارید
و بخرد کار نکنید ۸/۴۴/۲
تَغْفِلُونَ: خردمندی کنید ۱۳/۷۳/۲
تَغْفِلُونَ ← أَفَلَا تَغْفِلُونَ: ای خردمندی
نکنید ۱۳/۷۶/۲
عَقِیمٌ: بی نفع ۶۷۲/۵۲/۲۲
عَقِیمًا: بسته از فرزند ۱۰۱۴/۴۷/۴۲
یَعْكُفُونَ: ایستاده بودند
فَاتُوا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ
۲۵۸/۱۳۷/۷
الْعَاقِبُ: باشنده ۶۶۷/۲۳/۲۲
الْعَاقِبِينَ: باشندگان ۲۱/۱۲۵/۲
مَعْكُوفًا: پنافته ۱۰۶۹/۲۵/۴۸
عَلَقَ: خون بسته ۱۳۵۷/۲/۹۶
عَلَقَةً: خون بسته ۶۸۶/۱۴/۲۳
۶۶۴/۵/۲۲
الْمُعَلَّقَةُ: آویخته ۱۴۹/۱۲۸/۴
عَلِمَ: می‌دانستند
قد علم کُلُّ أَنَسٍ مَشْرِبُهُمْ ۱۰/۶۰/۲
عَلِمَ: دانست ۳۱/۱۸۷/۲
أَعْلَمَ: می‌دانم ۶/۳۰/۲
تَعْلَمُونَ: می‌دانید ۵/۲۲/۲
سَيَعْلَمُونَ: زودا که بدانند ۶۰۵/۷۵/۱۹
أَعْلَمُوا: بدانید ۳۲/۱۹۴/۲
لِيُعْلَمَ: تا بدانند ۷۰۳/۳۱/۲۴
عَلِمَ: درآموخت ۱۱۴۹/۱/۵۵؛ ۶/۳۱/۲
عَلِمَهُ: درآموخت او را ۱۱۴۹/۳/۵۵
- عَلِمْنَا: درآموختند ما را ۷۴۷/۱۶/۲۷
يَتَعَلَّمُونَ: درمی‌آموزند ۱۷/۱۰۲/۲
عَالِمٌ: داننده ۲۱۹/۷۳/۲
الْعَالِمُونَ: دانایان ۸۰۸/۴۲/۲۹
مَعْلُومٌ: دانسته ۵۰۲/۴/۱۵
مَعْلَمٌ: درآموخته ۱۰۳۰/۱۳/۴۴
عَلِيمٌ: دانا ۶/۲۹/۲
عَلِيمٌ: دانا بهمه دانستنیها ۷/۳۲/۲
عَلَامٌ: دانا ۱۸۷/۱۱۲/۵
عَلَامٌ: داننده ۱۸۹/۱۱۹/۵
الْعِلْمُ: دانش ۷/۳۲/۲
الْعِلْمُ: علم و دانش ۲۰/۱۲۰/۲
الْأَعْلَامُ: کوهها ۱۰۱۲/۳۰/۴۲
الْأَعْلَامُ: کوه
وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ
۱۱۵۱/۲۳/۵۵
الْعَالَمِينَ: جهان و جهانیان ۱/۲/۱
الْعَالَمِينَ: جهانیان ۹/۴۷/۲
عَلَامَاتٌ: نشانها ۵۱۳/۱۶/۱۶
أَعْلَنْتُ: آشکارا بگفتم ۱۲۴۸/۹/۷۱
أَعْلَنْتُمْ: آشکارا کردید ۱۱۹۲/۱/۶۰
عَلَانِيَةً: آشکارا ۵۰/۲۷۵/۲
۴۷۹/۲۴/۱۳
عَلَا: غلبه کردی
إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ آلِهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ
عَلَى بَعْضٍ: آنگاه ببردی هر خدای آنچه
آفریده بودی و هر آینه غلبه کردی برخی
ایشان بر برخی ۶۹۴/۹۱/۲۳
تَعَالَى: برتر است ۲۲۳/۱۰۰/۶

بازگردانیم او را در آفرینش [با حال اول]	تَعَالَى: برتر است و منزّه ۲۶۸/۱۸۹/۷
ای خرد ندرید ۹۲۰/۶۷/۳۶	تَعَالَوْا: بیایید ۸۷/۶۱/۳
أَعْتَمَرَ: عمره کند ۲۶/۱۵۸/۲	أَسْتَعْلَى: برتری یافت ۶۲۳/۶۴/۲۰
أَسْتَعْمَرُكُمْ: زندگانی داد شما را	لَعَالٍ: برتری جوینده
۳۸۷/۶۰/۱۱	أَنْ فَرَعُونَ لَعَالٍ فِى الْاَرْضِ ۳۷۲/۸۳/۱۰
الْمُعْمَرُونَ: آبادان ۱۱۱۷/۴/۵۲	عَالِيًا: برتری جوینده ۱۰۳۱/۳۰/۴۴
مُعَمَّرٌ: دراز زندگانی ۹۰۶/۱۱/۳۵	الْعُلَى: بلند ۶۱۷/۴/۲۰
لَعَمْرُكَ: بجان سرتو ۵۰۷/۷۲/۱۵	الْعُلَيَّا: برترین ۳۲۸/۴۱/۹
الْعُمْرُ: زندگانی ۵۲۱/۷۰/۱۶	عُلُوًّا: برتری کردن ۵۳۰/۴/۱۷
الْعُمْرَةُ: عمره ۳۳/۱۹۶/۲	عُلُوًّا: برتری ۵۳۵/۴۳/۱۷
عِمَارَةٌ: آبادان کردن ۳۲۴/۲۰/۹	الْعِلَى: برتر از همه چیزها ۴۶/۲۵۶/۲
عِمْرَانُ: عمران ۸۳/۳۳/۳	الْأَعْلَى: برترین ۵۱۹/۶۰/۱۶
عَمِيقٌ: دور	الْأَعْلَى: برتر ۶۲۳/۶۸/۲۰
يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍ عَمِيقٌ ۶۶۷/۲۵/۲۲	الْأَعْلُونَ: برترینان ۹۹/۱۳۹/۳
عَمِلَ — عَمِلَ صَالِحًا: کارنیک کند	الْمُتَعَال: برتر از همه چیزها ۴۷۶/۱۰/۱۳
۱۱/۶۲/۲	عَلَيَّوْنَ: علین ۱۳۰۸/۱۹/۸۳
عَمِلُوا — عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: کارهای	عَلِيَّتَيْنِ: برترین جای [در بهشت]
نیک کردند ۵/۲۵/۲	۱۳۰۸/۱۸/۸۳
أَعْمَلُ: من می کنم ۳۶۷/۴۱/۱۰	تَعَمَّدْتُ: قصد کرد ۸۴۷/۵/۳۳
تَعْمَلُونَ: شما می کنید ۱۳/۷۴/۲	عَمِدٌ: ستونها ۴۷۵/۲/۱۳
تَعْلَمُونَ: می کنید ۱۹/۱۱۰/۲	عَمِدٌ: ستون ۸۳۳/۹/۳۱
أَعْمَلُوا: شما کار کنید ۲۲۸/۱۳۶/۶	الْعِمَاد: ستونها ۱۳۳۱/۷/۸۹
عَمَلٌ: کار ۱۸۳/۹۳/۵؛ ۱۰۹/۱۹۵/۳	مُتَعَمِّدًا: بعمدا ۱۸۴/۹۸/۵
أَعْمَالٌ: کارها ۶۹۱/۶۳/۲۳	۱۴۳/۹۲/۴
عَامِلٌ: کارکننده ای ۱۰۹/۱۹۵/۳	عَمَرُوهُمْ: آبادان کردند آن را ۸۱۶/۸/۳۰
عَامِلٌ: کننده کار ۲۲۸/۱۳۶/۶	يَعْمُرُ: آبادان کند ۳۲۴/۱۹/۹
عَمَّكَ: عم تو ۸۵۵/۵۰/۳۳	نُعْمِرُهُ: ما او را عمر دراز دادیم
أَعْمَامُكُمْ: برادران پدران شما	ومن نعمه ننكسه في الخلق افلا يعقلون:
۷۰۹/۶۱/۲۴	و هر که ما او را عمر دراز دادیم

عَمَّاتِكُمْ: خواهران پدر تو ۸۵۴/۵۰/۳۳	عَمَّاتِكُمْ: خواهران پدر تو ۸۵۴/۵۰/۳۳
عَمَّاتِكُمْ: خواهران پدران شما ۱۳۰/۲۳/۴	عَمَّاتِكُمْ: خواهران پدران شما ۱۳۰/۲۳/۴
يَعْمَهُونَ: سرگشته می باشند ۴/۱۵/۲	يَعْمَهُونَ: سرگشته می باشند ۴/۱۵/۲
يَعْمَهُونَ: کور و سرگردان و متحیر می باشند ۲۲۵/۱۱۰/۶	يَعْمَهُونَ: کور و سرگردان و متحیر می باشند ۲۲۵/۱۱۰/۶
عَمِيَ: کور دل نبود ۲۲۴/۱۰۴/۶	عَمِيَ: کور دل نبود ۲۲۴/۱۰۴/۶
عَمُوا: کور شدند ۱۸۰/۷۴/۶	عَمُوا: کور شدند ۱۸۰/۷۴/۶
أَعْمَى: کور کرده است ۱۰۶۱/۲۵/۴۷	أَعْمَى: کور کرده است ۱۰۶۱/۲۵/۴۷
أَعْمَى: نابینا ۷۰۹/۶۱/۲۴	أَعْمَى: نابینا ۷۰۹/۶۱/۲۴
۹۰۸/۱۹/۳۵	۹۰۸/۱۹/۳۵
عُمَى: کوران ۲۸/۱۷۱/۲؛ ۴/۱۸/۲	عُمَى: کوران ۲۸/۱۷۱/۲؛ ۴/۱۸/۲
عُمَيَّانَا: کوران ۷۲۴/۷۳/۲۵	عُمَيَّانَا: کوران ۷۲۴/۷۳/۲۵
عِتَب: انگور ۵۴۱/۹۱/۱۷	عِتَب: انگور ۵۴۱/۹۱/۱۷
عِتَبًا: انگورها	عِتَبًا: انگورها
فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًا وَعِنَبًا وَقَضْبًا	فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًا وَعِنَبًا وَقَضْبًا
۱۲۹۸/۲۸/۸۰	۱۲۹۸/۲۸/۸۰
أَعْتَاب: انگور	أَعْتَاب: انگور
أَيُّودٌ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ	أَيُّودٌ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ
واعناب ۴۸/۲۶۷/۲	واعناب ۴۸/۲۶۷/۲
أَعْنَابًا: انگورها ۱۲۹۰/۳۲/۷۸	أَعْنَابًا: انگورها ۱۲۹۰/۳۲/۷۸
عَنْتُمْ: شما رنجور باشید	عَنْتُمْ: شما رنجور باشید
وَدَّوْا مَا عَنْتُمْ قَدْ بَدَّتِ الْبِفَضَاءِ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ	وَدَّوْا مَا عَنْتُمْ قَدْ بَدَّتِ الْبِفَضَاءِ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ
وما تُخْفِي، صدورهم أَكْبَرُ ۹۶/۱۱۸/۳	وما تُخْفِي، صدورهم أَكْبَرُ ۹۶/۱۱۸/۳
عَنْتُمْ: بزمند گردید شما: لقد جاءكم رسول من أَنْفُسِكُمْ عَتِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ	عَنْتُمْ: بزمند گردید شما: لقد جاءكم رسول من أَنْفُسِكُمْ عَتِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ
۳۴۳/۱۲۹/۹	۳۴۳/۱۲۹/۹
الْعَنْتُ: بزه و زنا ۱۳۱/۲۵/۴	الْعَنْتُ: بزه و زنا ۱۳۱/۲۵/۴
عَنِيد: ستیزه کار ۳۸۷/۵۸/۱۱	عَنِيد: ستیزه کار ۳۸۷/۵۸/۱۱
عَنِيد: ستیزه ۴۸۸/۱۶/۱۴	عَنِيد: ستیزه ۴۸۸/۱۶/۱۴
عِنْد: نزد ۹/۵۴/۲	عِنْد: نزد ۹/۵۴/۲
عِنْد: نزدیک ۱۱/۶۲/۲	عِنْد: نزدیک ۱۱/۶۲/۲
عُنَيْتُكَ: گردن تو ۵۳۳/۲۹/۱۷	عُنَيْتُكَ: گردن تو ۵۳۳/۲۹/۱۷
عُنَيْتُهُ: گردن او ۵۳۲/۱۳/۱۷	عُنَيْتُهُ: گردن او ۵۳۲/۱۳/۱۷
الْأَعْنَاقُ: گردنها ۲۹۲/۱۲/۸	الْأَعْنَاقُ: گردنها ۲۹۲/۱۲/۸
العنكبوت: تننده ۸۰۸/۴۰/۲۹	العنكبوت: تننده ۸۰۸/۴۰/۲۹
العَنْكَبُوتُ: عنكبوت ۸۰۸/۴۰/۲۹	العَنْكَبُوتُ: عنكبوت ۸۰۸/۴۰/۲۹
عَنْتِ: نرم و رام شود	عَنْتِ: نرم و رام شود
وَعَنْتِ الْوَجْهَ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ ۶۲۸/۱۱۱/۲۰	وَعَنْتِ الْوَجْهَ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ ۶۲۸/۱۱۱/۲۰
عَهْد: عهد کرده است ۱۰۷/۱۸۳/۳	عَهْد: عهد کرده است ۱۰۷/۱۸۳/۳
أَعْهَدَ — آلمَ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ: ای نه پیمان بر شما گرفتیم ۹۱۹/۵۹/۳۶	أَعْهَدَ — آلمَ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ: ای نه پیمان بر شما گرفتیم ۹۱۹/۵۹/۳۶
عَاهَدَ: پیمان کرد	عَاهَدَ: پیمان کرد
عَاهَدَ اللَّهُ: پیمان کرد با خدای ۳۳۴/۷۶/۹	عَاهَدَ اللَّهُ: پیمان کرد با خدای ۳۳۴/۷۶/۹
عَهْد: پیمان و عهد ۶/۲۷/۲	عَهْد: پیمان و عهد ۶/۲۷/۲
عَهْد: پیمان ۹۰/۷۷/۳	عَهْد: پیمان ۹۰/۷۷/۳
كَالْعَيْنِ: چون پشم رنگین ۱۲۴۲/۹/۷۰	كَالْعَيْنِ: چون پشم رنگین ۱۲۴۲/۹/۷۰
عِوَجٌ: کژی ۶۲۸/۱۰۸/۲۰	عِوَجٌ: کژی ۶۲۸/۱۰۸/۲۰
۹۷۳/۲۷/۳۹	۹۷۳/۲۷/۳۹
عَادَ: باز گردد	عَادَ: باز گردد
وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۵۰/۲۷۶/۲	وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۵۰/۲۷۶/۲
تَعَوَّذُونَ: باز گردید ۲۴۴/۲۸/۷	تَعَوَّذُونَ: باز گردید ۲۴۴/۲۸/۷
تَعُدُّ: ما باز گردیم ۲۹۳/۱۹/۸	تَعُدُّ: ما باز گردیم ۲۹۳/۱۹/۸
تَعَوَّذُ: واگردیم ۲۵۳/۸۸/۷	تَعَوَّذُ: واگردیم ۲۵۳/۸۸/۷
تُعِيدُكُمْ: باز گردانیم شما را ۶۲۲/۵۵/۲۰	تُعِيدُكُمْ: باز گردانیم شما را ۶۲۲/۵۵/۲۰

- عَائِدُونَ — إِنَّكُمْ عَائِدُونَ: بدرستی که شما وا گردنده‌اید ۱۰۳۰/۱۴/۴۴
مَعَاد: بازگشتن جای ۷۸۶/۸۵/۲۸
عِيداً: عیدی ۱۸۸/۱۱۷/۵
عُذْتُ: بازداشت خواهم
انی عذت بری و ربکم من کل متکبر
لایؤمن بیوم الحساب ۹۸۷/۲۷/۴۰
أَعُوذُ: وازداشت خواهم ۳۸۵/۴۷/۱۱
أَعُوذُ: بازداشت خواهم ۱۴۲۰/۱/۱۱۳
۱۴۲۲/۱/۱۱۴
فَاسْتَعِذْ:
بازداشت خواه ۲۶۹/۱۹۹/۷
مَعَاذَ — قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ: گفت وازداشت خواهم بخدای ۴۱۳/۷۹/۱۲
۴۰۶/۲۳/۱۲
عَوْرَةً: گذاشته
يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنَّ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ۸۴۹/۱۳/۳۳
عَوْرَات: احوال
عورات النساء: احوال زنان ۷۰۳/۳۱/۲۴
الْمُعَوِّقِينَ: آن تعویق‌آرندگان ۸۴۹/۱۷/۳۳
تَعُولُوا — لَا تَعُولُوا: جور نکنید و از صواب بنه گردید ۱۲۵/۳/۴
غَام: سال ۳۴۲/۱۲۷/۹؛ ۴۷/۲۶۰/۲
أَعَانَهُ: یاری می‌کنند او را
إِن هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ ۷۱۶/۴/۲۵
فَاعِثُونِي: یاری کنید مرا ۵۷۸/۹۶/۱۸
- تَعَاوَنُوا: وایک دیگر باشید ۱۶۷/۲/۵
نَسْتَعِينُ — إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ: یاری از تو خواهیم و بس ۱/۴/۱
أَسْتَعِينُوا: یاری خواهید ۸/۴۵/۲
الْمُسْتَعَانُ: یاری خواسته ۶۵۳/۱۱۲/۲۱
۴۰۵/۱۸/۱۲
عَوَان: میانجی ۱۲/۶۸/۲
أَعْيَبَهَا: سوراخ کنم آن را ۵۷۶/۷۹/۱۸
الْعَيْرُ: کاروانیان ۴۱۲/۷۰/۱۲
الْعَيْرُ: کاروان ۴۱۴/۸۲/۱۲
عِيشَةً: عیشی ۱۲۳۸/۲۰/۶۹
۱۳۷۶/۵/۱۰۱
مَعَاشًا: معیشتگاه ۱۲۸۸/۱۱/۷۸
مَعِيشَةً: زیستنی ۶۳۰/۱۲۴/۲۰
مَعَايشَ: زایشها ۵۰۳/۲۰/۱۵؛ ۲۴۲/۹/۷
عَائِلًا: درویشی ۱۳۴۷/۸/۹۳
عَيْلَةً: تنگی و بی‌برگی ۳۲۵/۲۹/۹
عَيْنٌ: چشم ۱۷۶/۴۸/۵؛ ۸۰/۱۲/۳
عَيْنٌ: چشمه ۸۸۶/۱۲/۳۴
۱۳۲۸/۵/۸۸
عُيُونٌ: جویها ۵۰۵/۴۵/۱۵
عُيُونٌ: چشمه‌ها ۷۳۰/۵۷/۲۶
أَعَيْنَ: چشمها ۲۵۶/۱۱۵/۷
مَعَيْنٌ: آب ظاهر ۶۹۰/۵۰/۲۳
مَعَيْنٌ: شراب ظاهر ۱۱۵۸/۱۹/۵۶
أَفْعَيْنَا: ای ما درماندیم ۱۱۰۵/۱۵/۵۰
يَعَى — لَمْ يَعَى: مانده نگشت ۱۰۴۹/۳۲/۴۶

الْمَغْرِبَيْنِ: دو مغرب ۱۱۵۰/۱۶/۵۵	غ
الْمَغَارِبِ: فرو شدن جایهای آفتاب	الْغَابِرَيْنِ: ماندگان ۵۰۶/۶۰/۱۵؛
۱۲۴۵/۴۰/۷۰	۲۵۲/۸۲/۷
الْغَرْبَى ← جانب الغربی: جای فرو	غَبْرَةٌ: گرد ۱۲۹۹/۳۹/۸۰
شدن آفتاب ۷۸۰/۴۴/۲۸	التَّغَابُنِ: غبن آوردن ۱۲۱۳/۹/۶۴
غَرْبِيَّة: نسر ۷۰۴/۳۵/۲۴	عُثَاءً: خاشاک رود آورد ۶۸۹/۴۱/۲۳
الْغُرَابِ: کلاغ ۱۷۳/۳۴/۵	عُثَاءً: خاشاک ۱۳۲۵/۵/۸۷
غُرَابًا: کلاغی ۱۷۳/۳۴/۵	نُعَادِرُ ← فلم نُعَادِرُ: فرو نگذاریم
غَرَابِيب ← غَرَابِيبٌ سُودٌ: سیاه سیاه	وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالِ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً
۹۰۹/۲۷/۳۵	وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا
غَرَّ: نهمار فریفته کرده است ۲۹۸/۵۱/۸	۵۷۲/۴۷/۱۸
غَرَّتْكُمْ: فریفته کرد شما را	يُغَادِرُ ← لَا يُغَادِرُ: فرو نمی گذارد
۱۰۳۹/۳۴/۳۵	۵۷۲/۴۹/۱۸
الْغُرُورُ: فریفتن ۱۱۶۸/۱۹/۵۷؛	غَدَقًا: بسیار ۱۲۵۳/۱۶/۷۲
۱۰۷/۱۸۵/۳	غَدَا: پگاه برفتند ۱۲۳۲/۲۵/۶۸
الْغُرُورُ: فریبنده ۸۳۶/۳۲/۳۱	غَدَوْتُ: بیرون آمدی بامداد ۹۷/۱۲۱/۳
اغْتَرَفَ: برگیرد	غَدَاً: فردا ۴۰۴/۱۲/۱۲
وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ يَمَسُّ الْأَمْنِ اغْتَرَفَ	بِالْغُدُوِّ: بامدادان ۴۷۸/۱۶/۱۳؛
غَرْقَةً بیده ۴۴/۲۴۹/۲	۲۶۹/۲۰۴/۷
غُرْقَةً: یک برگرفتن ۴۴/۲۴۹/۲	بِالْغَدَاةِ: بامداد ۲۱۵/۵۲/۶
الْغُرْقَةُ: درجه ای بلند ۷۲۴/۷۵/۲۵	غَرَبَتْ: فرو شود
أَغْرَقْنَا: غرقه کردیم ما ۹/۵۰/۲	وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرُّضُهَا ذَاتُ الشَّمَالِ وَهِيَ
فَأَغْرَقْنَاهُ: غرقه کردیم ما او را	فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ۵۶۷/۱۷/۱۸
۵۴۳/۱۰۳/۱۷	تَغْرُبُ: فرو می شد
غَرَفًا: کشیدنی	حتی اِذَا بَلَغَ مَغْرِبُ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ
وَالْتَارَعَاتُ غَرْقًا ۱۲۹۲/۱/۷۹	مِنْ عَيْنِ حِمَّةٍ ۵۷۷/۸۶/۱۸
الْغَرْقُ: غرقاب	الْغُرُوبُ: فرو شدن آفتاب ۱۱۰۸/۳۹/۵۰
حتی اِذَا ادْرَكَهُ الْغُرُقُ ۳۷۳/۹۰/۱۰	الْمَغْرِبُ: فرو شدن جای آفتاب
مُغْرَقُونَ ← أَنَّهُمْ مُغْرَقُونَ: بدرستی که	۱۹/۱۱۵/۲؛ ۲۴/۱۴۲/۲

- ایشان غرقه کردنی اند ۳۸۳/۳۷/۱۱
 الْغَارِمِينَ: وام داران و تاوان زدگان
 ۳۳۱/۶۱/۹
 مَغْرَم: تاوان ۱۱۲۰/۳۹/۵۲
 لَمُغْرَمُونَ ← اَنَا لَمُغْرَمُونَ: که ما تاوان
 زده ایم ۱۱۶۱/۶۷/۵۶
 فَأَغْرَيْنَا: برانگیختیم ۱۷۰/۱۵/۵
 غَزَلَهَا: رشته خویش ۵۲۴/۹۲/۱۶
 عَزَى: غازیان ۱۰۲/۱۵۶/۳
 عَسَق: تاریکی ۵۴۰/۷۸/۱۷
 غَاسِق: شب تاریک ۱۴۲۰/۳/۱۱۳
 غَسَاقًا ← إِلَّا حَيِّمًا وَغَسَاقًا: مگر آب
 گرم جوشان و فروشده دوزخیان
 ۱۲۸۹/۲۵/۷۸
 فَأَغْسِلُوا: بشوئید ۱۶۹/۷/۵
 غَسِلِينَ: فروشده دوزخیان
 فليس له اليوم هيهنا حميم ولا طعام إلا من
 غَسِلِينَ: نیست اورا امروز اینجا هیچ
 دوستی و نه هیچ طعامی مگر از فروشده
 دوزخیان ۱۲۳۹/۳۵ و ۳۴/۶۹
 غَشِيَهُمْ: فرا پوشید ایشان را ۶۲۴/۷۸/۲۰
 يَغْشَى: فرو گرفت
 ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً تَعَاسَا
 يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ ۱۰۲/۱۵۴/۳
 يَغْشَاهَا: بپوشد زمین را
 وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ۱۳۴۱/۴/۹۱
 فَأَغْشَيْنَاهُمْ: پوشانیده باشیم [بینائی]
 ایشان را ۹۱۴/۸/۳۶
 غَاشِيَةً: پوشنده ۴۱۷/۱۰۷/۱۲؛
- ۱۳۲۸/۱/۸۸
 غَوَّاش: پوششها: ۲۴۶/۴۰/۷
 غِشَاوَةً: پرده و پوشش ۲/۷/۲
 غَضَبًا: بستم ۵۷۶/۷۹/۱۸
 غَضَّة ← ذَاغَضَّة: گلوگیر
 ۱۲۶۰/۱۲/۷۳
 غَضِبَ: خشم گیرد
 وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا
 عَظِيمًا ۱۴۳/۹۲/۴
 غَضِبَ: خشم گرفته بود ۱۷۹/۶۳/۵
 غَضَبٌ: خشمی
 ۱۰۱۰/۱۴/۴۲
 غَضَبَان: خشم گرفته ۲۶۰/۱۴۹/۷
 غَضَبَان: خشمناک ۶۲۵/۸۶/۲۰
 الْمَغْضُوب ← غیرالمغضوب عليهم:
 نه راه آن کسهائی که خشم گرفتی
 بریشان ۱/۷/۱
 مُغَاضِبًا: خشم گرفته ۶۵۰/۸۷/۲۱
 يَغْضُضْنَ: فرو گیرند ۷۰۳/۳۱/۲۴
 يَغْضُوبُن: فرو دارند ۱۰۹۹/۳/۴۹
 آغَضُّض: فرودار ۸۳۴/۱۸/۳۱
 آغَطَّش: تاریک کرد ۱۲۹۴/۲۹/۷۹
 غِطَاء: پوشش ۵۷۸/۱۰۲/۱۸
 غَطَاءَ لَ: پوشش تو ۱۱۰۶/۲۲/۵۰
 غَفَر: بپامرزد ۷۷۷/۱۵/۲۸
 يَغْفِرُ: بپامرزد ۵۲/۲۵۸/۲
 اسْتَغْفِرُ: آمرزش خواهم ۴۱۶/۹۸/۱۲
 يَسْتَغْفِرُونَ: آمرزش می خواهند
 ۹۸۴/۶/۴۰

- غَافِر: آمرزنده ۹۸۳/۲/۴۰
 الْغَافِرِينَ: آمرزندگان ۲۶۱/۱۵۴/۷
 غَفُور: آمرزگار ۲۹/۱۷۳/۲؛ ۳۲/۱۹۲/۲
 غَفُور: بسیار آمرزش ۳۰/۱۸۲/۲
 الْغَفَّار: آمرزنده ۶۲۵/۸۲/۲۰
 الْغَفَّار: آمرزگار ۹۵۶/۶۴/۳۸
 مَغْفِرَةً: آمرزش ۲۹/۱۷۵/۲؛ ۲۹۱/۴/۸
 اسْتِغْفَار: آمرزش خواستن ۳۴۰/۱۱۵/۹
 الْمُسْتَغْفِرِينَ: آمرزش خواهندگان ۸۰/۱۷/۳
 تَغْفُلُونَ: غافل مانید ۱۴۵/۱۰۱/۴
 بِغَافِلٍ: بی آگاهی ۱۳/۷۴/۲
 غَافِلًا: بی آگاهی ۴۹۲/۴۱/۱۴
 غَافِلُونَ: وی آگاهان ۲۲۸/۱۳۱/۶
 غَفْلَةً: غفلت ۶۰۱/۳۸/۱۹
 غَفْلَةً: فرغول کاری ۶۴۰/۱/۲۱
 غَفْلَةً: بی آگاهی ۶۵۱/۹۷/۲۱
 غَلَبَتْ: بشکستند
 کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله
 ۴۴/۲۴۹/۲
 تَغْلِبُونَ: غلبه کنید ۱۰۰۰/۲۴/۴۹
 سَيَغْلِبُونَ: زود بود که بشکنند
 ۸۱۵/۱/۳۰
 غُلِبَتْ: بشکستند
 غُلِبَتِ الرُّومُ فی ادنی الارض: بشکستند
 رومیان را در نزدیک ترین زمین
 ۸۱۵/۱/۳۰
 غَالِب: برآینده ۱۰۳/۱۶۰/۳
- غَالِب: غلبه کننده ۲۹۸/۵۰/۸
 غَالِبُونَ: به آیندگان ۱۷۸/۵۹/۵
 ۱۷۲/۲۵/۵
 مَغْلُوب: درمانده ۱۱۴۴/۱۰/۵۴
 غُلْبًا ← وَحْدَانٍ غُلْبًا: وبوستانهای
 پردرختان ۱۲۹۹/۳۰/۸۰
 آغْلَظَ: صلب و درشت باش ۳۳۳/۷۴/۹
 غَلِيظٌ ← غَلِيظُ الْقَلْب: درشت دل
 ۱۰۳/۱۵۹/۳
 غَلِيظٌ: صعب ۳۸۶/۵۷/۱۱
 غِلَظَ: زفتانی
 غَلِيْهَا مَلَائِكَةُ غِلَظَ شِدَادًا: بران [دوزخ]
 فرشتگان [موکل] باشند زفتانی سختانی
 ۱۲۲۱/۶/۶۶
 غِلَظَةً: درشتی ۳۴۲/۱۲۴/۹
 غُلْفٌ: درغلاف
 وَقَالُوا فَلْيَبْنُوا غُلْفًا ۱۵/۸۸/۲
 غَلَفَتْ: درپست ۴۰۶/۲۳/۱۲
 غَلٌّ: خیانت کرده بود ۱۰۳/۱۶۱/۳
 يَغْلِي: خیانت کند ۱۰۳/۱۶۱/۳
 يَغْلِي: خیانت کند ۱۰۳/۱۶۱/۳
 غِلٌّ: خیانت و ناسازگاری ۲۴۶/۴۲/۷
 الْأَغْلَالُ: بندها ۲۶۲/۱۵۶/۷
 مَغْلُولَةٌ: دربند کرده ۱۷۹/۶۷/۵
 مَغْلُولَةٌ: وابسته ۵۳۳/۲۹/۱۷
 غُلَامٌ: پسر ۸۴/۴۰/۳
 غُلَامٌ: کودک ۴۰۵/۱۹/۱۲
 غُلَمَانٌ: کودکان ۱۱۱۹/۲۳/۵۲
 تَغْلُوا ← لَا تَغْلُوا: دور درمشوید

وَأَسْتَغْنِي اللَّهَ: ۱۲۱۳/۶/۶۴	۱۵۶/۱۷۰/۴
أَسْتَغْنِي: بی‌نیازی نمود ۱۲۹۷/۶/۸۰	يَغْلِي: می‌جوشد ۱۰۳۲/۴۳/۴۴
غَنِي: بی‌نیاز ۴۸/۲۶۴/۲؛ ۴۹/۲۶۸/۲	عَمْرَة: پوشش ۶۹۱/۶۳/۲۳
أَغْنِيَاء: توانگران ۵۰/۲۷۴/۲	عَمَرَات: تاساها ۲۲۲/۹۳/۶
مُغْنُون: بی‌نیازی کننده	يَتَغَامِرُونَ: طعنه می‌زدندی
فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ	وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامِرُونَ: وچون
۴۸۹/۲۱/۱۴	بگذشتندی بدیشان طعنه می‌زدندی
يُغَاثَوْنَ: فریاد رسند ۵۷۰/۲۹/۱۸	۱۳۰۹/۳۰/۸۳
فَأَسْتَغَاثَهُ: فریاد خواست از موسی	تُغْمِضُوا: چشم فرا کنید ۴۹/۲۶۸/۲۰
فَأَسْتَغَاثَهُ مِنْ شِيعَتِهِ ۷۷۷/۱۴/۲۸	عَم: اندوه ۱۰۱/۱۵۳/۳
تَسْتَعِيْثُونَ: فریاد می‌خواستید	عَمًا: اندوهی ۱۰۱/۱۵۳/۳
إِذْ تَسْتَعِيْثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ	عُمَّة: ناپیدا ۳۷۱/۷۱/۱۰
۲۹۲/۹/۸	الْغَمَام: ابرسپید ۱۰/۵۷/۲
الْغَار: غار ۳۲۷/۴۱/۹	الْغَمَام: ابر ۳۵/۲۱۰/۲
غَوْرًا: فروشده ۵۷۱/۴۱/۱۸	غَنِمْتُمْ: غنیمت گیرید
۱۲۲۸/۳۰/۶۷	وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ
مَغَارَات: نهان کده‌ها ۳۳۰/۵۸/۹	خُصْمُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
يَغْوُصُونَ: بدریا فرو شدند	والمساكين وابن السبيل ۲۹۷/۴۲/۸
وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغْوُصُونَ لَهُ: واز دیوان	مَغَانِم: غنیمتها ۱۴۴/۹۳/۴
کس بود که بدریا فرو شدند او را	الْغَنَم: گوسپند ۲۳۱/۱۴۶/۶
۶۴۹/۸۲/۲۱	غَنَمِي: گوسپندان خویش
غَوَاص: بدریا فروشونده ۹۵۳/۳۶/۳۸	قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا
الْغَائِط: فراغت گاه ۱۳۴/۴۳/۴	عَلَىٰ غَنَمِي ۶۱۸/۱۸/۲۰
الْغَائِط: هامون ۱۶۹/۷/۵	يَغْنَوْنَ لَمْ يَغْنَوْا: نبودند هرگز
غَوَى: تباهی ۹۲۹/۴۶/۳۷	۲۵۳/۹۱/۷
غَوَى: از راه راست بفتاد ۶۳۰/۱۲۱/۲۰	أَغْنَى: بی‌نیازی کرد ۲۴۷/۴۷/۷
غَوَى: بی‌راه راست	أَغْنَى: توانگر گردانید ۱۳۴۷/۸/۹۳
مَا غَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ	يُغْنِيكُمْ: بی‌نیاز کند شما را ۳۲۵/۲۹/۹
۱۱۲۳/۲/۵۳	أَسْتَغْنِي: بی‌نیاز بود و هست

و غِيْضُ الْمَاءِ وَقَصَى الْأَمْرَ ۱۱/۴۴/۳۸۴
يَغِيْظُ: بگرم آرد ۹/۱۲۱/۳۴۱
الْغَيْظُ: گرم و خشم ۳/۱۱۹/۹۶
الْغَيْظُ: خشم ۳/۱۳۴/۹۸
بَغِيْظُكُمْ: بخشم خویش ۳/۱۱۹/۹۶
تَغِيْظًا: آوازی بخشم ۲۵/۱۲/۷۱۷

ف

الْفُؤَادُ: اندیشه دل ۱۷/۳۶/۵۳۴
الْفُؤَادُ: دل ۲۸/۹/۷۷۶
أَفِيْدَةٌ: دلها ۶/۱۱۳/۲۲۵
فِيَّةٌ: گروه ۲/۴۹/۴۴
فِيْتِكُمْ: گروه شما ۸/۱۹/۲۹۳
الْفِيْتَانِ: دو گروه ۸/۵۰/۲۹۸
فَتَحَ: گشاده کرد ۲/۷۶/۱۳
فَتَحْنَا: گشاده کردیم ۴۸/۱/۱۰۶۵؛
۶/۴۴/۲۱۴
أَسْتَفْتَحُوا: نصرت خواستند ۱۴/۱۶/۴۸۸
الْفَتْحُ: گشایش و نصرت ۴/۱۴۰/۱۵۱
فَتَحًا: گشادن ۴۸/۱/۱۰۶۵
الْفَاتِحِينَ: کارگزاران ۷/۸۸/۲۵۳
الْفَتْاحُ: داور و کارگزار ۳۴/۲۷/۸۸۹
مُفَتِّحَةٌ: گشاده ۳۸/۴۸/۹۵۵
مَفَاتِيحُ: کلیدها ۶/۵۹/۲۱۶
يَفْتَرُونَ ← لَا يَفْتَرُونَ: سست نشوند
۲۱/۲۰/۶۴۲
فَتْرَةٌ: سستی ۵/۲۱/۱۷۱
فَفَتَّقْنَاهُمَا: ازهم بازگشادیم آن را
أَوَّلَمَ يِرَالَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا ۲۱/۳۰/۶۴۳

أَغْوَيْنَا: بی راه کردیم ۲۸/۶۳/۷۸۳
أَغْوَيْنَاهُمْ: بی راه کردیم ایشان را
۲۸/۶۳/۷۸۳
الْغَى: کزی ۲/۲۵۷/۴۶
عَوَى: گم راه ۲۸/۱۷/۷۷۷
الْعَاوُونَ: گم راهان ۲۶/۹۳/۷۳۳؛
۲۶/۲۲۳/۷۴۱
يَغْتَبُ ← لَا يَغْتَبُ: غیبت مکناد
۴۹/۱۲/۱۱۰۱
الْغَيْبُ: غیب و ناپیدا ۲/۳/۲
الْغَيْبُ: ناپیدا ۳/۴۴/۸۴
الْغُيُوبُ: ناپیدائنها ۵/۱۱۲/۱۸۷
غَائِبَةٌ: ناپیدا ۲۷/۷۷/۷۵۴
غِيَابَةٌ: تاریکی ۱۲/۱۰/۴۰۴؛
۱۲/۱۵/۴۰۴
الْغَيْثُ: باران ۳۱/۳۳/۸۳۷؛
۴۲/۲۶/۱۰۱۱
يُغَيِّرُ ← لَا يُغَيِّرُ: بنه گرداند
۱۳/۱۲/۴۷۷
يُغَيِّرُوا: بگردانند ۱۳/۱۲/۴۷۷
مُغَيِّرًا: بگرداننده ۸/۵۵/۲۹۹
غَيْرٌ: نه
غیرالمغضوب علیهم ۱/۷/۱
غَيْرٌ: جزاز ۲/۵۹/۱۰
غَيْرٌ: بغير حساب: بی شمار ۱۲/۱۲/۳۵
غَيْرٌ ← بغير حق: بناحق ۳/۲۱/۸۱
غَيْرِي: جزاز من ۲۶/۲۸/۷۲۸
تَغِيْضٌ: بکاھد ۱۳/۹/۴۷۶
غِيْضٌ: بکاستند

- فَتِيلًا: تافته ای ۱۳۶/۴۸/۴
 فَتِيلًا: تافته انگشتی ۱۴۰/۷۶/۴
 فَتِيلًا: مقدار فتيله ۵۳۹/۷۱/۱۷
 فَتَنًا: آزمون کردیم ۲۱۵/۵۳/۶
 فَتَنْتُمْ: آزمون کردید ۱۱۶۷/۱۳/۵۷
 فَتَنُوا: ایشان را آزمون کردند
 ۵۲۶/۱۱۰/۱۶
 فَتُونًا: آزمون کردنی ۶۲۰/۴۰/۲۰
 بِفَاتَيْنٍ: بیراه کنندگان ۹۳۶/۱۶۱/۳۷
 الْمَفْتُونُ: دیوانه ۱۲۳۰/۶/۶۸
 الْفِتْنَةُ: آزمون ۳۲/۱۹۱/۲
 يُفْتِنُكُمْ: شما را فتوی می کند
 ۱۴۹/۱۲۶/۴
 يَسْتَفْتُونَكَ: از تو فتوی می پرسند
 ۱۴۹/۱۲۶/۴
 تَسْتَفْتِ ← لَا تَسْتَفْتِ: می پرس
 ۵۶۹/۲۲/۱۸
 فَاسْتَفْتِهِمْ: بپرس ایشان را ۹۲۷/۱۱/۳۷
 فَتًى: جوانی ۶۴۷/۶۰/۲۱
 لِفَتَاةٍ: شاگرد خود را
 وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاةٍ لَا أَبْرَحَ حَتَّىٰ أَبْلُغَ
 مجمع البحرين ۵۷۴/۶۰/۱۸
 فَتَيَانٍ: دو جوان ۴۰۷/۳۶/۱۲
 الْفِتْيَةُ: جوانان
 إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا
 مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً ۵۶۷/۱۰/۱۸
 فَجَّ: راه ۶۶۷/۲۵/۲۲
 فِجَاجًا ← فِجَاجًا سُبُلًا: راههای فراخ
 گشاده ۶۴۳/۳۱/۲۱
- فِجَاجًا: فراخ و هویدا
 والله جعل لكم الأرض بساطاً لَتَسْلُكُوا مِنْهَا
 سُبُلًا فِجَاجًا ۱۲۴۸/۲۰/۷۱
 تَفَجَّرَ: برانی
 وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ
 الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ۵۴۱/۹۰/۱۷
 لِيَفْجُرَ: که بدی کند ۱۲۶۸/۵/۷۵
 فَجَّرْنَا: برانیدیم
 وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا ۵۷۰/۳۳/۱۸
 فَجَّرَتْ: درهم گشاید
 وَإِذَا الْبَحَارُ فُجِّرَتْ ۱۳۰۴/۳/۸۲
 فَاجِرًا: بدکار ۱۲۴۹/۲۸/۷۱
 الْفَجْرَةُ: بدکاران ۱۲۹۹/۴۱/۸۰
 الْفَجْرُ: صبح ۳۱/۱۸۷/۲
 الْفَجْرُ: بامداد ۱۳۳۱/۱/۸۹
 فَجْوَةٌ: فراخی ۵۶۷/۱۷/۱۸
 الْفَحْشَاءُ: زشت کاری ۲۸/۱۶۹/۲
 الْفَحْشَاءُ: زشتکاری ۴۹/۲۶۹/۲
 الْفَوَاحِشُ: زشتکاریها ۲۳۱/۱۵۱/۶
 فَحُورٌ: نازان ۳۷۹/۱۰/۱۱
 فَحُورٌ: نازنده ۱۳۴/۳۶/۴
 تَفَاخُرٌ: نام و نوردی ۱۱۶۸/۱۹/۵۷
 كَالْفَخَّارِ: چون سفالی ۱۱۵۰/۱۳/۵۵
 قَدَيْتَاهُ: باز خریدیم اورا
 وَقَدَيْتَاهُ بِذَيْبِ عَظِيمٍ: و باز خریدیم اورا
 بگوسپند بزرگ ۹۳۴/۱۰۶/۳۷
 تَقَادُوهُمْ: باز خرید ایشان را ۱۵/۸۵/۲
 فِدْيَةٌ: برابری ۳۰/۱۸۴/۲
 فُرَاتٌ: گوارنده ۷۲۲/۵۳/۲۵

فَرَشَاتُهَا: بگسترانیدیم آن را ۱۱۱۴/۴۸/۵۱	فُرَاتًا: خوش ۱۲۸۵/۲۷/۷۷
فِرَاشًا: بستر و آرام گاهی ۵/۲۲/۲	فَرْتُ: سرگین ۵۲۰/۶۶/۱۶
فُرُش: فرشها ۱۱۱۵۳/۵۲/۵۵	فُرَجَّتْ: از هم فرو گشایند
الْفَرَّاش: پروانه ۱۳۷۶/۳/۱۰۱	وَإِذَا السَّمَاءُ فُرَجَّتْ: و چون آسمان از هم
فَرَضَ: حَرَم گرفت ۳۳/۱۹۷/۲	فرو گشایند ۱۲۸۳/۹/۷۷
فَرَضَ: وحی کرد و فرو فرستاد	فَرَجَهَا: جیب پیراهن خود را
فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ ۷۸۶/۸۵/۲۸	وَأَلَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ
فَرِيضَةً: بازبریده	رُوحِنَا: و [یاد کن] آن [نهفته و
مَالَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَقْرُضُوا لِهِنَّ فَرِيضَةً	پوشیده‌ای] که نگاه داشت جیب پیراهن
۴۱/۲۳۶/۲	خود را درآوردیم درو جانی از [خزینۀ
فَرِيضَةً: پدید کرده ۳۳۱/۶۱/۹	قدرت] ما ۶۵۱/۹۱/۲۱
مَقْرُوضًا: پدید کرده ۱۲۶/۷/۴	فُرُوج: اندامها
فَارَضَ: بزاد برآمده ۱۲/۶۸/۲	فُرُوجُهُمْ: اندامهای خویش را
يَفْرُطُ: پیشی گیرد	۷۰۳/۳۰/۲۴
قَالَا رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ	فُرُوجَهُنَّ: اندامهای خویش را
يَطْفَى ۶۲۱/۴۵/۲۰	۷۰۳/۳۱/۲۴
فَرَطْنَا: سستی کردیم ۲۱۲/۳۱/۶	فَرَح: شادکامی می‌کنند
فَرَعَهَا: شاخ آن ۴۹۰/۲۴/۱۴	فَرَحَ الْمُخْلَقُونَ بِمَقْعَدِهِمْ ۳۳۴/۸۲/۹
فَرَعَتْ: بردازی	يَفْرَحُونَ: می شادی کنند ۱۰۸/۱۸۸/۳
فَإِذَا فَرَعْتَ فَانصَبْ ۱۳۴۹/۷/۹۴	فَرَحِينَ: شادان باشند فَرَحِينَ بِمَا آتَيْهِمْ
أَفْرِغْ: فروریز ۴۴/۲۵۰/۲	اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۱۵/۱۷۰/۳
فَرَقْنَا: جدا واکردیم و بشکافتیم ۹/۵۰/۲	فَرَدًا: تنها ۶۰۶/۸۰/۱۹
فَافْرِقْ: جدا واکن ۱۷۲/۲۸/۵	فَرَادَى: تنها ۲۲۲/۹۴/۶
تَفَرَّقُوا: پراکندگی درآوردند ۹۴/۱۰۵/۳	الْفِرْدَوْسُ: بهشت برین ۶۸۶/۱۱/۲۳
فِرْقَةً: گروهی ۳۴۲/۱۲۳/۹	فَرَّتْ: گریخته‌اند
فِرَاقُ: جدائی ۵۷۶/۷۸/۱۸	فُرَّتْ مِنْ قَسْوَةٍ: گریخته‌اند از شیر
فَرِيقٌ: گروهی ۱۳/۷۵/۲	۱۲۶۶/۵۱/۷۴
الْفُرْقَان: جدا کردن میان حق و باطل	الْفَرَارُ: گریختن ۸۴۹/۱۶/۳۳
وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ	الْمَفَرَّ: گریختن جای ۱۲۶۸/۱۰/۷۵

۳/۱۲/۲	الْمُفْسِدُونَ: تباہ کاران	۹/۵۳/۲	الْفُرْقَان: جدائی میان حق و باطل
۱۰/۶۰/۲	مُفْسِدِينَ: تباہ کاران	۳۱/۱۸۵/۲	أَفْتَرَى: فرابافت
۷۲۰/۲۳/۲۵	تَفْسِيرًا: بیان کردنی	۱۳۶/۴۷/۴	تَفْتَرَى: فرابافی
فَسَقَ: بیرون آمد		۷۸۰/۳۶/۲۸	مُفْتَرَى: فرابافته
فسجدوا إِلَّا ابليس كان من الجن ففسق		قَرِيبًا: سخت عجیب و منکر	
عن امر ربّه ۵۷۲/۵۰/۱۸		قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا	
فِيسَقَ: بیرون آمدن از فرمان حق		۵۹۹/۲۶/۱۹	يَسْتَفْزِرُهُمْ: بلغزانند ایشان را
۱۶۸/۴/۵		۵۴۳/۱۰۳/۱۷	وَأَسْتَفْزِرُ: وبلغزان
فِيسَقَ: فسق		فَرَجَ: بهراسند	
قَاسِقُ: نافرمان		وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنَزَعَ مَنْ فِي	
الْقَاسِقُونَ: بدمردان و بیرون شوندگان از		السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ ۷۵۵/۸۹/۲۷	
فرمان او (خدا) ۱۷/۹۹/۲		الْفَرْعُ: بیم	
فَشِلْتُمْ: بد دلی کردید		يَفْسَحُ: جای فراخ دهد	
تَفَشَلُوا: بد دل شوید		فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ ۱۱۷۴/۱۱/۵۸	
أَفْصَحُ ← أَفْصَحُ مَتَى لِسَانًا: از من		أَفْسَحُوا: جای فراخ کنید	
شیوا زبان ترست ۷۷۹/۳۴/۲۸		۱۱۷۴/۱۱/۵۸	
فَصَلْ: ببرد		تَفَسَّحُوا: جای فراخ کنید	
يَفْصِلُ: حکم کند		لَفَسَدَتِ: تباہ شدی	
نُفْصِلُ: پدیدار می کنیم		ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض	
الفَصْل: حکم و داوری		لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ ۴۴/۲۵۱/۲	
هذا يوم الفصل الذي كنتم به تكذبون		تُفْسِدُوا ← لَا تُفْسِدُوا: تباہی مکنید	
۹۲۸/۲۱/۳۷		۳/۱۱/۲	
الفَصْل: هویدائی		الْفَسَاد: تباہی	
تَفْصِيلُ: جدا واکردن		لَمْ يُفْسِدْ: تباہ کار	
تَفْصِيلًا: جدا واکردنی		۳۴/۲۰۵/۲	
أَنْفِصَامَ: شکستن		۳۷/۲۱۹/۲	
تَفْضُحُونَ ← فَلَا تَفْضُحُونَ: رسوا مکنید			
مرا ۵۰۷/۶۸/۱۵			
أَنْفُضُوا: واپرا کنید			
ولو كنت فظا غليظ القلب لا تُفْضُوا مِنْ			

حَوْلَك: ۱۰۳/۱۵۹/۳	فَقَطًّا: زفت پسکرت ^۱
الْفِضَّة: سیم ۸۰/۱۴/۳	وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِظَ الْقَلْبُ لَا نَقُضُوا مِنْ
فَضَّلَ: افزونی نهاده است ۱۳۲/۳۲/۴	حَوْلَك: و اگر تو بودی زفت پسکرت و
فَضَّلْنَا: افزونی نهادیم ۴۵/۲۵۳/۲	درشت دلی و اپراکندی از گردبرگرد تو
الْفَضْل: نیکوی و افزونی ۱۱/۶۴/۲	۱۰۳/۱۵۹/۳
الْفَضْل: افزونی ۱۸/۱۰۵/۲	فَعَلَ: کرد ۱۳۸۴/۱/۱۰۵
فَضْلًا: افزونی ۳۳/۱۹۸/۲	فَعَلَ: کردند
تَفْضِيلًا: افزونی نهادن ۵۳۳/۲۱/۱۷	آتَهَلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا ۷/۱۵۴/۲۶۱
أَفْضَى: رسیده بود ۱۲۹/۲۱/۴	فَعَلْتُمْ: کرده اید ۴۱۵/۸۹/۱۲
فَطَرَ: صورت کرد ۸۱۹/۲۹/۳۰	تَفْعَلُونَ: می‌کنید ۵۲۴/۹۱/۱۶
فَطَرَ: نوآفرید ۲۲۰/۷۹/۶	يَفْعَلُ: کند ۱۵/۸۵/۲
فَطَرَنِي: بیافرید مرا ۳۸۵/۵۱/۱۱	يَفْعَلُونَ: می‌کردند
أَنْفَطَرْتُ: بشکافد	وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ
إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ: چون آسمان بشکافد	۱۳۱۵/۷/۸۵
۱۳۰۴/۱/۸۲	فَاعْلَوْنَ: کنندگان ۶۸۵/۴/۲۳
فَاطِر: هست کننده ۲۱۰/۱۴/۶	فَقَالَ: کننده ۳۹۳/۱۰۵/۱۱
فَاطِرٌ: هست کننده و نوآفریننده	مَفْعُولًا: بودنی
۴۱۶/۱۰۱/۱۲	وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ۴/۱۳۶/۱۳۶
فِطْرَةَ: دین	مَفْعُولًا: کردنی و گزاردنی
فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا	وَيَقْلَلُكُمْ فِي آغْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ
۸۱۹/۲۹/۳۰	مَفْعُولًا ۸/۴۶/۲۹۷
فُطِّرَ: شکاف ۱۲۲۵/۳/۶۷	تَفْقِدُونَ: می‌جوئید ۴۱۲/۷۱/۱۲
مُنْقَطِرٌ: بازشکافته ۱۲۶۰/۱۷/۷۳	نَفَقْدُ: می‌جوئیم ۴۱۲/۷۲/۱۲

(۱) کلمه دوم این ترکیب — با شکل مزبور — برمن معلوم نشد. اما مصححان کتاب در حاشیه نوشته اند: «چنین است در اصل حرف آخر را «ف» نیز می‌توان خواند». اگر حرف آخر را «ف» بگیریم کلمه می‌تواند «شگرف» بوده باشد که با خطای کاتب بدین سان نگاشته آمده. و از معانی «شگرف» که در «لغت‌نامه» آمده «ستبر و غلیظ و سخت» و بویژه «بی‌حوصله و ناشکیبا» برای این کلمه و این ترکیب معنی مناسبی است. «لغت‌نامه» برای معنی اخیر «شگرف» این شاهد را از کسانی آورده است:

ازین زمانه جافی و گردش شب و روز
 شگرف گشت صبور و صبور گشت شگرف
 بنابراین «زُفْتُ شگرف» یعنی: ترشروی ناشکیبا.

تَفَقَّدَ: واجست ۷۴۷/۲۰/۲۷	أَفْلَحَ: برستند
الْفَقْرَ: درویشی ۴۹/۲۶۹/۲	قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ۶۸۵/۱/۲۳
الْفَقِيرَ: درویش ۱۰۷/۱۸۱/۳	تُفْلِحُونَ: رستگاری یابید ۳۲/۱۸۹/۲
۶۶۷/۲۶/۲۲	تُفْلِحُونَ: برهید ۹۸/۱۳۰/۳
الْفُقَرَاءَ: درویشان ۴۹/۲۷۲/۲	الْمُفْلِحُونَ: رستگاران ۲/۵/۲
فَاقِرَةٌ: کاری صعب ۱۲۶۹/۲۵/۷۵	الْمُفْلِحِينَ: پیروزی یافتگان
فَاقِعَ: روشن ۱۲/۶۹/۲	۷۸۴/۶۷/۲۸
تَفَقَّهُونَ ← لَا تَفَقَّهُونَ: درنیاوید	أَنْفَلَقَ: شکافت ۷۳۱/۶۳/۲۶
۵۳۵/۴۴/۱۷	الْفَلَقَ: صبح ۱۴۲۰/۱/۱۱۳
نَفَقَهُ ← مَا نَفَقَهُ: درنمی یاویم	فَالِقَ: شکافته ۲۲۲/۹۵/۶
۳۹۱/۸۹/۱۱	الْفَلَكَ: کشتی ۲۷/۱۶۴/۲
يَفْقَهُونَ: دریاوند ۲۱۷/۶۵/۶	فَلَكَ: چرخ ۶۴۴/۳۳/۲۱
فَكَرَّ: بیندیشید ۱۲۶۴/۱۸/۷۴	فُلَانًا: فلان ۷۱۹/۲۸/۲۵
تَتَفَكَّرُونَ: اندیشه کنید ۳۷/۲۱۹/۲	تُفَتِّدُونَ: مرا بخرفی منسوب کنید
يَتَفَكَّرُونَ: اندیشه می کنند ۱۰۸/۱۹۱/۳	۴۱۵/۹۴/۱۲
فَكَ: آزاد کردن ۱۳۳۸/۱۳/۹۰	أَفْتَانًا: شاخه ها ۱۱۵۳/۴۶/۵۵
مُنْفَكِّينَ: باز ایستنده	فَان: نیست شدنی ۱۱۵۱/۲۵/۵۵
لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ	فَفَهَّمْنَاهَا: دریا وانیدیم ما آن مسأله (را)
الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ	فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلَّ آتِنَا حُكْمًا وَعِلْمًا:
۱۳۶۹/۱/۹۸	۶۴۹/۷۹/۲۱
تَفَكَّهُونَ: پشیمانی می خوردید	فَاتَكُم: از شما بشد ۱۰۱/۱۵۳/۳
لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ	تَفَاوُتَ: عیب و خلل ۱۲۲۵/۳/۶۷
۱۱۶۱/۶۶/۵۶	فَوَجَ: گروه ۹۵۵/۵۷/۳۸
فَاكِهَةٍ: میوه ۹۱۹/۵۶/۳۶	أَفْوَاجًا: گروه گروه ۱۲۸۹/۱۸/۷۸
فَوَاكِهَ: میوه	فَارَ: برجوشید ۳۸۴/۴۰/۱۱
لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهَ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ:	تَقَوُّرُ: برمی جوشد ۱۲۲۶/۷/۶۷
مرشما راست در آن بوستانها میوه بسیار و	فَارَ: پیروز گشت ۱۰۷/۱۸۵/۳
از آن [میوه ها] می خوردید ۶۸۶/۱۹/۲۳	أَفُوزَ: پیروزی یافتمی
أَفْلَحَ: پیروزی یافت ۶۲۳/۶۴/۲۰	

يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً

۱۳۹/۷۲/۴

الفوز: پیروزی ۱۲۸/۱۳/۴

فَوْزاً: پیروزی ۱۳۹/۷۲/۴

الْفَائِزُونَ: پیروزی یافتگان ۳۲۴/۲۱/۹

مَفَازاً: رستگاریها

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً ۱۲۹۰/۳۱/۷۸

مَفَازَة: رستن ۱۰۸/۱۸۸/۳

أَفْوَصُ: بازگذازم ۹۸۹/۴۴/۴۰

أَفَاقٍ: با هوش آمد ۲۵۹/۱۴۲/۷

فَوْقَ: زور ۸۶/۵۵/۳

فَوْقَ: افزون ۱۲۷/۱۱/۴

فَوْقَ: ور

وهو القاهر فوق عباده ۲۱۰/۱۸/۶

فَوْقَكُمْ: زور سر شما

و رفعا فوقكم الطور ۱۱/۶۳/۲

فَوْقَهُمْ: زور ایشان ۳۵/۲۱۲/۲

فَوَاقٍ: بازگرداننده

وما ينظر هؤلاء إلا صيحة واحدة ما لها من

فَوَاقٍ ۹۵۰/۱۴/۳۸

فَوْمَهَا: سیر آن ۱۱/۶۱/۲

فَاءَ: دهان او ۴۷۷/۱۵/۲

أَفْوَاهِهِمْ: دهنهای ایشان ۹۶/۱۱۸/۲

فَاعَتْ: بازگردند.

فَإِنْ فَاعَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا

۱۱۰۰/۹/۴۹

تَفْيِضُ: می بارد

ترى اعينهم تفيض من الدمع ۱۸۲/۸۶/۵

أَفَاضَ: بازگشتند

ثُمَّ أَيْفُضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ

۳۴/۱۹۹/۲

أَفِضُوا: بازگردید ۳۴/۱۹۹/۲

الْفَيْلُ: پیل ۱۳۸۴/۱/۱۰۵

ق

الْمَقْبُوحِينَ: خشم گرفتگان

۷۸۰/۴۲/۲۸

أَقْبَرُهُ: بگور فرمود او را ۱۲۹۸/۲۱/۸۰

قَبْرُهُ: گور او ۳۳۵/۸۵/۹

الْقُبُورُ: گورها ۶۶۴/۷/۲۲

الْمَقَابِرُ: گورستانها ۱۳۷۸/۲/۱۰۲

نَفْتَسَ ← نَفْتَسَ مِنْ نُورِكُمْ: تا

فراگیریم از نور شما ۱۱۶۷/۱۳/۵۷

قَبَسٍ: آئیده ۶۱۸/۱۰/۲۰

قَبَسٍ: فرا گرفته

او آتیکم بشهاب قَبَسٍ لعلکم تصطلون: یا

بشما آرم پاره آتش فرا گرفته تا مگر شما

گرم شوید ۷۴۶/۷/۲۷

قَبِضْتُ: برگرفتم ۶۲۷/۹۶/۲۰

قَبْضاً: فرا گرفتن ۷۲۱/۴۶/۲۵

قَبْضَةً: یک مشت ۶۲۷/۹۶/۲۰

مَقْبُوضَةً: فراستده ۵۲/۱۸۴/۲

تَقَبَّلُوا ← لَا تَقَبَّلُوا: فرا مپذیرید

۶۹۹/۴/۲۴

يَقْبَلُ: فرایذیرد ۳۳۸/۱۰۵/۹

يَتَقَبَّلُ: فرایذیرد ۱۷۳/۳۰/۵

نَقَبَلُ: فرایذیرد ۲۱/۱۲۷/۲

الرَّسُلَ آفَاءً مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى
 اعقابكم ۱۰۰/۱۴۴/۳
 قُتِلَ: بنفیردند او را
 قُتِلَ: کیف قدرتم قتل کیف قدر:
 بنفیردند او را چگونه اندازه گرفت پس
 بنفیردند او را چگونه اندازه گرفت
 ۱۲۶۴/۱۹/۲۰ و ۷۴
 قُتِلُوا: بکشتند
 وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا
 ۱۰۴/۱۶۹/۳
 قَاتِلٌ: کارزار کرد ۱۰۰/۱۴۶/۳
 قَاتِلُوكُمْ: کارزار کنند با شما
 ۳۲/۱۹۱/۲
 تَقَاتِلُوهُمْ ← لَا تَقَاتِلُوهُمْ: کارزار نکنید
 با ایشان ۳۲/۱۹۱/۲
 أَقْتُلْ ← مَا أَقْتُلْ: کارزار نکردنی
 وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتُلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
 ۴۵/۲۵۳/۲
 يَقْتَتِلَانِ: کارزار می‌کردند ۷۷۷/۱۴/۲۸
 الْقَتْلُ: کشتن ۳۲/۱۹۱/۲
 تَقْتِيلًا: کشتن بزاری ۸۵۸/۶۱/۳۳
 الْقِتَالُ: کارزار ۳۶/۲۱۶/۲
 قِتَالٌ: کارزار کردن ۳۶/۲۱۷/۲
 الْقَتْلَى: کشتگان ۲۹/۱۷۸/۲
 قَتَائِبُهَا: خیار آن ۱۱/۶۱/۲
 مَقْتَحِمٌ: درآینده ۹۵۵/۵۷/۳۸
 قَدْحًا: بیرون آوردنی ۱۳۷۴/۲/۱۰۰
 قَدَّتْ: بدرید ۴۰۶/۲۵/۱۲
 قُدَّ: بدریده اند ۴۰۶/۲۶/۱۲

قَابِلٌ: پذیرنده ۹۸۳/۲/۴۰
 قَبُولٌ: پذیرفتن ۸۳/۳۷/۳
 مُتَقَابِلِينَ: زوی فراروی ۵۰۵/۴۷/۱۵
 مُتَقَابِلِينَ: روی فراروی ۱۱۵۸/۱۷/۵۶
 مُسْتَقْبِلٌ: روی نهاده ۱۰۴۷/۲۳/۴۶
 الْقَبْلَةُ: قبله ۲۴/۱۴۳/۲
 قِبْلَةُ: نمازگاه ۳۷۳/۸۷/۱۰
 قِبْلَتُهُمْ: رویگاه ایشان ۲۴/۱۴۲/۲
 قِبْلَتُهُمْ: روی گاه ایشان ۲۵/۱۴۵/۲
 قَبِيلًا: رویاروی ۵۴۲/۹۲/۱۷
 قَبِيلُهُ: گروه او ۲۴۳/۲۶/۷
 قَتْلٌ: پیش ۵/۲۵/۲
 قَبْلُكُمْ ← مِنْ قَبْلِكُمْ: پیش از شما
 ۴/۲۱/۲
 قَبْلِهِمْ ← مِنْ قَبْلِهِمْ: ازپیش ایشان
 ۲۰/۱۱۸/۲
 يَفْتُرُوا ← لَمْ يَفْتُرُوا: تنگی نکنند
 ۷۲۳/۶۷/۲۵
 فَتَرٌ: تیرگی ۳۶۴/۲۶/۱۰
 فَتُورًا: تنگی کننده ۵۴۳/۱۰۰/۱۷
 الْمُفْتِرُ: تنگ دست ۴۱/۲۳۶/۲
 قَتْلٌ: بکشت ۴۴/۲۵۱/۲
 قَتَلْتُمْ: بکشید ۱۲/۷۲/۲
 قَتَلَهُمْ: کشت ایشان را ۲۹۳/۱۷/۸
 تَقْتُلُونَ: می‌کشید ۱۴/۸۵/۲
 تَقْتُلُوهُمْ ← فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ: و شما نکشتید
 ایشان را ۲۹۳/۱۷/۸
 قُتِلَ: بکشند او را
 وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ

- قَدَرًا: پراکنده ۵۳۶/۱۱/۷۲
قَدَرًا: تنگ کند
وَمَا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ۱۳۳۲/۱۶/۸۹
قَدَرْنَا: اندازه کردیم ۱۲۸۴/۲۳/۷۷
يَقْدِرُ: تنگ کند ۴۸۰/۲۸/۱۳
قَدَرًا: اندازه کرد ۱۳۲۵/۳/۸۷
قَدَرْنَا: اندازه نهادیم ۹۱۷/۳۸/۳۶
الْقَدَرُ: شکمند
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۱۳۶۴/۱/۹۷
الْقَدَرُ: قدر ۱۳۶۴/۲/۳ و ۹۷/۳
قَدَرًا: اندازه ای ۱۲۱۷/۳/۶۵
الْقَادِرُونَ: اندازه کننده
فقدرونا نعم القادرون: پس اندازه کردیم
[آن را مردمی]؛ نیک اندازه کننده ایم ما
۱۲۸۴/۲۳/۷۷
قَدِيرٌ: توانا ۴/۲۰/۲
قَدِيرٌ: قادر و توانا ۱۸/۱۰۶/۲
قَدِيرٌ: قادر ۱۱۹۳/۷/۶۰
تَقْدِيرٌ: اندازه نهادن ۲۲۳/۹۶/۶
مَقْدُورًا: اندازه کرده ۸۵۳/۳۸/۳۳
مِقْدَارُهُ: اندازه آن ۸۴۱/۴/۳۲
مُقَدِّرٌ: کامکار ۱۱۴۷/۴۲/۵۴
قَدَرٌ: اندازه ۵۰۳/۲۱/۱۵
قَدُورٌ: دیگها ۸۸۷/۱۳/۳۴
نُقَدِّسُ: بپاکی و بی عیبی یاد می‌کنیم
۶/۳۱/۲
الْقُدُسُ ← رُوحُ الْقُدُسِ: جان پاک
۱۵/ ۸۷/۲
- رُوحُ الْقُدُوسِ: جان پاکیزه ۴۵/۲۵۳/۲
الْقُدُوسِ: پاک و بی عیب ۱۱۸۳/۲۳/۵۹
الْقُدُوسِ: پاک و منزّه از عیبها
۱۲۰۵/۱/۶۲
الْمَقْدَسِ: پاک کرده ۱۲۹۳/۱۶/۷۹
۶۱۸/۱۲/۲۰
قَدِمْنَا: قصد کردیم ۷۱۹/۲۳/۲۵
يَقْدُمُ: پیش روی کند ۳۹۲/۹۶/۱۱
قَدِمْتُ: پیش فرستاده است ۱۶/۹۵/۲
قَدِمُوا: ایشان پیش فرستادند
۹۱۵/۱۱/۳۶
يَتَقَدَّمُ: پیش گیرد ۱۲۶۵/۳۷/۷۴
يَسْتَقْدِمُونَ ← لَا يَسْتَقْدِمُونَ: نه پیش
توانند شد ۲۴۵/۳۳/۷
قَدَمٌ: پایگاه ۳۶۰/۲/۱۰
أَقْدَامُكُمْ: قدمهای شما را ۱۰۵۸/۸/۴۷
الْقَدِيمُ: دیرینه ۹۱۷/۳۸/۳۶
۴۱۵/۹۵/۱۲
الْأَقْدَمُونَ: پیشینان ۷۳۲/۷۶/۲۶
الْمُسْتَقْدِمِينَ: پیش رفتگان ۵۰۴/۲۴/۱۵
أَقْتَدِه: پی می‌بر
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِه
۲۲۱/۹۰/۶
مُقْتَدُونَ: راه برنده
وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ ۱۰۱۹/۲۲/۴۳
قَذَفَ: در او کند ۸۵۶/۲۶/۳۳
يَقْذِفُ: برزند ۸۹۲/۴۹/۳۴
يَقْذِفُونَ: می‌پندارند ۸۹۳/۵۴/۳۴
قَرَأَتْ: برخوانی

- وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّشْتُورًا
 ۵۳۵/۴۵/۱۷
 يَقْرَءُونَ: می خوانند
 فَسُئِلَ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ
 ۳۷۴/۹۴/۱۰
 أَقْرَأَ: برخوان ۱۳۵۷/۱/۹۶
 الْقُرْآنَ: قرآن ۳۱/۱۸۵/۲
 ۱۳۱۳/۱۹/۸۴
 قُرْآن: خوانده
 تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ: آن
 نشانه های آن نوشته است و خوانده پیدا و
 هویدا ۵۰۲/۱/۱۵
 قُرْآنًا: خواندنی ۴۰۳/۲/۱۲
 قُرْآنًا: نَبی ۵۴۳/۱۰۶/۱۷
 قُرْآنُهُ: خواندن آن ۱۲۶۹/۱۷/۷۵
 قُرْوء: شمرده
 وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ:
 و زنان پای گشاده چشم دارند بتنه های
 ایشان سه شمرده ۳۹/۲۲۷/۲
 تَقْرَبًا ← لَا تَقْرَبَا:
 وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ: و پیرامن این
 درخت مگردید. ۲۴۲/۱۸/۷؛ ۷/۳۵/۲
 تَقْرُبُوهُنَّ ← لَا تَقْرُبُوهُنَّ: پیرامن ایشان
 مگردید ۳۸/۲۲۱/۲
 قَرَّبْنَاهُ: نزدیک گردانیدیم او را
 ۶۰۲/۵۱/۱۹
 قَرَّبَهُ: نزدیک آورد آن را ۱۱۱۲/۲۷/۵۱
 أَقْتَرَبَ: نزدیک آمد ۶۴۰/۱/۲۱
 أَقْتَرَبْتُ: نزدیک آمد ۱۱۴۳/۱/۵۴
 قَرَّبَهُ: نزدیکی ۳۳۷/۱۰۰/۹
 قَرَّبَات: نزدیکیها ۳۳۷/۱۰۰/۹
 قَرِيب: نزدیک ۳۱/۱۸۶/۲
 الْقُرْبَى ← ذی الْقُرْبَى: خویشان
 ۱۴/۸۳/۲
 ذَوِ الْقُرْبَى: خویشاوندان ۲۹/۱۷۷/۲
 أُولُو الْقُرْبَى: خداوندان خویشی
 ۱۲۶/۸/۴
 أَقْرَب: نزدیکتر ۴۲/۲۳۷/۲
 الْأَقْرَبُونَ: خویشان ۱۲۶/۷/۴
 الْأَقْرَبِينَ: خویشاوندان ۳۰/۱۸۰/۲
 الْمُقَرَّبُونَ: نزدیک کرده
 لَنْ يَسْتَكْفِرَ الْمَسِيحُ إِنْ يَكُونُ عَبْدُ اللَّهِ
 وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ ۱۵۶/۱۷۱/۴
 الْمُقَرَّبُونَ: نزدیک کردگان
 ۱۱۵۷/۱۳/۵۶
 الْمُقَرَّبِينَ: نزدیک کردگان
 ۸۵/۴۵/۳؛ ۲۵۵/۱۱۳/۷
 مَقَرَّبَهُ ← يَتِيمًا ذَا مَقَرَّبَةٍ: یتیمی را که
 خداوند خویشی بود ۱۳۳۹/۱۵/۹۰
 قُرْبَانًا: قربان ۱۷۲/۳۰/۵
 قَرَج: خستگی ۹۹/۱۴۰/۳
 قَرَدَةً: کپیان ۲۶۴/۱۶۵/۷؛ ۱۱/۶۵/۲
 تَقَرَّرَ: روشن شود ۶۲۰/۴۰/۲۰
 تَقَرَّرَ: روشن گردد ۷۷۶/۱۲/۲۸
 قَرَى ← قَرَى عَيْنًا: چشم روشن می دار
 ۵۹۹/۲۵/۱۹
 أَقْرَرْتُمْ: خستو آمدید ۱۴/۸۴/۲

- ۱۳۷۶/۱
أَفَرَأَيْتُمُوهَا: فرادست آوردید آن را
- ۳۲۴/۲۵/۹
يَفْتَرِفُوا ← لِيَفْتَرِفُوا: تا بکنند
- ۲۲۵/۱۱۳/۶
قَرْن: گروه ۲۰۸/۶/۶
الْقَرْنَيْن ← ذی الْقَرْنَيْن:
ذی القرنین ۵۷۷/۸۳/۱۸
الْقُرُون: گروهان
وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ لِمَا ظَلَمُوا
- ۳۹۶/۱۱۴/۱۱
قَرْن: یار ۹۳۰/۵۰/۳۷
قَرْنًا: یار ۱۳۴/۳۸/۴
مُقَرَّن: برآینده
وَمَا كُنَّا لَهُ مُقَرَّنِينَ: ونبودیم ما با آن برآینده
- ۱۰۱۸/۱۲/۴۳
مُقَرَّنِينَ: همبر
أَوْجَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقَرَّنِينَ
- ۱۰۲۳/۵۳/۴۳
الْقَرْنَةِ: شهر ۱۰/۵۸/۲
قَرْنَةِ: ده ۴۷/۲۶۰/۲
قَرْنَةِ: شهر ۱۰۵۹/۱۴/۴۷
قَرْنَتِكَ: شهر تو ۱۰۵۹/۱۴/۴۷
الْقُرَى: شهرها ۲۲۲/۹۲/۶
الْقُرَى ← أَمَّ الْقُرَى: اهل مکه
وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِنُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى
وَمِنْ حَوْلَهَا ۱۰۰۷/۵/۴۲
قَسْرَةَ: شیر ۱۳۶۶/۵۱/۷۴
قَيْسِيْن: دانشمندان ۱۸۲/۸۵/۵
- ۹۰/۸۱/۳ اقرار دادید
أَقْرَبْنَا: اقرار دادیم ۹۰/۸۱/۳
أَسْتَقَرَّ: آرام یابد
وَلَكِنْ أَنْظِرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنَّ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ
فسوف ترانی ۲۵۹/۱۴۲/۷
قَرَار: بن و بیخ
وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ
مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَالَهَا مِنْ قَرَارٍ
- ۴۹۰/۲۶/۱۴
الْقَرَار: آرام گاه ۴۹۰/۲۹/۱۴
قَرَارًا: آرام گاهی ۹۹۲/۶۳/۴۰
قَرَّة: روشنی ۷۷۶/۸/۲۸؛ ۷۲۴/۷۴/۲۵
مُسْتَقَرَّ: آرامگاه ۷/۳۶/۲
الْمُسْتَقَرَّ: آرام گاه ۱۲۶۹/۱۲/۷۵
قَوَارِير: آبگینه
قَالَ إِنَّهُ صَرَّحَ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرِ
- ۷۵۰/۴۵/۲۷
قَوَارِيرًا: آبگینها ۱۲۷۳/۱۶، ۱۵/۷۶
تَقَرُّصُهُمْ: واپس کند ایشان را
- ۵۶۷/۱۷/۱۸
تَقَرُّصُوا: وام دهید ۱۲۱۴/۱۷/۶۴
يُقَرِّضُ: وام دهد ۴۳/۲۴۵/۲
قَرَضًا: وام دادن ۴۳/۲۴۵/۲
قَرَضًا: وام ۱۲۱۴/۱۷/۶۴
قِرْطَاس: کاغذ ۲۰۹/۷/۶
قَرَاطِيس: کاغذها ۲۲۱/۹۱/۶
قَارِعَةً: کوبنده ای ۴۸۱/۳۳/۱۳
الْقَارِعَةُ: کوبنده ۱۳۷۶/۱/۱۰۱
مَا الْقَارِعَةُ: چه کوبنده روزیست ۲/۱۰۱ و

- تَقْسِطُوا ← لَا تُقْسِطُوا: دادنگاه نتوانید داشت ۱۲۵/۳/۴
- أَقْسَطُوا: داد کنید ۱۱۰۰/۹/۴۹
- الْقَاسِطُونَ: از راه بیفتادگان ۱۲۵۲/۱۴/۷۲
- الْقَاسِطُونَ: بی راهان ۱۲۵۲/۱۵/۷۲
- الْمُقْسِطِينَ: دادگران ۱۷۵/۴۵/۵
- الْقِسْط: داد ۱۷۵/۴۵/۵
- الْقِسْطَاس: ترازو ۵۳۴/۳۵/۱۷
- قَسَمْنَا: بخش کردیم ۱۰۲۰/۳۱/۴۳
- يُقْسِمُونَ: می‌بخش کنند ۱۰۲۰/۳۱/۴۳
- أُقْسِمُ ← لَا أُقْسِمُ: سوگند یاد نکنم ۱۲۶۸/۱ و ۲/۷۵
- قَاسَمَهُمَا: سوگند خورد ایشان را ۲۴۳/۲۰/۷
- تَسْتَقْسِمُوا: بخش کنید ۱۶۸/۴/۵
- قَسَمٌ: سوگند ۱۱۶۲/۷۷/۵۶
- الْقِسْمَةُ: بخش ۱۲۶/۸/۴
- مَقْسُومٌ: بخشیده ۵۰۵/۴۴/۱۵
- الْمُقَسِّمَات: قسمت کنندگان ۱۱۱۰/۴/۵۱
- الْمُقَسِّمِينَ: بخش کنندگان ۵۰۸/۹۰/۱۵
- قَسَتْ: سخت شد ۴۳/۶؛ ۱۳/۷۴/۲؛ ۴۳/۶، ۲۱۴
- قَاسِيَةً: سخت ۱۷۰/۱۴/۵
- الْقَاسِيَةَ: سخت و سیاه ۶۷۲/۵۰/۲۲
- قَسْوَةً ← أَشَدَّ قَسْوَةً: سختتر ۱۳/۷۴/۲
- تَقْسَعِرُ: بجنبید و بی آرام شود ۷۷۸/۲۵/۲۸
- ۹۷۲/۲۲/۳۹
- أَقْصِدْ: میانجی نگاه دار ۸۳۴/۱۸/۳۱
- قَصْدٌ ← قَصْدُ السَّبِيلِ: راه راست ۵۱۳/۹/۱۶
- مُقْتَصِدٌ: بر راه راست ایستاده ۸۳۶/۳۱/۳۱
- مُقْتَصِدٌ: میانجی ۹۰۹/۳۲/۳۵
- تَقْصُرُوا: کوتاه کنید ۱۴۵/۱۰۰/۴
- يُقْصِرُونَ ← لَا يُقْصِرُونَ: باز نیستند ۲۶۹/۲۰۱/۷
- قَصْرٌ: گوشک ۶۷۰/۴۲/۲۲
- قُصُورًا: گوشکها ۲۵۱/۷۳/۷
- قَاصِرَاتٌ ← قَاصِرَاتُ الطَّرَفِ: خوابانیده چشمان ۹۵۵/۵۰/۳۸
- ۹۳۰/۴۷/۳۷
- مَقْصُورَاتٌ ← حَوْرٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ: نیکو چشمانی بداشته درخیمه‌ها ۱۱۵۴/۷۰/۵۵
- مُقَصِّرِينَ: کم کنندگان موی ۱۰۷۰/۲۷/۴۸
- قَصٌّ: برگفت ۷۷۸/۲۵/۲۸
- قَصَصْنَاهُمْ: برگفتم قصه ایشان ۱۵۵/۱۶۳/۴
- نَقَصٌ: برمی‌گوئیم ۲۵۴/۱۰۰/۷
- نَقْصٌ ← لَمْ نَقْصُصْ: ننگفتم ۹۹۴/۷۵/۴۰
- يَقْصُصُ: برمی‌گوید ۷۵۴/۸۷/۲۷
- يَقْصُونَ: برگویند ۲۴۵/۳۴/۷
- الْقَصَصُ: برگفتنی ۷۷۸/۲۵/۲۸

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ	قَصَصِهِمْ: حدیث ایشان ۱۲/۱۱۱/۴۱۸
كَذَّكِرْكُمْ آبَاءَكُمْ ۲/۲۰۰/۳۴	الْقِصَاصُ: برابری ۲/۱۷۸/۲۹
يَقْضَى: بگزارد ۸/۴۳/۲۹۷	الْقِصَاصُ: قصاص ۲/۱۷۹/۳۰
قُضِيَ: بگزارند	قَاصِفًا: شکننده ۱۷/۶۹/۵۳۹
وَقُضِيَ الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ تَرْجِعَ الْأُمُورَ	قَصَمْنَا: فرشکستیم ^۱
۲/۲۱۰/۳۵	وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً:
قَاضٍ: گزارنده ۲۰/۷۲/۶۲۴	و چندانکه [هلاک کردیم و] فرشکستیم
مَقْضِيًّا: برگزارده ۱۹/۲۰/۵۹۹	[اهل] شهری را که ایشان بیدادگران بودند
الْقِطْرُ: مس ۳۴/۱۲/۸۸۶	۲۱/۱۱/۶۴۱
قِطْرًا: مس گذاخته ۱۸/۹۷/۵۷۸	قَصِيًّا: دور ۱۹/۲۱/۵۹۹
أَقْطَارًا: کنارها ۵۵/۳۲/۱۱۵۱	الْأَقْصَا: دورترین
قِنْطَارًا: پوست گاو پرزر ۲/۷۵/۸۹	المسجد الأقصى: مزگت دورترین
قِنْطَارًا: پوست گاو پرزر ۴/۲۰/۱۲۹	۱۷/۱/۵۳۰
الْقَنَاطِيرُ: مالها ۳/۱۴/۸۰	أَقْصَا: کرانه
الْمُقَنْطَرَةُ: برهم نهاده ۳/۱۴/۸۰	وجاء من أقصا المدينة رجل يسعى قال يا
قَطَنًا: نامه ما ۳۸/۱۵/۹۵۱	فوم اتبعوا المرسلين ۳۶/۱۹/۹۱۵
قَطَعْتُمْ: ببریدید ۵۹/۵/۱۱۸۰	الْقُضْوَى: دورترین ۸/۴۳/۲۹۷
يَقْطَعُونَ: می‌برند ۲/۲۷/۶	قَضْبًا: ترها
قِطْع: پاره	فَأَنْبَتْنَا فِيهَا جَبًا وَعَنْبًا وَقَضْبًا: پس
بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ: بپاره‌ای از شب	برویانیدیم در آن [زمین] دانه‌ها و انگورها
۱۱/۷۹/۳۸۹	و ترها ۸۰/۲۷ و ۲۸/۱۲۹۸
مَقْطُوعَةً: بریده ۵۶/۳۴/۱۱۵۹	يَنْقَضُ: بيفتادی
قُطُوفُهَا: میوه‌های آن ۶۹/۲۲/۱۲۳۸	فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ:
قِطْمِيرٌ: پوستکی تنکی خرما سفالی	بیافتند آنجا دیواری که نزدیک بود که
وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ	بيفتادی راست کرد آن را ۱۸/۷۷/۵۷۶
قِطْمِيرٍ: و آنها را که شما می‌خوانید از فرود	قَضَى: بگزارد ۲/۱۱۷/۲۰
	قَضَيْتُمْ: بگزارید و بپردازید

(۱) باید «فرشکستیم» بوده باشد و به احتمال قوی افتادگی و او از نساخ است؛ بخصوص که در دو نسخه بدل «فرشکستیم» ضبط شده (رک: ص ۶۴۱ ح ۱) و «فرشکستن» نیز در فرهنگ‌های متعارف نیامده است.

قَلْب: دل: ۱۰۳/۱۵۹/۳	اوپادشاهی ندارند پوستکی تنکی
قَلْبَيْن: دودل ۸۴۷/۴/۳۳	خرما سفالی ۹۰۷/۱۳/۳۵
قَلُوبَنَا: دلهای ما ۷۹/۸/۳	فَعَدَ: بنشستند
الْقَلَائِد: گردن بندها ۱۶۷/۳/۵	وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۳۳۶/۹۱/۹
مَقَالِيد: کلیدها ۹۷۸/۶۰/۳۹	الْقُعُود: نشستن ۳۳۵/۸۴/۹
أَقْلَعِي: وایست	الْقَاعِدُونَ: نشستگان ۱۴۴/۹۴/۴
وقیل یا اَرْض اِبْلَعی ماءک ویا سماءُ	الْقَاعِدِينَ: نشستگان ۱۴۴/۹۴/۴
أَقْلَعِي: وگفتند ای زمین فروخور آب	فَعِيد: نشسته ۱۱۰۶/۱۷/۵۰
خویش وای آسمان وایست [از باریدن]	الْقَوَاعِد: بنیادها ۲۱/۱۲۷/۲
۳۸۴/۴۴/۱۱	مَفْعَد: نشستگاه ۱۱۴۷/۵۵/۵۴
قَل: اندک بود ۱۲۶/۷/۴	بِمَفْعَدِهِمْ: بنشستن ایشان ۳۳۴/۸۲/۹
يُقَلِّلُكُمْ: اندک نمود شما را	مَقَاعِد: نشستگاهها ۹۷/۱۲۱/۴
۲۹۷/۴۶/۸	مُنْقَعِر: از بیخ برکنده ۱۱۴۵/۲۰/۵۴
أَقَلَّت: برگرد	أَقْفَال: قفل ها ۱۰۶۱/۲۶/۴۷
حتى اذا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سَقْنَاهُ لَبِداً	تَقَفْ ← وَلَا تَقَفْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ
مِيت ۲۴۸/۵۶/۷	علم: و پس چیزی فراموش که دانش
قَلِيل: اندک ۱۰۹/۱۹۷/۳	نیست ترا بدان ۵۳۴/۳۶/۱۷
قَلِيلًا: اندک ۸/۴۱/۲	فَقِيْنَا: فرا داشتیم ۱۵/۸۷/۲
قَلِيلُونَ: اندک	فَقِيْنَا: از پس فرا داشتیم ۱۱۷۰/۲۶/۵۷
إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ۷۳۰/۵۴/۲۶	تُقَلَّبُونَ: بازگردانند شما را ۸۰۵/۲۰/۲۹
قَلِيلَةً: اندک ۴۴/۲۴۹/۲	قَلَّبُوا: فادوا گردانیدندی
أَقَلَّ: کمتر ۵۷۱/۳۹/۱۸	لَقَدْ ابْتِغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلِ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ
القَلَم: قلم ۱۳۵۷/۴/۹۶	۳۲۹/۴۹/۹
أَقْلَامُهُمْ: قلمهای خویش ۸۴/۴۴/۳	نُقَلَّبُ: بگردانیم ۲۲۵/۱۱۰/۶
قَلَى ← مَا قَلَى: نه دشمن گرفت	انْقَلَبْتُمْ: برخواید گشت شما
ماودعك ربك وما قَلَى ۱۳۴۷/۳/۹۳	آفَان مات او قُتِلَ اِنْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ
القَالِن: دشمن دارندگان ۷۳۸/۱۶۸/۲۶	۱۰۰/۱۴۴/۳
مُقَمَّحُونَ: سربرداشتگان چشم در	يَنْقَلِبُونَ: گردند ۷۴۱/۲۲۶/۲۶
پیش افکنده	مُنْقَلَب: گشتن جای ۷۴۱/۲۲۶/۲۶

فَهَيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ	۴۰۸/۳۹/۱۲
قَابَ ۚ قَابَ قَوْسَيْنِ: مقدار دو کمان	۹۱۴/۷/۳۶
الْقَمَرُ: ماه ۶/۷۷/۲۱۹؛ ۲/۲/۱۳۴۱	۱۱۲۳/۹/۵۳
قَمِيصُهُ: پیراهن او ۱۲/۱۸/۴۰۵	آقَوَاتُهَا: قوت‌های آن ۴۱/۹/۹۹۸
قَمِيصِي: پیراهن من ۱۲/۹۳/۴۱۵	مُقِينًا: نگاه‌وانی ۴/۸۴/۱۴۲
قَمْطَرِيرًا: صعب ۷۶/۱۰/۱۲۷۳	قَوْسَيْنِ: دو کمان ۵۳/۹/۱۱۲۳
مَقَامِعَ: تبرزینها ۲۲/۱۹/۶۶۶	قَاعًا: هامونی ۲۰/۱۰۶/۶۲۸
الْقَمَلُ: ملخ پیاده ۷/۱۳۲/۲۵۸	قِيَعَةً: بیابان خالی ۲۴/۳۹/۷۰۵
يَقْنُتُ: فرمان برداری کند ۳۳/۳۱/۸۵۲	قَالَ: گفت ۲/۳۰/۶
قَانِتَ: فرمان بردار ۳۹/۱۰/۹۷۰	قَالَ: گفتند
قَانِتَاتَ: فرمان برداران ۴/۳۴/۱۳۳	قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ انعم الله
قَانِتِينَ: فرمان برداران ۲/۲۳۸/۴۲	عليهما ادخلوا عليهم الباب ۵/۲۵/۱۷۲
يَقْنُطُ: نومید بود ۱۵/۵۶/۵۰۶	قَالَ: گویند
يَقْنُطُونَ: نومید باشند ۳۰/۳۵/۸۲۰	فَقَالَ الضُّعَفَاءُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا انا كنا لكم
الْقَانِطِينَ: نومیدان ۱۵/۵۵/۵۰۶	تبعاً ۱۴/۲۱/۴۸۹
مُقْنِعِي: فروآورنده	قَالَ: گوید
مهطعين مقنعي رعوسهم لا يرتد اليهم	قال كذلك آتتكم آياتنا فتستبئونها
طرفهم: شتابندگان باشند فرو آورنده	۲۰/۱۲۶/۶۳۰
سره‌ای خویش را و ازشان نیاید	قَالَا: گفتند ۷/۲۲/۲۴۳
چشمهای ایشان [و برهم نیاید]	قَالُوا: گویند
۱۴/۴۲/۴۹۲	واذا قيل لهم لا تفسدوا فى الارض قالوا
قِنَوَانُ: خوسه‌ها ۶/۹۹/۲۲۳	اتما نحن مصلحون ۲/۱۱/۳
أَفْتَى: اصل مال دهد	قَالُوا: گفتند ۴۱/۲۸/۱۰۰۱
و أنه هو أغنى وأفتى ۵۳/۴۸/۱۱۲۷	فَلْتُمْ: گفتیم ۷۱/۱۰/۱۲۴۸
تَقَهَّرَ ۚ لَا تَقَهَّرْ: مشکن ۹۳/۹/۱۳۴۷	فَلَنْ: گفتید ۲/۵۵/۱۰
الْقَاهِرُ: شکنده کامها ۶/۱۸/۲۱۰	فَلَنْ: گفتند ۱۲/۳۱/۴۰۷
قَاهِرُونَ: دست یافتگان و قهرکنندگان	أَقُولُ: گویم ۵/۱۱۹/۱۸۹
۷/۱۲۶/۲۵۷	تَقُولُ: تومی‌گوئی ۱۱/۸۹/۳۹۱
الْقَهَّارُ: شکنده کامها ۱۳/۱۸/۴۷۸؛	تَقُولُونَ: می‌گوئید ۲/۸۰/۱۴

و یوم تَقُومُ السَّاعَةُ یَوْمَئِذٍ یَتَفَرَّقُونَ

۸۱۶/۱۳/۳۰

یَقُومُ: بیستند

یوم یقوم الروح والملائكة صفًا: آن روز

که بیستند جبریل و فرشتگان صفی

۱۲۹۰/۳۸/۷۸

قُم: برخیز ۱۲۵۹/۱/۷۳

قُومُوا: بیستید ۴۲/۲۳۷/۲

أَقَامَ: بپای دارد

و أقام الصلاة و آتی الزكاة و الموفون

بعهدهم إذا عاهدوا ۲۹/۱۷۷/۲

أَقَامُوا: بپای داشتند ۵۱/۲۷۸/۲

تُقِيمُوا: بپای داری

لستم على شيء حتى تُقيموا التوراة

والإنجيل: نیستید شما بر هیچیز تا که

بپای داری توریت و انجیل را ۱۸۰/۷۱/۵

نُقِمْ: — فلا نُقِمْ: فرادید نیاریم

فلا نُقِمْ لهم يوم القيامة و زنا: فرادید

نیاریم ایشان را روز قیامت هیچ سختی

۵۷۹/۱۰۶/۱۸

يُقِيمَا: بپای توانند داشت

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ

يُقِيمَا حدود الله: بزه نیست ایشان را اگر با

یک دیگر کردند اگر دانند که بپای توانند

داشت پدید کردهای خدای ۴۰/۲۲۹/۲

يُقِيمُونَ: بپای دارند ۲/۳/۲

أَقِم: بپای دارید

و أقم الصلاة طرقي النهار و زلفا من الليل

۳۹۴/۱۱۲/۱۱

نَقُولُ: گوئیم ۱۰۷/۱۸۱/۳

يَقُولُ: می گوید ۱۲/۶۹/۲

قُلْ: بگو ۱۴/۸۰/۲

قُولُوا: بگوئید ۲۳/۱۳۶/۲

قُولِي: بگوی ۵۹۹/۲۵/۱۹

قِيلَ: گویند ۳/۱۱/۲

يُقَالُ: گویند ۶۴۷/۶۰/۲۱

نَقَوْلَ: فرابافتی

ولو نقول علينا بعض الأقاويل لأخذنا منه

باليمن ۱۲۳۹/۴۴/۶۹

قَوْلُ: سخن ۴۸/۲۶۴/۲

القول: گفتار ۱۲۶۴/۲۵/۷۴

قَوْلِكَ: گفتارتو ۳۸۶/۵۳/۱۱

قَوْلِهِمْ: گفتار ایشان ۱۹/۱۱۳/۲

قَوْلِي: سخن من ۶۱۹/۲۸/۲۰

قِيلًا: بقول

وَمَنْ أَضَدَّقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا: و کیست که از

خدای راستگوتر است بقول ۱۴۸/۱۲۱/۴

قَائِلُ: گوینده ۴۰۴/۱۰/۱۲

قَائِلِينَ: گویندگان ۸۴۹/۱۸/۳۳

قَامَ: بیستاد ۱۲۵۳/۱۹/۷۲

قَامُوا: برجای بیستند

كلما آضاء لهم مشوا فيه و إذا اظلم عليهم

قاموا ۴/۲۰/۲

قُمْتُمْ: برخیزید

إذا قُمْتُمْ إلى الصلاة فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ و

أيديكم ۱۶۹/۷/۵

نَقُومُ: بیستی ۳۳۹/۲۰۹/۹

نَقُومُ: پدید آید

مَقَام: ایستادن جای ۹۳/۹۷/۳
 ۲۱/۱۲۵/۲
 مَقَامُهُما: جای آن دو ۱۸۷/۱۱۰/۵
 مَقَامِی: ایستادن من ۳۷۱/۷۱/۱۰
 مَقَامِی: ایستادن جای من ۴۸۸/۱۵/۱۴
 مَقَاماً: ایستادن جای ۷۲۳/۶۶/۲۵
 الْمُقَامَة: ایستادن ۹۱۰/۳۵/۳۵
 مُقِیم: بایسته
 وما هم بخارجین منها ولهم عذاب مُقِیم
 ۱۷۴/۴۰/۵
 مُقِیم: بپای دارنده
 رَبِّ اجعلنی مُقِیم الصَّلَاة ۴۹۲/۳۹/۱۴
 الْقِیم: درست
 امرآلا تعبدوا إِلَّا آیاه ذلك الذین القیم
 ۴۰۸/۴۰/۱۲
 الْقِیم: درست و راست ۸۱۹/۲۹/۳۰
 قِیمَة: درست و راست ۱۳۶۹/۳/۹۸
 قَوَاماً: میانجی
 والذین إذا أنفقوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُرُوا وَكَانَ
 بین ذلك قَوَاماً ۷۲۳/۶۷/۲۵
 قِیماً: درست و بایسته
 ۲۳۴/۱۶۱/۶
 تَقْوِیم: آفریدنی
 لقد خلقنا الانسان فی أحسن تقویم
 ۱۳۵۵/۴/۹۵
 الْمُسْتَقِیم: درست و راست و بایسته
 ۱/۵/۱
 مُسْتَقِیم: راست ۲۴/۱۴۲/۲
 مُسْتَقِیماً: راست ۱۳۹/۶۷/۴

أَقِمْ — أَقِمْ وَجْهَكَ: یک رویه باش
 قَاقِم وَجْهَكَ لِلذین القیم: یک رویه باش
 دین درست و راست را ۸۲۱/۴۲/۳۰
 أَقِمْوْا: بپای دارید ۸/۴۳/۲
 آسْتَقَامُوا: راست بیستادند ۱۰۴۵/۱۲/۴۶
 آسْتَقِیم: راست بیست
 فَاسْتَقِیمْ کما أُمِرْت ۳۹۳/۱۱۰/۱۱
 قَائِم: ایستاده ۸۴/۳۹/۳
 قَائِم: برجای ۳۹۲/۹۸/۱۱
 قَائِمُونَ: ایستاده
 والذین هم بشهاداتهم قَائِمُونَ: و آن
 کسهائی که ایشان بگواهیهای ایشان
 ایستاده باشند ۱۲۴۴/۳۳/۷۰
 قَائِمِینَ: نمازکنندگان ۶۶۷/۲۴/۲۲
 قَائِمَة: ایستاده ۹۵/۱۱۳/۳
 قِیَام: ایستاده
 ثُمَّ نفخ فیهِ أُخری فإِذَا هم قیام ینظرون
 ۹۷۹/۶۵/۳۹
 قِیَاماً: ایستادگان
 فاذا قضیتُم الصَّلَاة فاذکروا الله قیاماً و
 قعوداً ۱۴۵/۱۰۲/۴
 قِیَاماً: بایستگی
 جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاماً للنَّاس
 ۱۸۵/۱۰۰/۵
 قَوَامُونَ: ایستادگان ۱۳۳/۳۴/۴
 قَوَامِینَ: ایستیدگان ۱۵۰/۱۳۴/۴
 الْقِیَوْم: همیشه پابنده ۴۵/۲۵۵/۲
 الْقِیَوْم: پابنده ۷۸/۱/۳
 أَقَوْم: پابنده تر ۵۲/۲۸۳/۲

ک	الْقِيَامَةُ: رستاخیز ۱۵/۸۵/۲؛
کَأْسٍ: جام ۹۲۹/۴۴/۳۷	۱۹/۱۱۳/۲
کَأْسٍ: جامها	الْقِيَامَةُ: رستاخیز ۷۸۴/۷۱/۲۸
بَأْ كَوَابٍ وَ آبَارِيقٍ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ	الْقِيَامَةُ: قیامت ۱۱۹۳/۳/۶۰
۱۱۵۸/۱۹/۵۶	الْقَوْمُ: گروه ۲۰/۱۱۸/۲
کَأْسٍ: قدح ۱۲۷۲/۵/۷۶	قَوْمٌ: قوم ۹/۵۴/۲
کَأْسًا: جامها	قَوْمُكَ: گروه تو ۲۱۸/۶۶/۶
و کَأْسًا دِهَاقًا ۱۲۹۰/۳۴/۷۸	قَوْمِهِ: گروه خویش ۱۰/۶۰/۲
کَاتِنٍ: چند ۱۰۰/۱۴۶/۳؛	قَوْمِهِم: گروه ایشان ۸۲۱/۴۶/۳۰
۱۲۱۸/۸/۶۵	قُوَّةٌ: نیرو ۱۱/۶۳/۲
كُتِبَتْ: درافگند ۷۵۵/۹۲/۲۷	الْقُوَى ← شَدِيدُ الْقُوَى: سخت قوت
مُكَيَّنًا: نگوسار ۱۲۲۷/۲۲/۶۷	۱۱۲۳/۵/۵۳
يَكْبِتُهُمْ: خسته جگر کند ایشان را	قَوًى: نیرومند ۲۹۹/۵۴/۸
۹۷/۱۲۷/۳	لِلْمُقَوَّنِينَ: مرتوشه برگیرندگان را
كُتِبَتْ: نگوسار کردند	نحن جعلناها تذكرة ومتاعاً للمقوين
إِنَّ الَّذِينَ يَحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا	۱۱۶۲/۷۴/۳۶
كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۱۱۷۳/۵/۵۸	فَيُضَيَّانَ: برانگیخته ایم ۱۰۰۰/۲۳/۴۱
كُتِبُوا: نگوسار کنند ایشان را	نَقْبُضُ: بینگیزیم ۱۰۲۱/۳۵/۴۳
۱۱۷۳/۵/۵۸	فَائِلُونَ ← أَوْ هُمْ فَائِلُونَ: یا ایشان خفته
كُنْدٍ: رنج ۱۳۳۸/۴/۹۰	بودند نیم روز
كَبِيرٌ: بزرگ و صعب می آید	وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا
وَإِنْ كَانَ كَبِيرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ أُسْطِطِعْتَ أَنْ	بَيَاتًا أَوْ هُمْ فَائِلُونَ: وچندا از شهر که ما
تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ ۲۱۳/۳۵/۶	زیر و زبر کردیم آن را بدیشان آمد عذاب
يَكْبُرُ: صعب تر و بزرگتر آید	ما شبیخون یا ایشان خفته بودند نیم روز.
قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِمَّا	۲۴۱/۳/۷
يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ ۵۳۶/۵۱/۱۷	مَقِيلًا: فرو آمدن جای
لِتَكْبُرُوا: تا ببزرگی یاد کنید	اصحاب الجنة بومئذٍ خیر مستقرًا و أحسن
۳۱/۱۸۵/۲	مَقِيلًا ۷۱۹/۲۴/۲۵

- فَكْبَرٌ: بزرگواری یاد کن
وَرَبِّكَ فَكْبَرٌ ۳/۷۴
كَبِيرَةٌ: بزرگی یاد کن او را
۵۴۴/۱۱۰/۱۷
اَكْبَرُهُ: بزرگشان آمد ۴۰۷/۳۱/۱۲
يَسْتَكْبِرُونَ: گردن کشی می‌کنند
۲۶۰/۱۴۵/۷
اَسْتَكْبَرُ: گردن کشی کرد ۷/۳۴/۲
اَسْتَكْبَرُوا: گردن کشی کردند ۴۸/۴۰ و ۹۹۰/۴۷
تَسْتَكْبِرُونَ: بزرگ منشی می‌کردید
وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ۲۲۲/۹۳/۶
يَسْتَكْبِرُونَ ← لَا يَسْتَكْبِرُونَ:
گردن کشی نکنند ۱۸۲/۸۵/۵
تَكْبِيرًا: بزرگی یاد کردنی
وَكَبِيرَةً تَكْبِيرًا ۵۴۴/۱۱۰/۱۷
مُتَكَبِّرٌ: گردن کش ۹۸۷/۲۷/۴۰
الْمُتَكَبِّرِينَ: گردن کشان ۵۱۵/۲۹/۱۶
اَسْتَكْبَارًا: گردن کشی کردن
۹۱۱/۴۳/۳۵
مُسْتَكْبِرُونَ: گردن کشان ۵۱۴/۲۲/۱۶
مُسْتَكْبِرِينَ: گردن کشان ۵۱۴/۲۳/۱۶
كَبِيرٌ: بزرگ منشی ۹۹۱/۵۵/۴۰
الْكَبِيرُ: پیری ۵۹۸/۷/۱۹؛ ۴۹۱/۳۸/۱۴
كَبِيرٌ: بزرگ ۳۷۹/۱۱/۱۱؛ ۳۶۲/۲۱۷/۲
الْكَبِيرُ: بزرگ و بزرگوار ۸۳۶/۲۹/۳۰
كَبِيرَةٌ: بزرگ و گران ۸/۴۵/۲
كَبَائِرٌ: گناهان بزرگ ۱۳۲/۳۱/۴
كَبَارًا: بزرگ ۱۲۴۹/۲۲/۷۱
- اَكْبَرُ: بزرگتر و صعبتر ۳۶/۲۱۷/۲
اَكْبَرُ: صعبتر ۳۶/۲۱۷/۲
اَكْبَرُ: بیشتر
واثمهما اكبر من نفعهما ۳۷/۲۱۹/۲
اَكْبَرُ: بزرگان ۲۲۷/۱۲۳/۶
الْكَبَرَى: بزرگترین ۶۱۹/۲۳/۲۰
الْكَبَرَاءُ: بزرگواری ۱۰۴۰/۳۶/۴۵
فَكْبِكُوا: در او گنند
فَكْبِكُوا فِيهَا هُم وَالْغَاوُونَ: در او گنند
ایشان را در آنجا هم ایشان را و هم
گمراهان را ۷۳۳/۹۳/۲۶
كَتَبَ: بنوشته است ۳۱/۱۸۷/۲
كَتَبَ: حکم کرده است ۱۷۲/۲۳/۵
كَتَبَ: بنیشت ۱۱۷۶/۲۲/۵۸
كَتَبْنَا: نوشتیمی ۱۳۹/۶۵/۴
كَتَبْنَا: بنوشتیم ۱۷۳/۳۵/۵
نَكْتُبُ: بنویسیم ۹۱۵/۱۱/۳۶
يَكْتُبُ: بنویسد ۵۱/۲۸۳/۲
يَكْتُبُونَ: می‌نویسند ۱۴/۷۹/۲
اَكْتُبُ: بنویس ۲۶۱/۱۵۵/۷
فَاكْتُوْهُ: بنویسد آن را ۵۱/۲۸۳/۲
كُتِبَ: بنوشتند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ
فِي الْقَتْلِ ۲۹/۱۷۸/۲
كُتِبَ: بنوشتند و واجب کردند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ
۳۰/۱۸۳/۲
كَاتِبٌ: نویسنده ۵۱/۲۸۳/۲
كَاتِبِينَ: نویسندگان ۱۳۰۵/۱۱/۸۲

کَثِيرَةً: بسیار ۴۳/۲۴۵/۲	الْكِتَاب: کتاب ۲/۲/۲
أَكْثَرُ: بیشتر ۴۳/۲۴۳/۲	الْكِتَاب: نامه ۴۳/۲/۸؛ ۱۳۶۹/۱/۹۸
أَكْثَرُكُمْ: بیشتر از شما ۷۸/۲/۳	كِتَابُكَ: نامه خویشت ۵۳۲/۱۴/۱۷
وَأَنْ أَكْثَرُكُمْ فَاسِقُونَ ۱۷۸/۶۲/۵	كِتَابُهُ: نامه او ۱۲۳۷/۱۸/۶۹
أَكْثَرُهُمْ: بیشتر ایشان ۱۷/۱۰۰/۲	كِتَابِيَّة: نامه من ۱۲۳۷/۱۸/۶۹
تَكَاثَرُ: بسیاری ۱۱۶۸/۱۹/۵۷	كُتِبَ: نامه
تَكَاثَرُ: خواست بیش ۱۳۷۸/۱/۱۰۲	يوم نطوى السماء كطوى السجل لكتب
الْكُوثَرُ: خیر بسیار ۱۳۹۵/۱/۱۰۸	۶۵۲/۱۰۴/۲۱
كَذْحًا: کاری ۱۳۱۲/۶/۸۴	مَكْتُوبًا: نبشته ۲۶۲/۱۵۶/۷
كَادَحُ: کوشنده ۱۳۱۲/۶/۸۴	كَمْ: فرا پوشد
أَتَكَدَّرْتُ: فرو ریزد	ومن أظلم ممن كتب شهادة عنده من الله
وَإِذَا النُّجُومُ اتَّكَدَّرَتْ ۱۳۰۱/۲/۸۱	۲۳/۱۴۰/۲
أَكْدَى: بریده کرد ۱۱۲۶/۳۴/۵۳	تَكْتُمُونَ: پوشیده می داشتید
كَذَبَ: دروغ گفت ۹۷۴/۳۱/۳۹	وَأَعْلَمَ مَا تَبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ
كَذَّبُوا: دروغ می گویند	۷/۳۳/۲
انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ	يَكْتُمُونَ: می پوشند ۲۵/۱۴۶/۲
۲۱۱/۲۴/۶	كَيْبًا: توده ریگ ۱۲۶۰/۱۳/۷۳
كَذَّبُوا: بدروغ داشتند ۳۳۶/۹۱/۹	كُثْرُ: بسیار بود ۱۲۶/۷/۴
تَكْذِبُونَ: دروغ می گویند ۹۱۵/۱۴/۳۶	كُثْرُ: بسیار باشند
كَذَّبَ: بدروغ داشت: ۶۲۱/۴۸/۲۰	وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِتْنَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ:
۲۱۱/۲۱/۶	و بی نیازی نکند از شما گروه شما
كَذَّبَتْ: بدروغ داشتند	هیچ چیز و اگر چه بسیار باشند ۲۹۳/۱۹/۸
كَذَّبَتْ ثمود بطفواها ۱۳۴۲/۱۱/۹۱	أَكْثَرُوا: بسیار کردند
كَذَّبُوا: بدروغ داشتند ۸/۳۹/۲	الذين طغوا في البلاد فأكثروا فيها الفساد
تَكْذِبَانِ: بدروغ توانید داشت	۱۳۳۱/۱۲/۸۹
فَبَأْتِ الْآءَ رَبِّكَمَا تَكْذِبَانِ ۱۷/۵۵ و	تَسْتَكْثِرُ: بسیاریابی
۱۱۵۰/۱۵	ولا تمنن تستكثر ۱۲۶۳/۶/۷۴
تَكْذِبَانِ: بدروغ می دارید	كَثِيرُ: بسیار ۱۸/۱۰۹/۲
۱۱۵۲/۳۹/۵۵؛ ۱۱۵۵/۷۵/۵۵	

- تَكْذِبُونَ: بدروغ می‌داشتید
أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تَتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِمَا
تَكْذِبُونَ ۶۹۵/۱۰۵/۲۳
يُكْذِبُ: بدروغ می‌داشتند
هذه جهنم التي يكذب بها المجرمون
۱۱۵۲/۴۲/۵۵
يُكْذِبُ: بدروغ می‌دارد ۱۳۹۳/۱/۱۰۷
يُكْذِبُونَ: بدروغ می‌دارند ۱۳۱۳/۲۰/۸۴
الْكُذْبُ: دروغ ۸۹/۷۵/۳
۱۲۰۲/۷/۶۱
كَاذِبٌ: دروغ زن ۳۹۱/۹۱/۱۱
كَاذِبُونَ: دروغ زنان ۷۴۱/۲۲۲/۲۶
كَاذِبِينَ: دروغ زنان ۸۷/۶۱/۳
كَاذِبَةٌ: دروغی
إذا وقعت الواقعة ليس لوقعتها كاذبة
۱۱۵۷/۲/۵۶
كَذَابٌ: بدروغ زن ۱۱۴۵/۲۶/۵۴
كَذَابًا: بدروغ داشتنی ۱۲۸۹/۲۸/۷۸
مَكْذُوبٌ: بدروغ داشته ۳۸۷/۶۴/۱۱
تَكْذِيبٌ: دروغ داشتنی ۱۳۱۶/۱۹/۸۵
الْمُكْذِبُونَ: بدروغ دارندگان
۱۱۶۰/۵۲/۵۶
الْمُكْذِبِينَ: بدروغ دارندگان ۹۹/۱۳۷/۳
كَرْبٌ: اندوه ۲۱۷/۶۴/۶
۹۳۴/۱۱۴/۳۷
كَرَّةٌ: بازگشتی
وقال الذين آتبعوا لو أنَّ لنا كَرَّةً فَتَتَّبَرَأَ مِنْهُمْ
كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا ۲۸/۱۶۷/۲
كَرَّةٌ: بازگرداندنی ۱۲۹۳/۱۲/۷۹
- كَرَّتَيْنِ: دوباره ۱۲۲۵/۴/۶۷
كُرْسِيَّةٌ: کرسی ۴۶/۲۵۶/۲
كُرْسِيَّةٌ: تخت ۹۵۳/۳۳/۳۸
كَرْمَتٌ: برگزیدی ۵۳۸/۶۲/۱۷
كَرْمَنًا: بزرگ و گرامی کردیم
۵۳۹/۷۰/۱۷
اَكْرَمَهُ: گرامی کند او را
فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ
۱۳۳۲/۱۵/۸۹
اَكْرَمِي: گرامی ساز ۴۰۵/۲۱/۱۲
كَرِيمٌ: بزرگوار ۴۹۱/۴/۸
۱۰۳۰/۱۶/۴۴
كَرِيمًا: بزرگوار ۱۳۲/۳۱/۴
كَرَامٌ: گرامیان ۱۲۹۸/۱۶/۸۰
۱۳۰۵/۱۱/۸۲
كَرَامًا: کریمان
وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغَوِمْزُوا كَرَامًا ۷۲۴/۷۲/۲۵
الْأَكْرَمُ: بزرگوارترین ۱۳۵۷/۳/۹۶
اَكْرَمَكُمُ: گرامی ترین شما
۱۱۰۱/۱۳/۴۹
الْإِكْرَامُ: بزرگواری کردن ۱۱۵۱/۲۶/۵۵
مُكْرَمَةٌ: گرامی کرده ۱۲۹۸/۱۳/۸۰
مُكْرَمٌ: گرامی کننده ۶۶۶/۱۸/۲۲
الْمُكْرَمِينَ: نواختگان ۹۱۶/۲۶/۳۶
كَرَّةٌ: دشخوار دارند
ليحق الحق ويبطل الباطل ولو كره
المجرمون ۲۹۲/۸/۸
كَرَّةٌ: دشوار دارند
والله متم نوره ولو كره الكافرون

۲۳/۱۳۴/۲	۱۲۰۲/۸/۶۱
تَكْسِبُونَ: می‌کنید	كَرِهْتُمُوهُ: دشوار دارید آن را
ويعلم ما تَكْسِبُونَ ۲۰۸/۳/۶	أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا
يَكْسِبُونَ: می‌کنند	فَكَرِهْتُمُوهُ ۱۱۰۱/۱۲/۴۹
وويل لهم ممّا يَكْسِبُونَ ۱۴/۷۹/۲	تَكْرَهُوا: دشوار دارید
اَكْتَسَبَ: کرد ۷۰۰/۱۱/۲۴	يَكْرَهُونَ: دشوار دارند ۵۱۹/۶۲/۱۶
كَسَادَهَا: ناروانی آن ۳۲۴/۲۵/۹	كَرْهًا: دژمنشی ۹۱/۸۳/۳
كِسْفًا: پاره‌ای ۱۱۲۱/۴۳/۵۲	كَرْهًا: بدشواری ۴۷۷/۱۶/۱۳
كِسْفًا: پارهائی ۵۴۲/۹۲/۱۷	كَرْهًا: بدشواری ۱۰۴۵/۱۴/۴۶
كَسَالَى: کاهلان ۱۵۲/۱۴۱/۴	كَارَهُونَ: دشخوار دارندگان ۲۹۱/۵/۸
۳۳۰/۵۵/۹	كَارِهِينَ: دشخوار دارندگان ۲۵۳/۸۷/۷
فَكَسَوْنَا: پس بر پوشانیدیم ۱۴/۲۳/۲۳	اِكْرَاهٍ: بستم برداشتن
نَكْسُوها: بر آن می‌پوشیم ۴۷/۲۶۰/۲	لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ
كِسْوَتُهُم: پوشیدن ایشان ۱۸۳/۹۲/۵	۴۶/۲۵۷/۲
كُشِطَتْ: باز برند	مَكْرُوهاً: ناپسندیده ۵۳۴/۳۸/۱۷
وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ۱۳۰۱/۱۱/۸۱	كَسَبَ: کرده بود
كَشَفَ: باز بردارد	كُلَّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْن
ثم اذا كشف الضر عنكم اذا فريق منكم	۱۱۱۸/۲۰/۵۲
بربهم يشركون ۵۱۸/۵۴/۱۶	كَسَبَ: ساخته بود
كَشَفَتْ: وابری	ما اغنى عنه ماله وما كسب
لئن كَشَفَتْ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ	۱۴۱۱/۲/۱۱۱
۲۵۸/۱۳۳/۷	كَسَبَتْ: کردند
كَشَفْنَا: وابرديم ۲۵۸/۱۳۴/۷	لها ما كسبت ولكم ما كسبتم
يَكْشِفُ: بازبرد ۷۵۲/۱۳۴/۷	۲۳/۱۳۴/۲
اَكْشَفَ: وابر	كَسَبَتْ: کرده بود
رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ: ای بارخدای ما	كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنه
وابر از ما عذاب را ۱۰۳۰/۱۱/۴۴	۱۲۶۵/۳۸/۷۴
يُكْشِفُ: پرته بردارند	كَسَبْتُمْ: کنید
يوم يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيَدْعُونَ إِلَى السَّجْدِ	لها ما كسبت ولكم ما كسبتم

- ۱۲۳۳/۴۲/۶۸
کَاشِف: وابرنده ۲۱۰/۱۷/۶
کَاشِفَات: بازدارنده
إِنَّ أَرَادَنِي اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ
۹۷۴/۳۶/۳۹
الْكَاطِمِينَ ← الْكَاطِمِينَ الْغِيظ: فرو
خورندگان خشم ۹۸/۱۳۴/۳
كَاطِمِينَ: اندوهگنان ۹۸۶/۱۷/۴۰
كَظِيم: خشم فروخورنده ۴۱۴/۸۴/۱۲
كَظِيم: پرخشم و گرم ۵۱۹/۵۸/۱۶
كَظِيم: خشمناک ۱۰۱۸/۱۶/۴۳
مَكْظُوم: غمگین ۱۲۳۳/۴۸/۶۸
الْكَفَّيْن: دو پُرول
وَأَمْسَحُوا بَرءَ وَجْهِكُمْ وَأَرْجِلُكُمْ إِلَى
الْكَفَّيْن ۱۶۹/۷/۵
الْكَفَّة: کعبه ۱۸۴/۹۸/۵
كَوْاعِب: کنیزکان جوانان
۱۲۹۰/۳۳/۷۸
كُفُوا: همتا و مانند ۱۴۱۶/۴/۱۱۲
كِفَاتًا: فراهم دارنده ای
أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا: ای نه ما کردیم
این زمین را فراهم دارنده ای
۱۲۸۴/۲۵/۷۷
كَفَّرَ ← مَا كَفَّرَ: ویتود نشد
۱۷/۱۰۲/۲
كَفَّرَ: ویتود شدند
لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ
مَرْيَمَ ۱۸۱/۷۵/۵
كَفَرُوا: کافر شدند ۲/۶/۲
- ۷۸/۴/۳
كَفَرُوا: ویتود شدند
أَكْفَرُ: ناسپاسی کنم ۷۴۹/۴۱/۲۷
تَكْفُرُونَ: کافر می شوید ۶/۲۸/۲
تَكْفُرُونَ ← لَا تَكْفُرُونَ: ناسپاسی
۲۶/۱۵۲/۲
يَكْفُرُ ← مَا يَكْفُرُ بِهَا: وی سُتود نشود
بدان ۱۷/۹۹/۲
يَكْفُرُونَ: ویتود می شوند ۱۶/۹۱/۲
أَكْفَرُ: کافر شو ۱۱۸۲/۱۶/۵۹
يُكْفَرُ: ویتود شوند ۱۵۱/۱۳۹/۴
كَفَر: درگذاشت
كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ ۱۰۵۷/۲/۴۷
يُكْفَرُ: فرو گذارد
وَيُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ ۲۹۵/۲۹/۸
أَكْفَرَهُ: ناسپاست او
قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ ۱۲۹۸/۱۷/۸۰
الْكُفْر: نابرویدن ۸۶/۵۲/۳
۱۸/۱۰۸/۲
كُفْرِهِم: کفر ایشان ۱۳۴/۴۵/۴
كَافِر: کافر ۸/۴۱/۲
كَافِر: نابرویده ۳۷/۲۱۷/۲
الْكَافِرُونَ: نابرویدگان ۳۶۰/۲/۱۰
۴۵/۲۵۴/۲
الْكَافِرِينَ: نابرویدگان ۱۵۴/۱۶۰/۴
۴/۱۹/۲
الْكَفَرَةَ: کافران ۱۲۹۹/۴۱/۸۰
الْكُفَّار: نابرویدگان ۱۷۸/۶۰/۵
۲۷/۱۶۱/۲
كَافِرَةً: برویده ۸۰/۱۳/۳



۶۲۵/۴۲/۲۱	کُفُور: ناسپاسی ۵۴۱/۸۹/۱۷
الکُلب: سگ ۲۹۵/۱۷۵/۷	کُفُور: ناسپاس ۶۶۹/۳۶/۲۲
کُلبُهُم: سگ ایشان ۵۶۸/۱۸/۱۸	۸۳۶/۳۱/۳۱
مُکَلِّبِينَ: سگ داران ۱۶۸/۵/۵	کَفَّار: ناسپاس ۵۰/۲۷۷/۲
کَالِحُونَ: زشت رویان ۶۹۵/۱۰۴/۲۳	کَفَّارَةً: کفارت ۱۷۶/۴۸/۵
تُكَلِّفُ ← لَا تُكَلِّفُ: درنخواهیم ما	۱۸۴/۹۸/۵
۲۳۲/۱۵۲/۶	کُفْرَان: ناسپاسی ۶۵۱/۹۴/۲۱
يُكَلِّفُ ← لَا يُكَلِّفُ: درنخواهد	کافوراً: کافور ۱۲۷۲/۵/۷۶
۵۳/۲۸۷/۲	کَفَّ: فروداشت ۱۷۰/۱۲/۵
المُتَكَلِّفِينَ: درخواهندگان	کَفَّ: بازداشت ۱۰۶۸/۲۰/۴۸
۹۵۸/۸۳/۳۸	يَكْفُ: وادارد ۱۴۱/۸۳/۴
كُلٌّ: بمانده	كُفُوءاً: فرود آرید ۱۴۰/۷۶/۴
لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ	كَفَّيْهِ: دو دست خویش ۶۱۳/۱۴/۱۳
۵۲۲/۷۶/۱۶	كَافَّةً: همگنان ۳۵/۲۰۸/۲
كُلٌّ: هر ۱۳۸۲/۱/۱۰۴؛ ۴/۲۰/۲	كَافَّةً: همه ۳۲۷/۳۷/۹
كُلٌّ: همه ۷۹/۷/۳	يَكْفُلُ: ور پذیرد ۸۴/۴۴/۳
كُلٌّ: هر و همه	كَفَّلَهَا: ور پذیرفت او را ۸۳/۳۷/۳
كُلٌّ فِي كِتَابِ مَبِينٍ: هری و همه ای در	كَيْفَلٍ: بهره
نَبِشْتَهُ اَي اسْت هَوِيْدَا ۳۷۹/۶/۱۱	وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كَيْفَلٌ مِّنْهَا
كُلًّا: هر و همه	۱۴۲/۸۴/۴
وُكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى: و هری و همه ای	كَيْفَلَيْنِ: دو نصیب ۱۱۷۰/۲۸/۵۷
را وعده کرده است خدای [عَزَّوَجَلَّ]	كَيْفِيلاً: نگاه‌وان ۵۲۴/۹۱/۱۶
نیکوی ۱۴۴/۹۴/۴	كَفَى: بسنده است ۱۲۶/۶/۴
كُلَّمَا: هر گه که ۵۴۲/۹۷/۱۷؛ ۴/۲۰/۲	۷۲۰/۳۱/۲۵
كُلَّمَا: هر گاه که ۸۳/۳۷/۳	كَفِينَاكَ: کفایت کردیم از تو
۳۸۳/۳۸/۱۱	۵۰۸/۹۵/۱۵
كَالَالَةِ: مرده ای که او را فرزند نبود و مادر	يَكْفٍ: بسنده است ۱۰۰۵/۵۱/۴۱
و پدر نبود ۱۵۷/۱۷۵/۴	كَافٍ: بسنده ۹۷۴/۳۵/۳۹
كُلًّا: حقاً که نه چنانست ۶۰۵/۷۹/۱۹	يَكْلُوْكُمْ: نگاه دارد شما را

- کَلَّا: حَقًّا که نباشد ۶۰۶/۸۲/۱۹
 کَلَّا: حَقًّا که نبود ۷۲۷/۱۴/۲۶
 کَلَّا: حَقًّا که ۱۲۶۶/۵۴/۷۴؛
 ۱۳۵۷/۶/۹۶
 کَلَّمَ: سخن گفت ۴۵/۲۵۳/۲؛
 ۱۵۵/۱۶۳/۴
 نَكَلَّمَ: سخن گوئیم ۶۰۰/۲۸/۱۹
 يَنْكَلُمُونَ ← لَا يَنْكَلُمُونَ: نگویند
 ۱۲۹۰/۳۸/۷۸
 کَلَام: سخن ۱۳/۷۵/۲
 کلام: حکم
 يُرِيدُ أَنْ يَبْدُلُوا كَلَامَ اللَّهِ ۱۰۶۷/۱۵/۴۸
 کَلَامِي: سخن من ۲۵۹/۱۴۳/۷
 کَلِمَةً: سخن ۲۲۵/۱۱۵/۶؛ ۸۴/۳۹/۳
 کَلِمَتُهُ: سخن او
 إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ
 کَلِمَتُهُ ۱۵۶/۱۷۰/۴
 کَلِمَات: سخنان ۷/۳۷/۲؛
 ۳۷۰/۶۴/۱۰
 الکَلِم: سخن ۹۰۶/۱۰/۳۵؛ ۱۳۵/۴۵/۴
 تَكَلَّمَ: سخن گفتنی ۱۵۵/۱۶۳/۴
 کَلْتًا: هردو ۵۷۰/۳۳/۱۸
 کِلَاهُمَا: هردو ۵۳۳/۲۳/۱۷
 أَكْمَلْتُ: تمام کردم ۱۶۸/۴/۵
 کَامِلَيْنِ: پیوسته
 والوالدات یرضعن اولادهن حولین
 کاملین: و مادران شیر دهند فرزندان
 خویش را دو سال پیوسته ۴۰/۲۳۲/۲
 کَامِلَةً: تمام ۳۳/۱۹۶/۲
- الْأَكْمَام: غلافها ۱۱۴۹/۱۰/۵۵
 أَكْمَامِيهَا: غلافهای آن ۱۰۰۴/۴۵/۴۱
 الْأَكْمَةُ: نایب‌نای مادر زاد ۱۸۸/۱۱۳/۵؛
 ۸۵/۴۹/۳
 كَتُود: ناسپاس ۱۳۷۴/۶/۱۰۰
 كَتَرْتُمْ: گنج نهادید ۳۲۶/۳۶/۹
 يَكْتُرُونَ: گنج می‌نهند ۳۲۶/۳۵/۹
 كَنْز: گنج ۳۸۰/۱۲/۱۱
 كُتُوز: گنجها ۷۳۰/۵۸/۲۶
 الْكُنُس: پنهان شوندگان ۱۳۰۲/۱۶/۸۱
 اكْتَنْتُمْ: پنهان دارید
 وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خُطْبَةٍ
 التَّسَاءُ أَوْ أَكْتَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ
 ۴۱/۲۳۴/۲
 تُكِنُّ: پنهان می‌دارد ۷۵۴/۷۶/۲۷
 أَكْتَنَانًا: نهفته‌ها ۵۲۲/۸۱/۱۶
 أَكِنَّةً: پوششها ۲۱۱/۲۵/۶
 مَكْنُون: در پند داشته ۹۳۰/۴۸/۳۷
 مَكْنُون: در صدف نگاه داشته
 ۱۱۱۹/۲۳/۵۲
 الْكَهْف: غار ۵۶۷/۹ و ۱۰/۱۸
 كَهْلًا: پیری ۸۵/۴۶/۳
 كَاهِن: اخترگو ۱۲۳۹/۴۱/۶۹۱۱۱۹/۲۸/۵۲
 أَكْوَاب: کوزه‌ها ۱۰۲۵/۷۱/۴۳
 أَكْوَاب: آب دست‌انها ۱۲۷۳/۱۵/۷۶؛
 ۱۳۲۹/۱۴/۸۸
 كَاذ: نزدیک بود ۳۴۱/۱۱۸/۹
 كَاذُوا ← وَمَا كَاذُوا يَقُولُونَ: و نزدیک
 بود که نکرده‌اند ۱۲/۷۱/۲

كَانُوا: بودند ۴۰۵/۲۰/۱۲	يَكَادُ: خواهدی
كَانُوا — كَانُوا يَتَّقُونَ: بودند می‌پرهیزیدند ۹۹۹/۱۶/۴۱	يَكَادُ البرق يخطف أبصارهم ۴/۲۰/۲
كَانُوا يَعْمَلُونَ: بودند که می‌کردند ۱۱۵۸/۲۴/۵۶	يُكَوِّرُ: می‌گرداند ۹۶۹/۶/۳۹
كَانُوا يَقُولُونَ: بودندی که می‌گفتندی ۱۱۶۰/۴۸/۵۶	كُوِّرَتْ: درنوردند
كَانُوا يَفْسُدُونَ: تباهی می‌کردند ۵۲۳/۸۸/۱۶	إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ۱۳۰۱/۱/۸۱
كُنْتُ: بودمی	كُوِّبَ: ستاره ۷۰۴/۳۵/۲۴
يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ۱۳۹/۷۲/۴	الْكَوَاكِبِ: ستارگان ۹۲۶/۶/۳۷
كُنْتُ: باشم	كَانَ: گشت و بود
وَجَعَلَنِي مَبْرُكًا أَتَيْنَ مَا كُنْتُ ۶۰۰/۳۰/۱۹	وكان من الكافرين ۷/۳۴/۲
كُنْتُ: بودی من	كَانَ: بودند
قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مَتَ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًا ۵۹۹/۲۲/۱۹	و قد كان فريق منهم يسمعون كلام الله ثم يحرفونه ۱۳/۷۵/۲
كُنْتُ: هستی شما	كَانَ: بود
وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۵/۲۳/۲	كَانَ: بود و هست
كُنْتُ: بودید شما ۶/۲۸/۲	وكان ربك قديرا: و بود و هست خدای تو
كُنْتُ: بودی شما ۱۴۴/۹۶/۴	توانا ۷۲۲/۵۴/۲۵
كُنَّا: بودیم ۱۴۴/۹۶/۴	كَانَ: هست
كُنَّا: بودی ما ۲۳۳/۱۵۷/۶	أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى
كُنَّا: ما بودیم ۶۴۹/۷۹/۲۱	۱۳۵۸/۱۱/۹۶
كُنَّا نَعْمَلُ: می‌کردیم ۹۱۰/۳۷/۳۵	كَانَا: بودند ۷/۳۶/۲
كُنَّا نَدْعُوا: می‌خواندیم ۵۲۳/۸۶/۱۶	كَانَتْ: بود ۲۵۲/۸۲/۷
أَكُونُ: می‌باشم ۱۲/۶۷/۲	كَانَتَا: بودند ۶۴۳/۳۰/۲۱
أَكُونُ: باشم ۲۱۰/۱۴/۶	كَانَتَا: باشند
	فَإِنْ كَانَتْ اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثَّلَاثَانِ مِمَّا تَرَكَ
	۱۰۵۷/۱۷۵/۴

- تَكُنْ ← لَا تَكُنْ: مباش ۸۷/۶۰/۳
تَكُنْ ← لَمْ تَكُنْ: نبود ۲۲۳/۱۰۱/۶
تَكُونُ ← لَا تَكُونُ: نبود
قاتلوهم حتی لَا تَكُونُ فِتْنَةً ۳۲/۱۹۳/۲
تَكُونُ: خواهی بود
أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ۷۲۱/۴۳/۲۵
تَكُونُ: باشد
یوم تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ ۱۲۴۲/۸/۷۰
تَكُونُ: گردد
و تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ۱۲۴۲/۹/۷۰
تَكُونُوا: لَا تَكُونُوا: مباشید ۸/۴۱/۲
تَكُونُوا ← لَمْ تَكُونُوا: شما خود نبودید
قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۹۲۸/۲۸/۳۷
نَكُونُ: باشیم ۲۱۲/۲۷/۶
نَكُونُ: باشد ۲۴/۱۴۳/۲
يَكُونُ: باشد ۸۵/۴۷/۳
يَكُونُ: بود
و یوم الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا
۱۵۴/۱۵۸/۴
كُنْ: باش ۲۰/۱۱۷/۲
كُنْ: باش ۹۷۸/۶۳/۳۹
كُونُوا: باشید ۱۱/۶۵/۲
كُونِي: باش ۶۴۸/۶۹/۲۱
مَكَانَ: جای ۳۶۴/۲۲/۱۰؛ ۱۲۹/۲۰/۴
مَكَانَ: جایگاه ۱۰۰۳/۴۲/۴۱
مَكَانَةً: بدل او
قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ
أَحَدَنَا مَكَانَهُ ۴۱۳/۷۸/۱۲
مَكَانَةً: جایگاه او ۷۸۶/۸۲/۲۸
- مَكَانَتِهِمْ: جایگاه ایشان ۹۲۰/۶۶/۳۶
فَتَكُونُ: پس داغ کنند ۳۲۶/۳۶/۹
کَی: تا
کَی نَسْبَحَ کَثِيرًا ۶۱۹/۳۳/۲۰
کِدْنَا: بر ساختیم ۴۱۳/۷۶/۱۲
أَكِيدُ: تقدیر می کنم
إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا
۱۳۲۳/۱۶/۸۶
يَكِيدُونَ: می سگالند ۱۳۲۳/۱۵/۸۶
کِيدُونِي: بسگالید مرا ۳۸۶/۵۴/۱۱
کِيدَا: سگالیدنی ۱۳۲۳/۱۵/۸۶
کِيدُكُمْ: سگالش خویش
فَأَجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتَّوَصَفَا
۶۲۳/۶۴/۲۰
کِيدُهُ: سگالش بد خود
فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى
۶۲۲/۶۰/۲۰
الْمَكِيدُونَ: سگالش دریشان رسیده
فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ: آن
کافران اند که سگالش دریشان رسیده
است ۱۱۲۱/۴۱/۵۲
کَيْفَ: چگونه ۱۳۲۹/۱۷/۸۸؛ ۶/۲۸/۲
کَيْفَ: چنانکه ۷۸/۶/۳؛ ۸۲۱/۴۷/۳۰
كَالْوَهْمِ: بیهودندی مریشان را
وَإِذَا كَالْوَهْمِ أَوْ وَزْنُوهُمْ يُخْسِرُونَ
۱۳۰۷/۳/۸۳
کِلْتُم: پیمائید
وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُم: ۵۳۴/۳۵/۱۷
الْكَيْل: پیمانه ۲۳۲/۱۵۲/۶

- لَبَسْتُ: شوریده کردیمی ۷۳۸/۱۸۰/۲۶
 وَلِلْبَسَا عَلَيْهِ مَا يَلْبَسُونَ ۲۰۹/۹/۶
 تَلْبَسُونَ: درمی شورانید ۸۸/۷۱/۳
 يَلْبَسُونَ: می شورند ۲۰۹/۹/۶
 يَلْبَسُونَ: می پوشند ۵۷۰/۳۱/۱۸
 لِبَاس: پوشش ۲۴۳/۲۵/۷؛ ۳۱/۱۸۷/۲
 لِبَاسًا: پوشیدنی ۲۴۳/۲۵/۷
 لِبَاسًا: پوشش ۱۲۸۸/۱۰/۷۸
 لَبُوس: پوشیدنی ۶۴۹/۸۰/۲۱
 لَبَن: شیر ۱۰۵۹/۱۶/۴۷
 لَبَنًا: شیر ۵۲۱/۶۶/۱۶
 مَلَجًا: پناه گاه ۱۰۱۴/۴۴/۴۲؛
 ۲۳۰/۵۸/۹
 لَجُوا: بستهدندی
 وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضَرٍّ لَلَجُوا
 فِي طَغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۶۹۲/۷۵/۲۳
 لَجُوا: می ستیهند
 بَلْ لَجُوا فِي عَتَوٍ وَنُفُورٍ ۱۲۲۷/۲۱/۶۷
 لُجَّةً: آب ژرف ۷۵۰/۴۵/۲۷
 لُجًى: ژرف ۷۰۵/۴۰/۲۴
 يُلْجِدُونَ: کزی می کردند
 وَذَرَوْا الَّذِينَ يُلْجِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ
 ۲۶۶/۱۷۹/۷
 الْحَاد: کزی ۶۶۷/۲۳/۲۲
 مُلْتَحِدًا: پناه گاه ۵۶۹/۲۷/۱۸
 الْحَافَا: ستهیدن و مْکاس
 تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَتَسَلَّوْنَ النَّاسَ إِلَّا حَافًا:
 بشناسی ایشان را بنشانهای رویهای
 ایشان؛ نخواهند از مردمان بستهدین و
- أَسْتَكَانُوا ← وَمَا أَسْتَكَانُوا: وتن بنه
 دادند ۱۰۰/۱۴۶/۳
 فَمَا أَسْتَكَانُوا: گردن ننهادند
 ۶۹۲/۷۶/۲۳
- ل
 لَوْلُو: مروارید ۱۱۱۹/۲۳/۵۲
 لَوْلُو: مروارید بزرگ ۱۱۵۰/۲۱/۵۵
 الْأَلْبَاب: خردها ۱۲۱۸/۱۰/۶۵؛
 ۳۰/۱۷۹/۲
 لَيْث ← مَا لَيْث: درنگ نکرد
 ۳۸۸/۶۸/۱۱
 لَبِثَ: درنگ کردی ۴۷/۲۶۰/۲
 لَبِثُوم: درنگ کردید ۵۶۸/۱۹/۱۸
 لَبِثًا: درنگ کردیم ۵۶۸/۱۹/۱۸
 يَلْبَثُوا ← لَمْ يَلْبَثُوا: درنگ نکرده اند
 ۳۶۷/۴۵/۱۰
 لَا يَلْبَثُونَ: درنگ نکردند
 وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ
 لَيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا
 قَلِيلًا ۵۴۰/۷۶/۱۷
 لَا بَثِينَ: درنگ کنندگان ۱۲۸۹/۲۳/۷۸
 تَلَبَّثُوا ← مَا تَلَبَّثُوا: درنگ نکنند
 ۸۴۹/۱۴/۳۳
 لُبْدًا: بسیار ۱۳۳۸/۶/۹۰
 لُبْدًا: بروی افتاده ۱۲۵۳/۱۹/۷۲

وَأَنهَارٍ مِّنْ خَمِرٍ لَّدَٰءِ الشَّارِبِينَ	مُكَاس ۵۰/۲۷۴/۲
۱۰۵۹/۱۶/۴۷	يَلْحَقُوا ۚ لَمْ يَلْحَقُوا: هنوز نرسیده
لاَزِب: دوسنده	باشند ۱۰۵/۱۷۰/۳
أَنَا خَلَقْنَاهُمْ مِّن طِينٍ لَّازِبٍ: بدرستی که	الْحَقْنَم: باز بسته اید ۸۸۹/۲۸/۳
بیافریدیم ایشان را از گل دوسنده	الْحَقْنَى: برسان مرا ۴۱۶/۱۰۱/۱۲
۹۲۷/۱۱/۳۷	لَحْم: گوشت ۲۸/۱۷۳/۲
الزَّمَنَاءُ: لازم کردیم ما	۱۱۵۸/۲۲/۵۶
وَكُلِّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ	لَحُومَهَا: گوشت های آن ۶۶۹/۳۵/۲۲
۵۳۲/۱۳/۱۷	لَحْن: معنی
الزَّمَمُ: الهام کرد ایشان را	وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ: و هر آینه که
وَالزَّمَمُ كَلِمَةُ التَّقْوَى ۱۰۷۰/۲۶/۴۸	خود بدانی ایشان را در معنی گفتار
لِزَامًا: فرو آمدنی ۷۲۴/۷۷/۲۵	۱۰۶۲/۳۲/۴۷
۶۳۱/۱۲۹/۲۰	بِلَحِيَّتِي: موی روی من ۶۲۷/۹۴/۲۰
لِسَان: زبـان ۱۸۱/۸۱/۵	أَلَدَ ۚ أَلَدُ الْخِصَامِ: سخت پیکار
۷۳۹/۱۹۴/۲۶	۳۴/۲۰۴/۲
الْسِتَمُ: زبانهای ایشان ۱۱۹۲/۲/۶۰	لَدَا: سخت پیکار ۶۰۷/۹۷/۱۹
وَلِيَتَلَطَّفْ: و باریک نگردا	لَدُن: نزد
۵۶۸/۱۹/۱۸	مِنْ لَدُن: از نزد ۳۸۷/۱/۱۱
لَطِيف: باریک بین ۱۲۲۶/۱۴/۶۷	لَدُنكَ: نزد خود
۲۲۴/۱۰۳/۶	و هب لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً ۷۹/۸/۳
لَطِيفًا: باریک دان ۸۵۲/۳۴/۳۳	لَدُنِّي: نزد من ۵۷۶/۷۶/۱۸
تَلَطَّى: زبانه می زند ۱۳۴۵/۱۴/۹۲	لَدَى: نزدیک ۴۰۶/۲۵/۱۲
لَطَى: آتش زبانه زننده ۱۲۴۳/۵۰/۷۰	لَدَيْهِمْ: نزدیک ایشان ۸۱۹/۳۱/۳۰
نَلَعَبُ: بازی می کردیم	لَدَى: نزدیک من ۷۴۶/۱۰/۲۷
وَكُنْ سَلَّتْهُمْ لَيَقُولَنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ	تَلَدُّ: خوش آید ۱۰۲۵/۷۱/۴۳
وَنَلْعَبُ ۳۳۲/۶۶/۹	لَدَّة: مزه دهنده
يَلْعَبُ: بازی کند ۴۰۴/۱۲/۱۲	بطاف عليهم بكأس من معين، بیضاء لَدَّة
يَلْعَبُونَ: بازی می کنند ۲۲۲/۹۱/۶	لِلشَّارِبِينَ ۹۲۹/۴۴/۳۷
لَعِبُ: بازی ۲۱۲/۳۲/۶	لَدَّة: مزه دار

وَالْغَوَا فِيهِ ٤١/٢٤/١٠٠٠

اللغو: بيهوده ۳۸/۲۲۴/۲

لاغية: يهوده ۱۳۲۸/۱۱/۸۸

يَلْتَفِتْ — لَا يَلْتَفِتْ: وامگردا

389/59/11

تَلَفَحُ: می سوزاند ۶۹۵/۱۰۴/۲۳

يَلْفِظُ ← مَا يَلْفِظُ : بنیوگند

مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ:

بنیوگند [بنده از دهن] هیچ گفتنی را که

11.7/18/00.

التفت: فراهم رسد

والتفت الساق بالساق ١٢٧٠/٢٩/٧٥

آلفافاً: بهم در شدہ

وجنّات ألفافاً: ١٢٨٩/١٦/٧٨

آلَفُوا: یافتند

انهم ألفوا آباءهم ضالين ٩٣١/٦٨/٣٧

الْفَيْنَا: يافتيم ۲۸/۱۷۰/۲

لَوَاقِح: گشن دهنده

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ ٥٠٣/٢٢/١٥

فَالْتَقَطَهُ: برداشت موسی را

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا

VV6/V/2A

يَلْتَقِظُهُ: برگردد اورا ۱۲/۱۰/۴۰۴

تَلَفَف: فرو برد ۲۵۶/۱۱۶/۷

التَّحْقِيقُ: فرو برد اورا ۹۳۶/۱۴۱/۳۷

لَقُوا: فرا برسند

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا ۚ ۛ/ۛۛ/ۛۛ

لَقِيتُمْ: فرا رسید ۲۹۳/۱۵/۸

يَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ

- يَلْقَاهُ: ببیند آن را ۱۳/۱۷/۵۳۲
يَلْقَوْنَهُ: با وی رسند ۹/۷۸/۳۳۴
الْقَى: ببوگند ۷/۱۰۶/۲۵۵
الْقَيْتُ: براوگندم ۲۰/۳۹/۶۲۰
تَلْقُوا ← لَا تَلْقُوا: درمیون کنید ۲/۱۹۵/۳۲
الْقُوَّةُ: درافکنید او را ۱۲/۱۰/۴۰۴
يَتَلَقَّى: فراهم رسند
إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٍ ۵/۱۷/۱۱۰۶
يَتَلَقَّيَانِ: فراهم می‌رسند ۵۵/۱۸/۱۱۵۰
لِقَاءُ دیدار ۶/۳۱/۲۱۲
لِقَاءُ: فرا رسیدن ۶/۱۵۴/۲۳۳
التَّلَاقُ: فراهم رسیدن ۴۰/۱۴/۹۸۵
مُلاقٍ: و از رسنده ۶۹/۱۹/۱۲۳۷
مُلاقِيكُمْ: فرا رسیدنی است بشما ۸/۶۲/۱۲۰۶
الْمُتَلَقِّيَانِ: دو فراهم رسنده ۵۰/۱۷/۱۱۰۶
لَمَحَ ← لَمَحَ الْبَصَرُ: چشم زدنی ۵۴/۱۰/۱۱۴۷؛ ۱۶/۷۷/۵۲۲
تَلْمِزُوا ← لَا تَلْمِزُوا: عیب مکنید ۴۹/۱۱/۱۱۰۰
يَلْمِزُونَ: طعنه می‌زنند ۹/۸۰/۳۳۴
لَمْرَةً: بدگوی فاروی ۱۰۴/۱۰/۱۳۸۲
لَمَسْنَا: برسیدیم ۷۲/۸/۱۲۵۲
لَمَسُوهُ: بیسودندی آن را ۶/۷/۲۰۹
الْتَمِسُوا: بجوئید ۵۷/۱۳/۱۱۶۷
لَمَّا: سخت ۸۹/۱۹/۱۳۳۲
الْلَمَمَ: گناهان خرد ۵۳/۳۲/۱۱۲۶
لَهَبٌ: آتش ۷۷/۴۱/۱۲۸۵
لَهَبٌ ← ذَاتُ لَهَبٍ: زبانه زننده ۱۱۱/۳/۱۴۱۱
يَلْهَثُ: زبان از دهن بیرون افکند ۷/۱۷۵/۲۶۵
فَالْهَمَها: پس الهام کرد آن را ۹۱/۸/۱۳۴۱
الْهَاكُمُ: مشغول کرد شما را ۲/۱۰۲/۱۳۷۸
تُلْهِهِمْ ← لَا تُلْهِهِمْ: مشغول نکند ایشان را ۲۴/۳۷/۷۰۵
تَلْهَى: مشغول می‌شوی ۸۰/۱۰/۱۲۹۷
لَهْوٌ: مشغولی ۶/۳۲/۲۱۲
لَاتٌ: نه ۳۸/۲/۹۴۹
لَنُخْ: لوح ۸۵/۲۲/۱۳۱۶
الْأَوَاحِ: تخته‌ها ۷/۱۴۴/۲۵۹
لَوَاحٍ: سوزنده ۷۴/۲۹/۱۲۶۴
لِوَاذًا: پناه گیرنده
قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا ۲۴/۶۳/۷۱۰
لُفْتُنِي: ملامت می‌کردید مرا ۱۲/۳۲/۴۰۷
تَلُومُونِي ← لَا تَلُومُونِي: مرا سرزنش مکنید ۱۴/۲۲/۴۸۹
لُومُوا: سرزنش کنید ۱۴/۲۲/۴۸۹
لَوْمةٌ: ملامت ۵/۵۷/۱۷۸
لَأْتِمُ: ملامت کننده ۵/۵۷/۱۷۸
الْلَوامةُ: ملامت کننده ۷۵/۲/۱۲۶۸



مَلُومًا: نکوهیده ۵۳۳/۲۹/۱۷
مَلِيم ← وَهُوَ مَلِيم: و او سزاوار ملامت
بود ۹۳۶/۱۴۱/۳۷

لَوْن: رنگ ۱۲/۶۹/۲
الْوَانِكُمْ: رنگهای شما ۸۱۷/۲۱/۳۰
تَلَوُوا: زبان بیچانید
وَ اِنْ تَلَوُوا اَوْ تَعْرَضُوا فَاِنَّ اللهَ كَانَ بِمَا
تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۱۵۰/۱۳۴/۴
يَلَوْنُ: می بیچانند ۹۰/۷۸/۳
لَيَّا: گردانیدن و پیچ درآوردن ۱۳۵/۴۵/۴
يَلِتْكُمْ ← لَا يَلِتْكُمْ مِنْ اَعْمَالِكُمْ: بنه
کاهد از کارهای شما ۱۱۰/۱۴/۴۹

لَيْتَ: کاشکی ۹۱۶/۲۵/۳۶
لَيْتَنِي ← يَا لَيْتَنِي: ای کاشکی که من
۱۳۹/۷۲/۴

لَيْسَ: نیست ۱۱۵۷/۲/۵۶ ۲۳/۱۹۸/۲
لَسْتُ: نیستی ۱۳۲۹/۲۲/۸۸
اللَّيْلُ: شب ۲۷/۱۶۴/۲
لَيْلَةُ: شب‌اروز

وَ اِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَى اَرْبَعِينَ لَيْلَةً ۹/۵۱/۲
لَيْلَةُ: شب ۲۵۹/۱۴۱/۷
لَيَالٍ ← ثَلَاثَ لَيَالٍ: سه شب‌اروز
۵۹۸/۹/۱۹

لَيَالٍ ← وَلَيَالٍ عَشْرٍ: و بده شب
۱۳۳۱/۲/۸۹

لَيَالِي: شبها ۸۸۸/۱۹/۳۴
لَيْتَ: نرم خوبودی ۱۰۳/۱۵۹/۳
تَلَيْنُ: آرام گیرد ۹۷۳/۲۲/۳۹
الَّنَا: نرم گردانیدیم ۸۸۶/۱۰/۳۴

لَيْتَةً: درخت خرما بنان ۱۱۸۰/۵/۵۹
لَيْتَانًا: نرم ۶۲۱/۴۴/۲۰

م

مَانَةٌ: صد ۴۷/۲۶۰/۲
مَاتَيْنِ: دو یست کس
اِنْ يَكُنْ مِثْلُكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا
مَاتَيْنِ ۳۰۰/۶۶/۸
مَاتَيْنِ: دو یست ۳۰۱/۶۷/۸
مَتَّعْتُ: برخورداری دادم ۱۰۲۰/۲۸/۴۳
مَتَّعْنَا: برخورداری دادیم ۵۰۸/۸۸/۱۵
مَتَّعُوهُمْ: برخورداری دهید ایشان را
۴۱/۲۳۶/۲

تَمَتَّعَ: برخورداری گیرد
فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعِمْرَةِ اِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ
مِنْ الْهَدْيِ ۳۳/۱۹۶/۲

تَمَتَّعَ: برخورداری کن ۹۷۰/۹/۳۹
اَسْتَمْتَعُ: برخورداری گرفت ۲۲۸/۱۲۸/۶
اَسْتَمْتَعْتُمْ: برخورداری گرفتید
۱۳۱/۲۴/۴

مَتَاعَ: برخورداری ۸۰/۱۴/۳ ۷/۳۶/۲
مَتَاعَ: خنور ۱۰۷/۱۸۵/۲
۱۱۶۸/۱۹/۵۷

اَمْتَعْتَكُمْ: کالای شما ۱۴۵/۱۰۱/۴
مَتِين: استوار ۲۶۶/۱۸۲/۷
۱۲۳۳/۴۵/۶۸

مَتَى: کی خواهد بود ۹۱۸/۴۷/۳۶
۳۶/۲۱۴/۲
تَمَتَّلَ: مانده شد ۵۶۸/۱۶/۱۹

التَّمَاثِيلُ: تندیسه‌ها ۸۸۷/۱۳/۳۴؛

۶۴۶/۵۲/۲۱

مَجْنِد: بزرگوار ۳۸۸/۷۲/۱۱؛

۱۳۱۶/۱۵/۸۵؛ ۱۱۰۴/۱/۵۰

الْمَجُوسُ: گبرکان ۶۶۶/۱۷/۲۲

لِیْمَحِصَ: تا پاک و پاکیزه کند

۹۹/۱۴۱/۳

لِیْمَحِصَ: تا پاک کند و بپالاید

۱۰۲/۱۵۴/۳

الْمِحَالُ ← شَدِيدُ الْمِحَالِ: سخت

عقوبت ۴۷۷/۱۴/۱۳

افْتَحَنَ: پاک کرده است ۱۰۹۹/۳/۴۹

افْتَحَنُوهُمْ: بیازمائید ایشان را

۱۱۹۴/۱۰/۶۰

فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مَبْصُورَةً

۵۳۱/۱۲/۱۷

يَمْحُوا: بستر

يَمْحُوا: بستر

الكتاب ۴۸۲/۴۱/۱۳

مَوَاحِر: شکافندگان ۹۰۷/۱۲/۳۵؛

۵۱۳/۱۴/۱۶

الْمَخَاضُ: درد زه ۵۹۹/۲۲/۱۹

مَدَّ: باز کشید و باز گسترانید

وهو الذي مَدَّ الارض ۴۷۵/۳/۱۳

مَدَدْنَاهَا: واکشیدیم

والارض مَدَدْنَاهَا ۵۰۳/۱۹/۱۵

تَمَدَّنَ ← لَا تَمَدَّنْ: بمیازان

لَا تَمَدَّنْ عَيْنِكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا

أَمْثَلُهُمْ: بهترین ایشان ۶۲۸/۱۰۴/۲۰

مِثْلُ: مانند ۱۹/۱۱۳/۲

مِثْلُ ← بِمِثْلِ: چنانکه

فَانْ أَمْنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدُوا

۲۳/۱۳۷/۲

مِثْلُكُمْ: همچون شما ۴۸۸/۱۲/۱۴

مِثْلُهُ: مانند آن ۹۹/۱۴۰/۳

مِثْلُهُ: همچند آن ۱۷۴/۳۹/۵

مِثْلِهِ ← كَمِثْلِهِ: مانند او

لبس كمثل شئ ۱۰۰۸/۹/۴۲

مِثْلُهَا: مانند آن ۱۰۱۳/۳۷/۴۲

مَثَلُ: مثل ۴/۱۶/۲

مَثَلُ: داستان ۱۲۰۵/۵/۶۲؛ ۲۸/۱۷۱/۲

مَثَلًا: داستانی ۵/۲۶/۲

مَثَلُهُمْ: داستان ایشان ۱۰۷۰/۲۹/۴۸

الْأَمْثَالُ: مَثَلُهَا ۴۷۸/۱۹/۱۳

أَمْثَالُهَا: چنان

من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها

۲۳۳/۱۶۰/۶

أَمْثَالُهَا: مانند آن

و دمر الله عليهم وللكافرين أمثالها

۱۰۵۸/۱۱/۴۷

أَمْثَالُهُمْ: حاله‌ای ایشان

كذلك يضرب الله للناس أمثالهم

۱۰۵۷/۳/۴۷

أَمْثَالُهُمْ: مانند ایشان ۱۲۷۵/۲۸/۷۶

الْمَثَلَاتُ: عقوبتها

وَقَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ ۴۷۶/۷/۱۳

الْمُثَلَّى: بهترین ۶۲۳/۶۳/۲۰

ولا تمش في الارض مَرَحًا: و مرو در زمین	مِنْهُمْ ۵۰۸/۸۸/۱۵
به دنه ۸۳۴/۱۷/۳۱	مُدَّتْ: بازکشند
مَرَدُّوا: دور در شده (اند)	وَ إِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ ۱۳۱۲/۳/۸۴
وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى التَّفَاق	مَدَّأً: افزودنی ۶۰۵/۷۴/۱۹
لا تعلمهم ۳۳۸/۱۰۲/۹	مَمْدُود: پیوسته ۱۱۵۹/۳۱/۵۶
قَارِد: ستنه ۹۲۶/۷/۳۷	مُدَّتِيهِمْ: روزگار ایشان ۳۲۱/۵/۹
مَرِيد: ستنه ۶۶۳/۳/۲۲؛ ۱۴۷/۱۱۶/۴	الْمَدِينَةُ: ۵۰۷/۶۷/۱۵؛ ۲۵۶/۱۲۲/۷
مَمَرْدُ: تاخته ۷۵۰/۴۵/۳۷	الْمَدَائِن: شهرها ۲۵۵/۱۱۰/۷
مَرَّ: بگذشت ۴۷/۲۶۰/۲	۷۲۹/۳۵/۲۶
مَرُّوا: بگذرند	مَرِيئًا: گوارنده ۱۲۵/۴/۴
وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ۷۲۴/۷۲/۲۵	الْمَرْء: مرد ۱۲۹۰/۴۱/۷۸؛ ۱۷/۱۰۲/۲
نَمَرٌ: می رود ۷۵۵/۹۰/۲۷	أَمْرًا: مرد ۵۹۹/۲۷/۱۹
يَمْرُون: می گذرند ۴۱۷/۱۰۵/۱۲	أَمْرًا: زن ۱۲۲۲/۱۱/۶۶؛ ۸۳/۳۵/۳
مَرَّ: رفتن ۷۵۵/۹۰/۲۷	أَمْرًا: زن او ۳۸۸/۷۰/۱۱
مُسْتَمِر: دائم ۱۱۴۳/۲/۵۴	أَمْرَان: دو زن ۵۲/۲۸۳/۲
مَرَّة: بار	مَرَج: درهم گشاد
أَوَّلَ مَرَّة: اول بار ۲۲۲/۹۴/۶	وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ ۷۲۲/۵۳/۲۵
مَرَّة: یک بار ۳۴۲/۱۲۷/۹	مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَان ۱۱۵۰/۱۸/۵۵
مَرَّتَيْن: دوبار ۳۴۲/۱۲۷/۹	مَارِج: زبانه بی دود صاف
مَرَات ← ثَلَاثَ مَرَات: سه وقت	۱۱۵۰/۱۴/۵۵
۷۰۸/۵۸/۲۴	مَرِج: شوریده ۱۱۰۴/۵/۵۰
مَرَضْتُ: بیمار شوم	الْمَرَجَان: مروارید خرد ۱۱۵۰/۲۹/۵۵
وَ إِذَا مَرَضْتُ فهُوَ يَشْفِين ۷۳۲/۸۰/۲۶	تَمْرُحُونَ ← بَمَا كُنْتُمْ تَمْرُحُونَ: بدانچه
مَرَض: بیماری ۳/۱۰/۲	بودید در شادی از حد در گذشتید
الْمَرَض: بیمار ۷۰۹/۶۱/۲۴	۹۹۳/۷۲/۴۰
مَرَضِي: بیمار	مَرَحًا: دنه گرفته
وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرَضِي أَوْ عَلَى سَفَرٍ:	ولا تمش في الارض مَرَحًا: و مرو در زمین
۱۳۴/۴۳/۴	دنه گرفته ۵۳۴/۳۷/۱۷
	مَرَحًا: به دنه

- مَرَضِي: بیماران ۳۳۶/۹۲/۹
الْمَرْوَةُ: سنگ درشت
إِنَّ الصُّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ: بدرستی که آن سنگ نسو و سنگ درشت نشانهای خدا است ۲۶/۱۵۸/۲
تُمَارُوتُهُ: بستیهد با وی ۱۱۲۳/۱۲/۵۳
تَمَرُوتُ: بگمان می افتید ۲۰۸/۲/۶
الْمُتَمَرِّن: گمان مندان ۲۵/۱۴۷/۲
مِرْبَةِ: گمان ۳۸۰/۱۷/۱۱
مِرَاء: پیکار ۵۶۹/۲۲/۱۸
مِرْاجَةُ: آمیزش آن ۱۳۰۹/۲۷/۸۳
مَرَفَتَاهُمْ: از هم بیوگندیم ایشان را ۸۸۸/۲۰/۳۴
مُمَرَّق: ریزانیدن ۸۸۶/۷/۳۴
مُمَرَّق: پراکندن ۸۸۸/۲۰/۳۴
الْمُرْن: میغ ۱۱۶۱/۷۰/۵۶
أَمْسَحُوا: بیسائید ۱۳۵/۴۳/۴۳
أَمْسَحُوا: مسح کشید ۱۶۹/۷/۵
الْمَسِيح: رونده ۸۵/۴۵/۳؛ ۱۷۱/۱۹/۵
لَمَسَخْتَاهُمْ: از حال بگردانیدمی ایشان را ۹۲۰/۶۶/۳۶
مَسَد: لیف ۱۴۱۱/۵/۱۱۱
مَسَس: رسید ۹۹/۱۴۰/۳
مَسَس: فرا رسد
وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضَرَدًا رَبِّهِ مُنِيبًا إِلَيْهِ ۹۷۰/۹/۳۹
مَسَّة: بدو رسد
إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ۱۲۴۳/۲۱/۷۰
تَمَسَّوْهُنَّ: بیسائید ایشان را ۴۲/۲۳۷/۲
يَتَمَسَّسًا: بهم رسند ۱۱۷۲/۳/۵۸
مَسَّاس: آمیختن ۶۲۷/۹۷/۲۰
يُمَسِّكُون: دست در زده اند
وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
إِنَّا لَأَنْضِيعَ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ۲۶۴/۱۶۹/۷
يُمْسِكُ: نگاه می دارد ۶۷۳/۶۲/۲۲
أَفْسِكُوهُنَّ: نگاه دارید ایشان را ۱۲۱۶/۲/۶۵
أَسْتَمْسِكُ: چنگ در زد ۴۶/۲۵۷/۲
إِفْسَاكَ: نگاه داشتن ۳۹/۲۲۸/۲
مُمْسِكُ: وادارنده ۹۰۵/۲/۳۵
مُسْتَمْسِكُون: چنگ در زده
أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ
مُسْتَمْسِكُونَ ۱۰۱۹/۲۰/۴۳
مِسْك: مشک ۱۳۰۹/۲۶/۸۳
تُمَسُون: شبنگاه کنید ۸۱۷/۱۶/۳۰
أَفْشَاج: آمیخته ۱۲۷۲/۲/۷۶
مَشُوا: بروند
كَلِمًا آصَاءَ لَهُمْ مَشُوا فِيهِ ۴/۲۰/۲
يَفْشُون: بروند ۲۶۸/۱۹۴/۷
يَفْشِي: می رود ۷۱۷/۷/۲۵
مَشِيك: رفتن تو ۸۳۴/۱۷/۳۱
مَشَاء: باز پس رونده ۱۲۳۰/۱۱/۶۸
مُضْغَةً: پاره گوشت ۶۸۶/۱۴/۲۳
۶۶۴/۵/۲۲
مَضَى: گذشت ۱۰۱۷/۷/۴۳
أَفْضَى: بروم ۵۷۴/۶۰/۱۸
مُضِيًّا: گذشتن ۹۲۰/۶۶/۳۶

مَا كُنْتُمْ: درنگ کنندگان ۱۰۲۵/۷۷/۴۳	أَمْطَرْنَا: ببارانیدیم ۲۵۲/۸۳/۷
مَكَرَ: تدبیر کرد وَمَا كَرُّوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۸۶/۵۴/۳	أَمْطَرْنَا: ببارانیدند وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطَرًا السُّوءَ ۷۲۱/۴۰/۲۵
مَكَرُوا: سگالیدند ۸۶/۵۴/۳	مَطَرًا: باران ۷۲۱/۴۰/۲۵
مَكَرَ: تدبیر پوشیده ۲۵۴/۹۸/۷	مُطَرِّئًا: باران بارنده ما را ۱۰۴۷/۲۳/۴۶
مَكَرَ: مکر ۲۵۴/۹۸/۷	يَتَمَطَّى: می خرامیدی
مَكَرَ: سگالش ۹۱۱/۴۳/۳۵	ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى ۱۲۷۰/۳۳/۷۵
الْمَاكِرِينَ: تدبیرکنندگان وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۸۶/۵۴/۳؛	مَعَ: وَا ۸/۴۳/۲؛ ۱۲۵۳/۱۸/۷۲؛
۲۹۵/۳۰/۸	۳۲۷/۳۷/۹
مَكَّنَا: ما دستگاه و پایگاه می دادیم	مَعَكُمْ: و شما ۳/۱۴/۲
وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ ۴۰۵/۲۱/۱۲	مَعَ: با ۸۱۴/۶۹/۲۹؛ ۷۵۰/۴۶/۲۷؛
مَكَّنَاهُمْ: پادشاهی و دستگاه دادیم	مَعَنَا: و ما ۳۲۸/۴۱/۹
ایشان را ۲۰۸/۶/۶	مَعِيَ: با من ۳۳۵/۸۴/۹
تُمْكِنَ: دستگاه و جایگاه دهیم ایشان را ۷۷۵/۵/۲۸	الْمَغْزَى: بزینه ۲۳۰/۱۴۳/۶
مَكِينٍ: استوار ۶۸۶/۱۳/۲۳	مَعِينٍ: آب ظاهر
مَكِينٍ: شکمند ۱۳۰۲/۲۰/۸۱	وَأَوَيْنَا هُمَا إِلَى رُبُوعٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ:
مُكَّاءَ: بانگ و شوشست ۲۹۵/۳۵/۸	وَجَاءَ دَاوُدَ وَفَرُّوْا أَوْرَدِيمَ شَانَ بَدَانَ زَمِينَ
لَأَفْلَسَنَّ: من پر کنم ۲۴۲/۱۷/۷	بَلَنْد [یعنی دمشق] خدائند آرام گاهی و
مُلِيتُ: پر کرده	آب ظاهر ۶۹۰/۵۰/۲۳
وَإِنَّا لَسَنَّا السَّمَاءَ فَوْجَدْنَاهَا مُلِيتٌ حَرَسًا شَدِيدًا وَشَهِبًا ۱۲۵۲/۸/۷۲	مَعِينٍ: شراب ظاهر ۱۱۵۸/۱۹/۵۶
أَمْتَلَأَتْ: پر شدی ۱۱۰۷/۳۰/۵۰	أَمْعَاءَهُمْ: اعضای ایشان ۱۰۶۰/۱۷/۴۷
مِلْءٌ: پُری ۹۲/۹۱/۳	مَقَّتْ: خشم ۹۸۴/۹/۴۰
مَالِئُونَ: پرکنندگان ۹۳۱/۶۵/۳۷	يَمْكُتُ: بماند ۴۷۸/۱۹/۱۳
	أَمْكُتُوا: درنگ کنید ۶۱۸/۱۰/۲۰
	مُكَّتْ: آهستگی و درنگ
	۵۴۳/۱۰۶/۱۷

الْمَلَكَيْنِ: دو فرشته ۱۷/۱۰۲/۲	الْمَلَأَ: گروه ۴۳/۲۴۶/۲
الْمَلَائِكَةُ: فریشتگان ۶/۳۰/۲	الْمَلَأَ: انجمن ۷۲۹/۳۳/۲۶
۱۳۶۴/۴/۹۷	الْمَلَأَ: انجمنیان ۷۸۰/۳۸/۲۸
يُمِلُّ: املا کند ۵۱/۲۸۳/۲	مَلَيْهِ: گروه او ۲۵۵/۱۰۲/۷
مِلَّةً: دین ۱۴۹/۱۲۴/۴	مِلْح: شور
مِلَّتِكُمْ: کیش شما ۲۵۳/۸۸/۷	هَذَا عَذْبُ فِرَاتٍ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٍ
مِلَّتِنَا: کیش ما ۲۵۳/۸۷/۷	۹۰۷/۱۲/۳۵ نیز: ۷۲۲/۵۳/۲۵
أَفْلَى ← أَفْلَى لَهُمْ: فرا گذاشت	إِفْلَاق: بیم درویشی و نیاز
مَرِيشَان را ۱۰۶۱/۲۷/۴۷	وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِفْلَاقٍ
أَفْلَيْتُ: فرا گذاشتم و مهلت دادم	۲۳۲/۱۵۱/۶
۴۸۱/۳۴/۱۳	إِفْلَاق: درویشی ۵۳۴/۳۱/۱۷
نُفْلِي: ما فرامی گذاریم ۱۰۶/۱۷۸/۳	مَلَكَتْ ← أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ: یا
مَلِيًّا: دیرگاه ۶۰۱/۴۵/۱۹	آنچه زیردستان شما باشند ۱۲۵/۳/۴
مَنَعَ: وادارد	أَمْلِكُ ← لَا أَمْلِكُ: پادشاهی ندارم
وَمَنْ أَظْلَمَ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ	۱۷۲/۲۸/۵
فِيهَا اسْمُهُ ۱۹/۱۱۴/۲	يَمْلِكُونَ ← لَا يَمْلِكُونَ: پادشاهی ندارند
مَنَعَ ← مَا مَنَعَ: وانمی دارد	۷۱۶/۳/۲۵
وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى	مُلْكُ: پادشاهی ۱۷/۱۰۲/۲
إِلَّا أَنْ قَالُوا ابْعَثْ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا	۳۴۰/۱۱۷/۹
۵۴۲/۹۴/۱۷	الْمَلِكُ: ملک ۴۰۸/۴۳/۱۲
يَمْتَنِعُونَ: باز دارند ۱۳۹۳/۷/۱۰۷	مَلِكُ: پادشاه ۱۴۲۲/۲/۱۱۴
مَنْوعًا: منع کند	الْمُلُوكُ: پادشاهان ۷۴۹/۳۵/۲۷
وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنْوعًا ۱۲۴۳/۲۱/۷۰	مَلِيكُ: پادشاه ۱۱۴۷/۵۵/۵۴
مَنَْاعُ: بازدارنده ۱۱۰۶/۲۵/۵۰	مَمْلُوكًا: زیردست ۵۲۱/۷۵/۱۶
مَمْنُوعَةٌ: بازداشته ۱۱۵۹/۳۴/۵۶	مَلَكُوتُ: پادشاهی ۲۱۹/۷۵/۶
مَنْ: سپاس نهاد ۱۰۴/۱۶۴/۳	مَلَكُ: فرشته ۲۰۹/۸/۶
تَمْنُنْ ← لَا تَمْنُنْ: منت منه	الْمَلَكُ: فریشتگان
۱۲۶۳/۶/۷۴	وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلِكُ صَفًّا صَفًّا
نَمْنَنُ: سپاس نهیم ۷۷۵/۴/۲۸	۱۳۳۲/۲۲/۸۹

الْمَنَ: ترنگین ۱۰/۵۷/۲	فَمَهْلَ: زمانِ ده
الْمَنَ: تلنگین ۶۲۵/۸۰/۲۰	فَمَهْلَ الکافرین ۱۳۲۳/۱۷/۸۶
الْمَنَ: سپاس ۴۸/۲۶۵/۲	أَفْهَلُهُم: فرا گذار ایشان را ۱۳۲۳/۱۷/۸۶
مَمْنُونٌ ← غیر مَمْنُون: نه کم کرده	كَالْمُهْلِ: چون گوهر گداخته
لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ۹۹۸/۷/۴۱	۱۲۴۲/۸/۷۰
تُمْنُون: می او گنبد ۱۱۶۰/۵۹/۵۶	مَهْمَا: هر که که ۲۵۷/۱۳۱/۷
تُمْنَى: بیندازند آن را ۱۱۲۷/۴۶/۵۳	مَهْنِ: سست ۸۴۲/۷/۳۲
تَمْنُوا: بآرزو می خواستند	مَاتَ: بمیرد
وَاصْبِحَ الَّذِينَ تَمَتُّوا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ	أَفَانِ مَاتَ أَوْ قَتَلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ
۷۸۶/۸۲/۲۸	۱۰۰/۱۴۴/۳
يَتَمَنَّوْنَ ← لَا يَتَمَنَّوْنَ: بآرزو نخواهند	مَاتُوا: بمردند ۲۷/۱۶۱/۲
ایشان مرگ را ۱۲۰۶/۷/۶۲	مُتَّم: بمیرید
فَتَمَنَّوْا: بآرزو خواهید ۱۲۰۶/۶/۶۲	وَلَنْ قَتَلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتَّمْ لِمَغْفِرَةٍ
أَهْنِيَّتِهِ: خواندن او ۶۷۱/۴۹/۲۲	مِنْ اللَّهِ وَرَحْمَةٍ ۱۰۳/۱۵۷/۳
أَقَانِي: خواندنی	مُتَّم: بمیرید
وَمِنْهُمْ أَمِيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا	أَيَعِدُّكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَ
أَمَانِي: وازیشان مادرینانند [یعنی	عِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ ۶۸۸/۳۵/۲۳
نانو یسندگان] ندانند نبشته را مگر	مِتْنَا: بمردیم ۱۱۶۰/۴۸/۵۶
خواندنی ۱۳/۷۸/۲	أَفُوتُ: بمیرم ۶۰۰/۳۲/۱۹
مَنِي: آب ۱۲۷۰/۳۷/۷۵	تَمُونُون: بمیرید ۲۴۳/۲۴/۷
يَمْهَدُون: بستری می سازد	أَقَاتَ: بمیراند
مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا	وَإِنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَآخِيَا ۱۱۲۶/۴۴/۵۳
فَلَا نَفْسَهُمْ يَمْهَدُونَ ۸۲۱/۴۳/۳۰	يُمِيتُ: بمیراند ۴۶/۲۵۹/۲
الْمَاهِدُونَ: گستراننده	مُوتُوا: بمیرید ۴۳/۲۴۳/۲
وَالْأَرْضُ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ	الْمَوْت: مرگ ۱۲۰۶/۶/۶۲ ۴۴/۱۹/۲
۱۱۱۴/۴۸/۵۱	أَفُوتَ: مردگان ۲۶/۱۵۴/۲
تَمْهِيْد: ساخته کردن ۱۲۶۴/۱۴/۷۴	الْمَوْتِ: مردگان ۴۷/۲۶۱/۲
مَهْدَأ: بستر ۶۲۲/۵۳/۲۰	الْمَيِّتَةُ: مرده ۹۱۷/۳۲/۳۶
الْمِيْهَاد: گسترگاه ۳۵/۲۰۶/۲	الْمَيِّت: مرده ۸۲/۲۷/۳

- قَبِيتُ: مردنی ۹۷۳/۲۹/۳۹
 الْقَمَمَات: مرگ ۵۴۰/۷۵/۱۷
 يَمُوجُ: درمی‌شوند ۵۷۸/۱۰۰/۱۸
 الْمَوْج: نَرَة آب ۳۶۴/۲۲/۱۰؛
 ۷۰۵/۴۰/۲۴
 مَوْج: موج ۷۰۳/۴۰/۲۴
 تَمُورُ: بگردد ۱۱۱۷/۹/۵۲
 مَوْرَأُ: گردیدنی ۱۱۱۷/۹/۵۲
 الْقَمَالُ: خواسته ۲۹/۱۷۷/۲
 قَالَهُ: خواسته او ۱۴۱۱/۲/۱۱۱
 قَالِيَهُ: مال من
 مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهُ: ۱۲۳۸/۲۷/۶۹
 الْأَمْوَالُ: خواسته‌ها ۲۶/۱۵۵/۲
 أَمْوَالُكُمْ: خواسته‌های شما ۳۱/۱۸۸/۲
 مَاءُ: آب ۱۱۵۹/۳۲/۳۶؛ ۵/۲۲/۲
 تَمِينَةً: أَنْ تَمِينَدَ بِكُمْ: تا بنه چسباند
 شما را
 وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ
 ۵۱۳/۱۵/۱۶
 أَنْ تَمِينَدَ بِكُمْ: تا بنه چسباند شما را
 ۸۳۳/۹/۳۱
 أَنْ تَمِينَدَ بِهِمْ: تا بنه چسباند ایشان را
 ۶۴۳/۳۱/۲۱
 مَائِدَةً: خوان آراسته ۱۸۸/۱۱۵/۵
 مَائِدَةً: خوان ۱۸۸/۱۱۷/۵
 نَمِيرُ: خواربار آرم
 نَمِيرُ أَهْلُنَا وَ نَحْفَظُ أَخَانَا ۴۱۱/۶۵/۱۲
 يَمِيرُ: جدا کند ۱۰۶/۱۷۹/۳
 تَمِيرُ: از هم بشودی
- تَكَادَ تَمَيَّرُ مِنَ الْغَيْظِ: خواهی که از هم
 بشودی از خشم و گرم ۱۲۲۶/۸/۶۷
 أَفْتَارُوا: جدا شوید ۹۱۹/۵۸/۳۶
 تَمِيلُوا: بچسبید ۱۳۲/۲۷/۴
 فَيَمِيلُونَ: حمله آرند
 فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مِيلَةً وَاحِدَةً: حمله آرند بر
 شما یک حمله ۱۴۵/۱۰۱/۴
 مَيْلًا: چسبیدن
 وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا
 عَظِيمًا ۱۳۲/۲۷/۴
 مَيْلَةً: حمله ۱۴۵/۱۰۱/۴
- ن
- نَأَى — نَأَى بَعْجَانِهِ: پهلو
 وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَغْرَضَ وَ نَأَى
 بَعْجَانِهِ ۵۴۱/۸۳/۱۷
 يَنَاقُونَ: دور می‌شوند ۲۱۱/۲۶/۶
 نَبَأْتُ: خبر کرد ۱۲۲۰/۳/۶۶
 نَبَأْنَا — نَبَأْنَا اللَّهَ: بیاگاهانید خدای
 (ما را) ۳۳۶/۹۵/۹
 أَنْبَأَكُمْ: بیاگاهانم شمارا ۷۴۱/۲۲۰/۲۶
 أَنْبَأَهُمْ: بیاگاهاند ایشان را ۳۳۱/۶۵/۹
 أَنْبَأَكُمْ: بیاگاهاند شما را ۲۱۷/۶۰/۶
 نَبَأُ: بیاگاهان ۵۰۵/۴۹/۱۵
 أَنْبَأَهُمْ: خبر کن ایشان را ۶/۳۳/۲
 نَبَأُ: خبر ۱۲۸۸/۲/۷۸؛ ۱۷۲/۳۰/۵
 أَنْبَاءُ: خبرها ۸۴/۴۴/۳
 النَّبِيُّ: پیغامبر ۸۴۷/۶/۳۳؛ ۴۳/۲۴۶/۲
 التَّبَيِّنُ: پیغامبران ۱۱/۶۱/۲

أَنْبِيَاءَ: پیغامبران ۱۷۲/۲۲/۵	يَسْتَنْبِطُونَهُ لَعَلَّهِمُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ: بدانستندی آنها که بیرون
تَنْبُتُ: می‌روید ۶۸۶/۲۰/۲۳	توانستندی آورد از ایشان ۱۴۱/۸۲/۴
أَنْبَتًا: برویانیدیم ۹۳۶/۱۴۵/۳۷	يَنْبُوعًا: چشمه آب ۵۴۱/۹۰/۱۷
تَنْبُتُ: برویاند ۱۱/۶۱/۲	يَتَابِعُ: چشمه‌ها ۹۷۲/۲۰/۳۹
نَبَاتٍ: رُسته ۳۶۴/۲۴/۱۰؛ ۲۲۳/۹۹/۶	نَتَقْنَا: برکندیدم ۲۶۵/۱۷۰/۷
نَبَاتٍ: نبات ۶۲۲/۵۳/۲۰	أَتَثَّرْتُ: فرو ریزد
نَبَذَ: او کنند	وَ إِذَا الْكُوكَبَاتُ أَتَثَّرَتْ ۱۳۰۴/۲/۸۲
نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ	مَنْثُورًا: پراکنده ۷۱۹/۲۳/۲۵
اللَّهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ ۱۷/۱۰۱/۲	النَّجْدَيْنِ: دوراه ۱۳۳۸/۱۰/۹۰
فَنَبَذْنَاهُمْ: پس درانداختیم ایشان را	نَجَسَ: پلید ۳۲۵/۲۹/۹
۷۸۰/۴۰/۲۸	الْإِنْجِيلِ: کتاب اصلی ۱۱۷۰/۲۶/۵۷
لَيُنْبَذَنَّ: دراو کنند او را	۷۸/۲/۳
كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ۱۳۸۲/۴/۱۰۴	النَّجْمِ: ستاره ۱۳۲۲/۳/۸۶
تَنَابَرُوا وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ: ویک	۱۱۴۹/۵/۵۵
دیگر بینامه لقب منهید* ۱۱۰۰/۱۱/۴۹	النُّجُومِ: ستارگان ۱۰۳۱/۲/۸۱

• مصطححان راجع به «بینامه» در حاشیه نوشته‌اند: «در نسخ دیگر نیامده است؛ شاید: «بی‌نامه» باشد. اما به نظر می‌رسد همان «بینامه» درست است و «بینامه لقب منهید» به نکته مورد توصیف آیه نزدیک‌تر؛ چه «نامه» در متون کهن فارسی بسیار به معنی کتاب به کار رفته است. فردوسی گوید:

فراوان بدان اندرون داستان
یکی نامه بود از گه باستان

(نقل از لغت‌نامه)

وازلیبی است:

گویند نخستین سخن از نامه پازند
آنتست که با مردم بداصل می‌پوند

شاهد این مورد افزون‌تر از آن است که نیازی به ذکر داشته باشد. چنانکه در خود متن «ترجمه وقصه‌های قرآن» نیز نمونه‌های آن کم نیست. از جمله: و کتاب مسطور: و [سوگند] بنامه نبشته (ص ۱۱۷ س ۵). قَامَا مَن أُوتِيَ كِتَابَهُ بيمينه فيقول هاؤم أقرءوا كتابيه: اما آنکه بدهند نامه او بدست راست او گوید بیابند برخوانید نامه من (ص ۱۲۳۷ س ۱۶)

بنابراین «نامه» به معنی کتاب است. و «بی‌کتاب» هم امروز نیز توهین اعتقادی تلقی می‌شود. در لغت‌نامه ذیل «بی‌کتاب» آمده است: «لاکتاب بی‌دین، مشرک. در تداول عامه ولوطیان دشنام گونه ایست بمعنی کافر

«بی‌دین.»

نَجَا: برسته بود ۴۰۹/۴۵/۱۲	[عز وجل] چهارم ایشان باشد
نَجَانًا: برهانید ما را ۶۸۸/۲۸/۲۳	۱۱۷۳/۷/۵۸
نَجِيَّتَاهُ: برهانیدیم او را ۹۳۱/۷۵/۳۷	النَّجْوَى: راز کردن ۱۱۷۳/۸/۵۸
نُجَى: برهانیدیم	نَجْوَاكُمْ: راز شما ۱۱۷۴/۱۲/۵۸
ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا	مَنْجُوهُمْ: رهاننده ایم ایشان را
۳۷۵/۱۰۳/۱۰	إِنَّا لَمُنَجِّوهُمْ أَجْمَعِينَ ۵۰۶/۵۹/۱۵
أَنْجَيْنَا: برهانیدیم ۷۳۱/۶۵/۲۶	نَجْبَةً: پیمان خویش ۸۵۰/۲۳/۳۳
تَنَجَّيْتُمْ: راز کنید ۱۱۷۴/۹/۵۸	تَنْجِتُون: می‌تراشید ۲۵۱/۷۳/۷
تَتَنَاجَوْا ← لَا تَتَنَاجَوْا: راز مکنید	أَنْحَر: قربان کن
۱۱۷۴/۹/۵۸	فَصَلَ لِرَبِّكَ وَأَنْحَر ۱۳۹۵/۲/۱۰۸
النَّجَاة: رستگاری ۹۸۹/۴۱/۴۰	نَخَس: شوم ۱۱۴۵/۱۹/۵۴
نَجِيًّا: رازکنان	نَحَاس: دود ۱۱۵۱/۳۴/۵۵
وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ۶۰۲/۵۱/۱۹	النَّخْل: زنبور ۵۲۰/۶۸/۱۶
نَجْوَى: رازکننده	نِخْلَةً: دادنی
مَایکون مِّنْ نَّجْوَى ثَلَاثَةَ آلَاءٍ هُوَ رَابِعُهُمْ:	وَأَتُوا النِّسَاءَ صِدْقَاتِهِنَّ نِخْلَةً ۱۲۵/۴/۴
نباشد هیچ سه راز کننده ای که نه خدای	نَخِرَةً: پوشیده ۱۲۹۳/۱۱/۷۹

← همچنین در معنی «لا کتاب» آمده: «لا کتاب (مرکب از لابه معنی نه و کتاب، یکی از کتب آسمانی): بی کتاب. دشنامی که عوام بحیوان و جماد دهند. دشنامی که لوطیان دهند. بی دین در تداول لوطیان که معتقد به هیچک از کتب آسمانی نیست».

در لغت نامه برای «بی کتاب» و «لا کتاب» با معنی مزبور شاهی آورده نشده: اما امروز در تداول مردم خراسان «بی کتاب» و «لا کتاب» به همان معنی بی دین است که بیشتر به کسی اطلاق می‌شود که به دیگری هیچ رحمی نمی‌آرد و مهری نمی‌ورزد و اندک گذشته‌ی ندارد. گویی چنین کسی را به خدا و کتاب او ایمانی نیست.

اکنون نگاهی به تمامی آیه و تأملی در توصیه اخلاقی آن درستی این گمان را قوت می‌بخشد: یا ایها الذین آمنوا لا تشرقوهم من قوم عسی ان یتکونوا خیرا و لا ینساء من ینساء عسی ان یتکون خیرا و لا تلیقوا انفسکم و لا تتابروا بالالقاء بیس الاسم الفسوق یقذ الایمان و من لم یتب فاولیک لهم الظالمون (حجرات آیه ۱۱) ترجمه آیه مزبور در متن کتاب چنین است: «ای آنکسهای که برویده‌اند [و یا شما که بروید گانید] خندستانی مکن! گروهی از گروهی شاید بود که باشند به از اینها [که می‌سخریت کنند] و نه زنان [خندستانی کنند] از زنان شاید بود که باشند ایشان به از اینها [که سخریت می‌کنند]؛ و عیب مکنید تنهای شما را و یک دیگر بیینما لقب منهد [و بخوانید]؛ بدنامی است [نام] فاسقی پس از ایمان؛ و هر که توبه نکند [از سخریت و بینما نهادن] ایشانند که ایشان ستمکارانند [برتن خویش]». ج ۲ ص ۱۱۰۰ س ۱۶

سواء علیهم ءانذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون

۲/۶/۲

تُنذِرُ: بیم کنی ۹۱۴/۵/۳۶

أَنْذِرْ: بیم کن ۴۹۲/۴۳/۱۴

النَّذْرُ: پیمان ۱۲۷۲/۷/۷۶

نُذْرًا: بیم کردن ۱۲۸۳/۶/۷۷

نَذِيرٌ: بیم کننده ۱۷۱/۲۱/۵

۱۲۴۷/۲/۷۱

مُنْذِرِينَ: بیم کردگان ۳۷۱/۷۳/۱۰

نَزَعَ: بیرون آورد ۲۵۵/۱۰۷/۷

يَنْزِعُ: می ستد ۲۴۳/۲۶/۷

تَنَازَعْتُمْ: پیکار کردید ۱۰۱/۱۵۲/۳

يَتَنَازَعُونَ: فرامی گیرند ۱۱۱۹/۲۲/۵۲

النَّازِعَاتُ: کشندگان ۱۲۹۲/۱/۷۹

نَزَاعَةٌ: برکننده ۱۲۴۳/۱۶/۷۰

نَزَعَ: شورش افکند ۴۱۶/۱۰۰/۱۹

يَنْزِعُ: بشوراند ۵۳۶/۵۳/۱۷

نَزَغٌ: شوراننده

وَأَمَّا يَنْزِعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ

بِاللَّهِ ۲۶۹/۱۹۹/۷

نَزَغٌ: شورانیدن ۱۰۰۲/۳۴/۴۱

نَزَلَ: فرو آمد ۵۴۳/۱۰۵/۱۷

يَنْزِلُ: فرو آید ۱۱۶۵/۴/۵۷

نَزَلَ: فرو فرستاد ۹۷۲/۲۲/۳۹

نَزَّلْنَا: فرو فرستادیم ۱۳۵/۴۶/۴

يُنْزِلُ: فرو فرستد ۵۱۲/۲/۱۶

أَنْزَلَ: فرو فرستاد ۷۸/۲۰/۳

أَنْزَلْنَا: فرو فرستادیم ۸۰۹/۴۶/۲۹

النَّحْلُ: خرما بنان ۱۱۰۵/۱۰/۵۰

۲۲۳/۹۹/۶

النَّحْلَةُ: خرما بن ۵۹۹/۲۲/۱۹

نَخِيلٌ: خرما بنان ۹۱۷/۳۳/۳۶

أَنْدَادُ: همتایان

فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

۵/۲۲/۲

نَادِمِينَ: پشیمانان ۱۱۰۰/۶/۴۹

النَّدَامَةُ: پشیمانی ۳۶۸/۵۴/۱۰

نَادَى: بخواند

وَنَادَى اصْحَابَ الْجَنَّةِ اصْحَابَ النَّارِ

قَدْ جَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا ۲۴۶/۴۳/۷

نَادَاؤُ: بخواند او را ۱۲۹۳/۱۶/۷۹

نَادَيْتَاهُ: خواندیم او را ۶۰۲/۵۱/۱۹

يَتَادَى: باز می خواند ۱۰۹/۱۹۳/۳

نُودَى: آواز دهند

إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا

إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ۱۰۲۶/۹/۶۲

نَادِيَةُ: انجمنیان او را

فليدع ناديه سندع الزبانية ۱۳۵۸/۱۷/۹۶

نَدَاءٌ: آواز دادن ۲۸/۱۷۱/۲

نَدِيًّا: انجمن ۶۰۵/۷۲/۱۹

مُنَادِيًّا: باز خواننده ۱۰۹/۱۹۳/۳

النَّادِي: آواز دادن ۹۸۸/۳۲/۴۰

نَذَرْتُ: پیمان کرده ام ۵۹۹/۲۵/۱۹

نَذَرْتُ: پیمان کنید

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ

إِلَّا يَعْلَمَهُ ۴۹/۲۷۱/۲

أَنْذَرْتَهُمْ: بیم کنی ایشان را

نَسَفًا: برکنندنی ۶۲۸/۱۰۵/۲۰	أَنْزَلْنَاهُ: فرو فرستادیم آن را ۶۴۶/۵۰/۲۱
نَاسِكُوهُ: عبادت کننده در آن	أَنْزَلَ: فرو آر ۱۸۸/۱۱۷/۵
لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ	أَنْزَلَ: فرستاده اند
۶۷۳/۶۴/۲۲	وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ۲/۴/۲
نُسُكٌ: قربانی ۳۳/۱۹۶/۲	نُزُلًا: روزی و کرامتی ۱۰۹/۱۹۸/۳
مَنَسَكًا: عبادت گاه ۶۷۳/۶۴/۲۲	نُزُلُهُمْ: نصیب ایشان ۱۱۶۰/۵۷/۵۶
مَنَاسِكَتًا: نشانهای عبادت حج ما	تَنْزِيلٌ: گفتار ۹۱۴/۴/۳۶
۲۲/۱۲۸/۲	تَنْزِيلٌ: فرستادن ۹۹۷/۱/۴۱
يَنْسِلُونَ: فرو می آیند و می شتابند	تَنْزِيلًا: فرو فرستادنی ۱۲۷۴/۲۳/۷۶
۶۵۱/۹۶/۲۱	مَنَازِل: جایگاهها ۹۱۷/۳۸/۳۶
يَنْسِلُونَ: می پویند ۹۱۹/۵۰/۳۶	مُنْزَلُونَ: فرو آرنده
النَّسْلُ: نژاد ۳۴/۲۰۵/۲	ءَ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمَظْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ
نَسْلُهُ: نژاد او را ۸۴۲/۷/۳۲	۱۱۶۱/۷۰/۵۶
نِسْوَةٌ: گروه زنان ۴۰۶/۳۰/۱۲	مُنْزِلِينَ: فرو آورده
النِّسَاءُ: زنان ۴۰/۲۳۰/۲	أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ
نِسَاءُكُمْ: زنان شما ۳۸/۲۲۲/۴	آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُتَرَاتِلِينَ ۹۷/۱۲۴/۳
نَيْسَى: فراموش کرد ۹۲۱/۷۷/۳۶	النَّيْسَى: تأخیر ۳۲۷/۳۸/۹
نَسُوا: فراموش کردند ۹۵۲/۲۵/۳۸	مِنْسَأَتُهُ: عصای او را ۸۸۷/۱۴/۳۴
نَسِيتُمْ: فراموش کردید ۸۴۲/۱۳/۳۲	نَسَبًا: پیوستگی قرابت ۷۲۲/۵۴/۲۵
تَنْسَ لَا تَنْسَ: فراموش مکن	أَنْسَاب: خویشی
۷۸۵/۷۷/۲۸	فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ
تَنْسُونَ: فراموش می کنید ۸/۴۴/۲	۶۹۵/۱۰۱/۲۳
أَنْسَاهُمْ: فراموش گردانید بریشان	نَنْسَخُ: بگردانیم ۱۸/۱۰۶/۲
۱۱۸۲/۱۹/۵۹	نَسْتَنْسَخُ: می نبشتیم
نَسِيًّا: فراموش کار ۶۰۳/۶۳/۱۹	إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: بدرستی
مَنْسِيًّا: فراموش کرده ۵۹۹/۲۲/۱۹	که بودیم ما که می نبشتیم آنچه شما
أَنْشَأَ: بیافرید ۲۲۹/۱۴۱/۶	می کردید ۱۰۳۹/۲۸/۴۵
أَنْشَأْتُمْ: پدید آوردید ۱۱۶۲/۷۳/۵۶	نُسَخَتِهَا: نبشته آن ۲۶۱/۱۵۳/۷
أَنْشَأْنَاهُنَّ: بیافریده باشیم ایشان را	يَنْسِفُهَا: برکنند آن را ۶۲۸/۱۰۵/۲۰

- فَأَنْصَبَ: رنجه باش ۱۱۵۹/۳۶/۵۶
يُنْشِئُ: بیافریند ۸۰۵/۱۹/۲۹
نَاشِئَةٌ: ساعتها
إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً: بددرستی
که ساعتهای شب آن سخت تر و گران تر
[آید برنماز کننده] ۱۲۵۹/۵/۷۳
النَّشْأَةُ: آفریدن ۸۰۵/۱۹/۲۹
إِنْشَاءً: نوآفریدن ۱۱۵۹/۳۶/۵۶
الْمُنْشِئُونَ: پدید آرنده
أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا آمَنْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ
۱۱۶۲/۷۳/۵۶
الْمُنْشَاتُ: فرا رفتن آورده
وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَاتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ
۱۱۵۱/۲۳/۵۵
يَنْشُرُ: بفرستد ۵۶۷/۱۶/۱۸
نُشِرَتْ: باز کنند
وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ۱۳۰۱/۱۰/۸۱
فَانْتَشَرُوا: پراگندید ۸۵۶/۵۳/۳۳
نَشْرًا: برنگیختن
وَالنَّاشِرَاتُ نَشْرًا ۱۲۸۳/۳/۷۷
النَّاشِرَاتُ: برانگیزندگان ۱۲۸۳/۳/۷۷
النُّشُورُ: برانگیختن ۹۰۶/۹/۳۵
مَنْشُورٌ: تُكُّ باز کرده ۱۱۱۷/۳/۵۲
مُنْشَرَةٌ: باز کرده ۱۲۶۶/۵۲/۷۴
مُنْشِرٌ: پراکنده ۱۱۴۳/۷/۵۴
نُشْرِهَا: فراهم می آریم آن را ۴۷/۲۶۰/۲
نُشُورًا: آرام ناگرفتنی ۱۴۹/۱۲۷/۴
نَشْطًا: بازگشادنی ۱۲۹۲/۲/۷۹
النَّاشِطَاتُ: بازگشایندگان ۱۲۹۲/۲/۷۹
- فَأَنْصَبَ: رنجه باش
فَإِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ ۱۳۴۹/۷/۹۴
نُصِبْتُ: بیوراشته اند آن را
وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ
۱۳۲۹/۱۹/۸۸
الْأَنْصَابُ: بتان ۱۸۳/۹۳/۵
نَصِيبٌ: بهره ۳۴/۲۰۲/۲
نَصِيبُكَ: بهره خویش ۷۸۵/۷۷/۲۸
نَاصِبَةٌ: رنج کشنده ۱۳۲۸/۳/۸۸
أَنْصَبُوا: خاموش باشید ۲۶۹/۲۰۳/۷
نَصَحْتُ: نیک خواهی کردم ۲۵۱/۷۸/۷
أَنْصَحُ: نیک خواهی می کنم ۲۴۹/۶۱/۷
نَاصِحٌ: نیک خواه ۲۵۰/۶۷/۷
نَاصِحِينَ: نیک خواهان ۲۴۳/۲۰/۷
نَصُوحًا: بصدق
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا:
ای مؤمنان بدل بازگردید با خدای توبه
بصدق ۱۲۲۱/۸/۶۶
نَصْرُكُمْ: یاری داد شما را ۹۷/۱۲۳/۳
نَصْرَتَاهُمْ: یاری دادیم شان
۹۳۴/۱۱۵/۳۷
يَنْصُرُكُمْ: یاری کند شما را
۱۰۵۸/۸/۴۷
يَنْصُرُونَ: نصرت می کنند ۱۸۰/۸/۵۹
أَنْصُرْنِي: یاری ده مرا ۶۸۷/۲۶/۲۳
يُنْصَرُونَ: ایشان را نصرت کنند
وَآتَخَوْا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ
۹۲۱/۷۳/۳۶
النَّصْرُ: یاری ۹۷/۱۲۶/۳

نَصْر: نصرت ۱۳۹۹/۱/۱۱۰	مَنْطِق: سخن ۷۴۷/۱۶/۲۷
نَاصِر: یار ۱۳۲۲/۱۰/۸۶	نَظَر: بنگریست ۱۲۶۴/۲۱/۷۴
أَنْصَار: یاران ۱۲۰۳/۱۴/۶۱	أَنْظَر: بنگرم ۲۵۹/۱۴۲/۷
أَنْصَار: نصرت کنندگان ۱۲۰۳/۱۴/۶۱	يَنْظُرُ: نگاه کند ۱۲۹۰/۴۱/۷۸
نَصِير: یار ۱۸/۱۰۷/۲	يَنْظُرُونَ: می‌نگرند ۲۶۹/۱۹۷/۷
مَنْصُورًا: یاری کرده ۵۳۴/۳۳/۱۷	نَظَر: بنگریستن ۱۰۶۰/۲۲/۴۷
نَضْرَانِيًّا: ترسا ۸۸/۶۷/۳	يَنْتَظِرُ: چشم می‌داشت
النَّصَارَى: ترسایان ۱۱/۶۲/۲	فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ
نِصْف: نیم ۴۲/۲۳۷/۲	۸۵۰/۲۳/۳۳
النَّاصِيَةِ: موی پیشانی ۱۳۵۸/۱۵/۹۶	أَنْتَظِرُوا: چشم دارید ۲۳۳/۱۵۸/۶
النَّوَاصِي: موی پیشانیها ۱۱۵۲/۴۰/۵۵	أَنْتَظِرُوا: چشم می‌دارید ۲۵۰/۷۰/۷
نَضِجَتْ: بسوزد	النَّاطِرِينَ: نگرندگان ۱۲/۶۹/۲
كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا	نَاطِرَةً: نگران ۱۲۶۹/۲۳/۷۵
غیرها ۱۳۷/۵۵/۴	نَظَرَةً: بنگریستن ۹۳۲/۸۷/۳۷
نَضَاحَتَانِ: آب برآرنده	مُنْتَظِرُونَ: چشم دارندگان ۲۳۳/۱۵۸/۶
فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَاحَتَانِ ۱۱۵۴/۶۴/۵۵	الْمُنْتَظِرِينَ: چشم دارندگان
نَضِيد: برهم نشانده ۱۱۰۵/۱۰/۵۰	۲۵۰/۷۰/۷
مَنْصُود: برهم نشانده ۱۱۵۹/۳۰/۵۶	نَعْجَةً: میش ۹۵۱/۲۲/۳۸
نَضْرَةً: تازگی ۱۲۷۳/۱۱/۷۶	نَعَجَتِكَ: میش تو ۹۵۲/۲۳/۳۸
نَاضِرَةً: تازه ۱۲۶۹/۲۲/۷۵	نِعَاجِهِ: میشان خویش ۹۵۲/۲۳/۳۸
النَّطِيطَةِ: بسرو بکشته ۱۶۸/۴/۵	النَّعَاس: خواب ۲۹۲/۱۱/۸
نُطْفَةٍ: قطره آب ۱۴/۲۳ و ۶۸۶/۱۳	يَنْعِقُ: آواز می‌دهد ۲۸/۱۷۱/۲
يَنْطِقُ: گواهی می‌دهد	نَغْلِيكَ: نعلین ترا ۶۱۸/۱۲/۲۰
ولدينا كتاب ينطق بالحق ۶۹۱/۶۲/۲۳	نَعْمَةً: نیکو داشت کند او را
يَنْطِقُ — مَا يَنْطِقُ: نه می‌گوید	فَإِنَّمَا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَغَاهُ رَبَّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ
وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۱۱۲۳/۳/۵۳	نَعْمَةً يَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ۱۳۳۲/۱۵/۸۹
يَنْطِقُونَ — لَا يَنْطِقُونَ: سخن نگویند	أَنْعَمَ: نیکو داشت کرد ۶۰۳/۵۷/۱۹
۷۵۵/۸۷/۲۷	أَنْعَمْتُ: نیکو داشت کردی ۱/۶/۱
أَنْطَقَ: بسخن آورد ۱۰۰۰/۱۹/۴۱	نَاعِمَةً: نازنده ۱۳۲۸/۸/۸۸

- نَعْمَةً: عیش خوش ۱۰۳۱/۲۶/۴۴
 نِعْمَةً: نیکو داشت ۱۰۵/۱۷۱/۳
 نِعْمَتِي: نعمت و نیکوی من ۸/۴۰/۲
 نِعْمَتِي: نیکو داشت خویش ۱۶۸/۴/۵
 نَعْمَاء: نیکو داشت ۳۷۹/۱۰/۱۱
 أَنْعَمَ: نعمتها ۵۲۶/۱۱۲/۱۶
 النَّعِيمُ: وانعمت ۱۷۹/۶۸/۵
 النَّعِيمُ: با نعمت ۱۱۵۸/۱۴/۵۶
 النَّعِيمُ: نعمتها
 تعرف فی وجوههم نضرة التعميم
 ۱۳۰۹/۲۴/۸۳
 الْأَنْعَامُ: چهارپایان ۹۹۴/۷۶/۴۰
 أَنْعَامُكُمْ: ستوران شما ۱۲۹۴/۳۳/۷۹
 نِعَمٌ: نیک ۹۵۴/۴۲/۳۸؛ ۶۹/۱۳۶/۳
 نِعَمٌ: آری ۲۴۶/۴۳/۷؛ ۹۲۷/۱۸/۳۷
 فَسَيُنْفِضُونَ: زودا که می‌جنبانند
 ۵۳۶/۵۱/۱۷
 النَّفَائَاتُ: دردمندگان در گرها
 نَفْحَةٌ: سوه
 وَلَسَنَ مَسْتُهُمْ نَفْحَةً مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ
 لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا: و اگر برسد بدیشان سوهی
 [و اثری و بوئی] از عذاب خدای تهر آینه
 که گویند ای وای بر ما ۶۴۵/۴۶/۲۱
 نَفَخَ: درآورد
 ثُمَّ سَوَاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ ۸۴۲/۸/۳۲
 نَفَخْتُ: دارم
 فاذا سويته ونفخت فيه من روحي فقعوا له
 ساجدين ۹۵۶/۷۰/۳۸
 نَفَخْنَا: درآوردیم
- فَنفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوْحِنَا ۶۵۱/۹۱/۲۱
 نُفِخَ: دردمیدند
 وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فجمعناهم جمعاً
 ۵۷۸/۱۰۰/۱۸
 نَفْحَةٌ: دمیدن ۱۲۳۷/۱۲/۶۹
 نَفَذَ: نیست شدی
 قل لو كان البحر ممدداً لكلمات ربّي لنفذ البحر قبل أن تنفذ كلمات ربّي
 ۵۷۹/۱۱۰/۱۸
 تَنَفَّذَ: برسدی (رك: شاهد پیشین)
 ۵۷۹/۱۱۰/۱۸
 يَنْفَذُ: نیست گردد ۵۲۴/۹۶/۱۶
 نَفَادٌ: رسیدن
 إن هذا لرزقنا ما له من نفاد ۹۵۵/۵۲/۳۸
 تَنْفَذُوا: بگذرید ۱۱۵۱/۳۲/۵۵
 تَنْفَذُونَ ۱ لا تَنْفَذُونَ: نگذرید
 ۱۱۵۱/۳۲/۵۵
 فَأَنْفَذُوا: بگذرید ۱۱۵۱/۳۲/۵۵
 نَفَرَ ۱ فلولاً نَفَرَ: چرا بیرون نشوند
 فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا
 فِي الدِّينِ ۳۴۲/۱۲۳/۹
 يَنْفَرُوا: بیرون شوند ۳۴۲/۱۲۳/۹
 نَفَرَ: گروه ۱۲۵۱/۱/۷۲
 نُفُورٌ: رمیدن ۱۲۲۷/۲۱/۶۷
 نُفُوراً: رمیدن ۵۳۵/۴۱/۱۷
 نَفِيرٌ: گروه ۵۳۱/۶/۱۷
 مُسْتَنْفِرَةٌ: رمانیده ۱۲۶۶/۵۰/۷۴
 تَنْفَسَ: بدمد
 وَالصَّبْحَ إِذَا تَنَفَّسَ: ۱۳۰۲/۱۸/۸۱

۱۸۹/۱۲۲/۵	فَلْيَتَنَافَسْ: رغبت کنند
نَفْعًا: سود ۷۱۶/۳/۲۵	ختمامه مسک فلیتنافس المتنافسون
نَفْعِهِمَا: سود آن	۱۳۰۹/۲۶/۸۳
وَإِثْمَهُمَا اکبر من نفعهما ۳۷/۲۱۹/۲	الْمُتَنَافِسُونَ: رغبت کنندگان
مَنَافِع: سودمندیها ۳۷/۲۱۹/۲	نَفْس: تن ۱۳۴۱/۷/۹۱؛ ۹/۴۸/۲
أَنْفَقَ: نفقه کرده بود ۵۷۱/۴۲/۱۸	نَفْسِكَ: تن تو ۱۴۱/۷۸/۴
أَنْفَقْتُمْ: هزینه کنید	نَفْسُهُ: تن او ۱۴۶/۱۰۹/۴
يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُ مِنْ خَيْرٍ	نَفْسِهِ: دل خویش
فَلِللَّهِ الدِّينَ وَالْآقَرِبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ	فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسَىٰ
وَابْنِ السَّبِيلِ ۳۶/۲۱۵/۲	۶۲۳/۶۷/۲۰
تُنْفِقُوا: نفقه کنید ۹۲/۹۲/۳	نَفْسِي: خویشتن
يُنْفِقُ: نفقه می‌کند ۵۲۱/۷۵/۱۶	قَالَ رَبِّ لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي
يُنْفِقُونَ: هزینه کنند ۳۶/۲۱۵/۲	۱۷۲/۲۸/۵
أَنْفَقُوا: هزینه کنید ۴۵/۲۵۴/۲	نَفْسِي: تن خویش
نَفَقَةً: هزینه ۴۹/۲۷۱/۲	قَالَ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ۷۷۷/۱۵۰/۲۸
الْإِنْفَاق: بکار داشتن ۵۴۳/۱۰۰/۱۷	الْأَنْفُسُ: تنها ۱۳۰۱/۷/۸۱
الْمُنْفِقِينَ: هزینه کنندگان ۸۰/۱۷/۳	أَنْفُسَكُمْ: تنهای شما ۸/۴۴/۲
نَافَقُوا: دورویی کردند ۱۱۸۱/۱۱/۵۹	أَنْفُسَهُمْ: تنهای ایشان ۳/۹/۲
الْيَنَافَق: دورویی ۳۳۸/۱۰۲/۹	۱۱۸۲/۱۹/۵۹
الْمُنَافِقَات: دورویان از زنان	أَنْفُسِهِنَّ: تنهای ایشان ۳۹/۲۲۷/۲
۳۳۲/۶۸/۹	نَفَسَتْ: شب بچرید
الْمُنَافِقُونَ: دورویان از مردان	و داود و سلیمان إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ
۳۳۲/۶۸/۹	إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ ۶۴۹/۷۸/۲۱
الْمُنَافِقِينَ: منافقان ۱۳۸/۶۰/۴	الْمَنْفُوشُ: واخیده ۱۳۷۶/۴/۱۰۱
الْمُنَافِقِينَ: دورویان ۸۴۷/۱/۳۳	نَفَعْتُ: سود دارد
الْأَنْفَال: غنیمتها ۲۹۱/۱/۸	فَدَّكَرْنَا نَفَعَتِ الذَّكَرَىٰ ۱۳۲۵/۹/۸۷
نَافِلَةً: افزونی ۵۴۰/۷۹/۱۷	تَنْفَعُ: سود دارد ۱۱۱۴/۵۵/۵۱
يُنْفِقُوا: بیرون کنند شان	يَنْفَعُ: سود دارد ۲۷/۱۶۴/۲
أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ أَوْ	

مَنْقُوص: کاسته ۳۹۳/۱۰۷/۱۱	أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُثْفَوْنَ مِنَ الْأَرْضِ
نَقَضَتْ: واگند ۱۷۴/۳۶/۵	نَقَبُوا ← نَقَبُوا فِي الْبِلَادِ: بقوت
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ	می‌گشتند در شهرها ۱۱۰۷/۳۶/۵۰
أَنْكَائاً ۵۲۴/۹۲/۱۶	نَقَبًا: سوراخ کردن ۵۷۸/۹۸/۱۸
يَنْقُضُونَ: بشکنند ۶/۱۲۷/۲	نَقِيبًا: نقیب ۱۷۰/۱۳/۵
أَنْقَضَ: بشکستی	فَانْقَضَ كُمْ: برهانید شما را ۹۴/۱۰۳/۳
وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ	يُنْقِدُونَ: مرا بتوانند رهانید ۹۱۶/۲۲/۳۶
۱۳۴۹/۳/۹۴	يُنْقِدُونَ ← وَلَا هُمْ يُنْقِدُونَ: ونه شان
نَقِضِهِمْ: شکستن ایشان ۱۵۳/۱۵۴/۴	برهانند ۹۱۸/۴۲/۳۶
نَقَعًا: گرد	نُقِرَ: دردمند
فَأَنْزَلَ بِهِ نَقْعًا ۱۳۷۴/۴/۱۰۰	فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ فَذَلِكَ يَوْمُنَا يَوْمَ عَسِيرٍ:
تَنْقِمْ ← مَا تَنْقِمْ: کینه نداری	چون دردمند در صور آنست آن روز روزی
۲۵۶/۱۲۵/۷	سخت و دشوار ۱۲۶۴/۸/۷۴
أَنْتَقِمْنَا: کین کشیدیم ۲۵۸/۱۳۵/۷	نَقِيرًا: گوخرماسه ^۱
يَنْتَقِمُ: عقوبت کند ۱۸۵/۹۸/۵	أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمَلِكِ فَإِذَا لَا يَأْتُونَ
انْتِقَام: کین کشیدن ۱۸۵/۹۸/۵	التَّاسِ نَقِيرًا ۱۳۶/۵۲/۴
مُنْتَقِمُونَ: کین کشنده	نَقِيرًا: اندکی
إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ۸۴۳/۲۱/۳۲	فَاُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا
نَاكِوُنَ: بگردیدگان ۶۹۲/۷۴/۲۳	۱۴۸/۱۲۳/۴
مَنَاكِبَهَا: کرانه‌های آن ۱۲۲۷/۱۵/۶۷	النَّاقُورُ: صور ۱۲۶۳/۸/۷۴
نَكَثَ: عهد بشکند	تَنْقُصُ: بکاهد ۱۱۰۴/۴/۵۰
فَمَنْ نَكَثَ فَاَنْهَآ يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ	تَنْقُضُوا ← لَا تَنْقُضُوا: مکاهید
۱۰۶۶/۱۰/۴۸	۳۹۰/۸۲/۴
يَنْكُثُونَ: عند می‌شکستند	أَنْقُصَ: کم کن ۱۲۵۹/۲/۷۳
فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ	نَقَصَ: کم کاست ۲۶/۱۵۵/۲
۱۰۲۲/۴۹/۴۳	

(۱) این کلمه در «لسان التّنزیل» «سور اخک پشت دانه خرما» معنی شده است. (رک: لسان التّنزیل ص ۱۹۳).

انْكَارًا: تاب نازدهائی	إِنْ انْكَرَ الْأَصْوَاتُ لَصَوْتِ الْحَمِيرِ
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَّضَتْ عَرْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَارًا: ومباشید چنان زنی [رابطهٔ حمقا] که او واکنسدرشتهٔ خویش را از پس نیروی آن تاب نازدهائی	۸۳۴/۱۷/۳۱
نَكَحَ: بزنی کرده بود	مُنْكَرُونَ: انکار کنندگان ۶۴۶/۵۰/۲۱
وَلَا تَنْكَحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ۚ لَا تَنْكِحُوا: بزنی مکنید	المُنْكَرُ: زشتی ۹۴/۱۰۴/۳
فَانْكِحُوا: بزنی کنید ۱۲۵/۳/۴	مُنْكَرُ: ناروی و زشتی ۱۸۲/۸۲/۵
النِّكَاحُ: نکاح ۴۱/۲۳۵/۲	المُنْكَرُ: ناشناخته و ناشایست
النِّكَاحُ: زناشویی ۴۲/۲۳۷/۲	۶۷۰/۳۹/۲۲
نَكِيدُ: دشواری ۲۴۹/۵۷/۷	مُنْكَرُونَ: ناشناختگان ۵۰۶/۶۲/۱۵
نَكِيرُهُمْ: ناشناخت آورد ایشان را	نُكِسُوا: سرنگون کردند ایشان را
۳۸۸/۶۹/۱۱	۶۴۷/۶۵/۲۱
يُنْكَرُ: می انکار کنند	نُكْسُهُ: بازگردانیم او را ۹۲۰/۶۷/۳۶
وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكَرُ بَعْضُهُ	نَاكِسُوا: درپیش افکنده
۴۸۲/۳۸/۱۳	ولو ترى إذا المجرمون ناكسوا رءوسهم عند ربهم ۸۴۲/۱۱/۳۲
نُكْرًا: سخت منکر و ناشناخته	نَكَصَ: برگشت ۲۹۸/۵۰/۸
لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ۚ ۵۷۵/۷۴/۱۸	تَنْكِصُونَ: برمی‌گشتید
نُكْرُ: هول و سخت ۱۱۴۳/۶/۵۴	فَكُنْتُمْ عَلَىٰ آعْقَابِكُمْ تَنْكَصُونَ
نَكِيرُ: انکار کردن	۶۹۱/۶۶/۲۳
مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ	يَسْتَنْكِفُ: ننگ دارد ۱۵۶/۱۷۱/۴
۱۰۱۴/۴۴/۴۲	أَنْكَالًا: بندها
نَكِيرُ(ی): انکار و عقوبت من	إِنْ لَدَيْنَا أَنْكَالٌ وَجَحِيمًا ۱۲۶۰/۱۱/۷۳
۶۷۰/۴۱/۲۲	نَكَالُ: عقوبت ۱۲۹۳/۲۵/۷۹
أَنْكَرُ: سهمگین‌ترین	نَمَارِقُ: نیم بالشها ۱۳۲۹/۱۵/۸۸
	النَّمْلُ: موران ۷۴۷/۱۸/۲۷
	نَمْلَةٌ: مورچه ۷۴۷/۱۸/۲۷
	الْأَنَامِلُ: انگشتان ۹۶/۱۱۹/۳
	بَنَمِيمٍ: بسخن چینی
	وَلَا تُطْعَمُ كُلُّ حِلَافٍ مَهِينٍ هَمَّازٍ مَشَاءَ
	بَنَمِيمٍ ۱۲۳۰/۱۱/۶۸



لَتَشُوْءُ: گران بار کردی	مِنْهَاجًا: راه ۱۷۶/۵۱/۵
وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَشُوْءُ	تَنْهَرُ ← فَلَا تَنْهَرُ: بانگ مزین
بِالْعَصْبَةِ اُولَى الْقُوَّةِ ۷۸۵/۷۶/۲۸	۱۳۴۷/۱۰/۹۳
اَنَابَ: بازگشت ۴۸۰/۲۹/۱۳	تَنْهَرُهُمَا ← وَلَا تَنْهَرُهُمَا: و وامزن ایشان
اُنَيْبُ: بازگردم ۳۹۰/۸۶/۱۱	را ۵۳۳/۲۳/۱۷
يُنَيْبُ: بازگردد بدل	نَهْرُ: جوی ۴۴/۲۴۹/۲
و یهدی الیه من یُنیب: و راه نماید بسوی	نَهْرًا: جوی ۵۷۰/۳۳/۱۸
دین آن را که بازگردد بدل ۱۰۰۹/۱۱/۴۲	الْاَنْهَارُ: جویها ۵/۲۵/۲
اَنِيبُوا: بازگردید بدل ۹۷۷/۵۱/۳۹	۱۳۱۶/۱۱/۸۵
مُنِيبٌ: واگردنده ۳۸۹/۷۳/۱۱	النَّهَارُ: روز ۲۷/۱۶۴/۲
مُنِيبِينَ: بازگردندگان بدل ۸۱۹/۳۰/۳۰	نَهَارًا: روز ۱۲۴۷/۵/۷۱
النَّارُ: آتش ۱۳۸۲/۶/۱۰۴؛ ۵/۲۴/۲	نَهَى: بازداشت ۱۲۹۴/۳۹/۷۹
النُّورُ: روشنائی ۴۶/۲۵۸/۲	اَنْهَاكُمُ: شما را وازد می‌کنم
نُورٌ: نور ۱۲۰۲/۸/۶۱	۳۹۰/۸۶/۱۱
نُورِهِ: نور او ۷۰۴/۳۵/۲۴	تَنْهَوْنَ: وامی‌زنید ۹۵/۱۱۰/۳
نُورِهِ: نور خویش ۱۲۰۲/۸/۶۱	يَنْهَوْنَ: وازد می‌کنند ۹۴/۱۰۴/۳
نُورِهِمْ: روشنائی ایشان ۱۱۶۶/۱۲/۵۷	يَتَنَاهَوْنَ ← کَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ: بودند که
الْمُنِيرُ: روشن ۱۰۷/۱۸۴/۳	باز نمی‌استادند ۱۸۲/۸۲/۵
مُنِيرًا: تابان ۸۵۴/۴۶/۳۳	فَانْتَهَى: باز ایستاد ۵۰/۲۷۶/۲
النَّاسُ: مردمان ۲/۸/۲؛ ۶۶۳/۱/۲۲	تَنْتَهٍ ← لَئِنْ لَمْ تَنْتَه: اگر باز نیستی
النَّاسُ: مردم ۱۲۲۱/۶/۶۶	۶۰۱/۴۵/۱۹
التَّنَافُسُ: فرا گرفتن ۸۹۳/۵۳/۳۴	اَنْتَهُوا: وازایستید ۱۵۶/۱۷۰/۴
مَنَاصٍ: گریختن ۹۴۹/۲/۳۸	النَّاهُونَ: وازد کنندگان ۳۴۰/۱۱۳/۹
نَاقَةٌ: ماده اشتر ۲۵۱/۷۲ و ۷۶/۷	النُّهَى: خردها
نَاقَةٌ: ناقه ۱۳۴۲/۱۳/۹۱	اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَاٰیَاتٍ لِّاُولٰی النُّهٰی
نَوْمٌ: خواب ۴۵/۲۵۶/۲	۶۲۲/۵۴/۲۰
نَافِثُونَ: خفتگان ۱۲۳۱/۱۹/۶۸	الْمُنْتَهٰی: باز رسیدن
الْمَتَامُ: خواب ۹۳۳/۱۰۱/۳۷	وَ اِنَّ اِلٰی رَبِّكَ الْمُنْتَهٰی ۱۱۲۶/۴۲/۵۳
النُّونُ: ماهی ۶۵۰/۸۱/۲۱	مُنْتَهَاها: تمامی آن ۱۲۹۵/۴۳/۷۹

وَأَهْجُرْهُمْ: ویر از ایشان ۱۲۶۰/۹/۷۳
وَأَهْجُرْوهُمْ: جدا شوید از ایشان

۱۳۳/۳۴/۴

هَاجِرُوا: خانمان بگذاشتند ۳۰۱/۷۳/۸

۳۷/۲۱۸/۲

يُهَاجِرُوا: هجرت کنند ۳۰۲/۷۳/۸

۱۴۲/۸۸/۴

هَجَرًا: بریدن

وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ۱۲۶۰/۹/۷۳

مُهَاجِرًا: وایک سونهاده ۷۲۰/۳۰/۲۵

مُهَاجِر: هجرت کننده ۸۰۶/۲۵/۲۹

الْمُهَاجِرِينَ: هجرت کنندگان

۳۳۷/۱۰۱/۹؛ ۸۴۸/۶/۳۳

يَهْجُمُونَ: بخفتندی

كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجُمُونَ: بودندی

اندکی از شب که بخفتندی

۱۱۱۱/۱۷/۵۱

هَدًى: ریزریز ۶۰۶/۹۰/۱۹

لَهْدٍ مَت: هر آینه که ویران کردند

وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَهْدِمَتْ

صوامع وبيع ۶۷۰/۳۸/۲۲

هَدًى: راه نمود ۶۲۱/۵۰/۲۰

۱۳۴۷/۷/۹۳

هَدَانَا: راه نمود ما را ۲۴۶/۴۲/۷

هَدَيْتَنَا: راه نمودی ما را ۷۹/۸/۳

هَدَيْتَاهُ: بنمودیم او را ۱۲۷۲/۳/۷۶

أَهْدِيكُمْ: بنمایم شما را ۹۸۹/۳۸/۴۰

لَتَهْدِيَنَّهُمْ: حقاً که بنمائیم ایشان را

۸۱۲/۶۹/۲۹

النَّوَى: خرما سفال ۲۲۲/۹۵/۶

تَنَالَهُ: بدان رسد ۱۸۴/۹۷/۵

تَنَالُوا — لَنْ تَنَالُوا: نه رسید ۹۲/۹۲/۳

يَنَالُونَ — لَا يَنَالُونَ: نیاوند

۳۴۱/۱۲۱/۹

نَيْلًا: یافتن ۳۴۱/۱۲۱/۹

۵

ها: ای

ها أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجِبْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ:

ای شما که اینهااید می پیکار کنید در

آنچه شما را بدان دانش است ۸۸/۶۶/۳

هَآؤُمْ: بیائید ۱۲۳۷/۱۸/۶۹

هَآؤُوا: بیارید ۶۴۳/۲۴/۲۱

۷۸۵/۷۵/۲۸

هَٰذَا: این دو ۶۲۳/۶۳/۲۰

هَٰكَذَا: چنین ۷۵۰/۴۳/۲۷

هَٰهُنَا: اینجا ۱۰۲/۱۵۴/۳

يَهْبِطُ: درگردد ۱۳/۷۴/۲

أَهْبِطُ: فرورود ۳۸۵/۴۸/۱۱

أَهْبِطًا: فرورود ۶۳۰/۱۲۳/۲۰

أَهْبِطُوا: فروروید ۷/۳۶/۲

هَبَاءً: گرد ۱۱۵۷/۶/۵۶؛ ۷۱۹/۲۳/۲۵

فَتَهَجَّدُ: خواب از خویشتن باز کن

۵۴۰/۷۹/۱۷

تَهْجُرُونَ: بیهوده می‌گفتید

مستکبرین به سامرا تهجرون

۶۹۱/۶۷/۲۳

فَاهْجُرْ: دور باش ۱۲۶۳/۵/۷۴

يَسْتَهْزِءُونَ ← كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ:
بودند ایشان که بدو افسوس کردند
۱۰۱۷/۶/۴۳

أَسْتَهْزِئُ: افسوس داری می کردند
وَلَقَدْ أَسْتَهْزِئُ بِرَسُولٍ مِنْ قَبْلِكَ
۲۰۹/۱۰/۶

مُسْتَهْزِءُونَ: افسوس دارندگان
الْمُسْتَهْزِئِينَ: استخفاف کنندگان
۵۰۸/۹۵/۱۵

هُزُوءًا: افسوس ۱۲/۶۷/۲

هُزُوءًا: خندستانی ۶۴۴/۳۶/۲۱

هُزَي: فراجنبان ۵۹۹/۲۴/۱۹

أَهْزَرْتُ: بجنید ۶۶۴/۵/۲۲

تَهْتَرُ: می جنید

وَأَنْ أَلْقَ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَرُ كَانَتْهَا جَانٌّ
وَلِي مَدْبِرًا ۷۷۹/۳۱/۲۸

الْهَزَلُ: سخن بیهوده ۱۳۲۳/۱۴/۸۶

هَزْمُهُمْ: بشکستند ایشان را ۴۴/۲۵۱/۲

مَهْزُومٌ: هزیمت کرده ۹۵۰/۱۰/۳۸

أَهْشُ: برگ فرو ریزم ۶۱۸/۱۸/۲۰

كَهَشِيمٌ ← كَهَشِيمُ الْمُحْتَظَرِ: چون
كُوفَةُ شَبَنگَاهِي ۱۱۴۶/۳۱/۵۴

هَشِيمًا: کوفته ۵۷۲/۴۵/۱۸

هَضْمًا: کاستن ۶۲۹/۱۱۲/۲۰

هَضِيمٌ: برهم نشسته ۷۳۶/۱۴۷/۲۶

مُهْطِعِينَ: شتابندگان ۴۹۲/۴۲/۱۴

مُهْطِعِينَ: شتابنده

مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ

عَسِرٌ ۱۱۴۴/۸/۵۴

يَهْدِي: راه نماید ۶/۲۶/۲؛ ۷۰۴/۴۵/۲۴
أَهْدِنَا: نموده می دارما را ۱/۵/۱
أَهْتَدَيْتُمْ: راه یافته باشید

عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا
أَهْتَدَيْتُمْ ۱۸۶/۱۰۸/۵

تَهْتَدُونَ: راه برید ۹/۵۳/۲

يَهْتَدُونَ: راه برند ۸۴۱/۲/۳۲

هَادِي: راه نماینده ۲۶۷/۱۸۵/۷

الْهُدَى: راه راست ۷۸۰/۳۷/۲۸

۲۶۸/۱۹۲/۷

هُدًى: راه مرا ۸/۳۸/۲

أَهْدَى: راه یافته تر ۱۳۶/۵۰/۴

مُهْتَدُونَ: راه یافتگان ۲۶/۱۵۷/۲

الْمُهْتَدِي: راه یافته ۲۶۶/۱۷۷/۷

الْمُهْتَدِينَ: راه برندگان بصواب ۴/۱۶/۲

الْهُدَى: قربان ۳۳/۱۹۶/۲

الْهُدَى: قربانی مکّه ۱۶۷/۳/۵

هَدِيَّةٌ: هدیه ۷۴۹/۳۶/۲۷

بِهَدِيَّتِكُمْ: بهدیه خویش ۷۴۹/۳۷/۲۷

هَرَبًا: گریختن ۱۲۵۲/۱۲/۷۲

يُهْرَعُونَ: می شتافتند

وَحَاءُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ ۳۸۹/۷۶/۱۱

يُهْرَعُونَ: می راندند

فَهَمَ عَلَى آثَارِهِمْ يَهْرَعُونَ ۹۳۱/۶۹/۳۷

تَسْتَهْزِءُونَ ← كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ: می

افسوس و خندستانی کردید ۳۳۲/۶۶/۹

يَسْتَهْزِءُونَ ← كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ:
بودند که از آن می خندستانی کردند

۲۰۸/۵/۶

هَلُوعًا: زاری کننده ۱۲۴۳/۱۹/۷۰	هَلَمَّ: بیارید
هَلَكَ: بمیرد	قُلْ هَلَمْ شُهَدَاءُ كُمْ ۶/۲۳۱/۱۵۰
إِنْ أَمَرُوا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا	هَلَمَّ: بیائید ۸۴۹/۱۸/۳۳
نصف ماترک ۱۵۷/۱۷۵/۴	هَامِدَةً: آرمیده و مرده
هَلَكَ: هلاک شود	وتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً ۵/۲۲/۶۶۴
لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ ۸/۴۴/۲۹۷	مُنْهَرِمٍ: بسیار فرود آورده ۱۱۴۴/۱۱/۵۴
هَلَكَ: بشد	هُمَزَةٌ: بدگوی واپس ۱۳۸۲/۱/۱۰۴
هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ ۶۹/۲۸/۱۲۳۸	هَمَّاز: بدگوی ۱۱/۶۸/۱۲۳۰
لِيَهْلِكَ: تا هلاک شود ۸/۴۴/۲۹۷	هَمَزَات: وسوسه ها ۲۳/۹۷/۶۹۴
أَهْلَكَتُ: نیست کردم ۱۳۳۸/۶/۹۰	هَمْسًا: آواز نرم ° ۲۰/۱۰۸/۶۲۸
أَهْلَكْنَا: هلاک کردیم ۱۹/۷۳/۶۰۵	هَمَّ: اندیشه کردند
أَهْلَكْنَاهَا: زیر و زبر کردیم آن را	إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَ
وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا ۷/۳/۲۴۱	أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ ۵/۱۲/۷۰
أَهْلَكْنَاهُمْ: هلاک کردیم ایشان را	هَمَّتْ: قصد کردند
۱۸/۵۹/۵۷۴	وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ
يُهْلِكُ: هلاک کند ۲/۲۰۵/۳۴	۴۰/۴/۹۸۳
هَالِكٌ: نیست شدنی ۲۸/۸۸/۷۸۷	هَمُّوا: قصد کردند ۹/۱۴/۳۲۳
الْهَالِكِينَ: هلاک شدگان ۱۲/۸۵/۴۱۴	أَهْمَتُهُمْ: اندوهگن کرده بودشان
مُهْلِكٌ: هلاک کننده ۶/۱۳۱/۲۲۸	۳/۱۵۴/۱۰۲
الْمُهْلِكِينَ: هلاک کردگان	الْمُهْنِينَ: گواه راست ۵۹/۲۳/۱۱۸۳
۲۳/۴۸/۶۹۰	مُهْنِمًا: گواه ۵/۵۱/۱۷۶
التَّهْلُكَةُ: هلاکت ۲/۱۹۵/۳۲	هُنَالِكَ: آنگاه ۳/۳۸/۸۴؛ ۴۰/۷۵/۹۹۴
أَهْلٌ ← مَا أَهْلٌ بِهِ: آنچه آواز بردارند	هُنَالِكَ: آنجا ۱۰/۳۰/۳۶۵؛
بکشتن آن ۲/۱۷۳/۲۸	۱۸/۴۴/۵۷۱
مَا أَهْلٌ بِهِ: آنچه آواز برداشته باشند	هَنِيئًا: نوش و گوارنده ۷۷/۴۳/۱۲۸۶؛
بکشتن آن ۱۶/۱۱۵/۵۲۷	۵۲/۱۸/۱۱۱۸
الْأَهْلَةُ: ماهها ۲/۱۸۹/۳۱	هَادُوا: جهود شدند ۲۲/۱۷/۶۶۶؛

۵ در توضیح این واژه، در میان قلاب آمده است: «آواز رفتن اشتر را در ریگ همس گویند» (رک: ج ۲ ص ۶۲۸ س ۱۳).

هَوَاءٌ: بی هوش بمانده	۱۱/۶۲/۲
لا یرتد الیهـم طرفهـم وأقـدتهم هـواء	هُدُنَا: بازگشتیم ۲۶۱/۱۵۵/۷
۴۹۲/۴۲/۱۴	فَأَنهَارًا: پس فرو رهیـد ۳۳۹/۱۱۰/۹
هَآوِیَّة: هاویه ۱۳۷۶/۶/۱۰۱	هَار: رهیـده ۳۳۹/۱۱۰/۹
یُهَیِّیْ: بسازد ۵۶۷/۱۶/۱۸	أَهَانٌ: خوار کرد مرا ۱۳۳۲/۱۶/۸۹
هَیِّیْ: بسازد ۵۶۷/۱۰/۱۸	هَوْنًا: بفروتنی
كَهَيِّئَةٍ: برسان ۸۵/۴۹/۳	وعباد الرحمن الذین یَمْشُونَ علی الارض
كَهَيِّئَةٍ: برسان ۱۸۸/۱۱۳/۵	هَوْنًا ۷۲۳/۶۳/۲۵
هَیَّت: بیـا ۴۰۶/۲۳/۱۲	الهُون: خواری ۹۹۹/۱۵/۴۱
يَهِيْجُ: خشک گردد ۱۱۶۸/۱۹/۵۷	هَیِّن: آسان ۵۹۸/۸/۱۹
۹۷۲/۲۰/۳۹	أَهْوَنُ: آسان آید
مَهِيْلًا: برهم ریخته ۱۲۶۰/۱۳/۷۳	وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ ۸۱۸/۲۶/۳۰
يَهِيْمُونَ: سرگردان می‌باشند	مُهَيِّن: خوار کننده ۱۶/۹۰/۲
۷۴۱/۲۲۴/۲۶	مُهَيَّنَا: خوار کرده ۷۲۴/۶۹/۲۵
الْهَيْم: اشتر هوشا زده *	هَوَى: هلاک شد ۶۲۵/۸۱/۲۰
فَشَارِبُونَ شَرْبَ الْهَيْم: آشامنده باشید [از	هَوَى: فرو شود
آن] آشامیدنی اشتر هوشار زده	والتجم اذا هَوَى ۱۱۲۳/۱/۵۳
۱۱۶۰/۵۶/۵۶	تَهْوَى: همی گراید ۴۹۱/۳۶/۱۴
هَيَّه: آن	أَهْوَى: درگردیده
وَمَا ادراك ما هیه ۱۳۷۶/۷/۱۰۱	وَالْمُؤْتَفِكَةُ أَهْوَى ۱۱۲۷/۵۳/۵۳
هَيَّات: چون دورست	أَسْتَهْوَتْهُ: بیرده و بفکنده بود اورا
هیـهات هیـهات لما تَوَعَّدُونَ: چون دورست	وَنَزَّذْ عَلَیْ اَعْقَابِنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَا اللّٰه
چون دورست آنچه شما را وعده می‌دهند	كَالَّذِیْ اَسْتَهْوَتْهُ الشَّیَاطِیْنِ ۲۱۸/۷۰/۶
۶۸۹/۳۶/۲۳	الْهَوَى: کام و هوا ۱۵۰/۱۳۴/۴
	الْهَوَى: هوای دل ۱۱۲۳/۳/۵۳
	أَهْوَاء: کامها ۱۸۱/۸۰/۵
	أَهْوَاءُهُمْ: کامهای ایشان را ۲۰/۱۲۰/۲

و

الْمَوءُودَةُ: زنده در خاک کرده

الْوَقْفَى: استوار	۱۳۰۱/۸/۸۱
۴۶/۲۱۷/۲؛ ۸۳۵/۲۱/۳۱	مَوْتَلًا: پناه ۵۷۴/۵۸/۱۸
مَوْتَقًا: عهد استوار ۴۱۱/۶۶/۱۲	أَوْبَارَهَا: شترپشم آن
مِثْنَق: عهد استوار ۱۴/۸۳/۲	وَمِنْ أَصَوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا
مِثْنَقُهُمْ: عهد استوار ایشان ۸۴۸/۷/۳۳	۵۲۲/۸۰/۱۶
الْأَوْتَان: بتان ۶۶۸/۲۸/۲۲	يُؤْفِقُهُنَّ: هلاک کند آن کشتیها را
أَوْتَانًا: بتان ۸۰۵/۱۶/۲۹	أَوْ يُؤْفِقُهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ: یا
وَجَبَتْ: بیفتد	هلاک کند آن کشتیها را [و اهل آن را]
فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبَهَا فَكَلُوا مِنْهَا	بدانچه کردند و فرا گذارد بسیاری
۶۶۹/۳۴/۲۲	۱۰۱۲/۳۱/۴۲
وَجَدَ: یافتی	مُؤْفِقًا: سبب هلاکت ۵۷۳/۵۲/۱۸
كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ	وَأَبِلَ: تند باران ۴۸/۲۶۵/۲
عِنْدَهَا رِزْقًا ۸۳/۳۷/۳	وَبَالَ: عقوبت ۱۸۴/۹۸/۵
وَجَدَ: یافت ۷۷۸/۲۳/۲۸	۱۲۱۸/۹/۶۵
وَجَدْتُموهُمْ: یابید ایشان را	وَبَيْلًا: سخت ۱۲۶۰/۱۵/۷۳
... فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ	الْأَوْتَاد: میخها ۹۵۰/۱۱/۳۸
۳۲۲/۶/۹	أَوْتَادًا: میخها ۱۲۸۸/۷/۷۸
وَجَدْنَا: یافتیم ۱۸۶/۱۰۷/۵	يَبْرَكُم — وَلَنْ يَبْرَكُم أَعْمَالُكُمْ:
أَجَدُ — لَا أَجَدُ: نمی یابم ۲۳۰/۱۴۵/۶	و بنکاهد هیچیز از کردار شما
تَجَدَ — لَنْ تَجَدَ: نیابی ۸۵۸/۶۲/۳۳	۱۰۶۲/۳۷/۴۷
سَتَجِدُون: زود بود که یابید ۱۴۳/۹۰/۴	تَنَرًا: پیایی ۶۸۹/۴۴/۲۳
يَجِدُون — لَا يَجِدُون: نیاوند	وَالْوَتْرُ: و (سوگند) بطاق
۱۰۶۸/۲۲/۴۸	و الفجر و لیل عشر و الشفع و الوتر
وُجِدَ: وایاوند	۱۳۳۱/۳/۸۹
قَالُوا جَزَاؤُهُ مِنْ وَجْدِ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ	الْوَتْن: رگ جان ۱۲۳۹/۴۵/۶۹
۴۱۳/۷۵/۱۲	وَأَنْفَكُمْ: پیمان استوار کرد و اشما
أَوْجَسَ: دردل گرفت ۱۱۱۲/۲۸/۵۱	۱۶۹/۸/۵
۳۸۸/۶۹/۱۱	يُوثِقُ — لَا يُوثِقُ: استوار نگیرند
أَوْجَفْتُمْ — مَا أَوْجَفْتُمْ: نساخته بودید	و لَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ ۱۳۳۳/۲۶/۸۹

وَاحِدٌ: یگانه ۱۰/۶۱/۲؛ ۶۶۸/۳۲/۲۲	۱۱۸۰/۶/۵۹
وَاحِدَةٌ ← اُمّةٌ وَاحِدَةٌ: یک گروه	وَاحِفَةٌ: ترسان و لرزان ۱۲۹۲/۸/۷۹
۳۵/۲۱۳/۲	وَجَلَّتْ: بترسد
نفس واحدة: یک تن ۱۲۵/۱/۴	أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهَ وَجَلَّتْ
وَجِدًا: تنها ۱۲۶۳/۱۱/۷۴	قُلُوبُهُمْ ۲۹۱/۲/۸
الْوُحُوشُ: رندگان ۱۳۰۱/۵/۸۱	تَوَجَّلَ ← لَا تَوَجَّلْ: مترس
أَوْحَى: پیغام داد ۴۸۸/۱۴/۱۴	۵۰۶/۵۳/۱۵
أَوْحَى: الهام کرد و دریا وانید	وَجَلَّةٌ: ترسکار ۶۹۱/۶۰/۲۳
وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذْ مِنْ	وَجَّهْتُ: یک رویه کردم ۲۱۹/۷۹/۶
الْجِبَالِ بَيْوتًا ۵۲۰/۶۸/۱۶	تَوَجَّهَ: روی بنهاد ۷۷۷/۲۱/۲۸
أَوْحَيْنَا: پیغام کردیم ۱۵۵/۱۶۲/۴	وَجْه: رضا
نُوحِيْهَا: ما پیغام می‌کنیم آن را	فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ: فرا هر سوی که
۳۸۵/۴۹/۱۱	روی فرا کنید آنجا رضای خدای
يُوحَى: تلقین می‌کند ۲۲۵/۱۱۲/۶	۲۰/۱۱۵/۲
يُوحَى: وحی می‌کنند	وَجْه: خشنودی
إِنْ اتَّبِعِ الْآلَا مَا يُوحَىٰ إِلَى ۱۰۴۴/۸/۴۶	مَا تَنْفَقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ: و شما هزینه
يُوحَى: (بدو) می‌گزارند	نمی‌کنید مگر جستن خشنودی خدای را
إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيُ يُوحَىٰ: نیست این [قرآن]	۴۹/۲۷۳/۲
که می‌خواند] مگر وحیی که بدو می‌گزارند	وَجْهَكَ: روی خود
۱۱۲۳/۴/۵۳	فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
وَحْى: وحی ۶۴۵/۴۵/۲۱	۲۴/۱۴۴/۲
۱۱۲۳/۴/۵۳	وُجُوهُ: رویها ۸/۸۸؛ ۹۴/۱۰۶/۳ و
وَحِينًا: پیغام ما ۳۸۳/۳۷/۱۱	۱۳۲۸/۲
وَدَّ: خوش آید و آرزو کند	وُجُوهُكُمْ: رویهای خود ۲۴۴/۲۸/۷
وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ	وَجْنِيهَا: روی شناس ۸۵/۴۵/۳
إِيمَانِكُمْ كَفَارًا ۱۸/۱۰۹/۲	۸۵۸/۶۹/۳۳
وَدَّ: دوست دارند	وَحْدَهُ: بیگانگی
وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوِ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ	فَلَمَّا رَأَوْا بُاسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ
وَأَمْتَعْتَكُمْ ۱۴۵/۱۰۱/۴	۹۹۵/۸۱/۴۰

- يُوَدُّ: آرزو کند ۱۷/۹۶/۲
يُوَادُّونَ: دوستی می‌دارند ۱۱۷۶/۲۲/۵۸
وَدَّأً: دوستی ۶۰۷/۹۶/۱۹
وَدُود: دوستار ۳۹۱/۸۸/۱۱
مَوْدَّة: دوستی ۸۱۷/۲۰/۳۰
دَعُ: دست‌بدار ۸۵۴/۴۸/۳۳۰
وَدَّعَكَ ← مَا وَدَّعَكَ: نه‌فرو گذاشت ترا
۱۳۴۷/۳/۹۳
مُسْتَوْدَع: سپردن جای ۲۲۳/۹۸/۶
مُسْتَوْدَعَهَا: زنجار جای آن ۳۷۹/۶/۱۱
الْوَدَق: باران ۷۰۶/۴۳/۲۴
۸۲۱/۴۷/۳۰
دِيَّة: دیت ۱۴۳/۹۱/۴
وَاد: رودکده ۴۹۱/۳۶/۱۴
وَادِيًا: رودکده ۳۴۱/۱۲۲/۹
أَوْدِيَّة: رودکدها ۴۷۸/۱۹/۱۳
تَذَرُ ← لَا تَذَرُ: بنه‌گذار
وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَقَر لَا يَبْقُ وَلَا تَذَرُ
۱۲۶۴/۲۸/۷۴
تَذَرْنِي ← لَا تَذَرْنِي: مگذار مرا
۶۵۰/۸۹/۲۱
يَذَرُونَ: باز گذارند ۴۱/۲۳۳/۲
ذَرَهُمْ: بگذار ایشان را ۲۲۲/۹۱/۶
ذَرُونِي: بگذارید مرا ۹۸۷/۹۱/۶
۹۸۷/۲۶/۴۰
وَرِث: میراث گرفت ۷۴۷/۱۶/۲۷
يَرِثُ: میراث گیرد ۵۹۷/۵/۱۹
يَرِثُنِي: میراث گیر از من ۵۹۷/۵/۱۹
نُورِثُ: ما میراث دهیم ۶۰۳/۶۲/۱۹
يُورِثُهَا: میراث دهد آن را ۲۵۷/۱۲۷/۷
الْوَارِث: میراث برنده ۴۰/۲۳۲/۲
الْوَارِثُونَ: میراث گیرندگان ۵۰۳/۲۳/۱۵
الْثَّرَاث: میراث ۱۳۳۲/۱۹/۸۹
مِيرَاث: مُردمانند ۱۰۶/۱۸۰/۳
مِيرَاث: میراث ۱۱۶۶/۱۰/۵۷
وَرَدَّ: برسد ۷۷۸/۲۲/۲۸
فَأَوْرَدَهُمْ: درآورد ایشان را
يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ: پیش
روی کند قوم خویش را روز قیامت درآورد
ایشان را در دوزخ ۳۹۲/۹۶/۱۱
الْوَرْد: درآینده
وَبَسَّسَ الْوَرْدَ الْمُرُودَ ۳۹۲/۹۶/۱۱
وَأَرَدَهُمْ: بآب آینده ایشان را
وَحَآءَ سَيَّارَةٍ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ
۴۰۵/۱۹/۱۲
الْمَمْرُوءُ: درآمدن جای ۳۹۲/۹۶/۱۱
وَرْدَةٌ: گل گون
فَإِذَا أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً
كَالدَّهَانِ: چون باز شکافند آسمان را پس
گردد گل گون چون روغن [ی گوناگون]
۱۱۵۲/۳۶/۵۵
الْوَرِيدُ ← حَبْلُ الْوَرِيدِ: رگ جان
۱۱۰۵/۱۶/۵۰
وَرَق: برگ ۲۴۳/۲۱/۷
وَرَقَةً: برگ ۲۱۶/۵۹/۶
فَأَوَّارَى: فرپوشیدمی
قَالَ يَا وَيْلَتَى أَغْجَزْتُ أَنَّ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا
الْغُرَابِ فَأَوَّارَى سَوَاءَ آخِي: ۱۷۳/۳۴/۵



۱۱۴۹/۶/۵۵	یواری: فراپوشد ۱۷۳/۳۴/۵
مَوَازِنُهُ: سختیهای او ۸/۷ و ۲۴۱/۷	اَلْمُورِيَّات: آتش بیرون آرندگان
مَوَازِنُهُ: ترازوی او	۱۳۷۴/۲/۱۰۰
فَمَا مِنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينَهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ	وَرَاءَ: پس ۲۲۲/۹۴/۶
۱۳۷۶/۵/۱۰۱	وَرَاءَ كُمْ: واپس ایشما
وَسَطْنَ بِهِ: در میان آن شدند	قِيلَ أَجْعُوا وَرَاءَ كُمْ فَالْتَّمِسُوا نُورًا
فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا: ۱۳۷۴/۵/۱۰۰	۱۱۶۷/۱۳/۵۷
وَسَطًا: میانجی ۲۴/۱۴۳/۲	وَرَائِهِمْ: فرا پیش ایشان ۶۹۵/۱۰۰/۲۳
أَوْسَطُ: میانه ترین ۱۸۳/۹۲/۵	تَزِرُ زُرًّا لَا تُزِيزُ: بزمند نگردد
أَوْسَطُهُمْ: مهین ایشان ۱۲۳۲/۲۸/۶۸	۲۳۴/۱۶۵/۶
الْوُسْطَى: میانگی ۴۲/۲۳۸/۲	يَرْزُقُونَ: برگرفته باشند ۲۱۲/۳۱/۶
وَسِعَ: فراخ فرا رسیده است	وَزَرَ: بزه ۲۳۴/۱۶۵/۶
وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ	وَزَرَكَ: بار گران تو ۱۳۴۹/۲/۹۴
۴۶/۲۵۶/۲	أَوَزَّارَهُمْ: بارهای ایشان ۲۱۲/۳۱/۶
وَسِعَ: تمام فرا رسیده است	وَأَزَرَهُ: بزمند ۲۳۴/۱۶۵/۶
وسع كل شيء عِلْمًا ۶۲۷/۹۸/۲۰	وَزِيرًا: وزیر ۶۱۹/۲۹/۲۰
وَسِعَتْ: فراخ فرا رسیده است	وَزِيرًا: یار ۷۲۰/۳۵/۲۵
وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ۲۶۱/۱۵۵/۷	أَوْزَعْنِي: فادل من ده
وُسْعَهَا: فراخ توان آن	وقال رب أوزعني أن أشكر نعمتك التي
لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا: درخواهد	انعمت عَلَيَّ ۷۴۷/۱۹/۲۷
خدای [عَزَّوَجَلَّ] از هیچ تنی مگر فراخ	يُوزَعُونَ: ایشان را باز می داشتند
توان آن ۵۳/۲۸۷/۲	وحشر لسليمان جنوده من الجن والانس
وُسْعَهَا: توان آن ۶۹۱/۶۲/۲۳	وَالظَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ۷۴۷/۱۷/۲۷
وَأَسِعَ: فراخ عطا ۲۰/۱۱۵/۲	وَزَنَوْهُمْ: بسختندی ایشان را
۷۰۴/۳۲/۲۴	۱۳۰۷/۳/۸۳
وَأَسَعَهُ: فراخ ۱۴۴/۹۶/۴	وَزَنُوا: و بسنجید ۵۳۴/۳۵/۱۷
سَعَةً: فراخی ۴۳/۲۴۷/۲	الْوَزْنُ: سختن ۲۴۱/۷/۷
المُوسِعَ: فراخ دست ۴۱/۲۳۶/۲	مَوَزُون: سختی ۵۰۳/۱۹/۱۵
لَمُوسِعُونَ: فراخ کننده	المِيزَان: ترازو ۲۳۲/۱۵۲/۶

وَأَنَا لَمُوسِعُونَ ۱۱۱۴/۴۷/۵۱	۲۲۳/۱۰۰/۶
وَسَقَّ: فراهم آرد	يَصِلُونَ: می‌پیوندند ۴۷۹/۲۳/۱۳
وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ ۱۳۱۳/۱۵/۸۴	وَصَلَّتَا: پیوسته کردیم ۷۸۲/۵۱/۲۸
أَتَسْقَ: تمام بیستد	وَصِيلَةَ: پیوسته ۱۸۶/۱۰۶/۵
والقمر إذا أَسَقَ ۱۳۱۳/۱۶/۸۴	وَصَّى: اندرز کرد ۲۲/۱۳۲/۲
الْوَسِيلَةَ: نزدیکی	وَصَّيْنَا: اندرز کردیم ۱۵۰/۱۳۰/۴
وَأَتَّبَعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ۱۷۴/۳۸/۵ نیز:	أَوْصَانِي: وصیت کرد مرا ۶۰۰/۳۰/۱۹
۵۳۷/۵۷/۱۷	يُوصِيكُمْ: اندرز می‌کند شما را
سَتَسِمُهُ: زودا که او را نشانی کنیم	۱۲۷/۱۱/۴
۱۲۳۱/۱۶/۶۸	تَوَاصَوْا: یک دیگر را وصیت کرده اند
لِلْمُتَوَسِّمِينَ: نشان جویندگان را	۱۱۱۴/۵۳/۵۱
۵۰۷/۷۵/۱۵	تَوَاصَوْا: وصیت کردند یک دیگر را
سَنَّة: غنودن ۴۵/۲۵۶/۲	۱۳۸۰/۳/۱۰۳
وَسُوسَ: برشورید ۲۴۳/۱۹/۱۷	مُوصٍ: اندرز کننده ۳۰/۱۸۲/۲
يُوسُوسُ: وسوسه کند ۱۴۲۲/۵/۱۱۴	وَصِيَّة: اندرز کردن ۳۰/۱۸۰/۲
الْوَسْوَاسُ: شورانگیزنده ۱۴۲۲/۴/۱۱۴	تَوَصِيَّة: اندرز کردن ۹۱۹/۴۹/۳۶
شِيَّة: نشان	وَضَعَ: بنهاد ۱۱۴۹/۶/۵۵
لاشية فيها ۱۲/۷۱/۲	وَضَعْنَا: فرو نهادیم ۱۳۴۹/۲/۹۴
وَأَصَب: دایم ۹۲۶/۹/۳۷	نَضَعُ: بنهیم ۶۴۵/۴۷/۲۱
مُؤَصَّدَة: طبق برافکنده	وَضَعَ: بنهادند
عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ ۱۳۳۹/۲۰/۹۰؛	إِنْ أَوَّلَ بَيْتٍ وَضَعَ لِلنَّاسِ لِلَّذِي بِيَكَةِ
۱۳۸۲/۸/۱۰۴	مبارکا ۹۳/۹۶/۳
الْوَصِيد: در غار	مَوْضُوعَة: نهاده ۱۳۲۹/۱۴/۸۸
وكلبهم باسط ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيد: و سگ	مَوْضُوعَة: بافته ۱۱۵۸/۱۷/۵۶
ایشان گسترانیده است دو بازوی خویش	تَطَوُّهُمْ: در زیر پای آورید ایشان را
بدر آن غار ۵۶۸/۱۸/۱۸	۱۰۶۹/۲۵/۴۸
تَصِيفُ: نشان می‌دهد ۵۱۹/۶۲/۱۶	يَطْفُونَ ← لَا يَطْفُونَ: نه سپرند
وَصَفَّهُمْ: نشان دادن ایشان ۲۲۹/۱۳۹/۶	۳۴۱/۱۲۱/۹
يَصِفُونَ: وصف می‌کنند ۲۹۴/۹۱/۲۳؛	مَوِطًا: سپردن جا ۳۴۱/۱۲۱/۹

وَعَاء: جوال ۱۲/۷۶/۱۳	وَطْرًا: خواست و حاجت ۳۳/۳۷/۸۵۳
أَوْعِيَّة: باردانها ۱۲/۷۶/۱۳	مَوَاطِن: جایها ۹/۲۶/۳۲۵
وَقْدًا: سواران	وَعْد: وعده کرده است ۴/۹۴/۱۴۴
يوم نحشر المتقين الى الرحمن وَقْدًا: آن	وَعْد: وعده کرده بود ۳۶/۵۱/۹۱۹
روز که بینگیزیم پرهیزگاران را بسوی	يَعِدُكُمْ: هنگام می‌کند شما را
خدای مهربان سواران ۱۹/۸۵/۶۰۶	۲/۲۶۹/۴۹
مَوْفُورًا — جَزَاءً مَوْفُورًا: تمام پاداشی	تُوْعِدُونَ: وعده می‌کنند
۱۷/۶۳/۵۳۸	أَنَّمَا تُوعِدُونَ لَوَاقِع ۷/۷۷/۱۲۸۳
يُوفُّونَ: می‌شتابند ۷۰/۴۳/۱۲۴۵	وَأَعَدْنَا: وعده کردیم ۲/۵۱/۹
يُوفِّقُ: سازواری دهد ۴/۳۵/۱۳۳	وَعْد: هنگام ۱۸/۲۱/۵۶۸
تَوْفِيقًا: سازواری ۴/۶۱/۱۳۸	وَعْد: وعده ۱۹/۵۳/۶۰۲
تَوْفِيقِي: سازواری من ۱۱/۸۶/۳۹	الْوَعِيد: بیمها
وَفَّى: تمام بجای آورد ۵۳/۳۷/۱۱۲۶	وكذلك أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَفْنَا فِيهِ مِنْ
يُوفِّيهِمْ — يُوفِّيهِمْ أَجُورَهُمْ: تمام بدهد	الوعد ۲۰/۱۱۳/۶۲۹
مزد ایشان ۳/۵۷/۸۷	الْوَعِيد: هنگام کرده
يُوفِّي: تمام بدهند	ذلك يوم الوعيد ۵۰/۲۰/۱۱۰۶
إِنَّمَا يُوفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ	مَوْعِد: هنگام گاه ۱۸/۵۸/۵۷۴؛
۳۹/۱۱/۹۷۱	۱۸/۴۸/۵۷۲
أَوْفَى: تمام بجای آرد	الْمَوْعُود: وعده کرده ۸۵/۲/۱۳۱۵
بل من آوفی بعهدہ وَاَتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ	الْمِيعَاد: هنگام ۳/۹/۷۹؛ ۳۴/۳۱/۸۸۹
الْمُتَّقِينَ ۳/۷۶/۸۹	أَعْظَمُكُمْ: شما را پسندی می‌دهم
أَوْفٍ: تمام بجای آرم ۲/۴۰/۸	۳۴/۴۷/۸۹۲
أَوْفُوا: تمام بجای آرید ۲/۴۰/۸	يَعْظُمُكُمْ: پند دهد شما را ۲/۲۳۰/۴۰
تَوْفَاهُمْ: جان بردارند ایشان را	الْوَاعِظِينَ: پند دهندگان ۲۶/۱۳۵/۷۳۵
أَنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ	مَوْعِظَةً: پند ۲/۶۶/۱۲
قالوا فِيمَ كُنْتُمْ ۴/۹۶/۱۴۴	تَعِيَهَا: نگاه دارد آن را ۶۹/۱۱/۱۲۳۷
يَتَوَفَّاكُمْ: جان بردارد شما را ۶/۶۰/۲۱۷	يُوعُونَ: دردل دارند
يُتَوَفَّى: جان بردارند	والله أَغْلَمُ بِمَا يُوعُونَ ۸۴/۲۱/۱۳۱۳
ومنكم من يَتَوَفَّى ومنكم من يرد الى	وَأَعِيَّة: نگاه دارنده ۶۹/۱۱/۱۲۳۷

- أَرِذْلُ الْعَمْرِ ۲۲/۷/۶۶۴
وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ ۹/۱۱۲/۳۴۰
الْمُؤَفُّونَ: بجای آرندگان ۲/۱۷۷/۲۹
وَقَبَّ: دراید
وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۱۱۳/۳/۱۴۲۰
أَقِيتَ: وقت پدید کنند
وَإِذَا الرُّسُلُ أَقْبَتْ ۷۷/۱۱/۱۲۸۴
الْوَقْتُ: هنگام ۳۸/۷۹/۹۵۷
مِيقَاتٍ: وعده گاه ۵۶/۵۱/۱۱۶۰
مَوَاقِيتَ: هنگامها ۲/۱۸۹/۳۱
مَوْفُوتًا: هنگام پدید کرده ۴/۱۰۲/۱۴۵
أَوْقِدُوا: برافروزند
كَلِمًا أَوْ قَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ
۵/۶۷/۱۷۹
تُوقِدُونَ: همی افروزید
فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ ۳۶/۷۹/۹۲۲
أَسْتَوْقِدُ: برافروزد
مِثْلَهُمْ كَمِثْلِ الَّذِي أَسْتَوْقَدُ نَارًا ۲/۱۷/۴
وَقُودٌ: آتش افروز
وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ۳/۱۰/۷۹
وَقُودُهَا: هیمة آن ۲/۲۴/۵
الْمَوْقِدَةُ: اوروخته ۱۰۴/۶/۱۳۸۲
الْمَوْفُودَةُ: بچوب بکشته ۵/۴/۱۶۸
وَقَارًا: بزرگواری ۷۱/۱۳/۱۲۴۸
وَقَرٌّ: گرانسی ۴۱/۴/۹۹۷
۴۱/۴۲/۱۰۰۳
وَقَرًّا: بار گران ۵۱/۲/۱۱۱۰
وَقَعَ: واجب شود
وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ۴/۹۹/۱۴۵
وَقَعَ: سزا شود
وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ ۲۷/۸۴/۷۵۴
وَقَعَتْ: بیفتد
إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۵۶/۱/۱۱۵۷
يُوقِعُ: بیوکند ۵/۹۴/۱۸۴
وَأَقِيعَ: بودنی ۵۱/۶/۱۱۱۰
۷۰/۱/۱۲۴۲
الْوَاقِعَةُ: افتادنی
إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۵۶/۱/۱۱۵۷
وَقَعَتْهَا: بودن آن را
لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ ۵۶/۲/۱۱۵۷
مَوَاقِعَ: فروشدن جای
فَلَا أَقْسَمُ بِمَوَاقِعِ التَّجْوِمِ ۵۶/۷۶/۱۱۶۲
قِفُوهُمْ: بدارید ایشان را ۳۷/۲۳/۹۲۸
مَوْفُوفُونَ: بازداشتگان ۳۴/۳۲/۸۸۹
قِتًا: برهان ما را ۲/۲۰۱/۳۴
قِتًا: وادار از ما ۳/۱۶/۸۰
قُوا: برهانید ۶۶/۶/۱۲۲۱
آتَقَى: پرهیزگاری کند
بَلْ مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَآتَقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ۳/۷۶/۸۹
آتَقُوا: پرهیزند
ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا ۱۹/۷۱/۶۰۴
تَتَّقُوا: پرهیزید ۳/۱۲۰/۹۶
تَتَّقُونَ: پرهیزگاران باشید ۲/۲۱/۴

- تَقُون: پرهیزید ۱۲۶۰/۱۶/۷۳
يَتَّق: بترسد
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا
۱۲۱۶/۲/۶۵
يَتَّقُون: پرهیزند ۳۱/۱۸۷/۲
اتَّقُوا: بترسید ۵/۲۴/۲
اتَّقُون: بترسید از من ۹۷۱/۱۵/۳۹
الْأَتَقَى: پرهیزگار
وَسَبَّحَتْهَا الْأَتَقَى ۱۳۴۵/۱۷/۹۲
اتَّقَاكُم: پرهیزگارتیرین شما
۱۱۰۱/۱۳/۱۵
التَّقَوَى: پرهیزگاری ۳۳/۱۹۷/۲
الْمُتَّقُونَ: پرهیزگاران ۲۹/۱۷۷/۲
الْمُتَّقِينَ: پرهیزگاران ۱۱۱۱/۱۵/۵۱
۲/۲/۲
آتَوَكَّلُ: تکیه کنم ۶۱۸/۱۸/۲۰
مَتَكَيُّون: تکیه کردگان ۹۱۹/۵۵/۳۶
مُتَكَيِّن: تکیه زدگان ۱۱۱۸/۱۹/۵۲
تَوَكَّيْدَهَا: استواری آن ۵۲۴/۹۱/۱۶
فَوَكَّزَهُ ← فَوَكَّزَهُ مُوسَى: پس مثنی زد
قبط را موسی ۷۷۷/۱۴/۲۸
وَكَلَّنَا: بگماریم
فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا
لَيَسُوْا بِهَا بِكَافِرِينَ ۲۲۱/۸۹/۶
تَوَكَّلْتُ: توکل کردم ۳۴۳/۱۳۰/۹
يَتَوَكَّل: توکل کند ۱۲۱۶/۳/۶۵
يَتَوَكَّلُونَ: توکل کنند ۸۱۰/۵۸/۲۹
تَوَكَّل: توکل کن ۷۴۰/۲۱۶/۲۶
وَكَيْل: نگاه‌وان ۳۸۰/۱۲/۱۱
۹۷۸/۵۹/۳۹
وَكَيْلًا: کارران و نگاه‌وان ۱۴۱/۸۰/۴
الْمُتَوَكِّلُونَ: توکل کنندگان
۴۱۲/۶۷/۱۲
الْمُتَوَكِّلِينَ: متوکلان ۱۰۳/۱۵۹/۳
يُلْج: درآید ۸۸۵/۲/۳۴
تُولُج: درمی آری ۸۲/۲۷/۳
يُولُج: درمی آرد ۶۷۳/۵۸/۲۲
وَلِجَة: دوست نهانی ۳۲۳/۱۷/۹
وَلَد: فرزند زاد ۹۳۶/۱۵۱/۳۷
يَلِد ← لَمْ يَلِد: نژاد ۱۴۱۶/۳/۱۱۲
يُولَد ← لَمْ يُولَد: نژادند او را
۱۴۱۶/۳/۱۱۲
وُلِد: بزادند او را ۵۹۸/۱۴/۱۹
وَلَد: فرزند ۸۵/۴۷/۳
الْأَوْلَاد: فرزندان ۵۳۸/۶۴/۱۷
أَوْلَادُكُم: فرزندان شما ۱۲۱۴/۱۵/۶۴
وَالِد: پدر ۸۳۶/۳۲/۳۱
الْوَالِدَان: مادر و پدر ۱۲۶/۷/۴
الْوَالِدَيْن: مادر و پدر ۱۴/۸۳/۲
وَالِدَة: مادر ۴۰/۲۳۲/۲
وَلِيدًا: درحال کودکی
قال الم نربك فينا وَلِيدًا ۷۲۷/۱۷/۲۶
وَلَدَان: کودکان ۱۱۵۸/۱۸/۵۶
مَوْلُود: زاده ۸۳۶/۳۲/۳۱
يَلُونَكُم: بشما نزدیک ترند
قاتلوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ
۳۴۲/۱۲۴/۹
وَلَّى: برگشت ۷۴۶/۱۰/۲۷

هَبْ: بده ۷۹/۸/۳	وَلَيْسَ: برگشتید ۳۲۵/۲۶/۹
هَبْ: ببخش ۹۵۳/۳۴/۳۸	قَوْلِي: فاگردان
الْوَهَّابُ: بخشنده عطاها ۹۵۳/۳۴/۳۸	قَوْلِي وَجْهَكَ شَطْهَرِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
وَهَّاجًا: درفشان ۱۲۸۹/۱۳/۷۸	۲۴/۱۴۴/۲
وَهْنٌ: سست شد ۵۹۷/۳/۱۹	تَوَلَّى: برگشت ۱۲۹۷/۱/۸۰
وَهْنُوا ۱۰۰/۱۴۶/۳	تَوَلَّيْتُمْ: ورگشتید ۱۱/۶۴/۲
وَهْنٌ: سستی ۸۳۳/۱۳/۳۱	تَوَلَّيْتُمْ: برگشتید ۱۴/۸۳/۲
أَوْهَنَ: سست تر ۸۰۸/۴۰/۲۹	يَتَوَلَّى: برمی گردند ۷۰۶/۴۷/۲۴
مُوهِنٌ: سست کننده ۲۹۳/۱۸/۸	وَال: دوست ۴۷۷/۱۲/۱۳
وَاهِيَةً: ازهم بشده ۱۲۳۷/۱۵/۶۹	وَلَّيَ: دوست ۱۸/۱۰۷/۲؛
وَيْكَانَ: ای نگاه نکردی	۱۰۳۷/۱۸/۴۵
وَيْكَانَ اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ	وَلَيْكُم: دوست و یار شما ۱۷۸/۵۸/۵
عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ ۷۸۶/۸۲/۲۸	وَلَيْهِمْ: دوست ایشان ۲۲۷/۱۲۷/۶
وَيْكَانَهُ: ای ندیدی	أَوْلِيَاءَ: دوستان ۸۲/۲۸/۳؛
وَيْكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ۷۸۶/۸۲/۲۸	۱۲۰۶/۶/۶۲
وَيْلٌ: وای و سخت‌ترین عذاب ۱۴/۷۹/۲	أَوْلَى: سزاوارترین ۸۸/۶۸/۳
وَيْلٌ: وای ۱۴/۷۹/۲	أَوْلَى: سزاوتر ۱۵۰/۱۳۴/۴
وَيْلٌ: وایلی ۴۸۶/۲/۱۴	أَلَّا وَلَيَّانِ: سزامندتر ۱۸۷/۱۱۰/۵
وَيْلَتِي: وای من ۱۷۳/۳۴/۵	الْمَوْلَى: دوست ۲۹۶/۴۱/۸
وَيْلَتِي: وای بر من ۳۸۸/۷۱/۱۱	الْمَوْلَى: خداوند ۶۷۵/۷۵/۲۲
وَيْلَنَا: وای بر ما ۶۴۱/۱۴/۲۱	مَوْلَاكُم: خداوند و بار خدای شما
۱۲۳۲/۳۱/۶۸	۶۷۵/۷۵/۲۲
	مَوْلَاكُم: یار شما ۱۲۲۰/۲/۶۶
يُيَسِّرُ: نوید شدند	مَوْلَايَ: میراث برندگان ۱۳۲/۳۳/۴
اليوم يَسِّرُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ	مَوْلَايَكُم: دوستان شما ۸۴۷/۵/۳۳
۱۶۸/۴/۵	تَنِيَبًا لَا تَنِيَبًا: سستی مکنید
يُسِّنُ: نوید شده باشند	۶۲۰/۴۲/۲۰
	وَهَبْ: بداد ۴۹۱/۳۸/۱۴
	وَهَبْنَا: ببخشیدیم ۲۲۰/۸۴/۶

ایشان ۴۵/۲۵۶/۲	وَاللَّائِي يَئُوسَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ
أَيَّدِيَهُمْ: دستهایشان ۱۷۰/۱۲/۵	إِنْ أَرْتَبْتُمْ فَعَدَّتْهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ
أَيَّدِيَهُمْ: دستهای ایشان ۱۰۶۶/۱۰/۴۸	۱۲۱۷/۴/۶۵
أَيَّدِيَهُمَا: دستهای ایشان ۱۷۴/۴۱/۵	يَئُوسُوا: نومید شدند ۸۰۶/۲۲/۲۹
يَسَّرْنَا: آسان کردیم ۱۱۴۴/۱۷/۵۴	تَيَّأَسُوا ← لَا تَيَّأَسُوا: نومید مباشید
يَسَّرْنَا: ما آسان کردیم ۱۱۴۵/۲۲/۵۴	۴۱۴/۸۷/۱۲
نُيَسِّرُكَ: زودا که آسان گردانیم	أَسْتَيَّأَسُوا: نومید گشتند ۴۱۳/۸۰/۱۲
وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى: وزودا که آسان	يُئُوس: نهمارنومید ۳۷۹/۹/۱۱
گردانیم ترا راه آسانی ۶۱۹/۲۶/۲۰	يُئُوس: نومید ۱۰۰۴/۴۷/۴۱
يَسِّرْ: ساخته کن	يَابِس: خشک ۲۱۶/۵۹/۶
وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي: و ساخته کن کار من	يَابِسَات: خشک
۶۱۹/۲۶/۲۰	أَنْتَى أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ
الْيُسْرَى: آسانی ۳۱/۱۸۵/۲	عِجَافٌ وَسَبْعَ سَبَلَاتٍ خَضِرٍ وَآخِرُ يَابِسَاتٍ
يُسْرًا: آسانی ۱۳۴۹/۵/۶/۹۴	۴۰۸/۴۳/۱۲
يَسِيرٌ: آسان ۶۷۴/۶۷/۲۲	الْيَتِيمَ: یتیم ۱۳۴۷/۹/۹۳؛ ۲۳۲/۱۵۲/۶
مَيْسُورًا: سهل و آسان ۵۳۳/۲۸/۱۷	يَتِيمَتَيْنِ: دو کودک یتیم ۵۷۶/۸۲/۱۸
الْمَيْسَرَةُ: قمار ۱۸۳/۹۳/۵؛ ۳۷/۲۱۹/۲	الْيَتَامَى: بی پدران ۲۹۷/۴۲/۸
الْيَأْقُوتُ: یاقوت ۱۱۵۴/۵۶/۵۵	الْيَتَامَى: یتیمان ۱۱۸۰/۷/۵۹
يَقْطِنُ: کدو ۹۳۶/۱۴۵/۳۷	يَدٌ: ید ۱۷۹/۶۷/۵
أَيْقَاطًا: بیداران ۵۶۸/۱۸/۱۸	يَدٌ: قدرت ۱۱۷۰/۲۹/۵۷
يُوفُونَ: بی گمان می باشند ۲/۴/۲	يَدٌ: دست خویش ۵۳۳/۲۹/۱۷
يُوفُونَ: بی گمانان باشند ۱۰۳۵/۳/۴۵	يَدًا: دودست ۱۴۱۱/۱/۱۱۱
وَأَسْتَيْقِنَتَهَا: و بیقین می دانست آن را	يَدِيهِ ← بَيْنَ يَدَيْهِ: پیش این ۷۸/۲/۳
۷۴۶/۱۴/۲۷	بَيْنَ يَدَيْهِ: پیش از آن ۱۰۴۸/۲۹/۴۶
الْيَقِينُ: مرگ	يَدَيَّ ← بَيْنَ يَدَيَّ: پیش من
وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ	۱۲۰۱/۶/۶۱
۵۰۹/۹۹/۱۵	أَيَّدِي: قوتها ۹۵۴/۴۳/۳۸
الْيَقِينُ: یقین ۱۱۶۳/۹۶/۵۶	أَيَّدِي: دستها ۱۱۷۹/۲/۵۹
مُوفُونَ: بی گمانان ۸۴۲/۱۱/۳۲	أَيَّدِيَهُمْ ← بَيْنَ أَيْدِيَهُمْ: فرا پیش روی

مُوقِنِينَ: بی گمانان ۲۱۹/۷۵/۶	الْيَهُود: جهودان ۱۷۷/۵۴/۵
تَيَمَّمُوا ← لَا تَيَمَّمُوا: آهنگ مکنید	۱۹/۱۱۳/۲
۴۹/۲۶۸/۲	يَوْم: روز ۱۲۶۸/۱/۷۵؛ ۱/۳/۱
تَيَمَّمُوا: تیمم کنید ۱۳۵/۴۳/۴	الْيَوْم: امروز ۱۶۸/۴/۵
الْيَم: دریا ۲۵۸/۱۳۵/۷	يَوْمَيْن: دو روزه ۳۴/۲۰۳/۲
الْيَمِين: راست ۹۲۸/۲۷/۳۷	يَوْمَيْن: دو روز ۹۹۸/۸/۴۱
الْيَمِين: دست راست ۲۸/۵۶ و	آيَام: روزگار ۳۴/۲۰۳/۲
۱۱۵۹/۲۷	آيَام: روزگاریها ۹۹۹/۱۴/۴۱
يَمِينِكَ: دست راست تو ۶۱۸/۱۷/۲۰	آيَام: روز
الْإِيمَان: سوگندان ۱۸۳/۹۲/۵	وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا
آيْمَانِكُمْ: سوگندان شما ۳۸/۲۲۴/۲	فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ۱۱۰۷/۳۸/۵۰
الْإِيمَان: راست ۶۰۲/۵۱/۱۹	يَوْمَئِذٍ: آن روز
الْمِيمَنَة: یمن: ۱۱۵۷/۸ و ۹/۵۶	وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةً
يَنْعِهِ: پختن آن	۱۳۲۸/۸/۸۸
انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ: بنگرید	
ببار آن چون بار دهد و پختن آن	
۲۲۳/۹۹/۶	

فهرست بعضی از منابع و مآخذ

- ابوبکر عتیق نیشابوری: قصص قرآن مجید، چاپ دکتر یحیی مهدوی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۷
- ابوالمعالی نصرالله منشی: کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۴۵.
- استوری: کتاب ادبیات فارسی، ترجمه یو.ا. برگل، ترجمه فارسی از یحیی آرین پور، سیروس ایزدی، کریم کشاور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران ۱۳۶۲.
- اشعار پراکنده قدیمترین شعرای فارسی زبان، بکوشش ژیلبرازار، انجمن ایران‌شناسی فرانسه در تهران، ۱۳۶۲، ۱۹۸۲.
- افغانی نویس، عبدالله: لغات عامیانه فارسی افغانستان، بدون تاریخ انتشار.
- انصاری، خواجه عبدالله (تقریرات): طبقات الصوفیه، مقابله و تصحیح دکتر محمد سرور مولایی.
- باشاالبغدادی، اسماعیل: هدیه العارفین، استانبول ۱۹۵۱، مجلد اول.
- بهاءولد (محمد بن حسین خطیبی بلخی)؛ معارف، بتصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات اداره کل انتباعات وزارت فرهنگ ۱۳۳۳
- بهار، محمدتقی (ملک الشعراء): سبک شناسی، چاپ چهارم، امیرکبیر جلد اول، بیانی، مهدی: سرگذشت هشت قرن یک نسخه خطی قرآن و ترجمه و تفسیر فارسی آن، مجله پیام نو، سال اول. شماره ۷
- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید: تاریخ بیهق، با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار، چاپ دوم، بدون تاریخ انتشارات.

بیهقی، ابوالفضل: تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر قیاض، انتشارات دانشگاه فردوسی چاپ دوم. پاشا، محمد: فرهنگ آندراج، چاپ محمد دبیرسیاقی، کتابفروشی خیام، تهران ۱۳۵۵.

پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی در قرون اول هجری (ترجمه ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید): به اهتمام و تصحیح دکتر احمد علی رجائی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۳، تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعراء بهار، کتابخانه زواره تفسیر شنقی، (مفسر نامعلوم)، به اهتمام و تصحیح محمد جعفر یاحقی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

تفسیر قرآن مجید (کمبریج)، تصحیح دکتر جلال متینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۹ ج ۱ و ۲.

تفصّلی، احمد: واژه‌نامه مینوی خرد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۸. تفلیسی، ابوالفضل، حبیب بن ابراهیم: وجوه قرآن، بسعی و اهتمام دکتر مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.

حاجی خلیفه: کشف الظنون، چاپ استانبول، ۱۹۴۱، مجلد اول. حجتی، سید محمد باقر: پژوهشی درباره قرآن و تاریخ آن، نهضت زنان مسلمان، جلد اول.

حدود العالم، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، ناشر کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲. حکمت، علی اصغر: حروف مقطعه قرآنی یا فواتح سور، مجله مهر، سال هشتم، شماره‌های ۴ و ۵ (تیر و مرداد ۱۳۳۱).

خانلری، پرویز ناتل: تاریخ زبان فارسی ج ۲، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۲. خلف تبریزی: برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، امیرکبیر ۱۳۶۱. درودی، موسی: نخستین مفسران پارسی‌نویس، کتاب اول، انتشارات نور فاطمه، اسفند ۱۳۶۲.

دهخدا، علی اکبر: لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه، تهران ۱۳۳۶، رجائی بخارائی، احمدعلی: فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس رضوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۳. رکنی، محمد مهدی: خصایص دستوری تفسیر کشف الاسرار، مجله دانشکده ادبیات و

- علوم انسانی مشهد، شماره اول، سال هشتم.
- رکنی، محمد مهدی: نکاتی چند از دقت مترجمان قرآن مجید، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، ۱۴/۲، تابستان ۱۳۵۷.
- زرین کوب، عبدالحسین: نقد ادبی ج ۲، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۴.
- زوزنی، ابو عبدالله حسین بن احمد: کتاب المصادر، بکوشش تقی بینش. ناشر کتابفروشی باستان مشهد، ۱۳۴۵.
- ستوده، منوچهر: فرهنگ سمنانی - سرخه ای - لاسگردی - سنگسری - شهمیرزادی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
- سروری، محمد قاسم بن حاجی محمد کاشانی، مجمع الفرس، بکوشش محمد دبیرسیاقی، کتابفروشی علی اکبر علمی، تهران ۱۳۳۸.
- سنائی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم: حقیقة الحقیقه، به تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۵۹.
- سیوطی، جلال الدین: الاتقان، دایرة المعارف قرآن (ترجمة فارسی)، ترجمه از دکتر محمد جعفر اسلامی، انتشارات بنیاد علوم اسلامی، ج ۱.
- الشایب، احمد: الأسلوب، الطبعة السابعة، قاهره ۱۹۷۶ م.
- شفیعی، محمود: شاهنامه و دستور، انتشارات نیل، ۱۳۴۳.
- شکورزاده، ابراهیم: عقاید و رسوم عامه مردم خراسان، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن ابوالقاسم عبدالکریم: الملل والنحل، با تصحیح و تعلیق شیخ احمد فهمی محمد، چاپ اول ۱۳۶۸ هـ ۱۹۴۸ م. قاهره.
- صادقی، علی اشرف: مباحث ادبی لغوی زبان شناسی، دیگر، دیگر، و دیگر، مجله راهنمای کتاب، سال ۱۳۵۲.
- صفا، ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، انتشارات ابن سینا چاپ چهارم، ۱۳۴۲.
- صفی پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم: منتهی الارب فی لغة العرب، از انتشارات کتابخانه سنائی.
- صفی کحال، ابوالعلاء عبدالؤمن جاروتی: به تصحیح دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- طوسی، خواجه نظام الملک: سیرالملوک (سیاستنامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، بنگاه

ترجمه و نشر کتاب.

عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین: تذکرة الاولیاء، چاپ دکتر محمد استعلامی، انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۴۶.

عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین: مصیبت‌نامه، به اهتمام و تصحیح دکتر نورانی وصال، انتشارات کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳۸.

فرهنگ تاریخی زبان فارسی - بخش اول، فراهم آورده شعبه تألیف فرهنگهای فارسی بنیاد فرهنگ ایران، پائیز ۱۳۵۷.

کردی نیشابوری، ابویعقوب: کتاب البلغه، به اهتمام مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

لسان التزیل (تألیف قرن چهارم یا پنجم هجری)، به اهتمام مهدی محقق، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۲.

متینی، جلال: برخی نشانه‌های نادر استفهام در فارسی، مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال پنجم، شماره اول.

متینی، جلال، فعل مرکب بجای فعل بسیط، مجله دانشکده ادبیات مشهد. شماره ۱ و ۲، سال چهارم.

متینی، جلال: گزدم، کژدم، مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره ۱ و ۲، سال چهارم - محبوب، محمدجعفر: سبک خراسانی در شعر فارسی، انتشارات سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی، تهران ۱۳۴۵.

محقق، مهدی: تحلیل اشعار ناصر خسرو انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۹.

محمد فؤاد عبدالباقی (گردآورنده): المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم ۱۳۶۴.
مستوفی، حمداالله: تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، امیرکبیر، ۱۳۳۹، مشکور، محمدجواد: دستورنامه، چاپ هفتم، انتشارات مؤسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۵۰.
مشکور، محمدجواد: فرهنگ هزوارش‌های پهلوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، مرداد

۱۳۴۶

مشکور، محمد جواد: تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم، چاپ سوم. انتشارات اشراقی، تهران ۱۳۶۲.

معین، محمد: فرهنگ فارسی، چاپ چهارم، امیرکبیر ۱۳۶۰.

معین، محمد: مفرد و جمع، چاپ دوم، انتشارات ابن سنا، ۱۳۴۰

مقدم، محمد: راهنمای ریشه فعلهای ایرانی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، شهریور، ۱۳۴۲
مندور، محمد: در نقد و ادب، ترجمه دکتر علی شریعتی، در مجموعه آثار ۳۲ چاپ اول،
انتشارات اندیشمند ۱۳۶۱.

منوچهری دامغانی: دیوان، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، چاپ سوم: تهران
۱۳۴۷

مولوی، جلال الدین محمد: کلیات شمس، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان
فروزانفر، چاپ دوم. انتشارات امیرکبیر

مولوی، جلال الدین محمد: مثنوی، بسعی و اهتمام و تصحیح رینولد ا. نیکلسون،
مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.

مهدوی، یحیی: تفسیر معروف به سورآبادی و نسخه تربت شیخ جام، مجله دانشکده
ادبیات تهران، ۴/۱۳.

یحیی مهدوی- مهدی بیانی: ضمیمه درباره تفسیر معروف به سورآبادی و نسخه تربت جام
تهران ۱۳۵۹.

ناصرخسرو: سفرنامه، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، انتشارات انجمن آثار ملی چاپ
۱۳۵۴.

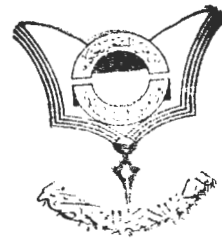
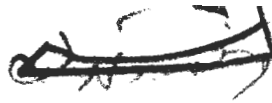
نسفی، ابوحفص، نجم الدین عمر: تفسیر نسفی، به تصحیح دکتر عزیزالله جوینی،
انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.

نظامی گنجوی: خسرو و شیرین، به کوشش عبدالمحمد آیتی، شرکت سهامی کتابهای
جیبی، تهران ۱۳۵۳.

نفیسی، علی اکبر، (ناظم الاطباء): فرهنگ نفیسی، انتشارات کتابفروشی خیام.
۱۳۴۳.

نوشین، عبدالحسین: واژه نامک، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،

یاقوت حموی: معجم البلدان، به تصحیح محمد امین الخانجی، چاپ اول، قاهره
۱۳۲۴ هـ. ۱۹۰۶ م. مجلد ۵.



فهرست مطالب

مقدمه	شش
ابوبکر عتیق نیشابوری و تفسیر او	۱
ترجمه و قصه های قرآن	۴
بخش اول - شیوه گفتار	۷
زبان ترجمه و ویژگی های آن	۹
زبان قصه ها	۱۴
اختصاصات لهجه ای	۲۷
رسم الخط کتاب	۲۹
تکرار، حذف، تخفیف، ادغام، ابدال	۳۱
بخش دوم - واژه های قصه ها	۳۹
بخش سوم - فصل نخست: واژه های پارسی و برابره های قرآنی آن	۹۳
فصل دوم: لغات قرآنی و معادل های فارسی آن	۱۱۵
فهرست منابع و مآخذ	۳۳۱